تابٌ أُحْكِمَتْ آياتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ

م خَبِيرٍ. هود (١١ / ١)

شف الأسرار و عدة الأبرار

معروف بتفسیر خواجه عبدالله انصاری

جلد چهارم

تفسیر سورة الأنفال إلی آخر سورة هود

تألیف

ابو ا ... رشید الدین ...

در سال ۵۲۰ هجری قمری

بسعی و اهتمام

... علی اصغر حکمت

تهران ۱۳۳۹ هجری شمسی ـ ۱۳۸۰ هجری قمری

چاپخانه دولتی ایران

بسمه تعالی

مقدمه

این بخشی ازقرآن است، ودرخشی از پرتو یزدان است، صاحبدلان را کشف اسرارنهان است، وجلوهٔ حق ازاوعیان است، داد معطی بی‌منّت، وزادسالك مسالك حقیقت:

کتاب احکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر. (۱)

این مجلّد چارم چون آفتاب رخشنده ازچارمین طارم، از کتاب کشف‌الاسرار روشنائی بخش جان ابرار، وبینائی فزای دیدهٔ احرار.

هین زچارم نورده خورشیدوار تا بتابد بر بلاد و بر دیار

بتوفیق عنایت یزدان، و برکت صاحب قرآن، و دستگیری بزرگان و سروران، و پایمردی یاران و یاوران، بحمدالله بزینت طبع آراسته، و از منقصت پیراسته، شامل اقسام ثلاثه: ترجمه وتفسیروتأویل ازچهار سورهٔ مبارکهٔ: **الانفال** و **التوبة** و **یونس** و **هود**، بمثابهٔ چارارکان عالم وجود، که خواهندگان روشندل، وخوانندگان صاحبنظر انشاءالله درچارجهت اربرکات ومثوبات وسعادات و عنایات حقتعالی فائض خواهند شد.

چار جوی جنّت اندر حکم ماست این نه زور ما زفرمان خداست

قد جائتکم موعظة من ربکم و شفاء لما فی‌الصدور و هدی و رحمة للمؤمنین. (۲). این وجیزهٔ لطیفه که از حیث کمیّت وحجم و شمار صفحات ظاهراً

---

۱ ـ هود ۱۱/۲ ۲ ـ یونس ۱۰/۵۹

تر از نه خواهر دیگر است، لیکن از جهت کیفیّت و لطافت معانی و معارف سبحانی،
کم ربّانی، از دیگر مجلّدات کمتر نیست. و مشتمل است بر کلمات طیّبات و ازهار
و جواهر قصص و سیر، و نقل روایات و هدایت آیات، و جابجا مستشهد بسخنان
های پیرهرات، همه جا آراسته به نور و بها، و مزیّن بلطف و سنا. **ارکبوا فیها
الله مجریها و مرسیها.** (۱)

اگر نواقص و اغلاط و حذف و اسقاط احیاناً در آن مشاهده شود، از آن است
در هنگام طبع بحکم صدفه و اتّفاق روی داده، و مارا از مکارم اخلاق خوانندگان
ان باوفاق، در برابر سهو و نسیان، امید عفو و احسان است، و استدعای کرم و
ان. **وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب.** (۲)

امّا استادان گرامی، و بزرگان نامی، خاصّه جناب سامی، ریاست دانشکدهٔ علوم
ل و منقول، که محیط بر فروع و اصول و محبوب قلوب اهل قبول‌اند، این خدمت بی
و منّت مارا قدر بسیار نهاده، و با قدم ثابت و نظر بلند وسعهٔ صدر و وسعت فکر و
ت علم به حمایت ما بجدّ ایستاده‌اند: **الّذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی
ل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجة عندالله و اولئك هم الفائزون.** (۳)

یاور و معین مادر استکتاب صحائف، و استخراج لطائف، و نگارش فهارس و تنظیم
اق، و تبویب ابواب، فاضل گرانمایه محمد پروین گنابادی بوده است، که اجرش
کور، و سعیش مقبول باد.

باری اگر مصاعب و مشکلات مادراین امر خطیر فراوان بود، و وسایل طبع
ند حروف معربه و سایر علائم و رموز درنزد ارباب طباعت درطهران کمیاب، واز

ـ هود ۱۱/٤٤ ۲ ـ هود ۱۱/۹۱ ۳ ـ التوبة ۹ر۲۱

همه گرانتر حسد حسود ، و خرده‌گیریهای بی‌فایدت و بیسود کوته نظران گاه بگاه موجب آزردگی دل وافسردگی خاطر می‌شد ، ولی بحمدالله دست همت ما بحبل المتین: ما نثبّت به فؤادک[1] استوار و پای ثبات ما به طریق : فاستقم کما امرت[1] همچنان پایدار وبرقرار بود ، تا عاقبت از جام وصل سیراب ، وبعنایت رب کامیاب گشتیم.

ليقضي الله امراً كان مفعولا والى الله ترجع الامور(٢).

سطرت هذه السطور حامداً شاكراً منه ومن رحمته مستغفراً ذاكراً وانا العبد الضعيف الراجي من كرمه اللطيف علي اصغر الشيرازي المدعو بحكمة، في بلدة طهران ليلة الخميس الرابع من شهر جمادي الثانية سنة ثمانين و ثلاثمائة بعد الالف .

١ـ هود ١٢٢/١١ . ٢ ـ الانفال ٤٧/٧

بسم الله الرحمن الرحیم

۸ - سورة الانفال - مدنیة

۱ - النوبة الاولی

قوله‌تعالی ـ:«**بسم الله**» بنام خداوند ،«**الرحمن**» فراخ بخشایش، «**الرحیم**» مهربان .

«**یسئلونك**» می‌پرسند ترا ، «**عن الانفال**» از غنیمتها کـه از دشمن یاوند بجنگ ، «**قل الانفال لله والرسول**» گوی یا **محمد** که آن غنیمتها خدایرا ست و**رسول**را .« **فاتقوا الله** » بپرهیزید[از خشم‌وعذاب‌خدای]، «**واصلحوا ذات بینکم**» وبایکدیگر بآشتی زیید . «**واطیعوا الله ورسوله**» وفرمان برید خدایرا و **رسول** را ، «**ان کنتم مؤمنین**» (۱) اگر گرویدگان‌اید .

«**انّما المؤمنون الذین**» گرویدگـان ایشان‌اند. « **اذا ذکر الله** » کـه الله یادکنند و رایشان، « **وجلت قلوبهم** »[ازعظمت وانتقام‌وی] بترسد دلهای‌ایشان . « **فاذا تلیت علیهم** » وکه برایشان‌خوانند« **آیاته** » سخنان‌او ، « **زادتهم ایماناً** » ایشان‌را ایمان‌افزاید، « **وعلی ربهم یتوکلون** » (۲)وبخدای‌خویس بشتی‌میدارند .

« **الـذین یقیمون الصلوة** » ایشان کـه نماز بپای دارند [بهنگام آن] . « **و مما رزقناهم ینفقون** » (۳) واز آنچه ایشان‌را دادیم نفقه میکنند .

« **اولئك هم المؤمنون حقاً** » ایشان‌اند که‌ایشان گرویدگان‌اند براستی ، « **لهم درجات عند ربهم** » ایشانرا درجـه‌ها است [در ثواب] بنزدیك خـداوند ایشان ، « **و مغفرة** » وآمرزس ، « **و رزق کریم** » (٤) وروزی نیکو .

« **کما اخرجك ربك من بیتك بالحق** » [قسمت غنائم چنان فرمودیم حق است وراست همچنین بیرون شدن توروز **بدر** حق است وصواب] که خداوندتو ترا

بیرون کرد از خـانهٔ خویش براستی . « **و انّ فریقاً من المؤمنین لکارهون** »(۵) و گروهی از مؤمنان آن را کراهیت میداشتند.

« **یجادلونك فی‌الحق** » باتو پیکارمیکردند[وباتومی‌پیچیدند]درچیزی که تودرآن برحق بودی، «**بعد ماتبیّن**» پس آنکه پیداشد[ایشان‌را که ازمن‌ترا ارشاد ومعونت‌هام راه[1] است ومن‌ترا نگاه‌دار]، «**کانما یساقون الی الموت** » گوئی که بآن مانست که ایشان‌را بمرگ میرانند، « **وهم ینظرون** »(٦)وایشان می‌نگرستند.

« **واذیعدکم‌الله** » خدای شمارا وعده داد، « **احدی الطائفتین انها لکم** » که یکی از دو گروه شمارا بود .« **وتودّون** » آن دوست میدارید شما . « **ان غیر ذات الشوکة تکون لکم**» که‌ازدرخت بی‌خار[رطب] چینید .« **و یریدالله** » والله میخواهد. « **ان یحق الحق بکلماته** » که‌حق پیدا ودرست‌کند[و دین‌بزرگ دارد] بسخنان خویش . « **و یقطع دابر الکافرین** »(۷) وبیخ کافران ببرد.

« **لیحقّ‌الحق** » تا حق راهست کند . « **و یبطل‌الباطل** » و باطل را نیست کند . «**ولو کره المجرمون**»(۸) وهر چندکه دشخوارآیدآن را کافران .

النوبة الثانیة

بدان که‌سورة الانفال مدنی‌است مگرهفت‌آیت‌که به **مکه** فروآمد«واذیمکر بك‌الّذین کفروا» الی‌قوله « ثمّ یغلبون» . جملهٔ سورة پنج هزار و هشتاد حرف است وهزارونودوپنج کلمة است. درفضیلت‌این سورة **ابّی کعب** روایت‌کند از **مصطفی** ص، قال قال رسول‌الله : « مَن قرأ سورة الانفال و براءة ، فانا شفیع له و شاهد یوم‌القیمة ، انّه بری‌ءٌ من‌النفاق‌واعطی من‌الاجر بعددکل منافق ومنافقة فی‌دارالدّنیا عشرحسنات ومحی عنه عشر سیّئات و رُفع له عشر درجات ، وکان العرش و حَملته یصلّون علیه ایام حیواته فی‌الدّنیا » . درین سورة شش آیت منسوخ چنانکه رسیم بآن شرح دهیم .

« بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم . یَسئلونك عن‌الانفال ». **ابن‌عباس** گفت: سبب‌نزول‌این آیت آن بود کـه روز **بدر** **مصطفی** گفت : « من قتـل قتیلا فله سلبه ومن اسّر

۱) نسخه ج : همراه

اسیراً فله کذا» گفت: هر که کافری را بکشد ویراست سلب آن کشته و هر که اسیری را گیرد همچنین. پس چون جنگ درپیوست جوانان وورنایان[1] فرا پیش شدند وجنگ کردند، قومی را کشتند وقومی را اسیر گرفتند، وپیران واعیان ووجوه لشکر بنزدیك رایات اسلام ایستاده بودند در حضرت **مصطفی** ص ودفع دشمنان از وی میکردند، و قلب لشکر نگاه میداشتند اما جنگ نمی کردند. پس آن جوانان و نوخاستگان که جنگ میکردند طمع کردند که سلبها وغنیمتها مفرد بایشان دهند. یکی انصاری برخاست، نام وی **ابوالیسر** ابن‌عم واخو **بنی‌سلمه**، گفت: یا رسول‌الله اینك هفتاد مرد از دشمن کشتیم و هفتاد اسیر گرفتیم سلب ایشان همه ما راست چنان که وعده داده است، و **سعدمعاذ** در جملهٔ ایشان بود که بحضرت **مصطفی** بوده ایستاده، ومصاف نگه میداشتند، گفت: یا رسول‌الله ما نه از بددلی جنگ نمی کردیم، لکن نخواستیم که ترا خالی بگذاریم وچنان که ایشان ما نیز هم درمصاف بودیم و ایشانرا بدفع دشمن یاری میدادیم، پس سلب وغنیمت ایشانرا تنها نرسد، سخن درمیان ایشان درازشد. **وسعد بن ابی وقاص** برادر ویرا **عمر**[2] کشته بودند بجنگ شد، و **سعیدبن العاص بن امیه** را بکشت و شمشیر وی بستد، شمشیری نیکو نام آن ذالکتیفه، آن شمشیر برداشت پیش **مصطفی** ص آورد گفت: «اعطنی هذا» رسول خدا جواب داد: «ضعه»، یکبار دیگر گفت «اعطنی هذا»، رسول جواب داد «ضعه». **سعد** را آن نخوش آمد، دل تنگ شد، و درین معنی گفت وگوی درمیان صحابه افتاد، تا **جبرئیل** آیت آورد: «یسئلونك عن الانفال قل الانفال لله والرسول». **مصطفی** ص بحکم این آیت غنیمتها وسلبها ازدست ایشان بیرون کرد و میان ایشان بسویّت قسمت کرد و **سعدبن ابی وقاص** را بخواند و گفت: یا **سعد** آنکه نه آن من بود شمشیر، اکنون آن منست بتو دادیم.

«یسئلونك عن الانفال» واوضمیر مؤمنان است. یعنی که مؤمنان ترامی پرسند ازین مال غنیمت. سؤال بردو وجه است: سؤال استعلام وسؤال طلب. واین سؤال استعلام است که ـ عَن ـ درآن پیوسته. میگوید: ترا ازانفال میپرسند تابدانند که حکم آن چیست، حلال است یاحرام؟ وبکه می بایدداد؟ وگفته‌اند: که از آن می پرسیدند که بر امّتهای

۱) ورنایان: لهجه‌ایست از برنایان بمعنی جوانان اندك سال
۲) در نسخه ج: عمیر.

گذشته پیش ازین امت حرام بود. خوردن آن میخواستند تابدانند که بر ایشان هم حرام است یا نه. قومی گفتند: این سؤال طلب است، و ـ عن ـ زیادت است ودلیل براین قرائت **ابن مسعود** است: «یسئلونك الانفال» بحذف عَن. معنی آنست که مؤمنان انفال از تو طلب می کنند و میخواهند، والانفال الغنائم، واحدها ـ نفل. قال **لبید**:

ان یقوی ربّنا خیر نفل — و باذن الله رأسی[1] وعجل

یقال نفلنی کذا ای اعطانی، والنّوفل الرجل الکثیر العطاء، وقیل ـ النفل الزیادة و منه النافلة کولدالولد و کذلك النافلة من الصلوة.

«قل الانفال لله والرسول» تعظیم را نام الله درآورد وابتدا بذکر خویش کرد جل جلاله. معنی آنست که حکم غنیمت بامصطفی افکندیم، آنِ وی است، چنانکه او خواهد در آن حکم کند. **ابن جریر** گفت: ـ انفال دیگر است وغنائم دیگر. غنائم آنست که بعد از جنگ مسلمانانرا نصرت وظفر بود و بمال کافران دررسند و جمع کنند، حکم این غنائم آنست که الله گفت:

«واعلموا انّما غنمتم من شیءٍ... الایة» وانفال زیادتست، که بعداز قسمت امام چیزی بکسی دهد زیادت ازقسمت برای خویش. **مجاهد** و **عکرمه** گفتند: غنائم روز **بدر** علی الخصوص **مصطفی** را بود، بحکم این آیت وآنکس را میداد که خود میخواست؛ پس رب العزّة آن حکم بخمس منسوخ کرد و بقول ایشان این آیت منسوخ است و ناسخ آنست که: «واعلموا انما غنمتم من شیءٍ... الآیه».

ابن زید گفت: آیت محکم است وثابت، ومعنی آنست: «قل الانفال لله» وهی لاشك لله مع الدنیا بمافیها والآخرة، والرسول یضعهافی مواضعها الّتی امر الله بوضعهافیها. میگوید: انفال و غنائم همه خدایرا است و دنیا وآخرت و هرچه درآن همه خدایرا است، کس را باوی درآن انبازی نه و **رسول** راست، یعنی که **رسول** بحکم فرمان خدا آنجا نهد وبآنکس دهد که الله فرماید. این حکم چنین کرد وپس از آن بچهل روز حکم غنائم فروفرستاد، گفت: «فان لله خمسه ولکم اربعة اخماسه».

«فاتقوا الله واصلحوا ذات بینکم» ای الحالة الّتی بینکم، لیکون سبباً لالفتکم واجتماع کلمتکم. «و اطیعوا الله» فی فرائضه «و رسوله» فی سنّته.

۱) نسخه ج: رَبْنی

«ان کنتم مؤمنین» فان الایمان یوجب ذلك. این خطاب با **صحابهٔ رسول** است میگوید: اگر مؤمنان اید مقتضی ایمان آنست که خدای و **رسول** را فرمان بردار باشید، ودر طاعت داری یك دل ویك سخن باشید، ودر کار غنائم وانفال مجادلت واختلاف از میان بردارید، وبخدای و **رسول** باز گذارید تاچنان که خواهد در آن حکم کند، وهمه بهم صلح کنید تا رستگار شوید.

روی **علی بن حاتم** قال:- خطب رجل عند **رسول الله**ص فقال: «ومن یطع الله و رسوله فقد رشد و من یعصهما فقد غوی». فقال **النبی**ص: «اسکت فبئس الخطیب انت» ثمّ قال **رسول الله**: «من یطع الله ورسوله فقد رشد ومن یعص الله ورسوله فقد غوی» فلا تقل - ومن یعصهما - ثمّ وصف المؤمنین فقال:

«انما المؤمنون الّذین اذا ذکر الله... الآیة» ای اذا ذکرت عظمة الله وقدرته، وماخوّف به من عصاه فزعت قلوبهم، فانقادت لاوامره وارتدعت عن نواهیه واطمأنت الی وعده و فرقت عن وعیده. «واذا تُلیت علیهم آیاته...» ای - **القرآن** زادتهم تصدیقاً ویقیناً وخشیة، اذا تامّلوا وتدبّروا معانیه. حجتی روشن است این آیت بر **مرجیان** که زیادت ونقصان را منکر اند در ایمان، و رب العالمین صریح میگوید: «زادتهم ایماناً»، وآن وجهی دیگر که رب العزة حقیقت ایمان اثبات نکرد الّا باجتماع خصلتهای نیکو از اعمال ظاهر وباطن، وایشان حقیقت ایمان بمجرد قول اثبات میکنند. تعالی الله عما یقول الظالمون. قال **عمر بن حبیب** و کان له صحبه:- ان للایمان زیادة ونقصاناً، قیل فما زیادته، قال: اذا ذکرنا الله وحمدناه فذلك زیادته، واذا سهونا وقصّرنا وغفلنا فذلك نقصانه. وکتب **عمر بن عبدالعزیز** الی بعض اخوانه: ان للایمان سنناً وفرائض وشرائع فمن استکملها استکمل الایمان ومن لم یستکملها لم یستکمل الایمان. «وعلی ربّهم یتوکلون»؛ یفوضون الیه امورهم ویثقون به فلا یرجون غیره ولا یخافون سواه.

«الّذین یقیمون الصلوة ومما رزقناهم ینفقون». هر نفقه که در **قرآن** با نماز پیوسته است زکوة است.

«اولئك هم المؤمنون حقاً» سراً و جهراً بخلاف المنافق. **ابن عباس** گفت: من لم یکن منافقاً فهو مؤمن حقا وقیل: - تقدیره حقوا حقاً، مثل صدقوا صدقاً، سأل

رجل الحسن فقال: أمؤمن أنت ؟ـ فقال: الایمان ایمانان، فان کنت تسألنی عن الایمان بالله وملئکته و کتبه و رسله والیوم الاخر والجنة والنار والبعث والحساب فانا مؤمن بها، وان کنت تسألنی عن قوله: «انّما المؤمنون الّذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم» الی قوله «عند ربهم»، فوالله ما ادری أمنهم انا ام لا ؟ و یقال الحق فی الکلام علی وجهین، احدهما المستحق والثانی ماله حقیقة الوجود، بخلاف الباطل فانه لاوجود له. و روا باشد که «اولئك هم المؤمنون» اینجا سخن بریده گردد پس گوی: «حقاً لهم درجات عند ربّهم». بدرستی وراستی که ایشانرا درجتها ومنزلتها است دربهشت نزدیك خداوند ایشان. وقیل: ـ لهم درجات فی الجنة یرتقونها باعمالهم الرفیعة. «ومغفرة» للذنوب، «ورزق کریم» خالص من شوایب الکدر.

«کما اخرجك ربك» مفسّران درمعنی آیت مختلف‌اند. قومی گفتند: این متصل است باول، و کاف کاف تشبیه است و التشبیه وقع بین الصلاحین، ای صلاحهم فی اصلاح ذات البین لصلاحهم فی اخراج الله لقاهم، و این قول **عکرمه** است وتقدیر آیت اینست «فاتقوا الله واصلحوا ذات بینکم» فان ذلك خیر لکم کما کان اخراج الله تعالی **محمداً** فی بیته بالحق خیراً لکم و ان کره فریق منکم. میگوید: همه بهم صلح کنید و با یکدیگر بآشتی زیید که صلاح کار و صلاح دین شما را درین است، همچنان که روز **بدر** خدای تعالی **محمد** را از خانهٔ خویش مدینه بیرون آورد بجنگ **بدر**، اگرچه قومی را کراهیت آمد که ساز جنگ نکرده بودند، اما صلاح ایشان در ان بود. وقیل: ـ التشبیه وقع بین الحقّین ای «هم المؤمنون حقاً کما اخرجك ربك من بیتك بالحق»، میگوید: ایشان مؤمنان‌اند بحق وراستی چنان که الله ترا از خانهٔ خویش بیرون آورد بحق وراستی. وقیل: ـ التشبیه وقع بین الکراهتین ای ـ الانفال لِلّه والرسول وان کره بعضهم «کما اخرجك ربك من بیتك بالحقّ و انّ فریقاً من المؤمنین لکارهون»، میگوید: این کراهیت ایشان ومجادلت ایشان درقسمت غنایم هم چون کراهیت ایشان است ومجادلت ایشان روز **بدر**. اذقالوا ـ اخرجتنا لِلعیر ولم تعلمنا قتالاً فنستعدله. و تقدیره امض لامر الله فی الغنایم وان کرهوا کما مضیت علی خروجك. «وهم کارهون»، قومی گفتند ازمفسران که این آیت باوّل هیچ تعلق ندارد و کاف بمعنی ـ اذا ـ است کقوله «واحسن کما

احسن الله الیك» معناه واحسن اذا احسن الله الیك. وتقدیره اذکر یا **محمد** اذ «اخرجك ربك من بیتك» یعنی المدینة الی **بدر** بالحق ای بالوحی الّذی اتاك به **جبرئیل**. «وانّ فریقاً من المؤمنین لکارهون» الخروج مع کراهیة نفار الطبع عن المیثاق لا کراهیة ضد الارادة، لانهم کرهوا اولا ثم ارادوا ولم تکرهوا امر الله عزوجل بحال.

«یجادلونك فی الحق» ای فی القتال وذلك انهم خرجوا للعیر ولم یاخذوا اهبّة الحرب فلما امروا بالحرب شق علیهم ذلك و طلبوا الرخصة فی ترك ذلك، فهوجدالهم بعد ماتبیّن ان الجهاد واجب والخروج صواب، وعلموا انّ امرك امر الله، «کانّما یساقون الی الموت وهم ینظرون» ای کرهون القتال کراهیة من یساق الی الموت، وهم ینظرون الی اسبابه. قال **ابن زید**: یجادلونك یغی الکفار فی الحق، ای فی الاسلام. «بعدما تبیّن» بان وظهر الاسلام «کانما یساقون الی الموت» حین دعوا الی الاسلام «وهم ینظرون» تلك الحالة.

«واذ یعدکم الله احدی الطّائفتین» شرح این قصه بقول **ابن عباس** و **سدی** وجماعتی مفسران آنست - که **کرز بن جابر القرشی** بدر **مدینه** آمد وغارت کرد وچرندگان **مدینه** جمله براند. خبر به **مصطفی** ص رسید، بر نشست با جماعتی یاران وبر پی وی برفتند وبوی درنرسیدند وباز گشتند، بعد از آن خبر بمدینه آمد که **بوسفیان از شام** می آید و کاروان قریش باوی مالی عظیم وتجارتی فراوان وهی-اللطیمة- یعنی قافله معها الطیب. **رسول** خدا مهاجر وانصار رابرخواند وایشانرا خبر داد که آنك کاروان قریش بامال فراوان رسید بنزدیك **بدر**، واگر ما براه ایشان شویم، بخیر وغنیمت باز کردیم. سیصدو سیزده مرد فرا راه بودند واز ایشان دوسوار بیش نبودند ویك شتر میان سه کس بود. کانوا یتعاقبون علیه، وهیچ ساز جنگ وآلت حرب باایشان نه، که ایشان برای کاروان می رفتند نه بقصد جنگ وحرب. در کاروان قریش **عمرو بن العاص** بود و **عمرو بن هشام** و **مخرمة نوفل الزهری** با چهل سوار بزرگان و سروران قریش. **بوسفیان** بدانست که رسول خدا بیرون آمد بایاران به طلب کاروان. **ضمضم بن عمرو الغفاری** بمکه فرستاد، قریش را خبر کرد از حال، و کویند که شیطان برصورت **سراقة بن مالك بن جعشم** فرا دید آمد و گفت: «ان محمداً و اصحابه قدعرضوا لعیرکم ولاغالب لکم الیوم من الناس وانی جارلکم». اهل **مکه** همه خشم گرفتند وآواز بیکدیگر دادند

تا جمله بیرون شدند مگر ضعیفان. همه با ساز حرب وسلاح تمام. رسول خدا با یاران از **مدینه** برفته. ووادی است که **ذفران** خوانند آنجا فرو آمده، **جبرئیل** آمد، از حضرت عزت این آیت آورد: «واذ یعدکم الله احدی الطائفتین انها لکم» الطائفتان هاهنا الجند والعیر **وابوجهل** مع الجند **وابوسفیان** مع العیر. خیّر رسول الله بین ان ینصر علی العدو او ینقل عیرهم گزین دادند رسول خدایرا که اگر خواهد سپاه دشمن دردست او دهند، واگر خواهد کاروان ومال. رسول خدا دشمن بگزید که در دست او دهند، ومؤمنان دوست داشتند که کاروان بامال دردست ایشان دهند. ایشان راجواب دادند: «وتودّون انّ غیرذات الشوکة تکون لکم»، شما دوست میدارید که از درخت بی‌خار رطب گیرید والله میخواهد که حق درست کند ودین بزرك دارد بسخنان خویش وبیخ کافران ببرد. **مصطفی**[ص] با یاران مشورت کرد در کارحرب وآنچه درپیش بود. جماعتی کراهیت نمودند، گفتند یارسول الله: «هلا اخبرتنا انه یکون قتال حتی یخرج سلاحاً وتتاهبّ له انا خرجنا نرید العیر ولم تعلم القتال». **ابوبکرصدیق** دانست که مراد رسول چیست برخاست و سخنان نیکو گفت؛ **عمر خطاب** هم چنین سخنان نیکو گفت؛ **مقداد بن عمر** فرا پیش آمد گفت: یا رسول الله، امض لما امرك الله، فنحن معك، والله مانقول کما قالت بنو اسرائیل لموسی:ـ اذهب انت وربك فقاتلا انا هٰهنا قاعدون، و لکن اذهب انت وربك فقاتلا انامعکم مقاتلون، فوالذی بعثك بالحق لوسرت بنا الی برك الغماد، یعنی مدینة الحبشة لجالد نامعك حتی نبلغه. این سخن **مهاجران** بود. رسول خدا توقع داشت از **انصار** که تاهم آن سخن گویند، باایشان می نگرست ومی گفت: «اشیروا علی ایها النّاس». **سعدبن معاذ** سید **انصار** بود دانست که رسول خدا ایشان را میخواهد گفت: «یا رسول الله قد آمنّابك وصدقناك و شهدنا ان ماجئت به هوالحق واعطینا علی ذلك عهودنا ومواثیقنا علی السمع والطاعة، فامض یارسول الله لما اردت، فوالّذی بعثك بالحق، ان استعرضت بناهذاالبحر مخضته معك، ماتخلف منا رجل واحد انا لصّبر عندالحرب لصدّق عنداللقاءِ فسربنا علی برکة الله حیث شئت، وصل حبل من شئت اقطع حبل من شئت، وخذ من اموالنا ماشئت». ثم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: «سیروا علی برکة الله وابشروا فان الله قد وعدنی احدی الطائفتین والله لکانی الان

انظر الی مصارع القوم». پس از آنجا برفت رسول خدا تا ببدر فرو آمد و کافران و مشرکان مکّه از آن جانب آمدند و ببدر فرو آمدند. هفدهم ماه رمضان و آن جنگ بدر رفت چنان که در قصه است.

«و اذیعدکم الله احدی الطائفتین انّها لکم» معناه:- واذکروا اذیعدکم الله «ان لکم» احدی الطائفتین «وانها لکم» فی موضع نصب من البدل من احدی، «وتودّون ان غیر ذات الشوکة تکون لکم» یعنی العیر الذی لیس فیها قتال، والشوکة الشدة، وذات الشوکة ای ذات السلاح، اشتقاقها من الشوکه و هوالنبت الّذی له حدّة «و یریدالله ان یحقّ الحق»، یظهر الاسلام وینصر اهله بکلماته - ای باوامره ونواهیه و قیل بضمانه ومواعیده، و «یقطع دابر الکافرین» یستاصلهم، دابر کل شیءٍ آخره. «لیحق الحق ویبطل الباطل»، ای لیعلی الحق و یسفل الباطل، «ولو کره المجرمون»- المشرکون، و کرر لان اوّل متصل بقوله «وتودّون ان غیر ذات الشوکة تکون لکم» ای- انتم تریدون العیر والله یرید اهلاک الدنیر والثانی متصل بالکل. قومی مفسران گفتند: که این دو آیت درنزول پیش از «کما اخرجك ربك» اند ودر قرآءت بعد از ابتدا.

النوبة الثالثة

بسم الله الرحمن الرحیم. بسم الله معراج القلوب الاولیاء، بسم الله نور سرّ الاصفیاء، بسم الله شفاء صدور الاتقیاء، بسم الله کلمة التقوی وراحة الثکلی وشفاء المرضی. بسم الله نور دل دوستان است، آئینه جان عارفان است، چراغ سینه موحدان است، آسایش رنجوران ومرهم خستگان است، شفاءِ درد وطبیب بیمار دلان است، خدایا! گرفتار آن دردم که تو دوای آن دانی[1]، در آرزوی آن سوزم که تو سرانجام آنی، بندهٔ آن ثناءام که تو سزای آنی، من درتو چه دانم تو دانی، تو آنی که خود گفتی وچنانکه گفتی آنی.

در هجر تو کار بی نظامست مرا شیرین همه تلخ و پخته خامست مرا
در عالم اگر هزار کامست مرا بی نام تو سر بسر حرامست مرا

«یسئلونك عن الانفال قل الانفال لله والرسول»، ای مهتر عالم وای سیّد ولد آدم،

(۱) درنسخه ج: که تو درمان آنی

ای مایه فطرت، ای‌نقطهٔ سعادت، ای مقصود موجودات وسید کاینات، ای نقطهٔ دایره حادثات، ترا می‌پرسند ازانفال وحکم آن، تو از وحی ما واز پیغام ما ایشانرا جواب ده. «قل الانفال‌لله» مِلکا ولرسوله‌الحکم فیها بمایقضی به‌امراً وشرعاً. انفال‌ازروی ملك خدایراست و حکم آن چنان که خواهد مصطفی‌ص راست، بپسندید شما که بندگانید، حکم اوبپذیرید به‌جان ودل، قول او که قول اووحی ما است، فعل‌اوحجت ماست، شریعت او ملت ماست، حکم او دین ماست. اتباع‌او دوستی ما است.

«فاتقوالله واصلحوا ذات‌بینکم» تقوی بپناه خویش گیرید که سر همه طاعتها تقوی است، اصل همه هنرها ومایهٔ همه‌خیرها تقوی‌است. تقوای او آن درخت‌است که بیخ او درآب وشاخ او برهواء رضا، میوهٔ او دوستی خدا. نه، گرمای پشیمانی بدو رسد، نه‌سرمای سیری، نه‌باد دوری، نه هواء پراکندگی. تقوی سه‌چیزاست: خوفی که ترا ازمعصیت باز دارد وجائیکه ترا برطاعت دارد، رضایتی که ترا برمحبت‌دارد.

قوله: - «و اصلحوا ذات بینکم» با مردم بصلح و آشتی زندگانی کنید وبی‌آزارزیید، واین نتوانیدمگر که حظ خود بگذاریدوحظ دیگران نگاه دارید، اگرتوانید ایثار کنید و اگر نه‌باری انصاف دهید. بنگر که الطاف کرم احدیت‌آن درویشان راکه راه ایثار رفتند و حظ خود بگذاشتند چه تشریف میدهد و چون می‌پسندد که: - «ویوثرون علی‌انفسهم ولو کان بهم‌خصاصة».

عن عبدالله بن عمر قال: اُهدی‌لرجل من‌اصحاب رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم رأس‌شاة، فقال: انّ اخی‌فلاناً وعیاله احوج‌الی‌هذا منّی، فبعث به‌الیه، قال: فلم یزل یبعث به واحد الی آخرحتی‌تداولها سبعة ابیات حتی رجعت الی‌الاوّل، قال فنزلت «ویوثرون علی انفسهم... الایه».

قوله: - «انما المؤمنون الّذین اذا ذکرالله وجلت قلوبهم»، مؤمنان ایشانند که از خدای ترسند. درین آیت ترس از شرط ایمان نهاد، هم چنان که جائی دیگر گفت - «وخافون ان کنتم مؤمنین»، ترس زینهار ایمان است وحصار دین است و شفیع گناهان است، هردل که دران ترس نیست آن دل خراب است و معدن فتنه وازنظرالله محروم. درین آیت گفت‌مؤمنان ایشان‌اند که یاد کر الله دلهاشان بترسد

و بلرزد. جائی دیگر گفت: «الّذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذکر الله» اشارت مؤمنان ایشان‌اند که دریاد الله دلهاشان بیاساید و آرمیده گردد، آن نشان مبتدیان است و این وصف الحال منتهیان، بنده دربدایت روش خویش پیوسته‌میگرید ومی‌زارد ومی‌نالدچندان‌ازبیم فراق‌بگرید که‌نداء «الّا تخافوا» بسروی رسد. ازبیم‌فراق بروح وصال‌باز آید، در آن‌مقام‌بیاساید و بنازد ودلش بیارامد، اینست که‌میگویدجل‌جلاله:- «تطمئن قلوبهم بذکر الله». وگفته‌اند: «وجلت قلوبهم» وصف مریداست، «تطمئن قلوبهم» نعت مراداست. «وجلت قلوبهم» اهل شریعت را شعاراست. «تطمئن قلوبهم» ارباب حقیقت‌را دثاراست. «وجلت قلوبهم» مقام‌روندگان‌است. «تطمئن قلوبهم» نشان ربودگان است. رونده درراه شریعت‌بامید نعمت برمقام خدمت ربوده، بربساط حقیقت نواخته، قربت و زلفت یار از ولی نعمت.

«الّذین یقیمون الصلوة و مما رزقناهم ینفقون»، درآیت پیش لختی اعمال برشمرد، چون‌تقوی ووجل وتوکل. آنکه درین‌آیت، اعمال‌ظاهر چون نماروزکوة دران‌پیوست، آن‌ازامارات حقیقت‌است واین ازشرائط شریعت، تابدانی‌که هردو درهم پیوسته‌ودرهم‌بسته، حقیقت‌بی‌شریعت‌به‌کارنیست، وشریعت‌بی‌حقیقت‌راست‌نیست.چون هردوبهم جمع گشت انگه. «اولئك هم‌المؤمنون حقاً» ای - صدقوا صدقاً وحقّوا حقاً. مؤمنان بحقیقت‌ایشان‌اند که هم درشریعت درست‌اند هم درحقیقت، پس‌اقامت شریعت‌را «لهم‌درجات‌فی‌الجنة‌ومغفرة» وصدق‌حقیقت‌را، «ورزق‌کریم» هورزق‌الاسرار بمایکون‌استقلالها به‌من‌المکاشفات والمواصلات، وگفته‌اندحقایق‌عبودیت‌درمنازلات ومکاشفات حقیقت دروجود خصلتها است که دراین‌آیت برشمرد وهوالتعظیم‌للذکر والوجل عند السماع و اظهار الزیادة علیهم عند تلاوته، و حقیقة التوکل علی‌الله والقیام‌بشروط‌العبودیة‌علی‌حدالوفاء، فاذ کملت‌اوصافهم‌صاروا محققین‌بالایمان، وقیل «اولئك هم‌المؤمنون حقاً» ای- حقاً انه سبقت لهم من‌الله الحسنی‌فصارلهم عند ربهم طوبی وزلفی وحسنی.

قوله «وتودّون ان غیر ذات الشوکة تکون لکم»، از روی اشارت میگوید:

« بنده تارنج نبرد بسر گنج نرسد » .

پیر طریقت گفت : من چه دانستم که مادر شادی رنج است ، وزیر یك ناکامی هزار گنج است ، من چه دانستم که زندگی درمردگی است ومراد همه در بی‌مرادی است . زندگی زندگی دل است ومردگی مردگی نفس ، تادرخود نبمیری بحق زنده نگردی . بمیر ای دوست اگر می زندگی خواهی . نیکو گفت آن جوان مرد که :

تکند عشق نفس زنده قبول نکند باز موش مرده شکار

الهی! انکس که زندگانی وی توئی او کی بمیرد ؟ وانکس که شغل وی‌توئی شغل بسر کی برد ؟ ای یافته و یافتنی نه جز از شناخت تو شادی ، نه جز از یافت توزندگانی ، زنده بی‌توچون‌مرده زندانی ، وصحبت‌یافته باتو نه این‌جهانی‌نه‌آن‌جهانی .

۲ - النوبة الاولی

قوله تعالی: « **اذتستغیثون ربّکم** » آن هنگام که فریاد میخواستید بخداوند خویش ، « **فاستجاب لکم** » پاسخ نیکو کرد شمارا ، « **انّی ممدّکم** » شما را مدد می‌پیوندم ، «**بالف من‌الملئکة**» بهزار تن از فریشتگان ، « **مردفین** [۹] » پس خود فرا کردگان .

«**وماجعله‌اللّه‌الّابشری** »نکردخدای‌تعالی[آن‌روزو آن کار]مگرشادی‌شمارا، «**ولتطمئن‌به قلوبکم**»وآنراتادلهای‌شما[بنصرت **بدر**]آرام‌گیرد، «**وماالنصرالامن عنداللّه** » و یاری دادن نیست مگر از نزدیك خدای، «**ان‌اللّه عزیز حکیم** [۱۰]» که اللّه توانائی دانا .

«**اذیغشیکم النعاس**» آنگه که خواب درسرشما می کشد، « **أمنة منه** » از خدای عزوجل‌بعطا ، «**وینزل علیکم من‌السماء ماءً**» ومی‌فروفرستد برشمااز آسمان باران ، «**لیطهّرکم‌به**» تاشما را بآن [ازحدث] پاك گرداند، «**ویذهب عنکم** » واز شما ببرد ، «**رجزالشیطان**» وساوس‌شیطان ، «**ولیربط علی قلوبکم**» وآنرا تا قوی گرداند دلهای شما ، « **ویثبت‌به‌الاقدام** [۱۱] » و برجای بدارد پایها .

« **اذیوحی‌ربك‌الی‌الملئکة** » آنگه کـه پیغام داد خداوند بفریشتگان ،

« **انّی معکم** » که من باشما ام [بمعونت] ، « **فثبتو الذین آمنوا** » دل دهیدمؤمنانرا و برجای دارید ، « **سالقی فی قلوب الذین کفروا الرعب** » آری من درافکنم دردلهای کافران ازشما بیم ، « **فاضربوا فوق الاعناق** » شما برزبر گردنها می‌بزنید ، « **واضربوا منهم کل بنان**۱۲ » و از ایشان دستها می‌زنید .

« **ذلك بانهم شاقوا اللّه ورسوله** » آن ازبهر آنست که خلاف کردند باخدای و رسول او ، « **ومن یشاقق اللّه ورسوله** » وهر که خلاف کند با خدای و رسول او ، « **فان اللّه شدید العقاب**۱۳ » اللّه سخت عقوبت است [سخت گیر] ، « **ذلکم فذوقوه** » اینست عذاب او این جهانی چشید آنرا ، « **وان للکافرین عذاب النار**۱۴ » وکافران راست عذاب آتش .

« **یاایها الذین آمنوا** » ای ایشان که بگرویدند ، « **اذالقیتم الذین کفروا زحفاً** » هر گه که ببینید کافرانرا که روی بشما نهند درجنگ ، « **فلاتولوهم الادبار**۱۵ » [بهزیمت] پشتهای خود ورایشان مگردانید .

« **ومن یولّهم یومئذ دبره** » وهر که روزجنگ پشت خود برگرداند بردشمن ، « **الاّمتحرفاً لقتال** » مگر که برگردد سازجنگ را [نه ادبار هزیمت را ،] « **اومتحیزاً الی فئة** » یا پناه جوی بقومی هم از مسلمانان ، « **فقد باء بغضب من اللّه** » باز گشت وخشم خدای برو ، « **وماویه جهنم** » وبازگشتن گاه او دوزخ ، « **وبئس المصیر**۱۶ » وبدجایگاه که آنست .

« **فلم تقتلوهم** » و نه شما کشتید ایشانرا ، « **ولکن اللّه قتلهم** » ولکن خدای کشت ایشانرا ، « **ومارمیت اذرمیت** » ونه تو انداختی آنگه که انداختی ، « **ولکن اللّه رمی** » ولکن خدای انداخت ، « **ولیبلی المؤمنین منه بلاءً حسناً** » [آن کار آن روز بدر] آنرا کردتامؤمنانرا [بخشیده نیکو بخشدو] آزمون نیکو آزماید ، « **ان اللّه سمیع علیم**۱۷ » که اللّه شنوائی است دانا .

« **ذلکم وان اللّه** » این همه هست بدرستی که خدای ، « **موهن کیدالکافرین**۱۸ » پست کننده و سست کننده است ساز کافران را .

« **ان تستفتحوا** » اگر بر گزاردن وبرگشادن میخواهید [ازاللّه] ، « **فقد جاءکم**

الفتح » اینك بر گزاردن وبر گشادن آمد بشما ،« وان تنتهوا » واگر بازشدید شما [ازاین کاربر گزاردن‌خواستن] «فهوخیر لکم » آن‌شمارابهتر است،« وان تعودوا نعد » و[اگر آن‌میخواهیدآن نیز کنیم] اگرباز گردیدبازگردیم،« ولن تغنی عنکم »وسود ندارد شمارا ،« فئتکم شیئاً» بهم بودن شما و انبوهی شما هیچ چیز ،« ولو کثرت » و هرچند که فراوان آید ، « وان‌الله مع المؤمنین[۱۹] » والله باگرویدگان [بیاری دادن] است .

« یاایها‌الذین آمنوا »ای گرویدگان،« اطیعوا‌الله ورسوله » فرمان‌برید خدا را ورسول را ،« ولاتولّوا عنه » واز رسول اوبرمگردید،« وانتم تسمعون[۲۰] » شما می‌شنوید .

« ولاتکونوا کالّذین قالوا‌سمعنا » وچون ایشان‌مباشید[۱] که گفتند شنیدیم «وهم لایسمعون[۲۱] » ونمی‌شنوند ونمی‌پذیرند .

« انّ شرالدواب عندالله » بدترین‌همه جنبندگان وجانوران‌بنزدیك‌خدای، «الصّم‌البکم» آن کرانند[که حق‌نشنوند] ، گنگان‌اند [که حق را پاسخ ندهند] ، «الذین لایعقلون[۲۲] » [ایشان که دریافت حق را] خرد ندارند که دریاوند .

«ولو علم‌الله‌فیهم خیراً » واگر الله خیری دانستی.درایشان بدانش خویش « لأسمعهم » دلهای ایشانرا شنوانیدند .

« ولو اسمعهم » و هرچند که [گوشهای سر] ایشان بشنواند [چون دلها نشنو اند] .« لتولّوا وهم‌معرضون[۲۳] » بر گردند و روی گردانند .

النوبة الثانیة

قوله تعالی :ـ« اذتستغیثون‌ربکم » ای ـ تستجیرون به من عدوّکم وتسئلونه النصرة علیهم، الاستغاثة ـ طلب‌الغوثه ـ وهی‌سدالخلة فی‌شدةالحاجة ، وقیل:ـ الاستغاثة طلب‌الغوث‌وهو التخلیص‌من‌المکروه، وقیل‌تستغیثون‌ـ تستجیرون‌من‌الغوث، واغوثاه، والمستغیث‌المسلوب‌القدرة ، والمستجبر طالب الخلاص . این‌استغاثت آنست که «عمر خطاب» گفت : لماکان یوم بدر ونظر رسول‌الله الی کثرة المشرکین وقلة المؤمنین،

۱) نسخه الف : مید

دخل العريش هوو **ابوبكر** فاستقبل القبلة، و جعل يدعوا و يقول: اللهم انجزلی ما وعدتنی، اللهم ان تهلك هذه العصابة لاتعبد فی الارض. فلم یزل كذلك حتی سقط رداؤه. فاخذ **ابوبكر** رداؤه والقاه علی منكبیه ثم التزمه من ورائه، و قال: **یا نبی الله** كذلك مناشدتك ربّك فان الله سینجز لك وعدك. **مصطفی** م چون قوم خود اندك دید و كافرانرا جمعی دید فراوان دعا كرد و نصرت خواست تا الله تعالی ویرا نصرت داد ودعای وی اجابت كرد. چنان كه «فاستجاب لكم» ای ـ اجاب لكم. اجابت واستجابت یكی است. وقیل:ـ الاستجابة ماتقدمها امتناع، والاجابه مالم یتقدمها امتناع.

«انی ممدكم» ای بانی مغیثكم «بالف من الملئكة مردفین» بفتح دال قرآءت مدنی ویعقوب است. ای اردف بعضهم ببعض، او ارد فهم المسلمون. یقال:ـ ردفت الرجل اذا ركبت خلفة، واردفته ای اركبته خلفی. باقی قراء مردفین بكسر دال خوانند واین را دو وجه است: یكی مع كل واحد منها ردف له كما قال **ابن عباس**: مع كل ملك ملك فیكون الفین، و یكون المفعول علی هذا محذوفا تقدیره مردفین اردافا مثلهم. وجه دیگر «مردفین» ای متتابعین فرقة بعدفرقة بعضهم فی اثر بعض. یقال ـ اردفت الرجل اذاجئت بعده، وانشدوا: ـ

اذا الجوزاء اردفت الثریا　　ظننت بآل فاطمة الظّنونا

والجوزاء ابداً تطلع بعد الثریا. **ابن عباس** گفت: امدهم الله بالملئكه، فنزل **جبرئیل** فی خمسمائة ملك علی المیمنة وفیها **ابوبكر** و نزل **میكائیل** فی خمسمائة علی المیسرة و فیها **علی** فی صوره الرجال علیهم ثیاب بیض و عمائم بیض ارخوا مابین اكنا فهم. حسن گفت: امدّوا لخمسة آلاف هذا الف، وثلثة فی آل عمران، ثم اردفهم الفا فصاروا خمسة آلاف. وقیل:ـ ثمانیة الاف و قیل تسعة الاف. گفته‌اند فریشتگان از آسمان بزیر آمدند بمدد مؤمنان روز **احزاب** وروز **حنین** اما جنگ نكردند الّا روز **بدر**. قال **ابن عباس**: بینما رجل من المسلمین یشتد فی اثر رجل من المشركین امامه انسمع ضربة السوط فوقه و صوت الفارس یقول قدم حیزوم ـ اسم فرسه ـ اذاً نظر الی المشرك امامه خرّ مستلقیا، فنظر الیه فاذا هو قد حطم و شق وجهه لضربة السوط، فجاء الرجل فحدّث بذلك **رسول الله** فقال: صدقت ذلك من مدد السماء، فقتلوا یومئذ سبعین واسروا سبعین.

«وماجعله الله» ای - الامداد والارداف، «الابشری» - مایوذن بالمسّرة. وقیل:- معناه - ماقدّرالله وقعة بدر «الّابشری» لکم، «ولتطمئن به قلوبکم» ای - و تسکن به قلوبکم. «وما النصر الامن عندالله» قیل - من لم‌یطلب النصرة بالذل والافتقار لاینالها، لأنّ النصرة بالقوة والقدرة منازعة الربوبیه ومن نازع المولی قهره. «انّ الله عزیز» لایغلب، «حکیم» یضع الشئی موضعه.

«اذیغشّیکم النعاس» قراءة مکی وابو عمرو بفتح یا وشین النعاس برفع، یعنی - که خواب درسر شما می‌پیچد تا ازشما گروهی برپای ازخواب سرخود دربر می‌آوردند. قراءت مدنی «یغشیکم» بضم یا وکسر شین، بتخفیف، النعاس منصوب. باقی بتشدید شین. ومعنی هردو یکسان است. فیکون الفعل مستنداً الی الله عزوجل لتقدم ذکره فی الایة التی قبل هذه آلایه:- ای:- یغشیکم الله عزوجل النعاس، آنگه که الله خواب درسر شما میکشد. «أمنة منه» یعنی امناً من عندالله عزوجل. قال الزجاج امنة منصوب مفعول له، کقولك فعلت ذلك حذرَ الشر، یقول امنهم الله عزوجل امناً حتی یغشیهم النّعاس لماوعدهم النصر، یقال امنت امناً واماناً وامنة، معناه سکنوا الی وعدالله فناموا ولاّن الامن ینیم والخوف یسهر.

ابن مسعود گفت: النوم عندالقتال امن من الله عزّوجل والنّوم فی الصلوة من الشیطان.

«وینزل علیکم من السّماء ماء لیطهّرکم به» روز بدر کافران پیش ازمسلمانان بسر آب رسیدند وآنجا فرو آمدند، ومسلمانان از آب بازماندند وبه ریگستانی فرو آمدند که چهار پایان را پای به ریگ فرومی‌شد. درخبر است که: «ناموا حتی احتلم اکثرهم فاصبحوا مجنبین»، در آن حال مسلمانان فروماندند، وشیطان ایشانرا وسوسه کرد که چه امید دارید بظفر؟ وچه ظن بری؟ که آب ایشان دارند وجای خوش وهامون ایشانراست وقوت وشوکت وکثرت ایشان راست وشما میگوئید که اولیاء خدائیم ورسول خدا با ماست وآنکه با جنابت وحدث نماز میکنید وبتشنگی روزوشب میگذارید. این چنین وسوسه‌ها در دل ایشان افکند، تا رب العالمین بجلال عزت خویش و کمال مهربانی خویش میغ و باران با ایشان فرو گشاد، و بسیار ایشان را باران بارید و مسلمانان ازان بخوردند وغسل بکردند، وراویه‌ها مطهره‌ها ازان پر کردند، وگرد ازجامهٔ خویش پاك فروشستند، وآن زمین ریگستان بباران سخت گشت، وچهارپایان مردمان دران روان

شدند و آن وسوسه شیطان در دل ایشان برخاست، و خوش‌دل گشتند. این است که رب العالمین گفت: «ویذهب عنکم رجز الشیطان» ای ـ وسوسته، «ولیربط علی قلوبکم» بالیقین والصبر والایمان، «ویثبّت به الاقدام» حتی لاتنوخ فی الرمل بتلبید الارض؛ وقیل: ـ یقوّی القلوب فیکون سبباً لثبات القدم.

«اذ یوحی ربك الی الملئکة» این بدل است از «واذ یعدکم الله» و «اذ تستغیثون» و «اذ یغشیکم» آن همه اشارت‌اند از یك هنگام. «وانّی معکم» یعنی بالنصرة، «فثبّتوا الّذین آمنوا» بالبشارة و کان الملك یمشی امام الصّف علی صورة الرجل، و یقول ابشروا فان الله ناصر کم. «سالقی فی قلوب الذین کفروا الرعب» ـ الرعب ـ امتلاء القلب من الخوف. یقال رعب السیل الوادی اذاملیء ماء. «فاضربوا فوق الاعناق واضربوا منهم کل بنان» ای اضربوا الرّؤس فانها المقتل، واضربوا الانامل لانها مواضع استعمال السلاح. اباح الله عز وجل قتلهم بکل نوع یکون فی الحرب. قال **ابو داود المازنی**: وکان شهد **بدراً** ـ «تبعت رجلا من المشرکین لاضربه یوم **بدر** فوقع رأسه بین یدی، قبل ان یصل الیه سیفی، فعرفت انه قتله غیری. وقال **ابن عباس**: حدثنی رجل من **بنی غفار** قال: اقبلت انا وابن عم لی حتی اصعد نافی جبل نشرف علی **بدر** ونحن مشرکان، ننتظر الوقعة علی من یکون الدایرة فننتهّب مع من ینتهب. قال: فبینا نحن فی الجبل اذدنت مناسحابة سمعنا فیه حمحمة الخیل، فسمعت قائلا یقول: ـ اقدم خیروم. قال: فاما ابن عمی فانکشف قناع قلبه فمات مکانه، وامّا انافکدت اهلك ثم تماسکت. وروی ان **اباسفیان** لمّا انصرف الی مکة، قال **ابولهب**: هلمّ الیّ یاابن اخی فعندك الخبر، وکان **ابولهب** تخلف عن وقعة **بدر** وبعث مکانه **العاص بن هشام**، فقال **ابولهب** لابی سفیان: ـ اخبرنی کیف کان امر الناس قال: ـ لاشیء والله ان کان الّا لقیناهم فمنحناهم اکتافنا یقتلوننا ویأسرون کیف شاؤا وایم الله مع ذلك مالمت الناس، لقینا رجالا بیضاء علی خُیل بین السماء والارض لایقوم لها شیء. قال **ابورافع** قلت تلك الملئکة، فضرب وجهی **ابولهب** ضربة شدیدة، فقال: والله ماعاش الاسبع لیال حتّی رماه الله بالعدسیة فقتله. فلقد ترکه ابناه لیلتین او ثلثا مایدفنانه حتی انتن فی بیته. و روی **مقسم** عن **ابن عباس** قال کان الّذی اسر **العباس** **ابوالیسر کعب بن عمرو اخو بنی سلمة** و کان **ابوالیسر** رجلا مجموعاً و کان **العباس**

رجلا جسيماً فقال **رسول الله لابی الیسر** :- «کیف اسرت **العباس** یا **ابا الیسر**» ، فقال: یارسول الله «لقد اعاننی علیه رجل ما رأیته قبل ذلك ولا بعده هیئته کذا و کذا» ، قال **رسول الله** :- «لقد اعانك علیه ملك کریم» .

« ذلك » ای ذلك الضرب والقتل « بانهم شاقّوا الله و رسوله » ای خالفوا الله و رسوله . « ومن یشاقق الله ورسوله فان الله شدید العقاب . «ذلکم» ای هذا العذاب الّذی عجلته لکم ایّها الکفار **ببدر** ، «فذوقوه» عاجلا ، «وانّ للکافرین» اجلا فی المعاد ، « عـذاب النّار » موضع ان نصب بفعل مضمر تقـدیره ذالکم فذوقوه ـ و اعلموا ـ انّ للکافرین .

قوله تعالی :- « یا ایها الّذین آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفاً » یعنی راجعین الیکم . ـ زحف ـ رفتن جنگی است پاره پاره روی بیکدیگر ، هم خزیدن طفل ، التزاحف والتّدانی والتّقارب واحد ، والزحف مصدر لذلك لم یجمع کقولهم عدل وصوم . « فلا تولّوا هم الادبار » فتنهزموا عنهم و لکن اثبتوا لهم .

« ومن یولّهم یومئذ » یوم حربهم « دبره الّا متحرّفاً لقتال » میگوید: هر که روز جنگ پشت بر گرداند برد : من مگر که بر گردد ساز جنگ را از بهر کشیدن کمان یا بر کشیدن تیغ یا سلاح نگه داشتن را در جنگ یا پس تر آید نه ادبار هزیمت را ، « او متحیّزاً الی فئة » ای ـ یکون منفرداً فینحاز لان یکون مع المقاتلة . مشتق من حُزت الشیء اذا جمعته واصله متحیوز فاد غمت الیآء فی الواو . « فقد باء بغضب من الله وماویه جهنم وبئس المصیر » . مفسران را در حکم این آیت سه قول است :- یکی قول **حسن** و **قتادة** ، گفتند : که این مخصوص است باهل **بدر** که پشت بدادن بجنگ آن روز از کبائر بود وموجب عقوبت وغضب حق ، نه بینی که روز **احد** را گفت عز جلاله « انّما استزلّهم الشیطان ببعض ما کسبوا ولقد عفا الله عنهم » ، وغزاء **حنین** بعد از **بدر** بود بهفت سال و رب العالمین می گوید: « ولّیتم مدبرین » الی ان قال « ثم یتوب الله من بعد ذلك علی من یشاء .» قول **عطا** و جماعتی آنست که این آیت منسوخ است بآن آیت که گفت : « حرّض المؤمنین علی القتال . » **کلبی** گفت : من قتل الیوم فی الجهاد مقبلا اومدبراً فهو شهید ولکن یسبق المقبل المدبر الی الجنة . وقال **محمد بن سیرین** لمّا قتل **ابو عبید** جاء الخبر الی

عمر فقال عمر لوانحازالی کنت له فئة وانافئة کل مسلم ، وعن منصور عن ابراهیم قال: ـ انهزم رجلمن القادسیه فاتی المدینة الی عمر فقال: یا امیر المؤمنین هلکت فررت من الزحف ، فقال عمر انا فئتك . و عن عبدالله بن عمر قال کنّا فی جیش بعثنا رسول الله فحاص الناس حیصة فانهزمنا و کنا نفرّ فقلنا نهرب فی الارض ولانأتی رسول الله حیاءً ممّا صنعنا فدخلنا البیوت ، ثم قلنا یا رسول الله نحن الفرارون . فقال رسول الله انتم الکرّارون انافئة المسلمین . قول سوم قول ابن عباس و جماعتی مفسران ، گفتند : آیت محکم است وحکم آن عاماست والفرارمن الزحف من الکبائر . قال النبی: ـ اجتنبوا السبع الموبقات: ـ الشرك بالله ، والسحر ، وقتل النفس التی حرم الله الّا بالحق ، واکل الربوا ، واکل مال الیتیم ، والتّولّی یوم الزحف ، و قذف المحصنات المؤمنات الغافلات .

« فلم تقتلواهم ولکن الله قتلهم . » مفسّران گفتند : مصطفی روز بدر کافرانرا دید گفت ـ هذه قریش قدجاءت بخیلائها وفخرها یکذّبون رسولك ، اللهم انی اسئلك ماوعدتنی . ـ فاتاه جبریل ، وقال له : خذ قبضة من تراب فارمهم بها ، فقال : رسول الله لمّا التقی الجمعان لعلی او لابی بکر اعطنی قبضةً من حصباءِ الوادی فناوله کفّاً من حصی علیه تراب ، فرمی رسول الله به فی وجوه القوم وقال: شاهت الوجوه ، فلم یبق مشرکا الّادخل فی عینه وشغل بعینه فکان ذلك سبب هزیمتهم . قال حکیم بن حزام لمّا کان یوم بدر سمعنا صوتاً وقع من السماءِ کانه صوت حصاةٍ وقعت فی طشت و رمی رسول الله تلك الرّمیة فانهزمنا ، وروی ان رسول الله ص اخذ یوم بدرٍ ثلث حصیاتٍ فرمی بحصاةٍ فی میمنة القوم ، وحصاة فی میسرة القوم وحصاة بین اظهرهم ، و قال شاهت الوجوه . فانهزموا .

مجاهد گفت : سبب نزول این آیت آن بود که چون کافران بهزیمت شدند و مسلمانان را برایشان نصرت بود قومی کشته شدند وقومی را اسیر گرفتند ، جماعتی مسلمانان پنداشتند که آن ازقوّت وشوکت ایشان بود ، یکی می گفت من فلانرا کشتم یکی میگفت من فلانرا اسیر گرفتم . رب العالمین آیت فرستاد ـ « فلم تقتلوهم ولکن الله قتلهم » ـ آن نه شما کشتید ایشانرا بقوت خویش ، که الله کشت ایشانرا ، یعنی که ـ الله

بیم و رعب در دل ایشان افکند و فریشتگانرا فرستاد تا جنگ کردند و کافرانرا در دست مسلمانان می‌نهادند. قال **الحسين بن الفضل** : معناه ـ فلم تميتموهم ولكن الله اماتهم، انتم اخرجتموهم ولكن الله اخرج ارواحهم،

«وما رميت اذرميت ولكن الله رمى» مراد نه‌نفی رمی‌است ازمصطفی(ص)، بل‌که خبرمیدهد جلّ‌جلاله که آن یك کف‌خاك که توافکندی رمی ازتو بود ورسانیدن‌از ما، و گر نه‌کجا صورت بندد؟ وچه ممکن شودکه بشری مشتی خاك برروی لشکری بدان انبوهی زند و باندازه یك ذره ازآن خطا نشود که همه درچشمهای ایشان‌شود؟ این جز درقدرت آفریدگار جلّ‌جلاله نیست. وقال **ابوعبيدة** : معناه ـ ما ظفرت ولا اصبت، ولكن الله عزّوجل اظفرك وصوّب رميك. اهل‌معانی گفتند: که الله تعالی اضافت قتل ورمی با خود کرد از روی ایجاد و اختراع نه از روی مباشرت فعل و تحریك اعضاء. مذهب اهل حق آنست کـه افعال و حرکات بندگان از روی آفرینش تعلق بقدرت قدیم دارد جلّ‌جلاله، همه‌آفریدهٔ اوست‌وبارادت ومشیت‌اوست. یقول‌الله‌تعالی «الله‌خالق کل شیء، والله‌خلقکم وما تعملون». واز روی اکتساب تعلق به بنده دارد. که رب‌العزّه در وی قدرت وحرکت واختیار آفرید تا بان قوت و قدرت محدث که در وی‌آفریده از روی‌کسب‌آن فعل حاصل‌کرد. وشرح این مسئله درازاست ودرین موضع بیش ازین احتمال نکند. قرآءت **شامی** و **حمزه** و **کسائی** «ولكن الله رمى» ـ بتخفیف نون و رفع الله است، باقی بتشدید نون خوانند ونصب الله و وجه این‌همان‌است که‌درسورة‌البقره‌رفت:ـ «ولكن البرّ من آمن بالله»، «وليبلى المؤمنين». این معطوف‌است برآن که ـ «ليحق الحق ويبطل الباطل وليربط على‌قلوبكم» والمعنى ـ وليعطى المؤمنين منه عطاءً حسناً. «ان الله سميع عليم» لدعائهم عليمٌ بنيّاتهم.

«ذلكم» اى ـ ذلكم الامر والبيان من‌القتل والرّمى والابلاء الحسن، «وانّ الله موهن، اى واعلموا «انّ الله موهن كيدالكافرين» و قيل :ـ ذلكم اى‌فعل‌الله الذى شاهدتموه. و يجوز ان يكون خبرمبتدا محذوف، اى‌الامر. «ذلكم و انّ‌الله موهن كيدالكافرين» ـ بابطال حيلهم والقاء الرعب فی قلوبهم و تفریق کلمتهم و نقض ما ابرموا. قرآءت **حجازی** و **ابوعمرو** موهّنٌ بتشدیداست وتنوین، باقی بتخفیف

و تنوین خوانند، مگر **حفص** که وی « موهن کید الکافرین » باضافت خواند، ومعنی همه یکسان است.

قوله : - «ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح» ای - تستقضوا فقد جاء القضاء. والفتاح عندالعرب هو القاضی. «انا فتحنا لك فتحاً مبیناً» ای قضینا لك قضاء مبیناً، ان الله هو الفتاح یعنی القاضی. سبب نزول این آیت آن بود که **ابوجهل** روز **بدر** دعا کرد گفت: اللّهم ایّنا کان افجر واقطع للرّحم واتانا بما لایعرف فاحنه الغداة. فاستجاب الله دعاءه و جاءه بالفتح، فضربه ابنا **عفرا : عوف** و **معوذ** و اجاز علیه **عبدالله بن مسعود**. **سدی** و **کلبی** گفتند: مشرکان چون خواستند که از مکه بجنگ **مصطفی** ﷺ و مؤمنان آیند دست در استار کعبه زدند و گفتند: اللهم انصر اعلی الجندین واهدی الفئتین واکرم الحزبین وافضل الدینین. فانزل الله هذه الایه. ثم قال للکفار :- «وان تنتهوا» عن الکفر بالله وقتال نبیّه، «فهو خیر لکم وان تعودوا» الی حربه وقتاله «نعد» علیکم بالامر والقتل. وقیل- «وان تعودوا» للاستفتاح «نعد» بفتح **محمد**. **ابی کعب** گفت و **عطاء الخراسانی** :- که این خطاب باصحاب رسول است و بامؤمنان، میگوید: ان تستنصروه وتسئلوه الفتح والنصر، فقد جاءکم الفتح والنصر. و «ان تنتهوا» عن ارادة عرض الدّنیا «فهو خیر لکم وان تعودوا» الی ما کان منکم فی الامر والغنیمة یوم **بدر**، «نعد»، للانکار علیکم، «ولن تغن عنکم فئتکم شیئاً ولو کثرت وان الله مع المؤمنین» وانّ الله بفتح الف قراءة **مدنی** است و **شامی** و **حفص** علی تقدیر ولان الله مع المؤمنین. ای - لذلك « لن تغن عنکم فئتکم شیئاً » باقی بکسر الف خوانند لانّه مبتداء به منقطع مماقبله.

« یاایها الّذین آمنوا اطیعوا الله ورسوله » فیما یدعوکم الی الجهاد، « ولاتولّوا عنه» ای - لاتعرضوا عنه ولاتخالفوه، وحد الکنایة لانه یعود الی الله، وقیل الی رسوله، لانه المنبیء عن الله، وقیل الی الله ورسوله ووحّد لانه امر کل واحد امر الاخر، وقیل یعود الی الجهاد، و یحتمل انّه لمّا لم یجز اطلاق لفظ التثنیة علی الله وحده، لم یجز اجراء لفظ التثنیة علیه مع غیره بخلاف لفظ الجمع فانه لمّا جاز اطلاق لفظ الجمع علیه وحده تعظیماً جاز اجراء لفظ الجمع علیه مع غیره. و لهذا نظائر فی القرآن. منها.

قوله: «اذا دعاكم لما يحييكم احقّ ان ترضوه.» و جاء التنكير عن‌النبی فيمن ذكر مع غيره بلفظ‌التثنيه، وهو انّ رجلا قام بين يديه فقال: من‌اطاع‌الله ورسوله فقد رشد ومن عصاهما فقد غوی، فقال بئس خطيب‌القوم انت، هلاّ قلت ومن عصی‌الله ورسوله فقدغوی، «وانتم تسمعون» يعنی - امره‌ونهيه، و قيل‌القرآن و مواعظه.

«ولا تكونوا كالذين قالوا سمعنا و هم لا يسمعون» الآية. هم‌المنافقون و قيل هم المشركون يسمعون بآذانهم فلا ينتفعون، فصاروا من لايسمعون، و قيل هم الذين قالوا: - قد سمعنا لو نشاء لقلنا مثل هذا.

قوله: - «ان شرّالدّوابّ عندالله الصّم البكم» كل مادبّ علی‌الارض فهو دابّة. ولا يطلق علی‌الانسان الاّ ذمّاً. ميگويد: اين مشركان و كافران هم چون چارپايان‌اند كه حق نمی شنوند، يعنی بگوش می‌شنوند و نمی‌پذيرند، و در عداوت و بغضا ميكوشند. پس هم‌چون ايشان‌اند كه حق نمی‌شنوند ودر نمی يابند. **ابن‌زيد** گفت: هم صمّ القلوب و بكمها و عميها، دلهاشان كر و گنك و كوراست. آنگه اين آيت برخواند: فانها لاتعمی‌الابصار ولكن تعمی‌القلوب الّتی فی‌الصدور، ميگويند: درشأن **نصرحارث** آمده‌است‌اين آيت. **ابن‌عباس‌وعكرمه** گفتنددرشأن **بنوعبدالدار بن قصی** آمد: كانوا يقولون نحن صمٌ بكمٌ عمّا جاء به **محمد** فلا نسمعه ولا نجيبه فقتلوا جميعاً **باحد**، وكانوا اصحاب‌اللواءِ ولم يسلم منهم‌الارجلان: **مصعب‌بن‌عمير وسويط‌بن حرمله**.

«ولو علم‌الله فيهم خيراً لاسمعهم» ای - لو علم‌الله فيهم صدقاً و اسلاماً و قبول موعظة وسعادة سبقت لهم، لاسمع‌قلوبهم وجعلهم ينتفعون‌بالسمع. ولكنّه علم‌انّه‌لاخير فيهم و انّهم ممن كتب عليهم‌الشقاء، فهم لايؤمنون. خبر - درين آيت سزاواری آشنايی است. ميگويد: - ايشان سزای آشنايی‌درازل‌نبودندوحكم‌الله درايشان‌بكفر رفت، لاجرم حق نشنيدند كه الله ايشانرا حق نشنوانيد، چنان‌كه‌آنجا گفت: «وكانوا لايستطيعون سمعاً وما كانوا يستطيعون انهم عن‌السمع لمعزولون». **ابن عباس** گفت **بنوعبدالدار** گفتند: - يا **محمد** احی لنا موتانا فيكلّمونا و يخبرونا بصحّة رسالتك و نعلم انّ الله

یبعث الموتی. گفتند پدران ما را زنده گردان تا با ما سخن گویند و خبر دهند از صحت رسالت ونبوت تو، ونیز بدانیم که الله مرده زنده کند. وبیان این آیت در آن است که گفت: «واذا تتلی علیهم ایاتنا بیّنات ما کان حجتهم الّا ان قالوا ایتوا بآبائنا ان کنتم صادقین». رب العالمین گفت: «ولوا سمعهم» کلام الموتی بصحة نبوة **محمد** «لتولّوا» عن الایمان «وهم معرضون»، ای لم یقبلوا ولم یؤمنوا فلذلك لم افعل بهم ماسألوا نظیره: - «وان یروا اکسفاً من السماءِ ساقطاً یقولوا سحاب مر کوم».

النوبة الثالثة

قوله تعالی وتقدس: - «اذ تستغیثون ربکم». استغاثت سه قسم است: یکی از حق بخلق، نشان بیگانگی است و از اجابت نومیدی؛ یکی از خلق بحق، راه مسلمانی است و شرط بندگی؛ یکی از حق بحق وسیلت دوستی است و اجابت دستوری. او که از حق بخلق نالد درد افزاید، او که از خلق بحق نالد درمان یابد، او که از حق بحق نالد حق بیند. پیر طریقت **شبلی** رحمة الله علیه در منازلات خویش بنعت حیرت از روی استغاثت از و عز سبحانه هم باو عز جلاله این کلمات میگفت: الهی ان طلبتك طردتنی وان تر کتك طلبتنی. فلا معك قرار ولا منك فرار، المستغاث منك الیك! الهی! ارت بخوانم برانی، ور بروم بخوانی، پس من چه کنم بدین حیرانی؟ نه باتو مرا آرام، نه بی تو کارم بسامان، نه جای بریدن، نه امید رسیدن! فریاد از تو که این جانها همه شیدای تو و این دلها همه حیران تو!

هم تو مگر سامان کنی — راهم بخود آسان کنی
درد مرا درمان کنی — زان مرهم و احسان تو

الهی! این سوز ما امروز دردآمیز است، نه طاقت بسر بردن و نه جای گریز است. سرّ وقت عارف تیغی تیز است. نه جای آرام و نه روی پرهیز است.

«اذ یغشیکم النّعاس أمنةً منه» رب العالمین، چون خواست که ایشان را نصرت دهد نخست ایشانرا در خواب کرد در آن معرکه، تا از حول وقوت خویش متبری گشتند واز بود خویش نا آگاه شدند، تا بدانند که نصرت از کرامت حق است

نه از قوت و جلادت ایشان. «وینزّل علیکم من‌السماءِ ماءً لیطهّرکم به» ازآسمان باران فروگشادند تا ازحدث وجنابت پاك شدند. واز چشمهٔ معرفت آب یقین در دل ایشان گشادند تا از وساوس شیطان و هواجس نفس بیزار گشتند.

«ولیربط علی قلوبکم و یثبت به‌الاقدام» ربطهٔ عصمت بردل ایشان بستند، و بقید تثبیت باطنهای ایشان استوار کردند، و بشمع عنایت سرهاشان بیفروختند تا بمقصود رسیدند.

«ومارمیت‌اذرمیت ولکن‌الله رمی»ـ اذرمیتـ فرق‌است، ولکن‌الله‌رمیـ جمع‌است. فرق صفت عبودیت است و جمع نعت ربوبیت. فرق بی جمع بکار نیست وجمع بی فرق راست نیست. فرق محض بی‌جمع معتقد قدریان است، جمع محض بی فرق دین جبریان است، فرق و جمع هردو بهم راه سنّیان است و حق آنست. قدریان ایشانند که خودرا استطاعت و اختیار نهند و از خود قدم فرا پیش ننهند، جبریان ایشانند که درسیاست جبروت دست و پای خویش گم کنند، سبب نه‌بینند و خودرا اختیار ننهند، سنیان ایشانند که با ایشان گویند بردرگاه «ایّاك نعبد» می‌باشید بمعاملت، ودردل بردرگاه «ایّاك نستعین» خواهش وزاری ودعا کنید. «ومارمیت اذرمیت و لکن‌الله رمی» اشارت بحقیقت افراد است وطریق اتحاد. میگوید ـ مرادان دیگرهمه بگذار، گرفتار مهر مارا با غیر ماچه کار؟ یا محمد بکردار خود بر ما منت منه ـ توفیق ما بین، بیاد خود منـاز تلقین مابین، از نشان خود بگریز، یکبارگی مهر مابین. طریق اتحاد یکانگی‌است، وبا خود بیگانگی‌است، ازمن وما نشان‌دادن دوگانگی است، ودوگانگی دلیل بیگانگی است. دوگانگی آنجاست که امروز و فردا ست. موحد ازامروز وفردا جدا ست. تاموحد سایـهٔ خورشید وجود نیافت از خود وانرست، وتا ازخود وانرست حق را نیافت. «اذرمیت» صفت مرید است برراه تلوین نشسته وازحق با خود می‌نگرد. «ولکن‌الله رمی» نعت مرادست از خویشتن برخاسته تمکین یافته و از حق بحق می‌نگرد.

پیر طریقت گفت: مخلص همه ازوبیند، عارف همه باوبیند، موحّدهمه اوبیند، هرهست که نام برند عاریتی‌است، هست حقیقی اوست، دیگر تهمتی‌است،

مزدور است ، ومراد همان مهمان ، مزد مزدور درخور مزدور است و نزل مهمان در خور میزبان، مهمان بستهٔ کاریست که درسر آنست دیدهٔ او دردیده وری عیان‌است ، جان او درسر مهر او تاوان است، جان اوهمه چشم سرّ اوهمه زبان است، آن چشم و زبان درنور عیان نا توانست .

« ولیبلی المؤمنین منه بلاء حسناً » البلاء الحسن ـ توفیق‌الشکر فی‌المنحة وتحقیق الصبر فی‌المحنة ، وما یفعل الحق فهوحسن من‌الحق، لان له ان یفعله وهذا حقیقة الحسن وهو ما للفاعل ان یفعله . هر کرا کاری رسد وآن کار اورا سزد آن‌از وی‌نکوست. هرچه از حق آید وبربندهٔ خویش راند، از نعمت یامحنت راحت یاشدت، همه نیکوست، که خداوند همه اوست. کس‌را بروی‌چرا وچون‌نیست، وآنچه‌وی کند به آفریدهٔ خویش از وی ستم نیست . و لله الحجّة البالغة ، در هر چه الله کند ویرا حجت تمام است که‌آفرید گارو کرد گارجهان وجهانیان‌است ، ازنیست هست‌کننده وپدید آورنده وپادشاه بربنده .

« ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح » یك قول آنست که این خطاب بامؤمنان است، وازخدا منت برایشان است. میگوید: نصرت‌خواستید بردشمن‌نصرت دادم، کار فروبسته برشما بگشادم . دعا کردید نیوشیدم ، عطا خواستید بخشیدم ، کردار شمارا پسندیدم ، وعیبها پوشیدم . همانست که درآن اثر بیامد ؛

«نادیتمونی‌فلبّیتکم ، سألتمونی فاعطیتکم ، بارزتمونی فامهلتکم ، ترکتمونی فرعیتکم ، عصیتمونی‌فسترتکم، فارجعتکم الی‌قبلتکم، وان ادبرتم عنّی‌انتظرتکم، انا اکرم‌الاکرمین وارحم الراحمین . »

« ولو علم‌الله فیهم خیراً لاسمعهم » الایة ... من اقصته سوابق القسمة لم تدنه لواحق‌الخدمة لو کانوا من‌متناولات‌الرحمة لالبسهم‌صدارالعصمة ولکن سبق‌بالحرمان حکمهم فختم بالضلال امرهم . آه از قسمتی درازل رفته، قسمتی نه فزوده نه‌کاسته ، یکی رانده وحبلش گسسته، یکی‌شسته و کردار اوشایسته، این‌بایسته وآن‌نابایسته! چه توان قاضی درازل چنین خواسته!؟ آه از فردا روز که نابایسته را درخت نومیدی ببرآید ، واشخاص بیزاری بدرآید ، وازهدم عدل گرد نوایست برآید. آنت‌فضیحت

ورسوائی، ماتم بیگانگی، ومصیبت جدائی، واین شادی آن روز بیزاری که بایسته را آفتاب دولت‌بر آید، وماه روی کرامت درآید، کار اوازهر کس نیکوتر آید، درخت امید ببر آید، اشخاص‌فضل بدر آید، شب جدائی فرو شود و روز وصل بر آید، اورا بعنایت بر آراید، وبفضل باردهد، وبمهر خلعت بپوشاند وبکرم دیدار دهد، گاه مهر پرده بردارد، تارهی‌بعیان می‌نازد، گاه غیرت پرده فرو گذارد، تارهی در آرزوی‌عیان می‌زارد ومیگوید: کریما گر زارم درتو زاریدن‌خوش‌است! ورنازم بفضل‌تو نازیدن خوش‌است! هرخانه‌ای که حد آن وانواست آبادان است. هر دل که در آن مهرتست شادان‌است. آزاد آن‌نفس که بیادتو یازان است، شادآن‌دلی که بمهرتو نازان‌است!

مهر ذات تست الهی، دوستانرا اعتقاد یاد وصف‌تست یارب‌غمگنانرا غمگسار

۳- النوبة الاولی

قوله تعالی - : «**یاایها الذین آمنوا**» ای ایشان که بگرویدید، «**استجیبوا لله و للرّسول**» پاسخ نیکو کنید خدا و رسول را، «**اذادعاکم**» آنگه که شما را خواند، «**لما یحییکم**» چیزی را که شمارا زنده کند، «**واعلموا**» و بدانید، «**ان‌الله یحول بین‌المرء وقلبه**» که خدای [بحال‌گردانی و کار گردش] میان مرد ودل‌اوست، «**وانّه الیه تحشرون. ٢٤**» وبدانید که شمارا‌انگیخته بااو خواهندبرد.

«**واتّقوا فتنة**» وبپرهیزید ازفتنه، «**لاتصیبّن الذین ظلموا منکم خاصة**» کی نه راست به گناه کار افتد و بیدان از شما، «**واعلموا**» و بدانید، «**ان الله شدید العقاب. ٢٥**» که الله سخت‌گیر است.

«**واذکروا**» و یاد دارید و یاد کنید، «**اذ انتم قلیل**» آنگه که شما اندك بودید، «**مستضعفون فی‌الارض**» زبون گرفتگان بودید درزمین، «**تخافون**» می ترسیدید همواره، «**ان یتخطّفکم الناس**» که‌مردمان شمارا بربایند، «**فاویکم**» شمارا جایگاه ساخت [وبمدینه فروآورد]، «**وایّدکم بنصره**» وشمارا پیروزی داد بیاری دادن خویش [روز بدر]، «**ورزقکم من‌الطیبات**» وشما را روزی داد از خوشیها [روزی خوش وپاکیهای آن]، «**لعلّکم تشکرون ٢٦**» تامگر آزادی کنید.

« **یاایها الذین آمنوا** » ای گرویدگان ، « **لاتخونوا اللّه والرسول** » کژ مروید باخدای ورسول [درپیمان خویش‌ودرنهان خویش] ، «**وتخونوا اماناتکم**» و درامانتها شما خیانت مکنید ، « **وانتم تعلمون** ۲۷ » وشما میدانید .

« **واعلموا** » وبدانید ، « **انّما اموالکم واولادکم فتنة** » کـه فرزندان شما و سود زیانهای شما آزمایش‌اند بنزدیك شما ، « **وأن‌اللّه عنده اجر عظیم** . ۲۸» و بدانید که مزد بزرگوار بنزدیك‌اللّه است .

یا ایهاالذین آمنوا » ای گرویدگان ، « **اِن تتقوا اللّه**» اگر ازخشم وعذاب خدای بپرهیزید ، «**یجعل لکم فرقاناً**»شمارا جدای سازد[میان شما وعذاب خویش]، « **و یکفّر عنکم سیآتکم**» وناپیدا کند وبسترد ازشما گناهان شما ، « **ویغفرلکم** » وبیامرزد شمارا ، « **واللّه ذوالفضل العظیم** . ۲۹ » واللّه بافضل بزرگوار است .

« **واذیمکربك الذین کفروا** » و آنکه کـه سازها ساختند کافران ترا ، « **لیثبتوك** » تا ترا ببندند و استوارکنند ، « **اویقتلوك** » یا [همه بهم آیند و] ترا بکشند ، « **اوتخرجوك** » یاترا ازشهر بیرون کنند ، « **ویمکرون** » و در نهان می‌سازند ، « **ویمکراللّه** » واللّه درنهان می‌سازد ، « **واللّه خیرالماکرین** . ۳۰»و اللّه به سازتر همه سازندگان است .

« **و اذا تتلی علیهم آیاتنا** » وآنکه که برایشان خوانند سخنان‌ما ، «**قالوا قدسمعنا** » گویند شنیدیم ، « **لونشاء لقلنا مثل‌هذا** » اگر ما خواهیم همچنین گوئیم ، **ان هذا الّاأساطیرالاولین**. ۳۱ »نیست این مگر افسانه[1] وداستان پیشینیان .

« **واذقالوا اللهمّ** » و آنکه گفتند خـدایا ، « **ان کان هذا هوالحق من عندك** » اگر[این محمد وآنچه اومی آرد] راست‌است از نزدیك تو ، «**فامطر علینا حجارة من‌السماء** » برما سنگ بار از آسمان ، « **أو ائتنا بعذاب‌الیم** . ۳۲» یا بما عذابی‌آر درد نمای .

(۱) درنسخه الف : اوسانه

النوبة الثانیة

قوله تعالی - : «یاایها‌الذین آمنوا استجیبوا للهِ وللرسول» استجابت واجابت یکی است، همچون اوقد واستوقد قال‌الشاعر :

وداعٍ دعانی اَن یجیب الی‌الندی فلم یستجبه عند ذاك مجیب

ای - فلم یجبه، والمعنی اجیبوا اللهُ وللرسول بالطّاعة . «اذا دعاکم» این داعی رسول خداست ومیگوید چون رسول خدا شمارا خواند اجابت کنید وطاعت دارید . روی **ابوهریره** :- انّ اُبیّاً کان یصلّی فدعاه رسول‌اللهِ‌ص فلم یجبه حتّی فرغ من صلوته، ثمّ جاء و سلم علیه، فقال -لِمَ لَمْ تجبنی اذا دعوتك ؟ اما تقرأ قوله تعالی : «استجیبوا للهِ و للرسول اذا دعاکم»، فقال لم‌اعلم ولااعود بعده الی مثله .

«لما یحییکم» - یعنی الی مایحییکم، میگوید اجابت کنید وطاعت دارید، حق شما را خواند بآن چیز که شمارا زنده کند، و آن قرآن است که قبول آن دل زنده می‌کند . **سدی** گفت ایمان‌است که زندگی دل بایمان است ومردگی دل‌بکفر . رب العزه کافر را مرده خواند آنجا که گفت -«اومن کان میتاً فاحییناه» شبّه الکافر بالمیّت لانّه لاینتفع بحیوته . **ابن‌اسحق** گفت : «اذادعاکم» یعنی الی‌الجهاد، لانّه یحیی امرهم و یقوّی، ولانّه سبب الشّهادة . والشّهدآء احیاء عندربهم یرزقون . ولانّه سبب الحیوة الدایمة فی الجنّة، وقیل لما یحییکم یعنی - العلم - فانّه سبب الحیوة الطیّبة . یقول‌اللهُ تعالی «فلنحیینّه حیوةً طیّبةً» .

«واعلموا انّ اللهَ یحول بین المرءِ وقلبه» یعنی یحول بین‌الانسان وقلبه فلایستطیع ان یؤمن الّاباذنه ولا ان یکفر، والقلوب بیداللهِ یقلّبها کیف یشآء . قال **انس بن مالك**:- کان **رسول‌الله**ص یکثر ان یقول . «یا مقلّب القلوب ثبّت قلبی علی دینك .» قلنا یا رسول‌اللهِ آمنّا بك فهل تخاف علینا ؟ فقال : -«انّ قلب ابن آدم بین اصبعین من‌اصابع الرّحمن یقلّبه کیف یشآء ان شاء اقامه وان شاء ازاغه .» میگوید اللهُ جدائی افکند میان مرد ودل او تا بحول وقوّت خود هیچ نتواند وبهیچ چیز راه نبرد، اگر ایمان آرد یا کفر بتوفیق وخذلان بود بقضا و تقدیراللهِ . گردانندهٔ دلها اوست و میان بنده ودل

او بحال گردانی خوداوست چنان که خواهدآن دلها می گرداند، یکی راست میدارد تا ایمان می آرد ، یکی کژ میدارد تا کافر میگردد . اینست که **مصطفی**ﷺ گفت : ـ یقلّبه کیف یشآء، ان شاء اقامه وان شاء ازاغه . **ابن عباس** گفت ـ « یحول بین المرءِ وقلبه » ای یحول بین الکافر وطاعته و بین المؤمن و معصیته ، کراهیت دارد از کافر طاعت او چنان که کراهیت دارد از مؤمن معصیت او ، پس جدائی افکند میان معصیت و روشنائی دل مؤمن، وجدائی افکند میان طاعت و تاریکی دل کافر . طاعت کافر را میگوید : « وقدمنا الی ما عملوا من عملٍ فجعلناه هباءً منثورا . » ومعصیت مؤمن را میگوید : « فاولئك یبدّل الله سیّئآتهم حسنات ، » وقیل یحول بین الانسان ومراده ومایؤمّل فی حیوته ومایسوّف به نفسه بالموت . مردم امل دراز درپیش نهد، و ساختن ساز راه آخرت در تأخیر وتسویف می افکند ، که ـ آری تا فردا ـ اودل دران بسته که روزگار دراز اورا عمرخواهدبود وهرچه ساختنی است بتضاعیف روزگار میسازد، وخود ازمرگ یاد نیارد، وبخاطروی تگذرد، تارب العزّه ناگاه اورا گیرد، روزگارش برسد وعمرش نماند، وازان مرادها همه باز ماند ونا ساخته و توبه از معصیت نا کرده وعذرناخواسته از دنیا بیرون شود. اینست که میگوید« یحول بین المرءِ وقلبه» جائی دیگر میگوید : « وحیل بینهم وبین مایشتهون » .

گفتی بکنم کار تو بنوا فردا وآن کیست تراضمان کند تافردا

مصطفیﷺ گفت : برهیچ چیز از شما چنان نترسم که ازدو خصلت : یکی از پس هوا فروشدن ودیگر امّید زندگانی دراز داشتن . وخبر درست است که **اسامة بن زید** معاملتی کرد تا یك ماه رسول خدا گفت : انّه لطویل الامل ، **اسامه** نهمار[1] دراز امید است درزندگانی ! که تایك ماه معاملت کرد. بآن خدائی که نفس من بید اوست که چشم برهم نزنم که نپندارم که پیش از گرفتن مرگ آید، وچشم ازهم برنگیرم که نپندارم که پیش از برهم نهادن مرگ بینم . پس گفت :ـ ای مردمان اگر عقل دارید خویشتن را مرده انگاریدکه ـ بآن خدائی که جان من بید اوست که آنچه شمارا وعده داده اند بیاید، وازان خلاص نیابید . **عبدالله مسعود** گفت ـ رسول خدا خطّی مربّع کشید ودرمیان آن مربع خطّی راست کشید واز هردو جانب خطّهای خرد کشید و

(۱) نهمار = بسیار ، فراوان

آنگه بیرون مربع خطّی دیگر کشید، گفت: ـ این خطّ که در درون مربع کشیدم آدمی است واین خطّ مربّع اجل است گرد وی فرو گرفته، که ازان نجهد. و آن خطهای خرد ازهر دوجانب آفتها است وبلاها که درراه وی آمده، اگر ازیکی برهد ازان دیگر نرهد، تا آنگه که مرگ آید و این خطّ که بیرون مربع کشیدم امل دراز وی است، که همیشه در کاری اندیشه میکند که آن کار پس از مرگ وی خواهد بود.. و گفته‌اند این آیت بدان آمد که ایشانرا بقتال وجهاد فرمودند وایشان در آن حال ضعیف بودند، خودرا اندك میدیدند و دشمن فراوان، بترسیدند واز قتال بد دل گشتند وظنّ بد بردند، ربّ العالمین در آن حال فرمان داد: ـ «قاتلوا فی سبیل الله واعلموا انّ الله یحول بین المرءِ وبین ما فی قلبه، فیبدّل بالخوف امناً و بالجبن جرأةً «انّه الیه» ای ـ واعلموا انّه الیه تحشرون، فیجازیکم وفق اعمالکم.

«واتقّوا فتنةً» الفتنة والبلیّة والامتحان والاختبار الذی یظهر به باطن امر النّاس فیستحقّ علیه الجزاء، والمراد بالفتنة هیهنا اقرار المنکر وترك التغییر له ـ ای ـ لاتقروا المنکر بین اظهرکم فیعمّکم الله بالعذاب. میگوید بترسید و بپرهیزید از عقوبت فتنه‌ای که چون فرو آید ودر گیرد در گناه کار وبی گناه گیرد، وشومی آن بصالح وطالح رسد، صالح راتطهیر وتمحیص باشد وگناه کاروظالم راعقوبت وعذاب بود. همانست که گفت: ـ «احسب النّاس ان یتر کوا... الی قوله: ولیعلمنّ الکاذبین.» واین فتنه بقول بعضی مفسّران آنست که منکری بینند و آنرا بنگرداند و نهی نکند و بآن در گذرد. قال **النبی** ص: ـ انّ الله لایعذّب العامّة بعمل الخاصة حتّی یروا المنکر بین ظهرانیّهم وهم قادرون علی ان ینکروه ولا ینکروه. فاذا فعلوا ذلك عذّب الله العامّة والخاصة. وفی روایة اخری ـ «مامن قوم یعمل فیهم بالمعاصی لم یقدروا علی ان یغیّروا ثمّ لایغیّروا الایوشك ان یعمّهم الله بعقاب.» وگفته‌اند ـ این فتنه آنست که میان صحابهٔ رسول افتاد ازان تفرّق و تقاتل که میان ایشان رفت از روزگار قتل **عثمان** تا بقتل **علی**(ع). روی ـ انّ **الزبیر بن العوام** رای زمان قتال **علی**ع فی الجامع بالبصرة ینکت فی الارض و یقول قد کنّا حذرنا هذا. وروی **حذیفة بن الیمان** قال قال **رسول الله** (ص) یکون من ناس من اصحابی اشیاء یغفرها الله لهم لصحبتهم ایّای

يستنّ بهم فيها ناس بعدهم يدخلهم الله بهاالنّار . وقال صم ـ لاتقوم السّاعة حتّى تأتى فتنة عمياء مظلمة ، المضطجع فيها خير من الجالس ، والجالس فيها خير من القائم ، والقائم فيها خير من الماشى ، والماشى فيها خيرٌ من الساعى .

وقوله ـ « لاتصيبنّ » نهى ، والضمير فيه للفتنة من باب قولهم لااريك هيهنا والمعنى ـ لاتفعلوا ماتفتنون به .

« واذكروا اذ انتم قليلاً » قيل ـ هذا خطاب لمن كانوا بمكّة من المسلمين ، والضعفآءِ وهم المهاجرون ، وقيل ـ هو خطاب لاهل **بدر** وقيل ـ للعرب عامّة . ميگويد : ياد كنيد آن زمان كه اندك بوديد و اين زمان مقام است بمكّه پيش از هجرت در عنفوان مسلمانى كه عدد مسلمانان بچهل نرسيده بودند .

« تخافون ان يتخطّفكم الناس » وهم كفّار قريش ـ وقيل ـ فارس والرّوم وهم كسرى و قيصر .

« فآويكم » الى المدينة ونصركم وجعل لكم مأوى تتحصّنون به وتسكنون فيه . « وايّدكم بنصره » يعنى ـ يوم **بدر** بالانصار وامدّكم بالملائكة . « ورزقكم من الطيّبات » يعنى الغنايم ، احلّها لكم دون غيركم . « لعلّكم تشكرون » ـ ولكى تشكروا نعمتى .

« يا ايها الذين آمنو لاتخونوا الله والرسول » نزلت فى **ابى ابانة ، هرون بن عبد المنذر الانصارى** من بنى عوف بن مالك . و ذلك ان رسول الله صم حاصر يهود **قريظه** احدى وعشرين ليلة ، فسالوا رسول الله صم الصلح على ما صالح عليه اخوانهم من **بنى النضير** . على ان يسيروا الى اخوانهم **باذرعات** و **اريحا** من ارض **الشام** . فآتى الله يعطيهم ذلك الّا ان ينزلوا على حكم **سعد بن معاذ** ، فابوا و قالوا ارسل الينا **ابالبانة** وكان مناصحاً لهم لانّ عياله وولده وماله كانت عندهم ، فبعثه رسول الله فاتاهم . فقالوا ـ يا ابالبانة ماترى اننزل على حكم سعد؟ فاشار ابالبانه الى حلقه ، اى ـ انّه الذّبح فلاتفعلوا . قال ابو لبانة والله مازالت قدماى حتّى علمت انى قدخنت الله ورسوله . فنزلت فيه هذه الآية فلمّا نزلت شدّ نفسه على ساريه من سوارى المسجد ، وقال ـ والله لاأذوق طعاماً ولاشراباً حتّى اموت ، او يتوب الله علىّ . فمكث سبعة ايّام لايذوق فيها طعاماً حتّى خرّ مغشيّاً عليه .

ثمّ تاب‌الله علیه، فقیل - یا ابالبابة قد یتب علیك، فقال - لا والله، لا احلّ نفسی حتّی یکون رسول‌الله هوالّذی یحلّنی. فجائه فحلّه بیده، ثمّ قال **ابالبابة** - انّ من تمام توبتی ان اهجردار قوم‌الّتی اصبت فیها الذنب، وان اتخلّع من مالی. فقال‌ص - یجزیك الثلث ان تتصدّق به. و عن **عطاء بن ابی رباح** قال - نزلت حین همّ رسول‌الله ص الذهاب الی **ابی سفیان**، فکتب الیه رجل من المنافقین - انّ **محمداً** یرید کم فخذوا حذر کم. قال **ابن‌عباس** :- لاتخونوا الله بترك فرایضه والرسول بترك سننه، «وتخونوا اماناتکم» یحتمل وجهین من الاعراب: احدهما ان یکون جزماً عطفاً علی‌النّهی ای ولاتخونوا اماناتکم، والآخران یکون نصباً علی جواب النهی بالواو، وینصب جواب النّهی بالواو کما ینصب بالفاء، ومعناه: انّهم اذاخانوا الله و الرّسول فقد خانوا اماناتهم. **ابن زید** گفت :- امانات ایدر دین‌است وخطاب بامنافقان‌است، که امانت دین بپذیرفتند آنگه در آن‌خیانت کردند، که بظاهر ایمان نمودند ودرباطن کفر داشتند. والخیانة انتقاص الحق فی خفیة، واصلها النقصان، یقول خانه واختانه وتخوّنه اذا تنقّصه.

ثمّ قال. «وانتم تعلمون» یعنی - مافی‌الخیانة من‌الاثم.

«واعلموا انّما اموالکم و اولادکم فتنة» ای ابتلاءٌ وامتحانٌ فلایحملنّکم حبّها علی‌الخیانة مثل **ابی لبابة**، اوتاخذوا المال‌من‌غیر حلّه، اوتقعدوا عن‌جهاد وطاعةٍ لمکانهما بل قوموا بالحق فیهما بصیراً نعمة خالصةً.

«و انّ‌الله عنده اجرٌ عظیمٌ.» لمن آثر رضاءالله فیهما. این آیت ونظایر این‌در قرآن درشأن قومی آمد که مسلمان شدند واقارب ایشان هنوز کفّار بودند آن کافران در مسلمان شدگان می زاریدند و وعده میدادند و وعید میکردند که ایشانرا باکفر برند. **ونظائره** قوله «لن تنفعکم ارحامکم» الآیه...، «انّ من ازواجکم واولادکم عدوّاً لکم» الآیه...، «یوم لاینفع مالٌ ولابنون» الآیه..«یوم یفرّ المرء من اخیه»، «وتقطّعت بهم الاسباب» هذا و امثاله میگوید بدانید که مال شما و فرزندان شما آزمایش است ومزد بزرگوار بنزدیك‌الله است.

«... آمنوا ان تتقوا الله» یعنی - ان توحّدوا الله وتجتنبوا الخیانة

فیما ذکر ، « یجعل لکم فرقاناً » یفرّق بینکم و بین ماتخافون فتنجون ، الفرقان مصدر کالرجحان ، تقول فرقت بینهما فرقاً و فروقاً و فرقاناً ، میگوید اگر خدایرا یکتا دانید و ازخیانت وراه کژ رفتن در اداء فرائض وسنن بپرهیزید ، خدای جدائی افکند میان شما ومیان هرچه از آن می‌ترسید ، تا نیز نترسید وازهمه بدها برهید . وقیل : ـ « یجعل لکم فرقاناً » ، ای ـ حجة وسلطاناً باعزازدین‌الله واهله وخذلان‌الشرك وخزیه . « ویکفرعنکم سیّآتکم » الصغائر ، « ویغفرلکم » ذنوبکم‌الّتی‌تقع لانّها فی‌اهل البدر والله قد غفرها لهم . « والله ذوالفضل العظیم » لایمنعکم ما وعدکم علی طاعته .

« واذیمکربك‌الّذین کفروا » ، ابن‌عباس گفت وجماعتی مفسران که : ـ سبب‌نزول این‌آیت آن بود که رؤساء و مهتران و سروران قریش در دارالندوه بهم آمدند. و دارالندوة سرای امیرشهر بودکه هرتدبیر که میکردند وساز و کید که میساختند آنجا میساختند ، و ایشان پنج مرد بودند که آنجا حاضر شدند ، وبیك روایت نه مرد ، و درست‌تر آنست‌که پنج تن بودند، عتبه و شیبه پسران ربیه و ابوالبختری بن هشام و العاص بن وائل و ابوجهل ، این جمع همه بهم‌آمدند ودر کار محمد با یکدیگر مشورت کردند و کید ومکر ساختند . ابلیس بصورت پیری درمیان ایشان شد ، عصائی دردست وگلیمی درشت پوشیده ، ابوجهل گفت : ـ ما بتدبیری همی‌شویم توبیگانه درمیان ماچکنی؟ گفت: من مردی‌ام روزگاردیده وتجربتها افتاده وشغلهای عظیم پیش من‌آمده ممکن بود که مرا رائی باشد که شما را از آن فایدهٔ بود . پس عتبه گفت : ـ « نتربّص به‌ریب‌المنون » مرگ ناچار است صبر بایدکرد که این محمد آخرروزی بمیرد وما از وی باز رهیم . ابلیس روی بوی ترش‌کرد ، گفت : ترا شبانی باید کرد، تو مصالح کارها چه‌دانی ! تا محمد بمیرد همه عالم دین وی گرفتند . شیبه گفت : اورا درخانه‌کنیم تا از گرسنگی بمیرد. ابلیس گفت نتوان‌کردکه عرب برشما دشمن شوند چون عم زادهٔ خویش را بینند بگرسنگی کشته . ابوالبختری گفت : اورا درخانهٔ کنیم و در بوی برآریم و هر روز قرصی بوی فرو می‌اندازیم . ابلیس گفت : وی قرابت بسیار دارد و میان شما عداوت افتد . عاص گفت : اورا براشتری بنهیم وتنها دربادیه وصحرا گذاریم تاهلاك شود . ابلیس گفت : این صواب نیست که

وی روی نیکو دارد وسخنی ملیح، هر که وی را بیند اورا خریداری کند، **ابوجهل** گفت : از هر بطنی از بطون عرب مردی آریم با تیغ، و آنکه همه بهم اورا بکشند تا کشندهٔ ویرا ندانند وازهمه عرب ثار وی خواستن طمع ندارند. **ابلیس** گفت : این تدبیر عین صواب است ومقصود **ابلیس** آن بود تا باین تدبیر همه با وی بدوزخ شوند. پس باین قرار دادند ومتفرق گشتند. **جبرئیل** (ع) از آسمان فرود آمد و **مصطفی** را از آن ساز و کید ایشان خبر داد و آیت آورد: « واذیمکربك الّذین کفروا لیثبتوك » ای - لیوثقوك ویشدّوك، «اویقتلوك» یعنی - باجمعهم کما قال **ابو جهل**، «اویخرجوك» من **مکة** الی طرف من اطراف الوادی. پس **جبرئیل** بفرمان حق اورا فرمود که امشب از خوابگاه خویش برخیز، رسول خدا برخاست و**علی**(ع) را آنشب بخوابگاه خویش بخوابانید و گفت : تسبّج ببردی فانّه لن یخلص الیك منهم امر تکرهه. و کافران آنشب بدر سرای رسول بخفتند، و **ابلیس** با ایشان درخواب شد وهر گز پیش از آن نخفته بود، و نه پس از آن خسبید. رسول خدا بیرون آمد و هریکی را کفی خاك برسر کرد و بگذشت، و دربعضی روایات ایشان بیدار بودند، اما رسول را ندیدند که رسول این آیت همیخواند: « و جعلنا من بین ایدیهم سدّاً و من خلفهم سداً ». وربّ‌العزة اورا ازان بپوشید. پس **ابلیس** بیدارشد و گفت:- یاقوم خبر دارید که **محمد** بیرون آمد و گذشت وخاك برسر همگان کرد. دستها بسر خویش بردند وخاك دیدند، پس در خانه شدند مضجع وی همچنان دیدند گفتند: خاك دلیل رفتن است ؟ امّا در خواب گاه او کسی خفته‌است، چون بدیدند **علی** بود، گفتند: **محمد** کجا رفت. گفت: تامن با وی بودم وی بامن بود. پس همه نومید باز گشتند. اینست که رب‌العالمین گفت: « و یمکرون و یمکر الله » قیل :- امره تعالی « ان اخرجهم الی **بدر** فقتلوا ».

«والله خیرالماکرین» المجازین علی المکر.

«واذا تتلی علیهم آیاتنا قالوا قد سمعنا» این آیت در شأن ایشان آمد که‌در **دارالندوه** بهم آمدند و در کار **مصطفی** مکر ساختند. و گفته اند که در شأن **نضر بن الحارث** آمد، وهو **النضربن الحارث بن علقمةبن کلده** من بنی **عبدالدار**، مردی کافر دل کافر دین بود، ودر عداوت **مصطفی** متعصب وبد زبان، ودر قرآن

آیات فراوان درشأن وی آمده. رب‌العزة میگوید: چون قرآن کلام ما و سخنان ما برو خوانند. او باستهزا گوید: که شنیدیم این وما نیز اگر خواهیم مانند این قرآن بگوئیم، واین از آن گفت: کهوی مردی بازرگان بود بدریای فارس‌ونواحی حیره بسی گشته بود واخبار عجم خوانده واحادیث **کلیله** وامثال آن بدست آورده و بامستهزیان **قریش** بنشستندی و آن اخبار عجم خواندن‌گرفتی. پس چون **مصطفی** قرآن خواندی وذکر قصه پیشینیان وامتهای‌گذشته درآن بودی، این **نضر** گفتی: من نیز مانند این که **محمد** میخواند بیارم وبگویم که این هم چون احادیث کلیله ودمنه است وافسانهٔ[1] پیشینیان، واین سخن برمعانده ومکابره وشوخی میگفت، که بارها درقرآن با ایشان گفته بودند: «فأتوا بسورة مثله»، «فأتوا بعشر سور مثله مفتریات»، «فأتو بحدیث مثله»، و ایشان از آوردن مثل آن عاجز گشتند و نتوانستند.

«و اذ قالوا اللّهم» این آیت‌هم حکایت از کلام **نضر** است ومتصل بآیت اول. چون **نضر** گفت: «ان هذا الّا اساطیرالاوّلین». **مصطفی**ص گفت: ویحك یا**نضر**، انّ هذا کلام‌الله وتنزیله، فرفع **النضر** راسه‌الی السماء، و قال: «اللهم‌ان کان هذا هوالحق من عندك، فامطر علینا حجارة من‌السماء، کما امطرتها علی قوم لوط، اوآتنا بعذاب الیم»، ای: - ببعض ماعذّبت به الامم الماضیه، حمله شدة عداوته **للنبی**ص علی اظهارمثل هذا القول، لیوهم انّه علی‌بصیرة من‌امره وغایة الثقة علی امر **محمد**ص انّه لیس فی حق.

النوبة الثالثة

قوله تعالی وتقدس -: «یاایّها الّذین آمنوا استجیبوالله وللرسول»... آلایه، استجابت برلسان‌اهل‌اشارت بردو وجه‌است:- یکی استجابت‌توحید، دیگراستجابت تحقیق. توحید یکتا گفتن مؤمنان‌است وتحقیق یکتا بودن عارفان، توحید صفت روندگان است و تحقیق حال ربودگان. آن صفت خلیل است و این صفت حبیب،

(۱) نسخه ج: اوسانه

خلیل رونده بود بردرگاه عزت برمقام خدمت ایستاده که : « وجّهت وجهی للّذی فطر السّموات والارض حنیفاً » . جیب ربوده ، در صدر دولت بحرمت نشسته ، که خطاب آمد از حضرت لم‌یزل که : « السلام علیك ایّها النّبی و رحمة اللّه و برکاته » . روش سالکان دراستجابت ظواهراست برمتابعت رسول و کشش ربودگان دراستجابت سرائر است بر مشاهدهٔ علاّم الغیوب ، اینست که عالم طریقت گفت : استجیبوا للّه بسرائرکم، وللرسول بظواهرکم اذا دعاکم لما یحییکم، حیوة النفوس بمتابعة الرّسول و حیوة القلوب بمشاهدة الغیوب .

فدیت رجالا فی‌العیوب تزول　　　واسرارهم فیما هناك تجول

هیچ‌کس را ازاهل‌آفرینش بحقیقت حیوة مسلم نیست، بی‌اجابت توحید وبی توقیع تحقیق، تاازحضرت نبوت این‌نداء عزت می‌آید که: امرت ان اقاتل‌النّاس‌حتی یقولوا لااله‌الّااللّه». «اذا دعاکم‌لمایحییکم»، اهل‌زندگی‌وزندگان بحقیقت‌ایشان‌اند که ازتراجع پاك‌اند وازتهمت دور، وبدوستی‌مشهور ، ازسلطان نفس رسته ودلهاشان بامولی پیوسته ، و سرهاشان باطلاع حق آراسته ، به‌نسیم انس زنده و یادگار ازلی یافته و بدوست رسیده .

پیر طریقت گفت : الهی نه جز از شناخت تو شادیست ، نه جز از یافت تو زندگانی، زنده بی‌تو چون مرده زندانی‌است ، زندگانی بی‌تو مرگیست ، وزنده بتو زندهٔ جاودانی است .

یا حیوةالرّوح مالی لیس لی‌علم بحالی　　　تلك‌روحی‌منك‌ملئ وسوادی‌منك‌خالی

بی جان گردم که تو زمن پُرگردی　　　ای جان جهان تو کفر و ایمان منی

« واعلموا انّ‌اللّه یحول بین‌المرء و قلبه»، سالکان راه حقیقت دو فرقه‌اند : عالمان‌اند وعارفان. فالعالمون وجدوا قلوبهم لقوله تعالی :«انّ فی‌ذلك لذکری‌لمن کان له قلب» : والعارفون فقدوا قلوبهم لقوله تعالی : «واعلموا انّ‌اللّه یحول‌بین‌المرء و قلبه» . رمزی عریب است واشارتی‌عجیب ، دل راه است ودوست وطن، چون‌بوطن رسید اورا چه باید راه رفتن، در بدایت ازدل ناچاراست و درنهایت دل حجاب است،

تا بادل است مرید است و بی دل مراد است . از اول دل باید کـه بی دل راه شریعت بریدن نتوان ، اینجا گفت : « لذکـری لمن کان له قلب» و در نهایت بادل بماندن دو گانگی است و دو گانگی ازحق دوری است . ازینجا گفت : «یحول بین المرءِ و قلبه» ، و گفته‌اند : صاحب دل چهار کس‌اند ، زاهد است دل او بشوق خسته ، خائف است دل او با شك شسته ، مرید است دل او بخـدمت کمربسته ، محب است دل وی بحضرت پیوسته . **بداود** پیامبر وحی آمد که : « یا داود طهّرلی بیتاً اسکنه ، » یا **داود** خانهٔ که میدان مواصلت ما را شاید پاك کن و ازغیرما با ماپرداز. **داود** گفت: خداوندا ! و آن کدام خانه‌است که جلال وعظمت ترا شاید ، گفت : دل بندهٔ مؤمن، یا **داود** : اناعندالقلوب المحمومة. هر کجا خرمن‌سوختهٔ را بینی درراه جست وجوی ما که با سوز عشق ما را میجوید آنجاش نشان ده، که خرگاه قدس ما جز بفناء دل سوختگان نزنند دل بندهٔ مؤمن خزینهٔ بازار ماست، منزلگاه اطلاع ماست ، محراب وصال ماست، خیمهٔ اشتیاق ماست، مستقر کلام ماست ، گنج خانهٔ اسرارماست، معدن دیدار ماست ، هرچیزی که بسوزند بی‌قیمت گردد و دل کـه بسوزد قیمت گیرد . **مصطفی**م گفت : القلوب اوانی الله فی‌الارض فاحبّ الاوانی الی‌الله اصفاها و ارقّها و اصلبها ، گفت : دلهای عاشقان امت ، جامهای شراب مهر ربوبیت است ، هر دل که از مکوّنات صافی‌تر و برمؤمنان رحیم‌تر، آن دل بحضرت عزت عزیزتر، زینهار تاعزیز داری وروی وی از کدورات هوا و شهوت نگاه‌داری، که آن لطیفهٔ است ربّانی ونظر گاه سبحانی . **مصطفی**م گفت : «انّ الله لاینظر الی صورکم ولاالی اعمالکم ولکن ینظر الی قلوبکم ، » . گفتا : رویها را میارائید کـه آراستن روی را بحضرت عزت افتخار نیست، مویها را پرتاب مکنید که موی‌پرتاب و گره گیررا بران درگاه اعتبار نیست ، بصورتها بس منازید که صورت را قدر و مقدار نیست ، کاری که هست جز با دل‌های پردرد نیست .

پیر طریقت گفت : این کاررا مردی بباید با دلی پردرد ، ای دریغا که نه در جهان درد[1] ماند ونه دردلها درد .

---

(۱) درنسخه ج : مرد

قال‌بعض المحققین فی‌قوله تعالی ـ : «یحول بین‌المرءِ وقلبه» اشار جل‌جلاله الی قلوب احبائه باَّنه یاخذها منهم و یحمیها لهم و یقلّبها بصفاته، کماقال النبی ص : «قلب ابن‌آدم بین‌اصبعین من‌اصابع الرحمن، یقلّبها کیف‌یشاء فیختمها بخاتم‌المعرفة و یطبعها بطباع الشوق».

«واتقوا فتنةً لاتصیبنّ الّذین ظلموا منکم خاصة» از روی اشارت میگوید: پیشروان و سران قوم را که از آن فتنه بپرهیزید که بعد از آنکه شما بعقوبت‌رسید پس روان و پروردگان شما بی گناه بعقوبت رسند واین‌چنان باشد که پیروان درراه طریقت چون راست روند و دراوراد و اوقات خویش بکوشند و ضایع نکنند ودر تعظیم شریعت فترت نیارند و شفقت ازمریدان باز نگیرند، آن مریدان و پس‌روان ایشان در سایهٔ ایشان و برکت همت ایشان زندگانی کنند، و از فتنه دل برآسوده باشند، باز چون مهتران و پیران بدنیا گرایند ودر حظوظ نفس بکوشند ودر اوراد فترت آرند، آن برکات از ایشان منقطع گردد، و آن فراغ بشغل بدل شود، آن فتنه بایشان تعدی کند، و از سروقت و ورد خود بیفتند. همچنین تا نفس بنده در طاعت است دل درصفاوت است، و سر در مشاهده، چون نفس در زلت افتد فتنهٔ وی تعدی کند، دل از صفاوت بغفلت افتد، چون دل همت[1] معصیت کند فتنه وی بسر تعدّی کند سراز مشاهده در حجب افتد، ونعوذ بالله من الغفلة و القسوة.

«یا ایّهاالّذین آمنوا لاتخونوا الله و الرسول و تخونوا اماناتکم» خیانةالله فی الاسرار من حبّ الدنیا و حبّ الرّیاسة و الاظهار خلاف الاضمار، و خیانة الرّسول فی آداب الشریعة و ترك السنن والتهاون بهـا، وخیانة الامانة فی المعاملات والاخلاق، و معاشرة المؤمنین و ترك‌النصیحة لهم.

«یاایّها الّذین آمنوا ان تتقوا الله یجعل لکم فرقاناً» مؤمنانرا میگوید که اگر براه تقوی میروید و بهمه‌حال تقوی پناه خویش‌گیرید، شما را فرقانی دهد ازعلم والهام که بوی حق و باطل ازهم جدا کنید، و راست راهی وگمراهی ازهم بشناسید، شما که عالمان‌اید بعلم تمام، و شما که عارفان‌اید بالهام درست، فرقان

(۱) در نسخهٔ ج : قصد.

عـالم ادّله شرع است و برهان روشن ببذل مجهود و کسب بنـدگی، و فرقـان عارف نوری است غیبی، و آئینهٔ روشن بموهبت آلهی، و الهام ربّانی، رمزی دیگر گفته‌اند درین آیت و لطیفهٔ نیکو، میگوید: ای شما که اصل درخت ایمان کشتید اگر آنرا بتقوی پرورش دهید، سه ثمره بیرون دهد، یکی فرقان چنان که گفت: «یجعل لکم فرقـانا، » دیگر تکفیر «و یکفّر عنکم سیّئاتکم، »، سوم مغفرت «ویغفرلکم.» فرقان تعریف است، وتکفیر تخفیف است، ومغفرت تشریف، تعریف بسزا و تخفیف نیکو و تشریف تمام.

«واذیمکربك الّذین کفروا... الآیه» مکر تلبیس ساختنند، والله مکر هلاك برایشان گماشت. **شبلی** گفت: المکر فی النّعم الباطنة والاستدراج فی النعم الظاهره. مکر در راه اهل خصوص آید چون بطاعت خود باز نگرند و آنرا بزرگ دانند و استدراج عامهٔ خلق را گیرد، آنگه که نعمة دنیا با ایشان روی نهد وتکیه بر آن کنند، ای عالمان وای عابدان! زینهار که بعلم و عبادت خویش غره نشوید، کـه **ابلیس** را علم و عبادت بود و دید آنچه[1] دید، «ابی واستکبر وکان من الکافرین»، ای دنیاداران، ای خواجگان، بدنیا غره مشوید وتکیه بر آن مکنید که **قارون** ازین دنیا بسی جمع کرد و رسید بآنچه رسید، «فخسفنابه و بداره الارض»، **مصطفی** ص **بعلی** گفت: «اذا رایت الناس یشتغلون بالفضائل، فاشتغل انت بالفرائض، و اذا رأیت الناس یشتغلون بعمارة الدنیا فاشتغل انت بعمارة[2] العقبی، و اذا رأیت الناس یشتغلون برضاء الخلق فاشتغل انت برضاء الحق، و اذا رأیت الناس یشتغلون الدنیا فاشتغل انت بعمارة القلب، واذا رأیتهم یشتغل بعضهم بعیوب بعض، فاشتغل انت بعیوب نفسك».

٤- النوبة الاولی

قوله تعالی: - «**وماکان الله لیعذّبهم**» وخدای بر آن نیست که ایشانرا عذاب کند، «**وانت فیهم**» وتو درمیان ایشان، «**وماکان الله معذّبهم**» و نیست خدای عذاب کردن ایشانرا، «**وهم یستغفرون**(٣٣)» تاایشان آمرزش می‌خواهند.

(١) درنسخه ج: آنچ (٢) درنسخه ج: بطلب

«**ومالهم الّایعذبهم‌اللّه**» و چیست ایشانرا [وچه رویست هرگز وچه جای آنست] که عذاب نکند ایشانرا «**وهم‌یصدّون عن‌المسجد الحرام**» وایشان‌خلق برمی‌گردانند از[مکه‌از آن] مسجدباآزرم،«**وماکانوااولیاءه** »ایشان بآن[مسجد] کس نه‌اند ، «**ان‌اولیاؤه الّاالمتّقون**» بآن [مسجد] کس نیست مگر موحدان و گرویدگان ، «**ولکن اکثرهم‌لایعلمون**(٣٤) » لکن ایشان بیشتر نمیدانند .

«**ماکان‌صلوتهم**» و نبود [بروزگار] نماز ایشان [که میکردند] ، «**عندالبیت**» نزدیك‌خانه، «**الّامکاء وتصدیة**» مگر صفیرزدن وآواز دست‌آوردن و دست‌زدن ، «**فذوقوا العذاب**» میچشید عذاب ،«**بما کنتم تکفرون**(٣٥) »بآنکه کافرشدید .

«**انّ‌الّذین کفروا**» ایشان‌که‌کافرشدند ، «**ینفقون اموالهم**» نفقه‌میکنند مالهای خویش ، «**لیصدّوا عن سبیل‌اللّه**» تا برگردانند[خلق را] از راه خدای ، «**فسینفقونها** »آن [مالها] نفقه‌کنند ،« **ثمّ تکون علیهم حسرة** »پس[آن نفقه] ورایشان تفریغ گردد و حسرت ، «**ثمّ یُغلبون**» آنکه ایشانرا باز شکنند[و کم آرد و غلبه‌کنند ،] «**والّذین کفروا الی جهنم یحشرون**(٣٦) » وآنکه آن کافرانرا بدوزخ رانند .

«**لیمیزّاللّه الخبیث من‌الطیب**» [این بآن کنند] تاحق از باطل باز پیدا بود ، «**و یجعل‌الخبیث بعضها علی بعض**» وباطل‌اهل‌باطل برهم می‌افکنند ، «**فیرکمه جمیعاً**» تا همه برهم افتد توی بر توی ،« **فیجعله فی جهنّم**» آنکه اورادردوزخ افکند ، «**اولئك هم‌الخاسرون**(٣٧) » ایشان‌اند زیانکاران [و نومیدان .]

«**قل للّذین کفروا**» بگو ایشانرا که کافر شدند ، «**ان ینتهوا**» اگر باز ایستند[از کفر] ، «**یغفر لهم ماقد سلف**» ایشانرا بیامرزند آنچه گذشت ، «**و ان یعودوا**» و اگر[بکفر بایستند وبحرب] باز گردند ، «**فقد مضت سنّة الاوّلین**(٣٨) » برفت و روان گشت آنکه پیشینیانرا بود از سرانجامها .

«**وقاتلوهم**» و کشتن‌میکنیدباکافران ، «**حتی لا تکون فتنة**» تاآنکه

کـه [در زمین اسیر نماند دردست کافر] تا ایمنی [از ایشان] ، « **و یکون‌الدّین کلّه‌للّه** » [و در زمین پرستش] و بندگی نماند مگر کـه آن همه خـدایرا بود ، « **فان انتهوا** » اگر باز ایستند [از جنگ بشهادت یا بجزیت] ، « **فانّ‌اللّه بما یعملون بصیر**(۳۹) » الله بآنچه میکنند بینا و دانا است .

« **وان تولّوا** » واگر بر گردید [از فرمان‌بردای وگردن‌نهادن] ، « **فاعلموا انّ‌اللّه مولیکم** » بدانید که خدای یارشما است ، « **نعم‌المولی و نعم‌النصیر** (۴۰) » نیك یار و نیك دستگیر و نیك یاری ده .

نّوبة الثانیة

قوله تعالی ـ : « و ما کان‌اللّه لیعذّبهم » سبب نزول این آیت آن بود که کافران گفته بودند : « فامطرعلینا حجارة من‌السماءاوائتنابعذاب الیم »» رب‌العالمین خبر داد **مصطفی** و مؤمنانرا ، که ایشان عذاب میخواهند و تا تو درمیان ایشانی‌من ایشان را عذاب نکنم ، « لأنّك بعثت رحمة للعالمین » ، و لم یعـذب قوم نبیّهم بین ظهرانیّهم . قومی گفتند : « و ما کان‌اللّه لیعذّبهم و انت فیهم » ، این مقدار منسوخ است ، و ناسخ آنست که برعقب گفت : « و ما لهم الّا یعذّبهم اللّه » . قومی‌گفتند: این منسوخ نیست ، از بهر آنکه تا **مصطفی بمکه** در میان ایشان بود عذاب نیامد این عذاب پس هجرت آمد . و گفته‌اند : «وما کان‌اللّه لیعذّبهم» آن عذاب عامه‌است باستیصال ، چنانکه در امم پیشینیان بود . این‌امت ازچنان عذاب بزینهار اند ،واین که « و ما لهم الّا یعذّبهم اللّه » این عذاب خاصه است قومی را دون قومی .

«و ما کان‌اللّه معذّبهم و هـم یستغفرون» این محکم‌است واین استغفار توحید است ، میگوید تاشهادت میگویندواسلام می‌آرند خدا ایشانرا عذاب‌نکند، ودرقرآن **نوح** راست و **هود** را و **صالح** و **شعیب** که فراقوم خویش گفتند :«استغفروا ربّکم»، این استغفار همه بمعنی توحید است . **عدیّ بن حاتم‌الطائی** از **مصطفی** پرسید که نچه پدر اومی‌کرد**حاتم** هیچ بکارآید؟ و **عایشه عبداللّه جدعان** را هم‌از **مصطفی**

پرسید هردو را جواب داد : « و ما یغنی عنه ، و لم یقل یوماً رب اغفرلی ». پس از بهر آن شهادت را استغفارخواند که‌شهادت‌گوی خویشتن بآن‌آورد که او رابیامرزند، پس شهادت‌آمرزش خواستن است . و قیل : ـ « و ما کان‌الله معذّبهم » یعنی ـ الکفار ، « و هم یستغفرون » یعنی : ـ المسلمین فلما خرجوا و هاجروا ، قال‌الله : ـ « و ما لهم الّا یعذّبهم‌الله وهم‌یصدون‌عن‌المسجدالحرام » فعذّبهم یوم **بدر** ، وقال ابن **مسعود**:ـ کان لهم امانان ـ النبی ص ، والاستغفار ، فهاجر رسول الله و بقی لهم الاستغفار . قال **ابن‌عباس** : ـ هو استغفار الکفّار لانّهم یطوفون بالبیت و یقولون غفرانك اللهم غفرانك . و قیل : ـ « و هم یستغفرون » ای منهم من یؤل امره الی‌الاسلام ، وقیل :ـ سیولدمنهم اولاد مؤمنون .

« و ما لهم الّا یعذّبهم‌الله » قیل : ـ یعنی فی‌الاخرة ، و قیل : ـ یوم **بدر** .

« وهم یصدّون عن‌المسجدالحرام » این ـ صد ـ آن بود که ایشان بر برزنهای **مکه** موکلان می‌داشتند ، روزگاری تا هرقاصد که آهنگ دیدار رسول خداداشتی بر می گردانیدند و بعضی میکشتند ، و گفته‌اند : ـ « کما انزلنا علی المقتسمین » ایشانند ، اقتسموا الشعاب بینهم للرصد .

« و ما کانوا » یعنی ـ المشرکین « اولیاءه » ای ـ اولیاءِالمسجد ، و قیل : ـ اولیاءِالله . « ان اولیاؤه » ای ـ ما اولیاؤه ، « الّاالمتّقون ولکنّ اکثرهم لایعلمون » انّ ولایته للمتّقین .

« و ما کان صلوتهم عند البیت » ، **ابن‌عمر** گفت : ـ[۱] یطوفون بالبیت و هم عراة یصفرون و یصفّقون . می گوید آنچه ایشان نماز نام کرده‌اند نیست الّا پشیلیدن و دست برهم زدن . رب‌العالمین خبر داد باین آیت از کافران و مشرکان‌با آن که مسلمانان و دوستان خدا از مسجد حرام بـاز میداشتند خود بنزدیك خانه می‌آمدند وصفیر می‌کردند ودست برهم می‌زدند که این‌تقرب است بخداوندعزوجل، و نماز که میکنیم ، الله گفت نیست‌آن نماز ایشان مگر صفیر وتصفیق . **حسن** گفت : اذا ارادالنبی الصلوة ، خلطوا علیه ، و اروا انهم یصلون‌لله عبادة . قال بعضهم : ـمکاؤهم

(۱) در نسخه الف ، کانوایطوفون .

اذانهم ، وتصديتهم اقامتهم . مكاء ايشانرابجای بانك نماز بود وتصديت بجای اقامت.

قال **ابن بحر** معنى الاية :ــ ان صلوتهم ودعاءهم غير رادّين عليهم ثواباً الاّ كما يجيب الصدى الصّايح .

« فذوقوا العذاب » اى ـ يوم **بدر** ، وقيل :ـ فى الاخرة « بما كنتم تكفرون »

« انّ الّذين كفروا ينفقون اموالهم » اين آيت درشأن مطعمان آمد ، دوازده بودند از **قريش** ، **ابوجهل بن هشام** و **عتبة** و **شيبه ابنا ربيعة بن عبد شمس** و **بنيه** و **منبه ابنا الحجاج** و **ابوالبخترى بن هشام** و **النضر بن الحارث** و **حكيم بن حزام** و **ابى بن خلف** و **زمعة بن الاسود** و **الحارث بن عامر بن نوفل** و **العباس بن عبدالمطلب** . اين قوم از مكه تا بصحراى **بدر** سپاه مشركانرا ميزبانى ميكردند ، هر روز ده شتــر ميكشتند ، پسين روز مطعم ايشان **عباس بن عبدالمطلب** بود.

سعيد بن جبير گفت:اين آيت به**بوسفيان** فرو آمد كه روز **احد** چهل اوقيه بر مشركان نفقه كرد ، هر اوقيّه چهل ودو مثقال ، وقال: **محمد بن اسحق** : لما اصيب **قريش** يوم **بدر** ، رجع فلّهم وهم القوم المنهزمون الى **مكة** ، ورجع **ابوسفيان** بعيره اليها ، وجمع من بقى من الاكابر ، وقال : ان **محمد**ا قد وترکم وقتل اشرافكم فاعينونا بهذا المال لعلّنا ندرك منه ثاراً بمن اصيب بنا ، فنعاراً فانزل الله فيهم هذه الآية : « ليصدّوا عن سبيل الله » اى ــ دين الله والاسلام ، « فسينفقونها » يعنى الاموال بتمامها ، ثمّ يكون انفاقها عليهم حسرةً عمّا على ما فاتهم ، « ثم يغلبون » يقهرون . فيه تقديم وتأخير ، لانّ الحسرة عليها بعد الغلبة . ميگويد : آن مالها نفقه ميكنند و بعاقبت برايشان جز حسرت وغم نبود ، نه مال بماند ونه بمراد رسيدند ، وهذا دليل من دلائل النبوة ، انّا اخبر عن الله قبل وقوعه وكان كما اخبر .

« والّذين كفروا الى جهنّم يحشرون » يساقون اليها ، و يجمعون فيها ، « ليميّز الله » اين لام تعليل غلبــه است ، يعنى : ثمّ يغلبون ، « ليميز الله » كافرانرا كم آرام و غلبه كنم تا حقّ از باطل پيدا بود ، و صلاح از فساد ، و كفر از ايمان ، و آشنا از بيگانه ، وقيل : الطيّب انفاق المؤمن والخبيث انفاق الكافر .روز قيامت آنچه مؤمنان در سبيل خــدا نفقه كردهاند و آنچه كافران در راه شرك خرج كرده اند

همه از هم جـدا کنند، کافران را هم بآن اموال و نفقات عذاب کنند، چنانکه میگوید عزّجلاله: «فتکوی بهاجباههم و جنوبهم و ظهورهـم» و مؤمنانرا بآن انفاق خویش بدرجات رسند، چنانکـه میـگوید: «وانفقوا ممّا رزقنـا هم سرّاً و علانیّةً و یدرؤن بالحسنة السیّئة اولئك لهم عقبی الدّار جنّات عـدنٍ یدخلونها». ازاینجا گفت: **مصطفی** ص: «اطعموا طعامکم‌الابرار واولوا معروفکم المؤمنین».

«فیرکمه جمیعاً فیجعله فی جهنّم» یعنی الکافر و ما انفقه، و فی الاثار یؤتی بالدنیا یوم‌القیامة قضها بقضیتها فیمز ماکان منهاللّٰه والباقی فی‌النار. قراءت **حمزه** و **یعقوب** و **کسائی** «لیمیزاللّٰه» بتشدید است، ووجه آن ظاهر است. آنکه گفت: «اولئك» ای ـ المنفقون‌اموالهم‌من‌الکفار، «هم‌الخاسرون» خسروا اموالهم وانفسهم، لانهم اشتروا باموالهم عذاب‌اللّٰه فی‌الاخرة.

«قل‌للّذین کفروا» وهم **ابوسفیان** واصحابه، «ان ینتهوا» عن الشرك وقتال المؤمنین، «یغفرلهم» ماقـد سلف من شرکهم و ذنوبهم‌وان عظمت، لان الحربی اذا اسلم صار کیوم ولدته امه. قـال **عمروبن‌العاص**: ـ اتیت النبی ص فقلت ابسط یمینك‌فلابایعك، فبسط یمینه‌فقبضت‌یدی، فقال:ـ مالك یا **عمرو**؟ قلت‌اردت‌ان‌اشترط، قال:ـ تشترط ماذا؟ قلت ان یغفرلی، قال: اما علمت یا **عمرو** انّ الاسلام یهدم ماکان قبله وانّ الهجرة تهدم ماکان قبلها و انّ الحجّ یهدم ماکان قبله، و قیل: ـ امروا بالامتناع عن قتال الکفار فی هذه الایـة، ثم نسخت بالایة الّتی تلیها و هی قولـه: «و قاتلوهم حتّی لاتکون فتنة».

قوله: ـ «وان یعودوا» ای‌ـ یثبتوا علی‌الکفر، «فقد مضت سنّةالاوّلین»، یعنی‌ـ فقد مضت سنةاللّٰه و مثلاتة فی‌القرون‌الاولی. سنة ایدر[1] بمعنی‌عادتست. میگوید:ـ اگر بکفر بایستید، بنگر که با پیشینیان از آن جهان‌داران که بودند چه کردیم و چون برانداختیم و هلاك کردیم. با اینان همان کنیم، و نظائر این درقرآن فراوان است، جایها گفته: «کدأب آل **فرعون** والّذین من‌قبلهم»الایه...، «قدخلت‌من قبلکم

(۱) در نسخه ج: اینجا

سنن» الآیة..، «قد خلت من قبلهم المثلات»، «ان یصیبکم مثل مااصاب قوم نوح» آلایة..، «الم یاتهم نباء الذین من قبلهم» آلایه...، «انی اخاف علیکم مثل یوم الاحزاب»، «واذ کرهم بایام الله»، «ثم کان عاقبة الّذین اساؤا السّوآی»، «کمافعل باشیاعهم من قبل»، «فاصابهم سیآت ما عملوا» «سیصیبهم سیآت ما کسبوا»، وفی المثل ـ من عمل ماشاء لقی ماشاء. وقیل: ـ وان یعودوا الی الحرب والقتال معك، «فقد مضت سنة الاولین» باهلاك یوم البدر و سنه الله مایفعلها دائماً.

«و قاتلوهم حتی لاتکون فتنة» این فتنه ایدر[1] عذاب کردن کافران است مسلمانان را و اسیربودن و بر کفرداشتن.

«ویکون الدّین کله لله»، ای ـ یکون الطاعة والعبودیة لله، ولا یکون مع دینهم کفر فی جزیرة العرب.

«فان انتهوا» عن الکفر والقتال، «فان الله بماتعملون بصیر»، یجازیهم مجازاة البصیر بهم وباعمالهم. قرآءت رویس از یعقوب «بما یعملون بصیر» بتاءِ مخاطبه.

«وان تولّوا» ای ـ اعرضوا عن الایمان، و اعرضوا عن الانتهاءِ، واقاموا علی الکفرهم عداوتکم وقتالکم، «فاعلموا» یامعشر المؤمنین، «ان الله مولیکم» هوالموالی لکم ولایضرکم معاداتهم، «نعم المولی» لایضیع من تولّاه، «ونعم النصیر» لایغلب من نصره.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «وما کان الله لیعذّبهم و انت فیهم» سیاق و مساق این آیت بیان شرف مصطفی ص است و اجلال قدراو واظهار عزّ وی. میگوید ای مهتر خافقین و ای سید ثقلین، تاتو دراصلاب ایشان بودی، اسلاف ایشانرا عذاب نکردیم و امروز که درمیان ایشانی، عذاب از ایشان برداشته‌ایم، وفردا که از میان ایشان بشوی و خادمان و چاکران تو در میان ایشان باشند واستغفار کنند عذاب نکنیم، تاجهانیان عزّوجاه و حرمت وپایگاه تو بردرگاه مابشناسند و بدانند که توئی برما بندهٔ عزیز،

(۱) در نسخه ج: اینجا

اذا کان کون الرسول م فی‌الکفار یمنع‌العذاب عنهم فیکون المعرفة فی‌القلوب اولی ان یدفع العذاب عنهم. آنروز که **مصطفی**م را خبر دادند که رفتن بسرای آخرت نزدیك است و مرکب بشریت وی را بحضرت الٰهیت نقل‌فرمودند. **عزرائیل** حاضر بود، رسول‌خدا‌ویرا گفت: **جبرئیل** را کجا ماندی، گفت: ــ بآسمان‌نخستین‌مقدسان ملاءِ اعلی‌اورا تعزیت میدهند، **عزرائیل** بحرمت بایستاد تا خود چه‌فرماید، **جبرئیل** درآمد، سید گفت: ــ یا **جبرئیل** ماحال‌امتی؟حال‌امت‌من‌چیست، و کارایشان گوی بچه رسید، **جبرئیل** گفت: ــ یاسید چه دل‌مشغول‌داری وچه اندیشه‌بری، نه‌حق‌میگوید، «وما کان الله لیعذّبهم وانت‌فیهم»، گفت:ــ یا **جبرئیل** چون‌من‌ازمیان‌ایشان‌بیرون شوم گوی حال ایشان چون بود؟ **جبرئیل** بحضرت عزت باز رفت و آخر آیت آورد، «و ما کان‌الله معذّبهم وهم یستغفرون»، یا سید! ملك جل‌جلاله میگوید: که تا استغفار کنند در زینهاراند از عذاب، گفت: یا **جبرئیل** ازان میترسم که اگر در استغفار تقصیر کنند؟ **جبرئیل** بحضرت عزت باز رفت وباز آمد و گفت: ملك تعالی وتقدس ترا سلام میکند ومیگوید، هر که پیش ازمرگ بیك‌سال‌عذرخواهد عذرش بپذیرم که من‌پذیرندهٔ عذر خواهانم، نیوشندهٔ آوازسائلانم، پوشندهٔ عیب عیبیانم. سید گفت: ــ یا **جبرئیل** یکسال درعمر امت من بسیار بود مسامحتی بخواه، **جبرئیل** رفت و باز آمد گفت، میگوید: عزجلاله که یکسال بایك‌ماه آوردم، اگر یك ماه پیش ازمرگ توبه کنند بپذیرم، گفت: یا **جبرئیل** نیزخواهم که یك ماه بسیاراست، **جبرئیل** آمد ویکماه با یك‌هفته آورد ویك هفته بایکساعت آورد، پس **جبرئیل** گفت: یا سید، ملك می گوید: جل‌جلاله دران ساعت که جان بنده بغرغره[1] رسد اگر توبه کند بپذیرم و گناهش در گذارم، سید گفت: یا **جبرئیل** ازان میترسم که آن ساعت که هول مطلع تلخی جان کندن‌گرد وی درآید زبانش کارنکند و عذر نتواندخواست. **جبرئیل** رفت و بازآمد و گفت: الندم توبة، چون پشیمانی دردلش‌آمد بپذیرم اگر چه زبان کارنکند، گفت: یا **جبرئیل** آن بیچارهٔ درمانده دران سکرات‌مرگ، بعید نباشد اگر پشیمانی نیزفراموش کند وباآن نپردازد، **جبرئیل** رفت وبازآمد و گفت: الرب یقرئك السلام و یقول ان لم‌یکن هذاکله فاین رحمتی واین شفاعتك؟ ای مهتر

(۱) غرغره ــ بفتح‌اول بروزن‌ نحره. رسیدن جان‌را کوبند در گلوبوقت‌نزع(فرهنگ برهان‌قاطع)

عالم و سید ولد آدم اگر این همه نبودی رحمت من وشفاعت تو چه بودی؛ آن مهتر صلوات‌الله وسلامه‌علیه با آنکه مقصود موجودات‌بود ونقطهٔ دائرهٔ حادثات بود، گنج فضل وخزینهٔ رحمت بود، هرچه اورا بایست، ازبرای‌امت بایست، وهرشربتی که بقهر نوش کرد از بهرغم وتیمار امت کرد، وهربلائی که کشید از بهرآسایش امت کشید، ازین جهان که رفت درغم امت رفت و فردا که سراز خاك دولت برآرد درغم وتیمار امت برآرد، میگوید « واحشرنی فی زمرة المساکین »

با یاد تو در زیر خاك خواهم شد   با درد تو سر ز خاك برخواهم کرد

و از حضرت ذوالجلال بنعت منّت این نواخت و اعزاز روان که ـ یا سید، ما عیسی مریم را بآسمان بردیم، تاهیچ کس ازان‌صنم‌پرستان‌موکب دولت اودرنیابند، و روضهٔ موسی کلیم درزمین پنهان‌کردیم تاجهودان روی زینهارنبینند، اما شخص عزیز تو وتهاد کریم توبخاك مدینه فروآوردیم وبآسمان نبردیم تا امت تو تا قیامت ازعذاب گور ایمن شوند که مادرقرآن مجیدخبرچنان دادیم که «وما کان‌الله لیعذّبهم وانت‌فیهم»، یا محمد ما مدینه را سراپردهٔ امن‌امت توساختیم، هرکه بزیارت‌تو آید درپردهٔ عنایت تو آمد، وهرکه درین‌خاك فروشد درحمایت رحمت‌تو آمد، «وماارسلناك الّا رحمة للعالمین ».

« لیمیزالله الخبیث من‌الطّیب »، الخبیث ماحکم‌الشرع بقبحه وفساده، والطیب ما شهد العلم بحسنه و صلاحه، و قیل :ـ الخبیث عمل‌الکافر یصوّر له ویعذب بالقائه علیه، والطیب عمل‌المؤمن فیصوّرله فی صورة جهله فیحمل المومن‌علیه، وقیل :ـ الخبیث ما لم یخرج‌منها حقوق‌الله، والطیب ما اخرج منها الحقوق، وقیل :ـ الخبیث ما یأخذه المرء ینفقه لحظ نفسه و الطیب ما ینفقه بامرربه .

« قل‌للّذین کفروا ان ینتهوا یغفرلهم ماقد سلف »الایه ...، درین آیت‌اظهار کرم خویش‌میکند جل‌جلاله، ومهربانی خود به‌بندگان می‌نماید، بنده را برناسزای‌بیند و بعقوبت می‌نشتابد، از بنده کفر می‌شنود و نعمت از وی باز نگیرد، و توبه و عفو برروی‌عرضه‌میکندواگرباز آید مغفرت‌وعده‌میدهد، «ان‌ینتهوا یغفرلهم ماقد سلف»، در خبر است که مردی کافر از این متمردی وطاغیئی تیغ انکار کشیده ازدر

مسجد مصطفی در آمد گفت: «ما علی‌وجه الارض احدا ابغض الیّ منك» بر روی زمین هیچکس‌را دشمن‌تر ازین محمد که دعوی پیغامبری میکند ندارم. سید چون چهرهٔ او بدید، دریای رحمت درصدرمطهر او بموج‌آمد، کمند دعوت درانداخت، مرد هنوز روی گرفتاری ندیده بود، گفت: ـ بلات و عزی که ایمان نیارم تا این تیغ که دردست دارم بتوایمان آرد، پیش سید فرو نهاد نگاه کرد، تیغ‌را دید که درخود می‌جنبید و بزبانی فصیح میگفت: «اشهد ان لااله الّاالله و انّك رسول‌الله» آن مرد سر کش حال بروی بگشت، کمین عنایت برو گشادند، اسیر کمند توفیق گشت، کلمهٔ شهادت بگفت، سید مهراسلام بردل وی نهاد، عشق محمدی از درون دل وی سربرزد گفت: «ماعلی وجه‌الارض احد احبّ الیّ منك» چون درآمدم برروی زمین کس را از تو دشمن‌تر نداشتم اکنون که میروم برروی زمین کس را از تو دوست‌تر ندارم. آن مرد کافروار درآمد با دلی تاریك و نشان کفر، پس باز گشت همان ساعت دوست بادلی روشن، و رقم دوستی اینست که خدا میگوید عز جلاله: «ان ینتهوا یغفر لهم ماقدسلف». اشارت است از درگاه عزت ازنعت کرم که بندگان ورهیگان من، اگر شما آن کردید که از شما آید من آن کنم که از من آید! باز آئید، بهیچ‌درگاهی گناه‌نیامرزند مگراینجا، بازگردیدچون‌میدانید که‌جز من‌مجیب ندارید، مراخوانید، از نامهربانان بمهربانان آیید، ازدرد نومیدی بامید پیوندید، هیچ‌جای بگزاف نیامرزند مگراینجا، چرا نیائید؟ از گناه‌آمرزیدن ومعیوب پذیرفتن برین درگاه‌عارنیست! بشتابید! بندهٔ من، گرقصد درست کنی ترا برسرراهم، گرازمن آمرزش خواهی از اندیشهٔ دل توآگاهم، دردنیا وآخرت چون من‌ترا آمرزگارم، تو بگو بدل اینك بازآمدم، بادودست تهی، چه باشد اگر مرهمی برین‌خسته نهی؟!

ثم قال تعالی: «وان تعودوا فقد مضت سنّة الاوّلین» ای ـ ان عادو الی‌التفضّل انحنالهم حسن‌التفضل وان جنحوا للاعتذار لبسنا علیهم لباس‌الاغتفار.

اناس اعرضوا عنّا بلا جرم ولا معنی اساؤا ظنّهم فینا فهل لااحسنواالظنّا
فان‌کانوا لنا کنّا و ان عادوا لناعدنا وان‌کانوا قد استغنوا فانّا عنهم اغنا

الجزء العاشر

۵ - النوبة الاولى

قوله تعالی : «**واعلموا انّما غنمتم من شی**» بدانید که هرچه از دشمن یابید [بجنگ هرچه هست] ، «**فانّ للّه خمسه**» خدایرا است پنج‌یك آن ، «**وللرسول**» و رسول را ، «**ولذی القربی**» وحق خویشان [رسول را] ، «**والیتامی**» و نارسیدگان پدر مردگان ، «**والمساکین**» ودرویشان [که فروداز کفایت‌دارند] ، «**وابن السبیل**» وراه گذریان [از مسلمانان] ، «**ان کنتم آمنتم باللّه**» [برین حکم غنائم بخشند] اگر ایمان آوردید بخدای ، «**وما انزلنا علی عبدنا**» و از آنچه فرو فرستادیم بر بندهٔ خویش ، «**یوم الفرقان**» روز [بدر] که جدائی پیدا شد [میان حق وباطل در آنروز بنصرة خدای] ، «**یوم التقی الجمعان**» آنروز بود که دو گروه روی برروی آوردند ، «**واللّه علی کل شی قدیر**(۴۱)» وخدای برهمه‌چیز تواناست .

«**اذ انتم بالعدوة الدّنیا**» آنگه که شما بگوشهٔ نزدیك‌تر بودی از وادی ، «**وهم بالعدوة القصوی**» وایشان دورتربگوشهٔ از آن ، «**والرّکب اسفل منکم**» ودشمنان شما فروتر ازشما ، «**ولو تواعدتم**» واگر شما آن کارسگالیده بودید باهم ، «**لاختلفتم فی المیعاد**» در وعده نهادن [آن کار را با یکدیگر] ناهموار سخن بودید ، «**ولکن لیقضی اللّه امراً کان مفعولا**» لکن خواست خدای بر گزارد کاری که درخواست‌وی کردنی‌بود ، «**لیهلك من هلك عن بیّنة**» [آنرا کرد] تاهر که تباه شود وگمراه ماند از کاری روشن تباه ماند ، حجت بروی درواخ گشته وپیغام بوی رسیده ، «**ویحیی من حیّ عن بیّنة**» وهر که زنده ماند [وگرویده آید و راه یابد ، پس پیغام شنیده وحجت وی‌را دریافته] نه پندار وگمان ، «**وانّ اللّه لسمیع علیم**(۴۲)» وخدای شنوائیست دانا .

«**اذ یریکهم اللّه فی منامك قلیلا**» بتو مینمود خدای ایشانرا درخواب‌تو اندکی ، «**ولو اریکهم کثیراً**» واگر ایشانرا بشمافراوان نمودید ، «**لفشلتم**» شما بددل‌شدید ، «**ولتنازعتم فی الامر**» و در جنگ ایشان با یکدیگر نا راست ومختلف بودید ،

«**و لکن‌الله سلّم**» لکن‌خدا کاری‌خواست ببرد وبگزارد ومؤمنانرا ازان‌سلامت‌داد، «**انّه علیم بذات الصدور**.(٤٣)» که خدای‌دانا است بهرچه دردلها است.

«**واذیُریکموهم**» وایشانرا بشمامینمود، «**اذالتقیتم**» آنگه که هام[1] دیدار گشتید، «**فی اعینکم قلیلا**» دردیدارچشمهای‌شما اندك‌نمود [تادلیرگشتیدو آهنك ایشان کردند]، «**ویقلّلکم فی‌اعینهم**» وشمارا اندك‌نمودددردیدارچشم‌ایشان[چنانکه بودید تاآهنگ شما کردند]، «**لیقضی‌الله امرا**» آنرا کرد تاخدا برگزارد کاری، «**کان مفعولا**» که‌درخواست‌وی کردنی‌بود، «**والی‌الله ترجع الامور**.(٤٤)» وکارها [دربود و هنگام و جای] با خدا میگردد.

«**یاایّهاالّذین آمنوا**» ای ایشان که بگرویدید، «**اذالقیتم فئة**» هنگامی که هام دیدار شید با لشکر، «**واثبتوا**» برجای بایستید، «**واذکروا الله کثیراً**» و خدایرا یاد کنید فراوان، «**لعلّکم‌تفلحون**.(٤٥)» تا مگر پیروز آیید.

«**واطیعواالله ورسوله**» وفرمان‌بریدخدایراوفرستادۀوی‌را، «**ولاتنازعوا**» بایکدیگر[درکار ودرسخن] ناراست مباشید، «**فتفشلوا**» [که چون باهم ناراست باشید] بددل شوید، «**وتذهب ریحکم**» ودولت شما و سنگ شما در چشم دشمن نشود، «**واصبروا انّ‌الله مع‌الصابرین**.(٤٦)» و شکیبائی کنید که خدا بیاری دادن باشکیبایان است.

«**ولاتکونواکالّذین خرجوا من دیارهم**» و چون ایشان میباشید که از دیار **مکه** بیرون‌آمدند، «**بطراً**» با طغیان نعمت، «**ورئاءالنّاس**» وخویشتن بمردی فرادیدمردمان دادن، «**ویصدّون‌عن‌سبیل‌الله**» ومؤمنانرا ازدین‌خدا برمیگردانند، «**والله بمایعملون محیط**.(٤٧)» وخدای باآنچه میکردند داناست.

«**واذ زیّن لهم الشّیطان اعمالهم**» و دیو برآراست برایشان آن‌آمدن‌ایشان بآنجا، «**وقال**» وگفت [دیو]، «**لاغالب لکم‌الیوم من‌النّاس**» مترسید که امروز کس باشما نتاود ازمردمان، «**و انّی جارلکم**» ومن شمارا زینهار دادم، «**فلماترآءت**

---

١ - ...
(٢) در نسخه الف : بسند. (٣) در نسخه الف : بیه.

الفئتان» چون هم دیدار گشتند دو سپاه ، **«نکص علی عقبیه»** [**ابلیس**] به پس باز گشت ، **«وقال انّی بریٓءٌ منکم»** و گفت من از شما [و زینهار شما] بیزارم ، **«انّی اری مالاترون»** من آن می‌بینم که شما نمی‌بینید ، **«انی اخاف الله»** من از خدای میترسم ، **«والله شدید العقاب.**(۴۸)**»** وخدای سخت عقوبت است .

«اذیقول المنافقون» منافقان در مدینه میگفتند ، **«والذین فی قلوبهم مرض»** وایشان که دردلهای ایشان بیماری [شك] بود ، **«غرّ هولاءِ دینهم»** محمد را ویاران وی را دین ایشان ایشانرا بفریفت ، **«ومن یتوکل علی الله»** وهر که پشت بخدا باز کند ، **«فانّ الله عزیز حکیم**(۴۹)**»** خدای توانائیست دانا .

النوبة الثانية

قوله تعالی : ـ «واعلموا انّما غنمتم من شیءٍ» این معطوف است باول سورة «فاتقوا الله و اصلحوا ذات بینکم» . «واعلموا انّما غنمتم من شیءٍ» ای ـ ماا صبتم و اخذتم من الکفار قهراً و قسراً من شیءٍ قلیل و کثیر . هرمال که غازیان و جنگیان از دست کافران بیرون کنند بجنگ و قهر ، آنرا غنیمت گویند ، وهرمال که کافران از سرآن برخیزند و بجای بگذارند از بیم مسلمانان ، و مسلمانان فراسر آن رسند بی ، وبی حرب ، یا ایشان بصلح خود درپذیرند چون خراج وجزیت آنرا مال ـ مگویند ، وازاین هر دو صنف خمس بیرون باید کرد ، وآن خمس بر پنج سهم بخشیدن ، چنان که خدای گفت جل جلاله : «فان لله خمسه وللرسول» ، نام خدای درمفتتح کلام نه ازبهر آنست که اورا سهمی است ، بل که تعظیم راست ، وتیمن وتبرك را ، و حقیقت آنست که «لله الدّنیا والاخرة ملکاوملکا» . پس معنی آنست که . فان للرسول خمسه ، یك سهم رسول خدا یراست ، و آن بیت المال است ، امروز با مصالح مسلمانان گردانند ، چون سد ثغور و ارزاق قضاة و مؤذنان و امثال آن ، و در خبر است که **مصطفی**ص آنگاه که از **خیبر** باز گشته بود فرمود : تا مال غنیمت باهم آوردند قسمت را ، و گفت : «ردّوا الخیط والمخیط فان الغلول نار وعار» آنگه تائی موی بدست گرفت ، گفت : «انه لایحل لی من هذا المغنم مثل هذا الاالخمس ، والخمس مردود فیکم» ،

دیگر سهم از آن خمس حق خویشان رسول است، ایشان که از زکوات و صدقات فریضه محروم‌اند، و ایشان **بنوهاشم** اند و **بنوالمطلب**. و **هاشم** و **مطلب** پسران **عبدمناف** اند. **هاشم** جد **مصطفی** است، و **مطلب** جد **شافعی**، و **عبدمناف** را دو پسر دیگر بود: **عبدالشمس** و **نوفل**. **عبدالشمس** جد **عثمان‌بن‌عفان** بود و **نوفل** جد **جبیربن‌مطعم**. **بنونوفل** و **بنوعبدالشمس** از خمس محروم‌اند، هرچند که با بنو **عبدالمطلب** بدرجه یکسان اند، از بهر آنکه رسول خدا ایشان را محروم کرد، چون طلب کردند. و ذلك فیما روی **جبیربن‌مطعم**، قال: ـ لمّاقسم رسول‌الله(ص) سهم ذوی‌القربی بین‌بنی **هاشم** وبنی **المطلب**، جئت انا و **عثمان**، فقلنا یارسول‌الله، هؤلاء بنوهاشم، لاننکر فضیلتهم لمکانك الّذی وضعك‌الله به فیهم، أرایت اخواننا من **بنی‌المطلب** اعطیتهم و ترکتنا، وانمانحن وهم بمنزلة واحدة. قال: انّهم لم یفارقونی فی‌جاهلیة ولااسلام، وانما **بنوهاشم** و **بنوالمطلب** شی واحد، ثمّ شبّك بین اصابعه.

و توانگر و درویش و دور و نزدیك و مهینه و کهینه درآن یکسان، نرینه دو بهر، و ما دینه یك بهر، هم چون میراث. قومی گفتند: سهم ذی‌القربی بهمهٔ **قریش** قسمت کنند، که همه قرابت رسول‌اند، وقول اول درست‌تر است و بیشترین علما برآنند. **حسن** گفت: ـ سهم رسول‌الله وسهم‌ذی‌القربی، بعد رسول‌الله، یجعلان فی‌الخیل و السّلاح و العدّة فی‌سبیل‌الله، ومعونة الاسلام و اهله، سهم دیگر ازخمس یتیمانرا ست، پدرمردگان نارسیده، درویش ایشان‌که دردیوان صدقات نه‌اند. سهم چهارم درویشان مسلمانان راست، هم فقرا و هم مساکین. سهم پنجم راه گذریان راست که درسفر طاعت باشند، نه در سفر معصیت. این پنج قسم هریکی را از پنج یك‌غنیمت پنج‌یکی‌است، باقی که‌بماند. اربعة اخماس‌الغنیمة ـ غازیان را ست، ایشان که قتال کرده‌اند ودرمعر که بوده‌اند. پیاده را یك سهم، و سوار را دو سهم، بعداز آن که سلب فرا قاتل داده باشند.

آنگه گفت: «ان کنتم آمنتم بالله وماانزلنا علی عبدنا یوم‌الفرقان، یوم‌التقی الجمعان»، رواباشد که ابن‌سخن‌متّصل‌بود به‌آنچه که‌گفت: «فاعلموا انّ‌الله مولیکم نعم المولی ونعم‌النصیر». «ان کنتم‌آمنتم بالله ومااانزلنا علی عبدنا». یوم‌**بدر** یعنی ـ

ایقنوا ان‌الله ناصر کم اذ کنتم قدشاهدتم من‌نصره و امدادالملئکة ماشاهـدتم. و روا باشد که این‌سخن متعلق‌باشد بقسمت غنائم، والمعنی: ـ اقبلوا ماامرتم به‌فی‌القسمة ان کنتم آمنتم‌بالله، والقرآن الذی‌انزلنا علی **محمد** یوم الفرقان. میگوید: ـ قسمت چنان که کردیم و فرمودیم بپذیرید اگر ایمان دارید بخدا وبه قرآن که به‌**محمد** فرو فرستادیم، روز **بدر** که اهل حق و اهل باطل آنروز از هم جدا شدند، و دو گروه برهم رسیدند: حزب‌الله و حزب‌الشیطان.

«والله علی کلّ‌شیءقدیر.» اذنصرکم وانتم اذلة اقلة. درین آیت گفت: ـ قرآن یوم‌الفرقان فروفرستادیم. جایی دیگر گفت: ـ «انزلناه فی‌لیلةالقدر» شب‌قدرفرو فرستادیم. جائی دیگر گفت: «علی مکث و نزلناه تنزیلا» بروزگار و درنگ‌فرو فرستادیم، و این آن بود که قرآن در شبانروز **بدر** بآسمان دنیا فرو فرستادند، وآنرا در بیت‌العزة درخزانهٔ قرآن بنهادند، یك جای روز گفت، و یك جـای شب گفت، برسمت عادت سخن عرب که از شب خبری حکایت کنند و آن روز بود، و از روز حکایت کنند وآن بشب بود، ازبهرآنکه آن‌کار ازشبانروز بیرون نمیشود، وآن روز که جنگ **بدر** بود آدینه بود، هفدهم ماه رمضان، و دوش آن شب‌قدر بود، آنکه قرآن را از رب[1] العزة پس ازان در باقی عمر **مصطفی** بزمین میفرستاد بر درنگ وبرمکث، «لنثبت به‌فؤادك» تا هرگه که رنجی بدل رسول خدا رسیدی خدای دل ویرا تثبیت کردی، و هرگه که حکم را اجابت افتادی حکم فرستادی برمواقع نجوم، و یك تفسیر که کردند در «والنّجم اذا هوی» اینستکه والوحی اذا انزل.

«اذ انتم بالعدوةالدّنیا» ای ـ نزول بشفیر الوادی الادنی من‌المدینه و عدوّکم من‌المشرکین نزول بشفیرالوادی الاقصی‌من‌المدینة ویلی مکة.

«والرّکب» یعنی ـ **اباسفیان** والعیر «اسفل منکم». ای ـ مکاناً اسفل من مکانکم، لانکم علی نشر من الارض، و قیل: ـ اقرب الی ساحل البحر. **مکّی** و **بصری** عِدوة هردوبکسر عین خوانند، وباقی‌بضم عین خوانند، وهمالغتان مشهورتان

(۱) درنسخه ج: بیت

کالرّشوة والرّشوة. مصطفی ص بالای وادیی فروآمده بودند درسوی **مدینه**، و کافران بزیر وادی فروآمده بودند در سوی **مکه**، در ساحل بحر، و **بوسفیان** کاروان بر ساحل بحر براند و **بمکه** برد. مسلمانان از مدینه بیرون آمدند و بطلب کاروان و کافران از **مکه** بیرون آمدند بدفع ایشان و حمایت داشت بر کاروان. هر دو فریق برهم رسیدند بی آنکه وعدهٔ نهاده بودند قتال را.

رب‌العالمین گفت: «ولوتواعدتم» انتم والمشرکون للقتال «لاختلفتم فی‌المیعاد» لقتلکم و کثرة عدوکم، و قیل: - «لاختلفتم فی المیعاد» ای - کانوا لایصدّقون فی مواعدتکم طلباً لعزتکم والحیلة علیکم، ولکن جمع‌الله بینکم من‌غیر ارادة ولاقصد منکم. «لیقضی‌الله امراً کان مفعولا» فی‌علمه و حکمه، من‌نصر النبی والمؤمنین.

«لیهلك» یعنی: - فعل‌الله ذلك لیضل‌ویکفرمن کفر من‌بعد حجة قامت‌علیه، و یؤمن من‌آمن علی مثل ذلك بینةً. درین آیت نصرت مؤمنان است با قلّت وضعف ایشان، و شکستن کافران با کثرت و شوکت ایشان. رب‌العالمین وقعت **بدر** برین صفت حجتی روشن ساخت، ومعجزه ظاهرتاکافران را فردا عذرنماند، وحجت‌خدای برایشان روشن باشد و قاطع، و خود میگوید جل جلاله: «و ما کنّا معذّبین حتّی نبعث رسولا»، و گفته‌اند: تقدیر این آیت آنست «لیهلك من» حکم‌الله بهلاکه «ویحیی من» حکم‌الله بحیوته. **نافع** و **ابوبکر** و **یعقوب** حیی خواندند بدو یا و باقی حیّ بیاءِ مشدّد خوانند، و ادغام، فمن ادغم فلاجتماع حرفین من جنس‌واحد، و من اظهر فعلی اصله یقول حیی یحیی.

«اذیریکهم‌الله فی‌منامك» الایة ... مفسرانرا دو قول است، درین آیت: یکی «فی‌منامك» ای - عینك. گفتند: منام بروزن مفعل‌است، هم مصدر وهم زمان وهم مکان، واینجامکان‌است. ای - فی‌عینك التی‌هی موضع‌النوم، واین قول درست‌نیست، که منام اگر مکان است مکان نائم است نه‌مکان نوم. قول دیگر، «فی منامك»، ای - فی رؤیاك، این‌نمودن درخواب است که **مصطفی** را درخواب نمودند آن‌شب که دیگر روز حرب **بدر** رفت‌که مشرکان اندك بودند خوارو ناچیز، تأویل نهادکه ایشان خوارو مقهور شوند. پس یارانرا از آن خواب خویش خبر کرد همه قوی دل

گشتند و شاد شدند، دانستند که خواب انبیاء حق است و راست .

«ولواریکهم کثیراً» ای ـ علی صورةعرفت انّ الغلبة لهم، ثم اخبرتهم «لفشلتم ولتنازعتم» ، ای ـ اختلفت کلمتکم فی امر القتال و الفرار . ولکن سلّمکم من الفشل والتّنازع و المخالفة فیمابینکم و قیل : ـ «سلّم» ای : ـ عصمکم من العدّو .

«انه علیم بذات الصدور» ای ـ بخفیّات القلوب .

«واذ یریکموهم اذالتقیتم فی اعینکم قلیلا» ، این باز درمعسکر بوده درابتداءِ قتال نه درخواب ، آن ساعت که هردو گروه برهم رسیدند . خدای تعالی کافران را بچشم مؤمنان اندك نمود تا بجنك دلیر گشتند و قوی دل شدند و بنترسیدند ، و اما آنجا که گفت : درصدر سورة آل عمران « یرونهم مثلیهم رأی العین » ، یعنی : ـ ترون المؤمنین مثلی الکافرین فی رأی العین و اگر بیاخوانی «یرونهم» یعنی : ـ یرون المؤمنین انفسهم مثلی الکافرین . **عبدالله مسعود** گفت : فرایاری از یاران مصطفی ص که گفت ـ بگو این گروه دشمن هفتادباشند . جواب داد که مگرصدباشند . مردی را از مشرکان اسیرگرفتند ، از وی پرسیدند که عدد مشرکان وجنگیان چند است ؟ گفت ، میان نهصد تا هزار مردان مبارز جنگی .

«ویقلّلکم فی اعینهم» و میگوید : شما که مؤمنان اید بچشم ایشان اندك نمودیم چنان که بودید تا ایشان دلیر درآمدند و درجنگ می پیوستند ، و کار خود عظیم نهادند ، و قوی دانستند چنان که **ابوجهل** گفت : آن ساعت که در جنگ می پیوستند : ـ انّما **محمد** واصحابه اکلة جزور فار بطوهم بالحبال . واین آن بود که **اخنس بن شریق** از **بنی زهره** با سیصد مرد متفق شد که باز گردیم که ما بطلب کاروان آمده بودیم ، و کاروان بسلامت **بمکه** رسید ، و قتال کردن مارا با **محمد** هیچ روی نیست ، که اگر کار وی بلند شود بکلمات و ما بوی بزرگ شویم و اگر نه هم دست ازو بداشتن اولیتر ، که عرب خود کار وی کفایت کنند . **ابوجهل** ، **بلات** و **عزی** و **منات** و **هبل** سوگند خورد که تا باین چاه **بدر** قتالی عظیم میان مانرود باز نگردیم ، ایشان خود چه باشند در دست ما ، چون برزنیم ؟ و **حکیم بن حزام**

و **عتبه** همان سخن گفتند که **اخنس** گفت. اما دیگران فرمان نبردند ، وصفها راست کردند ، و در جنگ پیوستند ، و رب‌العالمین مدد فریشتگان فرستاد ، چنان که شرح آن رفت . پس **عتبه** و **شیبه** و **ولیدمغیره** بیرون آمدند و مبارزه خواستند ، گفتند: یا **محمد** مبارز فرست تاحقّ ازباطل جدا شود. سه‌مرد **انصاری** بیرون شدند و نسب خویش خواندند ، ایشان گفتند شما کفؤ ما نباشید ما کفؤ خویش‌خواهیم . رسول‌خدا **علی**ع را و **حمزه** را و **ابوعبیده** را فرستاد . **حمزه** با **عتبه** درآویخت و **علی** با **شیبه** و **بوعبیده** با **ولید** همی آویخت، تاضربتهای بسیار میان ایشان خطاشد. **عمروبن‌الجموح** مشتی خرما در دست داشت ، گفت : هرچند گرسنه‌ام این خرما نخواهم خورد ، بینداخت وبرفت وحرب‌همی کرد . **ابن‌عمرو** ، **بوجهل** را ضربتی‌زد و دستش بیاویخت؛ پسرش **عکرمه** ازپس درآمد شمشیرزد بردست **عمرو** ودستش درآویخت ، وی پای‌برآن دست نهاد وقوّت کرد تاآن دست ازخود جدا کند ، و همچنان حرب میکرد تا **بوجهل** بیفتاد . **عبدالله مسعود** درآمدوپای‌بر گردن وی نهاد ، **بوجهل** گفت : - یارویعی الغنم لقدار تقیت مرتقی عظیماً . **عبدالله** گفت : - الله احلّنی علیه ، آنکه سرش از تن جدا کرد ، و نزدیك رسول آورد . مسلمانان بدان شاد شدند و دومرد عرب برسر کوه ایستاده بودند تا هر گروه که نصرت یابند باایشان یارشوند ، پارهٔ میغ درهوا برایشان‌بگذشت، ازان میغ روشنائی‌آتش دیدند، وآواز بخیر شنیدند . یکی را زهره پاره‌پاره شد و آن دیگر مسلمان شد ، وقصه با رسول خدا بگفت . رسول از **جبرئیل** پرسید ، گفت : آن‌آتش از حرارة من بود که فریشتگان را همی راندم و زنجیرآورده بودیم از بهر کفار وبیم‌دادن ایشان ، آنکه کاربجائی رسید که هفتاد تن از بزرگان **قریش** کشته شدند ، و هفتاد تن را اسیر گرفتند ، و هفتاد تن‌را مجروح کردند . ومسلمانانرا نصرت‌بود ، و این نصرت بتأیید حق بود ، و قضاءالله بود ، و خواست وی ، کاری در ازل رانده و حکمی کرده و علم وی درآن رفته .

اینست که رب‌العالمین گفت: « لیقضی‌الله امراً کان‌مفعولاوالی‌الله‌ترجع‌الا

یعنی - و بعد هذا الی مصیر کم فاکرم اولیائی و اعاقب اعدائی.

«یاایّهاالّذین آمنوا اذالقیتم فئةً» ای :- جماعة من الکفار فی الحرب،«فاثبتوا» للقائم و قاتلوا ولاتنهزموا، «واذکرواالله کثیراً» بالقلب و اللسان، و هوالتکبیر عندالمسابقة، الله اکبر والله اکبر. عطا گفت :- درحال حرب سخن گفتن مکروه است مگر ذکر خدا، تکبیر و تهلیل. «لعلّکم تفلحون» ای - تظفرون فی الدنیا وتتقون فی الجنة، فانّهما خصلتان اما الغنیمة و امّا الشّهادة.

«واطیعوالله ورسوله» فی اقامة الجهاد، «ولاتنازعوا»- فتکو نوافیه علی آراءِ مختلفة،«فتفشلوا» ای :- فتجبّنوا،« و تذهب ریحکم» لفظ - ریح - استعارة است از دولت و نصرت و قوت و مهابت. قومی گفتند :- باداست بحقیقت که بوقت نصرت جهد، و مصطفی ص باینمعنی گفت :- نصرت بالصّبا واهلکت عاد بالدّبور، وگفته‌اند کسی راکه دنیا بوی اقبال کند بمرادوی، الرّیح الیوم لفلان. و منه قول الشاعر :

اذا هبّت ریاحك فاغتنمها فانّ لکلّ عاصفة سکون
ولاتغفل عن الاحسان فیها فلاتدری الرّکود متی یکون

«واصبروا انّالله مع الصابرین» - ینصرهم ولا یخذلهم.

«ولاتکونوا کالّذین خرجوا من دیارهم بطراً» الایة ... البطر الغلو فی النعمة واحتقار الغیر، «ورئاء النّاس» لیثنوا علیهم. میگوید : شما که مؤمنان‌اید چون کافران نه بید. بوجهل و اصحاب وی که از مکه بیرون آمدند بقصد بدر تا زنده و دننده و درنعمت بطر گرفته، و طاغی و باغی گشته، وخویشتن بمردی فرا مردم نموده و مست‌خروزمر گشته [همچون لشکربیك جکاذ مقهور علیه مایستحق[1]]، مصطفی ص چون ایشانرا دید گفت : «ان هذه قریش قد خرجت بفخرها وخیلائها تحادالله و رسوله، اللهم فاحنهم الغداة» !

«ویصدّون عن سبیل‌الله» ای - دین‌الله بطراً و رئاء الناس، ویصدّون. این‌دو مصدر و فعل هرسه‌حال‌اند. «والله بما یعملون محیط» عالم به‌من کل الوجوه.

«واذ زیّن لهم‌الشّیطان اعمالهم» مفسران گفتند : در سبب نزول این آیت که

(۱) این جمله منحصر به نسخه الف

قریش چون فرا راه بودند و حرب وقتال در دل گرفتند، قومی گفتند: که ما از **بنی کنانه** و **بنی‌مدلج** می‌ترسیم که ایشان خصم ما‌اند ومیانهٔ ما کینه وعداوت است، و ایشان با قوت و شوکت، نباید که تعرض ما کنند تا باز گردیم. چون خواستند که باز گردند، **ابلیس** آمد برصورت **سراقةمالك جعشم الکنانی**، گفت: چرا می‌باز گردید. ایشان گفتند: ـ نحن‌نرید قتال هذاالرّجل ونخاف من‌قومك، ما میخواهیم که با **محمد** قتال کنیم و از قوم تو **بنی کنانه** میترسیم. و این **سراقة** از اشراف **کنانه** و **بنی مدلج** بود، سالار وسرور ایشان. **ابلیس** که بر صورت وی بیرون‌آمده بود گفت:

«لاغالب لکم الیوم» ای ـ لااحد یغلبکم من‌النّاس، ای ـ من کثرتکم وقیل ـ من‌جنس‌النّاس، «وانی‌جارٌ لکم» ای ـ مجیرلکم‌عن **بنی کنانة** وضامن‌ان‌لایتعرّضوالکم.

یاظالمی انّی تروم ظلامتی واللّٰه‌من کلّ‌الحوادث جاری

جاری ای ـ مجیری. **ابلیس** گفت: امروز کس باشما نتاود، ازمردمان مترسید، که من شما را از قوم خویش ایمن دارم و ایشان را برشما دست نبود.

رب‌العزة گفت: «فلمّا ترآءت الفئتان نکص علی عقبیه» [ای ـ التقی‌الجمعان ورأی **ابلیس** الملئکة نزلوامن‌السماءِ نکص‌علی عقبیه[1]] ای: ـ ولی مدبراً، «وقال: «انی برئی‌منکم» افارقکم‌ولا ادنوامنکم. خدای گفت: چون‌هردو گروه برهم‌رسیدند، **ابلیس** فریشتگان‌را بدید که ازآسمان فرومی‌آمدند، و جبرئیل را دید جامه بخود درگرفته، و در پیش **مصطفی** ص ایستاده و عنان وی گرفته، بترسید و از مشرکان باپس گشت، **بوجهل** اورا گفت: ـ یا **سراقة** أفراراً من غیرقتال؟ هنوز جنگ در نپیوستم و راه گریز گرفتی؟ گفت: «انّی اری مالاترون» یعنی: ـ الملئکة. «انی اخاف‌اللّٰه» ان‌یهلکنی فیمن یهلك، و قیل: ـ أخاف ان یناله مکروه من‌الملئکة، لانهم‌کانوا یعرفونه، وقیل: ـ خاف‌الوقت‌الّذی انظرالیه قدحان وقیل: ـ معناه «انّی اخاف‌اللّٰه علیکم». قال **ابن‌اسحق**، قال **ابلیس**: «انی اخاف‌اللّٰه» وکذّب عدوّاللّٰه مابه مخافةاللّٰه، ولکن علم انه لاقوّةله ولامنعة فاوردهم و اسلمهم، و تلك عادة عدوّ اللّٰه لمن

(۱) این‌جمله در نسخه الف است.

اطاعه حتی اذا التقی الحقّ و الباطل اسلمهم و تبرّا منهم. پس چون کافران بهزیمت وا مکة آمدند آوازه درافتاد که سراقة پشت بداد بهزیمت و لشکر بشکست، خبر بسراقة رسید گفت: ـ واللّٰه ماشعرت بمسیر کم، حتی بلغنی هزیمتکم، واللّٰه که من نه از رفتن خبر دارم ونه از هزیمت تا آنکه که خبر هزیمت شما بمن رسید، این چه سخن است وچه کار که برمن می‌بندید؟ ایشان گفتند: نه‌تو درمعر که بودی وچنین گفتی؟ وی سوگند یادمیکرد که من نبودم. مسلمانان دانستند که وی راست میگوید وآن گوینده شیطان بود.

ثمّ قال: ـ «واللّٰه شدید العقاب» یجوز ان یکون متصلا بکلامه، و یجوز ان یکون مستانفاً.

«اذیقول المنافقون والّذین فی قلوبهم مرض» الایه ... هم‌النافقوق ایضاً، وقد عطف الوصف علی‌الوصف بالواو، وقیل: ـ هم قوم اسلموا بمکة،ولم یهاجروا، فلما خرجت قریش لحرب رسول‌اللّٰه‌ص، خرجوا معهم، وقالوا نکون مع اکثرالفئتین، فلمّا رأو قلّة المسلمین، قالوا: ـ «غرّهؤلاءدینهم» اذخرجوا مع‌قلّتهم یقاتلون الجمع‌الکثیر ثمّ قتلوا جمعاً من‌المشرکین، منهم‌قیس بن الولید و ابوقیس المخرومیان و الحرث بن زمعة بن الاسود بن المطلب و علی بن امیة بن خلف و العاص بن منبه بن الحجاج و الولید بن عتبه و عمروبن امیه.

«ومن یتوکل علی‌اللّٰه» ای ـ یفوّض امرهالیه لایغلب، «فان‌اللّٰه عزیز» قویّ منیع، «حکیم» فی خلقه.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «واعلوا انّما غنمتم من‌شی»... الایة، غنیمت مال کافران‌است که مسلمانان بران ظفریابند بوقت قتال و جهاد، و گفته‌اند جهاد دو قسم است: جهاد ظاهر، و جهاد باطن، جهاد ظاهر باکافراست به‌تیغ، وجهاد باطن با نفس‌است بقهر. مجاهدان به‌تیغ سه مردند: ـ کوشندهٔ مأجورو خستهٔ مغفور و کشتهٔ شهید. همچنین مجاهدان با نفس سه مردند، یکی میکوشد وی از ابرار است، یکی می‌تازد وی از اوتاد است یکی باز رسته وی از ابدال است. او که در جهاد کفّار است بمال غنیمت

توانگر شود، او که درجهاد نفس‌است بدل‌توانگر شود، توانگر بمال آن‌مال وی یا حلال است و محنت، یا حرام است و لعنت، و توانگر بدل همتی دارد مه از دنیا و مرادی مه ازعقبی. مصطفی‌ص جهاد نفس را عظیم‌تر خواند، وبزرگ تر گفت: «رجعنامن الجهاد الاصغرالی الجهاد الاکبر» ازبهر آن که از دشمن حذر توان کرد و از نفس حذر کردن نتوان. و باهردشمنی اگر بسازی ازشر وی ایمن گردی، وبانفس اگر بسازی هلاك خود دران بینی. و ازاد بار نفس آنست که **مصطفی**‌ص گفت: «ان‌الله لاینظر الی صورکم ولاالی اعمالکم ولکن ینظر الی قلوبکم»، گفت: خدای بدل نگرد و بنفس ننگرد، و معلوم است کـه نگرستن تأثیر محبت است، و نانگرستن تأثیر بغض، اگر نفس دشمن داشتهٔ حق نبودی بوی نظر کردی، چنانکه بدل کند. پس واجب کند نفس را دشمن داشتن، و موافقت حـق را بنظر مهر و محبت بوی ننگرستن، ودرمعرکهٔ مجاهدت به‌تیغ‌ریاضت قهر وی کردن، ودیدهٔ مرادوی بناوك تفرید و تجرید بر دوختن ـ ازینجا گفت مصطفی‌ص: «من مقت نفسه فـی ذات‌الله آمنه‌الله من عذاب یوم‌القیمة»، و در این معنی حکایت **احمدبن خضرویه** معروف است. گفتا: روزگاری در قهر نفس خویش بسر آوردم تا اورا از مراد و کام خویش بازداشتم روزی نشاط غزو کرد، بامن بر آویخت که غزا کردن شرط دین‌است وعماد مسلمانی ونشان طاعت‌داری. و من از نشاط وی عجب داشتم که از نفس نشاط طاعت نیاید، و بخیر کمتر گراید، گفتم: ناچار در زیر این مکری است پیوسته، او را روزه میفرمایم‌مگر طاقت گرسنگی‌ندارد‌خواهد که درسفر از آن‌خلاص‌یابد وخواهد که درسفر روزه گشاید رخصت سفر بر کار گیرد! گفتم: بانفس‌نذری کردم که تادرسفر باشم روزه نگشایم، بلکه بیفزایم، گفت: روا دارم وروزه نگشایم، گفتم: مگراز آنست که طاقت‌قیام شب‌ندارد میخواهد که درسفر از آن‌خلاص یابد دردل کردم که ازقیام هیچ‌نکاهم وازشام تابام نفس‌را برپای‌دارم، گفت: روا دارم وازان‌ننالم. اندیشه کردم که مگراز آنست که باخلق‌می‌نیامیزد ووحشت‌خلوت‌اورا بر بن‌داشته‌است‌ومیخواهد که با خلق صحبت کند، همت کردم که درسفر جز بمنزلهای خراب فرونیایم، و ازخلق گوشهٔ گیرم. آن نیـز از من روا داشت و بپسندید. پس از روی عجز و تضرع در

حق زاریدم که الٓهی بفضل خود مرا از مکر نفس آگاه کن و بلطف خود مراشاد کن ! آخر دریافتم که نفس میگوید که هرروز مرا بهتیغ مجاهدت هزار ضربت زنی وهزار بازبکشی و خلق را ازآن آگاهی نه ، باری بغزا روم تا یکباره کشته شوم و شهید باشم و جهانیان باز گویند کـه **احمد خضرویه** در غزا شهادت یافت ، گفتم: صعب خصمی‌که دردنیا موافقت نماید ، نه درعقبی سعادت خواهد ، کمین ریاخواست که برمن گشاید ، و در زمرهٔ هالکان آرد ، تا رب‌العزة مرا از مکر وی آگاهی داد، و در جناب کرم و لطف مرا جای داد ، آنکـه درودها بیفزودم و الطاف کرم بسی دیدم .

پیر طریقت گفت: «الهی ! ازبیم تواند بود، بجان رسیدم ، هیچ ندانم که باچنین نفس یا چنین کار چون افتادم ، هیچ عبرت نگرفتم و خلقـی بعبرت خویش ندیدم ، هرچند کوشیدم که یك‌نفس ازآن خود شایستهٔ توبینم ندیدم . ملکا، داتی که نه‌پی‌تو خودرا این روز گزیدم ! الٓهی راز کسی را که خود خواندی ظاهرمکن ، جرمی که خود پوشیدی ! کریما ، میان ما باتو داورتوئی ،آن کن که سزای‌آنی !

قوله : «فان لله خمسه و للرسول» چنان که ازمال غنیمت بیرون کنند و دران سهمی است خدایرا ورسول را ، هم‌چنین درمعاملات حقیقت که دل را غنیمت است سهمی است خدایرا ، که بندهٔ دران‌آزاد بود ازحظ خود ورق کون همه حق باشد و بحق باشد از خود بیزار و ازعالم آزاد .

پیرطریقت گفت : «بنده را وقتی بیاید که از تن زبان ماند و بس ، و از دل نشان ماند وبس، و از جان عیان ماند و بس، دل برود نمونه ماند وبس ، جان برود بوده ماند وبس ، این جوانمرد بمنزل رسید و پرسید ازسیل چه نشان دهند ، چون بدریا رسید در دریا افتاد ، وسخن بپرسید ، درخود برسید او که بمولی رسید :

بلعجب بادی‌است در هنگام مستی بادفقر
کز میان خشك رودی ماهیان تر گرفت
ابتدا غوّاص ترك جان و فرزندان بگفت
پس بدریا در فروشد تاچنیز   ـرفت

سالها مجنون طوافی کرد درکهسا رودشت
تا شبی معشوقه را در خانهٔ ما در گرفت

« اذانتم بالعدوة الدنیا » ازینجا تا آخر ورد قصهٔ **بدریان** است ، ووصف‌الحال جوانمردان ، که درمعرکهٔ ابطال و در صف قتال مبارزت نمودند و بعهد ووفاءِ حق بایستادند، تا از بارگاه حقیقت بوصف رجولیّت موصوف گشتند، و اعلاء کلمهٔ حقّ را و نشر بساط اسلام را تن سبیل و جان بذل ودل فدا کردند.

شراب از خون وجام ازکاسهٔ سر بجای بانگ رود آواز اسبان
بجای دستهٔ گل قبضهٔ تیغ بجای قرط بر تن درع خفتان

ربّ‌العالمین گفت : ـ آن کاریست که در ازل من خواستم، قضائی که من کردم، حکمی کـه من راندم ، « لیقضی‌الله امراً کان مفعولا » فریشتگان را فرستادم آرام دلها را و بشارت مؤمنانرا ، امّا نصرت دادن کار الهیّت ما است و خصایص ربوبیّت ما ، « وما النصّر الّا من عندالله » . همچنین رسولانرا از بهر دعوت فرستادم و هـدایت بعنایت ما ست ، « انك لاتهدی من احببت » ! کسب بندهٔ تقدیر کردم وسبب ساختم اما روزی دادن و رسانیدن برما ست « و ما من دابة فی‌الارض الّا علی‌الله رزقهـا . » جفت‌دادن وتخم‌ریختن سبب کردم لکن وجود فرزند بقدرت ما ست « یهب لمن‌یشآء اناثاً و یهب لمن یشآء الذّکور » .

« واطیعوالله ورسوله ولاتنازعوا فتفشلوا » ازروی اشارت مسلمانان را درین آیت موافقت میفرماید که موافقت اصل دین است ، و مخالفت مایهٔ ضلالت ، چنانکه دردین و عقیدت موافقت واجب است ، دررای و عزیمت‌هم واجب‌است ، ازاینجاست که ربّ‌العزة طاعت خدا ورسول واولی الامر همه درهم بست ، وخروج و مخالفت حرام کرد . مصطفی گفت: « امرتکم بخمس ـ بالجماعة والسّمع والطّاعة والهجرة والجهادفی سبیل‌الله وانّه من‌خرج‌من‌الجماعة قیدشبر فقدخلع ربقةالاسلام‌من‌عنقه‌الاان‌یراجع » ، و قال ص : « من اطاعنی فقد اطاع‌الله ، و من عصانی فقد عصی‌الله ، و من یطع الامیر فقد اطاعنی ، و من یعصی الامیر فقد عصانی ، و انما الامام جُنّة یقاتل من ورائه ، و یتّقی به فان امر بتقوی‌الله وعدل فانّ له بذلك اجراً ، وان قال بغیره فانّ علیه منّة ، وان

امر عليكم عبد مجدّع يقود كم بكتاب الله، فاسمعوا له واطيعوا.

ثمّ قال تعالى: «واصبروا ان الله مع الصابرين» يتولّى الكفاية اذا حصل منهم الثّبات وحسن التفويض. **حسن بصری** رحمة الله هر گه که قصهٔ اصحاب **بدر** خواندی گفتی: - طوبی سپاهی را که امیر ایشان رسول خدا، جاسوس ایشان جبرئیل امین خدا، مبارز ایشان **حمزه** و **علی** شیر خدا، مدد ایشان فریشتگان خدا، مقصود ایشان اظهار دین خدا، حاصل ایشان رضای خدا.

۶ - النوبة الاولى

قوله تعالى: «**ولو ترى اذ يتوفّى الّذين كفروا**» واگر تو دیدید آنگه که میرانند کافرانرا، «**الملائكة**» فریشتگان، «**يضربون وجوههم وادبارهم**» میزدند ایشان را بر رویها و پشتها، «**وذوقوا عذاب الحريق.**(۵۰)» [میگفتند ایشانرا که] میچشید عذاب آتش.

«**ذلك بما قدّمت ايديكم**» این [زخم وعذاب] بآنست که دست شما پیش فرا فرستاد شما [از کرد بد]، «**وان الله ليس بظلّام للعبيد.**(۵۱)» و خدای ستمکار نیست بندگانرا.

«**كدأب آل فرعون**» بمشرکان **قريش** همان بود که بآل **فرعون** بود [از عاقبت کرد بد ایشان]، «**والّذين من قبلهم**» وایشان که پیش از ایشان بودند، «**كفروا بآيات الله**» کافر شدند بپیغامهای خداوند و نشانهای او، «**فاخذهم الله بذنوبهم**» تا فرا گرفت خدای ایشانرا بگناه ایشان، «**انّ الله قويٌّ**» که خدای سخت گیر است [دشمنان خویش را]، «**شديد العقاب.**(۵۲)» سخت سرانجام نمودن ایشانرا.

«**ذلك**» این بآنست، «**بان الله لم يك مغيّراً**» که خدای نبود آنرا که بگرداند و تغییر کند، «**نعمة انعمها على قوم**» نیکوئی را و نعمتی را که بآن نیکوئی کرد بر قومی، «**حتى يغيّروا ما بانفسهم**» تا آنگه که ایشان آنرا تغییر کردند و بگردانیدند بخویشتن خویش، «**وان الله سميع عليم.**(۵۳)» وخدای شنوائی است دانا.

«**كدأب آل فرعون**» همچنان راست که آل فرعون را رفت [از سرانجام کار و رفت روزگار،] «**والّذين من قبلهم**» و ایشان‌که پیش‌از ایشان بودند، «**كذّبوا بايات ربهم**» دروغ زن گرفتند پیغامها و نشانهای خداوند خویش، «**فاهلكناهم بذنوبهم**» تا هلاك کردیم ایشانرا بگناهان ایشان، «**واغرقنا آل فرعون**» و بآب بکشتیم کسان فرعون را «**و كلٌّ كانوا ظالمين.** (٥٤)» وهمه که بودند ستمکاران بودند برخویشتن.

«**انّ شرّالدّواب عندالله**» بترین همه جنبندگان بنزدیك خدا، «**الّذين كفروا**» ایشانند که کافر شدند بیکتای خداوند خویش، «**فهم لايؤمنون.** (٥٥)» بنمی‌گروند [باو که یکی است.]

«**الذين عاهدت منهم**» ایشان که پیمان بستی با ایشان. «**ثم ينقضون عهدهم في كل مرة**» آنگه‌پیمان‌خودمی‌شکنند‌درهرباری،» «**وهم لايتّقون.** (٥٦)» و از غدر نمی‌پرهیزند،

«**فاِماتثقفنّهم في الحرب**» هرگه که ایشانرا دریابی و بر ایشان دست‌یابی «**فشرّد بهم من خلفهم**» نکالی کن برایشان‌که هرکه از پس ایشان در فراز رسد حذر کند و برمد، «**لعلهم يذّكرون.** (٥٧)» تا مگربپذیرند.

«**و اِما تخافنّ من قوم خيانة**» اگر ترسی از قومی که عهد شکنند «**فانبذ اليهم**» آگاهی افکن بایشان [که تو پیمان ایشان بشکستی یا خواهی شکست،] «**على سواء**» تاایشان وتو یکسان باشید [در آگاهی ازشکستن پیمان،] «**ان الله لا يحب الخائنين.** (٥٨)» که خدای کژانرا و کژ پیمانان را دوست ندارد.

«**ولا يحسبنّ الذين كفروا سبقوا**» و مپندار که کافران از پیش شدند «**انهم لايُعجزون.** (٥٩)» که ایشان‌خدای رادرخودعاجز نیارند [وباپس نکنند واز پیش نشوند.]

«**واعدّوا لهم**» و میسازند ایشانرا «**مااستطعتم**» هرچه توانید، «**من قوة**» از تیر انداختن، «**ومن رباط الخيل**» وازاین‌اسبان ساخته وبرآخر بسته درثغرها،

« **ترهبون به** » تا می‌ترسانید بآن ، « **عدوّالله وعدوّكم** » دشمن خدایرا و دشمن خویش را ، « **وآخرين من دونهم** » وکسانی را که فرودازایشان‌اند ، « **لا تعلمونهم** » که ایشان را ندانید ، « **الله يعلمهم** » داند ایشانرا خدای ، « **وما تنفقوا من شيء في سبيل الله** » وهرچه نفقه کنید ازچیزی از بهر خدا [ودرسبیل باز کوشیدن بادشمنان وی] ، « **يوف اليكم** » گزارده آید بشما پاداش آن ، « **وانتم لا تظلمون .**(٦٠) » وازشما چیزی کاسته نیاید .

« **وان جنحوا للسلم** » واگر بصلح گرایند دشمنان وصلح جویند ، « **فاجنح لها** » بآن گرای وصلح جوی ، « **وتوكّل على الله** » وپشت بخدا بازکن ، « **انه هو السميع العليم .**(٦١) » که او شنوائیست دانا .

« **وان يريدوا ان يخدعوك** » واگر خواهند که بفریبند ترا [بصلح ترا از خویشتن مشغول دارند تاسازی‌سازند] ، « **فان حسبك الله** » پسندهٔ تواست خدای ترا پسنده ، « **هو الّذي ايدك بنصره** » اواست که ترا نیروی داد بیاری خود ، « **وبالمؤمنين .**(٦٢) » ومؤمنان ، « **والّف بين قلوبهم** » و مؤمنانرا و یاران تراهم دل کرد و نزدیکی داد دلهای ایشانرا بایکدیگر ، « **لو انفقت مافي الارض جميعاً** » اگر نفقه کردی توهرچه در زمین است ، « **ماالّفت بين قلوبهم** » ایشانرا هم دل نکردید و در دلهاشان الفت ننهادید ، « **ولكن الله الّف بينهم** » لکن خدای میان‌ایشان الفت نهاد [به دین اسلام] ، « **انه عزيز حكيم.** (٦٣) » که او توانائیست دانا .

النوبة الثانية

قوله تعالی : ــ « ولوتری اذیتوفّی الّذین کفروا » ، جماعتی مفسران گفتند : این آیت در شأن کشتگان روز **بدر** آمده است که چون روی به مسلمانان نهادند بوقت‌جنگ ، فریشتگان بر پشتهای ایشان میزدند . مردی گفت یا رسول‌الله ! رأيت بظهر **ابي جهل** مثل الشراك . برپشت **بوجهل** نشان ضربتها دیدم‌هم‌چون دوال . فقال : ذالك ضرب الملئكه ، رسول خدا گفت : آن ضرب فریشتگان بوده . **وعن انس بن مالك** قال : وقف رسول‌الله ص یوم **بدر** علی القلیب ، فقال : ای **اباجهل بن هشام** و ای **عتبة**

بن ربیعه و ای ولیدبن عتبة و ای فلان بن فلان، بئس عشرة النّبی کنتم، وبئس بنو عم‌النبی کنتم، هل وجدتم ما وعد ربکم حقاً. فقال عمر : بابی انت وامی یا رسول‌الله ! هل یسمعون کلامك الساعة وقد جیّفوا؟ قال : والّذی بعثنی بالحقّ، انّهم یسمعون کما تسمع، ولکن لایقدرون ان یجیبوا. این خبر دلیل‌است که مرده در گور سخن زندگان شنود وازاحوال ایشان خبردارد. ومایدل‌علیه ما روی عن ابی‌هریره قال: ان‌اعمالکم تعرض علی اقربائکم من قرأنا کم فان رأوا خیراً فرحوا به و ان راوا شراً کرهوا، و انّهم لیستجیزون المیت اذا اتاهم حتی‌ان‌الرجل‌لیسأل عن امراته تزوجت املا؟وروی ان عاداً لمااهلکهاالله، قام‌فیهم نبیهم علیه‌السلام فقال : ای عاد ! هل وجدتم ماوعدربکم حقاً؟ هل زلزلت اقدامکم و رجفت قلوبکم وسقت الا حقاف علیکم ؟ والذی نفسی بیده انهم لیسمعون مقالتی. وگفته‌اند این آیت عام‌است همه کافرانرا خواهد که بوقت قبض روح فریشتگان ایشانرا زنند.

«یضربون وجوههم» ما اقبل منهم، «وادبارهم» ماادبرمنهم، یضربون اجسادهم کلها. ابراهیم بر ملك‌الموت رسید گفت : یا ملك‌الموت ! خواهم که ترا بینم بآن‌صورت که قبض روح کافران‌کنی. گفت یا ابراهیم : طاقت نداری. گفت لابداست. پس خویشتن را بآن صورت فراوی نمود. شخصی را دید سیاه وتاریك بوی ناخوش از وی میدمد و مویهای اندام وی برپای شده و جامهٔ سیاه ناخوش پوشیده و دود و آتش از بینی ودهان وی بیرون می‌آید. ابراهیم چون ویرا دید ویرا غشی رسید، چون بهوش باز آمد. ملك‌الموت باصورت خویشتن‌شده بود. گفت: یا ملك‌الموت آن بدبخت‌را اگرخود دیدن صورت توعذاب وی بودی‌تمام بودی ! ودرخبراست‌که دوجانور بر کافرمسلط کنند بعداز مرگ، هردو کر ونابینا ودردست هریك عمودی ازآهن گرم واورا بآن می‌زنند تا بقیامت، نه‌چشم دارند که ویرا بینند تا رحمة کنند ونه‌گوش‌دارند که آوازنالهٔ وی بشنوند. و روا باشدکه «یتوفی» فعل‌الله باشدکه خدای بحقیقت خلق‌را میراند، چنان که گفت : «الله یتوفی الا نفس حین موتها». وآنکه «الملائکة» ابتدا باشد و «یضربون» خبر ابتدا. وقول‌او ظاهرتراست بدلیل قراءت شامی که «تتوفی» خواند بدوتا.

«وذوقوا عذاب الحریق» . قول اینجا مضمر است . ای ـ ویقولون : «وذوقوا عذاب‌الحریق» . و عرب قول اضمار فراوان کند از بهرظهور دلالت بر آن درسخن ، و این درقرآن فراوان است ، منها قوله : «واذیرفع ابراهیم القواعد من‌البیت» الی قوله : «ربنا» ای ـ یقولان ربنا . «ویتفکرون فی خلق‌السموات والارض ربنا» ای ـ و یقولون ربنا . و گفته‌اند: این عذاب حریق ـ عذاب دوزخ ـ است . چنانکه در آن آیت گفت : « کلّما نضجت جلودهم » . . . الآیه .

« ذلك » ای ـ هذاالعذاب ، «بما قدّمت ایدیکم» بما کسبتم وجئتم ، «وان‌الله لیس بظلّام‌للعبید» فیاخذهم بغیرذنب .

« کدأب آل فرعون » ، فرعون درین آل داخل است . چنانکه مصطفی ص درصلوت گفت : «کمابارکت علی ابراهیم » . « کدأب آل فرعون » ای ـ کصنیع آل فرعون . وقیل ـ محلّه‌نصب ، ای ـ یفعل‌الله بهم‌من‌الاهلاك والعذاب ، کما فعل بآل فرعون . « والّذین من قبلهم » ، الضمیر یعود الی فرعون ، و یحتمل ان یعود الی کفار قریش ، و یجوز ان یرتفع بالابتداءِ و ـ کفروا ـ خبره . میگوید : وایشان که پیش‌ازایشان بودند، چون قوم نوح و هود و صالح ، کافرشدند بآیات خدا ومعجزات انبیا . «فاخذهم‌الله بذنوبهم» عاقبهم علیها ، «ان‌الله قوی شدیدالعقاب» لایغلبه شیءٌ .

« ذلك » ای ـ هذا الاخذ بسبب « ان الله لم یك مغیّراً » مبدلا نعمة انعمها علی قوم «حتی یغیّروا» یبدّلوا ، «ما بانفسهم». این اهل مکه‌اند که خدای ایشانرا نعمت داد ، چنانکه گفت : « اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف » ، و مصطفی راهم ازایشان بایشان فرستاد به‌پیغامبری . چنانکه گفت : « لقد جاءکم رسولٌ من انفسکم عزیز ». ایشان آن نعمت بخویشتن بگردانیدند ، بجای شکر کفر نهادند ، وشرك آوردند ، تارب‌العزة آن نعمت ازایشان بستد و بانصار داد، وامن ایشان بخوف بدل کرد تا روز بدر بایشان آن رفت که رفت . «لم‌یك» اصله ـ یکون ـ فحذفت الحرکـة للجزم و حذف الواولالتقاء الساکنین ، و حـذف النّون لشبهه بحرف‌المدّ واللین ، لان کلمة الکون یکثر دورها لانه عام فی کل‌الاشیاء ، «وان‌الله سمیع‌علیم».

« کدأب آل فرعون والّذین من‌قبلهم» من کفار الامم ، « کذّبوا بآیات ربهم»

فاهلکناهم بذنوبهم» بعضاً بالرجفة ، وبعضاً بالخسف ، وبعضاً بالمسخ ، وبعضاً بالرّیح وبعضاً بالماءِ . یحتمل ان‌الفعل فی‌قوله : «کفروا بآیات‌الله» لکفار **قریش** و «کذبوا بآیات ربهم» لآ ل **فرعون** . «والذین من قبلهم» فاعاد ذکرهم لماحیل بینهم وبین افعالهم بافعال غیرهم . «وکلّ کانوا ظالمین» ای ـ کلّ قوم منهم کانوا کافرین . میگوید هر که را هلاك کردیم ، بستمکاری ایشان هلاك کردیم و ما از ستم پاکیم .

«ان شرّالدّواب عندالله الّذین کفروا» . این آیت درشأن **بنی‌عبدالدار** آمد که در کفر و عداوت رسول خدا مصّر بودند وسخت خصومت . رب‌العالمین گفت : «فهم لایؤمنون» ای ـ لایؤمنون ابداً . هم‌چنانکه قوم **نوح** را گفت : «لن‌نؤمن من‌قومك الّامن قدآمن» . وگفته‌اند : درشأن یهود **بنی‌قریظه** آمد که عهدی با رسول خدا داشتند ، نقض کردند و مشرکان **مکه** را بسلاح یاری دادند برقتال ، **مصطفی**ص و یاران، پس پشیمان شدند و عذر خواستند وگفتند : نسینا واخطأنا ، و دیگر باره با **مصطفی** عهد کردند وروز **خندق** باز پیمان بشکستند ، دیگربار نقض عهد کردند . و **کعب اشرف** باجمعی **یهود قریظه** به **مکه** شدند و موافقت ایشان کردند برمخالفت رسول خدا . اینست که گفت : «الذین عاهدت منهم» ای ـ معهم ، «ثم‌ینقضون‌عهدهم فی‌کل مرةٍ وهم لایتّقون» لایخافون الله فی نقض‌العهد .

رب‌العالمین گفت :«فاِمّا تثقفنّهم فی‌الحرب» ای ـ تظفر بهم وتجدهم . این در آیت اول پیوسته است . میگوید : اکنون که ایشان نقض عهد کردند ، هر گه که دست‌یابی برایشان ، «فشرّد بهم من خلفهم» ای ـ افعل بهم من خلفهم ، ای ـ افعل بهم فعلا من‌التنکیل والعقوبة تفرّق به‌جمع کل ناقض‌عهد، فیعتبروا بما فعلت بهؤلآءِ ولا ینقضون‌العهد . فذلك قوله جل وعلا : «لعلهم یذکّرون» ای ـ یعتبرون .

«واِمّا تخافنّ» جالب این نون مشدّد مازایده است ، تقدیره وان تخف . این خوف بمعنی علم است . یعنی ـ وان تعلمنّ «من‌قوم خیانة» نقضاً للعهد بدلیل یظهر لك کماظهر من **قریظة و النضیر** ، «فانبذ الیهم» یعنی انبذ الیهم اعلاماً انك ناقض عهدهم، اذهمّوا به، حتّی تکون انت وهم سوآء فی‌العلم‌بالنقض فلایتوهّموا بك الغدر ، یعنی ـ افعل بهم مایفعلون .

«ان‌الله لایحب الخائنین» النّاقضین للعهود. وفی‌الخبر «لادین لمن لاعهدله».

«ولاتحسبنّ‌الذّین کفرواسبقوا» ای ـ لاتحسبنّ یا **محمد**، الذّین کفروا وآتوا فانهم فی‌القبضة وان طالت المدّة. این درشأن قومی آمد از کافران که از حرب **بدر** بجسته بودند وبه **مکه** باز شده، ترسیدند که ایشان را هلاك وعذاب رسد، پس چون ایشانرا وقتی عذاب نرسید طـاغی و یاغـی گشتند. رب‌العالمین گفت: یا **محمد** لاتحسبنّهم سبقوا بسلامتهم الآن، فانّهم لایعجزوننا ولا یفوّتوننا فیما یستقبل من الاوقات.

شامی و **حمزه** و **حفص**، «لایحسبنّ» بیاخوانند، یعنی ـ لایحسبنّ‌الّذین کفروا انفسهم سابقین فایتین من‌عذابنا، وفیه وجه‌آخر، «لایحسبنّ»، قیل ـ المؤمنین الذّین کفروا سبقوا. پس گفت: «انهم لایعجرون». قراءة **عامه** ـ یعجزون ـ بفتح نون است واختیار آنست ودرشواذخوانده‌اندبکسر نون، فیکون‌المعنی ـ انهم‌لایعجزوننی، فحذفت النّون الاولی لاجتماع النّونین. وهمچنین قراءت عامة، قرا ـ اِنهم ـ بکسرالف است برمعنی ابتدا، ای ـ انهم لایعجزونی. ایشان مرا عاجز نیارند، والاعجاز سلب القدرة، مگر **شامی** که وی ـ انهم ـ بفتح الف خواند و بدین قراءت ـ لا ـ صلة است و تقدیره «ولاتحسبنّ‌الذّین کفروا سبقوا انهم لایعجزون».

«واعدّوالهم» ای ـ اعدّوا ایّهاالمؤمنون لهم، ای ـ للناقضی العهد و لجـ ـب الکفّار، «مااستطعتم» ماسهل علیکم تحصیله، «من‌قوة» وهی‌ما یتقوّی به‌فی‌الحرب من‌السّلاح و الخیل و النّفقة. و قال **عکرمة** هی‌الحصون. و عن **عقبةبن‌عمران**، ان **النبی**ص قال علی‌المنبر: ـ الا انّ القوة الرّمی، قال‌ثلاثا، وقال‌ص ان‌الله یدخل بالسّهم الواحد ثلاثة نفرالجنّه: ـ صانعه محتسباً فی‌صنعه‌الخیر، والرّامی به، ومنبّله. وقال: «ارموا وارکبوا وان ترموا احبّ الی‌من ان ترکبوا کلّ شیٔ یلهوا به‌الرّجـل باطل الّارمیه بقوسه و تادیبه فرسه و ملاعبته امراته فانّهن من‌الحقّ، و من ترك‌الرّمی بعد ما علمه رغبة عنه فانه نعمة ترکها، وقال کفرها. و عن **سلمة بن‌الاکوع** قال: خرج **رسول‌الله**ص، علی قوم من اسلم یتناصلون، فقـال: ارموا **بنی اسمعیل** فان اباکم کان رامیاً، وانا مع بنی‌فلان لاحدالفریقین، فامسکوا بایدیهم، فقال، مالهم، قالوا: و کیف

ترمی و انت مع بنی فلان، قال: ارموا وانا معکم کلکم، وقال‌ص: من علم الرّمی ثمّ ترکه فلیس منّا او قدعصی.

«ومن رِباط‌الخیل» رباط مصدراست، تقول ربط یربط ربطاً و رِباطا ورابط یرابط مرابطاً، ورباطاً، وهوشدّ الخیل[وامساکه والخیل[1]] عام‌فی‌الذّکور والاناث. قال النبی: من احتبس فرساً فی سبیل‌الله ایماناً بالله و تصدیقاً بوعده فان شبعه و ریّه وروثه وبوله‌فی‌میزانه یوم‌القیمة. وعن **جریر بن عبدالله** قال: رأیت **رسول‌الله‌ص** یلوی ناصیة فرس‌باصبعه بیده وهو یقول: الخیل معقود بنواصیهاالخیر الی یوم‌القیمة الاجر والغنیمة. «ترهبون» ای‌ـ تخوّفون غایة التخویف به، ای ـ بالاعداد. **یعقوب** ترهّبون بتشدید خواند. میگوید: باین ساختن سلاح‌وآلات جنگ دشمن‌خدایرا و دشمنان خود را می‌ترسانید، آن دشمنان که ایشانرا می‌شناسید و میدانید از مشرکان **قریش** و کفّار **عرب** و **یهودقریظه**، «وآخرین»ای ـ و ترهبون«آخرین من دونهم» لاتعلمونهم و قومی دیگر از دشمنان که شما ایشانرا می‌ندانید و خدا ایشانرا میداند ومیشناسد. همچنانکه جائی دیگر گفت: «والله اعلم باعدائکم». **ابن زید** گفت: منافقان‌اندکه بامسلمانان غزو میکردند و کلمت شهادت میگفتند و مسلمانان ایشانرا نمیدانستند و از عداوت که دردل داشتند بی‌خبر بودند. **ابن‌جریر** گفت: هم الجنّ لان قوله: «عدوّالله و عدوّکم» یشتمل جمیع‌الاعداءِ من‌الادمیّین. قومی گفتند: چنان نیکوتر که بیان‌آن‌نکنند بعدازان که‌خدای گفت: «لاتعلمونهم الله یعلمهم».

«وماتنفقوا من شیءٍ»من آلة وسلاح صفرآء وبیضآء«فی‌سبیل‌الله» ای‌ـ طاعة، «یوفّ الیکم» یخلف‌لکم فی‌العاجل و یوفّرلکم اجره فی‌الاخرة، «وانتم‌لاتظلمون»ـ لاتنقصون من‌الثواب.

«وان‌جنحوا للسّلم» بفتح سین قراءت عامه است و بکسرسین قراءت **بوبکر** تنها، وبمعنی هردو یکسان‌است. الجنوح‌ـ المیل الی‌الشیء، والجنح‌الجزء من‌اللیل. درین آیت شرط نهادکه آنگه که دشمن صلح جوید تو صلح جوی. جای دیگر

(۱) منحصر بنسخهٔ الف میباشد.

تفسیر کرد گفت : «ولاتهنوا وتدعوا الی السّلم» تو دشمن با صلح مخوان، اگر دشمن صلح جوید باصلح آی . قتاده گفت : این در ابتداءِ اسلام بود پس منسوخ گشت بآیت سیف . وقیل ـ هی ثابتة لانّها فی موادعة اهل الکتاب . «فاجنح لها» گفت : از بهر آنکه سلم مؤنث است ومعنی السلم المصالحة «وتوکّل علی الله» ای ـ فوّض امرك الیه واتخذه وکیلا ، «انه هوالسمیع العلیم» .

«وان یریدوا ان یخدعوك» ای ـ ان ارادوا باظهار الصلح خدیعتك ، «فانّ حسبك الله» ای ـ الّذی یتولّی کفایتك الله ، «هوالّذی ایدك بنصره» یوم **بدر** ، «و بالمؤمنین» یعنی ـ الانصار. «والّف بین قلوبهم» ای ـ بین قلوب **الاوس و الخزرج** وهم **الانصار** جمعهم الله علی الایمان والمودة بعدان کانوا اشتاتاً وجعلهم اخواناً بعد ان کانوا اعداء .

«لوانفقت مافی الارض جمیعاً» نصب علی الحال ، ای ـ بلغ عداوتهم نهایة، لوانفق منفق فی اصلاح ذات بینهم مافی الارض من الاموال لم یقدر علی الاصلاح والالفة و رفع الاحنة ، «ولکن الله الف بینهم» لان قلوبهم بیده یؤلّفها کیف یشآء . معنی آنست که اگر هرچه درروی زمین مالست ونعمت توهزینه(۱) کنی وبذل کنی تامیان **اوس** و **خزرج** وجز ازآن از قبائل متعادی با یکدیگر از عرب که میان ایشان کارهای عظیم قدیم بود از ثرات و احن ، میگوید : اگر آن همه خرج کنی تا میان ایشان صلح دهی آن کینه وعداوت بر گیری نتوانی ، واسلام آنرا همه بسترد و برگرفت ، و ایشانرا همه برادران کرد ، تا میان ایشان نه عداوت ماند نه تنافر . رب العالمین خبر داد درین آیت که ، آن همه من کردم بفضل و رحمت خویش .

«انّه عزیز» لایمتنع علیه شیٔ «حکیم علیم» بمافعله .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : «ولو تری اذ یتوفّی الّذین کفروا ...» الایة . مرگ بر چهار قسم است : (مرگ اهانت و لعنت ، و مرگ حسرت ومصیبت ، و مرگ تحفه و کرامت ، و مرگ خلعت و مشاهدت) . مرگ لعنت مرگ کافران است ، مرگ

---

۱ ـ هزینه = خرج (فرهنگ رشیدی)

حسرت مرگ عاصیان‌است، ومرگ کرامت مرگ مؤمنان‌است، مرگ مشاهدت مرگ پیغمبران است. مرگ لعنت را گفت:«ولوتری اذ یتوفّی الّذین کفروا ...». جائی دیگر گفت: «ولوتری اذا الظالمون فی غمرات الموت». یا سید، اگر بینی تو آن کافران را درآن سکرات مرگ، و آن زخم و ضرب فریشتگان عذاب که از سیاست و هیبت و نهیب ایشان آسمان و زمین میلرزد، آن کافر درمیان دود وآتش وبوی ناخوش گرفتار شده وضربت ملك قطیعت ملك بردل آمده، اگر بنالد برخود درد افزاید واگر بزارد نداء - الاّ بشری - آید، گرد نوایست بررویش‌نشسته وآتش قطیعت درجان افتاده ودوزخ پر زفیر کرده وملك ازوی بیزار گشته، زینهار ازقهر قطیعت، زینهار از داغ فرقت. اما مرگ حسرت مرگ عاصیان است که روزگار را بغفلت بسرآورده و در طاعات و عبادات تقصیر کرده، ناگاه در قبض **ملك‌الموت** اوفتاده ودر سکرات مرگ گرفتار شده. ازیك سوی فریشتهٔ رحمت بیند شرمش‌آید که خیرها کم کرده؛ ازدیگر سوی فریشتهٔ عذاب بیند بترسد ازآنکه بدها وزشتها کرده، آن بندهٔ عاصی بیچاره میان مانده وچشم برغیب نهاده، تاخودچه‌آید، ازغیب کرامت آید یااهانت! فضل‌بیند یا عدل! پس فریشتگان طاعت ومعصیت بروی‌عرضه کنند،طاعت اندك، بی‌حرمتی‌گزاف، کاری‌فراوان‌حسرتش‌برحسرت‌بیفزاید ومعصیت برمعصیبت! پس‌آن اعمال وی طاعت‌اندك ومعصیت فراوان هردو مهر کنند وبگردن وی اندر آویزند، در نعش هم‌چنان و در لحدهم‌چنان، و بقیامت هم‌چنان، چنانکه رب‌العزه گفت: «وکلّ انسان الزمناه‌طایره فی‌عنقه». سه‌دیگرمرگ تحفه وکرامت است مؤمنان را ونیك‌مردانرا، فریشتگان رحمت بصد هزاران لطف کرامت و رفق و راحت‌وبشری وبشارت، قبض‌روح پاك ایشان‌میکنند وبالطاف کرم ونواخت بی‌نهایت بشارت میدهند، «له سلام علیکم ادخلوالجنة بما کنتم تعلمون». و **مصطفی**ص گفت تحفةالمؤمن‌الموت. عطاءِ مؤمن مرگ‌است، زیرا که حجاب‌مؤمن ازحق نفس‌اوست، و مرگ برداشتن آن حجاب است، و عـارفانرا هیچ عطای و تحفه بدان نرسد که راه دوست بریشان گشاده گردد و حجابها برداشته شود.

ازاین مرگ صورت نگر تا نترسی   از این زندگی ترس کاکنون درآنی

. از این زندگـی زندگـانی نخیزد　　که گرگست و ناید ز گرگان شبانی

بشر حارث گفت : شتأن بین‌قوم وبین قوم‌قوم موتی ویحیی القلوب بذکرهم وقوم احیاقست القلوب برؤیتهم . گویند **درویشی** این آیت از کسی بشنید که «ان زلزلة الساعة شیءٌ عظیم» وقتش خوش گشت سماعش‌افتاد نعرهٔ بزد و گفت آه کی‌بود که این روزآید و این **درویش** از بند برآید ، گفتند ترا چـه روی نمود ازاین؟ گفت : دنیاحجابست وقیامت وقت مشاهدت ودوستانرا حجاب بلاست ومشاهدت عطا، کی باشد که ازاین حجاب بازرهیم و بدولت و مواصلت رسیم .

کی باشد که این قفس بپردازم　　در باغ الهی آشیان سازم

چهارم مرگ مشاهدت است، اکرام و اعزاز پیغامبران ونواخت ایشان بنداء لطف بی‌واسطه ازحضرت عزت روان که « یا ایتها النفس المطمئنّه، ارجعی الی ربك راضیة مرضیة» .

عبدالله مسعود گفت : جماعتی **مهاجر** و **انصار** بخانه **عایشه** گرد آمدیم . رسول‌خدا بما درنگرست چشمش پرآب‌شد . گفت : مرحباً بکم حیاکم‌الله‌جمعکم‌الله نصرکم‌الله هداکم الله سلمکم الله و قفکم‌الله قبلکم‌الله اوصیکم بتقوای الله و اوصی‌الله بکم واستخلفه علیکم.آنگه وصیتها کرد وپندهای‌بلیغ‌داد . یاران گفتند: یارسول‌الله مگر روزگار عمرت بسرآمد ووقت رفتن درآمد . **مصطفی**ص گفت : قددنا الاجل و المنقلب الی‌الله و الی السدرة المنتهی و الجنة المـأوی و العرش الاعلـی و الکاس الاوفی الرفیق الاعلی . آری مرغ حضرت سرآن دارد کـه باز پرد بآشیان عـزت مرغی که پر اوعشق پرو از او، ارادت افق اوغیب منزل‌او درد استقبال او جلال‌اتیته هرولة. هرگه که این مرغ حضرتی‌از قفس بشری برافق غیب پرواز کند ، کرّوبیان عالم قدس دستها بدیدهٔ خویش باز نهند، ورنه برق این‌جمال دیدهای ایشان بسوزد . دروقت مرگ **موسی کلیم** برقی ازسر اوقات هیبت درهوا ، عشق او بتافت یك‌چشم **عزرائیل** از آن برق هیبت او بحال نیستی بازشد. گفتند یا **عزرائیل** چون بر دوستان ما روی نگرتا بادب‌باشی وبی دستوری فرابیش ایشان نروی و زبان حال مشتاق از غیرت دوستی و کمال سوزد مهرازلی همی گوید :

یارب ار فانی کنی مارا به‌تیغ دوستی فرشتهٔ مرگ را با ما نباشد هیچ کار
هر که‌ازجام‌توروزی‌شربت‌عشق‌توخورد چون نماند آب آن داند آن رنج خمار

«کدأب آل فرعون والّذین من قبلهم» تهدید ووعید مشرکان قریش است و کفار عرب. میگوید چشم عبرت باز کنید و درعادت وسیرت رفتگان و گذشتگان نگرید وسرانجام ایشان از آن جهانداران و گردن کشان که بودند بنگرید که ایشان چه کردند وما باایشان چه کردیم وبرسر ایشان چه راندیم .«وعاداً وثموداً واصحاب الرّس وقروناً بین ذلك کثیراً و کلا ضربنا له‌الامثال و کلا تبرّنا تتبیراً». ای ـ کفّار عرب، و ای مشرکان قریش اگرشما همان کنید که ایشان کردند، ازسیاست قهرما همان بینید که ایشان دیدند.

«ذلك بان‌الله لم‌یك مغیّراً» الایه. سنّت و آئین ما چنان است که بربندگان نعمت ریزیم و معیشت فراخ در پیش نهیم، پس اگر شکر آن نگزارند و حقّ آن برخود نبشناسند، نعمت از ایشان بگردانیم و بنقمت بدل کنیم.

«ان‌الله لایغیّر ما بقوم حتّی یغیّروا ما بانفسهم»، «ان شرّ الدّواب عندالله الّذین کفروا فهم لایؤمنون» چه امیدماند درکارایشان وچه سود دارد اعمال‌ایشان، بعد از آن که در ازل عدل‌خود برایشان براند که: «شرّالدّواب عندالله» ودر ابد این حکم برایشان برفت، «فهم لایؤمنون».

«واعدّوالهم مااستطعتم من قوة» برزبان تفسیر ـ قوة ـ رمی سهام غازیان است بر وی دشمن و از روی اشارت، سهام سحرگاهی است در عالم غیب بنعت خشوع و خضوع، و رمی‌القلب الی الحقّ معتمداً علیه ولاجعاً عمّاسواه. و گفته‌اند: این قوة، قوت دل‌است و ثقت بنصرت وتأیید الهیّت. چنانکه گفت: «هوالذّی ایّدك بنصره» ای ـ هوالذّی بنصره افردك، وبلطفه ایّدك، وعن کلّ سؤل ونصیب طهّرك و عن رق الاشیاء حرّرك وفی جمیع الاحوال کان لك.

«الّف بین قلوبهم». الّف بین قلوب المرسلین بالرّسالة و قلوب‌الانبیاءِ بالنبوّة و قلوب الصّدّیقین بالصّدق وقلوب‌الشهداءِ بالمشاهدة وقلوب‌الصالحین بالخدمة وقلوب عامّة المؤمنین بالهدایة، فجعل المرسلین رحمة علی‌الانبیاء وجعل الانبیاءِ رحمة علی

الصدّیقین و جعل الصدّیقین رحمة علی الشهداءِ وجعل الشهداء رحمة للعالمین و جعل الصالحین رحمة علی عامّة المؤمنین و جعل المؤمنین رحمة علی الکافرین .

۷- النوبة الاولی

قوله تعالی : « **یا ایّها النبی حسبك اللّه** » ای پیغامبر بسنده است ترا خدای، « **و من اتبعك من المؤمنین**.(٦٤) و ایشان که پی بر انند بتو از گرویدگان.

« **یا ایّها النبی** » ای پیغامبر ، « **حرّض المؤمنین علی القتال** » گرم کن و برانگیز گروندگان را بر کشتن کردن [با دشمنان من] ، « **ان یکن منکم عشرون صابرون** » اگر از شما بیست تن بود شکیبایان ، « **یغلبوا مأتین** » باز بشکنند دویست تن را [از دشمنان من] ، « **و ان یکن منکم مائة** » و اگر از شما صد تن بود ، « **یغلبوا الفاً من الّذین کفروا** » بازشکنند هزار تن را از کافران ، **بانّهم قوم لایفقهون**.(٦٥) » این بآنست که ایشان [خدایرا یکتائی ندانند] و حقّ از باطل باز نشناسند . « **الآن** » اکنون [که سبك باری می جوئید] ، « **خفف اللّه عنکم** » سبك کرد خدا بار از شما ، « **و علم انّ فیکم ضعفاً** » و بدانست و بدید که در شما سستی و بیچارگی است ، « **فان یکن منکم مائة صابرة** » و اگر از شما صد تن بود شکیبا [در روی دشمن من] ، « **یغلبوا مأتین** » بازشکنند دویست تن را ، « **و ان یکن منکم الف** » و اگر از شما هزار تن بود [شکیبا] ، « **یغلبوا الفین** » بازشکنند دوهزار تن را ، « **باذن اللّه** » بیاری خدا و دستوری وی و فرمان وی ، « **واللّه مع الصابرین**.(٦٦) » وخدا بیاری با شکیبایان است .

« **ماکان لنبی ان یکون له اسری** » هرگز نبود پیغامبری که ویرا اسیران در دست آمد ، « **حتی یثخن فی الارض** » تا پیش از این خوناب اورا افکند درزمین ، « **تریدون عرض الدنیا** » عرض این جهان میخواهید و آنچه از آن فرا دست آید ، « **واللّه یرید الاخرة** » وخدا شما را آخرت می پسندد ، « **و اللّه عزیز حکیم**.(٦٧) » و خدا توانائیست دانا .

«**لولا کتاب من اللّه**» اگر نه حکم خدا بودی «**سبق**» حکمی که رفت [واز پیش شد که غازیان بدر را هرگز عذاب نکند] «**لمسکم فیما اخذتم**» بشما رسید بآنچه ستدید از فداها «**عذاب عظیم.(٦٨)**» عذابی بزرگ.

«**فکلوا مما غنمتم**» اکنون بس میخورید از آنچه غنیمت ستدید [از دشمنان خدا] «**حلالا طیباً**» حلالی گشادهٔ پاك «**واتقوا اللّه**» ومی‌پرهیزید از خشم خدای و عذاب او «**ان اللّه غفور رحیم.(٦٩)**» و میدانید که خدا آمرزگاراست و مهربان.

«**یا ایها النّبی**» ای پیغامبر «**قل لمن فی ایدیکم من الاسری**» گوی آنکس را که در دست شما اند از سیران «**ان یعلم اللّه فی قلوبکم خیراً**» اگر خدای از دلهای شما ایمان وراستی داند «**یؤتکم خیراً مما اخذ منکم**» شمارا به از آن دهد که از شما ستدند «**و یغفر لکم**» و بیامرزد شما را «**واللّه غفوراً رحیم.(٧٠)**» و خدا آمرزگار است مهربان.

«**وان یریدوا خیانتك**» واگر پس خواهند که باتو کژ روند «**فقد خانوا اللّه من قبل**» اوّل هم‌چنین بودند باخدا کژ رفتند «**فامکن منهم**» خدا ایشانرا دردست تو داد وترا بر ایشان پیروزی داد «**واللّه علیم حکیم.(٧١)**» و خدا دانائیست راست دان.

«**ان الّذین آمنوا**» ایشان که بگرویدند «**وهاجروا**» وایشان که ازجای خویش و کسان خویش ببریدند «**وجاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل اللّه**» وباز کوشیدند بتن خویش ومال خویش از بهر خدای «**والّذین آووا**» وایشان که رسول خدایرا و مؤمنانرا باخان و مانهای خود آوردند «**ونصروا**» و یاری دادند ایشانرا «**اولئك بعضهم اولیاء بعض**» ایشانند که یکدیگر را اولیاء و دوستان‌اند «**والّذین آمنوا**» و ایشان که بگرویدند «**ولم یهاجروا**» و از خان و مان و کسان خود نبریدند و بر رسول نیامدند «**مالکم من ولایتهم من شی**» شما که مؤمنان‌اید مهاجران‌اید از خویشی ایشان در هیچ‌چیز نه‌اید «**حتی یهاجروا**» تا آنگه که پس ایمان بدارالهجرة آرند «**وان استنصروکم فی الدّین**» واگر ازشما یاری خواهند برمشرکان آن گرویدگان که مقیم‌اند دردارالشرك «**فعلیکم النّصر**»

بر شما است که ایشانرا یاری دهید «**الاّعلی قوم بینکم و بینهم میثاق**» مگر بر قومی که میان شما و میان ایشان مهادنةٔایست و عهدی، با ایشان غدر مکنید، «**واللّه بماتعملون بصیر**.(۷۲)» وخدا بآنچه شما کنید بیناست و دانا.

«**والّذین کفروا بعضهم اولیاء بعض**» و ایشان که کافر شدند یکدیگر را اولیاء و دوستانند، «**الاّ تفعلوه**» اگر نکنید که یاری دهید چون از شما یاری خواهند، «**تکن فتنة فی‌الارض**» فتنه‌ای بود درزمین وباز گشت از اسلام با کفر، «**وفساد کبیر**.(۷۳)» و تباهی بزرگ.

«**والّذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی‌سبیل‌اللّه**» وایشان که بگرویدند و هجرت کردند و از بهر خدای با دشمن باز کوشیدند، «**والّذین آووا ونصروا**» و ایشان که رسول خدایرا و یارانرا مأوی دادند و درهمه حال ایشانرا یاری کردند، «**اولئك هم المؤمنون حقاً**» ایشانند گرویدگان براستی، «**لهم مغفرة ورزق کریم**.(۷٤)» ایشانراست آمرزش و روزی نیکو آزادهٔ بی‌رنج.

«**والّذین آمنوا من بعد**» و ایشان که بگرویدند ازپس **حدیبیه**، «**وهاجروا وجاهدوا معکم**» وهجرت کردند وجهاد کردند باشمابهم، «**فاولئك منکم**» ایشان از شمااند، «**واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض**» وخویشاوندان بیکدیگر ارزانی‌اند در میراث، «**فی کتاب اللّه**» در دین خدای و حکم وی، «**انّ اللّه بکلّ شی علیم**.(۷۵)» که خدای به‌همه‌چیز داناست.

النوبة الثانیة

قوله تعالی و تقدس: «یاایّها النّبی حسبك‌اللّه». **سعید جبیر** روایت کند از **ابن عباس**، گفت: سی وسه مرد مسلمانان بودند و شش زن درخانهٔ **ارقم** جمع آمده و اسلام پنهان داشته تا **عمر خطاب** مسلمان شد وعدد مسلمانان بچهل رسید واظهار اسلام کرد و رب العزة در شأن وی این آیت فرستاد که: «یاایّها النّبی حسبك‌اللّه و من اتّبعك من‌المؤمنین». در معنی این آیت دو وجه گفته‌اند، قومی ظاهر گرفتند، گفتند: معنی آنست که: ای پیغامبر، خدا ترا بسنده است و ایشان که اتباع تو

کردند از مؤمنان یعنی **عمر خطاب**، و این جمع مسلمانان، و دلیل برین وجه آیت پیش است که گفت: «هوالّذی ایّدك بنصره و بالمؤمنین». جائی دیگر گفت: «فانّ‌اللّٰه هو مولیه وجبرئیل وصالح المؤمنین» و باین‌وجه موضع ـ من ـ رفع‌است، معطوف براللّٰه، یعنی ـ حسبك‌اللّٰه و تباعك من‌المؤمنین. وجه دیگر آنست که یکفیك‌اللّٰه و یکفی من‌اتّبعك، و موضع ـ من ـ نصب است. و قیل ـ حفض ومعناه ـ حسبك‌اللّٰه وحسب من‌اتّبعك من‌المؤمنین، و کرّر حسبك فی‌الآیتین، لانّ الاوّل فی کفایة الخداع و الثّانی عام.

«یا ایّها‌النّبی حرّض‌المؤمنین علی‌القتال» التّحریض فی‌اللّغة ان تحث‌الانسان علی الشی، حتّایعلم معه انه حارض ان تخلف عنه و الحارض الذّی قارب الهلاك، و منه قوله: «حتّی تکون حرضاً» ای ـ حتّی تذوب غمّاً فتقارب الهلاك.

«ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مأتین». ان شرطی است بمعنی امر، ای ـ لیصبر عشرون ولیثبّتوا فی‌مقاتلة مأتین. **ابن عباس** گفت: فرض‌بود برمسلمانان یك مردمسلمان با ده مشرك مقاومت کردن، ودرجنگ روی ازایشان بنه‌گردانیدن، در روز **بدر** وپیش از آن چنین بوده، رب‌العالمین گفت: «بانّهم قوم لایفقهون» ای ـ ذلك من اجل انّهم یقاتلون علی‌جهالة من‌غیراحتساب ولاطلب‌ثواب، فلایثبتون اذا صدقتموهم‌القتال خلاف من یقاتل‌علی بصیرة یرجوا ثواب‌اللّٰه. پس‌این برمسلمانان صعب آمد و دشخوار، تضرّع کردند و از حقّ جلّ جلاله سبك‌باری خواستند تارب العزّه آنرا منسوخ کرد و ناسخ فرستاد که: «الان خفّف اللّٰه عنکم و علم انّ فیکم ضعفاً». قراءت **حجازی وشامی** و **بصری** «فان تکن منکم مأت» بتااست، درهردو آیت بالفظ مائة شود ولفظ مائة مؤنث است، باقی بیاخوانند باعدد مذکرشود که مایة وران افتاد. «وعلم انّ فیکم ضعفاً» بفتح ضادقراءت **عاصم** است، **حمزه** و باقی بضمّ خوانند و بنزدیك عرب ضمّ است فصیح‌تر بود. در شواذ خوانده‌اند «وعلم» برفعل مجهول، واین کس ازوحشت آن می‌گریزد که‌کسی پندارد که خدای اکنون بدانست، ودرقرآن ازین لفظ فراوان است و درآن دلالت نیست برحدوث علم، چنانکه جای دیگر گفت: «علم‌اللّٰه انّکم ستذکرو نهن»، «علم‌اللّٰه انّکم کنتم تختانون انفسکم»،

«علم‌ان‌سیکون منکم‌مرضی»، «فعلم‌مافی‌قلوبهم» درآن‌هیچ دلالت‌نیست برحدوث علم قدیم که خـدای را علم و دانش بود و هست پیش از کاینات و واقعات و گفته‌اند که : درین‌آیت معنی علم رؤیت است که عرب برؤیت ازعلم حکایت کند و بعلم از رؤیت. **وقتیبی** گوید : خدای را دوعلم است، علمی پیش ازکار و علمی پس از کار.

«فان یکن‌منکم مائة صابرة» ای - محتسبة «یغلبوا مأتین» ، «وان‌یکن‌منکم الف یغلبوا الفین باذن‌الله». قال : **ابن‌شبرمة**: وکذا النّهی عن‌المنکر لایحلّ للواحد ان یفرمن‌اثنین اذا کانا علی منکروله ان یفّرمن‌الاکثر. ثمّ قال : «والله مع‌الصّابرین» فمن یغلبهم.

«ماکان لنبیّ ان یکون له اسری». سبب نزول این‌آیت آن بود که روز **بدر** بعد ازآن هفتاد کس از صنادید **قریش** که کشته شدند هفتاد کس دیگر ازمشرکان اسیر گرفتند، **مصطفی**م درکارایشان باصحابه مشورت کرد. **ابوبکرصدیق** گفت: یا رسول‌الله !«هولاءِ قومك واهلك وانی‌اری ان تأخذمنهم الفدیّه فیکون ماأخذنا منهم قوة علی‌الکفّار وعسی ان یهدیهم‌الله فیکونوا عضدا» گفت : یا رسول‌الله قوم تو اَند و خویش و پیوند تو اند قبیله و عشیره تو اند اگر از ایشان ندا خواهد که مسلمانانرا ازآن قوّتی باشد برجنك دشمن مگرآنراوجهی بود وباشدکه خدای‌ایشانرا راه نماید ومسلمان شوند ومؤمنانرا ازایشان یاری باشد. رسول خدا به**عمر** اشارت کرد که تو چه می گوئی؟ **عمر** گفت : والله ما اری مارای **ابوبکر**، والله که درکار مشرکان آن رای‌نیست که **ابوبکر** راست، رأی‌من‌آنست که‌مشرکانرا ازپشت‌زمین‌برداریم.فلانکس کـه خویشاوند من است بدست من دهی تابه تیغ سروی بردارم، و **عقیل** را بدست **علی** دهی تا باوی همین کند وفلان کس که **حمزه** را برادراست بدست **حمزه** دهی تا همین کند، ایشان ائمه کفر و ضلالت‌اند و اگر چه خویش و پیوند تواَند حقّ تو نشناختند وحرمت تونداشتند وجز سزای قتل نه‌اند. رسول‌خدا گفت یا **ابابکر**! مثل تو مثل **ابراهیم خلیل** است‌که گفت : «فمن تبعنی فانه منی و من عصانی فأنك غفور رحیم»، و مثل **عیسی** که گفت : «ان تعذبهم فانهم عبادك و ان تغفرلهم فانك انت العزیزالحکیم». ویا **عمر** ! مثل تو مثل **نوح** است‌که‌گفت :«رب‌لاتذرعلی‌الارض من

الکافرین دیّاراً»، ومثل **موسی** که گفت: «ربنااطمس علی‌اموالهم واشدد علی‌قلوبهم فلا یومنوا حتی یروا العذاب الالیم». آنکه **مصطفی** بقول **ابوبکر** کار کرد و از ایشان فدا ستد. **عمرخطاب** گفت: دیگر روز بامداد بحضرت سیّد رفتم، **مصطفی** را دیدم و **ابوبکر** که هردو می‌گریستند. گفتم: یارسول‌الله چه رسید شمارا این‌ساعت که می گریید. گفت: یا **عمر** آن حکم که دی رفت وآن فداها که از ایشان ستده آمد خدا آنرا نپسندید و عتاب کرد و اینك آیت فرستاد.

«ماکان لنبیّ ان تکون‌له اسری حتّی‌یثخن فی‌الارض». قراءة **بصری** بیااست واسری جمع اسیر،مثل‌قتیل وقتلی، ای ـ«لم‌یکن لنبی ان یشتغل‌بالاسر والفدا لانّ ذلك یذهب بالمهابة‌یثخن، ای ـ حتّی‌یکثر القتل‌والاشخان‌الاکثارمن‌القتل‌مشتق‌من‌الثخانة وهی‌الصلابة والکثافة، وقیل ـ الشدة والقوة. میگوید هیچ‌پیغامبر برآن‌نبود که اسیر را دارد وفدا ستاند، که داشتن و فدا ستدن هیبت وحشت ببرد تابسیار ازآن اسیران می کشتند و در زمین می‌افکندند و مغلوب و مقهور خود میداشتند تا در دلهای مشرکان از پیغامبر و مؤمنان مهابت و رعب بود. **ابن عباس** گفت: این‌حکم روز **بدر** بود که مسلمانان اندك بودند و اسلام هنوز قوی نگشته بود باز کـه مسلمانان بسیارشدند وکار اسلام ومسلمانان بالا گرفت وقوی شد، درکار اسیران این‌آیت‌آمد: «فامّا منّا بعد وامّا فداء».

ثم قال‌تعالی «تریدون عرض‌الدّنیا». یعنی ـ المال‌الذّی اخذتموهم‌من‌الفداءِ سماهٔ عرضاً لانه سریع الانقضاءِ قلیل الثبات. «والله یرید الاخرة» ای ـ یرید لکم ثواب الاخرة بقهر کم المشرکین ونصر کم‌دین‌الله. «والله عزیزحکیم» امر باثخان الکفار.

«لولا کتاب من‌الله سبق»، کتاب اینجا بمعنی‌حکم‌است، ای ـ لولا حکم من‌الله سبق، هم‌چنان که جائی‌دیگر گفت: «کتاب‌الله علیکم»، ای ـ حکم‌الله علیکم. یعنی ـ لولاحکم‌من‌الله سبق ان‌لایعذّب احداً ممن‌شهدبدراً مع‌النبی‌ص. ای ـ صابکم‌فیمااخذتم، من‌الفداءِ قبل‌ان تومروابه عذاب‌عظیم. میگویداگرنه آنید که خدای‌حکم کرده‌است که هیچ کس را ازبدریان هر گزعذاب نکند شمارا عذاب کردی باین‌فدا که ستدید

پیش از آن که شما را بآن فرمودند. معنی دیگر **ابن عباس** گفت: پیش از **مصطفی**ص مال غنیمت و قربان و فداءِ اسیران و امثال آن حرام بود بر پیغامبران و امتان ایشان، وربالعزة درلوح محفوظ نبشته وحکم کرده که آن حلال است **محمد** را و امّت وی را، پس روز **بدر** پیش ازآن که فرمان وحکم از آسمان آمد ایشان شتاب کردند وفدا ستدند. ربالعالمین گفت: اگرنه آن بودی که درلوح محفوظ حکم من سابق است که آن غنیمت شما را حلال است و نیز حکم کردهام که هر که گناه کند وتوبه کند گناهش بیامرزم، شمارا باین فدا ستدن عذابی بزرگ رسیدی. وگفتهاند این کتاب همان است که آنجا گفت: «کتب ربکم علی نفسه الرحمة» یعنی - اگر نه آن بودی که من رحمت خود برشما بر نبشتهام که برشما رحمت کنم و بیامرزم و عذاب نکنم. «لمسّکم فیما اخذتم عذاب عظیم». **سعدبن معاذ** گفت: یا نبیالله، کان الاثخان فیالقتل(۱) احبّ الی من استبقاءِ الرّجال. فقال رسولالله - لونزل عذاب من السماءِ مانجا منه غیر **عمربن الخطاب** و **سعد بن معاذ** ثم احلّ لهم الغنائم.

فقال تعالی: «فکلوا مما غنمتم حلالاطیّباً» - اصبتم واخذتم من الکفار قهراً، ومن ههنا للتبیین حلالا طیّباً، لم یحلّ لغیرکم و انما کانت نار تنزل من السماءِ فتاکلها.

«واتقواالله ان الله غفور» غفرلکم ذنبکم، «رحیم» حیث رخّص لکم الغنائم - قال النّبیص - لم یحلّ الغنائم لمن کان قبلنا، ذلك بانالله رای ضعفنا وعجزنا فطیّبهالنا.

«یاایّهاالنّبی قل لمن فی ایدیکم من الاسری». **کلبی** گفت: این آیت درشأن **عباس بن عبدالمطلب** آمد و برادر زادهٔ وی **عقیل بن ابی طالب** و **نوفل بن الحارث**، و **عباس بن عبدالمطلب** یکی بود از آن ده مرد که مطعمان بودند مشرکانرا، که بجنگ **بدر** میشد وبیست اوقیه زر **عباس** باخود داشت ازو بستدند. **عباس** گفت: یا **محمد** آن بیست اوقیه بحساب فدا که از من میستانند درآر. گفت نیارم که آن بقصد مسلمانان و اطعام مشرکان بیرون آوردی، آن در حساب فدا نیارم و فدای **عقیل** و **نوفل** نیز برتواست. **عباس** گفت: یا **محمد**، ترکتنی اتکفّف قریشاً مابقیت. فقال رسولاللهص: این الذّهب الذّی دفعته الی **امالفضل** مخرجك الی **بدر**؟ و قلتَ لها انّی

---

۱ - اثخن فیالعدد = بالغ و غلظ فی قتلهم.

لاادری مایصیبنی فی وجهی هذا فان حدث لی حدث فهذالك و **لعبدالله** و **لعبیدالله** و **للفضل** و **قثم** یعنی ـ بنیه . فقال له **العباس** : و مایدریك ؟ قال : اخبرنی به ربّی . قال : اشهد انّك صادق و انّی قد دفعت الیها الذّهب ولم یطلع علیه احد الّا الله، وانا اشهد ان لااله الّاالله وانّك رسول‌الله . قال **العباس** : فاعطانی‌الله خیراً ممّا اخذ منی ، اعطانی عشرین عبیداً کلهم یضرب بمال کثیر مکان‌العشرین اوقیه و انا ارجوا لمغفرة من ربّی فذلك قوله : «ان یعلم‌الله فی قلوبکم خیراً یؤتکم خیراً ممّا اخذ منکم و یغفرلکم ، » ـ قراء **ابوجعفر** و **ابوعمرو** ـ اُساری ـ وهو جمع‌الجمع . یقال ـ اسیر وجمعه اسری ، کمریض و مرضی و هالك وهلکی و جمع الجمع اُساری .

« ان یعلم‌الله فی قلوبکم خیراً » یعنی ـ ایماناً و اسلاماً ، « یؤتکم خیراً مما اخذ منکم » من‌الفداءِ . گفته‌اند خلافت **بنی العباس** ازآن خبر است .

«ویغفرلکم‌والله غفوررحیم» ـ روی ان **العباس** کان‌یقول: انجزاحدا لوعدین وانا علی ثقة من الاخرة .

«وان یریدوا» یعنی ـ الاسری ، «خیانتك» نقض ما عهدوا معك .

«فقد خانوا الله» بالکفر والشّرك ، «من‌قبل» ای ـ من قبل‌العهد و قتل **بدر**.

« فامکن منهم » ای ـ فامکنك منهم و نصرك علیهم فهزمتهم و اسرتهم ، و المعنی ـ اِن عادوا عدنالهم .

«والله علیم» بخیانتهم حین خانوها ، «حکیم» فی‌تدبیره علیهم ومجازاته ایّاهم.

قوله : ـ «ان‌الذّین آمنوا وهاجروا وجاهدوا باموالهم وانفسهم فی‌سبیل‌الله» ـ این صفت **مهاجران** است که با رسول خدا برخاستند و درمعرکها خودرا هدف تیر دشمن ساختند و در اعلاءِکلمهٔ حقّ و دین اسلام کوشیدند .

«والذّین آووا و نصروا» ـ این صفت **انصار** است که رسول خدا و مؤمنانرا بخان ومانهای خود فروآوردند، پس آنکه دمسال رسول خدا میگفت : «من‌یووینی حتّی ابلغ کلام ربی ؟» ـ کیست که ما را مأوی دهد تا کلام خدای خود برسانم ؟ و کس اورا جواب نمیکرد ، تا ایشان بخوشدلی وصدق ایمان ودل اورا بپذیرفتند و

مؤمنانرا هر یکی مأوی دادند وایشان را بر دشمنان یاری دادند وباایشان حرب کردند. رب العالمین گفت : « اولئك بعضهم اولیآء بعض» ایشانند که یکدیگر را دوستان اند و برادران . و مصطفی صم گفت :«وفی کلّ دور الانصار خیر ». ابن عباس گفت : اولئك بعضهم اولیاء بعض فی المیراث کانوا یتوارثون بالایمان والهجرة و بالمواخاة الّتی کان رسول اللّٰه صم یواخی بینهم دون القرابة المفردة حتّی نسخ بقوله: «واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب اللّٰه» . میان مهاجرت مصطفی صم و میان فتح مکه توارث میان مؤمنان بهجرت می بود ، مهاجر از مهاجر میراث میبرد ، اگر چه قرابت و رحم نبود و آنجا که قرابت بود و هجرت نبود میراث نبود اگرچه ایمان آورده بود در دارالشّرك . اینست که رب العزّة گفت :«والذّین آمنوا ولم یهاجروا مالکم من ولایتهم من شیء» یعنی ـ من میراث وغنیمة و فییء(۱) . «حتّی یهاجروا» حکم خدای براین نسق بود تا آنگه که ناسخ آن رسید پس فتح مکه که : « اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب اللّٰه» وهجرت منقطع گشت و مصطفی گفت : «لاهجرة بعدالفتح انما هی الشّهاده».

قرائت حمزه ـ من وِلایتهم بکسر واو است و هی قرآئةٌ ردیّة فان الولایة انّما هی من الوالی و الولایة من الولیّ . وقد قال فی صدرالایة «بعضهم اولیاء بعض » اولیاء گفت نه ولاة .

« وان استنصروکم فی الدّین » یعنی ـ وان استنصروکم الذّین آمنوا ولم یهاجروا عن الکفار ، «فعلیکم النّصر الّا علی قوم بینکم و بینهم میثاق» عهد الی مدة او موادعة فلا تغدروا .

« والذّین کفروا بعضهم اولیاء بعض » ای ـ لاتوارث بینهم وبینکم ولاولایة. والکافر ولیّ الکافر دون المسلم . درین آیت تقدیم وتأخیر است، تقدیره : «والذّین آووا ونصروا اولئك بعضهم اولیاء بعض ، والذّین کفروا بعضهم اولیاءِ بعض » این بآنست بمعنی ، پس گفت : « وان استنصروکم فی الدّین فعلیکم النّصر » .

«الاّ تفعلوه تکن فتنة فی الارض و فساد کبیر »، وقیل: ـ الّا تفعلوه ، ای ـ ماامرتم

---

۱ ـ الفییء = الغنیمة

بمعن‌التّوارث بالایمان والهجرة، «تکن فتنة فی‌الارض». زوال نظام‌المؤمنین وتفریق کلمتهم، «وفساد کبیر» فی‌الارض من جهة الکفّار و سفك الدّماء.

«والذّین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی‌سبیل‌اللّٰه». این ـ الّذین ـ بدل ـ الّذین ـ پیشین است وهمان قوم‌اند ـ **مهاجران** و **انصار**، وتکرار از بهر آنست که این حکم راست و این ثواب را.

«اولئك‌هم‌المؤمنون حقاً». صدقاً حقّقوا ایمانهم‌والهجرة والجهاد و بذل‌المال فی‌دین‌اللّٰه.

«لهم مغفرة و رزق کریم» لامنّة فیه ولا تبغیض. و قیل: ـ «رزق کریم» لایصیر حدثا بل رشحا کالمسك.

«والذّین آمنوا من بعد» ای ـ من بعد نزول هذه‌الآیة، وقیل ـ من بعدالحدیبیة وهی الهجرة الثّانیه.

«وهاجروا و جاهدوا معکم فاولئك منکم» فی کلمکم و جملتکم، «واولوا الارحام بعضهم‌اولی ببعض» ای ـ الاقویاءالذّین تجمعهم‌بالقرب‌رحم واحدة اوینسبون الی ابٍ واحدٍ بعضهم اولی ببعض فی‌المیراث من‌الاجانب.

«فی کتاب‌اللّٰه» ای ـ فی‌حکمه، و منه قوله تعالی: «کتب‌اللّٰه لاغلبنّ» ای ـ حکم‌اللّٰه، و قیل ـ فی کتاب‌اللّٰه الذّی عنده و هواللّوح المحفوظ. ومنه قوله تعالی: «الافی کتاب من قبل ان نبرأها». التّوارث بالجهرة والاخآءِ صارت منسوخة بقولة: «واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب‌اللّٰه».

«ان‌اللّٰه بکلّ شیئٍ علیم» من الفرائض و المواریث و غیر ذلك.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «یاایّهاالنّبی حسبك‌اللّٰه ومن‌اتّبعك من‌المؤمنین» سیاق این‌آیت تشریف و تخصیص **عمر خطاب** است که .... بعهد اسلام درآمد. **مصطفی**م او را درکنار گرفت و گفت: «الحمدللّٰه الّذی هداك الی‌الاسلام یا **عمر**»، پس دست وی گرفت واورا پیش‌یاران بردوگفت: «بشّروا فهذا عمر قدجاءکم مسلماً»، ای یاران‌من،

بشارت پذیرید که **عمر** باسلام درآمد. **حمزه** برخاست واورا درکنارگرفت، ویاران همه شادگشتند وبشاشت نمودند وگفتند: «الحمدلله الّذی هداك الی الاسلام یا **عمر**». پس **عمر** گفت: «یارسول‌الله کم عددنا»، چند برآید عدد مسلمانان. رسول خدا گفت: «تسعةٌ و ثلاثون، و بك اتمّ الله الاربعین». چهل، کم یك کس بودیم واکنون که توآمدی، عقد چهل تمام شد. **عمر** گفت: یارسول‌الله چرا این کار پنهان داریم وچرا این علم اسلام آشکارا بدرنیاریم؟ افیعبد **اللات و العزی** علانیة علی رؤس الخلایق ویعبدالله جلّ جلاله سرّاً کلاً والّذی بعثك بالحقّ لایعبدالله سرّاً بعدالیوم. **عمر** دامن‌عصمت **مصطفی** گرفت واورا بیرون آورد وآن قوم که با **مصطفی** بودند ازصدّیقان همه بیرون آمدند ودوصف برکشیدند. یك صف **عمر** درپیش ایستاد ویك صف **حمزه**، همی آمدند تا به **مسجدحرام**، وکافران ومشرکان منتظرکه هم اکنون **عمر** سر **محمد** می‌آرد وازاسلام وی همه بی‌خبربودند. **عمر** چون روی کافران دید، تکبیرگفت که رعب آن‌دردلهای کافران‌افتاد ورویِ‌عقلهاشان سیاه گشت، آنکه گفت:

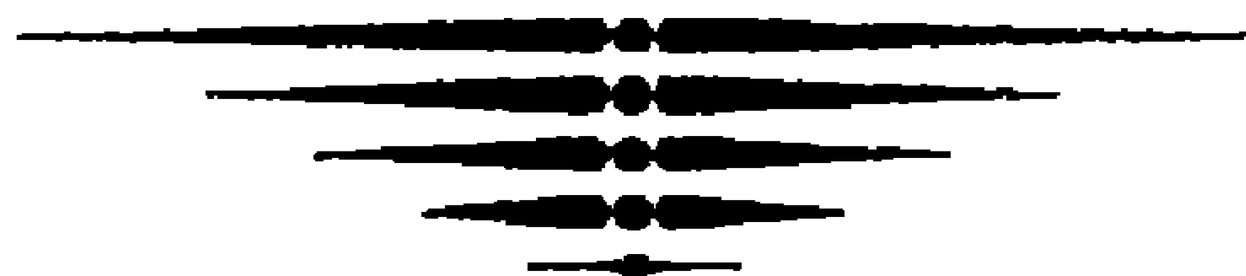
مالی اریکم کلّکم قیاما — الکهل والشّبان و الغلاما
قد بعث الله لکم اماما — **محمداً** قد شرع الاسلاما
واظهر الایمان واستقاما — فالیوم حقّاً تکسرالاصناما
نذبّ عنه الخال و الاعماما

کفّار **قریش** آنروز چون **عمر** را بدیدند دل از دولت خویش برگرفتند وآنروز بدیدن **عمر** غمناك‌تر از آن شدند که آنروز که رسول خدا وحی آشکارا کرده بود....

ای جوانمرد، گوهر وصال او نه چیزی است که بدست هردون همّتی افتد، درّیست که درصندوق صدق صدّیقان بدست آید، عبهری است که از حدائق‌حقایق عاشقان پیدا شود. غوّاصان این گوهرهریکی علی‌الانفراد، خورشید ارادت ومستقرّ عهد دولت و مقبول حضرت الهیّت آمدند، صفت ایشان اینست کـه رب‌العزّة گفت درآخر سورة: «آمنوا وهاجروا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل‌الله والّذین آووا ونصروا». حکم ایشان‌اینست که «اولٓئك بعضهم اولیآء بعض»، خلقت ایشان

اینست که «اولئك هم المؤمنون حقاً»، ثواب ایشان اینست «لهم مغفرة ورزق کریم» ورزق کریم آنست که خورشید وصال ازمشرق تافت، تابان شود، همه آرزوها نقدشود و زیادت بیکران شود، قصّهٔ آب و گل نهان شود و دوست ازلی عیان شود، دیده و دل هردو بدوست نگران شود.

هرکه را نور تجلّی بر دلش آید پدید
بس عجب نه گرچو موسی که برو ریحان شود



۹ـ سورة التوبه ـ مدنیه

۱ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی: « **برآءة من الله ورسوله** » این بیزاری است ازخدا ورسول او، « **الی الّذین عاهدتم من المشرکین.(۱)** » بایشان که پیمان بستید باایشان ازمشرکان. « **فسیحوا فی الارض اربعة اشهر** » [شمار را زینهار دادم تا] میروید در زمین چهارماه، «**واعلموا انّکم غیر معجزی الله**» وبدانیدکه شما خدای را در خود عاجز نیارید، « **وان الله مخزی الکافرین.(۲)** » و بدانید کـه خدای خجل کننده و کم آورنده ورسوا کنندهٔ مشرکان است.

«**واذان من الله ورسوله الی النّاس**» واین آگاهی درایشان است ازخدا و از رسول وی بمردمان، «**یوم الحج الاکبر**» روزحج مهین، «**انّ الله بریٌ من المشرکین**» که خدای بیزاراست ازمشرکان، «**ورسوله**» ورسول او ازایشان بیزار، «**فان تبتم**» اگر باز گردید از شرك، «**فهو خیر لکم**» آن به شما را، «**وان تولّیتم**» و اگر برگردید، «**فاعلموا انّکم غیر معجزی الله**» بدانیدکه شما نه آنیدکه عاجز آریدخدای را از خویشتن یا از وی پیش شید، «**و بشّر الّذین کفروا**» و بشارت ده ایشانرا که کافر شدند، «**بعذاب الیم.(۳)**» بعذابی دردنمای.

«**الاالّذین عاهدتم من المشرکین**» مگر آن گروهان ازمشرکان که باایشان پیمان بسته‌اید بحدیبیه، «**ثمّ لم ینقضوکم شیئاً**» و ازشرطها که درعهد با شما کردند چیزی بنکسته‌اند، «**ولم یظاهروا علیکم احداً**» وهیچ دشمن را از آن شما، شما را یاری نداده‌اند، «**فاتمّوا الیهم عهدهم**» بسر برید ایشانرا پیمان که باایشان کردید، «**الی مدّتهم**» تا بآن درنگ که ایشانرا نامزد کرده‌اند، «**ان الله یحبّ المتّقین.(۴)**» که خدای دوست دارد پرهیزکاران از بدعهدی.

«**فاذا انسلخ الاشهر الحرم**» که ماههای حرام بگذرد، «**فاقتلوا المشرکین**» مشرکانرا میکشید از آنگاه، «**حیث وجدتموهم**» هرجای که یابید ایشانرا،

« وخذوهم واحصروهم » ومی گیرید و می‌پناوید ، « واقعدوا لهم کلّ مرصد »
و ایشانرا می‌نشینید بهردیده‌ای و می‌جوئید ، « فان تابوا » اگرباز گردنداز شرك
خویش ، « واقاموا الصلوة » ونماز را بپای دارند ، « وآتوا الزکوة » وزکوة دهند ،
« فخلّوا سبیلهم » ایشانرا ایمن‌داریدوراه‌ایشان‌بازدهید ، « ان اللّه غفور رحیم.(۵) »
که خدای آمرزگار است و بخشاینده .

« وان احد من‌المشرکین استجارك » و اگر کسی از مشرکان زینهار
جوید ازین که تا درمسجد آید تا نزدیك تو آید ، « فاجره » زینهار ده ویرا ،
« حتی یسمع کلام‌اللّه » تا بشنود سخن خدای ، « ثم ابلغه مأمنه » آنکه او را
بجای بی بیمی وی رسان ، « ذلك بانهم قوم لایعلمون.(٦) » از بهر آنکه ایشان
قومی‌اند که نمیدانند تا بشنوند .

« کیف یکون للمشرکین عهد » انباز گیرندگان با خدای چه عهد بود و چه
زینهار ، « عنداللّه و عندرسوله » بنزدیك خدای و نزدیك رسول او ، « الاّالّذین
عاهدتم عند المسجد الحرام » مگر ایشان که باایشان پیمان‌بسته‌اید بنزدیك مکه
روزحدیبیه ، « فما استقاموا لکم » تا شمارا بروفا وشرط می‌پایند ، « فاستقیموا لهم »
شما ایشانرا برزینهار می‌پائید ، « ان‌اللّه یحب المتقین.(۷) » که خدا دوست دارد باز
پرهیزندگان از غدر .

« کیف وان یظهروا علیکم » کی بودایشانراپیمان وایشان‌آنند کهاگربرشما
قادر شوند و دست یاوند ، « لایرقبوا فیکم الّا ولاذمّةً » هرگز بر شما نه آزرم
خویشاوندی دارند ونه سوگند و نه زینهار ، « یرضونکم‌بافواههم » شما را بسخن
خویش خشنود کنند ، « وتابیٰ قلوبهم » ودلهای ایشان می‌سرباز زند ، « واکثرهم
فاسقون.(۸) » وبیشتر آنند ازایشان که درعلم من فاسقان‌اند که مسلمانی را هرگز
نیستند .

« اشتروا بایات‌اللّه ثمناً قلیلا » بسخنان‌خدای بهای‌اندك میخرندازین‌جهان ،
« فصدّوا عن سبیله » تا از راه وی برمیگردند و میگرداننده ، « انهم ساء
ماکانوا یعملون.(۹) » بدکار که ایشان می کنند .

«لایرقبون فی‌مؤمن ِالّا ولاذمّة» درهیچ‌مؤمن نه‌آزرم خدای کوشند ونه زینهار ونه پیمان که نهادند، **«واولئك‌هم‌المعتدون.(۱۰)»** و ایشان‌اند که اندازه در گذارانند و پیمان شکنان.

«فان‌تابوا واقاموا الصلوة» واگر بازگردند ونماز بپای‌دارند، **«وآتوا الزكوة»** وزكوة دهند، **«فاخوانکم فی‌الدین»** آنگه برادران شمااند دردین؛ **«ونفصّل الآیات»** وگشاده می‌فرستیم و می‌رسانیم سخنان خویش، **«لقوم‌یعلمون.(۱۱)»** ایشانرا که بدانند.

النوبة الثانية

قوله تعالی: ـ «برآئة من‌الله و رسوله». این سورة را شش نام است: سورةالتّوبة والمبعثرة والمنقرة والمثیرة والبحوث. صدوبیست ونه‌آیت‌است وچهار هزار ونود وهشت کلمت و ده هزار و چهارصد و هشتاد و هشت حرف است، وپسین سورة که ازآسمان بزمین‌آمد در **مدینه** بیکبار تمام این سورة است.

روت **عایشة**، قالت: قال رسول‌الله صم: مانزل علیّ القرآن الّا آیةآیة وحرفاً حرفاً ماخلا سورة برآئة، و قل هوالله احد، فانهما انزلتا علیّ و معهما سبعون الف صفٍ من الملائکه. و گفته‌اند میان روز **حدیبیه** و فتح **مکه** فرودآمد. رسول خدا **ابوبکر** را به‌**حج** فرستاد درآن سال بامیری بر**حاج** و **علی‌بن‌ابی‌طالب**(ع) را بر پی وی بفرستاد، تا این سورة به **منا** روز **نحر** برخلق خواند و بچهار سخن ندا کرد: «لایدخل‌الجنّة الّانفس مسلمة ولایحج بعدالعام مشرك ولایطوف بالبیت عریان ومن کان بینه وبین‌رسول‌الله عهد فعهده الی مدته».

در ابتداءِ این سورة «بسم الله» ننوشتند، از بهر آنکه بنزدیك **عثمان** چنان بود که انفال و برآئت یك سورة است وفصل درمیانه‌آنرا کرده است که قومی از**صحابه** برآن بودند که دوسورة است تامیان هردوقول جمع کرده‌آید، و**صحابه**این را بپسندیدند و هردو سورة را قرینتین نام نهادند. **ابیّ کعب** را پرسیدند که چرا

درسر این‌سورة «بسم‌الله» ننوشتند، گفت : لانها نزلت‌فی آخر القرآن و کان‌رسول‌الله یأمرنی اوّل کلّ سورة به « بسم‌الله الرحمن الرحیم » ولم یأمرنی فی سورة برآئة، بذلك فضمّت الی سورة الانفال لشبهها بها ـ یعنی ـ امرالعهود مذکور فی‌الانفال وهذه نزلت بنقض العهود و کانت ملتبسة بانفال بالشّبه فضمّت‌الیها و کتب فی‌السّبع الطول . و گفته‌اند که «بسم‌الله» زینهار است وافتتاح خیر واوّل این سورة و عیداست ونقض عهد وبرداشت زینهار ، ازین سبب این ننوشتند . ودرین سورة نه‌آیت منسوخ است چنانکه بآن رسیم ، بیان کنیم ان شآءالله تعالی و تقدّس .

قوله : «برآئة من‌الله ورسوله» . این‌آیت بآن آمد کـه مشرکان عهدی که با رسول خدا و بامؤمنان کرده بودند وپیمانی که بسته بودند، آنرا نقض کرده‌بودند. پس رب‌العالمین **مصطفی**ص را ومؤمنانرا فرمود که چون ایشان پیمان بشکستند و بحرب شما بیرون‌آمدند ، شما نیز عهدها که با ایشان کرده‌اید نقض کنید و زینهار بردارید و باین معنی آیت فرو فرستاد که « برآئة من‌الله ورسوله» ای ـ قدبری‌الله ورسوله من اعطآیهم العهود و الوفآء اذنکثوا. و برآئة رفع لانه خبر ابتداءِ محذوف ، ای ـ هذه‌الآیات برآئة ، وقیل ـ رفع لانه ابتداءِ وخبره« الی‌الّذین » . ومعنی ـ برائة انقطاع عصمت است. میگوید: ایشانرا عصمت نماند و عهدی و زینهاری که داشتند تا امروز منقطع گشت . آنگه سخن با معاهدان گردانید ، ایشانرا گفت : « فسیحوا فی‌الارض اربعة اشهر » چهار ماه درزمین می‌آئید ومیروید ، چنانچه خواهید از اوّل **شوال** تاآخر**محرم** ، و گفته‌اند از روز **عرفه** تادهم **ربیع‌الاخر**. واین‌معاهدان دوقوم بودند ، قومی عهد داشتند از **مصطفی** ص کم ازچهارماه ، رب‌العزة درین‌آیت بچهار ماه برد ، وقومی عهد داشتند بیش ازچهارماه ، رب‌العالمین فرمود، تا آن مدت بسر بردند ، چنانکه گفت : « فاتمّوا الیهم عهدهم الی مدّتهم». و گفته‌اند دو گروه بودند آن معاهدان، گروهی‌کم ازچهارماه عهدداشتندوگروهی عهد داشتند امّامدتی نامزد نکرده بودند. رب‌العالمین مدّت عهد هردوگروه بچهار ماه بازآورد . و بقول بعضی مفسران، این‌تأجیل ایشانراست که نقض کردند، میگوید : این‌چهارماه دیگر ایشانرا زمان دهید وپس‌ازآن ایشانرا عهد نیست، میکشید ایشانرا ومی‌گیرید، وهرکه نقض

عهد نکرد برسرعهد خویش است و هر که خود عهد نداشت ، ازمشرکان پنجاه روز ویرا زمانست، یعنی‌ازدهم **ذی‌الحجه** تاآخر **محرم** ، و گفته‌اند ابتداءِ چهارماه بیستم **ذی‌القعده** بود و در این سال درین روز **حج** نبود بحکم جاهلیّت و دیگر سال **حجةالوداع** بود هم **ذی‌الحجة** چنانکه امروز است .

« واعلموا انّکم غیر معجزی الله » ای ــ و ان اجّلتم هذه الاربعة الاشهر فلن تفوتوالله ،«وان‌الله» ای ـ «واعلموا ان‌الله مخزی‌الکافرین» مذلهم بالقتل والاسر . **زجاج** گفت: که این ازخدای تعالی ضمان است که مؤمنانرا بر کافران نصرت دهد .

«واذان»، این عطف بر برائة است ، ای ـ واعلام «من‌الله و رسوله الی‌النّاس » یعنی ـ الی‌العرب ، « یوم‌الحج‌الا کبر » روز **عید نحر** است، بقول‌جماعتی صحابه چون **عمر** و **علی** و **ابن عباس** و **ابوهریره** و خلقی از **تابعین** ، و بقول بعضی روز **عرفه** است . و **حج اکبر** وقوف است بعرفه و حج اصغر عمره و اجماع است که هر که وقوف بعرفه ازو فائت شد حج از وی فات شد، وقیل ــ الحج‌الا کبر القران والاصغر الافراد . قومی گفتند : آنروز را **حج اکبر** نام کردند از بهر آن که عیدها اهل‌ملك ترسایان و جهودان و گبران درآن روز همه بهم‌آمده بود و این قول پسندیده نیست که درآن تعظیم و آئین کفر و کافران است واین روانیست و از**حج اکبر** درین هیچ چیزنیست . قومی گفتند **حج اکبر** آن روز بود وبس ، یعنی ــ اکبر من سائرالحج لماجری فیه ماهو اعزاز للاسلام واذلال من‌الشّرك . وقیل ـ « یوم الحج‌اکبر » ای ــ حین‌الحج ایامه کلّها کما یقال : یوم الجمل و یوم صفّین ویوم بغاث یرادبه الحین و الزمان لان کلّ حرب من هذه‌الحروب دامت ایّاماً کثیرة .

«اَن‌الله بریٌ من‌المشرکین» ای ـ من‌عهودهم ،«ورسوله»ای ـ هو ورسوله . رب‌العالمین‌درین‌آیت **مصطفی** رافرمودتامشرکان‌عرب‌را خبردهد درروز**حج اکبر** که خدای از ایشان بیزار است و رسول وی ، و این آن بود که **علی**ع را بفرستاد بموسم سنة تسع ، تا ازاول سورة برائة ده‌آیت و بقولی هشده و بقولی چهل وبقولی همهٔ سوره برایشان خواند، و **مصطفی** ص گفت: «لایبلغ‌عنّی‌الّا رجل منی» وصاحب موسم آن سال **ابوبکر** بود . چون **علی**ع دررسید، گفت : امیراً جئت ام ماموراً .

فقال **علی** ع: بل‌مأموراً، ووقص علیه‌القصة، و کان **ابوهریرة** مع **علی** ع. قال **الزجاج**: السبب فی‌تولیه علی تلاوة برآئة ان‌العرب جرت عادتهای فی‌عقد عقودها ونقضها ان یتولّی ذلك علی‌القبیلة رجل منها و کان جایزان تقول‌العرب اذاتلاعلیها نقض العهد من‌الرّسول من هومن غیر رهطه هذا خلاف ما یعرف فینا فی نقض العهود فازاح النّبی ص العلّة فی‌ذالك، و قوله‌ص: «لایبلغ عنّی الا رجل منّی» لیس بتفضیل منه لعلی علی غیره ولکن عامل العرب علی مثل ماکان بعضهم یتعارفه من بعضهم کعادتهم فی عقدالحلف و حلّ العقد کان لایتولّی ذلك الاّ رجل منهم.

«فان تبتم» ای ـ رجعتم عن‌الکفر و اخلصتم التّوحید، «فهو خیر لکم» من الاقامة علی‌الکفر «وان تولّیتم» عن‌الایمان، «فاعلموا انّکم غیر معجزی‌الله» ای ـ لایعجزونه هرباً. آنگه ایشانرا بعذاب آخرت بیم داد گفت: «و بشّرالّذین کفروا بعذاب الیم» آنگه قومی را از برائة عقود مستثنی کرد، ای ـ وقعت البرائة من‌المعاهدین النّاقضین للعهود.

«الاّ الّذین عاهدتم»، این‌استثنا پیوسته‌بآنست که «ان‌الله بریءٌ من‌المشرکین و رسوله»، «الاّ الّذین عاهدتم من المشرکین ولم ینقضوکم» من شرط العهود «شیئاً» مگر آن گروهان ازمشرکان که با ایشان پیمان بسته‌اید به**حدیبیه**، واز آن شرطها که درعهد باشما کردند، از آن چیزی بنه کاسته‌اند وهیچ دشمن را از آن شما برشما یاری‌نداده‌اند وایشانرا **بنوضمره وبنوکنانه** ونه ماه‌ازمدّت عهدایشان را مانده بود، رب العالمین گفت: «فاتمّوا الیهم عهدهم الی مدتهم انّ الله یحبّ‌المتّقین» الّذین یتّقون نقض العهد.

«فاذا انسلخ الاشهرالحرم» وهی رجب وذوالقعدة وذوالحجّة و المحرّم، وقیل‌ـ هی‌الاربعةالاشهرالّتی‌هی‌مدّة التّأجیل. میگوید: چون‌مدّت‌تأجیل بسرآید‌مشرکانرا بکشید هرجای که برایشان دست یابید در حلّ و درحرم، «وخذوهم» بالاسر، «و احصروهم» ان تحصنوا، «واقعدوالهم کلّ مرصد» ای ـ علی کلّ مرصد، یعنی‌ـ خذوا علیهم الطّرق. علما را در نسخ این آیت سه قول است، بیك قول منسوخ است بآن آیت که خدای گفت: فامّا منّاً بعد وامّا فداء» ولایحلّ قتل اسیر صبراً، و بیك قول

منسوخ نیست ، بل که ناسخ است این آیت را که گفت : « فامّا منّاً بعد وامّا فداءِ »، فلایوخذ من الاسیر الفداء ولا یمنّ علیهم انما هوالسیف اوالایمان. وهمچنین درقرآن صدوبیست و چهار آیت باین آیت منسوخ شده . قول سوم آنست کـه هر دو آیت محکم‌اند، همان که گفت: «اقتلوا المشرکین»، وهمانکه «فامّامنّاً بعدوامّا فداءِ» والامر فی‌ذلك الی الایمان، «فان‌تابوا» عن‌الشّرك، «واقاموا الصلوة» المفروضة، «وآتوا الزّکوة» والواجبة من العین و الثّمار و المواشی ، «فخلّوا سبیلهم» دعوهم وماشاؤا ولاتتعرّضوا لقتلهم و اسرهم و حصرهم ، «ان‌الله غفور رحیم» لمن تاب وآمن .

«وان احد من‌المشرکین‌استجارك» ای ـ ان طلب واحد ممّن امرت بقتلهم‌ان یکون فی‌جوارك ، ای ـ آمنه . «حتی یسمع کلام الله » فتبیّن‌له دین‌الله و یقوم علیه حجّة‌الله ویعرف صدقك ، «ثمّ ابلغه مأمنه» ای ـ فان ابی‌ان یسلم فردّه الی‌موضع آمنه، «ذلك بانهم‌قوم‌لا یعلمون» ای ـ یفعل کلّ هذا لانهم‌جهلة‌لا یعلمون‌دین‌الله وتوحیده . این آیت حجّت‌روشن‌است و دلیلی‌قاطع برلفظیان‌که‌گویند: الفاظنا بالقرآن مخلوقه، ومعلوم است که آن مستجیر کـه قرآن می‌شنید از لفظ رسول می‌شنید یا از لفظ صحابی و قرائت و لفظ وی سماع کرد و بجز از لفظ وی شنیدن سماع قرآن ویرا ممکن نبودی، اگر از لفظ وقرائت که می‌شنید مخلوق‌است پس «حتّی‌یسمع کلام‌الله» معنی‌ندارد ، چون خدای سماع وی‌کلام خودرا تحقیق کرد روشن شد ومعلوم‌گشت که لفظ خواننده بقرآن مخلوق نیست .

« کیف یکون للمشرکین عهد » این پیوسته است باوّل سورت و قوله : «برائة من‌الله ورسوله الی‌الّذین عاهدتم من‌المشرکین» « کیف یکون للمشرکین عهد» ای ـ کیف لهم عهد ، مع اضمارهم الغدر و نقضهم العهد . « الّا الّذین عاهدتم عندالمسجدالحرام » وهم‌الّذین استثناهم‌الله من البرائة و هم **بنوضمرة‌بن بکر** و **بنوکنانة** . و گفته‌اند: این‌استثناءِ منقطع‌است، ای ـ لکن من‌عاهدتموهم عندالمسجد الحرام «فما استقاموالکم» علی وفاءِ العهد. «فاستقیموالهم» علی‌الوفاءِ . **قتاده** گفت این عهد روز **حدیبیه** است، ومشرکان نقض آن‌عهد کردند و **بنی بکر** را **بوخزاعه** که خلفاءِ رسول خدا بودند یاری دادند . رب‌العالمین گفت تا ایشان بر وفای عهد

باشند، شما نیز بروفای عهدباشید چون ایشان نقض کردند و پیمان شکستند؛ قتال و حرب باایشان حلال است. « انّ‌اللّه یحبّ المتّقین » الّذین یتّقون الغدر.

« کیف وان یظهروا علیکم » ای - کیف‌لاتقتلونهم و کیف یکون‌لم عهد وهم ان‌یظفروا بکم ویقدروا علیکم،«لا یرقبوا فیکم»ای - لایحفظوافیکم،«الّاولاذمّة». الّ بنزدیك عرب قرابت است وسوگند است و عهد است، و گفته‌اند نامی است از نامهای خداوند جلّ جلاله، و لمّا قری علی **ابوبکر** الصدّیق قرآن **مسیلمة بن حبیب الحنفی الکذاب**، قال **ابوبکر**: و یحك ما خرج هذا الکلام من الّ قط فاین ذهب بکم. وفی‌اشتقاقه قولان: احدهما الّك الشی اذا حدّده والثّانی من الّ البرق اذالمع. و ذمّة عهداست و پیمان واصله من‌الذّم، ای - مایخاف الذّم والعیب فیه. « لایرقبوا فیکم الّا ولا ذمّة »، معنی- آنست که اگر ایشان بشما دست یابند هیچ ابقا نکنند، نه حقّ قرابت خویش بجای آرند، نه بوفای عهد و پیمان باز آیند.

« یرضونکم بافواههم » بالوعد بالایمان والطّاعة والوفآءِ بالعهد، « و تابی قلوبهم » الّاالکفرو العصیان والغدر، « و اکثرهم فاسقون » خارجون عن العهد متمردون بالکفر:

«اشتروا بآیات‌اللّه‌ثمناً قلیلاً» ای - استبدلوا بالقرآن‌عرضاً یسیراً واستبدلوا الدّنیا بالاخرة وهم‌الّذین جمعهم **ابوسفیان** علی طعامه، وقیل - هم الیهود و آیات‌اللّه التوریة وهم قوم‌منهم دخلوا فی‌العهد ثمّ رجعواعنه،«فصدّواعن‌سبیله» ای - اعرضوا عن دینه و طاعتة،«انهم سآءما» ای - بئس « ما کانوا یعملون »من اشترائهم الکفر بالایمان.

«لایرقبون فی مؤمن الّا ولاذمّة». این مشرکان‌اند که نقض عهد کردند، و گفته‌اند جهودان‌اند. پس الّ اینجا بمعنی قرابت نتوان بود که میان عرب وجهود قرابت نیـ - . پس الّ اینجا خدا است جلّ جلاله والایل هواللّه عزّوجلّ. قال **محمد بن الفضل**: حرمة المؤمن‌افضل‌الحرمات وتعظیمه اجلّ الطّاعات، یقول‌اللّه عزّوجلّ: «لایرقبون فی مؤمن الّا ولاذمّة»، «واولٓئك‌هم‌المعتدون» المجاوزون للحلال‌الی الحرام بنقض العهد

«فان‌تابوا» [ای ـ اسلموا[1]] «واقاموا الصلوة و آتوا الزّکوة فاخوانکم» ای ـ فهم اخوانکم «فی‌الدّین» لافی‌النّسب. دین اسمی‌است ملّت حنیفی را ازروی شرع، امّا از روی لغت آنرا چند معنی‌است: یکی جزاست وقصاص، چنانکه گفت: «مالك یوم الدّین» ای ـ یوم‌الجزآءِ و القصاص، یقال ـ دینه بماصنع، ای ـ جزیته و کما تدین‌تدان. والدّین‌الملکة والسلطان، یقال ـ دنت‌القوم ادنیهم، ای ـ قهرتهم واذللتهم فدانوا، ای ـ ذلّوا وخضعوا، والدّین‌لله انما هو هذا منه قوله: «ویکون‌الدین‌لله». والدّین‌الحساب منه قوله‌تعالی: «منها اربعة حرم ذلك الدّین‌القیّم» ومنه قوله‌تعالی: «یومئذ یوفیهم‌الله دینهم الحقّ» ای ـ حسابهم.

«ونفصل الآیات» ای ـ نبیّن آیات‌القرآن، «لقوم یعلمون» انّها من عندالله.
قال **ابن‌عباس**: حرّمت هذه‌الایة دمآء اهل‌القبلة.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: ـ «برآئة من الله و رسوله». وعید کافران است و تهدید بیگانگان، وسرانجام کفر ایشان فراق جاویدان وحسرت بیکران، درخت نومیدی ببرآمده واشخاص بیزاری‌بدرآمده، چه سود داردا کنون زاری، که خدای‌حکم‌کرد به‌بیزاری، اینست فضیحت ورسوائی، ماتم بیگانگی ومصیبت جدائی، امروزخستهٔ زخم قطیعت، فردا سوختهٔ آتش عقوبت، امروزعذاب و خزی، «و ان‌الله مخزی الکافرین» و فردا حسرت «اخسئوا فیها ولاتکلّمون»، امروز سیاست «اقتلوا المشرکین» و فردا زقوم و حمیم و غسلین. مسکین آدمی که پیوسته درغفلت است یادرطاعت یافترت است، نداند که سرانجام کارروی چیست. آشنائی است ببیگانگی درغفلت و معصیت می‌زید، و این نشان بدبختی است، حرام میخورد و بخسران‌دین رضا میدهد، و این نشان بیزاری است، درفرمان شرع سستی و بانهی حقّ ناپاکی، واین نشان شوخی است. بیچاره آدمی بیدار آنگه شود که نبود هرچه بودنی است، پندآنگه پذیرد که باورسد هرچه رسیدنی‌است، نمیداندکه هرچه کشت رستنی‌است،

---

(۱) مخصوص نسخه الف،

وهرچه رست دروَدنی است، «یموت الرّجل علی ماعاش علیه و یحشر علی مامات علیه».

قوله: «فاذا انسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم وخذوهم و احصروهم». درین آیت اسباب قهر دشمن و انواع معالجهٔ قتال برشمرد، یکی «اقتلوهم»، دوم «خذوهم»، سوم «احصروهم»، چهارم «واقعدوا لهم کلّ مرصد». درجنگ کهین با کمینه دشمن معالجت باید تامغلوب ومقهور شود. از روی اشارت میگوید: درجهاد مهین با مهینه دشمن و هی النّفس الامّارة، انواع ریاضات و فنون مجاهدات باید تا مقهور گردد، و درین باب هیچ مجاهده بآن نرسد که نفس را ازشهوات ومألوفات بازدارد، وبرخصها وتأویلات سرفرو نیارد و آنچه بروی دشخوارتر وصعبتر بردست گیرد تامقهور شود. **ابوسعید خرّاز** گفت: ما درقهر نفس خویش چندان برفتیم که هرمجاهدت و ریاضت که در وسع آدمی آید، وشنیدیم که کسی کرد. من آن کردم و بجای آوردم تاآن حدّ که شنیدم که خدایرا فریشتگانی‌اند که عبادت ایشان بردرگاه عزّت آنست که سرهای خویش بزیر کنند و پایها ببالا، روزگاری آن کردیم، این چنین مجاهدات وریاضات بانفس خود بردست گرفتیم وهنوز ازشرّ وی ایمن نشدیم. **حسن بصری** گفت: **عیسی**ع، پلاس درشت پوشیدی و برگ و پوست درختان وگیاه زمین خوردی وهرکجا شب درآمدی هم آنجا بخفتی که خودرا وطنی نساخته‌بود، تامی آید که شبی باران می آمد ورعد وبرق وصواعق وباد سرد وسرمای سخت بود، ووی درمیان بیابان درآن صواعق بماند، از دورغاری بدید، قصد آن غار کرد تاآنرا پناه خودسازد، چون بدرغار رسید، دد بیابانی درآن غار خفته بود وویرا درآن جای نبود، ازآنجا برگشت وگفت: «انّ لابن آوی ماوی، ولیس لابن مریم مأوی» «بیابانی را مأوی است و پسرمریم را مأوی نیست. ازحضرت عزت ندا آمد که: «انا مأوی من لامأوی له». درهمه جهان ویرا خود قصعهٔای معلوم بودکه ازآن آب خوردی، روزی یکی را دید که بدست آب همی خورد، زان پس قصعه بگذاشت، و نیز برنداشت وگفت: خدای مرا خود قصعهٔ دادکه بوی آب خورم ومن ندانسته بودم. درخبر میآید که روزقیامت درویشانرا بیارند وحقّ خدا ازایشان طلب کنند، ایشان گویند: مارا

درویش و بیمال آفریدی و از درویشی بحقّ تو نپرداختیم، **عیسی** را بیارند و بر ایشان حجّت کنند که وی در دنیا آمد و بیرون شد و در دنیا ویرا ملك و مال نبود ودرگزارد حق خدای تقصیر نکرد. همچنین **لقمان** را بر بردگان حجّت کنند، و **یوسف صدیق** را بر نیکو رویان حجّت کنند، و **سلیمان بن داود** را بر ملوك و توانگران حجّت کنند.

«فان تابوا واقاموا الصلوة...» الآیه. حقیقت توبه پشیمانی است که در دل پدید آید، دردی که از درون سینه سر برزند، آتش خجل در دل وی افتد، آب حسرت از دیده فرو ریزد، نه بینی شاخی که در یك سر آن آتش زنی، از آن دیگر سر، آب قطره قطره میچکد. **مصطفی** ص گفت: «من اذنب ذنباً فندم علیه فهو توبة». **فضیل عیّاض** براهزنی معروف بود، پیوسته با صد مرد در کمین مکابره نشسته بود، شبی برسر سنگی نماز میکرد، تا گاه از کمین گاه غیب این تیر قهر که «الم یعلم بان الله یری؟» برجان و دل او زدند. **فضیل** را چنان اسیر کرد که در نماز نعره بزد وبیفتاد، کارش بجائی رسید که پیرعالمی گشت.

ای جوانمرد، صد هزاران ماهرویان فردوس از راه نظاره دربازار کرم منتظر ایستاده‌اند مگر عاصئی از پردهٔ عصیان بیرون آید و قدم بربساط توبه نهد تا ایشان جانها ودلهارا درصدق قدم‌وی برافشانند وبشارت بسمع وی رسانند، که: «بشّر الّذین آمنوا انّ لهم قدم صدق عندربّهم».

«وان احد من المشرکین استجارك ...» الایة، اذا استجارك المشرك الیوم لاترد «حتی یسمع کلام الله» فاذا استعاذ المؤمن طول عمره من الفراق متی یمنع من سماع کلام الله و کیف یکون فی زمرة من یقول لهم: «اخسئوا فیها ولاتکلّمون» واذاقال الیوم لاعدائه «فاجره حتی یسمع کلام الله» فان لم یؤمن بعد سماع کلامه نهی عن تعرّضه.

فقال: «ثمّ ابلغه مأمنه» تری انّه لایؤمن اولیائه غداً من فراقه و قد عا شوا الیوم علی ایمانه و وفاقه کلا ان یمتحنهم بذلك، قال الله تعالی: «لایحزنهم الفزع الاکبر»

ثمّ قال: «ذلك بانّهم قوم لايعلمون» فاذا كان هذا امره فيمن لايعلم فكيف بُرِّحَ مع من يعلم.

ومتى تضيّع من ينيخ ببابنا و المعرضون لهم نعيم وافر

۲ ـ النوبة الاولى

قوله تعالی: «**وان نكثوا ايمانهم**» از بس دروغ کنند سوگندان خویش، «**من بعد عهدهم**» ازپس ایمان خویش، «**وطعنوا في دينكم**» وطعن کنند وعیب گویند بسته یا گشاده [پیغامبرشما را یا] دین شما را، «**فقاتلوا ائمة الكفر**» کشتن کنید با پیشوایان کفر، «**انّهم لاايمان لهم**» ایشان آنند که ایشانرا سوگندان نیست، «**لعلّهم ينتهون.**(۱۲)» تا مگر باپس آیند.

«**الّا تقاتلون قوماً**» کشتن نکنید با قومی، «**نكثوا ايمانهم**» که‌دروغ کردند سوگندان خویش، «**وهمّوا باخراج الرّسول**» و آهنگ بیرون کردن رسول کردند [ازشهرخویش]، «**وهم بدأوكم اوّل مرّة**» وایشان پیشی کرده‌اند دربد کرد، «**اتخشونهم**» می‌ترسید شما ازایشان؟ «**فاللّه احقّ ان تخشوه**» خدا سزاوارتر است که ازو ترسید، «**ان كنتم مؤمنين.**(۱۳)» اگر گرویدگان اید.

«**قاتلوهم**» کشتن کنیدباایشان، «**يعذّبهم اللّه بايديكم**» تاعذاب کندخدای ایشانرا بدستهای‌شما، «**ويخزهم**» وکم‌آردایشانراوخجل کند، «**وينصركم عليه**» و یاری دهد شما را ور ایشان، «**ويشف صدور قوم مؤمنين.**(۱۴)» و آسانی آرد دلهای گروهی را از گرویدگان [که خسته دلان‌اند از ایشان].

«**ويذهب غيظ قلوبهم**» وآن درد خشم که دردل دارند از ایشان از روزگار وابرد، «**ويتوب اللّه على من يشاء**» وتوبه دهدخدای آنرا که خواهد، «**واللّه عليم حكيم.**(۱۵)» وخدای دانائی است راست دان.

«**ام حسبتم ان تتركوا**» می‌پنداریدکه شما را گذارند ایدر برین که شما اید؟ «**ولمّا يعلم اللّذين جاهدوا منكم**» وخدای آن نیز بندیده که ایشان که اند ازشما که جهاد کنند درسبیل‌وی؟ «**ولم يتّخذوا**» ونه گیرند، «**من دون اللّه ولارسوله**

ولاالمؤمنین »فرود ازخدا و رسول او و گرویدگان باو، «**ولیجة**» دوستی بیگانه نهانی، « **واللّٰه خبیر بما تعملون.**(۱۶) »وخدای آگاه است ودانا بآنچه شمامیکنید.

«**ماکان للمشرکین**»روانیست وسزانیست‌مشرکانرا«**ان یعمروا مساجداللّٰه**» که عمّار و سکان باشند مسجدهای خدایرا، « **شاهدین علی انفسهم بالکفر** » بر خویشتن گواهی دهان بکفر، «**اولئك حبطت اعمالهم** » ایشان آنند کـه آنچه کردند پیش از حج و خدمت خانه آن تباه گشت همـه و باطل، «**وفی النّارهم خالدون.**(۱۷) » و فردا درآتش‌اند جاویدان.

« **انّما یعمر مساجداللّٰه** » در مساجد او باشد و آنرا سازد، « **من آمن باللّٰه والیوم الاخر** » او که ایمان دارد بخدا و بروز رستاخیز، «**واقام الصّلوة**» ونماز بپای دارد، «**وآتی الزّکوة**» وزکوة دهد، «**ولم یخش الّا اللّٰه**» وجزخدای کس را خدای نخواند، «**فعسی اولئك ان یکونوا من المهتدین.**(۱۸) » مگر کـه ایشان‌اند که برراه راست‌اند.

«**اجعلتم سقایة الحاج وعمارة المسجد الحرام**» آب‌دادن حاج از زمزم و عمارت مسجد حرام وسدانهٔ **کعبه** می‌برابر دارید؟ « **کمن آمن باللّٰه والیوم الاخر**» باایشان که‌بخدای ایمان‌آوردند وبروز رستاخیز، «**وجاهد فی سبیل اللّٰه** » وجهاد کرد درسبیل خدای، « **لایستون عنداللّٰه** » یکسان‌نیستندبنزدیك‌خدای عزّوجلّ، «**واللّٰه لایهدی القوم الظّالمین.**(۱۹) » وخدای پیش برنده کار بیداد گران نیست.

« **الّذین آمنوا وهاجروا** » وایشان که بگرویدند و هجرت کردند، «**وجاهدوا فی سبیل اللّٰه**» و جهاد کردند در سبیل خدا، « **باموالهم و انفسهم** » بمالهای خویش و تنهـای خویش، « **اعظم درجة عنداللّٰه** » ایشانند بهینهٔ خلق و بزرگ درجه‌تربه‌تزدیك‌خدای، « **واولئك هم الفائزون.** (۲۰) » وایشانند رستگاران و پیروز آمدگان.

« **یبشّرهم ربّهم** » می‌شاد کند ایشانرا خداوند ایشان، « **برحمة منه** » ببخشایشی ازو خزد، « **و رضوان** »وخشنودی، « **وجنّات** »و بهشتهائی، «**لهم فیها نعیم مقیم.**»(۲۱) » ایشان‌راست‌در آن نازی‌پاینده، « **خالدین فیها ابداً**»جاویدرآن

همیشه ، «انّ اللّه عنده اجر عظیم .(۲۲) » که بنزدیك خدای است مزدی بزرگوار .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « وان نکثوا ایمانهم » ای ـ نقضوا عهودهم الّتی بینهم و بین رسول‌اللّه‌ص قبل اجله.

« وطعنوا فی دینکم » عابوا دینکم الاسلام . قال الزّجاج : الطّعن فی‌الدین نسبة النّبی‌ص الی الکذب و انّ القرآن غیر کلام‌اللّه و تقبیح احکام المسلمین و هذا یوجب قتل الذّمی .

«فقاتلوا ائمة الکفر» . میگوید اگر عهدی که میان شماست ومیان ایشان نقض میکنند و در دین اسلام طعن میکنند و نمی‌پسندند و رسول خدایـرا دروغ زن میدارند، پس‌شما کشتن کنید با رؤساء‌ومهتران و سروران ایشان که اصل فساد و بیخ شر ایشانند : **ابوسفیان بن الحرب** و **امیه بن خلف** و **بوجهل هشام** و **عتبة بن ربیعه** و **سهیل بن عمرو** و **الحرث بن‌هشام** و **عکرمة بن ابی‌جهل** . « انّهم لاایمان لهم » . بفتح الف قرائت عامّه است علی‌معنی جمع الیمین و تاویلها العهد ، کقوله : «اتّخذوا ایمانهم جنّة». میگوید ایشانرا عهد وسوگند نیست . معنی آنست که : لاوفاء لهم بالایمان . ایشانرا در عهد وسوگند وفا نیست . و قیل ـ لاایمان لهم صادقه . بکسر الف **شامی** خواند : لاایمان لهم ، ای ـ لا اسلام لهم .

« لعلّهم ینتهون » لکی ینتهوا عن‌الکفر والطّعن ویدخلوا فی‌الاسلام . پس مؤمنانرا برقتال تحریض کرد ، گفت : « الاتقاتلون قوماً نکثواایمانهم » ـ نقضوا العهود وحنثوا فی‌ایمانهم ! این نقض عهد آن بود که **بنی‌بکر خزاعه** را یاری دادند واین **بنوبکر** قومی بودند که درعهدوامان **قریش** بودند، و **بنوخزاعه** درعهد و امان رسول خدا بودند ، و پیش از مبعث رسول میان ایشان پیوسته عداوت بودی که **بنوخزاعه** یکی‌را از **بنوبکر** کشته بودند و بآن سبب **بنوبکر** عداوت و کینه در دل داشتند، چون صلح افتاد روز **حدیبیه** میان رسول خدا ومیان‌ایشان، همه‌از یکدیگر ایمن‌شدند . رسول خدا به **مدینه** باز شد ومکّیان به **مکه** باز شدند وسلاح بنهادند .

روزگاری برآمد، و این **بنوبکر** از **ابوسفیان** و **عکرمه** و **صفوان** یاری خواستند تا با **خزاعه** جنگ کنند، ایشان یاری دادند و از **خزاعه** قومی کشته شدند. پس رب‌العالمین **مصطفی** را خبرداد که ایشان نقض عهد کردند و با **خزاعه** که در عهد و امان شما بودند قتال کردند، شما نیز با ایشان قتال کنید، اینست که خدای گفت: «الاّ تقاتلون قوماً نکثوا ایمانهم و همّوا باخراج الرّسول» ای - بقتل **محمد** حین خلوا وایتمروا به فی **دارالندوة** علی ماسبق ذکره فی قوله: «واذیمکربك الّذین کفروا»، و گفته‌اند: «وهمّوا باخراج‌الرسول» جهودان **قریظه** اند که بارسول خدا عهد داشتند وروز **احزاب** نقض عهد کردند و **بوسفیان** ومشرکان **مکه** را یاری دادند، وهمّت کردند که رسول خدارا از **مدینه** بیرون‌کنند، تارب‌العالمین کید ایشان باطل کرد و مسلمانانرا روز **احزاب** نصرت داد و جهودان مقهور گشتند ومغلوب. و قیل - همّت **قریش** یوم **الحدیبیه** بان یدخلوا **محمداً** مکـة للحج ثمّ یخرجوه قبل ان یتم الحج استخفافاً به.

«وهم بداؤکم» بالقتال، «اوّل مرّة» حین قاتلوا خلفاءکم. **خزاعه** میگوید: چون ایشان خلاف کردند رخصت یافتید بقتال که خدای پیش ازاین گفته بود: «لاتقاتلوهم عندالمسجدالحرام حتّی یقاتلوکم فیه». میگوید: اکنون که ایشان قتال کردند رخصت یافتید قتال کنید و ازیشان مترسید. «اتخشونهم» فلاتقاتلونهم، ازایشان می‌بترسید که باایشان قتال نمیکنید، «فالله احق ان تخشوه» و خدای سزاتر که از عذاب و عقوبت وی بترسید، «ان کنتم مؤمنین» مصدّقین بعذابه و ثوابه.

«قاتلوهم یعذّبهم‌الله بایدیکم» ای - یقتلهم بسیوفکم ورماحکم، «و یخزهم» ویذلّهم بالفقر والاسر، «ینصرکم‌علیهم» ای - ان تقاتلوهم فالظّفرلکم، وعده‌ای‌است که خدای تعالی مؤمنانرا داد بنصرت.

«ویشف صدور قوم‌مؤمنین» یعنی - **بنی‌خزاعه**، ایشانرا شفا دهد از آنچه در دل دارند از **بنی‌بکر**، «ویذهب غیظ قلوبهم» حزنها و کربها بما فعل بهم. این دلیل است بر تثبیت نبوت **مصطفی** و صدق رسالت وی، چنانکه بگفت و خبر داد

چنان آمد و خلاف آن نبود.

«ویتوب اللّه علی من یشآء» من المشرکین، **کابی سفیان** و **عکرمة بن ابی جهل** و **سهیل بن عمر** وهداهم للاسلام. «واللّه علیم حکیم».

«ام حسبتم» یعنی - احسبتم «ان تترکوا ولمّا یعلم اللّه» - الف صلت است، یعنی - ولم یعلم اللّه. گفته‌اند که این خطاب بامؤمنان است، قومی که فرمان، بقتال ایشان را، دشخوار آمد و کراهیّت داشتند. رب العالمین گفت: احسبتم ان تترکوا علی الایمان فلاتؤمروا بالجهاد؟! **ابن عباس** گفت: خطاب بامنافقان است. ای - احسبتم ان تترکوا ایّها المنافقون علی ماانتم علیه من التّلبیس و کتمان النّفاق؟ می‌پندارید که شمارا باتلبیس و کتمان نفاق فروگذارند بلامجاهدة و لابرآئة من المشرکین؟! اینست خلاصهٔ سخن.

«ولمّا یعلم اللّه» این علم بمعنی رؤیت است، ای - ولم یرا منکم مجاهدة و نیّة صادقة، «ولم یتّخذوا» یعنی - ولم یرالذین لم یتخذوا بینهم و بین الکافرین دخیلة مودّة. معنی آیت آنست که شما را چنین فرونگذارند، نه مؤمنانرا برایمان مجرّد و نه منافقان را بر کتمان نفاق تا قتال برشما فریضه کنند، وخدای بیند از شما که منافق کیست و موافق کیست، وبیند که با خدای و رسول و مؤمنان دوستی، که دارد و با منافقان که دارد، وخدای درازل بعلم قدیم خود دانا بود، دانست که موافق کیست ومنافق کیست، خواست که ایشان عمل کنند بروفق علم وی تا ایشانرا بآن عمل جزادهد، اگرخیرکنند ایشانرا ثواب دهد واگرشر کنند ایشانرا عقوبت دهد، چنان که «لیجزی الّذین اساؤا بماعملوا و یجزی الّذین احسنوا بالحسنی.»

«ماکان للمشرکین ان یعمروا مساجداللّه». این درشأن **بنی عبدالدّار** آمده است که ایشان ولاة و سدنهٔ **کعبه** بودند، طمع میداشتند که ایشانرا از بهر سدانت دارند تابر شرك خویش می‌باشند واز ایشان آزرم دارند. رب العالمین گفت: «ماکان للمسرکین» ای - مایحلّ وماینبغی لهم، «ان یعمروا» یعنی - ان یاهلوا، «مساجداللّه». و گفته‌اند درشأن **عباس بن عبدالمطلب** آمد که روز **بدر** مسلمانان اورا تعییر کردند وعلی الخصوص **علی بن ابیطالب** درین باب تغلیظ کرد بر آن کفر که داشت و

شرك كه بو زيد و قطيعت رحم كه كرد ، **عباس** گفت : مالكم تذكرون مساوينا ولاتذكرون محاسننا ؟ فقال له علي : الكم محاسن؟ فقال : نعم، انّا لنعمر المسجدالحرام ونحجب الكعبة و نسقى الحاجّ و نفكّ العانى ، فانزل الله ردّاً على العبّاس : « ماكان للمشركين ان يعمروا مساجدالله » . **مكي و بصري** «مسجدالله» خوانند وبآن **كعبه** خواهند در آيت ديگر « انّما يعمر مساجدالله » ، عامۀ قرّآءِ سبعه « مساجدالله » بجمع خوانند . مردي به **عكرمه** گفت: اتقول «ان يعمروا مساجدالله» وانما هو مسجد واحد ؟ فقال **عكرمة** : انّ **الصفا** و **المروة** من مساجدالله . وعمارة المسجد دخوله و القعود فيه ، وقيل ـ عمارته رفع بنائه واصلاح ما استرمّ منه ، و قيل ـ عمارته التّعبد فيه و الصلوة و الطواف .

« شاهدين على انفسهم باالكفر » ـ شاهدين نصب على الحال ، اى ـ ماكانت لهم عمارة **المسجدالحرام** فى حال اقرارهم بالكفر . و اين آن بود كه در طواف ميگفتند : لاشريك لك الّا شريك هولك فملكه و ما ملك ، و قيل : اذ كذّبوا **محمداً** فقد شهدوا على انفسهم بالكفر .

«اولئك حبطت اعمالهم» اى ـ كفرهم اذهب اعمالهم « وفى النّارهم خالدون» دائمون .

«انّما يعمر مساجدالله» بزيارتها و القعود فيها ، «من آمن بالله و اليوم الاخر» اى ـ البعث والنّشور ، «واقام الصلوة و آتى الزّكوة» «ولم يخش الّاالله» اى ـ ولم يعبدا لّاالله ، قيل: «ولم يخش الّاالله» يعنى فى عبادة الله والايمان ، واقام الصلوة وايتاء الزّكوة فلايترك ذلك لخشية احد ، ولكن يخشى الله ، فيقيم ذلك كلّه ، و المعنى الاية : انّ من كان بهذه الصفة فهو من اهل عمارة المسجد .

« فعسى اولئك ان يكونوا من المهتدين » عسى من الله واجب ، وقيل ـ «عسى» راجع الى المؤمنين ، اى ـ هم بهذاالعمل على رجاءِ الجنّة . روى **ابوسعيد الخدرى** قال : قال رسول الله صم : « اذارأيتم الرّجل يعتادالمسجد » ، و روى « يتعاهدالمسجد فاشهدوا عليه بالايمان ، قال الله :« انما يعمر مساجدالله من آمن بالله واليوم الاخر » . وعن **ابى هريره** قال : قال رسول الله صم : « من غدا الى المسجد وراح اعدّالله له نزلاً من

الجنّة کلما غدا اوراح». وعن جابر عن النبی ص قال: «المساجد سوق من اسواق الاخرة فمن دخلها کان من ضیف الله فجزاءه المغفرة و تحیّته الکرامة، علیکم بالارتاع». قالوا یارسول الله وماالارتاع ؟ قال : «الدّعا الرّغبة الی الله»، وعن عثمان بن عفان، قال: سمعت رسول الله ص یقول : «من بنی لله مسجداً بنی الله له مثله فی الجنّة» .

«اجعلتم سقایة الحاج» . این خطاب با بنی هاشم بن عبدالمطلب است ، و «عمارة المسجد الحرام» با بنی عبدالدار است ، سقایة بنی هاشم داشتند و عمارة بنی عبدالدار . میگوید : آب دادن حاج از زمزم . وقیل : کانو یسقون الحاج الشّراب والعسل والسّویق والمآءِ ، شراب دادن حاج وسدانة کعبه می برابر کنید باایمان آنکس که ایمان آورد، یعنی ـ کایمان من آمن بالله ؟ و کقوله : «ولکنّ البرّ من آمن بالله» ای ـ ولکنّ البرّ برّ من آمن بالله .

«لایستوون عندالله» ـ میگوید برابر مکنید ، که ایشان نزدیك خدا هر دو یکسان نه‌اند . روی عن النعمان بن بشیر: ان رجلاً قال : ماابالی ان لااعمل عملاً بعد الاسلام الّا ان اعمر المسجدالحرام، وقال الاخر : ما ابالی ان لااعمل عملا بعدالاسلام الّا ان اسقی الحاج . وقال الاخر : الجهاد فی سبیل الله افضل ممّاقلتم ، فرجوبهم عمر ، فقال : لاترفعوا اصواتکم عند منبر رسول الله و ذلك یوم الجمعة . قال فصلّینا الجمعة و دخلنا فیه فنزلت : «اجعلتم سقایة الحاج...» الایة . ودرشواذّ خوانده‌اند : «اجعلتم سقاة الحاج وعمرة المسجدالحرام» ، یقال : ساقٍ و سُقاةٍ مثل قاضٍ وقضاةٍ ، و عامرٍ وعمرةٍ مثل کافرٍ و کفرةٍ . میگوید : آب دهان حاج و خدمتکاران کعبه می برابر کنید با ایشان که ایمان آوردند بخدا وروز رستاخیز وجهاد کردند ؟

«لایستوون عندالله والله لایهدی القوم الظالمین» لایرشدهم ، «الّذین آمنوا وهاجروا ...» آلایة . مشرکان قریش جهودان را گفتند : نحن سقاة و عمّار المسجدالحرام ، افنحن افضل ام محمد و اصحابه ؟ فقالت لهم الیهود عناداً للنّبی ص و للمسلمین: انتم افضل . فانزل الله تعالی : «الّذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجة عندالله» من الّذین افتخروا بعمارة البیت وسقی الحاج،

«واولئك هم الفائزون» الظافرون بالامانی.

« یبشّرهم » عامّةُ قرّآء بتشدید خوانند مگر **حمزه** که وی تنها بتخفیف خواند. یقال: بشّرته فابشروا ستبشر و بشّرته فتبشّر و البشارة بفتح البآءِ مصدر و بکسر البآء اسم یستعمل فی الخبر واستعماله فی الشّر مجاز، وقیل یستعمل فیها حقیقةً. و بدان که در قرآن سه قوم را بشارت دادند بعذاب و عقوبت، و ده قوم را بشارت داده‌اند بثواب ورحمت. امّا ایشانرا که بشارت‌داده‌اند بعذاب: یکی مشرکانند چنانکه گفت: «بشّر الّذین کفروا بعذاب الیم»؛ دیگر منافقان‌اند: «بشّر المنافقین بانّ لهم عذاباً الیماً»؛ سدیگر قوم مانعان زکوة‌اند: «والّذین یکنزون الذّهب والفضّة ولا ینفقونها فی سبیل‌اللّٰه فبشّرهم بعذاب الیم». امّا آن ده نفر که بشارت ایشان بکرامت ومثوبت است: مؤمنان‌اند چنانکه خدای گفت: «وبشّر المؤمنین بانّ لهم من‌اللّٰه فضلاً کبیراً»، «وبشّر الّذین آمنوا انّ لهم قدم‌صدق»؛ دوم محسنان‌اند: «وبشّر المحسنین»؛ سوم منیبان‌اند: «واانابوا الی‌اللّٰه ولهم‌البشری»؛ چهارم مخبتان‌اند: «وبشّر المخبتین» ای ـ المواضعین؛ پنجم اولیاء و دوستان‌اند: «الا ان اولیاءاللّٰه لاخوف علیهم ولاهم یحزنون»، قوله «لهم البشری فی‌الحیوة الدّنیا و فی‌الاخرة»؛ ششم مستقیمان‌اند در راه حقّ: «انّ الّذین قالوا ربّنا اللّٰه ثمّ استقاموا تتنزّل علیهم الملائکة الاّ تخافوا ولاتحزنوا وابشروابالجنّة»؛ هفتم مستمعان کلام حقّ‌اند: «فبشّر عبادی الّذین یستمعون القول فیتّبعون احسنه»؛ هشتم متّقیان‌اند: «لتبشّر به‌المتّقین»؛ نهم صابران‌اند: «و بشّر الصّابرین»؛ دهم مجاهدان‌اند در سبیل خدا: «یبشّرهم ربّهم برحمة منه و رضوان» ـ درین جهان ایشانرا خبر میدهد که در آن جهان چه ساخته ازبهر ایشان، رحمت ورضوان ونعیم وجنان و کرامت جاودان. «خالدین فیها ابداً» دائماً سرمداً، الابد الدّهر المستقبل من غیر آخر وقط الماضی وجمع‌الابد آباد وابید. یقال: لاافعل ابدا الابید وابداالاباد و ابدالابدین. «انّ اللّٰه عنده اجر عظیم» لاینقطع.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: « و ان نکثوا ایمانهم من بعد عهدهم... » الآیة. یك قول آنست که اینان اهل بدعت و اهوا اند که کتاب خدا وسنّت **مصطفی** وایس داشتند

وآنرا سست دیدند، وصواب دید رأی خویش و مستحسنات عقول فرا پیش داشتند و بچشم تعظیم در آن ننگرستند تااسیر تهمت و شبهت گشتند، نه اعتقاد بر بصیرت دارند نه‌سخن بربیّنت نه‌طریق کتاب و سنّت، راست چون درختی که بیخش بدعت، ساقش ضلالت، شاخش لعنت، برگش عقوبت، شکوفه‌اش ندامت، میوه‌اش حسرت. فرمان است از درگاه عزّت بحکم این آیت: «فقاتلوا ائمةالکفر». این درخت ازبیخ برآرید و اصل این شاخها ببرید، امامان کفر و بدعت را زینهار مدهید و ازایشان هرگزایمن مباشیدکه ایشان دزدان‌اند وشما پاسبان. دزد پاسبان‌را کی دوست دارد و از وی کی ایمن‌باشد؟! ائمة الکفر باین قول‌که گفتیم **بشرالمَریسی** است بادین‌تلبیسی و طریق ابلیسی، شیطان‌الطّاق آن زراق باتفاق **بُسر** بود واو که قرآنرا مخلوق، گفت، برای و مراد جند درهم سکه فردا در دوزخ با **فرعون** بهم خواهـد بود؛ **عیلان** قدری که وی زنده کرده است دین‌گوری؛ **جهم‌صفوان** که دردین بوی اقتدا کردن نتوان. این مبتدعان و پیشروان کفر و ضلالت در آخر عهد صحابه پدید آمدند و فتنها دردین آشکارا کردند و روی از منهج راستی برتافتند تارب‌ّ العزّة قومی را از پیش‌روان اهل‌سنّت برایشان مسلّط کرد. چون **عبداللّه‌بن‌عمر** و **عبداللّه‌بن‌عباس** و مانندایشان تاآن بدعتها نفی‌کردند و بتیغ **کتاب و سنت** بیخ جدال و بدعت ببریدند و متون احادیث پیغامبران بسلاسل اسناد مقیّد داشتند و، حقّ از باطل جدا کردند وفرزندان خودرا وصیّت کردندکه برایشان سلام‌مکنید وچون بمیرند برایشان نماز مکنید. **پیران طریقت** گفته‌اند: گنـاه اهل سنّت بعفو نزدیکتر است از طاعت مبتدع بقبول.

«قاتلوهم یعذّبهم‌اللّٰه‌بایدیکم ویخزهم و ینصرکم علیهم». سماع‌نصرت بارقتال برایشان سبک کرد و وعـدهٔ ظفرکار خطرناك بر ایشان خوش کرد. اینست سنّت خداوند جل جلاله که برهرتکلیفی تخفیفی داشته وبا هرعسری یسری روان کرد.

«ویشف صدورقوم مؤمنین» هر کسی را باندازهٔ بیماری وی شفا داد، یکی بیمار از کید شیطان، شفاءِ وی در قهر دشمن است؛ یکی بیمار از شهوت نفس، شفاءِ وی درقهر نفس؛ یکی بیمار از تاریکی دل، شفاءِ وی در نور معرفت است؛ یکی بیمار

از محبّت، شفاءِ وی در مشاهـده است. **جعفربن‌محمد** ازاینجا گفته است: «لبعضهم شفاءالمعرفة و الصفا، و لبعضهم شفاء التّسليم والرضا، و لبعضهم شفاء التوبة والوفا و لبعضهم شفاء المشاهدة واللّقا.

«ام حسبتم ان تتركوا...» الآية، من ظنّ انه يقنع منه بالـدّعوى دون التحقيق بالمعنى فهو على غلط من حسابه. کار حقیقت معنی دارد نه صورت دعوی، همواره مال اندر دست منکر باشد وباد اندر دست مدعی، وبحکم شرع منکر را قول قول است ومدعی اگر بیّنت‌ندارد قولش هذیان، دنیای خسیس بدعوی نتوان‌یافت، حقیقت حق بدعوی کی‌توان یافت، آنچه زیر حکم مخلوق درآید بدعوی حاصل نیاید، پس آنچه خود در حکم مخلوق نیاید بدعوی کی حاصل آید.

پیرطریقت گفت: الٰهی! اگر این آه از ما دعوی است سزای آنی، ور لاف است بجای آنی، ورصدق‌است وفای آنی؛ الٰهی! اگر دعوی است سخن راست‌است، ور لاف است ناز راست است، ورصدق است کار راست‌است، اردعوی‌است نه بیداد است ور لاف است از آن است کـه دل شاد است، ورصدق است ازتاوان آزاد است؛ الٰهی! تودانی که کدام است، اگر دعوی بر کرم عرض کنی تازمرا ضرورت است.

قوله: «وما كان للمشركين ان يعمروا مساجدالله» عمارت مسجد درعبادت متعبّدان است واخلاص مخلصان، ومشرك نه درشمار متعبّدان‌است نه درعمار مخلصان، عمارت مسجد کار مؤمنانست وعادت ایشان. خدای‌میگوید: «انما يعمر مساجدالله من آمن بالله واليوم الآخر». و گفته‌اند مساجد اعضاءِ بنده است کـه بوقت سجود بر زمین نهاد، وعمارتش آنست که آنرا بادب شرع دارند وبزیور حرمت بیارایند، و هـرگز پیش مخلوق از بهر دنیا برزمین ننهند وجز خدایرا جل جلالـه استحقاق سجود ندانند.

پیرطریقت گفت: الهی! از سه چیز که دارم دریکی نگاه کن: اول سجودی که جز ترا ازدل‌نخاست؛ دیگر تصدیقی که هرچه گفتی گفتم که راست؛ سه‌دیگر چون باد کرم خاست دل وجان جز ترا نخواست.

آنگه ازسرانجام کار مؤمنان‌ودرجات ثواب‌مخلصان خبرداد، گفت: «يبشّرهم

ربّهم برحمةٍ منه ورضوانٍ وجنّات». بشارت بردو قسم است: یکی بواسطهٔ ملك در آخر عهد دنیا که بنده روی بآخرت نهد بشارت دهد کـه: «الّاتخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنّة الّتی کنتم توعدون»؛ یکی بیواسطهٔ قول ملك جلّ جلاله درانجمن قیامت بوقت محاسبت «یبشّرهم ربّهم برحمة منه»؛ یکی بشارت بود بنعمت جنّت؛ یکی را بشارت بود بـدوام مشاهدت وراز ولی نعمت وشتان ماهما، و یقال: یبشّر العاصی [بالرّحمة ویبشر المطیع بالرضوان ویبشّر کافةالمؤمنین بالجنات فقدم العاصی [1]] بالذکر لالتقدیم العصاة علی المطیعین لکن لضعفهم والضعیف اولی بالرفق من القوی، ویقال: «یبشّرهم ربّهم برحمة منه»، عرفهم انهم لم یصلوا الی ماوصلوا من الدرجات بسعیهم و طاعتهم ولکن برحمة و صلوا الی طاعتهم لا بطاعتهم و صلوا الـی نعمتهم. قال رسول‌الله (ص) «ما منکم من احـدٍ ینجیه عمله» قالوا: ولا انت یا رسول‌الله؟ قال: «ولاانا الّا ان یتغمّدنی الله برحمته»، والله هوالغفور الرحیم.

۳ - النوبة الاولی

قوله تعالی: «**یاایّهاالّذین آمنوا**» ای ایشان که بگرویدید، «**لاتتّخذوا آباءکم‌واخوانکم اولیاء**» پدران خویش و برادران خویش بدوستی مگیرید، «**ان استحبّوا الکفر علی‌الایمان**» اگر ایشان می دوست دارند کـه کفر بگزینند برایمان، «**و من یتولّهم منکم**» وهرکه ایشانرا بپذیرد بدل وبدوست‌گیرد ازشما که‌مؤمنان‌اید، «**فاولئك‌هم‌الظالمون**.(۲۳)» از بیدادگران است [ومشرکان] هم چون ایشان.

«**قل**» [پیغامبر من] گوی، «**ان‌کان آباؤکم وابناءکم**» اگر چنان است که پدران شما و پسران شما، «**واخوانکم وازواجکم**» و برادران شما وجفتان شما، «**وعشیرتکم**» وخویشاوندان شما، «**واموال اقترفتموها**» ومالهای گرد کردهٔ شما، «**وتجارة تخشون کسادها**» و بضاعتی کـه دارید تجارت را که درآن ازکاسدی میترسید، «**ومساکن ترضونها**» و مسکنهای ساخته کـه پسندید، «**احبّ الیکم**» اگر چنان‌است‌که این‌همه‌دوست‌تر است‌بشما، «**من‌الله ورسوله**»

۱- به نسخه الف است.

از خدا و رسول وی ، « **وجهاد فی سبیله** » و کوشیدن با دشمن وی از بهر وی ، «**فتربصوا** »چشم‌میدارید ،«**حتی یأتی الله بامره**» تا آنکه که‌خدای کارخویش آرد وفرمان خویش بسر شما ،«**والله لایهدی القوم الفاسقین** . (۲۴)» وخدای پیش‌برنده وراه نمای کار فاسقان نیست .

« **لقد نصرکم الله** » نهمار یاری کرد خدای شمارا ، « **فی مواطن کثیرة** » در جایگاهها فراوان ، « **ویوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم** » روز حنین خوش آمد شما را اول انبوهی شمارا ، « **فلم تغن عنکم شیئاً** » آن انبوهی شمارا سود نداشت وبکار نیامد ، « **وضاقت علیکم الارض** » وتنگ گشت برشما زمین ازتنگ دلی وتنگ کاری ، « **بما رحبت** » زمین بدان فراخی ، « **ثمّ ولّیتم مدبرین** .(۲۵) » آنکه بر گشتید بهزیمت پشت بداده .

« **ثم انزل الله سکینته** » آنکه فرو فرستاد خدای آرام آشنائی خویش ، « **علی رسوله وعلی المؤمنین** » بررسول خویش وبرگرویدگان ، « **وانزل جنوداً لم تروها** » وفروفرستاد سپاهی‌ازفریشتگان شما نمیدیدید ،«**وعذّب الّذین کفروا** و عذاب کرد کافرانرا ، « **وذلك جزآء الکافرین** . (۲۶)» و خود آن بود سزای کافران .

« **ثم یتوب الله من بعد ذلك** » وپس‌از آن توبه میدهد خدای،«**علی من یشاء**» آنرا که میخواهد از ایشان ، « **والله غفور رحیم** .(۲۷) » و خدای آمرزگاریست مهربان .

« **یاایّها الّذین آمنوا** » ای ایشان که بگرویدید،« **انّما المشرکون نجس** » مشرکان‌پلیدند، « **فلایقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا**» مبادا که درمسجد حرام آیند بعدازین سال ، « **وان خفتم عیلة** » و اگر می ترسید از درویشی ، « **فسوف یغنیکم الله من فضله ان شاء** » مگر که خدای شما را بی نیاز کند بفضل خویش اگرخواهد ، « **ان الله علیم حکیم** .(۲۸) » که خدای دانائیست راست دان .

« **قاتلوا الّذین لایؤمنون بالله ولا بالیوم الاخر** » کشتن کنید باایشان که بنمی‌گروند بیکتائی‌خداونه بروز رستاخیز ، «**ولایحرّمون ما حرّم الله ورسوله**»

و حرام نمیدارند آنچه حرام کرد خدای و رسول او ، « **ولایدینون دین‌الحق** » و دین اسلام نمیدارند و نمی پذیرند ، « **من الّذین اوتوا الکتاب** » از اهل کتاب از جهودان و ترسایان و صابیان ، « **حتی یؤتوا الجزیة عن‌ید** » تا آنکه که گزیت دهند ازدست خود نقد ، « **وهم صاغرون .(۲۹)** » وایشان خوار وکم آمده .

« **وقالت الیهود** » جهودان گفتند ، « **عزیر بن‌اللّه** » که عزیز پسر خداست ، « **وقالت‌النصاری** » ترسایان گفتند ، « **المسیح‌بن‌اللّه** » که مسیح پسر اوست ، « **ذلك قولهم بافواههم** » این چیز آنست که بزبان میگویند ، « **یضاهؤن** » راست برابر دارند و هم سخن ، « **قول‌الّذین کفروا من قبل** » با کوران که پیش ازیشان بودند ، « **قاتلهم‌اللّه** » لعنت بادازخدای برایشان ، « **انی یؤفکون .(۳۰)**» چون می‌بر گردانند ایشان را جهودان را ازحقّ .

« **اتّخذوا احبارهم** » جهودان گرفتند دانشمندان خویش‌را ، «**و رهبانهم** و ترسایان راهبان خویش را ، «**ارباباً من‌دون‌اللّه** » ایشانرا بخدائی گرفتند فرود از خدای ، « **والمسیح بن مریم** » و عیسی مریم را هم چنین ، «**وما امروا** » و نه فرمودند ایشانرا ، «**الاّلیعبدوا الهاً واحداً**» مگر که خدای پرستند یگانهٔ یکتا ، « **لااله‌الاّهو** » نیست خدائی جزاو ، «**سبحانه عمّایشرکون .(۳۱)** » پاکی ویرا از آنچه انبازباوی میخوانند .

«**یریدون** » میخواهند ، «**یطفئوانوراللّه** »که نورخدای وچراغ اوبکشند، «**بافواههم**» بیاددهنهای‌خویش، « **یأبی‌اللّه** » واباميکند خدای، «**الاّان‌یتمّ‌نوره**» مگر تمام کند نورخود وافروخته داردچراغ، «**ولوکره الکافرون .(۳۲)** » وهرچند دشوار آید کافرانرا .

« **هوالّذی ارسل رسوله بالهدی** » اوآنست که بفرستاد رسول خویش را **محمد** براه نمونی ، « **ودین‌الحقّ** » و دین راست ، « **لیظهره** » آنرا تا آن را زبردارد و پیروز آرد ، « **علی‌الدّین کلّه** » بر همهٔ دینهای دیگر ، « **ولوکره المشرکون .(۳۳)** » وهرچند که دشوار آید مشرکانرا .

النوبة الثانیه

قوله تعالی: «یا ایّها الّذین آمنوا لاتتّخذوا آباءکم» ـ این آیت در شأن قومی آمد که بهجرت آمده بودند و موالاة داشتند با برادران به **مکه** در دارالشرك و ایشان دست می افکندند و درخبرها ایشان می گرائیدند، ربّ العالمین ایشانرا از آن نهی کرد و ایشان را بیم داد، گفت: «ومن یتولّهم منکم» یا معشر المسلمین بعد نزول هذه الایة، «فاولئك هم الظالمون» ای ـ من یتولّی المشرك فهو مشرك لانّه رضی بشرکه. وقومی از مسلمانان در **مکه** بماندند، از بهر عیال خویش وپیوند که داشتند هجرت نکردند و می گفتند: اگر ما یکبارگی از فرزندان وخویشان خود ببریم صنایع و اسباب ما خراب شود و مالی که بکسب بدست آورده‌ایم ضایع شود و فرزندان و کودکان ضعیف و بیکس بمانند، در شأن ایشان این آیت آمد: «قل ان کان آباؤکم وابناؤکم و اخوانکم و ازواجکم وعشیرتکم». قرائت **بوبکر** از **عاصم** «وعشیراتکم» بالف است، و اقتراف اکتساب است:

«واموال اقترفتموها» ای ـ اکتسبتموها» به **مکه** «وتجارة تخشون کسادها» ان یبقی علیکم فلاینفق، وگفته‌اند: «وتجارة تخشون کسادها» یعنی البنات الایامی اذا کسدن عند آبائهن ولم یخطبن.

«ومساکن ترضونها» ومنازل یعجبکم الاقامة بها، «احبّ الیکم» ان تهاجروا الی الله والی رسوله بالمدینة.

«فتربّصوا» ای ـ توقّعوا وانتظروا «حتّی یأتی الله بامره» ـ این برسبیل وعید گفت. یعنی ـ که اگر آن همه دوستر میدارید ازهجرت به **مدینه** ازبهر خدای ورسول صبر کنید ومنتظر فرمان خدای باشید، یعنی ـ عذاب این جهانی وهوالقتل، یاعقاب آن جهانی. و گفته‌اند: امر اینجا فتح **مکه** است، بتهدید باایشان میگوید: «فتربّصوا» مقیمین بمکّة «حتّی یأتی الله» بفتح مکّة فیسقط فرض الهجرة. «والله لا یهدی القوم الفاسقین» تهدید لهاؤلاء بحرمان الهدایة.

«لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة» ـ فی الخبر انّ المواضن الکثیرة الّتی نصر الله فیها النّبی و المؤمنین ثمانون موطناً. الوطن والموطن ـ مکان الاقامة. «ویوم حنین»

یعنی و نصر کم فی یوم حنین . گفته اند : **حنین** و **اوطاس** و **هوازن** هر سه نام غزاست ، **هوازن** نام قبیله و **حنین** و **اوطاس** نام جایگاه . **حنین** و ادیی است میان **مکه** و **طائف** ، وقصه آنست : چون **مکه** گشاده شد ومکیان مسلمان شدند، دوقبیله بماند ازعرب که ایشان‌را قوّتی‌وشوکتی عظیم‌بود ، مردان‌مبارزجنگی، یکی **هوازن** ودیگر **ثقیف** . ایشان بایکدیگربیعت کردند وباهم‌افتادند چهارهزارمرد مقاتل ، و امیر **هوازن** ، **مالك عوف** بود ، امیر **ثقیف** ، **کنانة بن عمرو** ، خبر برسول خدا آمد که ایشان سازجنگ میکنند وحربها تدبیرمیسازند ، رسول‌اسباب حرب بساخت وبا دوازده هزار مرد جنگی بیرون آمد ، ده‌هزار **مهاجر** و **انصار** و دوهزار که از **مکه** باوی برخاستند ، آمدند تا بوادی **حنین** ، مردی گفت : از جملهٔ مسلمانان نام وی **سلمة بن سلامه** چون لشکر اسلام فراوان دید وانبوه : والله یا رسول‌الله لانغلب‌الیوم من کثرة . رسول خدا را ازآن نه‌خوش آمد و اندوهگن شد و گفت : ما را امروز محنت وابتلا رسد ازین کلمت، اعتماد کرد برسپاه فراوان تا خود چه پیش‌آید. هردو لشکر بهم رسیدند مشرکان نیامهای شمشیر همه بشکستند و چهار هزار مرد مبارز شمشیر کشیده بیکبار حمله بردند ولشکر اسلام چنان هرگز ندیده بودند بترسیدند و بهزیمت پشت بدادند، و با رسول‌خدا نماند ازآن لشکرمگر سیصد مرد ، و به‌یك روایت باوی نماند هیچ کس مگر **عباس بن عبدالمطلب** و **بوسفیان بن الحرب** ، و **عباس** مردی بلند آواز بود . رسول گفت : یا **عباس** ! یاران را بخوان . **عباس** گفت : یا عبادالله ! یـا اهل القرآن ! یا اصحاب **الشجرة** یا اصحاب **سورة‌البقرة** و **آل‌عمران** ! یا اصحاب بیعة الرّضوان ! وگفته‌اند رسول خدا نیـز میگفت : یا المهاجرین ! الیّ یا معشرالانصار ! الیّ ، این‌اصحاب الصفة ! این اصحاب سورة‌البقرة. مسلمانان چون آواز رسول شنیدند و آواز **عباس** ، بیکبار باز گشتند و نزدیك **مصطفی** آمدند . رسول خدا گفت: هذا حین حمی الوطیس . ودرخبراست که مشتی خاك و سنگ ریزه برداشت و برروی ایشان انداخت گفت : شاهت الوجوه انهزموا و ربّ‌الکعبه . وربّ‌العزّة در آن حال سکینه فرو فرستاد بدلهای مؤمنان ، آرامی

وسکونی وامنی بعد از خوف وبیم بدل ایشان فرو آمد و قوی دل شدند و بر کافران حمله بردند. ربّ العالمین مدد فرستاد از آسمان پنج هزار فریشته با قدهای بلند وجامهای سفید براسبهای ابلق. کافران چون ایشان را بدیدند بترسیدند و بهزیمت شدند و مسلمانان برپی ایشان رفتند و بسیار از ایشان کشته شدند، **مالك بن عوف** را بگرفتند وپیش رسول‌خدا آوردند. رسول گفت: یا **مالك** امّا الایمان و امّا السّیف؟ **مالك** گفت: امّا اسلام نیارم و اگر بکشی مردی عظیم کشته باشی ورفدا خواهی مال عظیم یابی. آنگه گفت: یا **محمد**! کجااند آن مردان بلند بالای سفید جامه براسبهای ابلق که بنزدیك تو بودند؟ ایشان ما را بهزیمت کردند نه‌شما. رسول‌خدا گفت: تلك الملئکة ارسلها ربّی لنصرتی. اینست کـه رب العالمین گفت: «ویوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئاً وضاقت علیکم الارض بمارحبت» برحبها وسعتها. و البآء للحال ای ـ رحبته، والمعنی ـ لم تجدوا موضعاً لفرارکم عن اعدائکم.

«ثمّ ولیّتم مدبرین» ای ـ ولیّتم الکفّار ظهورکم مدبرین. عن النبی‌ص: منهزمین. قال الزّهری: بلغنی انّ شیبة بن عثمان، قال: استدبرت رسول‌الله یوم حنین وانا اریدان اقتله بطلحة بن عثمان وعثمان بن طلحة وکاناقد قتلا یوم احد فاطلع الله رسوله علی مافی نفسی فالتفت الیّ و ضرب فـی صدری وقال: اعیذك بالله یا شیبة، فارعدت فرائصی فنظرت الیه و هواحبّ الـیّ من سمعی و بصری و قلت: اشهد انّك رسول‌الله و انّ الله اطلعك علی مافی نفسی.

«ثمّ انزل‌الله سکینته» وامنه ورحمة وطمأنینة، وقیل: وقاره فآمنوا وسکنت قلوبهم بعدالخوف.

«وانزل جنوداً لم تروها» یعنی ـ الملئکة وکانوا خمسة آلاف لم تروها باعینکم.

«وعذّب الّذین کفروا» بالخوف والقتل والاسر.

«وذلك جزاء الکافرین» ای ـ ما فعل بهم جزائهم فی الدّنیا.

«ثمّ یتوب‌الله من بعد ذلك علی من یشاء» وهم الّذین اسلموا منهم بعدذلك.

«والله غفور رحیم» بمن آمن.

«يا ايّها الّذين آمنوا انّما المشركون نجس» فاجتنبوهم كما يجتنب الانجاس. **حسن** گفت: نجس العين‌اند، مصافحت ايشان دست شستن واجب كند. **قتاده** گفت: نجاست ايشان آنست كه نه از جنابت غسل كنند نه ازحدث وضو. نَجس مصدراست و نَجس اسم و نِجس موافقت رجس، يقال: رجس نجس.

«فلايقربوا المسجد» مسجد گفت ومرادهمهٔ حرم‌است. حرام كرد برمشركان كه درحرم شوند يا حج كنند پس فتح **مكه**، معنى آنست كه مؤمنان را نگذارند پس ازين كه درحرم شوند نه‌استيطان را نه سفارت و زيارت را نه‌زنده و مرده فانّه ينبّش قبره اذا امكن ويخرج.

«من بعد عامهم هذا». قيل ـ هو سنة تسع. و قيل ـ سنة برائة وهى سنة عشر وهى سنة حجة الوداع. **جابربن عبدالله** گفت: لايقربه مشرك الاّ عند رجل من المسلمين او رجل يؤدّى الجزيه. وفى وقوع اسم المسجد على الحرام دليل على انّه قبلة لاهل القبلة وسعه لهم فى التّوجه اليه اذا ارادوا **الكعبة** كماجاء فى الخبر انّ البيت قبلة لاهل المسجد و المسجد قبلة لاهل الحرم والحرم قبلة لاهل الارض فى مشارقها و مغاربها.

«و ان خفتم عيلة» مشركان چون اين منع شنيدند گفتند: اكنون كاروانهاى مكّه بازداريم تاازگرسنگى هلاك شوند، اهل **مكه** بترسيدند گفتند: الآن ينقطع المتاجر عنّا، فانزل الله تعالى:

«وان خفتم عيلة فسوف يغنيكم الله من فضله» العائل الفقير والجمع العيّل والعيلة الفقر، عال درويش شد، اعال عيال دارشد، «فسوف يغنيكم الله من فضله» بما تأخذون من الجزية وتنالون من الغنيمة. و قيل: «من فضله» اى ـ من رزقه فمطرت البلاد و اخصبت و اسلم اهل **جدة** و **صنعا** وغيرهم فحملوا الميرة الى **مكه** و كفاهم الله ماكانوا يتخوّفون. و گفته‌اند كه خداى‌تعالى وعده وفا كردكه بروز گارطعام ونعمت برايشان فراخ كرد چنانكه گفت: «يجبى اليه ثمرات كلّ شىءٍ رزقاً من لدنّا»، امّا بمشيّت مقيّد كرد گفت: «من فضله ان‌شاء»، ازبهر آنكه نعمت سال بسال كمتر وسال بسال بيشتر و كس باشد كه توانگر بود و كس باشد كه درويش چنانكه خود خواهد روزى ميرساند «يبسط الرّزق لمن يشآءِ و يقدر»، و قيل: هذا تعليم بتعليق

الامور بمشيّةالله . «انّ الله عليم» بما امر ، «حكيم» فيما قدّر .

«قاتلواالّذين لايؤمنون بالله ولاباليوم الاخر» ـ درقرآن آيتی نيست درفرمان بقتال جامع‌تر ازاين که ميگويد: قتال کنيد باايشان که باخدای ايمان نيارند چنانکه مؤحدان ايمان آرند يعنی **اهل کتاب، قريظه و نضير** وغير ايشان که ايشان اقرار ميدادند که خدای خالق‌است آفريدگار و کردگار، امّا اورا شريك و انبازميگفتند وزن و فرزند و بآنچه سزای آن نيست صفت ميکردند و نبوّت **مصطفی‌محمد** نمي‌پذيرفتند، پس اقرار ايشان بکار نيامد وآنرا ايمان ننهادند، «ولاباليوم‌الاخر» ونه بروز رستاخيز ايمان دارند چنانکه موحدان و مؤمنان ايمان دارند، وذلك‌بانهم لايقرّن بانّ اهل الجنّة ياكلون ويشربون فليس يقرّن باليوم‌الاخر .

«ولايحرّمون ماحرّم‌الله ورسوله» من‌الخمر و لحم‌الخنزير .

«ولايدينون دين الحق» ای ـ لايدينون بدين الاسلام و هودين **محمد**ص النّاسخ لسائر الاديان . و المعنی‌ايمانهم غيرايمان اذلم يؤمنوا **بمحمد**ص ولم يتدينوا بدينه ، وقيل لايدينون‌دين‌الحقّ ای ـ لايطيعون طاعةالحقّ والحقّ هوالله عزّوجلّ‌دان له ای ـ اطاعله ، وقيل: «لايدينون‌دين‌الحقّ» ای ـ لايعملون‌بمافی‌التوريةوالانجيل .

«من الّذين اوتوا الکتاب» من‌اليهود و النّصاری و من للتّبيين . ميگويد با ايشان که بخدای وروز رستاخيز ايمان نياوردند و حرام را حلال کردند و فرمان خدای‌نبردند ازين **جهودان و ترسايان** قتال کنيد . «حتّی يعطوا الجزية عن‌يد» ـ اهل کتاب را در اعطاءِ جزيه مخصوص کرد ، اين دليل است که هر که را کتاب نيست وشبهت کتاب نيست ، جزيت ازوی نپذيرند و او را در کفر بنگذارند ، امّا **مجوس** با **اهل کتاب** ملحق‌اند در جزيت . لما روی **عبدالرحمن‌بن عوف** انّ النّبی‌ص قال : «سنّوا بهم‌سنّة اهل‌الکتاب» ، وروی‌انّ النّبی‌ص اخذمن **مجوس هجر**(۱) ، وروی‌عن **علی**ع قال : «کان للمجوس علم يعلمونه و کتاب يدرسونه وانّ ملکهم سکر فوقع علی‌ابنته اواخته فاطلع عليه بعض اهل‌مملکة فجاؤا يقيمون عليه الحدّ فامتنع فرفع الکتاب من بين‌اظهرهم وذهب‌العلم من‌صدورهم» . امّا **سامره** ميگويند که قومی‌اند

۱ ـ هجر (هَ جَ) شهريست نزديك مدينه (اقرب الموارد)

از **جهودان** و **صابیان** قومی‌اند از **ترسایان**، وحکم ایشان حکم **اهل کتاب** است و ایشان که تمسّك بصحف **شیث و ابراهیم و داود** (ع) کرده‌اند، علمادر آن مختلف‌اند قومی گفتند ملحق‌اند بااهل کتاب، و قومی گفتند **بعبدة اوثان** ملحق‌اند، وقومی گفتند که از **عبده اوثان** جزیت پذیرند مگر که ازعرب باشند، فانّ العرب سیف الاسلام، وفی‌ذلك ما روی انّ النّبی‌ص صالح **عبدةالاوثان** علی‌العرب الّامن کان من العرب. امّا مذهب راست و قول درست آنست که **عرب** و **عجم** در آن یکسانند و جز از **اهل کتاب** جزیت نپذیرند، ایشان که پیش از مبعث **رسول**ص پدران ایشان برملّت **جهودان** و **ترسایان** بودند، امّا آنکه بعدازمبعث **مصطفی**ص جهود گشت یاترسا، یا گور، ازعبدهٔ اوثان‌است ازوی واعقاب‌وی الّاالاسلام نپذیرند یاقتل، وشرط آنست که جزیت از مرد بالغ آزادستانند مکلف، نه از زن نه‌از کودك، نه ازدیوانه و معتوه نه از مملوك فانّهم اتباع الرجال العقلاءِ، و اقلّه دینـار. قال **رسول‌الله**ص **لمعاذ بن‌جبل**: « خذ من کلّ حالم دیناراً فی کلّ سنة » یعنی ـ فی آخرالحول. وروی انّ **عمر** اوجب علی من کان من‌اهل‌الذّهب اربعة دنانیر وعلی اهل‌الفضة اربعین درهماً. «حتّی‌یعطوا الجزیة عن‌ید»، قیل: عن‌سلطانٍ وقوّة لکم علیهم وانعام منکم علیهم وللید السّلطان والنّعمة، وقیل: «عن ید» یعنی ـ عن ـ قهر و ذلٍّ یعترفون انّ ایدی المسلمین فوق ایدیهم. و قیل: « عن یدٍ » ـ یعنی ـ یعطونها بایدیهم، یعطی کلّ رجل ماعلیه بیده لایرسله، یمشی بها کارهاً ولایجیٔ بهارا کباً، یعطیها وهو قائم، والّذی یأخذها منه جالس.

«وهم‌صاغرون» ذلیلون مقهورون. وقیل: یؤخذ بلحیته ثمّ یقبض منه. وقیل: یصفع ثمّ یؤخذ منه.

« و قالت‌الیهود عزیر‌بن‌الله » این قومی از **جهودان** گفته‌اند نه همگان. **ابن‌جریج** گفت: خود یك‌مرد گفته است از این نام وی **فحاص**، وسبب‌آن بود که **بختنصر بابلی** نسختهای **تورات** بسوخته بود در مسجد **بیت‌المقدس** واز آن زمین نسخت نمانده بود، چون فرزندان **بنی‌اسرائیل** که مانده بود، پس کشتن پدران ایشان فرارسیدند به **تورات** محتاج بودند و آنرا نسخت نیافتند، خدای **تورات** را از

اول تا آخر دردل **عزیز** اوکند، پس از آن که ویرا زنده کرده بود تا برایشان خواند، ایشان بشنیدند و نسخت کردند. قومی از ایشان گفتند: این **عزیر** پسر خداست، که مردم را توان چنین نیست.

«وقالت النّصاری المسیح ابن الله» - این آن بود که خدای تعالی **عیسی** را بآسمان برد، **حواریان** و قوم **عیسی** که ویرا دریافته بودند ودیده، هیچ نماندند وفرزندان ایشان در رسیدند که **عیسی** را ندیده بودند امّا بوی ایمان داشتند. پس مردی جهود نام وی **بولس** با ایشان آمد و دین **ترسائی** گرفت تا ایشانرا بفریفت و دروغها نهاد در کار **عیسی** و دین ایشان برایشان شوریده کرد تا ایشان در شبهت افتادند، قومی گفتند: المسیح هوالله. قومی گفتند: هوابن الله. قومی گفتند: ثالث ثلاثه. وشرح قصه آنست که: این **بولس** مردی بود دلاور، کینه‌ور، کافردل و میخواست که قوم **عیسی** بهم براو کنند و دین ایشان بر ایشان شوریده کند، و با **جهودان** میگفت: ان کان الحق مع **عیسی** فکفرنا وجحدنا والنّارمصیرنا فنحن مغبونون ان دخلوا الجنّة ودخلنا النّار» - میگفت: غبنی عظیم باشد اگر فردا این قوم **عیسی** به **بهشت** روندو ما **بدوزخ**، ناچار من تدبیری سازم که ایشانرا از راه ببرم و ازاسلام بر گردانم، وکانوا علی دین الاسلام احدی وثمانین سنة بعدرفع **عیسی** یصلون الی القبلة ویصومون رمضان. پس این **بولس** اسبی داشت نیکو که بریشت آن جنگ کردی با ایشان، و قوم **عیسی** از قتل و طعن وی ایمن نبودندی، رفت و آن اسب را پی کرد و خاك برسرنهاد و گریستنی وزارئی عظیم درگرفت. ایشان گفتند چه‌رسیدترا درین‌وقت؟ گفت ندائی شنیدم از آسمان که ترا هرگز توبه نپذیرم مگر که ترسا شوی و دین **عیسی** گیری واکنون از دین جهودی توبه‌کردم، ایشان اورا در **کنیسه** فروآوردند و یك سال در خانه‌ئی نشست که از آن خانه بیرون نیامد تا کتاب **انجیل** بخواند و بیاموخت، پس بیرون آمد و گفت ندائی از آسمان شنیدم که: انّ الله قبل توبتك. ایشان اورا بدوست گرفتند، پیشرو خود ساختند و بوی اقتدا کردند. برخاست وبه **بیت‌المقدس** رفت و آنجا خلیفه‌ای بگماشت نام وی **نسطور** و درو می‌آموخت که **عیسی** و **مریم** و **اله** هرسه بهم خدا اند. پس از آنجا بروم رفت و آنجا نیز خلیفه‌ئی

بگماشت نام وی **یعقوب**، و لاهوت و ناسوت او را درآموخت، یعنی که لاهوت بت‌خدای بناسوت بت‌خدای **عیسی** فروآمد تا پسر وی‌شد. پس یکی دیگررا دعوت کردواورا خلیفت‌خودخواندنام‌وی**ملکا**، ودر وی‌آموخت که انّ آلهٌ لم‌یزل‌ولایزال **عیسی**. پس ایشانرا هرسه بجای خود ممکن کرد و بهریکی چنان نمود که اوبهینه است ومهترهمگان. وباهریکی گفت من **عیسی** را بخواب دیدم که من‌ازتو خشنودم، اکنون خویشتن را بدین‌سبب قربان میکنم که وی از من خشنود شد. تو همه را دعوت کن و برملّت و نحلت خویش چنانکه گفتم جمع کن که من رفتم. این سخن با هریکی‌از آن سه خلیفت بگفت وخویشتن را بکشت. پس‌ایشان هریکی طایفه‌ئی را جمع کردند و بر آن گفتار وعقیدهٔ خویش بماندند وپیوسته میان این هرسه فرقت اختلاف بودی و جنگ وقتل الی یومنا هذا، وامروز **ترسایان** بر آن سه فرقت‌اند.

« عزیزٌ ابن » بتنوین قرائت **عاصم وکسائی و یعقوب** است، باقی بی‌تنوین خوانند و اثبات تنوین پسندیده تر است و اختیار **بوعبیده و بوحاتم** است لانّه اسم خفیف فوجهه ان ینصرف وان کان اعجمیّاً ولانّه لیس بمنسوب الی ابیه و انّما تحذف‌العرب‌النّون‌من‌هذا الاسم اذاکان‌منسوباً الی‌ابیه کقولهم : هذا **زیدبن‌عبدالله**، فحذفت النّون لکثرة هذا الکلام، فاذا نسبوا الی غیرابیه نوّنوا فقالوا : هذا زید ابن اخینا، و هذا زید ابن الامیر و علی قرائة من قراء بغیر التّنوین فلذلك ولالتقاء السّاکنین سکون التّنوین و سکون البآء فی قوله : عزیر ابن‌الله

«ذلك‌قولهم بافواههم» قال‌قائل: کلّ‌قول‌بالفم فماالفائدة فی‌قوله: «بافواههم»؟ قال‌الزّجاج : معناه انّه لیس فیه برهان ولابیان‌انّما هوقول بالفم لامعنی تحته صحیح لانّهم معترفون بانّ‌الله لم‌یتّخذ صاحبة فکیف‌یزعمون انّ‌له ولداً ؟! انّما هوتکذیب و قول فقط. والافواه ـ جمع‌الفوه حذف الهآءِ من‌آخره و قلب‌الواو میماً فصارفماً.

«یضاهون» بی‌همزه قرآئت عامّه‌است من‌ضاهیت. **عاصم** بکسر ـ ها ـ خواندو همزه، من‌ضاهأت، والضّهیاء ـ المرأة الممسوحة الثّدی‌المستویة الصّدر. یضاهون ای‌ـ یشبهون ویشاکلون.

« قول الّذين كفروا من قبل » ميگويد : اين سخن ايشان نيك ماننده است بسخن كافران كه پيشوا بودند از مشركان **مكه** كه مى گفتند: اللات والعزّى ومنات بنات‌الله . و گفته‌اند نيك مانند سخن ترسايان كه گفتند : **المسيح بن الله** . بسخن **جهودان** نيز گفتند : **عزير بن الله** ، وقيل ـ ضاهى خلفهم سلفهم .

« قاتلهم‌الله » اى ـ لعنهم واهلكم، وكلّ شىء فى‌القرآن قتل اى ـ لعن . وقيل: هذا تعليم اى ـ قولوا قاتلهم‌الله .

« انّى يوفكون » يصرفون عن‌الحقّ الى‌الباطل، وقيل : « يوفكون » يكذبون.

« اتخذوا احبارهم » يعنى‌علمآئهم وهم‌بنو**هرون**، « ورهبانهم » جمع‌راهب كفارس وفرسان وهم اصحاب **الصوامع** مشتقّ من‌الرهبة و مصدره الرّهبانيّة . « ارباباً » اى ـ آلهةً « من دون‌الله » يعنى ـ اطاعوهم فى‌معاصى‌الله . **عدى‌بن حاتم** گفت : **رسول خدا** بر آئة ميخواند باين آيت رسيد . گفتم يارسول‌الله ! انّهم لهم يكونوا يعبدون من دون‌الله . قال : اجل و لكن كانوا اذا احلّوا لهم‌الحرام استحلوه و اذا حرّموا عليهم الحرام حرّموه فتلك عبادتهم . وقيل ـ كانوا يامرونهم بالسجود لهم **والمسيح بن مريم** عطف على احبارهم ورهبانهم .

« وما امروا » اى ـ ما امر **عيسى**ع « الاّ ليعبدوا آلها ، واحداً » وقيل ـ معناه **المسيح بن مريم** اتخذوه رباً و ما امروا فى **التورية و الانجيل** « الاّ ليعبدوا آلها واحداً » و هوالّذى لا اله غيره سبحانه و عمّا يشركون » تنزيهاً لـه عن ان يكون له شريك .

« يريدون ان يطفئوا » يخمدوا نورالله دين‌الاسلام والقرآن وبيان‌صفة**محمد**ص، « بافواههم » بشركهم و كذبهم و خصّ الفم دون اللسّان لانّ الاطفاء بالشّفة يكون .

« ويابى‌الله » لايرضى ولايترك « الاّ ان يتّم نوره » باعلاء كلمةالله و اعزاز دينه، « ولو كره الكافرون » ذلك

« هوالّذى ارسل رسوله » **محمداً** « بالهدى » بالقرآن والايمان « ودين‌الحقّ » الاسلام ليظهرالله دينه اى ـ ليعليه على سائر الاديان فلايبقى دين‌الاظهرعليه‌الاسلام وسيكون ذلك ولم‌يكن بعد ولاتقوم الساعة حتّى يكون ذلك . روى عن **ابى سعيد** ،

قال: ذكر **رسول‌الله** بلاء يصيب‌هذه‌الامة حتّى‌لايجدالرجل ملجاءٍ يلجأ اليه من‌الظلم فيبعث‌الله رجلا من عترتى و اهل بيتى فيملاء به‌الارض قسطاً وعدلاً كما مليت جوراً وظلماً يرضى عنه ساكن‌السماءِ وساكن الارض لاتدع‌السماء من قطرها شيئاً الاصبته مدراراً ولا تدع الارض من بناتها شياً الا اخرجه حتى يتمنّى احياء الاموات يعيش فى‌ذلك سبع سنين اوتسع سنين. و عن **عايشة** قالت قال: **النبى**لايذهب اللّيل والنّهار حتى يعبد **اللات** و **العزى** فقلت يا رسول‌الله ان كنت لاظن حين انزل الله « هوالذى ارسل رسوله بالهدى ودين الحق ليظهره على‌الدين كلــه ولو كره المشركون » ان يكون ذلك تامّاً . قال : انّه سيكون من‌ذلك ماشاءالله ثم يبعث‌الله ريحاً طيبة فيتوفى كل من كان فى قلبه مثقال حبّة من خردل من ايمان فيبقى من لاخير فيه فيرجعون الى دين آبائهم. وعن **المقداد بن‌الاسود**، قال: سمعت **رسول‌الله** يقول: لايبقى على وجه‌الارض بيت من‌مدر ولاوبر الاادخله‌الله كلمة‌الاسلام : وقيل ـ «ليظهره على‌الدين كلّه» عند نزول **عيسى**. قال‌رسول‌الله لينزلن **ابن مريم**حكماً عادلافليكسرنّ الصليب وليقتلن الخنزير وليدفعن الجزية و ليذهبن الشحناء والتّباغض والتّحاسد وليدعون الى‌المال فلايقبله احد. وقال **ابن‌عباس** : يظهرالله نبيّه‌على امرالدّين كلّه فيعطيه ايّاه كلّه ولايخفى عليه شياً منه وكان **المشركون** و**اليهود** يكرهون ذلك .

النوبة الثالثة

قوله تعالى :« يا ايّها الّذين آمنوا لاتتخذوا اباءكم و اخوانكم . . . » الايـة ـ علامة الصدق فى‌التّوحيد قطع العلاقات و مفارقة العادات و هجران المعارف والالتقاء بالله على دوام الحالات . هركه حلقهٔ انقياد شرع در گوش فرمان كند به **بهشت** رسد هركه ديدهٔ حرص بناوك فقروفاقة بدوزد از **دوزخ** برهد، هركه صفات خود قربان مهر ازل كند اسرار علوم حقيقت از دل وى سر برزند ، هركه **يعقوب** وار در **بيت الاحزان** عشق نشيند . و از علايق و خلايق ببرّد بصحبت مولى رسد . ازخداوندان همّت يكى **خليل** بود ، **ابراهيم** در بدايت كار دنيـا را بر مثال ستاره پيش ديدهٔ وى درآوردند ، پس عقبى بينى اندرصورت ماه جمال خود برديدهٔ خلّت وى جلوه كرد

پس نفس امّاره و مهر **اسمعیل** بحکم بعضیّت برصفت آفتاب خود را بدو نمود. **خلیل** درنگرست بر هیچ چیز از موجودات آثار عزّ فقر و نشان ازل ندید گفت: نخواهم «لااحب الافلین» همی بیکبار از کل کون اعراض کرد دنیا بداد ودل از فرزند برداشت ونفس خودرا بآتش **نمرود** سپرد گفت: «فانهم عدولی الاّ رب العالمین». هر که خواهد که درکوی موافقت بربساط محبّت منزل کند مرکب علاقت را یکبارگی پی کند. **پیر طریقت** از اینجا گفته: کوی دست علاقت از دامن حقیقت کسی رهان شود تا خورشید وصال از مشرق یافت تابان شود و زیادت بی کران شود ودل و جان هرسه بدوست نگران شود. **احمد یحیی دمشقی** روزی پیش پدر ومادر نشسته بود، گفتند: یا **احمد**! ازپیش ما برخیز وهر کجا خواهی رو وماترا درکارخدا کردیم. **احمد** آب حسرت دردیده بگردانید برپای خاست روی سوی قبله کرد، گفت: الّهی تا کنون پدری ومادری داشتم اکنون جزتو ندارم ازشهر **دمشق** بدر آمد، روی بجانب **کعبه** نهاد و آنجا مقیم شد تا بیست وچهار موقف دریافت، بعدازآن خواست تا قصد زیارت پدر و مادر کند بشهر **دمشق** بازآمد بدر سرای رسید حلقهٔ در بجنبانید مادر آواز داد که: من علی الباب؟ قال انا **احمد**. مادر گفت: ما را فرزندی بود او را درکارخدا کردیم، **احمد ومحمد** را باما چه کار. وحکایت **ابرهیم ادهم** معروفست که آن فرزند وی آرزوی دیدار پدر کرد، از **بلخ** برخاست وبحج شد چون **بموسم** رسید **ابراهیم** اورا دید ازو برگشت و بگوشهٔ بازشد بسیار بگریست و آنگه گفت:

هجرت الخلق طراً فی هواکا — وایتمت الولید لکی اراکا.

«قل ان آباؤکم و ابناؤکم واخوانکم» الی قوله «احبّ الیکم من الله ورسوله». **مصطفی** گفت: لایؤمن احدکم حتی اکون احبّ الیه من والده وولده والناس اجمعین، وقال صم: ثلث من کنّ فیه وجد حلاوة الایمان من کان الله ورسوله احبّ الیه من سواهما ومن احبّ عبدا لایحبّه الاّ الله و من یکره ان یعود الی الکفر بعداذانقذه الله منه و کما یکره ان یلقی فی النّار. هر که عیال و فرزند خویش و پیوند و مال وضیاع و اسباب از خدای و رسول دوست‌تر دارد بهرهٔ وی از مسلمانی جز نامی نیست و از حقیقت ایمان اورا بوئی نیست، مسکین آنکس که عمری بسر آورد واورا ازین حدیث بوئی نه.

ترا از دریا کمان چیست که ترا جوئی نه. **عبدالرحمن بن ابی‌بکر** روز **احزاب** بیرون آمد در صف کافران باستاد و هنوز در اسلام نیامده بود مبارز خواست **ابوبکر** بیرون آمد برعزم آن که باوی جنك کند، **عبدالرحمن** چون روی پدردید برگشت وروی بر گردانید. و از بهرحشمت **ابوبکر** کس از یاران وی بیرون نشد. **ابوبکر** را گفتند اگر پسرت حرب کردی توچه‌خواستی کرد. گفت: بان خدائی که **محمد** را براستی بخلق فرستاد که برنگشتمی تا او مرا بکشتی یا من اورا بکشتمی.

«لقد نصرکم‌الله فی‌مواطن کثیرة ویوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم». عُجب غول راهست و آفت دین و سبب زوال نعمت وکلید فرقت ومایه غفلت. عجب آنست که طاعت‌خود، بزرگ داند وخدمت ازخود شناسد وبچشم پسند، درونگرد بحکم خبر، بفتوی نبوّت طاعت این‌چنین کس‌هرگز برفرق وی‌برنگذرد. **پیرطریقت** گفت: الهی از دودعوی بزینهارم وزهر دو بفضل تو فریاد خواهم ازآنکه پندارم که بخود چیزی دارم یا پندارم که برتو حقّی دارم. الهی از آنجا که بودیم برخاستیم لکن بآنجا نرسیدیم که میخواستیم. الهی‌هر که نکشته‌ئی خودی است مرداراست مغبون اوست که نصیب او ازدوستی گفتار است. اورا که دین راه جان ودل بکاراست اورا با دوست چه کاراست. **مصطفی**ص گفت‌لولم تذنبوا، لخشیت علیکم‌ماهو اشدّ من‌الذّنب العجب العجب، وقال‌ص بئس العبد عبد تخیّل واختال ونسی‌الکبیر المتعال بئس‌العبد عبد تجبّرواعتدی ونسی الجبّارالاعلی. بئس‌العبدعبد سهی‌ولهی‌ونسی المقابروالبلی. بئس‌العبد عبد عتا وطغا ونسی‌المبتدا والمنتهی.

«یا ایّهاالذین آمنوا انّما المشرکون‌نجس». کافران‌خبیث‌اند دلهاشان بنجاست کفرآلوده و بدود شرك سیاه گشته هرگز آب توحید بآن نرسیده که عنایت ازل ایشان‌را درنیافته باین خبث ونجاست سزاءِ مسجد کی باشد که مشهد قرب حق است ومخیم‌الطاف کرم. جای پاك جز پاکانرا بخود راه ندهد. ان‌الله تعالی طیّب‌لایقبل الاّ الطیب. بهشت جای پاکان است، چنانکه گفت: «ومساکن طیبة فی‌جنّات عدن»: جز پاکان ومؤمنان‌را بخود راه ندهد. «نورث من عبادنامن کان تقّیا» ودلهای مؤمنان که بآب توحید شسته و بجاروب حسرت رُفته و بساط مهر ازل درآن گسترده و از

علائق و اغیار درحقیقت افرادخالی گشته‌لاجرم محلّ‌خرگاه قدس‌عزّت گشته ومیدان مواصلت حقّ شده که «انا عندالمنکسرة قلوبهم من اجلی».

پیر طریقت گفت: الهی نزدیك نفسهاءِ دوستانی حاضردل ذا کرانی ازنزدیك نشانت میدهند و برتر از آنی، و از دورت میجویند و نزدیکتر از جانی، ندانم که درجانی یا جانرا جانی نه‌اینی و نه‌آنی جانرا زندگی می‌باید تو آنی. نیکو گفت آن جوان مرد که گفت:

بمیر ای حکیم از چنین زندگانی کزین زندگانی چوماندی بمانی
از این جیفهٔ کلبه مرگت رهاند که مرگست سرمایهٔ زندگانی
کند عقل را فارغ از لا ابالی کند روح را ایمن از لن ترانی.

«وقالت‌الیهود عزیربن‌الله» الایه. اگر خطاب ازمخلوق رفتی عین‌شکوی‌بودی و گله بدوستان کردن از دشمنان تحقیق وصلت و تشریف دوستان بود. فکم‌بین‌من یشکوالیه و بین من یشکوعنه. میگوید بیگانگان و دشمنان مارا بسزای ما صفت نکردند و حق خداوندی ما نشناختند و حرمت نداشتند. همانست که **مصطفی** ص گفت: حکایت‌از کردکار قدیم جلّ‌جلاله: کذّ بنی ابن‌آدم ولم‌یکن‌له ذلك وشتمنی ولم یکن‌له ذلك فامّا تکذیبه ایّای فقوله لن یعیدنی و لیس اوّل الخلق باهون علیّ من اعادته و امّا شتمه ایّای فقوله اتخذالله ولداً و اناالاحد الصمد لم‌یلد ولم یولد ولم یکن‌له کفواً احد. گفت: فرزند **آدم** مرا دروغ زن‌گرفت ونرسداورا که مرا دروغ زن گیرد، و ناسزا گفت و نرسد او را که مرا ناسزا گوید امّا آنچه دروغ زن گرفت آنست که گفت: پس از آنکه مردیم ما را نیافرینند باز ومن‌همانم که اوّل بودم دراول نبود بیافریدم و از آغاز نو ساختم بآخر باز آفرینم چنان که اوّل آفریدم که نه‌اول برمن‌آسانتر از آخر، من همانم که بودم قادربر کمال مقدر ذوالجلال لم‌یزل ولایزال. وامّا ناسزا که فرزندآدم گفت: آنست که‌گفت: «اتخذالله ولداً». خدای فرزندگرفت ونه چنان است که وی گفت، که من یگانه ویکتاام بی‌زن وبی‌فرزند بی‌خویش وبی پیوند بی‌نظیروبی‌مانند، آنکه صفت‌خود، خود کرد گفت: اناالاحدالصّمد. منم‌خداوند یکتا در ذات، یکتا در صفات بی‌همتا. قدوس و بی‌عیب. پاك ازو صفهاء ناسزا. صمدم

نه خورنده و نه خواب گیر . خود بی‌عیب و معیوب پذیر . جبار حکیم و دانا وقدیر لم‌یلد و لم یولد ولم یکن له کفواً احد .

٤ ـ النوبة الاولى

قوله تعالى : « **یا ایها الّذین آمنوا** » ای ایشان که بگرویدند ، « **انّ کثیراً من الاحبار و الرّهبان** » بسیاری از این دانشمندان جهودان و خداترسان ترسایان ، « **لیاکلون اموال النّاس بالباطل** » مالهای مردمان میخورند به ناروای و ناراست وناشایست « **ویصدّون عن سبیل اللّٰه** » وبرمی‌گردانندمردمانرا ازراه خدای ، « **والّذین یکنزون الذّهب والفضة** » و ایشان که زرو سیم گنج می نهند ، « **ولاینفقونها فی سبیل اللّٰه** » وآنرا از بهرخدا نفقت نمیکنند و درجهاد با دشمن وی ، « **فبشّرهم بعذاب الیم.**(۳۴) » بشارت ده ایشانرا بعذابی درد نمای .

« **یوم یحمی علیها فی نار جهنم** » آنروز که آنرا می‌تاوند و برآن آتش می‌افروزند در دوزخ ، « **فتکوی بها جباههم** » وداغ میکنند بآن پیشانیهای ایشان را . « **وجنوبهم و ظهورهم** » وپهلوهای ایشان و پشتهای ایشان « **هذا ما کنزتم لانفسکم** » و ایشانرا میگویند این آن گنج است که خویشتن را می نهادید ، « **فذوقوا ما کنتم تکنزون.**(۳۵) » . چشید جزاء آن گنجی که خود را مینهادید .

« **انّ عدة الشهور عنداللّٰه** » شمار ماهها بنزدیك خدای ، « **اثناعشر شهراً** » آنست که ماهها دوازده‌است ، « **فی کتاب اللّٰه** » درخواست خدای ودانش‌وپسند خدای ، « **یوم خلق السّموات والارض** » ازآنروزکه آسمانها وزمین آفرید ، « **منها اربعة حرم** » ازآن چهارماه حرام باآزرم ، « **ذلك الدین القیم** » این‌است‌شمارراست ، « **فلاتظلموا فیهن انفسکم** » درآن ماههای‌حرام‌برخویشتن ستم‌مکنید ، « **وقاتلوا المشرکین کافة** » و مشرکان هموراه کشتن کنید ، « **کمایقاتلونکم کافة** » هم‌چنان که ایشان باشماهموار کشتن کنند « **واعلموا ان اللّٰه مع المتقین .**(۳٦) » وبدانید که‌خدای باپرهیزکاران است .

« **انّما النّسیءُ** » تاخیر حرمت ماه حرام تا ماه صفر ، « **زیادة فی الکفر** » ،

بافزایشی‌است برسری‌در کفر، « **یضل به الذین کفروا** » که کافران بآن بی‌راه‌تر شوند ومی کنند، « **یحلونه عاماً** » حلال میکنند محرم را یکسال، « **ویحرمونه عاماً** » وآنرا حرام‌میدارندو آزرم آن بجای‌میدارندیک‌سال، « **لیواطئوا** » میخواهند که بهوا و مراد خویش برابری جویند و کنند، « **عدة ماحرم الله** » وانهادی که خدای نهاد و پسندی که اوپسندید وعددی که وی‌نهاد، « **فیحلوا ماحرم الله** » تاحرام کردهٔ خدای حلال کنند، « **زین لهم سوء اعمالهم** » برآراستند ایشانرا کار های ایشان، « **والله لایهدی القوم الکافرین .(۳۷)** » خدای راه ننماید و کارنسازد قوم کافران را.

« **یاایها الذین آمنوا** » ای ایشان که بگرویدند، « **مالکم** » چه رسید شمارا، « **اذاقیل لکم** » آنگه که شمارا گویند، « **انفروا فی سبیل الله** » بیرون شوید درجهاد ازبهرخدای، « **اثاقلتم الی الارض** » بازمین گرایید و گران‌خیزید، « **ارضیتم بالحیوة الدنیا من الاخرة** » باین جهان پسنده کردند بدل از آنجهان، « **فما متاع الحیوة الدنیا** » نیست برخورداری و روزگار گذاشت این جهان، « **فی الاخرة** » درمقابل آن‌جهان، « **الاّقلیل .(۳۸)** » مگر اند کی.

« **الاّتنفروا** » اگربیرون‌نشوید بغزا، « **یعذبکم عذابا الیما** » عذاب کند شما را عذابی درد نمای، « **ویستبدل قوماً غیرکم** » و بجای شما قومی دیگر آرد بیرون شدن رابجنگ دشمن‌وی، « **ولاتضروه شیأً** » وخدای را ورسول راهیچ گزندنیارید، « **والله علی کل شی قدیر .(۳۹)** » و خدای بر همه چیز از تغییر و تبدیل قادر است و توانا.

النوبة الثانیة

قوله تعالی: «یاایها الذین آمنوا ان کثیراً من الاحبار والرهبان». حبر نامی است دانشمندان **اسرائیلی** را همچنان که عالم نامی‌است دانشمند عربی را پس علماء اسلام را بدان نام خواندند. **انس** گوید: کنّا من قرأ البقرة وآل عمران فینا فنسمیّه الحبر، یعنی ـ لکثرة ما فیها من الفقه وفی‌روایة من قرأ سورة البقرة وآل‌عمران جدّ فینا ای عظم فی اعیننا وشرف. و **راهب** نامی‌است متعبّد ترسایانرا ازبهر آنکه ایشان

عبادت خویش بر رهبت نهادند و بیم سخت آنکه آن تعبّد ایشان بر هبت رهبانیّت تام کردند. و گفته‌اند. احبار درین آیت علماءِ جهودان‌اند از اولاد **هرون** و رهبان زاهدان ترسایانند و **اصحاب صوامع** میگوید: اینان مالهای مردم میخورند و میبرند بباطل و ناشایست یعنی که حکم میکنند ودرحکم، رشوت می‌ستانند. **مصطفی**ص گفت: لعن‌الله الرّاشی والمرتشی فی‌الحکم وقیل: کانوا یاخذون‌الرّشی من ملوکهم و کبرائهم ویکتمون. نبوّةالنبی‌ص عن‌جهّالهم. «و یصدّون عن‌سبیل‌الله» ای - یصرفون النّاس عن الایمان **بمحمد**ص. «و الّذین یکنزون الذّهب والفضّة»... الآیه. درتفسیر آورده‌اند که در سبب نزول این آیت میان **معاویه** و **ابوذر** در **شام** مناظره رفت. **معاویه** گفت: نزل فی **اهل‌الکتاب**. **بوذر** گفت: نزل فی‌اهل‌الاسلام. قال **ابوذر**: فکتب **معاویة** الی **عثمان** ان‌هذا یفسدالنّاس وکتب‌الیّ **عثمان** فقدمت **المدینة** فانجفل النّاس ینظرون الیّ کانّهم لم یرونی قط. فقال لی **عثمان** لوانعطف وقال ارتحلت الی الرّبذة فارتحلت الی الرّبذة. و بیشترین مفسران بر آنند که درماتعان زکوة فرو آمد. **ابن‌عباس** گفت: هرمالی که زکوة آن ناداده است وچند که برروی زمین است کنز است، وهرمال که زکوة آن داده‌است ودر زیرزمین‌است نه‌کنز است. وبه‌قال‌النبی‌ص: کلّ مال ادیّت زکوته فلیس بکنز. **ثوبان** گفت: آنروز که این آیت فرو آمد **مصطفی** ص گفت: تبّاً للذّهب تبّاً للفضّه. قالوا یا رسول‌الله! فای‌المال ندّخره. قال: قلباً ذاکراً ولساناً شاکراً وزوجةً صالحةً، وروی‌زوجةً مؤمنةً تعین‌احدکم‌علی‌دینه. وقیل - کان‌هذا فی‌اوّل‌الاسلام وکان لواجب علیهم ان یؤدّوالفضل ثم نسخ بآیةالزّکوة. قال**علی**(ع): اربعة آلاف فمادونها نفقة ومافوقها کنز والکنز جمع الشی وتکنیفه، یقول‌هو مکتنز اللّحم. والکنز المال الکثیر مدفوناً وغیرمدفون «ولاینفقونها» کنایةعن‌الاموال والکنوز. وقیل عن‌الفضّة ای‌لاینفقون‌الفضة فضلاً عن‌الذهب. وگفته‌اند: ـها- کنایت ازمصدراست، ای - لاینفقون نفقة، وقیل - «لاینفقونها فی‌سبیل‌الله» دلیل‌علی ان‌ّ الآیة نزلت فی منع الزّکوة لان من ادّی زکوته من ماله فقد انفق فی سبیل‌الله مایجب فی ماله. و گفته‌اند این آیت اهل کوفه را حجّت است که زکوة بر پیرایهٔ زنان واجب دانند که خدای نگفت: الّذین یکنزون‌الدّنیا نیروالدّراهم، بل گفت: الذّهب والفضّة.

و قدیقع اسم الذّهب و الفضّة علی الحلیّ . وجماعتی **صحابه و تابعین** برین ، حکم کرده‌اند ، عن **عبدالله مسعود** و **عبدالله عمر** و **عایشه** و**مجاهد** و**عطا** و **ابن سیرین** و**سفیان** واهل **العراق** . امّامذهب **شافعی** آنست که درپیرایهٔ مباح زکوة واجب نیاید که **مصطفی**ص گفت : لازکوة فی الحلّی . و در خبر دیگر می‌آید زکوة الحلی اعارته و هوقول **جابربن عبدالله** و **ابن عمر** و **انس بن مالك** و **سعد بن المسیب** و **الشعبی** و **الحسن** والیه‌ذهب **الشافعی** و **مالك ابن انس** امّا پیرایهاءِ محظور که‌صنعت آن واستعمال آن درشرع حرامست چون اوانی زرّین وسیمین ومیان علماءِ **حجاز** و **عراق** خلاف نیست که درآن زکوة واجب است .

« یوم یحمی علیها » ای ـ علی الکنوز فی نار جهنّم یوقدالنار علیها ، یعنی ـ یدخل کنوزهم النّار حتّی تحمرو تشدّ حرارتها .

«فتکوی بها جباههم و جنوبهم وظهورهم» ای ـ لاتوضع و دینار مکان دینار ولادرهم مکان درهم ولکن توسّع جلودهم لذلك فیوضع بکل درهم ودینار کیّه من نار علی جلده حتی یصل الحرّ الی اجواههم فیقال لهم « هذا ما کنزتم لانفسکم » و بخلتم به عن حق الله .

«فذو قوا العذاب بما کنتم تکنزون» قال النبی ص مامن رجل لایؤدی زکوة ماله الّاجعل یوم القیمة صفایح من نار فیکوی بها جبینه وجبهة وظهره . وقال **ابن عباس** حرّه تنطوی علی جبینه و جبهته یقول انالمالك الذی بخلت به .

«ان عدة الشهور » التی علیکم فیها الاحکام من الصوم و الحج ووجوب الزّکوة وانقضاء العدة ، « اثنا عشرشهر » علی منازل القمر واستهلال الاهلة التی تعرفها العرب دون الشمسیة التّی تعدّها الرّوم وفارس وانما قسمت السنة اثنی عشر لیوافق امر الاهلة نزول الشمس فی البروج الاثنی عشر ، کما قال تعالی :«والشمس والقمر بحسبان» یقال ـ انما سمّی المحرّم لتحریم القتال وصفر لانّ مکّة بصفر من النّاس فیه ، ای ـ یخلو ، وقیل ـ لانّه صفرت فیه وطابهم من الذّین فیه و شهرالربیع لارتباع القوم ای اقامتهم و قیل لانبات الارض و امراعها فیهما و جمادیان لجمود المیاه فیهما . و رجب لانّهم یرجبونه ، ای ـ یعظمونه ، وشعبان لتشعب القبائل فیه وفی الخبر سمی شعبان لانّه یتشعب

فیه خیر کثیر. الرمضان و رمضان لانّ اللّه تعالی ارمض فیه ذنوب المؤمنین، و شوّال لشولان النّوق اللقاح باذنابها فیه و ذوالقعده لقعودهم فیه عن القتال و ذوالحجّه لقضاء حجّهم فیه قوله فی کتاب اللّه یعنی - فی الایام الذی عنداللّه. کتبه یوم خلق السموات والارض و هو اللوح المحفوظ، وقیل - فی کتاب اللّه یعنی - فی حکمه و دینه «منها اربعة حرم» واحد فرد وهو رجب مضر بین جمادی و شعبان ثلاثة متتابعة ذوالقعده و ذوالحجّة والمحرّم.

«ذلك الدّین القیّم» ای - الدین المستقیم هذا لا مایفعله اهل الجاهلیّه من التقدیم والتأخیر، و قیل - «ذلك الدّین القیم» ای - الحساب المستقیم. درست است خبر از **مصطفی** ص که در **حجة الوداع** خطبه کرد و درخطبه گفت الا انّ الزمان قد استدار کهیئة یوم خلق السموات والارض. السنة اثنا عشر شهراً منها اربعة حرم **ذوالعقدة** و **ذوالحجة** و **محرم** و **رجب** مضر بین **جمادی** و **شعبان** میگوید آگاه باشید و بدانید که روزگار باز گشت بروزگار که در گذشت و بآن نهاد آمد که خدای نهاد آن روز که آسمان آفرید و زمین. و معنی آنست که درعرب درزمان **جاهلیت** ماه **حج** تبدیل کرده بودند در هر ماهی از ماههای سال دو حج میکردند دو سال در ذوالحجّه و دو سال در **محرم** و دو سال در **صفر** هم چنین در هرماهی از ماههای سال دو **حج** میکردند. آن سال که **مصطفی** **حج** کرد دور حج ایشان با **ذوالحجه** رسیده بود برمیقات راست آن قد استدار که **مصطفی** گفت: آنست آنکه بفرمان خدا و رسول برذوالحجة آرام گرفت و نهاد اوّل تا روز رستاخیز «ذلك الدّین القیم» ای الحساب - المستقیم، اینست شمار راست که سالی دوازده ماه بود و چهارماه که مسمّی است از آن حرام بود و ماه حج **ذوالحجه** بود.

«فلاتظلموا فیهنّ انفسکم» ای - فی الاربعه بالارتکاب المعاصی. آنرا بتحذیر مخصوص تر کرد از آن که گناه در آن عظیم تر است و گناه کار اثیم تر. **ابن بحر** گفت: «لاتظلموا انفسکم» بترك قتال من یقاتلکم فیهنّ. میگوید برخود ستم مکنید که قتال نکنید با آنکس که درین ماهها باشما قتال کند و دلیل برین قول آنست که بر عقب گفت: «وقاتلوا المشرکین کافة» ای جمیعاً، «کما یقاتلونکم کافة». و گفته‌اند که باین آیت مباح گشت قتال درماه حرام و آنچه گفت: «قل قتال فیه کبیر» بهاین منسوخ شد.

عطا گفت : «قل قتال فیه کبیر» محکم است نه منسوخ و قتال درماه حرام روانیست مگر که ایشان که دشمن اند ابتدا کنند گفتا و تقدیر آیت آنست که « ان بدأکم فقاتلوهم»وقول اوّل درست‌است اجماع علماءِ دین است ، و **مصطفی** درماه حرام حصار **طائف** داد وقتال کرد. «کافّة» نصب‌است برحال‌وهو مصدر کالعافیة والعاقبة والخاصة ولایثنّی ولایجمع ولا تدخلها الالف واللام لأنّها من المصادر التی لاتنصرف ویجری مجری‌قولهم قاموا معاً وقاموا جمیعاً وللرّجلین قاماجمیعاً وللنّسوة قاموا جمیعاً واشتقاقها من کفّة وهو حرفة ، یعنی ـ اذا انتهی‌ذلك کفّ عن‌الزّیادة ،«واعلموا انّ‌اللّٰه‌مع‌المتقین» هذه بشارة لهم و ضمان بالنصرة .

«انما النسیءِ»ممدود ومهموز عامّهٔ قرّاءِ خواند مگر ورش از **نافع** که بی‌همزه خواند بسکون سین وهومصدر ، یقال ـ نساه نسیأ ونسیأ ، ای ـ اخّره . نساللّٰه فی‌اجله وانساللّٰه‌اجله .« یضل به‌الّذین کفروا »بضم یاوکسرضاد، تفرّد **یعقوب** است وبضم یا وفتح ضاد قرائت **کوفی**، ای ـ یضلهم‌الشیطان بذلك‌النسی، باقی بفتح یا و کسرضاد خوانند، یعنی ـ فهم ضالّون بذلك، واین‌نسی چیزی‌است‌که قبیلهٔ ازقبائل عرب پدیدآوردند و اول کسی که این نهاد **نعیم‌بن ثعلبه** بود احد بنی **مالك بن کنانة** ، وقیل ـ **جنادة بن عوف الکنانی** و هوالّذی ادرکه رسول اللّٰه صم ، و قیل ـ **ابوثمامه صفوان بن امیة‌بن ابی الصلت الثقیمی** و ثقیم بیت من بیوت **مالك بن کنانه** . آن کسی که نسی نهاد خواست که قوی را از دشمنان خویش مقهور کند ودرماه **محرم** که ایمن نشسته باشند نیز غرّت وغفلت ایشان بر سرایشان شود با قوم خویش و قتال کنند و دانستند که **محرم** ماه حرام‌است‌باحرمت و آزرم‌وقتال‌در آن روا ، نه. ازحرمت‌**محرم** با **صفر** برد، برهوا ومرادخود و **صفر** بجای **محرم** بنهاد، درحرمت و آزرم تامقصود خویش در **محرم** حاصل کرد، پس قبیلهای عرب **بنو مالك بن کنانه** و **بنو سلیم** و **غطفان** و **هوازن** آنرا سنتی نهادند و بر آن عادت میرفتند ، یعنی **محرم** را ماه حرام‌نهادند و **صفر** نه، وسالی **صفر** را ماه حرام نهادند و **محرم** نه، و کان یتولی ذلك **ابوثمامه صفوان‌بن‌امیة** یقوم به فی‌الموسم خطیباً ومؤذنه فیقول **انا ابوثمامة** لااعاب ولااحاب من‌الحرم الا ان الهکم قدحرم العام المحرم ویقول ان الهکم قد حرم العام

صفر. **ابو ثمامه** در آن موسم ندا کردی گفتی امسال ماه **صفر** است عرب آن بشنیدندی و چنان اعتقاد کردندی و از آن در نگذشتندی اینست که رب العالمین گفت:

«انّما النّسیءُ» تأخیر حرمة المحرم الّذی حرمه اللّٰه الی صفر الّذی لم یحرمه اللّٰه.

«زیادةٌ فی الکفر» اذ ازدادو وابه کفراً الی کفرهم حیث احلّوا ماحرم اللّٰه و حرّموا ما احلّ اللّٰه «یضّل به» ای - بذلك التأخیر.

«الّذین کفروا یحلّونه عاماً ویحرّمونه عاماً» اذا قاتلوا فیه احلوه و حرموا مکانه **صفر** واذا لم یقاتلوا فیه حرّموه «لیوا طئوا» ای - لیوافقوا و یضاهئوا «عدّة ماحرم اللّٰه» و اربعة اشهر وان کانت مغیّرة مبدّلة.

زیّن لهم سوء اعمالهم» ای - زین لهم **الشیطان** بذلك، «واللّٰه لایهدی القوم الکافرین

«یا ایّها الّذین آمنوا مالکم اذا قیل لکم انفروا فی سبیل اللّٰه اثاقلتم الی الارض».

این آیت تحریض مؤمنان است برغزاءِ **تبوك** ازجانب **روم**. **رسول خدا** بعد ازفتح **مکه** وبعداز جنگ **طایف** و **غزوحنین** به **مدینه** بازشد واز **ذوالحجه** تا **رجب** در **مدینه** همی بود تا اورا جهاد فرمودند بااهل **شام** و **روم**، و **رسول خدا** بهر غزوی که رفتی اول آشکارا بنه گفتی، راه دور بود و گرما سخت ودشمن بسیار. ومردم را آن وقت قحط دنیا رسیده ودست تنگ شده، صریح بگفت، که کجا میرویم، تا ساز وبرگ آن را و آن قتال بتمامی بسازند وبر یاران صعب آمد و دشخوار که در **مدینه** آن وقت خرما ومیوه رسیده بود ونمی خواستند ازسر آن برخاستن وبگرماءِ گرم بیرون رفتن. چون **رسول خدا** ایشانرا از آن غزو خبرداد سه فرقت شدند: قومی بجان ودل قبول کردند وبخوش دلی پیش آمدند ورفتن را برایستادند وهم المهاجرون والانصار. وفرقتی آن بودند که برایشان آن فرمان دشخوار آمد اما طاعت خدای ورسول ایثار کردند برهوا و مراد خویش وفرمان را گردن نهادند وعزم رفتن کردند. سوم فرقت بامراد وهواءِ خویش برنیامدند و دستوری تخلف خواستند و **رسول خدا** ایشانرا دستوری داد. درشان ایشان این آیت آمد «مالکم» استفهام انکاراست یعنی - ای شیءِ لکم: چه بودست شمارا وچه رسید که چون شمارابغزو فرمودند «اثاقلتم»، ای - تثاقلتم

وتباطأتم وملتم الى الاقامة **بالمدينه** . این چنان است که کسی گران خیز را گوید زمین وی را بگرفت . وقیل ـ معناه اطمانتنم الی الدنیا ورکنتم الی شهواتها . ارضیتم بنعیم الحیوة الدنیا من نعیم الاخرة «فمامتاع الحیوة الدنیا فی الاخرة الا قلیل» ای ـ مایتمتع به فی الدنیا قلیل عند مایتمتع به اولیاء الله عزوجل فی **الجنة** . آنکه ایشان را در آن تخلف که کردند بیم داد و تهدید کرد گفت . « الاّتنفروا » نفیر نامی است سپاه را ، میگوید : اگر شما با این سپاه اسلام بیرون نشوید بجنگ **روم** خدای شمارا عذاب کند یعنی بامساك المطر وا الجدوبة والقحط وظفر الاعداء .

« ویستبدل قوماً غیرکم » بنصرة دین الله و نبیه غیر متثاقلین عن النفیر الی اعدائه مطیعین الله ورسوله . قیل هم اهل **الیمن** وقیل ـ هم : **ابناء فارس** .

«لاتضروه شیأً» . این‌ها ، گفته‌اند که باخدای شود و گفته‌اند که بارسول شود .

« والله علی کل شیءٍ » من التبدیل والتغییر « قدیر » . **ابن عباس** گفت : این آیه منسوخ است بآنچه گفت : «وما کان المؤمنون لینفرو کافة» ، وجماعتی مفسران بر آنند کـه منسوخ نیست وهردو بجای خویش محکم اند .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « یا ایّها الّذین آمنوا انّ کثیراً من الاحبار والرّهبان » الآیه . درین آیت هم تخصیص است وهم تشریف است وهم تهدید و وعید . اول آیت تشریف مؤمنان است . ایشانرا بنداء کرامت میخواند وبه خطاب کریم می نوازد ، نواخت خود بر ایشان می نهد عطاء خود بر ایشان می ریزد وبایمان ایشان خود گواهی می دهد . اینست کر ونعمت . اینست لطافت ورحمت . کاری درازل ساخته . بنده را بی بنده عقد دوستی ... ه ونداء کرامت ونعمت بجان وی رسانیده .

پیر طریقت گفت نداءِ حق برسه قسم است یکی را به نداء وعید خواند ازروی عظمت بخوف افتاد . یکی را بنداءِ وعد خواند بنعمت رحمت برجا افتاد . یکی را بنداء لطف خواند بحکم انبساط بمهر افتاد . بنده باید که میان این سه حال گردان بود : اول

خوفی که اورا ازمعصیت بازدارد؛ دوم رجایی که اورا برطاعت دارد؛ سوم مهری که اورا از او باز رهاند.

تا باتو تویی ترا بحق ره ندهند چون بی‌توشدی‌زدیده‌بیرون نه‌نهند

«ان کثیراً من‌الاحبار والرهبان لیاکلون اموال‌الناس بالباطل». ازروی‌اشارت میگوید مبادا که عالم درتعلیم علم وپیر در تربیت مرید طمع دارد برفق مردم ونفع دنیا که طمع، آئینهٔ علم تاریك کند وچشمهٔبرکت خشك‌کند وقیمت مردم ناقص‌کند وهیبت پیراز دل‌مرید ببرد وحرمت علم‌فرو نهد. **مصطفی** گفت: بئس‌العبد عبدٌطمعٌ یقوده وهوی یضله‌وقال علیه‌السلام یاتی علی امتی زمان امراؤ هم یکون علی الجور وعلمائهم علی‌الطمع وعبّادهم علی‌الریاءِ و تجارهم‌علی‌اکل الربوا، ونساؤهم علی‌زینة الدنیا. عالم که درتعلیم‌علم، طمع بنفع دنیا ندارد ورفق خلق‌درآن نجوید وعلم خود بطلب جاه وریاست وجمع دنیا ضایع نکند، بعلم‌خود برخوردارشود وبرکت علم بوی رسد وثواب او ثواب پیغامبران بود. **مصطفی** گفت: من زار عالماً فکانّما زار نبیاً. و درخبراست که هرکه عالمی‌رازیارت کند چنان است‌که علم‌را زیارت‌کرد، وهرکه علم را زیارت کرد چنان است که خدایرا زیارت کرد و هرکه خدایرا زیارت کرد جایگاه او **بهشت** است.

« والّذین یکنزون الـذّهب و الفضّة ولاینفقونها فی سبیل‌اللّه ». بخل نه‌کار دین‌داران‌است ونه‌خُلق دوستان. وگفته‌اند: لیس‌من‌اخلاق الانبیآء والصّدیقین‌البخل، لانه روی عن **النبی**ص انه قال: ماجبل ولی اللّه الاعلی السخاءِ. **شبلی** را پرسیدند که زکوة چند باید داد. گفت: برمذهب فقهاء‌از دویست درم پنج درم، وبرمذهب ماجملهٔ دوبست درم دادنی‌است. گفتند: این‌را درشرع، اصلی باید گفت: **ابوبکر**هرچه داشت همه در باخت آنروز که **مصطفی** از یاران صدقه خواست. **عمر** نیمهٔ مال‌آورد گفت: یا رسول‌اللّه تصدقت بنصف مالی و ترکت النصف لعیـالی ولی عنداللّه اجر. **بوبکر** هرچه داشت همه‌آورد، وگفت: یارسول‌اللّه تصدقت بجمیع‌مالی وللّه‌عندی مزید. **عمر** گفت: نیمهٔ مال بدادم ومرا بنزدیك خدای‌مزداست. **ابوبکر** گفت: همه بدادم و از

آن خدای را برمن حق است. **مصطفی** گفت: بینکما ماین کلمتیکما. **عمر** برمقام شریعت بود وثمر. اهل شریعت نعیم بهشت است. **ابوبکر** برمقام حقیقت بود وثمرهٔ اهل‌حقیقت روح مشاهده است، حساب اهل شریعت‌بموقف است حساب اهل‌حقیقت بربساط انس است، درمقعد صدق عند ملیك مقتدر.

« یوم یحمی علیها فی‌نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم وظهورهم ».
خص المواضع الثلث من‌البدن وهی‌الجبهة والجنب والظهر بالکی، لان‌البخیل اذاسأله السائل زوی جبهته ثم اعرض‌عنه ثمّ ولیه ظهره. پیشانی که خواجه بوقت سؤال سائل فراهم‌کشدناچار بر آن داغ‌نهند. پهلو که ازسرکبر بردرویش زندوپشت‌که برگرداند، هم‌چنان، تادانی که درویش‌را در آن حضرت جاه ومقدار است. وشرف درویش آنست که چون‌توانگررا اعتماد بردنیابود درویش‌را اعتماد برمولا بود، هرگه‌که توانگری بخدای تقرّب کند بوسیلت‌درویش کند واگردرویش بتوانگر ازبهر دنیا تقرب کند ازدین برآید. **مصطفی** از اینجا گفت: من تواضع غنیّاً لغناه ذهب ثلث دینه. هرکه تواضع کند توانگری‌راازبهر توانگری وی سیکی‌ازدین‌وی رفت، واگر بزبان‌مدح گوید دوسیك رفت، واگر بدل اوراتعظیم نهد جملهٔ دین وی درسر آن شد. درویش بود که بادین پیش توانگر درشود بی‌دین بیرون آید وتوانگر، با گناه پیش وی‌شود بی‌گناه‌بیرون آید، پس خلق، ایشانرا درویش‌میخوانند وتوانگر بحقیقت، خود ایشان‌اند. **مصطفی** گفت: ملوك تحت اطمار.

« ان عدّة الشهور عندالله اثناعشر شهراً » الآیة.. لماعلم انهم لایداومون علی ملازمة القرب، افرد بعض‌الشهور بالتفضیل لیحصوها باستکثارالطاعات وامّا الخواص من‌عباده فجمیع الشهورلهم **شعبان** و **رمضان** وجمیع الایام لهم **جمعة** وجمیع البقاع لهم کالمساجد وفی‌معناه انشد:

یارب ان‌جهادی فیك غیرمنقطع   فکل ارضك لی ثغرو طرسوس

« ان عدة‌الشهور عندالله اثنا عشر شهراً ». گفته‌اند حکمت در آنکه رب‌العزة روزگار را بردوازده ماه نهاد آنست که تابرعدد حروف توحید بود وهی: « لااله الاالله ». تحقیق آن خبررا که **مصطفی** گفت: بالتوحید قامت السموات والارض. دورفلك درآسمان

و گردش روزگار و سال وماه در زمین درتوحید موحدان بسته تا این دوازده حرف از زبان موحدان روان است این دوازده ماه برنسق خویش وبرهیئت خویش گردان است هرحرفی پاسبان ماهی ساخته و ثبات این در بیان آن بسته، آنروز که قضیهٔ الهی وحکم ازلی در رسد وخواهد که بند آسمان وزمین بر گشاید وزمین خاکی برافشاند و روزگار نام زد کرده بسر آید، نخست توحید از میان خلق بردارد تا نه توحید ماندنه نه موحدّ، نه قرآن میان خلق نه نه مؤمن. اینست که **مصطفی** گفت: **لاتقوم الساعة حتی لایقال فی الارض الله الله.**

«انّما النسیء زیادة فی الکفر ...» الآیه الدّین ملاحظة الامر و مجانبة الرزق وترك التقدم بین یدی الله سبحانه فی جمیع احکام الشرع فالآجال فی الطاعة مضروبة والتوحید فی عرفانه متّبع والصّلاح فی الامور بالاقامة علی نعمة العبودیّة فالشهر ماسماالله شهراً والعام والحول ماقدره و بینه شرعاً وهوالله تعالی ع.

٥ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی: «**الّا تنصروه**» اگریاری ندهید رسول را، «**فقد نصره الله**» خدای سبحانه وتعالی یاری داد اورا، «**اذ اخرجه الّذین کفروا**» آنگه که بیرون کردند اورا کافران، «**ثانی اثنین**» دوم دوتن «**اذ هما فی الغار**» آنگه که هردو درغاربودند، «**اذیقول لصاحبه**» آنگه که یارخویش را گفت [ابوبکر]، «**لاتحزن ان الله معنا**» اندوه مدار که خدای باماست، «**فانزل الله سکینته علیه**» فروفرستاد خدای، آرام ایمان برابوبکر، **وایده** ونیروی ویاری داد رسول خویش را، «**بجنود لم تروها**» بسپاهها ئی که شما نمیدیدید، «**وجعل کلمة الّذین کفروا السفلی**» وسخن کافران دیرینه کرد مغلوب ومقهور، «**وکلمة الله هی العلیا**» وسخن خدای وتقدیراو ومکر او آنست که زبر است غالب و قاهر، «**والله عزیز حکیم.**(۴۰)» . خدای توانائیست دانا.

«**انفروا خفافاً وثقالا**» بیرون شوید [بغزاء تبوك] سبك بالان وگران باران، «**وجاهدوا باموالکم و انفسکم فی سبیل الله**» وجهاد کنید بمال خویش وتن خویش از بهرخدای، «**ذلکم خیر لکم**» آن شما را به است، «**ان کنتم تعلمون.**(۴۱)» گردانید.

« **لو كان عرضاً قريباً** » اگر عرض بودی ازین جهان و چیزی که فرا دست رسیدی نزدیك، «**و سفراً قاصداً**» وسفری بچم و[راهی نه دراز]، « **لاتّبعوك** » بیامدندی برپی تو ، « **ولكن بعدت عليهم الشقّة** » ولکن راه دورشد و رفتن برایشان گران آمد، « **وسيحلفون باللّه** » و سوگندان میخورند بخدای ، « **لو استطعنا لخرجنا معكم** » که اگر توانستیم ما بیرون آمدیمی غزا را با شما ، « **يهلكون انفسهم** » در هلاك خویش می‌باشند ودرتباهی‌خویش ، « **و اللّه يعلم انّهم لكاذبون.** (۴۲) » وخدای‌میداند که ایشان دروغ زنان‌اند .

«**عفااللّه عنك**» درگذاشت‌خدای‌از تو [یا محمّد]، « **لم اذنت لهم** » چرادستوری دادی ایشانرا[چون دستوری‌خواستند ازتو نشستن‌را]، « **حتّى يتبيّن لك** » تاپیداشدی، « **الّذين صدقوا** » [راستی] ایشان که عذرها راست میگفتند، « **و تعلم الكاذبين.** (۴۳) » و بدانستید [دروغ] ایشان که [عذرهای] دروغ میگفتند .

«**لايستأذنك**» دستوری نخواهد از تو « **الّذين يؤمنون باللّه واليوم الاخر** » ایشان که گرویده‌اند بخدا و روز رستاخیز ، « **ان يجاهدو باموالهم وانفسهم** » که بازنشینند و بجهاد نیایند بمال خویش وتن « **و اللّه عليم بالمتّقين.** (۴۴) » وخدای داناست و آگاه برپرهیزکاران از خشم و عذاب او .

« **انما يستأذنك** » دستوری از تو ایشان خواهند « **الّذين لا يؤمنون باللّه واليوم الآخر** » که نه بخدای‌گرویده‌اند و نه بروز رستاخیز، « **و ارتابت قلوبهم** » ودر گمان افتاد دلهای ایشان ، « **فهم في ريبهم يتردّدون.** (۴۵) » .

«**ولو ارادوا الخروج**» واگرمیخواستندکه[بغزا] بیرون آیندباتو، « **لاعدوا له عدة** » پیش ازآن عذر که میگویند غزارا ساخته بودندید . « **ولكن كره اللّه انبعاثهم** » لکن نبایست خدایرا وناپسند آمد ویرا وخواست ایشان و بیرون شدن ایشان ، « **فثبّطهم** » ایشانرابازپس‌گرد وباپس‌نشاند، « **وقيل اقعدوا مع القاعدين.** (۴۶) » و ایشانرا گفتند می‌نشینید با نشستگان .

« **لوخرجوا فيكم** » اگر بیرون آمدندی ایشان در میان « **مازادوكم الّاخبالا** » نیفزودند شما را مگر تباهی ، « **ولاوضعوا خلالكم** » ودر

میان شما می‌تاختندید بسخن‌چینی و افساد ذات البین ، «**یبغونکم الفتنة**» شمارا شور دردل می‌جستندی،**وفیکم سمّاعون لهم** ودرمیان‌شما جاسوسانست ایشانرا که‌سخن می‌نیوشند تابایشان رسانند ، «**واللّه علیم بالظالمین.**(۴۷)» خدای داناست‌به ستمکاران برخویشتن .

« **لقد ابتغوا الفتنة من قبل** » و پیش ازین خود فتنهٔ دلهای مؤمنان جستند وشور دل ایشان« **وقلّبو لك الامور** »وترا کارها روی بروی گردانیدند درسکالش‌بد، «**حتّی جاء الحقّ** » تا نصرت خدای که ترا داشت آمد ،« **وظهر امراللّه** » وکار خدا ودین وی آشکارا شد وبلند،«**وهم کارهون.**(۴۸)»وایشانرا ناخواها وبریشان‌دشخوار.

«**ومنهم من یقول**» و از منافقان کسی است که‌میگوید ،«**ائذن لی** » مرا دستوری ده‌تا بنشینم ،«**ولاتفتنی**»ودل وچشم مرا بزنان‌روم فتنه مکن،«**الافی الفتنة سقطوا** » میدان که وی در فتنه افتاده است ازاین پیش ،« **وانّ جهنّم لمحیطة بالکافرین.**(۴۹) » و دوزخ گرد کافران درآمدنی است وایشان را فرو گرفتنی .

النوبة الثانية

قوله‌تعالی ،« الاّ تنصروه». این درآیت پیش پیوسته است. میگوید: ان‌ترکوا نصره فلن یضرّه ذلك شیأ کمالم یضروه اذکان بمکة لاناصرله. اگر ایشان ویرا یاری ندهند و باوی بجهاد بیرون نشوند اورا هیچ زیان نرسد و بروی هیچ گزند نیاید تا خدای ویرا یاری داد ونصرت پیدا کرد. اینست که گفت : «الاّ تنصروه» .

«فقد نصره‌اللّه» . این ـ ها ـ درتنصروه ودر نصره ودر اخرجه ودر لصاحبه ودر ایّده هرپنج با **مصطفی** شود واین آنگاه بود که کافران در **دار الندوة** کید ساختند وهمه بقصد وی باتفاق برخاستند. رب‌العالمین **جبرئیل** را فرستاد ورسول‌خدای‌را ازآن کید وقصد ایشان خبر کرد و اورا هجرت فرمود. رسول خدا بیرون آمد از **مکه** . وگفته‌اند که‌تابغار تنها بود. وگفته‌اند: چون**مصطفی** بیرون‌شداز، **مکه**،**ابوبکر**درخانه **مصطفی** شد ازاهل وی خبر پرسید . اورا گفتند رسول بیرون‌شد. **ابوبکر** برپی‌وی برفت. **مصطفی** باز نگرست شب تاریك بود، **ابوبکر** را نشناخت پنداشت که دشمن

است پارهٔ گرم‌تر رفت: **ابوبکر** بآواز سخن گفت تا **مصطفی** او را بشناخت، توقف کرد تا وی در رسید پس هردوبهم می‌رفتند ساعتی **ابوبکر** در پیش میرفت وساعتی باز پس ایستاد: فقال ص یا **ابابکر** مالك تمشی ساعةً بین یدی و ساعةً خلفی فقال یا رسول‌الله اذکر الطّالب واذکر فامشی خلفك فاذکر الرصد فامشی بین یدیك. فقال یا **ابابکر** واذا کان شیٔ احببت لك ان یکون بك دونی. قال: نعم والذی بعثك بالحق مایکون من ملمة الااحببت ان یکون بآل ابی‌بکر دونك. چنان بهم میرفتند تا بغار واین غار **کوه ثبیر** است بر در **مکه** و میگویند غار **ثور** است بزیر **مکه** براه **مدینه** پس **ابوبکر** از پیش درغار رفت و درهمه غار میگشت و پهلو برزمین مینهاد پس باز میگشت و باز برمی‌خاست رسول خدا گفت چه می کنی یا **ابابکر** گفت: یا رسول‌الله غیرانست وغیران ازحشرات و هوام زمین و سباع خالی نبود، خواستم که اگر ازاین چیزی باشد باری بمن رسد نه بتو که رنج تو نخواهم. **ابوبکر** دست بهرجائی وبهر گوشهٔ فرا میکرد تا چه بیند آخر سوراخی دید پای خود بر در آن سوراخ نهاد و بنشست چون ایشان درغار قرار گرفتند رب‌العالمین **عنکبوت** را فرستاد تا بردرغار همان‌ساعت خانهٔ خویش بساخت ودومرغ حمامه آمدند وبردرغار نشستند وهمان‌ساعت خانه‌بنهادند و گفته‌اند که بردرغار درختی برآمد آن ساعت چنان که ایشان را بپوشید. بامداد کافران خبر یافتند و بر پی ایشان بیرون آمدند تا بگیرند چون نزدیك غار رسیدند **ابوبکر** گفت یا رسول‌الله اتینا انك، آمدند دشمن و بما رسیدند **مصطفی** گفت: «لاتحزن ان‌الله معنا» اندوه مدار یا **ابابکر** که خدای با ماست پس گفت «اللهم اعم ابصارهم عنّا» بارخدایا دیدها و چشمهاشان از ما در پوشش[1] ر تا مارا نبینند. ایشان بدرغار رسیدند خانهٔ **عنکبوت** دیدند بردر غار تنیده و مرغ‌خایه نهاده و درخت برآمده گفتند اگر درین جایگه کسی بودی از این هیچ نبودی و گفته‌اند **امیة بن خلف** بردر غار بول کرد چنان که رشاش آن به **ابی‌بکر** میرسید و ایشانرا نمی‌دید و درخبر است که **ابوبکر** گفت یا رسول‌الله لونظر احدهم الی قدمه لابصرنا، اگر یك تن از این که ما میجویند فرو پشت پای خود نکرد ما را به‌بینند **مصطفی** جواب داد بوبکررا یا **ابابکر** ماظنّك باثنین الله ثالثهما چه‌ظن بری به‌دوتن

که سه دیگر ایشان خدای است اندوه مدار که خدای با ما است .

«فانزل‌الله سکینته و علیه» ای القی فی قلب **ابی بکر** ما سکن به والسکینة مایوجب السکون والامن علیه. این‌ها با مصطفی شود و گفته‌اند با**ابوبکر** شود واین درست‌تر است فان‌النبی لم‌یخف بل کان ص ساکن القلب رابطه الجاش .

«وایده بجنود لم‌تروها» یعنی ـ الملئکة. رب‌العالمین آن شب فریشتگان‌را فرستاد تا بردرغار بایستادند و غار بر کافران پوشیده داشتند وقیل ـ ایده بالملائکه یعنی یوم بدر و یوم‌الاحزاب ویوم حنین . **مجاهد** گفت رسول خدا و **بوبکر** درآن غار سه روز بودند و **بوبکر** را مولایی بود **شبان** نام وی **عامربن فهیر**. **ابوبکر** اورا فرمود تا هرشب گلهٔ گوسپند بدرغار آرد. او همی‌آورد وایشان ازآن شیرهمی‌خوردند پس از سه روز بیرون آمدند و **عبدالله بن اریقط** اللّیثی دلیل‌ایشان و بهراه **مدینه** فرو رفتند و کافران نومید و خاسر باز گشتند و گفته‌اند **قریش** در **مکه** جمع شدند تا درکار ایشان و درگرفتن ایشان تدبیر سازند **ابوجهل** گفت : هر که ایشانرا باز آورد بقهرمن اورا صدشتردهم وده‌اقیة زر **سراقة بن‌مالك‌بن‌جعشم** گوید من بطمع آن ضمان **بوجهل** برخاستم وستوررا زین برنهادم وسلاح برگرفتم . سه‌بار برستور نشستم هرسه‌بار مرا بیفکند. آخر برنشستم و رفتم تا بنزدیك ایشان رسیدم **ابوبکر** باز نگرست **سراقه** را دید گفت یا رسول‌الله آنکه **سراقه** مبارز عرب‌آمد و نزدیك بما رسید و**سراقه**آن بود که درجنگ هزار سواربا وی پای‌بنه داشتی **بوبکر** چون ویرا دید بترسید . رسول خدا گفت لاتخف یا **بابکر** فان‌الله معنا . پس رسول گفت : اللّهم اکف شرّ سراقة بماشئت . در حال سنب ستورش بزمین فروشد تا بشکم . گفت یا محمد من بتو عهد کردم که ترا گزند نرسانم ونرنجانم و هر که اندرین راه بطلب تو آید شرّ وی ازتو دفع کنم رسول دعا کرد تا پای‌اسب از زمین برآمد **سراقه** گفت : یا **محمد** من‌دانم که کارتو بالا گیرد و پایگاه تو بلند شود مرا نامهٔ ده تا میان من‌وتو نشانی باشد . **ابوبکر** نامهٔ نوشت گویند برسنگی و گویند برشانهٔ گوسفندی نوشت وی اندر کنانه نهاد ویك تیر بر کشید گفت مرا درین راه هم‌شتراست و هم گوسفند این تیر نشان من باشد با شما تا هرچه خواهید بشما دهند . رسول گفت یا **ابابکر**

ما را بطعام **سراقه** حاجت نیست . این هم‌چنان‌است که **مصطفی** در کار قوم خویش حزن نمود و خلاف نیست که آن حزن از رسول طاعت بود و رب‌العزّة او را گفت : «لاتحزن علیهم واخفض جناحك للمومنین» و «لایحزنك قولهم» «ولایحزنك الّذین یسارعون فی‌الکفر» فلم یکن نهی‌الله تعالی ایّاه عن الحزن دلیلا علی انّ الحزن کان معصیة فکذلك حزن **ابوبکر** .

«وجعل کلمة الّذین کفروا السفلی» یعنی الشرك «وکلمةالله هی‌العلیا» یعنی لااله الاالله وقیل کلمةالله قوله: «لاغلبن انا ورسلی» و گفته‌اند «وجعل کلمةالّذین کفروا السفلی» اینجا سخن تمام شد یعنی که خدای سکالش بدایشان و هم سخن و هم ساز ومکر ایشان زیر کرد ومغلوب ومقهور. پس ابتدا کرد و گفت «وکلمةالله هی‌العلیا» سخن‌خدای وتقدیر ومکر اوغالب است وقاهر و اگرخواهی پیوسته خوان برقرائت **یعقوب خضرمی** و کلمةالله بنصب تا، یعنی که : خدای کلمهٔ کافران‌را زیر آورد و کلمهٔ خویش‌را بر آورد.

«والله عزیز حکیم» فی‌سلطانه و تدبیره .

«انفروا خفافاً و ثقالا» مفسران گفتند اول آیه که فرود آمد ازسورهٔبراءة این آیه بود وقیل «اراد اول آیة نزل فی‌غزوة تبوك» قوله: انفروا خفافاًوثقالا **مجاهد** گفت چون ایشانرا بغزو فرمودند گفتند فیناالثقیل وفینا ذوالحاجة و فینا ذوالشغل وفینا ذوالضیعة فانزل‌الله تعالی «انفروا خفافاً وثقالا» میگوید همه بیرون شوید بغزو **تبوك** پیران وجوانان و عزبان ومعیلان توانگران و درویشان فارغان ومشغولان . در خبر است که **ابن‌ام‌مکتوم** آمد و گفت : یا رسول الله اعلیّ ان انفر فقال نعم پس ربّ‌العالمین‌این آیت منسوخ کردبآنچه گفت «لیس‌علی‌الضعفاء ولاعلی‌المرضی»..الآیه

«ذلکم خیرلکم» من‌التثاقل الی‌الارض «ان کنتم تعلمون» مالکم من‌الثواب والجزاء . روی **ثابت** عن **انس** ان **اباطلحة** قرأ سورة برائة فاتی‌علی هذه‌الآیه «انفروا خفافاً و ثقالا» فقال ای ـ بنیّ جهزّونی جهزّونی فقال بنوه : یرحمك‌الله قد غزوت مع‌النبیّ حتی‌مات ومع‌**ابی بکر** و **عمر** حتّی‌ماتافنحن‌ننفرعنك‌فقال لا، جهزّونی. فغزا البحر فمات‌فی‌البحر فلم یجدواله جزیرة یدفنونه فیها الابعدسبعة ایّام‌فدفنوه فیها ولم

یتغیّر. وقال الزهری خرج سعیدبن المسیب الی‌الغزو وقد ذهبت احدی‌عینیه فقیل له انك علیل‌صاحب ضرّ فقال استغفرالله الخفیف والثقیل ای‌الصحیح والمریض فان لم یمکننی الحرب کثرت‌السواد وحفظت‌المتاع.

«لو کان‌عرضاً قریباً» این آیت درشأن منافقان آمد که‌تخلّف کردند بی‌عذری بغزا نرفتند رب‌العالمین نفاق ایشان آشکارا کردگفت لو کان‌المدعوّالیه شیئاً من‌منافع الدّنیا قریب المتناول سهل المأخذ.

«وسفراً قاصداً» القاصدوالقصد المعتدل ای هنیئاً غیر شاق.

«لاتبعوك» لوا فقوك فی‌الخروج.

«ولکن بعدت علیهم‌الشقّة» المسافة البعیدة. آنگه خبرداد که چون بمدینه باز گردند، ایشان‌آیند وسوگند خورند و گویند.

«لو استطعنا» ای ـ لوسهل علینا‌الخروج وکان‌لناسعة فی‌المال «لخرجنامعکم یهلکون انفسهم» بایقاعها فی‌العذاب لانّ من حلف بالله‌کاذباً استحقّ العذاب و قیل «یهلکون انفسهم» بالقعود عن الجهاد «والله یعلم انّهم لکاذبون» لانّهم کانوا یستطیعون الخروج.

«عفاالله عنك». قومی گفتند از مصطفی دستوری خواستند بازنشستن را از غزو. مصطفی ایشانرا دستوری داد پیش از آن که در آن وحی آمد از آسمان. ربّ‌العالمین ویرا عتاب کرد گفت«عفاالله عنك‌لم اذنت لهم»این‌چنان است که‌گویند عفاالله عنك، صنعت فی حاجتی، و پارسی گویان گویند: عافاك‌الله ای بخت‌نیك، این چیست که کردی، وقیل عفاالله عنك محاالله ذنبك. قدّم العفو علی‌العتاب کی لایسبق الی قلبه حزن «لم‌اذنت» من غیر اذن الله «حتّی‌یتبین لك الّذین صدقوا» یعنی کان یجب ان لاتاذن حتّی یتبیّن لك الصادق فی ایمانه من الکاذب والصادق فی عذره من‌الکاذب المتعلّل. وروا باشد که لم‌اذنت‌لهم اینجا سخن بریده گردد پس‌از آن گفت لاتاذن لهم حتّی یتبیّن. قومی گفتند این آیت منسوخ است وناسخ آنست که گفت «فاذا استأذنوك لبعض شانهم فأذن لمن شئت منهم».

قوله«لا یستأذنك»ای ـ فی‌التّخلف عن‌الجهاد«الّذین یؤمنون بالله والیوم الاخر

ان يجاهدوا» يعني ان لايجاهدوا او كراهة «ان يجاهدوا باموالهم وانفسهم والله عليم بالمتّقين.

«انّما يستأذنك» في التّخلف «الذين لايؤمنون بالله واليوم الاخر وارتابت قلوبهم» شكّوا في دينهم واضطربوا في اعتقادهم «فهم في ريبهم يتردّدون» التّردّد التّصرف في الذّهاب والرّجوع مرّاتٍ متقاربة. قال ابن بحر: عوتب لانّه اذن لقوم في الخروج معه ولم يكن لهم ان يستاذنوا في الخروج ولا في التّخلف بل كان عليهم ان يقتصروا في الخروج على دعاء العامّة. قال ثم ذم من استاذن في الخروج والذى استاذن في التّخلف.

«ولو ارادوا الخروج» اى ـ لوعزموا على الخروج «لاعدّوا للخروج والجهاد «عدّة» اهبة من الزّاد والمركوب لانّهم كانوا مياسير و «لكن كره الله» انبعاثهم الانبعاث والانطلاق في الحاجة يقول كره الله نهوضهم للخروج فثبّطهم اى حبسهم وخذلهم وكسلهم.

«وقيل اقعدوا مع القاعدين» اين سخن، منافقان بايكديگر گفتند كه: بيرون مشويد و بنشينيد بااين نشستگان كه بعذر نشسته‌اند اززنان و كودكان وناتوانان. و گفته‌اند كه اين رسول خدا گفت باايشان از آنكه باايشان خشم داشت كه از ايشان تخلف مى‌شناخت. و گفته‌اند اين قيل بمعنى الهام است كه رب العزّة اسباب خذلان دردل ايشان افكند وايشان را بر آن داشت تابنشستند. وبرجمله بدان كه استطاعت دواست يكى قبل الفعل ويكى مع الفعل آنچه قبل الفعل است حصول آلت است و عدّة چون عقل وصحت ووجود مال وشناخت فرمان وتمكّن آن در وقت ومكان وآن استطاعت ظاهر است و موجود و حجّت بوى قايم است و ثابت و بنده تواناء آنست وذلك في قوله «لواستطعنا لخرجنا معكم» اينست كه منافقان گفتند اگر مارا استطاعت بودى با شما بيرون آمديمى ورب العزة ايشانرا دروغزن كرد و گفت «والله يعلم انّهم لكاذبون» لانهم يستطيعون للخروج. امّا آن استطاعت ديگر، قدرتست برمبشرت فعل وملك تحصيل. درباطن رود با فعل وبعد الفعل آنرا بتوان شناخت وهيچ حجّت بنده بوى ثابت نشود كه آن درحقّ وى مفقوداست نه موجود وپيش ازفعل بنده از آن استطاعت

، درهیچ چیز نیست چنان که خدای گفت «وکانوا لایستطیعون سمعاً ما کانوا یستطیعون السمع - انّهم عن السمع لمعزولون» قومی را گفته است که گوشها شنوا داشتند امّا با آن گوش شنوا ایشانرا استطاعت سمع نبود وقیل - «اقعدوا مع القاعدین» هم ازین باب است. رب العزة ایشان را مخذول کرد ومحروم از فرمان برداری تا نتوانستند که فرمان برند و **بغزاء تبوك** بیرون شوند . والله علیم یفعل مایشاء ویحکم مایرید.

«ولوخرجوا فیکم مازادوکم الاخبالا» چون **مصطفی** ازمدینه بیرون آمد تا به**تبوك** رود ب**ثنیّة الوداع** فروآمد آنجا لشکرگاه ساخت و **عبدالله ابی سلول** بامنافقان به زی **جلمه** فروآمد از **ثنیّة الوداع** بزیرتر. پس چون **مصطفی** ومؤمنان برفتند **عبدالله ابی** بامنافقان واهل شك تخلف کرد و باز گشت. ربّ العالمین تسلیت **مصطفی** این آیت فرستاد «لوخرجوا فیکم مازادوکم الاخبالا» ای - فساداً فی رای ضعفة المومنین الخبال الفساد فی الامر و الخبل الفساد فی العقل «ولاوضعوا خلالکم» الایضاع سرعة الشیی و المعنی اسرعوا بالنّمیمة فی افساد ذات بینکم. وقیل - اسرعوا ارکابهم بالسیر بینکم یوهمون الهزیمة فی القلوب «یبغونکم الفتنة» فتنه، سور دل است. میگوید: درمیان شما فرقت و شمارا بددلی می‌افزودندید و شوردل می‌جستندید.

«وفیکم سمّاعون لهم» ای منافقون یخبرونهم باخبارکم وقبل وفیکم سمّاعون لهم من یسمع کلامکم ویطیعکم ولوکان هولاء المنافقون فی صحبتکم افسدوهم علیکم «والله علیم بالظالمین» المنافقین . بینهم **عبدالله بن ابی و عبدالله نضل و عبدالله بن نبتل و جد بن قیس و رفاعة بن تابوت و اوس بن قبطی .**

«لقد ابتغوا الفتنة» میگوید : اگر این منافقان در این غزا تخلّف نمودند ایشانرا عادت است و در غزاء **احد** همچنین بودند که **عبدالله ابی** با منافقان روز **احد** بر گشت و گفت «لونعلم قتالا لاتّبعناکم» و گفته‌اند من قبل آنست که چون آمدن **مصطفی** به **مدینه** نزدیك بود و خبر افتاد **عبدالله ابی سلول** را رئیس منافقان از آن کراهیّت ورنج عظیم آمد که عرب **مدینه** می‌سکالیدند که ویرا برخویشتن ملك کنند تا فرقت ازمیان **اوس و خزرج** برخیزد. چون رسول خدا ب**مدینه** آمد آن کار فروبست وباطل شد **عبدالله ابی** ومنافقان **بجهودان** می‌گرائیدند تا **جهودان** درنبوّت

مصطفی طعن میکردند ومردمان دروددرشك می افکندند ودلهاء ضعیف میشورانیدند فذلك قوله «لقد ابتغوا الفتنة من قبل» و قیل معناه ان جماعة منهم ارادو به القتل فی لیلة العقبه «وقلبوا لك الامور» ای: اجتهدوا فی الحیلة علیك والکید بك والتقلیب ان تجعل اسفله اعلاه و باطنه ظاهره و معناه النفاق فان المنافق ظاهره خلاف باطنه حتی جاءَ الحق ای غلب الاسلام الشرك و ظهر امر الله وعلا دین الله وهو الاسلام وقیل حتی اخزاهم الله باظهار الحق واعزاز الدین علی کره منهم.

«ومنهم من یقول ائذن لی» این آیت درشأن **جدبن قیس الخزرجی** آمد مردی بود ازمعروفان منافقان رسول خدا گفت باوهل لك فی جهاد بنی الاصفر تتخذ منها سراری ووصفاء قال یارسول الله لقد عرف قومی انی رجل مغرم بالنساءِ وانی اخشی ان رأیت بنات الاصفران لااصبر عنهن فلا تفتنّی بهذا وائذن لی فی القعود عنك واعینك بمالی فاعرض عنه النبی علیه السلام وقال قداذنت لك فانزل الله هذه الآیه و کان الاصفر رجلا من حبشة ملك الروم فاتخذ من نسائهم کل وضیئة حسناءِ فولدت له بنین وبنات اخذن من بیاض الروم وسواد الحبشة فکن لغشاء یضرب بهن المثل فی الحسن میگوید این منافق دستوری میخواهد که نیاید وبهانه میکرد که «لاتفتنی» بینات الاصفر مرا به زنان روم وبنات الاصفر فتنه مکن یعنی که این بهانه است ونفاق اورا برین میدارد «الافی الفتنة سقطوا» الافی الکفر و النفاق سقطوا، یعنی ماسقط فیه من الفتنة بتخلفه عن رسول الله اکثر. وقیل الافی الفتنة ای فی النار والعذاب سقطوا «وان جهنم لمحیطة بالکافرین» مطبقة بهم جامعة لهم.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «الّا تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذهما فی الغار» سعادت بندگان درعنایت است و آنجا که عنایت است پیروزی را چه نهایت است. کار جذبهٔ الهی دارد مغناطیس عزت و کشش[1] عنایت. هر کجا کششی بود آنجا کوششی بود. هر کجا صدقی بود آنجا تصدیقی بود. وهر کجا تصدیق بود آنجا

---

۱ ـ درنسخه الف: کهربا است.

دلی بود و آنجا که دل‌بود فتحی بود و آنجا که فتح بود سعادت بود. خنك آن بنده که اهل این قصه بود. آنکه **ابوبکر** بر خوان قصه وی تاعجایب بینی درنگر دربدایت ونهایت کاروی تاعز صحبت بشناسی وحقیقت ولایت بدانی بیست ساله بود که بخواب نمودند اورا که ماه از آسمان جدا شدی و بربام **کعبه** سه پاره کشتید یك پاره از آن درکنار **ابوبکر** افتادی. **ابوبکر** این خواب نهان همیداشت **ازجهودان مکه** وغیر ایشان تاآنکه کــه **بشام** میرفت بتجارت. گفتا بر **بحیراء راهب** رسیدم وآن خواب اورا حکایت کردم گفت بشارت باد ترا یا **ابابکر** که رسول آخرالزمان‌را درحیات او وزیر باشی وبعدازوفات وی خلیفهٔ اوباشی. **ابوبکر** چون این سخن بشنید ازشادی بگریست ازعین رافت‌ورحمت دردل‌وی مایده نهادند. صباء دولت درد دین بسینه وی فرو گشادند **مصطفی** ازان درد این نشان باز داد که ما فضلکم **ابوبکر** بکثرة صیام ولاصلوةٍ ولکن بشیءٍ وقرفی صدره.

پیرطریقت: گفت که ازحال وی نشان داده که‌گفت کریما این سوز ما امروز دردآمیز است نه طاقت بسربردن ونه جای گریز است. سروقت عارف تیغی تیزاست نه جای‌آرام ونه روی پرهیز است. لطیفا این منزل ما چرا چنین دور است همراهان برگشتند که این کار غرور است گر منزل ما سرور است این انتظار سور است و گر جز منتظر مصیبت زده است، معذوراست بیست سال دیگرابوبکر این حدیث پنهان میداشت تاازجبار عالم فرمان آمد **بجبرئیل** امین که یا **جبرئیل** رو با **محمد** بگوی که وقت آن آمد که بمنبر سعادت بر شوی وباخلق بگوئی کــه لااله الاالله محمد رسول‌الله قل‌هوالله احد چون این پیغام بگزارد سید گفت یا **جبرئیل** باکه گویم که همه عالم منکر این حدیث‌اند گفت یا **محمد** اگر منکر نبودندی بسعادت دعوت تو کی‌رسیدندی یا **محمد** هیچ‌کس بسعادت‌دعوت‌تو نزدیکتر از **بوبکر بوقحافه** نیست نزدیك وی‌رو واین‌حدیث باوی بگو **مصطفی** قدم‌ازحجره‌خود بدر نهاد و **ابوبکر** همان ساعت ازخانه خویش بدر آمد. چون دید صدیق برجمال **سید** افتاد مغناطیس نبوت محمدی‌گوهر صدق **ابوبکر** را بخود کشید گفت: یا **ابابکر** این چندین‌ضعت گفت یا **محمد** چندین‌سال است که آتشی تیز دریاط

خود می‌بینم هرروز که بر آید گرم‌تر می بینم مرهمی همی جویم کـه این آتش بوی فرو نشانم .

از عشق تو آتشی بـرافروخته‌ام   وانـکه‌بخودی خودفروسوخته‌ام

مصطفی دانست که **ابوبکر** گرفتار درد دین است و تشنهٔ شربت توحید حق است تاازآن شراب که‌از خم خانهٔ قدم بوی فرستاده‌اند و دران قاروره طهارت صافی شده «که الم نشرح لك صدرك» یك قطره برجگر سوختهٔ **ابوبکر** ریزد گفت : یا **ابابکر** درنبوت و رسالت ماچه گوئی **ابوبکر** باز نماند و گفت راست است وپاك جاء بالصدق وصدق به گفتا نوشت باد شراب مهر ازجام توحید .

ای باز هوا گرفته وباز آمده به دام دوست

رنج سفر کشیده وباز دیده‌خود بکام‌دوست

وزبان حال **ابوبکر** میگوید الهی کشیدیم آنچه‌کشیدیم همه نوش گشت‌چون آوای قبول شنیدیم . الهی دانی که هرگزدرمهر شکیبا نبودیم وبهرکوی که رسیدیم حلقهٔ دردوستی‌گرفتیم و بهر راه که رفتیم بربوی تو آن راه بریدیم . دل رفت مبارك باد ورجان برود درین‌راه پسندیدیم .

دل باغ‌توشد پاك ببر، زان‌که‌درین دل   یا زحمت ما گنجد یا نقش خیالت

جان نیز بنزد تو فرستیم بدین شکر   صدجان نکند آنچه‌کند بوی وصالت

. . . .

٦ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : «**ان تصبك حسنة**» اگر بتورسد نیکوئیی ، « **تسؤهم** » ایشانرا اندوهگن کند ، «**وان تصبك مصیبة**» و اگر بتو رسد افتادی یا زیانی یا هزیمتی ، « **یقولوا** » گویند ، «**قداخذنا امرنا من قبل**» از آن بود که دست بآن زدیم پیش ازین وبازنشستیم ، «**ویتولوا وهم فرحون**.(٥٠) » و بر گردند شادان و نازان .

«**قل** »گوی [ای پیغامبر من]، « **لن یصیبنا** ، نرسد بما « **الاما کتب الله لنا**» مگر آنچه خدای نوشت ما را از رسیدنی [هرجای که باشیم] ، «**هو مولینا**» اوست یار ما و خداوند ما ، « **وعلی الله فلیتوکل المؤمنون** . (٥١) » و ایدون بادا کـه

پشتی دادن مؤمنان بخدای بادا .

«**قل هل تربّصون بنا**» گوی چشم بر چیزی میدارید که رسد بما ، «**الاّاحدی الحسنیین**» جز یکی از دو نیکیٔ ، «**و نحن نتربّص بکم**» وما چشم میداریم بشما ، «**ان یصیبکم الله**» که برساند خدای بشما ، «**بعذاب من عنده او بایدینا**» یکی از دو بدی عذابی از نزد خدای یا عذابی بدست ما ، «**فتربصوا**» پس چشم میدارید ، «**انّا معکم متربصون.**(٥٢)» که ما با شما چشم دارندگانیم .

«**قل انفقوا**» بگوی پیغامبر من نفقه میکنید ، «**طوعاً او کرهاً**» خوش منش یا ناکام ، «**لن یتقبل منکم**» نخواهند پذیرفت از شما ، «**انکم کنتم قوماً فاسقین.**(٥٣)» که شما گروهی اید از فرمان برداری بیرون .

«**وما منعهم ان تقبل منهم نفقاتهم**» بازنداشت کردار ایشان را و نفقات ایشانرا از پذیرفتاری ، «**الاّانّهم کفروا بالله وبرسوله**» مگر آنچه ایشان کافر شدند درنهان بخدا و رسول ، «**ولا یأتون الصلوة الاّ وهم کسالی**» و بجماعت نیایند مگر بکسلانی ، «**ولاینفقون الاّ وهم کارهون.**(٥٤)» وز کوة ندهند مگر بدشواری .

«**فلاتعجبك اموالهم**» خوش مبادا ترا و نیکو، مالهای ایشان ، «**ولااولادهم**» ونه فرزندان ایشان ، «**انّما یریدالله لیعذبهم بها**» میخواهد خدای که ایشانرا بعذاب میدارد [بافزون آن و بگرد کرد آن و بنگه داشت آن] ، «**فی الحیوة الدنیا**» درین جهان ، «**وتزهق انفسهم**» و جان ایشان برآید ، «**وهم کافرون.**(٥٥)» و ایشان بر کافری .

«**ویحلفون بالله**» سوگند میخورند بخدای ، «**انّهم لمنکم**» که ایشان از شما اند و از اهل دین شما اند ، «**وماهم منکم**» و ایشان از اهل دین شما نیستند ، «**ولکنهم قوم یفرقون.**(٥٦)» لکن ایشان قومی اند که ازدوسوی می‌ترسند .

«**لویجدون ملجاً**» اگر ایشان پناه گاهی می‌یابند ، «**اومغارات**» یامتواری گاهی ، «**اومدّخلاً**» یا نهان جائی ، «**لولّوا الیه**» روی بآن دادندید ، «**وهم یجمحون.**(٥٧)» و ایشان شتابان ودوان .

«**ومنهم من یلمزك**» و ازایشان کس است که ترا به‌بیدادگری باز خواند ، «**فی الصدقات**» درصدقات که دهی ، «**فان اعطوا منها رضوا**» اگر ایشانرا دهند

از آن خشنود باشند و خرسند، «**وان لم يعطوا منها**» واگر ایشانرا ندهند از آن. «**اذاهم يسخطون.(٥٨)**» بخشم می‌باشند وناخرسند.

«**ولو انّهم رضوا**» واگر ایشان خشنود بودندی وخرسند، «**بما آتاهم اللّه و رسوله**» بآنچه خدای ایشانرا داد و رسول او، «**وقالوا حسبنا اللّه**» و گفتندی بسنده‌است ما را خدای وآنچه وی‌بخشد و گزیند وسازد، «**سيؤتينا اللّه من فضله**» خدای ما را ازفضل خویش‌خوددهد [آنچه خواهد و دریابد]، «**ورسوله**» ورسول وی رساند، «**انّا الى اللّه راغبون.(٥٩)**» ما بنیا زوحاجت خواست خود با خدای خود می کردیم.

النوبة الثانية

قوله تعالی: «ان تصبك حسنة تسؤهم» ای ـ ان‌ونلت‌نصرة فی غزائك هذه‌تحزنهم وان نالتك قادحة من نقصان او هزيمة يقولوا قد اخذنا بالحزم اذتخلّفنا ـ میگوید باین غزآء «**تبوك**» که میروید اگر شما را نصرت وظفربود منافقان اندهگن شوند ودل تنك واگرهزیمت و شکستی بود ایشان گویند: نیك آمد و راست، که نرفتیم. حزم آن بود که ما بردست گرفتیم، **کلبی** گفت: «حسنه» ظفر و غنیمت روز **بدر** بود، مسلمانانرا و «مصیبت» و شکستگی و نکبة روز **احد**. میگوید منافقان روز **بدر** اندوهگن‌بودند که نصرت مسلمانان میدیدند وروز **احد** شاد بودند که مصیبت و نکبت رسید ایشانرا. رب‌العالمین گفت «ويتولّوا» ای ـ عن‌الایمان.

«وهم فرحون» لما اصاب رسول‌اللّه واصحابه يوم احد. الاصابة وقوع الشیء فيما قصد به و قيل ـ الاصابة الانحطاط من اعلى الى اسفل مشتق من الصوب.

«قل» يا محمد للمنافقين «لن يصيبنا» شدة و رخاء وخيروشرّ «الا ما كتب اللّه لنا» فی‌اللّوح المحفوظ و قضاه و قدره علينا فی سابق حكمه كما قال عزّوجلّ: «ما اصاب من مصيبة فی‌الارض ولا فی انفسكم الا فی كتاب من قبل ان نبرأها».

«وعلى اللّه فليتوكل المؤمنون» يعنی ـ واليه فيفوض المؤمنون امورهم على الرضا بتدبيره.

«قل هل تربصون» ای ـ هل ينتظرون ان ينزل بنا «الا احدى الحسنيين»

نصرة او شهادة.

«ونحن نتربص بكم» احدى السوئين عذاب من‌عندالله كما اصاب‌الامم الخالية اوبايدينا فنغلبكم بالسيف و نقتلكم «فتربصوا» مواعيدالشيطان.

«انّا معكم متربصون» مواعيدالله فی‌اعلاء کلمته واعزازدينه. معنی آيت آنست يا **محمد** ايشانرا گوی جز آن نيست که شما انتظارميکشيد وچشم ميداريد که رسد بما يکی از دونيکوئی: يا ياری ازخدای وظفر بردشمن. يا شهيد شدن درراه خدا. وما چشم ميداريم که خدای رساند بشما از دوبد، يکی: عذابی‌ازنزديك خويشتن. يا کشتن بدست. ما اکنون شما چشم‌ميداريد تا ما باشما چشم‌ميداريم. آنچه‌شما چشم بدان ميداريد وعدهٔ **شيطان** است و آنچه ما چشم بدان ميداريم وعده **خدای** است. روی **ابوهريرة** قال: قال رسول‌الله‌صم: يضمن‌الله لمن خرج‌فی‌سبيله لايخرج الاايماناً بالله و تصديقاً لرسوله، ان يرزقه الشهادة او يردّه الـی اهله مغفوراً نائلا مانال اجراً وغنيمة».

«قل‌انفقوا طوعاً اوکرهاً» اين آيت درشان **عبدالله‌ابی** آمد. رئيس منافقان کان عظيم‌النفقة واسع الدّسيعة «انفقوا» امراست بمعنی شرط ومراد باين توبيخ‌است يقول: ان انفقتم‌طائعين اوکارهين‌لن يتقبل منکم. نفقة که ميکنيد اگر به‌طوع کنيد واگر بکره، از شما پذيرفته نيست که اعتقاد و توحيد با آن نيست. و گفته‌اند اين جواب **جدبن قيس** است که گفته بود ائذن لی فی‌القعود و اعينك بمالی. و گفته‌اند طوع، صدقات‌است که بروی لازم نيست و کره، زکوة است که شرع اورا فرموده و الزام کرده. وگفته‌اند طوع آنست که باختيار خويش کند، بردل ايشان آسان وخوش و کره آنست که از بيم قتل کنند، بردل ايشان گران ودشوار. ميگويد هرچون که هست، از شما که منافقان‌ايد نپذيرند کـه نخست ايمان بايد و صفاء دل و اعتقاد پاك پس زکوة وصدقات و نفقات - پس بيان کرد که مانع قبول چيست گفت:

«وما منعهم» ای - ما امتنعت اعمالهم من ان تقبل، الا کفرهم بالله و رسوله. عرب گويند ما منعنی ان افعل کذا الا فلان ای: ما امتنعت الامن اجل فلان. قال‌الله عزّوجلّ: «وما منعنا ان نرسل بالايات الا ان کذّب بها الاولون» ای - وما امتنعنا ان

نرسل بالآيات الا ان كذّب بها، فانّ الله عزّوجلّ لامانع له. باز نمود كه آن نفقات ایشان كه پذیرفته نیامد از آن است كه ایشان بخدای و رسول كافراند و در نماز كسلان و متثاقل اند از آن كه گوش بثواب آن ندارند وانفاق برایشان دشوار است، از آنكه برخود چون غرامتی و تاوانی میدانند. روی **ابوهریرة** قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و سلّم: «للمنافقین علامات یعرفون بها. تحیّتهم لعنة وطعمتهم نهبة وغنیمتهم غلول. لا یقربون المساجد الاهجراً ولا یأتون الصلوة الادبراً مستكبرین لا یألفو ولا یؤلفون خشب باللیل صخب بالنّهار». و فی بعض الاخبار: «جیفة باللیل بطّال بالنّهار». وقال **ابن عباس** فی صفة المنافقین: هم النائمون عن العتمات الغافلون عن الغدوات التار كون للجماعات الخافرون للامانات اولئك رجالهم منافقون و نسآؤهم منافقات.

«كرهاً» ـ بضم كاف قرائت **حمزة** و **كسائی** است، و در معنی، ضمّ و فتح یكسان است.

«ان یقبل منهم» ـ بیا قرائت **حمزة** و **كسائی** است وباین قرائت نفقات بمعنی انفاق است.

«فلاتعجبك اموالهم ولا اولادهم» ـ این خطاب با **مصطفی** است و مراد باین امت است، و بقول بعضی مفسران درآیت تقدیم و تأخیر است، تقدیره: فلاتعجبك كثرة اموالهم و اولادهم فی الحیوة الدّنیا، انّما یرید الله لیعذّبهم بهـا فی الاخرة. و بیشترین مفسران برآنند كـه آیت بر ترتیب خویش است و فی. متصل بیعذّبهم. یعنی ـ لاتستحسن ما انعمنا علیهم من الاموال الكثیرة و الاولاد.

«انّما یرید الله لیعذّبهم» ای ـ بجمعها و حفظها و حبّها والبخل بها و كلّ هذا عـذاب. و قیل: یعذّبهم بنهب الاموال وسبی الاولاد. میگوید: عجب مدار ونیكو مشمر آن مالها و فرزندان كه دادیم ایشانرا كه خدای میخواهد كه ایشانرا بآن مال و فرزند در دنیا بفتنه افكند و ایشانرا بعذاب دارد وچنانكه مؤمن را در آن اجر و ثواب بود منافق را در آن عقوبت و عذاب بود و آنگه بعاقبت:

«تزهق انفسهم وهم كافرون» ای ـ تخرج ارواحهم وهم علی الكفر.

«ویحلفون بالله انّهم لمنكم» ای ـ یحلفون بالله كاذباً انّهم مؤمنون.

«وماهم منکم» ای - لیسوا بمؤمنین .

«ولکنّهم قوم یفرقون» ای - یفرقون الفریقین، همانست که جائی دیگر گفت: «یریدون ان یأمنوا لکم و یأمنوا قومهم» میگوید منافقان از دو سوی میترسند هم از قوم خویش هم از شما - اگر اظهار کنند آنچه در دل دارند ایشانرا بکشند و فرزند ایشانرا ببردگی ببرند .

«لو یجدون ملجاء» ای - ملاذاً . «او مغارات» یعنی - اسراباً ، جمع مغارة .

«اومدّخلاً » ، و برقراءت یعقوب «اومد خلاً » بفتح میم و تخفیف یعنی - مستتراً و مذهباً .

«لولّوا الیه» اقبلوه نحوهً .

«وهم یجمحون» یسرعون . من قولهم . فرس جموح یرکب رأسه ، ومعنی الآیة : ان المنافقین لوامکنهم الفرار من بین المسلمین بایّ وجه کان کفروا ولم یقیموا بینهم .

« ومنهم من یلمزك » ، و برقرائت **یعقوب** « یلمزك» بضم میم ای - یعیبك ، واللمز - العیب ، اللمزة - العیّاب ، و اللمزة المعیب .

«فی الصدقات» ای - فی تفریق الصدقات بین اهلها . این آیت در شأن مردی منافق فرو آمد نام وی **حرقوس بن زهیر** ، رسول خدا در غزاءِ **حنین** قسمت غنائم میکرد ، گفت : یا رسول الله اعدل فانّك ما عدلت الیوم . رسول خدا چون این سخن از وی بشنید گونهٔ وی سرخ شد ، گفت : ان لم اعدل فمن ذا الّذی یعدل و**جبرئیل** عن یمینی و **میکائیل** عن یساری . **عمر** گفت : یارسول الله ایذن لی اضرب عنقه . فقال: دعه فانّی لااحبّ ان یقال انّ **محمداً** یقتل اصحابه، وروی : دعه فانّ له اصحاباً یمرقون من الدّین کما یمرق السهم من الرّمیة . و درخبر است که **ابوبکر** از وی برفت او را در غاریافت باز گشت، **عمر** همچنین برفت و درنماز یافت وباز گشت ، و **علی** رفت و اورا نیافت ونه دید ، رسول خدا گفت : یا **علی** ! این مرد بروزگار توبرتو بیرون آید و تو اورا بکشی و نشان بداد . **علی** درحرب **نهروان** اورا درمیان کشتگان یافت .

رب العالمین گفت . « فان اعطوا منهـا رضوا » ای - ان کثّرت لهم من ذالك

فرحوا وان اعطيتهم قليلاً سخطوا ، ای ـ انّما دينهم و سخطهم و رضاهم لدنياهم .

«ولو انّهم رضوا ما آتيهم‌الله ورسوله و قالوا حسبنا‌الله» ، کما قال‌المسلمون . جواب «لو» اینجا محذوف‌است و تقدیر آیت اینست : لو رضوا بذلك وتوکلوا علی‌الله لکان خیراً لهم و عرب فراوان جواب «لو» فرو گذارند درسخن و درست است خبر از مصطفی‌ص که گفت : «هلاك امّتی علی ایدی اغیلمة من بنی‌عبدمناف» قالوا : یا رسول‌الله فماذا تأمرنا ؟ قال : الو انّ الناس اعتزلوهم . این «لو» بمعنی لیت‌است .

«سیؤتینا‌الله من‌فضله» ای ـ خزانته ، ورسوله من‌الصدقة‌والغنیمة . میگوید : خدای ما را از فضل ونعمت خویش میدهد آنچه دریابد ورسول وی رساند. چنانکه درخبر است : «لاتکنوا بابی‌القسم ـ الله یعطی وانا اقسم .

«انّا الی‌الله راغبون» ای ـ نسأل‌الله ان یغنینا من‌فضله بفضله .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : «ان تصبك حسنة تسؤهم» . هر که نعمت وی تمامتر و نواخت خدای بروی بزرگتر، حاسدان وی بیشتر. منافقان که نعمت و نواخت وفضل‌خدای دیدند بر مصطفی و مؤمنان حسد بردند وصفت حسود اینست که خدای‌گفت : «ان تصبك حسنةٌ تسؤهم» ، چون نعمت وفضل‌خدایرا برکسی بیند اندوهگن شود و رضا و خشنودی او جز در زوال نعمت نیست . معاویه گفت : هر دردی را درمان دانم وهر کاری را تدبیری توانم مگر دردحاسد که آنرا هیچ درمان ندانم وهیچ تدبیرنتوانم که داروی وی جز زوال نعمت ازمحسود نیست . مصطفی ـ گفت : «ثلث هنّ اصل کلّ‌خطیئة فاتقو هنّ واحذ روهنّ ایّاکم والکبر فانّ ابلیس حمله الکبر ان لایسجد لادم علیه‌السلام وایّاکم و الحرص فانّ آدم حمله الحرص علی ان اکل من الشجرة و ایّاکم والحسد فانّ بنی آدم انّما قتل احدهما صاحبه حسداً و در خبر است که موسی علیه‌السلام مردی‌را دید نزدیك عرش عظیم درجهٔ بزرگ یافته و بنواخت بی‌نهایت ولطف بی کران رسیده موسی چون اورا بآن ترتیب و آنمنزلت دید بوی غبطت برد و آن منزلش آرزو خواست گفت : بارخدایا آنمرد بآن رتبت و منزلت

بچه رسید ؟ گفت : «لا یحسدون النّاس علی ما آتیهم‌الله من فضله» ، نعمت خدا وفضل نعمت خدا بربندگان دید و بایشان حسد نبرد . و درخبراست که در آسمان پنجم ربّ‌العزة فریشتهٔ آفریده برگذرگاه اعمال بندگان نشسته چون عمل بنده بآسمان برآرند و بوی رسد وهم چون آفتاب از روشنائی ونیکوئی آن عمل می‌تابد ، بوی گوید : قف‌فانا ملك الحسد ، باش که فریشته حسدم تادرآن نگرم که‌آمیخته حسد است یانه‌اگرنشان حسد بیند باز گرداند ، وگوید : اضربوا وجه صاحبه فانّه‌حاسد.

«قل‌لن یصیبنا الاّ ما کتب‌الله لنا». حجتی روشن‌است برقدریان که میگویند خیر بتقدیر خدا است وشرّ بکردار ما. و رب‌العزه برایشان ردّ میکند و میگوید : یا **محمد** بگوی «لن یصیبنا» هیچ رسیدنی بما نرسد ازخیروشرّ و نفع و ضرّ وعطا ومنع وغنی وفقر ونفاق و وفاق مگرکه خدای خواست وتقدیر کرد و برمانوشت همهٔ بتقدیر او وهمهٔ بحکم او ومشیّت او . درعالم‌چیست از بودنی مگر بخواست او ، موی نجنبد برتن مگر بارادت او وخطرتی نایددردل مگر بعلم او ، آدمی از خاك آفریدهٔ او نه ازنخّاس خریدهٔ او ، هرچه خواهدکند و برسربندگان راندکه حکم حکم او وهمه اسیراند درقبضهٔ اوکس را ازوی واخواست نه ، وازپیش حکم اوبرخاست نه ، «لا یسئل عمّا یفعل وهم یسئلون» .

پیر طریقت گفت : الٓهی ای دهندهٔ عطا و پوشندهٔ جفا نه پیدا که پسندکو او پسندیدهٔ چراینده بناها بقضا پس کوی که چرا ، الٓهی کار پیش از آدم و حوّاست وعطا پیش‌ازخوف ورجا است ، امّا آدمی بسبب دیدن مبتلاست خاصه اوآنکس‌است که از سبب دیدن رها است اگر آسیاءِ احوال گردان است قطب مشیّت بجا است .

«قل‌لن یصیبنالنا الاما کتب‌الله لنا»قسمت‌آنست‌که درازل‌کردند ، حکم‌آنست که در ازل راندند ، رقم آنست که در ازل کشیدند ، یکی را رقم سعادت کشیده و از معصیت او را زیان نه ، یکی را حکم بشقاوت کرده واز طاعت او را هیچ سودنه . **محمد بن السماك** گوید : در **بصره** شدم خلقی را دیدم روی بصحرا نهاده و جنازهٔ درمیان‌گرفته و بحکم تقرب دستارها برآن همی‌انداختند ، جنازهٔ دیگر دیدم که‌همی

بردند و بر آن سنگ‌باران همی کردند ـ پرسیدم از آن حال، گفتند: در این شهر مردی بود مؤذن چهل سال روزگار خود در طاعت و متابعت گذاشته بوقت آنکه بانگ نماز کرد دل‌را درسر زلف خوب روئی گم کرد و آن خوب‌روی بعقد نکاح وی رضا نمیداد مگر بدو شرط یکی آنکه خمر باز خورد، دیگر آنکه زنّار گبرکی دربندد. آن‌مسکین بدبخت صدرهٔ توحید بر کشید و زنّار شماسی اختیار کرد و خمر باز خورد و در آن گمراهی طریق مواصلت میجست. آن خوب روی گفت: قدم اختیار مادرین مراد بریده کردند دوش جفت ما را دربهشت بما نمودند و شغل مابی مابمراد ما بساختند گواهی‌میدهم که خدا یکی‌است و محمد رسول‌او، این بگفت‌وجان بداد بر مسلمانی، این خبر بمؤذن رسید از غبن حسرت و حیرت آهی بکرد و جان بداد بر کافری، اکنون آن‌جنازه که سنگ‌باران بدان‌همی کنند جنازهٔ آن مؤذن است و آن دیگر جنازه که دستارها بحکم تقرّب بر آن می‌اندازند مهد دولت آن نومسلمان است. هزارجان مقدّس فدای آن نقطهٔ عنایت باد که روز میثاق برجانهای دوستان تجلّی نمود. عناية الازلية كفاية الابديّه، هومولانا، اوست خداوند ما نزدیکتر بما از ما مهربانتر برما ازما، خواهندهٔ مابی‌ما بکرم‌خویش نه‌بسزای ما، نه معاملت درخورما، نه منّت بتوان‌ما. هرچه کردیم تاوان برما. هرچه تو کردی باقی‌برما. هرچه کردی بجای خود کردی نه برای ما.

«وعلى‌الله فليتوكّل المؤمنون». اهل ایمان را از توکل چاره نیست و آنرا که توکّل نیست ایمان نیست، توکّل برکسی باید کرد که او بعزیزی معروف باشد تا بعزوی عزیز گردد. میگوید: «وتوكّل‌على‌العزيزالرحيم» ونگر تا اعتماد بر کسی نکنی که امروز هست و فردا نه، اعتماد برپادشاهی کن که تغییر و تبدیل و زوال را بدامن جلال او راه نه، «وتوكل‌على‌الحي‌الذى لايموت»، دامن‌طلب هرکسی ازسالکان بچیزی بازبست مگر دامن‌اعتماد وهمّت متوکلان که روا نداشت که جز بدوستی خود بازبندد، «ان‌الله يحب‌المتوكلين»، وازمرغان‌هوا توکّل بیاموز. بامداد هریکی بینی ازاوطان خویش بیرون‌آمده‌بیزار ازخود وبیزار ازخلق چون شب درآید حوصلهاء ایشان ممتلی و بقرارگاه خویش باز شوند «لوتوكّلتم على‌الله حقّ توكّله لرزق‍تم

کما يد زق الطّير، تغدو خماصاً و تروح بطانا.

«قل انفقوا طوعاً او کرهاً لن يتقبل منکم» تقرّب العدوّ و يوجب زيادة المقت له و تجنّب الحبيب يقتضى زيادة العطف عليه. قال الله تعالى: «فاولٰئك يبدّل اللّٰه سيّآتهم حسنات.»

«ولا يأتون الصلوة الا و هم کسالى» التهاون بالامر. قال **حمدون**: القائمون بالاوامر على ثلث مقامات: واحد يقوم اليه على العادة وقيامه اليه قيام کسل، وآخر يقوم اليه قيام طلب ثواب و قيامه اليه قيام طمع، و آخر يقوم اليه قيام مشاهدة فهو القآئم بالله لامره لاقائماً بالامر لله سبحانه و تعالى.

٧ - النوبة الاولى

قوله تعالى: «**انّما الصدقات للفقرآء**» زکوتها که شرع واجب کرد درويشانرا ست که هيچ‌چيز ندارند، «**والمساکين**» و ايشانرا که کم ار کفايت دارند، «**والعاملين عليها**» و ايشان که صدقه مى‌ستانند از متصدّقان، «**والمؤلفة قلوبهم**» و ايشان که مى‌تألّف کنند ايشانرا بر اسلام تا دل فرا اسلام دهند، «**وفى الرقاب**» و در بردگان [که خويشتن را باز خريده‌اند از سيّد]، «**والغارمين**» و اوام‌داران [از بهر مصالح مسلمانان]، «**وفى سبيل اللّٰه**» ودر [غازيان] درسبيل خدا، «**وابن السبيل**» وراه گذريان که [درسفر مباح باشندو] روى بخانه دارند، «**فريضة من اللّٰه**» اين باز بريده‌ايست و بخشيده و نامزد کردهٔ او، «**واللّٰه عليم حکيم.**(٦٠)» وخداى دانائيست راست‌دان.

«**ومنهم الذين يؤذون النبى**» وهم از ايشان است، ايشان که رسول را مى‌رنجانند بسخن، «**و يقولون هو اذن**» وميگويند وى همه گوش است، «**قل اذن خير لکم**» گوى اگر گوش‌است شمارا به‌است، «**يؤمن باللّٰه**» آنچه از خداى‌بوى آيد بآن ميگرود، «**ويؤمن للمؤمنين**» و مؤمنان را براست ميدارد وراست گوى ميداند، «**ورحمة للذين آمنوا منکم**» ورحمتى‌است گروندگان شمارا، «**والذين يؤذون رسول اللّٰه**» و ايشان که رسول خدايرا مى‌رنجانند، «**لهم عذاب اليم.**(٦١)» ايشان راست عذابى درد نماى.

« **يحلفون باللّه لكم** » سوگندان ميخورند شما را بخداى ، « **ليرضوكم** » تا شمارا خشنود كنند بسخن، « **واللّه ورسوله احق ان يرضوه** » و خداى ورسول وى سزاتراست كه خشنود كنند وى‌را ، « **ان كانوا مؤمنين.(۶۲)** » اگر گرويدگان‌اند.

« **الم يعلموا** » نميدانند ؟! ، « **انّه من يحادداللّه و رسوله** » كه هر كه گرانى كرد ازخدا و رسول وى، « **فانّ له نارجهنم** » اوراست آتش دوزخ، « **خالداً فيها** » جاويدان در آن ، « **ذلك الخزي العظيم.(۶۳)** » آنت رسوائى بزرگ .

« **يحذر المنافقون** » مى‌پرهيزند منافقان، « **ان تنزل عليهم سورة** » كه فرو آيد؛ ورايشان از آسمان سورتى ، « **تنبّئهم بمافي قلوبهم** » كه ايشانرا خبر كند از آنچه دردلهاى ايشان ، « **قل استهزؤا** » گوى هم اين افسوس ميداريد ، « **ان اللّه مخرج ماتحذرون . (۶۴)** » كه خداى بيرون خواهد آورد از دلهاى ايشان آنچه مى‌پرهيزند از آن .

« **ولئن سألتهم** » واگر پرسى ازايشان [كه چرا بدى گفتند ياران را وافسوس داشتند] ، « **ليقولن** » گويند ، « **انما كنا نخوض و نلعب** » مادر سخنى بوديم كه بزبان ميگفتم و بازى ميكرديم ، « **قل اباللّه وآياته ورسوله** » گوى بخدا و بسخنان ودين وى و رسول او ، « **كنتم تستهزؤن.(۶۵)** » مى‌افسوس داريد ؟

« **لاتعتذروا** » خويشتن را عذر مگوئيد و خويشتن را باز مپوشيد ، « **قد كفرتم بعد ايمانكم** » كه پس‌ايمان خويش كافر شديد ، « **ان نعف عن طائفة منكم** » اگر فروگذارند ازلختى از اينان كه درين سخن بودند ، « **نعذب طائفة** » فرونگذارند و عذاب كنند لختى را ازايشان، « **بانهم كانوا مجرمين.(۶۶)** » ازبهر آنكه خداوندان جرم بودند .

« **المنافقون و المنافقات** » مردان و زنان منافقان ، « **بعضهم من بعض** » همه از يكديگراند ، « **يأمرون بالمنكر** » يكديگر را بناپسنديده ميفرمايند ، « **وينهون عن المعروف** » و يكديگر را از پسنديده باز ميدارند ، « **ويقبضون ايديهم** » و دستهاى خود ازنفقه فرومى‌بندند ، « **نسواللّه** » طاعت‌خداى بگذاشتند ، « **فنسيهم** » تاخداى نواخت ايشان بگذاشت ، « **ان المنافقين هم الفاسقون.(۶۷)** »

که منافقان از ایمان راست بیرون‌اند .

« **وعدالله المنافقین و المنافقات** » وعـده داد الله منافقانرا مردان و زنان ، « **والکفار** » و کافرانرا ، « **نارجهنم** » آتش دوزخ ، « **خالدین فیها** » جاویدند اندر آن ، « **هی حسبهم** » آن بسنده‌است ایشانرا ، « **و لعنهم‌الله** » ولعنت‌خدای برایشان « **فلهم عذاب مقیم.(٦٨)** » و ایشان را عذابی پاینده .

« **کالذین من قبلکم** » سرانجام اینان راست چون سرانجـام ایشان که پیش از شما بودند ، « **کانوا اشد منکم قوة** » ازشما سخت نیروتر بودند ، « **واکثراموالا و اولاداً** » و بیشتر بودند بمـال و فرزندان ، « **فاستمتعوا بخلاقهم** » بکوشیدند بهرهٔ خودرا ازاین‌جهان ، « **فاستمتعتم بخلاقکم** » و شما میکوشید بهرهٔ خودرا ازین جهان ، « **کما استمتع الذین من قبلکم بخلاقهم** » چنان که‌ایشان کوشیدند که پیش از شما بودند ، « **وخضتم کالذی خاضوا** » درگرفتید‌همان سخنان نابکار که ایشان درگرفتند و برآن رفتند ، « **اولئك حبطت اعمالهم** » ایشان آنند کـه کارهای ایشان تباه گشت ، « **فی‌الدنیا والاخرة** » درین‌جهان و درآنجهان ، « **واولئك‌هم الخاسرون.(٦٩)** » و ایشان بمانند زیانکاران .

« **الم یأتهم** » نیامد بایشان ، « **نبا الذین من قبلهم** » خبر ایشان که پیش از ایشان بودند ، « **قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابرهیم و اصحاب مدین و المؤتفکات** » قوم نوح و عاد و **ثمود** و **قوم ابراهیم** و گروههای **مدین** و اهل شارستانهای **لوط** ، « **اتتهم رسلهم بالبینات** » بایشان‌آمد رسولان‌خدای به‌پیغامهای روشن ونشانهای درست ، « **فماکان‌الله لیظلمهم** » وخدای ورایشان هرگز بیدادگر نبود ، « **ولکن کانوا انفسهم یظلمون.(٧٠)** » ولکن ایشان برخود بیداد کردند .

النوبة الثانیة

قوله تعالی : « انما الصدقات » یعنی ـ مال‌الزکوة و الجزیة و سایر ماسبیله الی بیت‌المال . میگوید : مال زکوة و جزیت ذمی و مالی که درشرع ، مصرف آن بیت‌المال است هشت صنف است کـه رب‌العزة درین آیت بیان کرد و ملك ایشان

کرد تا برایشان قسمت کند بسویّت بهشت قسمی، هرقسمی ثمنی و هرصنفی باید که کم ازسه کس نباشند، آن ثمن برایشان قسمت کند که ربّ العزّة بلفظ جمع یاد کرده و اقلّ الجمع ثلثه. روی عن **زیادبن الحارث الصدائی** قال: اتیت رسول‌الله صم فبایعته فاتاه رجل فقال: اعطنی من الصدقة، فقال له رسول‌الله: انّ الله لم یرض بحکم نبی ولاغیره فی الصدقات حتّی حکم فیها هو فجزّاها ثمانیة اجزاءٍ فان کنت من تلك الاجزاءِ اعطیتك حقّك.

و بدان که آن هشت صنف: اول فقرااند، و بمذهب **شافعی** فقیر آنست که هیچ‌چیز ندارد وراه بوجه معاش نبرد، پس اگرهیچ ندارد و کسب داند و قوّت کسب دارد در شمار فقرا نبود و اورا سهم صدقات ندهند، که **مصطفی** علیه‌الصلاة والسلام گفت: «لاحظ فیها لغنیّ ولا قوی یکتسب». و اشتقاق فقر از فقار است، تقول: فقرته، ای ـ اصبت فقاره، وهو اصل الظّهر کما تقول: رأسته و رجلته، ای ـ ضربت رأسه و رجله، فکانّه کسر ظهره.

ومساکین آنند که چیزی دارند، امّا کم از کفایت دارند و ایشانرا دخلی بود، امّا دخل ایشان بخرج بهم وفانکند و مسکن وفرش ضروری وجامهٔ تجمّل که ناچار است و سبب سرّ است، اسم مسکنت از ایشان سلب نکند و استحقاق بنبرد. قومی مفسران وفقها بعکس این گفتند، یعنی: مسکین اوست که هیچ چیز ندارد و فقیر او که دارد کم از کفایت، و قول اول‌درست‌تر است و مشهورتر، بدلیل آیت و خبر، امّاالایة فقوله: «امّاالسفینة فکانت لمساکین یعملون فی‌البحر»، وامّا الخبر: فکان صم یتعوّذ من الفقر و یسأل المسکنة فیقول: اللهم احینی مسکیناً و امتنی مسکیناً واحشرنی فی زمرة المساکین، این دلیل است که فقر صعب‌تر است و سخت‌تر، و نیز ابتدا بفقر کردن دلیل است که حال فقیر صعب‌تر است و حاجت وی بیشتر، والعرب لایبدأ الابالاهم فالاهمّ.

قومی مفسران گفتند: فقیرومسکین دونام است یك‌قوم را، فکلّ فقیرمسکین وکلّ مسکین فقیر، و دونام برایشان نام‌نهاد تا دوسهم صدقت بایشان رسانند، وذلك نظر من‌الله‌لهم‌ورحمة علیهم. **کلبی** گفت: درعهد رسول‌خدا فقرا **اهل صفه** را میگفتند

قرب چهارصد مرد بودند که هیچ چیز معلوم نداشتند، متعفّفان بودند که سؤال نمیکردند، ومساکین طوّافانرا میگفتند که بدرسرایها میگشتند وسؤال میکردند. و قومی بعکس این گفتند، واستدلّوا بما روی **ابوهریرة** قال : قال رسول‌اللّه‌ص : ليس المسكين هذا الطّواف الّذی يطوف على النّاس، ترده اللقمة واللقمتان والتمرة والتمرتان، انّما المسكين الّذی لايجد غنى يغنيه و يستحيی ان يسأل النّاس، ولا يفطن به، فيتصدّق عليه. و اشتقاق مسکین از سکون است سمّی مسکيناً لانّ الفقر اسكنه لايتحرّك الى مايتحرّك اليه الغنى. و گفته‌اند معنی مسکنت ذلّت است شکستگی و خواری، و این ذلّت بر دو وجه است : ذلّت فقر وذلّت حال. و ذلّت جهودان که ربّ العزّة گفت : «ضربت عليهم الذلّة والمسكنة» ذلّت حال است، و کذالك قوله : «لمساكين يعملون فی البحر»، و کذالك قول **علی**‌ع : مسكين ابن آدم ينظر بشحم ويتكلم بلحم ويسمع بعظم مستور الاجل مكنون العلل محفوظ العمل تولمه البقة وتقتله الشّرقه و يميته الغرقه. این فقرا و مساکین، بحکم آیت دو سهم ایشان راست چندانکه بدو سهم بر آید بایشان دهند که بآن بازرگانی و ادوات کسب بخرد تا حاجت وی بر آید و فقر وی زائل گردد، واختلف العلماء فی حدّ الغنی الّذی يمنع اخذ الصدقة، فقال الاكثرون : حدّه ان يملك مايتى درهم و قال قوم : من ملك خمسين درهماً لايحلّ له الصدقة، لقول النبی‌ص : من سأل النّاس وله مايغنيه جاء يوم القيمة ومسئلته فی وجهه خموش او خدوش قيل ومايغنيه قال خمسون درهماً اوقيمته من الذّهب. وهو قول **الثوری** و **ابن المبارك** و **احمد** و **اسحق**.

« والعاملين عليها » و هم السّعاة الّذين يجمعون المال و يجبون الخراج الى بيت المال. ایشان که صدقات از متصدقان ستانند و به بیت المال جمع کنند، و قاضی که آنرا فرماید ازآن بیرون است که این حقّ عاملان است و اعوان ایشان وآنکه استحقاق ایشان بقدر عمل است، اگر اجرت ایشان کم از ثمن بود که سهم ایشان است فاضل برارباب سهام که باقی‌اند قسمت کنند و اگراجرت زیادة از ثمن آید از سهام هفت گانه که باقی‌اند تمام کنند بیك قول وازسهم مصالح بقولی دیگر وتوانگر و درویش درآن یکسان‌اند.

«والمؤلّفةقلوبهم» ـ اين مؤلّفه درعهد رسول‌خدابودند. سادات عرب‌سروران قبائل‌ازبنی‌امیه ، بوسفیان حرب واز بنی مخزوم ، الحارث‌بن‌هشام واز بنی‌جمح صفوان بن امیه و از بنی عامر، سهیل‌بن‌عمرو و از بنی‌اسد، حکیم بن حزام و از بنی‌نضر، مالك‌بن‌عوف و از بنی سلیم، عباس بن‌مرداس و از بنی ثقیف ، العلاء بن حارثه و از بنی‌سهم،علی بن‌قیس . اینان دراسلام آمدند ، رسول خـدا استمالت دلهای ایشان کردوسهمی درصدقات ازبهرایشان پیدا کرد تا اسلام بردل ایشان‌شیرین گردد و نیّت ایشان در اسلام قوی شود ودیگران نیز باسلام رغبت کنند . و درخبر است که روز حنین ایشانرا هریکی صد اشتر بداد . امّا این سهم مؤلّفه بعداز وفات مصطفی‌ص صحابه ندادند و امروز نیست که اسلام درعزّ و کثرت و درمنعة از آن بی‌نیاز است ، والحمدللّه‌رب العالمین . عمر خطاب گفت: انّا لانعطی علی‌الاسلام‌شیئاً فمن شآء فلیؤمن و من شاء فلیکفر . و ذهب بعض اهـل العلم انّ للامام ان یعطی مایتألّفه علی‌الاسلام ولایدفع الی الکفّار .

«وفی‌الرّقاب» وهوالمکاتب الّذی یشتری نفسه من مولاه فیعان علی فکاك رقبته :

«والغارمین» وام‌داران‌اند و ایشان دو فرقت‌اند : فریقی درویشان‌اند که قرض گرفته‌اند نه برمعصیت ، از بهر مصلحت نفس خویش و قوت عیال خویش ، و فرقتی توانگران‌اند که قرض گرفته‌اند از بهر مصالح مسلمانان و تسکین فتنها . این هردو فرقه غارمان‌اند ، سهمی حقّ ایشان است ایشانرا از آن سهم چندان دهند کـه آن قرض بگزارند اگرچه توانگر باشند تا ازعهدهٔ آن بیرون آیند .

«وفی‌سبیل‌اللّه»غازیان‌اند ایشان که بساز وبرگ خویش ونشاط خویش‌روند و بردیوان سلطان اقطاعی ومرسومی ندارند ، ایشانرا چندانی دهند که نفقه وبرگ راه وآلت جنگ ازاسب و سلاح اگرسوارباشند ازآن بسازند ، و درویش وتوانگر درآن یکسان که مصطفی گفت : لاتحلّ الصدقة لغنیّ الّا لغاز فی‌سبیل‌اللّه اولعامل علیها او لغارم ، وهم ازین‌باب است بناء مصانع و عمارت قنطر کـه درراه غزا بود .

و قال **ابن عباس** : یجوزان یصرف‌سهم سبیل‌الله الی‌الحج، وهوقول **الحسن** و **احمد** و **اسحق** .

«وابن‌السبیل» راه‌گذریان‌اند که درسفراند یا برعزم‌سفراند درسفرطاعت نه در سفرمعصیت و درسفر مباح دو وجهی‌است چندان بوی دهند که بمقصد خویش رسد آنجا که روی دارد، و گفته‌اند : ابن السبیل کسی است که در سفر راه بروی بزنند ومنقطع‌شود، عاجز ومحتاج نفقه . وقیل : هوالضیف ینزل علیك . ونسب الی‌السبیل بملابسته ایّاها .

«فریضة من‌الله» ـ نصب علی‌الحال . و قیل : نصب علی‌المصدر و معناه ـ قطیعة من‌الله ، ای ـ هذه‌السهام قطایع‌الله علی اربابها .

« والله علیم حکیم » یضع الصدقات مواضعها . علماءِ دین درقسمت این سهام مختلف‌اند ، قومی گفتند : از صحابه و تابعین که اگر این هشت صنف بدست نیایند چندانکه بدست آیند اگرهمه یك صنف بود بایشان دهند رواست و از آن صنف اگرهمه یك‌تن بدست آید صدقهٔ خویش بوی دهی رواست و هو مذهب ابی حنیفه رحمةالله علیه . امّا جماعتی چون **عمر عبدالعزیز** و **عکرمه** و **زهری** و **شافعی** و بیشترین اصحاب حدیث بر ظاهر آیت برفتند و مگر سهم مؤلّفه که امروز ساقط است باجماع برهفت صنف که باقی‌اند قسمت کردند بسویّت و از هرصنفی کم از سه کس روا نباشد که بایشان دهند ، و یبدأ باهله ثمّ باهل بلده ویردّ حصة من‌لم یوجد علی من وجد منهم . و اختلفوا فی فضل الصدقات عن بلد المال الی موضع آخر مع وجود المستحقین فیه ، فکرهه اکثر اهل العلم لما روی انّ النّبی‌ص بعث **معاذاً** الی **الیمن** فقال : انّك تأتی قوماً من‌اهل الکتاب فادعهم الی شهادة ان لااله الاالله و انّی رسول‌الله فان‌هم اطاعوا لذلك فاعلمهم انّ‌الله افترض علیهم صدقة اموالهم تؤخذ من اغنیائهم و تردّ الی فقرآئهم فان‌هم اطاعوا لذلك فایّاك و کرآئم اموالهم واتّق دعوة المظلوم فانها لیس بینها و بین‌الله حجاب ، فهذا یدلّ علی انّ صدقة اغنیآء کلّ قوم تردّ علی فقرآء ذلك القوم .

«ومنهم الّذین یؤذون النّبی » ـ این آیت درشأن **نبتل بن‌الحارث** فروآمد

مردی منافق، کریه المنظر، مشوّه الخلقة. **مصطفی** گفت: «من اراد ان ینظر الی الشیطان فلینظر الی **نبتل بن الحارث**. بدزبان بود و سخن چین، اسرار **مصطفی** ومؤمنان بر منافقان بردی و آنچه شنیده بودی ودیده، باز گفتی وطعن کردی. او را گفتند چنین مگوی ومکن، جواب داد: انّما **محمد** اذنٌ من حدّثه شیئاً صدّقه نقول ما شئنا ثمّ نأتیه فنحلف له فیصدّقنا. **محمد** همه گوش است هرچه گویند همه شنود و پذیرد. ربّ العالمین گفت: «قل اذن خیر لکم» گوی ارهمه گوش است بهتر گوش است که مستمع خیر است نه مستمع شرّ.

«یؤمن بالله» آنچه ازخدای بوی آید بآن میگرود وآن می‌پذیرد.

«ویؤمن للمؤمنین» و مؤمنانرا راست گوی میدارد وسخن ایشان میپذیرد. این لام زیادت است هم‌چنان که آنجا گفت: «مصدّقاً لمابین یدیه» و کقوله «ردف لکم» ای ـ ردفکم، و یقول العرب: آمنته و آمنت له، ای ـ صدّقته. و در شواذ خوانده‌اند: اذنٌ خیر لکم منوّن‌مرفوع، معنی آنست که اگرهمه گوش‌است چنانکه میگویند، پس شما را به‌است که آنچه میگوئید می‌شنود وعذر که میگوئید راست و ناراست می‌پذیرد.

«ورحمةٌ للّذین آمنوا منکم» ـ قرائت عامّه «رحمةٌ» است ای ـ هو رحمة فی سهولة خلقه و سلامة معاملته ولین جانبه. **حمزه** خواند: «ورحمةٍ» بخفض، معطوف بر «اذن خیر لکم» یعنی ـ که او رحمت است گرویدگان شما را، بخالص المؤمنین ویداری المنافقین.

«والّذین یؤذون رسول‌الله» بالقول و الفعل. «لهم عذاب الیم».

«یحلفون بالله لکم لیرضوکم» ـ جماعتی منافقان بهم بودند، **خلاس بن سوید** و **ایاس بن قیس** و**عبیدبن هلال** و **ودیعة بن ثابت** و جماعتی دیگرهمه گفتند: لئن کان ما یقول **محمد** حقّاً فنحن شرّ من الحمیر. غلامی از آن انصاریان حاضر بود نام وی **عامربن قیس**، این سخن بشنید خشم گرفت گفت: والله انّ ما یقول **محمد** لحقّ وانتم شرّ من الحمیر ـ وبخدای که آنچه **محمد** میگوید راست‌است و شما از خر بترید، پس آن غلام پیش **مصطفی** آمد وقصه باز گفت. ایشان آمدند وسوگند خوردند

که **عامر** دروغ زن است. رسول خدای ایشانرا راست گوی داشت، **عامر** دل تنگ گشت گفت: اللّهم صدّق الصادق و کذّب الکاذب، فانزل‌الله هذه الایة.

مقاتل و **کلبی** گفتند: قومی منافقان بودند که از غزای **تبوك** تخلّف کردند بی‌عذر، چون رسول خدا از غزا بیرون آمد ایشان پیش مؤمنان آمدند وعذرهای ناراست میدادند بمؤمنان و سوگندان میخوردند، ربّ‌العالمین درشأن ایشان این آیت فرستاد: «یحلفون‌بالله لکم» یعنی ـ للمؤمنین «لیرضوکم» بحلفهم.

«والله ورسوله احقّ‌ان‌یرضوه ان کانوا مؤمنین» ای ـ ان کانوا علی‌ما یُظهرون فکان ینبغی ان لایعیبوا النّبی‌ص فیکونوا بتولّیهم النّبی‌ص وترك عیبه، مؤمنین. قال **الزّجاج**: لم یقل «یرضوهما» لانّ المعنی یدلّ‌علیه فحذف استخفافاً، المعنی ـ والله احقّ ان یرضوه ورسوله احقّ ان یرضوه. قال الشاعر:

نحن بماعندنا و انت بما عندك راضٍ والرّأی مختلف.

«الم یعلموا انّه» ای ـ انّ الامر و الشّأن.

«من یحاددالله و رسوله» ای ـ من یجاری‌الله ورسوله.

«فانّ‌له نارجنّهم» ای ـ الامر انّ‌له نارجهنّم.

«خالداً فیها» فی‌النّار.

«ذلك الخزی العظیم» الاهلاك الدّائم.

«یحذرالمنافقون» ـ این **عبدالله‌بن ابیّ** منافق است‌کان یعلم انّ الوحی‌علی رسول‌الله من‌السماءِ صادق و لکنّه حمله حسده علی النّفاق فنافق بین عمله وحسده. **کلبی** گفت: مردی منافق گفت: والله لوددت انّی قُدّمت‌فجلّدت مائةً ولاینزل فیناشیٔ یفضحنا، فانزل‌الله هذه الآیة. و روا باشدکه «یحذرالمنافقون» اگرچه بلفظ خبر گفت، بمعنی امر باشد، یعنی ـ لیحذرالمنافقون.

«ان تنزّل علیهم» ای ـ تنزّل علی‌المؤمنین.

«سورةٌ تنبّئهم» تخبرهم «بما فی قلوبهم» ـ **ابن کیسان** گفت: این دوازده مرد منافق بودند که لیلة العقبه درآن غزای **تبوك** قصد رسول خدا کردند و در دل داشتند که درشب تاریك برسرعقبه فراپیش **مصطفی** روند و زحمت کنند ودرمیان

زحمت اورا هلاك كنند، **جبرئيل** ازآسمان آمد و **مصطفی** را از آن حال واز آن اندیشهٔ ایشان خبرداد و اورا برحذر داشت، چون شب درآمد وآن منافقان نزدیك عقبه درآمدند متنكروار **عمارياسر** درپیش راحلهٔ **مصطفی** ایستاده و**حذیفه** ازپس ایستاده و مرکب **مصطفی** میراندند، **مصطفی** گفت: یـا **حذیفه** اضرب وجوه رواحلهم.آن قوم که می‌آیند راحله‌های‌ایشان بروی باز زن تا باز گردند. **حذیفه** ایشان را بزد و ایشانرا باز گردانید، پس‌چون بمنزل فروآمدند رسول خدا گفت: یا**حذیفة** من عرفت من‌القوم؟آن قوم‌را هیچ شناختی؟ گفت: نه یا رسول‌الله.رسول خدای گفت: انّ فلان فلان وفلان تا هر دوازده برشمرد. **حذیفه** گفت: الا تبعث‌الیهم فتقتلهم. فقال: اكره ان تقول العرب لما ظفر باصحابه اقبل یقتلهم بل یكفیناهم‌الله بالدّبیلة. قیل: یا رسول‌الله! وما الدّبیلة؟ قال: شهاب من جهنّم یضعه علی‌نیاط فؤاد احـدهم حتّی تزهق نفسه. و روی انّ النبی‌ص قال: فی امّتی اثنـا عشر منافقاً لایدخلون الجنّة ولایجدون ریحها حتّی یلج الجمل فی سمّ‌الخیاط، ثمانیـة منهم یكفیهم الدّبیلة سراج من النّار تظهر فی اكتافهم حتّی تنخم من صدورهم وكان كذلك. پس ایشان ترسیدند که اگرآیت از آسمان آید و ایشانرا فضیحت رسد تا **جبرئیل** آمد وآیت آورد و نفاق وكفرایشان‌آشكارا كرد و رسوا گشتند، تا **قتاده** میگوید: هذه السورة تسمّی: فاضحة‌المنافقین.

«قل‌استهزؤا انّ‌الله مخرجٌ ماتحذرون» این‌ازخدای تهدیداست ومعنی‌آنست که‌گوی که همین افسوس میدارید که خدای بیرون خواهدآورد از دلهای شما آنچه میترسید که‌آشكارا گردد، هم‌چنانكه جائی دیگر گفت: «ام‌حسب الّذین فی‌قلوبهم مرضٌ ان‌لن یخرج‌الله اضغانهم».

«ولئن سألتهم لیقولُنّ» ـ این‌درشأن مردی‌آمد که چون **مصطفی** ص بغزای **تبوك** بیرون رفت، وی گفت: ایظنّ **محمد** انّ قتال **بنی‌الاصفر** كقتال من لقی من‌غیرهم؟می‌پندارد **محمد** که قتال **رومیان** وهم **بنوا الاصفر** هم‌چون‌قتال‌دیگران است؟ ومی طمع دارد که سرایهای **روم** وقصرهای **شام** بدست‌آرد ودرآن نشیند، هیهات‌له من ذلك، این نتواند بود و دیر باین رسد. **زیدبن اسلم** و **محمد بن كعب**

گفتند : مردی منافق گفت در آن غزای **تبوك** : مارأیت مثل قرّائنا هؤلآء ارغب بطونا ولا اکذب لساناً ولااجبن عنداللقاء . یعنون رسول‌الله و اصحابه . گفت : ندیدم قومی‌ازین‌شکم خوارتر ودروغ‌زن‌تر وبددل‌تر ازین‌قرّایان‌یعنی **مصطفی** ومؤمنان. **عوف بن‌مالك** این سخن‌بشنید، گفت: کذبت ولکنّك منافق، دروغ‌میگوئی وتومرد منافقی و من **مصطفی** را ازین خبر دهم . **عوف** بیامد تا **مصطفی** را خبر دهد و **جبرئیل** پیش از وی‌آمده بود وآیت‌آورده : «ولئن سألتهم» اگرتو پرسی ایشانرا یعنی آنمرد راکه آن سخن گفت که چرا گفتی ؟

«لیقولن‌انما کنا نخوض ونلعب»جواب دهد وگوید:آن سخنی بودکه بزبان میگفتیم وبازی(۱) می کردیم ـ خوض ـ اسمی است درقرآن رفتن را درسخن بانکار چنانکه گفت: «ذرهم‌فی‌خوضهم یلعبون»و «خضتم کالّذی‌خاضوا» همه‌ازیکباب‌است .

ضحاك گفت : این درشأن **عبدالله ابی** واصحاب وی‌آمد که در **رسول‌خدا** ناپسندو ناسزا گفت.قال **ابن عمر** :رأیت **عبدالله‌بن‌ابی** یشتدقدام **رسول‌الله** والحصی والحجارة ینکب رجلیه یقول: یا **رسول‌الله** « انما کنّا نخوض و نلعب »، و **النبی**ص یقول : «ابالله و آیاته ورسوله کنتم تستهزؤن ؟» مایلتفت‌الیه ومایزید علیه .

ابن‌عباس گفت : چون **مصطفی**ص از **تبوك** باز گشته بود براه در که می‌آمد چند کس را دید که سخنی در میان افکنده بودند و می‌خندیدند. **جبرئیل** آمد از آسمان در آن حال و گفت یا **رسول‌الله** آن قوم را بینی ؟ یستهزؤن بالله و رسله و کتبه ، **عماریاسر** را فرستاد بایشان گفت: ادرکهم قبل‌ان یحرّقوا . روایشانرا پرس که بچه می‌خندند یا **عمار** !وایشان جواب دهندکه مادرسخنی بودیم چنانکه کاروانیان گویند وبازی‌کنند تا راه برخود پدید کنند . **عمار** بایشان رسید و از آن ضحك و استهزاء پرسید جواب همان دادند که رسول خدا گفت: **عمار** گفت صدق الله و بلّغ رسوله‌احترقتم لعنکم‌الله گفتا ویکی دیگر بصحبت ایشان بود که سخن نمی گفت و نمی‌خندید و ایشانرا از آن نهی نمیکرد پیش **مصطفی** آمد و گفت یا **رسول‌الله** والّذی‌انزل‌علیك‌الکتاب مامالیتهم ولانهیتهم، رب‌العالمین‌آیت فرستاد درکارایشان .

« ولا تعتذروا » ایشانرا گوی که خویشتن را عذر مگوئید و خویشتن باز

(۱) درنسخهٔ الف : بازمی کردیم ؟

میپوشید، «قد کفرتم بعد ایمانکم» قدظهر کفرکم بعداظهارکم الایمان. پس‌از آن که اظهار ایمان کردید کفر از شما ظاهر گشت و کافر شدید.

«ان یَعفَ عن طائفة منکم» بضم یا وفتح فا، «تعذَّب» بضم تا «طائفةٌ» برفع این قرائت عامّه‌است و **عاصم** تنها « ان نعف » بفتح نون خواند« **نعذّب** »بضمّ نون و کسر ذال« **طائفة** » بنصب و این طائفة یك تن است هم‌چنان که گفت : « و لیشهد عذابهما طائفة من المؤمنین » و **عرب** یك تن طائفه خوانند و پارهٔ از جامه ، طائفه خوانند ، یقال : ذهبت الریح بطائفة من‌ثوبه . فعفی عن الطائفةالاولی . آنمرد که با ایشان بود و خاموش بود نه استهزاء کرد و نه نهی ، رب‌العالمین از وی فراگذاشت وعفوکرد وهو **مخشی‌بن حمیر** لمانزلت هذه‌الآیة برئ من‌النفاق وسأل‌الله ان یقتله شهیداً لایعلم بمکانه فقتل یوم‌الیمامة فلم یوجدله اثر . وآن دیگران که سخن بانکار گفتند واستهزاء کردند خدای‌تعالی‌هلاك‌کرد ایشان‌را وعذاب‌کرد ، اینست که‌گفت : « نعذِّبُ طائفةً » یعنی باقامتهم علی‌النّفاق «بانهم کانوا مجرمین» ای ـ نعذّب بسبب «انهم کانوا مجرمین» .

«المنافقون و المنافقات». **ابن عباس** گفت : مردان منافق سیصد بودند وزنان منافقات صدوهفتاد ، «بعضهم من‌بعض» ای ـ هم‌یدواحدة وصنف واحدفی‌اظهارالایمان واستسرارالکفر. میگوید همه ازیك دست بودند چون یك‌تن بودند در اظهار ایمان و استسرار کفرو نفاق یتشابهون فی هـذه الاخلاق المعدودة فی الآیة درامر منکر و نهی معروف و قبض دست‌هم چون هم‌اند و بهم مانند .

« یأمرون بالمنکر » ای ـ بالکفر والعصیان والبخل والتخلف‌عن‌الجهاد « وینهون عن‌المعروف» ای ـ عن‌الایمان والنفقة علی‌اصحاب **رسول‌الله** چنانکه جائی دیگر گفت : « لاتنفقوا علی من عند رسول‌الله » « ویقبضون ایدیهم » عن‌اخراج‌الزکوة والنفقة فی‌الجهاد ، باین‌معنی قبض یدکنایت‌است ازبخل ، واصله ان المعطی یمدّ یده و یبسطها بالعطاء والممسك یقبض یده ولایمدّها ، وقیل ـ یقبضون ایدیهم عن رفعها فی‌الدعاء الی‌الله وفی‌الحوائج ، کماروی **عن‌النبی** ص انه رأی فی‌الموقف ویده علی صدره کاستطعام المسکین ، و قیل ـ یقبضون ایدیهم عن معونة المسلمین .

«نسوا الله فنسيهم» ای - ترکوا اطاعته فترك تطهيرهم، و قيل - **نسوا** نعم الله عندهم فانساهم الله شکر النعم «ان المنافقين هم الفاسقون» الخارجون عن دين الله.

«وعد الله المنافقين والمنافقات والکفار نار جهنم خالدين فيها هی حسبهم» ای - النار حسبهم فيها کفاية لجزاء کفرهم «ولعنهم الله» ابعدهم عن رحمته «ولهم عذاب مقيم» دائم لاينقطع «کالذين من قبلکم» موضع کاف رفع است ای - انتم کالّذين من قبلکم. وقيل - محله نصب ای - وعد الله المنافقين وعداً کما وعد الذين من قبلکم «کانوا اشد منکم قوة» بطشاً وسعةً «واکثر اموالا واولاداً فاستمتعوا» فتمتعوا وانتفعوا «بخلاقهم» بنصيبهم من الدنيا. الخلاق التام الوافر من النصيب مشتقٌ من الخلق وهو التقدير.

«فاستمتعتم بخلاقکم کما استمتع الّذين من قبلکم بخلاقهم». قال **الحسن**: دانوا بما ارادوا من الاديان ولم يدينوا بدين الله، «وخضتم» في الباطل ای - في الطعن على **النبي** ص «کالّذی خاضوا» ای - کالّذين خاضوا فحذف النون اواجری مجری من.

«أولئك حبطت اعمالهم في الدنيا» لأنّهم احترفوا عنها، «والاخرة» لانهم يدخلون النار.

«و اولئك هم الخاسرون» - خسروا الدينا والاخرة. رب العالمين ميگويد فرا منافقان، که شما همان کرديد که پيشينيان و گذشتگان کردند، آيات و سخنان ما دروغ شمردند و بر پيغامبران طعن زدند و ايشانرا دروغ زن داشتند و بمؤمنان استهزاء کردند و دردنيا بباطل کوشيدند وبرپی هوا و مراد خود ايستادند وديندارى بدل خواست و هوای خويش کردند نه بفرمان و رضاء حق و دنيا را بعقبى خريدند شما نيز همان کرديد، لاجرم سر انجام همان يافتيد لعنت خدا وسخط و نقمت وی و دوری از رحمت و آتش دوزخ. روی **ابوهريرة عن النبی** ص: لتأخذُنّ کما اخذت الامم من قبلکم ذراعاً بذراع و شبراً بشبرو باعاً بباع حتى لو انّ احداً من اولئك دخل حجر الضبّ لدخلتموه. قال **ابوهريرة**: فاقرؤا ان شئتم «کالّذين من قبلکم کانوا اشدّ منکم قوّةً» ... الآية، قالوا: يا رسول الله کما صنعت فارس والرّوم واهل الکتاب؟ قال: فهل النّاس الّاهم. وقال **ابن مسعود**: انتم اشبه امم الانبياء به **بنی اسرائيل** سمتاً وهدياً تتبعون عملهم حذو القذة بالقذة غير انّی لاادری اتعبدون العجل ام لا، ثمّ

ذكر نبؤ من قبلهم.

فقال: «الم يأتهم» يعنى - المنافقين والكافرين، «نبؤ الّذين من قبلهم قوم نوح» اغرقوا بالمآءِ، «وعادٍ» اهلكوا بالرّيح، «وثمود» اهلكوا بالرّجفة، «وقوم ابراهيم» بسلب النعمة و هلاك نمرود ببعوضة، «و اصحاب مدين» اهلكوا بالحرّ والنّار يوم الظلّة، «والمؤتفكات» قريات قوم لوط اهلكت فجعل عاليها سافلها وامطر واعليها حجارةً من سجيل، والمعنى - ائتفكت بهم اى - انقلبت. قال **مقاتل**: المؤتفكات المكذّبات.

«اتتهم رسلهم بالبيّنات» فكذبوهم وعصوهم كما فعلتم يا معشر الكفّار فاحذروا تعجيل النقمة.

«فما كان الله ليظلمهم» ليعذّبهم قبل مبعث الرّسول صم.

«ولكن كانوا انفسهم يظلمون» بتكذيب الرّسل، اعلم الله عزّوجل ان تعذيبه ايّاهم باستحقاقهم وانّ ذلك عدل منه.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «انّما الصّدقات للفقراءِ...» الآية. اى هرگز روزى دلت همراه درد فقرى نابوده ودرهمه عمر يك ساعت **يعقوب** وار دربيت الاحزان فقر نانشسته. اى هرگز روزى صفات خودرا بنعت فقر درمنجنيق مجاهدت نانهاده وهرگز يك لحظه درغار غربت وحال مسكنت درمتابعت حبيب وصديق، جان فدانا كرده، گمان بردى كه بى آنكه امروز شربت فقر چشى و لباس رياضت پوشى، فردا با فقراءِ صحابه و مردان راه فقر منازل عليين برى، گمانت خطاست و تدبيرت ناراست. ايشان بر آن فقر خويش هزار بار عاشق‌تر از آن بودند كه تو برخواجگى خويش. **عبدالرحمن عوف** مهترى بود از مهتران صحابه امّا جمال فقر از وى روى پوشيده بود. روزى بحضرت **مصطفى** درآمد و **سعدمعاذ** درويش صحابه آنجا حاضر بود، از **عبدالرحمن** سخنى بيامد كه آن درويش دلتنگ گشت و رنجور شد. پس از آن **عبدالرحمن** يك نيمهٔ مال خويش فداى آن رنج دل وى ميكرد و وى مى نپذيرفت. رسول خدا گفت: يا **سعد** چرا نميپذيرى؟ گفت: يا رسول‌الله گوهر فقر عزيزتر از آنست كه بكلّى

دنیا بتوان فروخت. صد سال آفتاب از مشرق برآید و بمغرب فرو شود تاعارفی را بحکم عنایت ازلی دیدهٔ آن دهند که جمال فقر ببیند و عزّ فقر بشناسد، دردی باید که آن درد اورا باطلب آشنا گرداند و این‌طلب نه‌چون طلب دیگر چیزهاست واین درد نه چون دیگر دردها که از بخار لقمهٔ حرام از سر معده پدیدآید، درد دین ودیدار این طلب از طبقهٔ جگر آزاد مردان خیزد وعزّفقر که در دلهای طالبان پدیدآید بقدر درد پدید آید، هرآن دلی که آن پردردتر و سوخته‌تر بود عزّ فقر درآن بیشتر بماند. **مصطفی** دنیا برو عرضه‌کردند نه‌پسندیدگفت: «مالی وللّدنیا»، عقبی برو عرضه کردند درونـنگرید، اورا گفتند: «ماازاغ البصر وماطغی»، فقرا را پیش دیده و دل وی درآوردند خواست تا ایشان بر گردد و تـنگرد، ربّ‌العزّه او را وا آن نگذاشت وفرمود اورا تانظر بایشان داشت گفت: «ولاتعد عیناك عنهم» یا سیّد چشم ازایشان برمدار و بدوام نظرایشانرا گرامی‌دار، یا سید من که خداوندم در دل ایشان می‌نگرم، تنگری بدو که من پیوسته بدومی‌نگرم.

گفته‌اند که فقر برسه رتبت است: اوّل حـاجت، دوم فقر، سوّم مسکنت. خداوند حاجت سربدنیا فروآورد تا دنیا سدّ فقر وی کند، و خداوند فقر دل بدنیا ندهد امّا بعقبی گراید و بانعیم بهشت بیاساید و خداوند مسکنت جز مولی نخواهد، نه ناز خواهد نه نعمت بلکـه راز ولی نعمت. **مصطفی** صم مسکنت خواست گفت: «اللّهم احینی مسکیناً وامتنی مسکیناً و احشرنی فـی زمرة المساکین» و از فقر استعاذت خواست‌گفت: «اعوذ بك من‌الفقر» یعنی ـ که صاحب فقر هنوز ازحظوظ در وی بقیّتی مانده فهو ببقیّته عن ربّه محجوب.

پیرطریقت گفت: اینجا سه مقام است: اوّل برقی تافت ازآسمان فقر تا ترا آگاه کرد، پس‌نسیمی دمید از هوای مسکنت تا ترا آشنا کرد، پس دری گشاد از معرفت تا ترا دوست کرد و خلعتی پوشانید تا بستاخ کرد. الهی! آتش بافت با نور شناخت‌آمیختی واز باغ وصال نسیم قرب انگیختی باران فردا نیت برگرد بشریّت ریختی، بآتس دوستی آب گل سوختی تا دیدهٔ عارف را دیدار خود آموختی.

آنکه در آخر آیت ارباب سهام را ختم کرد بابن السّبیل و ابن السّبیل برلسان علما اوست که از وطن خویش مفارقت جوید و درد ذّل غربت ورنج سفر، روز بسر آرد و برذوق جوانمردان، اوست که از عادات و مألوفات هوای خویش بریده گردد و از خویش وپیوند وجملهٔ خلایق یکبارگی دل بر گیرد، با دلی پردرد وجانی پرحسرت غریب‌وار کنجی گیرد و برنوای تحسّر و تحیّر پیوسته می‌زند که: الهی! همه بتن غریب‌اند ومن بجان ودل غریبم همه در سفر غریب‌اند و من در حضر غریبم، الهی! هربیماری را شفا از طبیب و من بیمار از طبیبم هر کسرا از قسمت بهرهٔ است و من بی‌نصیب‌ام هردل شدهٔ بایاری و غمگساری است و من بی‌یار وقریب‌ام.

همه شب مردمان در خواب و من بیدار چون باشم
غنوده هر کسی بایار و من بی یار چون باشم

«ومنهم الّذین یؤذون النّبی ویقولون هواذن» ... الایه. منافقان زبان عداوت دراز کردند خواستند که درشمائل **مصطفی** عیب جویند آنچه عین کرم بود و امارت فضل و نشان جوانمردی بود بطعن بیرون دادند گفتند: انه لحسنُ خلقه یسمع مایقال له. **مصطفی**ص ایشانرا برمز جواب داد گفت: (المؤمن غرّ کریمٌ والفاجر خبّ لئیم) قال الله تعالی: «قل اذن خیرلکم» قیل: من العاقل قال: الفطن المتغافل.

قال الشاعر:

و اذا الکریم اتیته بخدیعة   فرأیته فیما تروم یسارع
فاعلم بانّك لم تخادع جاهلاً   ان الکریم بفضله متخادعٌ

۸ - النوبة الاولی

قوله تعالی: «**والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض**» مؤمنان مردان و زنان، یاران یکدیگراند، «**یامرون بالمعروف وینهون عن المنکر**» میفرمایند بپسندیده و می‌باز زنند از ناپسندیده، «**ویقیمون الصلوة**» و نمازبپای میدارند، «**ویؤتون الزکوة**» و ازمال زکوة می‌دهند، «**ویطیعون الله و رسوله**» وفرمان می‌برند خدایرا ورسول اورا، «**اولئك سیرحمهم الله**» ایشان آنند که خدای

ورایشان رحمت کند، « **ان‌الله عزیز حکیم.** (۷۱) » خدای تواناست ودانا.

«**وعدالله المؤمنین و المؤمنات**» وعده‌دادخدای گرویدگانرازنان ومردان، «**جنات تجری من تحتها الانهار**» بهشتهائی که میرود زیر درختان آن جویهای روان، «**خالدین فیها**» جاویددر آن، «**ومساکن طیبة**» وآرامگاهها ونشستگاههای خوش، « **فی جنات عدن** » در بهشتهای پایندگی، « **ورضوان من‌الله اکبر** » وخشنودی ازخدای که ایشانرا پسندید ازهمه مه، « **ذلك الفوز العظیم.** (۷۲) » آنست آن پیروزی بزرگوار.

« **یا ایّها النّبی** » ای پیغامبر، «**جاهد الکفار و المنافقین** » واکوش واکافران [بتیغ] وبامنافقان[بزبان]، «**واغلظ علیهم**» ودرشت‌باش ورایشان، «**وماویهم جهنم**» و بازگشتگاه ایشان دوزخ، « **وبئس المصیر.** (۷۳) » و بد جایگاه و بد شدن گاه.

«**یحلفون بالله**» سوگندمیخورند بخدای، « **ماقالوا** » که آن [کلمهٔ کفر] نگفتند، « **ولقد قالوا کلمة الکفر** »وگفتند کلمهٔ کفر، « **وکفروا بعد اسلامهم** » و کافرشدند پس مسلمانی خویش، « **و همّوا بمالم ینالوا** » ونهیب بردند وآهنگ کردند بآن چیز که بآن می‌نرسیدند و بدست نیامد، «**ومانقموا**» وکین‌بازنخواستند و کین نگرفتند وناپسندیدند، « **الا ان اغناهم الله ورسوله من فضله** »مگر آنکه بی‌نیاز کرد خدای ایشانرا ورسول او از فضل خویش، « **فان یتوبوا یك خیراً لهم** » اگرتوبت کنند آن به ایشان را، « **وان یتولوا** »واگر برگردند از توبه و پشیمانی، « **یعذبهم‌الله عذاباً الیماً فی الدنیا والاخرة** » عذاب کند ایشانرا خدای عذابی دردناك‌دردنیاوآخرت، «**ومالهم فی‌الارض من ولی ولانصیر.** (۷٤) »وایشانرانیست درزمین نه‌پشتی‌وانی ونه یاری.

« **و منهم من عاهدالله** » و از ایشان کسی است که پیمان کرد با خدای، «**لئن آتانا من فضله**»وگفت اگرمارا ازفضل خویش[از بی‌نیازی این‌جهان] چیزی دهد، « **لنصدّقنّ** » ما بهمه‌حال صدقه دهیم، « **ولنکوننّ من‌الصالحین.** (۷۵) » ودر آن مال از نیکان باشیم.

« **فلما آتاهم من فضله** » چون بداد خدای ایشانرا از فضل خویش،

«**بخلوا به**» بآن فضل او بخیل آمدند، «**وتولّوا**» واز آن پیمان وعهد بر گشتند، «**وهم معرضون** . (٧٦)» و از وفاروی گردانیدند .

«**فاعقبهم نفاقاً فی قلوبهم**» بر پی آن عهد شکستن ایشان خدای دردل ایشان نفاق افکند، «**الی یوم یلقونه**» تا که می‌بود و آن نفاق دردل ایشان تا آنروز که با آن اورا بیند، «**بما اخلفوا الله ماوعدوه**» بآنچه با خدای خلف آوردند وپیمان شکستند در آن عهد که باوی کرده بودند، «**وبما کانوا یکذبون** . (٧٧)» و بآن دروغ که میگفتند .

«**الم یعلموا**» نمیدانند، «**ان الله یعلم سرهم ونجویهم**» که خدای میداند پوشیدهٔ ایشان وراز ایشان، «**وان الله علام الغیوب** . (٧٨)» و خدای دانا است بهمه پوشیده‌ها .

النوبة الثانية

قوله‌تعالی : «والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض» یعنی - فی التعاضد والتناصر والرحمة والمحبة. وفی الخبر «**المهاجرون والانصار** بعضهم اولیاء بعض فی الدینا والآخرة والطلقاء من **قریش** والعتقاء من **ثقیف**» بعضهم اولیاء بعض فی الدنیا والاخرة» میگوید : مؤمنان مردان و زنان همه‌یار یکدیگر اند . و دوست یکدیگر و کلمهٔ ایشان واعتقاد ایشان وهمت ایشان در کاردین یکی است ودرین اخلاق پسندیده و شرائع دین که درین آیت برشمرد چون امر معروف و نهی منکر و بپای داشت زکوة و نماز وطاعت خدای و رسول همه چون‌هم‌اند درمیان ایشان مخالف نه یکی ازایشان جز موافق نه، پیوسته بریکدیگر مشفق و مهربان رنج و راحت یکی رنج وراحت همگان است، اینست که **مصطفی** گفت :« المؤمن للمؤمن کالبنیان یشدّ بعضه بعضاً والمؤمن من اهل‌الایمان بمنزلة الرأس من‌الجسد»، آنگه گفت : «اولئك سیرحمهم الله» یعنی - اذا صاروا الیه . فردا که این مؤمنان برخدای رسند بر ایشان رحمت کنند و بدرجات جنات رساند آن بهشت و درجات که خدای مؤمنان را بآن وعده داد

« وعدالله المؤمنین و المؤمنات جنّاتٍ تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ومساکن طیبة» طاهرة یطیب‌فیهاالعیش. **حسن** گفت از **ابوهریره** و **عمران‌بن حصین** پرسیدم که مساکن طیبة در بهشت چیست جواب دادند که علی الخبیر سقطت سألنا **رسول‌الله**ﷺ عن ذلك فقال: قصر من لؤلؤةٍ بیضاء و فیه سبعون داراً من یاقوتةٍ حمرآء فی کل دارٍ سبعون بیتاً من زند جلده خضرآء فی کل بیت سبعون سریراً علی کل سریر سبعون فراشاً من کل لون، علی کل فراش زوجة من الحور العین و فی‌کل بیت سبعون مائدة، علی کل مائدة سبعون لوناً من‌طعام فی کل‌بیت سبعون وصیفة ویعطی المؤمن من‌القوة فی کل‌غداة مایأتی‌علی ذلك کلّه اجمع

«فی جنات عدن» یعنی ـ فی‌بساتین خلد و اقامة.

یقال: عدن بالمکان اذا اقام به، این جنات عدن‌است که **مصطفی**ﷺ گفت: بخبر درست جنات عدنٍ دارالله التی لم‌ترها عین ولم یخطرعلی قلب بشرلا یسکنها غیرثلثة: النبیون والصّدیقون والشهداء، یقول‌الله سبحانه وتعالی‌طوبی‌لمن‌دخلك. **حسن** گفت: جنات عدن وما ادریك ما جنات عدن قصرمن ذهب لایدخله الاصدّیق اونبی اوشهید اوحکم عدل، رفع **الحسن** به‌صوته. **مقاتل** گفت: هی اعلی درجة فی‌الجنة وفیها عین التسنیم والجنان حولها محدقة بها وهی مغطّاة من یوم خلقهاالله عزوجل حتی ینزلها اهلها:النبیون والصدیقون والشهداء والصالحون ومن‌شاءالله، فیها قصورالدر والیواقیت والذهب فتهبّ بریح طیبة من تحت‌العرش فتدخل علیهم کثبان المسك الابیض و عن **مجاهد** عن **ابن عمر** قال خلق‌الله عزوجل اربعة اشیاء بیده **آدم**ع و **العرش و القلم** و **جنات عدن** ثم قال لسائر الخلق: کن، فکان. و عن **انس** عن **کعب‌الاحبار** قال ان‌الله عزوجل لم یمسّ بیده الاثلثا خلق **آدم** بیده و کتب **التوریة** بیده وغرس **الجنة** بیده ثم قال لها: تکلمی فقالت: «قدافلح‌المؤمنون» وروی وطوبی شجرة فی‌الجنة غرسها بیده لیس‌فی‌الجنة غرفة الافیها منها فنن وهی التی قال‌الله عزوجل: طوبی لهم وحسن مآب، و عن **عطاء الخراسانی** قال: ومساکن طیبة قصور من‌الزبرجد والدر والیاقوت یفوح‌طیبها من‌مصیرة خمسمائه عام فی جنات‌عدن وهی‌قصبةالجنة وسقفها **عرش‌الرحمن**.

« ورضوان من‌الله اکبر» من ذلك کله، روی **زیدبن اسلم** عن **عطاء بن یسار**

عن **ابی سعید الخدری** قال قال **رسول الله**ص : ان الله تبارك وتعالی یقول لاهل الجنة یا اهل الجنة؟ فیقولون لبیك ربنا وسعدیك . فیقول هل رضیتم؟ فیقولون ومالنا لانرضی وقد اعطیتنا مالم تعط احداً من خلقك، فیقول انی اعطیکم افضل من ذلك، قالوا یارب وایّ شیئ افضل من ذلك؟ قال: احل علیکم رضوانی فلا اسخط علیکم بعده ابداً «ذلك» ای الرضوان، و قیل ـ جمیع ما تقدم «هو الفوز العظیم».

« یاایها النبی جاهد الکفار » یعنی ـ بالسیف، «والمنافقین» باللسان و الحجة وتغلیظ الکلام واقامة حدود الله عزوجل علیهم . قال **ابن مسعود** یجاهدهم بیده فان لم یستطع فبلسانه فان لم یستطع فبقلبه فان لم یستطع فلیکفهر فی وجهه واغلظ علیهم . اورا بدرشتی فرمود و رایشان و بازخواند از مداهنت از بهر لین ورفق که درخوی وی بود بضد آن که فرا کلیم خود گفت : « فقولا له قولاً لیّنا » بنرمی و رفق فرمود و بازخواند ازحدّت وغلظت که در وی بود .

«ومأویهم» فی الآخرة «جهنم و بئس المصیر». **عطا** گفت : نسخت هذه الآیة کلّ شیئ من العفو والصفح.

« یحلفون بالله ماقالوا» تقدیر الآیة : یحلفون بالله ماقالوا« کلمة الکفر »ولقد قالوا . این کلمة الکفر آن بود که یکی ازمنافقان که درعقبه بودند وقصد بیو کندن **مصطفی** کردند، منهم **عبدالله ابن ابی** و **عبدالله بن ابی السرح القرشی** و **طعمة بن ابیرق** و **الخلاس بن سوید** و **مجمع بن جاریة** و **ابوعامر بن النعمان** و **ابوحفص** وغیرهم، یقال : کانوا خمسة عشر رجلاً ، وقیل : اثنی عشر رجلاً ، یکی ازایشان گفت: اسهر لیلة تنعم لیال : یك شب بیدار باشید تا شبهای دراز بناز بخسبید **رسول خدا** این سخن را با **حذیفة بن الیمان** بگشاد از آگاهیدن خدای جلّ جلاله ویرا . آن منافق بیامد وسوگند خورد که نگفتم . **قتاده** گفت : کلمهٔ کفر آنست که **عبدالله ابی** گفت : ما مثلنا و مثل **محمد** الا کما قال القائل : سمّن کلبّك یاکلك .

ثم قال : « لئن رجعنا الی المدینة لیخرجنّ الاعزمنها الاذل » فسعی بها رجل من المسلمین الی **رسول الله** فارسل الیه فجعل یحلف بالله ما قال، فانزل الله فیه هذه الایة. **کلبی** گفت این آیت درشأن **خلاس بن سوید** فرو آمد که از غزاءِ **تبوك** می آمدند.

خلاس گفت: والله لئن کان **محمد** صادقاً بمایقول علی اخواننا الّذین هم سادتنا و کبراؤنا فنحن شرمن‌الحمیر. **عامربن قیس** حاضربود گفت: اجل‌والله ان **محمداً** صادقاً مصدّق ولانت شرمن‌الحمار. پس چون رسول‌خدا **بمدینه** آمد این‌سخن باوی رسید، **خلاس** را بخواند و **عامرقیس** را، **خلاس** سوگند خورد بنزدیك منبر **رسول خدا** که این سخن نگفتم، و **عامر** سوگند خورد که وی گفت، در آن حال آیت آمد: «یحلفون‌بالله ماقالوا» تاآنجا رسید که «فان یتوبوا یك خیراً لهم» **خلاس** برخاست گفت: اسمع‌الله یعرض علی‌التوبة‌والله لقدقلته وانّ **عامراً** لصادق فتاب وحسنت توبته.

«وهمّوا بمالم ینالوا» من قتل **محمد** صم والهمّ دون العزم و العزم فوقه **سدّی** گفت: «هموا بمالم ینالوا» آنست که گفتند اذا قدمنا **المدینة** عقدنا علی رأس **عبدالله بن ابی** تاجاً یباهی به‌فلم یصلوا الیه «ومانقموا» ای ـ ماعابوا **محمداً** ولم‌یروامنه ماأورث المعاداة «الاان اغنا هم‌الله ورسوله من‌فضله» کانوا قبل‌قدوم **النبی**(ع) کانوا فی ضنك من‌العیش لایرکبون ولا یحوزون فلما قدم علیهم **رسول‌الله** استغنوا بالغنائم. واین آن مثل مشهور است که‌گویند: «اتق شرمن احسنت‌الیه»، و قیل: انّ مولی **للخلاس** قتل، فامرله **رسول‌الله** بدیته اثنی‌عشرالف درهم فاستغنی بذلك قال‌بعضهم اشراك **الرسول** فی‌الاغناء مع‌الله والله هوالمغنی وحده، دلیل انّ نسبة اغناء المخلوق الی المخلوق جایزٌ ولایکون کذباً بل هی منةٌ من‌المعطی علی‌المعطیٰ واجبٌ علیه معرفة انعامه وشکره علیه وان‌کان اصلها من عندالله. با تعبیر وتکفیر توبه برایشان عرض کرد گفت: «فان یتوبوا یك خیراً لهم» یعنی ـ عن النفاق «یك خیراً لهم».

«وان یتولّوا» یصبروا علی‌النفاق والکفر «یعذبهم‌الله عذاباً الیماً» فی‌الدینا بالفضیحة‌والآخرة بالنار «ومالهم‌فی‌الارض من‌ولیّ ولانصیرٍ» فینجیهم‌من‌الفضیحة والنار.

«ومنهم‌من‌عاهدالله» روی عن **ابی‌امامة‌الباهلی** ان **ثعلبة بن‌حاطب‌الانصاری** اتی **رسول‌الله** فقال: یا **رسول‌الله** ادع‌الله ان یرزقنی مالاً، فقال **رسول‌الله** و یحك یا **ثعلبة** قلیلٌ تؤدّی‌شکره خیرمن‌کثیرلاتطیقه، ثم قال‌مرّة، فقال: اما ترضی‌ان‌تکون مثل **نبی‌الله** فوالذی نفسی بیده لوشئتُ تسیل معی‌الجبال ذهباً و فضةً لسالت، فقال: والذی بعثك بالحق لئن دعوت‌الله ان یرزقنی مالاً لاوتین کلّ ذی حق حقه، فقال

رسول الله: اللهم ارزق **ثعلبة** مالاً فاتخذغنماًفنمت كما ينمي الدود فضاقت عليه **المدينة** فتنحى عنها فنزل وادياً من اوديتها حتى جعل يصلي الظهر والعصر في جماعة ويترك ماسواها ثم نمت و كثرت حتى ترك الصلوات الاالجمعة ، فسأل **رسول الله** فقال : ما فعل **ثعلبة** ؟ فقالوا اتخذ غنماً و ضاقت عليه المدينة و اخبروه بخبره ، فقال : ماويح **ثعلبة** ثلثاً ثم اتاه المتصدق من عند **رسول الله** فابى ، فقال ما هذه الاجزية ماهذه الا اخت الجزية ، فنزل: « ومنهم من عاهدالله » فبلغ ذلك **ثعلبة** فخرج حتى اتى **النبي** فسأل ان يقبل منه صدقته، فقال ـ ان الله منعني ان اقبل منك صدقتك فجعل يحثو التراب على رأسه فقال صم هـذا عملك قـد امرتك فلم تطعني فقبض **رسول الله** و لـم يقبل منه شيئاً ، ثم اتى **ابابكر** فلـم يقبل منه صدقتـه ثم اتى **عمر** فلم يقبل منـه ثم اتى **عثمان** فلم يقبلها منه و هلك **ثعلبة** في خلافة **عثمان**. قال **الكلبي** : كان **لثعلبة** مال بالشام فخاف هلاكه فنذر ان يتصدق منه فلمّا قدم عليه بخل به ، لقوله « عاهدالله » اي ـ عاهدو خلف .

« لئن آتانا من فضله » لنخرجن الصدقة و « لنكونن من الصالحين » اي ـ لنعملن ما يعمل اهل الصلاح من صلة الرحم والنفقة في الخير ، « فلما آتاهم من فضله » اي ـ اعطاهم المال ونالوا مناهم بخلوابه » منعوا حق الله ولم يفوا بالعهد ، « وتولّوا » عن طاعة الله وهم معرضون » مصرون على الاعراض .

« فاعقبهم نفاقاً في قلوبهم » جعل الله عاقبة فعلهم ذلك نفاقاً في قلوبهم ، ويجوز ان يكون فاعل اعقب ماسبق من البخل والتولي والاعراض « الى يوم يلقونه » يلقون الله ، وقيل ـ يوم الموت والمعنى بخلهم مع التولي والاعراض اورثهم نفاقاً لزمهم الى الممات « بما اخلفوا الله ماوعدوه » الوعد هيهنا هو العهد ، « وبما كانوا يكذبون » .

« الم يعلموا » يعني ـ المنافقين « ان الله يعلم سرهم » ما اسروا في انفسهم ، « ونجويهم » مااسروا به الى الغير ، « وان الله علام الغيوب » فلايخفى عليه شيء . **عبدالله بن عمر** قال : قال **رسول الله** صم : اربع من كن فيه كان منافقـاً خالصاً و من كانت فيه خصلة منهن كانت فيه خصلة من النفاق حتى يدعها : اذا حدث كذب واذا وعد خلف واذا عاهد غدر و اذا خصم فجر . وقـال صم : خمس لايكون في المنافق الفقه في الـدين والورع

فی اللسان والسمت فی الوجه والنور فی القلب والمودة للمسلمین والله الموفق.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: « والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض » پاکست و بزرگوار و مهربان، خداوند جهان و جهانیان، دارندهٔ همگنان، نوازندهٔ دوستان، یار درویشان و پناه ضعیفان و یادگار بی‌دلان، بنگر که مؤمنان را چون نواخت و ایشانرا چه تشریف داد از کرم و لطف خود چه نمود، ایشانرا همه فراهم داشت ودوستان وبرادران یکدیگر کرد و آنکه همه را بخود نزدیك کرد ازآنکه این دنیا منزلی است از منازل راه و بندگان درین منزل مسافراند روی نهاده به درگاه او ومقصد ایشان نه، مگر کعبهٔ ذوالجلال. اومیان ایشان برادری ودوستی افکند والفت و اتحاد نهاد تا این منزل بدوستی یکدیگر برادروار بازبرند و بسعادت آخرت رسند. یکی فرا پیش **سعد معاذ** شدگفت: من ترا ازبهرخدا دوست دارم. گفت: بشارت باد ترا که من از **رسول خدا** شنیدم که: فردا درقیامت کرسیهای نور بنهند نزدیك **عرش** عظیم، گروهی را که رویهاشان بروشنائی چون ماه دوهفته بودهمهٔ خلق درهراس باشند و ایشان ایمن همه دربیم باشند و ایشان ساکن. گفتند: یا **رسول الله** آن‌قوم که‌اند؟ گفت: المتحابون فی‌الله. ایشان از بهر خدا در راه خدا یکدیگر را دوست باشند و در دین برادروار زندگانی کنند. و در خبراست که اهل عرصات در انجمن رستاخیز ایستاده باشند، دلها پرفزع و جانهـا پرحسرت وآفتاب بسر ایشان نزدیك رسیده وگرمای‌عظیم خلق‌را فروگرفته، ناگاه نداآید از بطنان **عرش** مجید که: این المتحابون فی‌الله؟ کجای‌اند کسانی که یکدیگررا دوست بوده‌اند برای من، تاایشان را بسایهٔ خویش فروآرم و در پناه خویش بدارم. و **مصطفی** گفته: کسانی را که برای حق بایکدیگر دوستی دارند، که درسرای سعادت ازبهر ایشان عمودی بزنند از یاقوت سرخ برسر آن عمود هفتاد هزار کوشك بود و از آنجا باهل بهشت فرو مینگرند نور ایشان بهشتیان را چنان تابد که آفتاب دردنیا تابد. بهشتیان گویند

بیای تا بنظاره شویم ایشان را بینند در جامهای سندس سبز و برپیشانیها نوشته که «المتحابون فی‌الله» .

پیر طریقت گفت : الهی ! عنایت تو کوه است و فضل تو دریاست کوه کی فرسود و دریا کی کاست ؟ عنایت تو کی جست و فضل تو کی واخواست ؟ پس شادی بکیست که دوست یکتاست .

« وعدالله المؤمنین والمؤمنات جنات تجری من‌تحتهاالانهار ....» الایة ـ آن بهشت که رب‌العزة وعده داد نه‌یك بهشت است که بهشتها است ، نه‌یك درجه است که درجه‌ها است ، بعضی برتر و بعضی فروتر ، از آنکه مؤمنان و دوستان نیز برتفاوت‌اند درایمان و معرفت ، وشك نیست که مقام معرفت اولیاءِ برتراست ازمقام معرفت عامهٔ مؤمنان و مقام شهیدان برتر از مقام اولیاءِ ، و مقام صدیقان برتر از مقام شهیدان ، و مقام انبیا برتر ازمقام صدّیقان ، ومقام پیغامبران مرسل برتر از دیگر پیغامبران ، و اولوا العزم برتر از اینان و **مصطفی محمد** برتر ازهمگان ، پس نهایت درجهٔ عامهٔ مؤمنان ، بدایت درجهٔ اولیاست ودرجهٔ معرفت **مصطفی** را نهایت پیدانیست وجزحق جل‌جلاله کس نهایت درجات و مقامات **مصطفی** نداند و در ازل درجات و مقامات ارواح ایشان هم برین مراتب بود واندر روز میثاق همین وفردا درقیامت ودر بهشت و درجات واسرار وصحبت حق‌جل‌جلاله همین .

بو یزید بسطامی را پرسیدند بچه رسیدی باین مقام ؟ گفت : به‌تنی برهنه و شکمی گرسنه ودلی پردرد و جانی پرحسرت . گفتند روا باشد که کسی بی‌آنکه متابعت سلوك طریقت کند اورا این مقام حاصل شود ؟ گفت روا بود اما فتوحه علی قدر سفره ، فتوح وی باندازهٔ سفر وی بود و نوالهٔ وی بقدر حوصلهٔ وی .

واسطی را از درجهٔ ایمان پرسیدند ، گفت : مردرا درگبرگی چهل‌سال بباید دوید تا حقیقت جمال ایمان بداند و سرّاین معنی آنست که چنانکه انبیاء را (ع) پیش از چهل سال وحی ممکن نیست ، روندگان راه را چهل سال جان و دل درباید باخت تا بحقیقت ایمان‌رسند چون بحقیقت ایمان رسیدند ایشانرا امروز آن بهشتی باشد نقد وفردا جنات عدن بود ، امروز بهشت وصل ، فردا بهشت فضل ، امروز بهشت

عرفان، فردا بهشت رضوان، «ورضوانٌ من الله اکبر ذلك هو الفوز العظیم».

«یا ایّها النّبی جاهد الکفار والمنافقین». تا آخر ورد قصهٔ منافقان است و کشف فضائح ایشان وسرانجام بد ایشان. وعلامت ایشان سه چیز است چنانکه **مصطفی** ص گفت: علامة المنافق ثلث، اذا قال کذب، واذا وعد خلف واذا ائتمن خان. **مقاتل حیان** چون این خبر بوی رسید دلتنگ شد، گفت: ما من انسان الا ویوجد فیه هذه الخصال الثلث، کم کسی باشد که در وی این سه خصلت نبود و **قاضی سمرقند** بود استعفا خواست از قضا و برخاست و گرد عالم میگشت تا خود را تفرجی پدید کند وتأویل این خبر **بشهر حوشب** رسید این حدیث باوی بگفت. **شهر حوشب** از خود متحیرتر دید و اندوهگن‌تر. گفت اگر گشایشی بود از **سعید جبیر** بود. گفتا رفتم پیش **سعید جبیر**. **سعید** گفت: ماعندی من هذا علم و لکنّه ان کان عند احدٍ فعند **الحسن البصری**. گفتا: **بحسن بصری** آمدم وقصه باوی بگفتم. حسن گفت: رحم الله شهراً و سعیداً حفظا نصف الحدیث و ترکا نصفه انّ رسول الله ص لمّا قال هذا، حزن اصحابه لذلك جدّاً و اخذوا فی البکاءِ والنّحیب، و قالوا: لایخلو احدنا من الکذب و خلف الوعد والحیلة فقد نافقنا جمیعاً، فلما بلغ **رسول الله** جزع اصحابه لذلك، امر **بلالا** فنادی النّاس فلما اجتمعوا، صعد المنبر فقال: یا ایّها النّاس انی رسول الله انی اردت بقولی: اذا قال کذب، جماعة المنافقین و **عبدالله بن ابی** خصوصاً فانّهم قالوا: نحن مؤمنون فکذبوا، قال الله عز وجل: «اذا جاءك المنافقون ...» الآیة، اخبر الله عنهم انّهم قالوا و کذبوا، وانما اردت بقولی اذا وعد خلف جماعة المنافقین و **ثعلبة بن ابی خاطب** خصوصاً فانّه وعدنی وعاهدالله لئن اکثر الله غنمه لیجعلنّها فی ابواب البّر ووجوه الخیر فلمّا آتاه الله من فضله بخل بالزکوة المفروضة ونقض العهد واخلف الوعد قال الله تعالی «فاعقبهم نفاقاً» الآیة. واردت بقولی: اذا ائتمن خان، المنافقین، خانوا فی الدین الذی هو اعظم الامانات و فی الصلوة، قال: فاستبشر المؤمنون بذلك وحمدوا الله تعالی. فسرّی عن **مقاتل** وقال **للحسن**: فرّج الله عنك کما فرّجت عنی و جزاك الله عن دینك خیرا

۹ - النوبة الاولى

قوله تعالى: «**الذين يلمزون المطّوعين**» ایشان که میطعن کنند، عیب جویند در فراخ بخشیدگان بخوش منشی، «**من المؤمنین**» از گرویدگان، «**فی الصدقات**» درز کوتها و صدقتها، «**والذین لایجدون الاجهدهم**» و [عیب میکنند] ایشان را که نمی‌یاوند و نمیدارند [که بخشند] مگر تندك خویش، «**فیسخرون منهم**» از ایشان میافسوس دارند، «**سخر الله منهم**» جزای ایشان داد بآن افسوس که میدارند، «**ولهم عذاب الیم.** (۷۹)» و ایشانراست عذابی درد نمای.

«**استغفر لهم**» آمرزش خواه ایشانرا، «**اولا تستغفر لهم**» یا مخواه آمرزش ایشانرا، «**ان تستغفر لهم سبعین مرة**» اگر آمرزش خواهی ایشانرا هفتاد بار، «**فلن یغفر الله لهم**» نیامرزد خدای ایشانرا، «**ذلك بانهم کفروا بالله ورسوله**» این بآنست که ایشان کافر شدند بخدای ورسول او، «**والله لایهدی القوم الفاسقین.** (۸۰)» وخدای راه نمای وپیش برنده نیست قومی را که بنزدیك او از فاسقان‌اند.

«**فرح المخلفون**» شاد گشتند با پس کردگان [خدای عزوجل از غزای تبوك]، «**بمقعدهم**» به نشست خویش، «**خلاف رسول الله**» برخلاف رسول خدای، «**وکرهوا ان یجاهدوا باموالهم و انفسهم**» و دشوار داشتند که باز کوشند بمال خویش وتن خویش، «**فی سبیل الله**» از بهر خدای و در راه خدای، «**وقالوا**» ویکدیگر را گفتند، «**لاتنفروا فی الحرّ**» بیرون مشید، بجنگ درین گرما، «**قل نار جهنم**» گوی آتش دوزخ، «**اشد حراً**» توش آن سختتر است، «**لو کانوا یفقهون.** (۸۱)» اگر ایشان دریابندید و دانندید.

«**فلیضحکوا قلیلا**» تا اندکی خندند از شادی خویش، «**ولیبکوا کثیراً**» وفراوان گریند [فردا از پشیمانی خویش]، «**جزاءً بما کانوا یکسبون.** (۸۲)» بپاداش انچه میکردند.

«**فان رجعك الله**» اگر باز بردترا خدای [از **تبوك**]، «**الی طائفة منهم**» با ایشان که زنده مانده‌اند از ایشان و مُصِرّ، «**فاستأذنوك للخروج**» و از تو دستوری خواهند بیرون آمدن را [بغزاءِ **خیبر** باتو]، «**فقل لن تخرجوا معی ابداً**» گوی بامن هرگز

میائید [به‌خیبر]، « **ولن تقاتلوا معی عدوّاً** » و بامن هرگـز جنگ مکنید بـا جهودان، « **انّکم رضیتم بالقعود اول مرة** » شما ازخود بپسندیدید باز نشستن از جنگ پیشین، « **فاقعدوا مع الخالفین**. (۸۳) » بازنشینید [ازجنگ پسین]، با بازنشستگان دیگر.

« **ولاتُصلِّ علی احد منهم** » ونمازمکن برهیچکس ازایشان، « **مات ابداً** » که بمیرد، هرگز، « **ولاتقم علی قبره** » و باز مایست بر گـور هیچکس از ایشان، « **انّهم کفروا بالله ورسوله** » که ایشان کافر شدند بخدای ورسول وی، « **وماتوا وهم فاسقون**. (۸۴) » و بمردند از طاعت بیرون.

« **ولاتعجبْك اموالهم واولادهم** » وخوش مآیادترا مالهای ایشان وفرزندان ایشان، « **انما یرید الله ان یعذبهم بها فی الدنیا** » خدای میخواهد که عذاب کند ایشانرا بشغل آن [وگرد کردن آن و نگه‌داشتن آن و ترسیدن بر آن] درین جهان، « **وتزهقَ انفسهم وهم کافرون**. (۸۵) » وجانهای ایشان برآید و ایشان کافر.

« **واذاانزلت سورة** » وکه فرو فرستاده آید ازآسمان سورتی ازفرقان، « **ان آمنوا بالله** » که بگروید بخدای، « **وجاهدوا مع رسوله** » وباز کوشید [بادشمنان وی] با رسول او، « **استأذنك** » دستوری خواهد از تو بازنشستن را، « **اولوا الطّول منهم** » اهل توان ازایشان، « **وقالوا** » وترا گویند، « **ذرنا نکن مع القاعدین**. (۸٦) » گذار تا نشینیم بانشستگان.

« **رضوا بان یکونوا مع الخوالف** » پسند دادند که با زنان در خانها بنشینند، چون زنان، « **وطبع علی قلوبهم** » و مهرنفاق بردلهای ایشان نهاده شد، « **فهم لایفقهون**. (۸۷) » تا ایمان راست در نیابند.

« **لکن الرسول والذین آمنوا معه** » لکن رسول و گرویدگان که باوی‌اند، « **جاهدوا باموالهم وانفسهم** » او و ایشان باری باز کوشیدند بمال خویش و تن خویش با دشمن خدای، « **واولئك لهم الخیرات** » همه نیکیها ایشانراست، « **واولئك هم المفلحون**. (۸۸) » و ایشانند پیروز آمدگان جاوید.

« **اعدّ الله لهم جنات** » ساخته است خدای ایشانرا بهشتهائی، « **تجری من تحتها**

الانهار » در زیر آن درختان جویهای روان ، « **خالدین فیها** » جاویدان در آن ، « **ذلك الفوز العظیم**.(۸۹) » آنست پیروزی .

النوبة الثانية

قوله تعالی : «الّذین یلمزون المطّوّعین» ـ مفسّران گفتند: چون رسول خدا خواست که بغزاءِ **تبوك** بیرون‌شود یارانرا تحریض کرد بر صدقات ، تا عدّت غزا ولشکر اسلام بسازد و ساز راه کنند ، صحابه رفتند و هر کس براندازهٔ طاقت خویش صدقه می آورد . **عبدالرحمن عوف** چهار هزار درم آورد گفت : یا **رسول‌الله** ، هشت هزار درم داشتم ، یك نیمه آوردم و یك نیمه عیال وفرزندانرا بگذاشتم . **رسول خدا** گفت: بارك‌الله لك فیما انفقت وفیما امسکت . از برکت دعاء **رسول** خدا مال وی بدان رسید که چون از دنیا بیرون شد ، دوزن داشت ، ثمن مال وی که بایشان رسید صدوشصت هزار درم بر آمد . **عمر خطاب** همی آمد و چهار هزار درم آورد ، **رسول خدا** گفت: ماذاابقیت لاهلك و عیالك ؟ عیال خودرا چه گذاشتی ؟ گفت: الله ورسوله . گفت انّ مابین صدقتیکما کما بین کلمتیکما. **عثمان عفان** آمد وصدسر شتر آورد وصدسر اسب. **رسول** گفت ماضرّ **ابن‌عفان** بعدالیوم. **عاصم بن علی العجلانی** آمد وصدوسق خرما آورد . **بوعقیل انصاری** نام وی **صحاب** مردی پیر بود ودرویش، آمد و یك صاع خرما آورد گفت : یا **رسول‌الله** همه شب آب کشیده‌ام کشت‌زار فلان را و دو صاع خرما استده‌ام یك صاع آورده‌ام و یك صاع عیال و فرزندان را بگذاشته‌ام. منافقان گفتند **ابوبکر** و **عمر** و **عثمان** و **عبدالرحمن** می‌بخشند ازمال فراخ، دانیم که می‌نام جویند این صاع خرمای **بو عقیل** باری خدای بوی چه نیاز دارد مگر که خویش را بیاد خدا ورسول میدارد ، توانگرانرا بریاء متهم کردند و بر اندك **بوعقیل** طنز میکردند تارب العالمین آیت فرستاد، «الذین یلمزون المطّوّعین» ای ـ یعیبون المطوعین المتنفّلین من المؤمنین ، «فی الصدقات» التطوع من الصدقات مالایلزمه لزوم الزکوة .

«والذین لایجدون الاّ جهدهم» ... الآیه الجهد ـ بالضم غایة مایقدرعلیه الانسان وبالفتح مصدرجهد فی الامر اذا بالغ ، وقیل ـ هما لغتان فبالضم لغة **اهل الحجاز** وبالفتح

لغة **اهل نجد**. جهد هر کس طاقت اوست، نامی است توان اندك مرد را، یقال: فلانٌ جهید العطاء، زهیده. **بوعقیل** آن صاع خرما بیاورد. **مصطفی** فرمود: تا بر همه مال صدقات بپاشیدند آنگه ـ لمز ـ منافقان تفسیر کرد، گفت:

«فیسخرون منهم» ای ـ یستهزؤن بهم، «سخرالله منهم» جازاهم جزآء سخریتهم حیث صاروا الی النار.

«ولهم عذابٌ الیمٌ» ای ـ مولم. **مصطفی** از ایمان و معرفت ایشان نومید کرد و گفت:

«استغفر لهم او لا تستغفر لهم». صیغت صیغت امر است و معنی ـ معنی شرط، ای ـ ان شئت فاستغفر لهم و ان شئت فلا تستغفر لهم، یعنی ـ استغفارك لهم و ترك الاستغفار سواء

«ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفرالله لهم». میگوید یا **محمد** اگر آمرزش خواهی از بهر ایشان و اگر نخواهی همه یکسان است اگر هفتاد بار آمرزش خواهی از بهر ایشان، ایشان را نیامرزم. **مصطفی** گفت: لازیدن علی السبعین. بر هفتاد بیفزایم مگر که بیامرزد. آیت آمد، که «سواءٌ علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن یغفرالله لهم». و مقصود از این هفتاد، نه عددی موقت است بلکه مقصود کثرت است. چنانکه گویند: قدقلت لك مائة مرة و نهیتك عنه الف مرّة. **عرب** گویند: سبّع الله لك الاجر، ای ـ اکثر لك، اراد التضعیف و لهذا جآء فی الاخبار: فله سبع و له سبعون و له سبع مائة. قال **الازهری**: ان السبعین فی هذه الآیة جمع السبعة التی تستعمل فی الکثرة لا السبعة التی فوق الستّه، الاتری انه لو کان زاد علی السبعین لم یغفر.

و در استغفار **رسول** از بهر ایشان دو قول است: یکی آنکه نفاق ایشان نمی‌شناخت، و یقین نبود، از آن دعا کرد و آمرزش خواست. قول دیگر آنست که جماعتی مؤمنان که خویش و پیوند منافقان بودند از **مصطفی** در میخواستند تا از بهر ایشان آمرزش خواهد بامید آنکه باستغفار **مصطفی** مخلص شوند و از نفاق توبه کنند تا از عذاب و عقوبت برهند. تا رب العزة **مصطفی** را باز کرد و ایشان را از ایمان و مغفرت ایشان نومید کرد گفت:

«ذلك بانّهم کفروا بالله و رسوله»، این بسبب آن کردم که ایشان بخدای

ورسول کافر شدند والکافر لایغفر له ،«والله لایهدی القوم الفاسقین» المتمردین فی الکفر.

«فرح المخلّفون» الفرح بالذنب اعظم من الذنب. شادی بگناه صعب‌تر است از عین گناه. «فرح المخلفون» ای ـ المتروکون تخلفهم عن رسول الله‌صم. این **عبدالله‌ابی** بود با هشتاد مرد منافق که بی‌عذری تخلف کردند و با یکدیگر گفتند: «لاتنفروا فی الحر»، درین گرمای گرم و صمیم صیف بیرون مروید بجنگ. والمعنی: فرحوا بقعودهم فی **المدینه** والتخلف و ان لم ینلهم حرالصیف خلاف رسول‌الله فیکون نصباً لانه مفعول له، و قیل ـ علی المصدر وهومصدرخالف یخالف مخالفةً وخلافاً، و قیل ـ معناه خلاف رسول الله، ای: بعد خروجه، فیکون خلاف بمعنی خلف و نصبه علی الظرف.

«و کرهوا» ای ـ لم یریدوا ،«ان یجاهدوا باموالهم و انفسهم وقالوا لاتنفروا فی الحرّ» ای ـ قال بعضهم لبعض، وقیل: قالوا للمؤمنین: لاتنفرا فی الحر. «قل نار جهنم اشدحرّاً» وقد اخترتموها بهذه المخالفة و التخلف. «لوکانوا یفقهون» ان مصیرهم الیها.

«فلیضحکوا قلیلاً» یعنی ـ فی الدنیا و هی قلیلة ،«ولیبکوا کثیراً» فی الاخرة یعنی ـ فی النار التی لانهایة له والتقدیر: فلیضحکوا قلیلاً فسیبکون کثیراً «جزاءً بما کانوا یکسبون» جزاء مفعول له. یعنی ـ ولیبکوا لهذا الفعل. قال **ابوموسی الاشعری**: انّ اهل النار لیبکون الدموع فی النار حتی لواجریت السفن فی دموعهم لجرت ثم انهم لیبکون الدم بعدالدموع. قال **ابن عباس**: انّ اهل النفاق لیبکون فی النار عمر الدنیا فلایرقی لهم دمع ولایکتحلون بنوم. وعن **انس** قال: قال **رسول‌الله‌ص** «لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلاً و لبکیتم کثیراً».

«فان رجعک الله الی طائفة منهم» یعنی ـ المتخلفین طائفة منهم. از بهر آن گفت که نه هر که تخلف کرده بودند همه منافق بودند بل که ایشان سه گروه‌اند که بازنشستند وخلف کردند گروهی بعداوت بازنشستند وشادی کردند چنان که خدای گفت: «فرح المخلفون». گروهی برمعذرت بازنشستند وبگریستند چنان که خدای گفت: «و اعینهم تفیض من الدمع حزناً الا یجدوا ماینفقون». قومی برغفلت بازنشستند، پشیمان شدند چنان که گفت: «وضاقت علیهم الارض بما رحبت».

«فان رجعك الله» ای - یردك الله الی **المدینة** من غزوة **تبوك** وفیها «طائفة منهم» یعنی - الّذین تخلفوا بغیر عذر.

«فاستاذنوك للخروج» الی غزوة اخری، قیل - هی غزوة **خیبر**.

«فقل لن تخرجوا معی ابداً ولن تقاتلوا معی عدوّاً» لقعودکم عن **تبوك** و لنفاقکم.

«انّکم رضیتم بالقعود اول مرة» ای - عن الوقت الّذی تستأذنون فیه فانّ غزوة **تبوك** لم یکن باول غزوة غزاها علیه السلام. وقیل - اول مرة دعیتم وقیل - اول مرة قبل الاستیذان.

«فاقعدوا مع الخالفین» مع من تخلف بعذر، و قیل - مع النساء والصبیان، وقیل - مع اهل الفساد الّذین لاخیر فیهم، وقیل - للرجل الذی هو شر اهله: هو خالف بنی فلان.

«ولاتصلّ علی احد منهم» ای - من المنافقین. اجماع مفسران است که این آیت درشأن **عبدالله ابی** فرو آمد که **رسول خدا** بروی نماز کرد یاخواست که بروی نماز کند چنانکه اختلاف روایات است پسر وی آمد، وکان مؤمناً مخلصاً، واز **رسول** خدا درخواست تا پیراهن که برتن **رسول** است کفن وی سازد و بروی نماز کند وبرسر گور وی بایستد و دعا کند. بروایتی دیگر گفته‌اند **عبدالله ابی** در بیماری مرگ کس فرستاد **بمصطفی** و بخواند او را چون آمد گفت: ای بیچاره اهلکك حب الیهود؟ دوستی داشتن با **جهودان** ترا هلاك کرد. گفت: مرا سرزنش مکن که نه از بهر سرزنش خواندم، استغفرلی واعطنی ثوبك الّذی یلی جسدك. آمرزش خواه از بهر من وجامهٔ خویش بمن ده تا مرا کفن سازند وبرمن نماز کن و برسر گور من بایست ومرا دعا کن. **رسول خدا** پیراهن خویش بوی داد. مؤمنان گفتند: یا **رسول الله** لم وجّهت الیه بقمیصك یکفن فیه وهو کافر؟ فقال: ان قمیصی لن یغنی عنه من الله شیئاً وانی آمل ان یدخل فی الاسلام خلق کثیر. لهذا السبب فروی انه اسلم الف من **الخزرج** لما رأوه یطلب الاستشفاء بثوب **رسول لله** ص، وهمت کرد **مصطفی** ص که بروی نماز کند که ظاهر وی

اسلام بود اگرچه درباطن نفاق داشت. **عمر خطاب** گفت یا **رسول‌الله** بر وی نماز میکنی وقد فعل کذا و کذا. رسول گفت: یا **عمر** دست ازمن بدار که اگر دانمی که خدای بروی رحمت کند هفتاد بار از بهر وی استغفار کردمی، تادراین حدیث بود، **جبرئیل** آمد و آیت آورد بروفق قول **عمر**: «ولاتصلّ علی احدٍ منهم» ای ـ من المنافقین، یرید صلوة الجنازة. صلوة دربن آیت نماز جنازه است ونماز جنازه فرض کفایت است و آنرا نه رکن است: اول نیت است وچهار تکبیر درآن چهار رکن‌اند اگر برچهار بیفزایند نمازباطل شود وخواندن فاتحة‌الکتاب، ازپس تکبیراول، رکن است و همچنین درود دادن بر **رسول خدا** از پس تکبیر دوم و دعاءِ مرده پس تکبیر سوم، و پس‌از تکبیر چهارم ذکری مفروض نیست و رکن پنجم سلام بازدادن است ان شاء تسلیمة واحدة و ان شاء تسلیمتین.

قوله: «ولاتقم علی قبره» حتی یفرغ من دفنه وفی‌الخبر کان **رسول‌الله**ص اذا دفن المیّت وقف علی قبره ودعاله.

«انهم کفروابالله ورسوله وماتواوهم‌فاسقون» فماصلّی **رسول الله**ص بعدها علی احدٍ منهم و قام علی قبره حتی قبض.

«ولاتعجبك‌اموالهم واولادهم...» الایة ـ سبق تفسیرها ولیست بتکرار لانّها فی‌جماعة وهذه فی‌الاخری، قال **ابن جریر**: اراد **اولاد عبدالله** واموالہ «و اذاانزلت سورة» یعنی ـ من‌القرآن وهذا دلیل علی انّ السورة کانت مسوّرة علی‌عهد **رسول‌الله** لاکما زعم المبتدعة انّها سوّرت بعد **رسول‌الله** و کذلك قوله «بعشرسورٍ مثله».

«ان آمنوابالله» این خطاب با منافقان است، ای ـ آمنواسرّاً کما آمنتم جهراً. وروا باشد که خطاب با مؤمنان نهند، ای ـ دوموا علی‌الایمان.

«وجاهدوا مع رسوله استأذنك» فی‌التأخر «اولوا الطول منهم» ذوالقدرة و السعة فی‌المال.

«وقالوا ذرنانکن مع‌القاعدین» یعنی الزمنی.

«رضوا بان یکونوا مع‌الخوالف» النساء اللاتی تخلفن فی‌البیت.

«وطبع علی قلوبهم فهم لایفقهون» استوثق منها فلایدخلها الایمان. حجة علی‌المعتزلة والقدریة فی‌اثبات القدر و نفی‌الاستطاعة و احتیاج الخلق الی توفیق به

یؤمنون ولو کان کما ذهبوا الیه لقال تطبعت ولم یقل وطبع علی قلوبهم وله فی القرآن نظائر کثیرة.

«لکن الرسول والّذین آمنوا معه» اهل الیقین من اصحاب رسول الله ص، «جاهدوا باموالهم» فی الانفاق «وانفسهم» فی سبیل الله بالقتال.

«واولئك لهم الخیرات» جمع خیرة والمراد بهنّ: الحور، لقوله «فیهن خیرات حسان» ویجوزان یکون عاماً فی جمیع الملاذ من الاطعمة والاشربة والمنازل والحواری والغلمان، و قیل الخیرات: الغنائم.

«واولئك هم المفلحون» الباقون فی النعیم، «اعدّالله لهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ذلك الفوز العظیم» لفظ ـ اعد ـ دلیل علی انها مخلوقة معدة. این آیت گواهی میدهد که اصحاب رسول خدای ص که اهل یقین واخلاص بودند وبا مصطفی در غزاء تبوك بودند و رسول خدا از ایشان خشنود بود، ایشان قطعی در بهشت‌اند برهرچه بودند از عمل، همچنان که رسول خدا عشرة را گواهی داد کـه قطعی در بهشت‌اند اینان هم چون ایشان‌اند بشهادت آیت از بهر ایشان.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «الّذین یلمزون المطّوّعین من المؤمنین فی الصدقات..» اصحاب شریعت دیگراند و اصحاب حقیقت دیگر، خادمان راه شرع جدااند، خلوتیان قرب ومشاهدت جدا، اهل شریعت از دویست درم پنج درم بدادند ورضاء حق در آن بجستند تا بناز ونعیم خلد رسیدند. فرمان برداران‌اند وحق شرع گزاران‌اند وپسندیدگان‌اند لکن نه چون اهل خلوت و مشاهدت ونه چون خداوندان یافت و صحبت که خلیل وار، دست توکّل از آستین رضا بیرون کردند و برای اسباب وعلائق باز زدند هرچه داشتند ازاین حطام دنیا بذل کردند و در سبیل خدا جان ودل در معرض بلا ومحنت نهادند و در اظهار دین اسلام و اعلاءِ کلمهٔ حق با دشمن بکوشیدند و نیز خود را در راه حق مقصر دیدند لاجرم هر ساعت از جناب جبروت و درگاه عزت الهیت بنعت رأفت ورحمت ایشانرا نو تشریفی وتخصیصی می‌آید، آن(۱) منافقان دون‌همت مختصر

(۱) ۱ ـ درنسخه الف: از

دیده یك صاع خرمای **بو عقیل** مختصر داشتند و محقر و بدان طنز کردند چه زیان دارد ویرا این طعن منافقان، ورب العالمین اورا می نوازد ومیگوید: «والذین لایجدون الاّجهدهم»، و **مصطفی** تسلی دل ویرا آن صدقه از وی پذیرفته و اکرامی کرده وبرسر همه صدقها ریخته واین خبر بیرون داده که: افضل الصدقة جهدالمقلّ. آن صدقها همه نیکوا است لکن بذل مجهود درویش از همه فاضلتر و بزرگوارتر که با وی دردعشقی است و سوزی و نیازی که با دیگران نیست ووزنی که هست آن سوز و آن درد مراست نه عین مال و کثرت صدقه را و تاصاحب دولتی نباشد دل وی محل سوز و نیاز و درد عشق دین نگردد پس دلی باید از صفات بشریت و رعونات نفس و شهوات طبع ووساوس شیطان ورياء خلق برهنه گشته و بصفات حق بیاراسته چنان که درسروی جزمهر حق نماند وبرزبان وی جز ذکرحق نماند و بارکان وی جز خدمت حق نماند هرچه خلق را بوی انس بود ویرا از آن وحشت آید هرچه خلق روی بوی آرند وی روی از آن بگرداند تا برخاطروی جز حق نگذرد و از خلق فانی گردد وباحق باقی شود، آری صفت خلق مجازاست ومجازرا برحقیقت راه نیست لکن چون حقیقت برمجازمستولی گرددمجازرا جذب کند وصفتش صفت حقیقت گرداند، آب مطلق چون برنجاست آید وبروی مستولی گردد حکم نجاست برندارد ومردار درنمك زار افتد بگدازد و نمك گردد پاك شود. این حدیث کیمیاست بهرکه رسد اورا عزیز کند و برنگ خویش گرداند. درعهد **موسی کلیم** صدّیقی بود که خلق پیوسته برنجانیدن وی مشغول بودندشبی درمناجات گفت: الهی دانی که تو این عاجز مسکین را ازدنیا معلومی نه‌داده‌یی که آنرا در رضای تو فدا کند این تن خوارخود را بصدقه بخلقان دادم تا اگر مرا جفائی کنند وبرما بهتانی نهند تو ایشانرا نگیری رحمت خدا ورضوان خدا بردرویشان خالی مباد.

چنین می‌آید که در مسجد **شونیزیه، جنید وشبلی وثوری ورویم وخلدی** و جماعتی نشسته بودند وقتی خوش و سماعی خوش ایشانرا استقبال کرده و بدان مشغول گشته، درویشی در آن حال بحرمت پیش ایشان درآمد و در صف النعال فرونشست و آن‌درویش کلاهی‌پشمینه‌برسر نهاده وبلاسی‌سیاه پوشیده‌وایشان اگرچه خداوندان دیده بودند کس را از حقیقت روش وی آگاهی نبود چون از آن خود

وا پرداختند، **شبلی** گفت: ایهاالفقیر بکم اشتریت هذا المسح و القلنسوة ؟این کلاه وپلاس بچند خریدی ؟ گفت یا **شبلی** بدنیا وهرچه در دنیا است پس گفت یا **شبلی** بستاخی مکن که خدایرا بندگان‌اند که اگر اشارت بآن ستون مسجد کنند نقرهٔ سپید شود. **شبلی** گوید نگاه کردم آن ستون را دیدم رنگ نقره همی گرفت وآن درویش می گفت بحال خود باش که بتو مثلی میزنیم.

پیر طریقت گفت: الهی نه‌دیدار ترا بهاست و نه رهی را صحبت سزاست ونه ازمقصود ذرّه‌یی درجان پیداست پس‌این درد وسوز در جهان چراست ؟ پیداست که بلا را درجهان چند جاست این‌همه سهم است اگر روزی باین‌خار خرماست.

«استغفرلهم اولاتستغفرلهم ...» الآیة ـ این آیت دلیل است که منتهای استغفار که گناه از بنده فرونهد وامید بمغفرت قوی گرداند هفتاد باراست‌همان‌است که **مصطفی** گفت: «ما اصرّ من استغفر ولوعاد فی‌الیوم سبعین مرّة»

«آنگه گفت: «ذلك بانّهم کفروا بالله ورسوله ...» . تهدید کافران است اما بشارت مؤمنان است. میگوید از آن نیامرزم ایشانرا که کافران‌اند، و «الله لایغفران یشرك به»» دلیل‌است که آنجا که‌شرك‌نیست بیامرزدا گرچه‌گناه کاراست که‌خدای تعالی آمرزگار است و بندهٔ مؤمن فراگذار است و ازوی درگذاراست. خبر درست است که‌وی‌گفت‌جل‌جلاله: «عبادی انکم‌الذین‌تخطئون‌باللیل‌والنهاروانا‌الذی‌اغفر‌الذنوب ولاابالی فاستغفرونی اغفرلکم» . بندگان من رهیگان من بروز و شب جفاکاری و گنه‌کاری و سزای من که خداوندم‌آمرزگاری و بردباری، آمرزش خواهید تا بیامرزم، واز آئید تا بپذیرم و بخوانید تا بنیوشم، شما آن کردید که از شما آید من آن کنم که ازمن‌آید «قل کل یعمل علی شاکلته» هیچ جای بگزاف نیامرزند مگر اینجا، باز آئید هیچ جای عذر نپذیرند چنان که اینجا، عذر خود بگوئید ما را ازعیب‌پذیرفتن عارنیست واز آمرزیدن‌باك‌نیست‌وزبان‌حال‌بنده بنعت‌وانکسار وذلت و افتقارمیگوید: الهی از کرم همین چشم داریم و ازلطف توهمین گوش‌داریم بیامرز مارا که بس آلوده‌ایم بگرد خویش، بس‌درمانده‌ایم بوقت خویش، بس‌مغروریم به‌پندارخویش، بس محبوسیم درسزای خویش، دست‌گیر مارا بفضل خویش، بازخوان مارا بکرم خویش، بارده ما را باحسان خویش.

۱۰ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « **وجاء المعذرون من الاعراب** » آمدند قومی عذر سازان از اعراب، «**ليؤذن لهم**» تاایشانرا دستوری دهند نشست را، «**وقعد الّذين كذبوا اللّه و رسوله**» وبنشستند ایشان که باخدای ورسول دروغ گفته بودند که گرویدگانیم، «**سيصيب الّذين كفروا منهم عذاب اليم**. (۹۰)» آری رسد بنا گرویدگان از ایشان عذابی دردنمای .

«**ليس على الضعفاء**» نیست بر ناتوانان زنان و کودکان و پیران سست شدگان، «**ولا على المرضى**» ونه بیماران، «**ولا على الّذين لايجدون ماينفقون**» ونه بر ایشان که نمی یابند که بغزا آیند، «**حرج**» تنگی درباز نشستن، «**اذانصحوا اللّه ورسوله**» آنگه که نیك خواه باشند بنده خدایرا و رسول را، «**ماعلى المحسنين من سبيل**» نیست بر نیکو کاران هیچ عتابی، «**واللّه غفور رحيم**. (۹۱)» وخدای آمرزگاری مهربان

«**ولا على الّذين اذا ماأتوك**» و نه برایشان که بتو آمدند، «**لتحملهم**» تا ایشانرا دستور دهی، «**قلت لااجد مااحملكم عليه**» گفتی نمی یاوم ستوری که شما را دهم، «**تولّوا**» بر گشتند «**واعينهم تفيض من الدمع**» و چشمهای ایشان آب میریخت از اشك، «**حزناً**» از اندوه که ستور نیافتند، «**الّايجدوا ماينفقون**. (۹۸)» و از اندوه آن که نفقه ندارند راه را .

«**انّما السبيل على الّذين يستأذنونك**» عذاب و خشم و تاوان بر ایشان است که دستوری میخواهند از تو باز نشستن را، «**وهم اغنياء**» وایشان توانگران اند ستوردارند وزاد، «**رضوا بان يكونوا مع الخوالف**» بپسندیدند خودرا که بازنان بازنشینند درخانها، «**و طبع اللّه على قلوبهم فهم لايعلمون**. (۹۳)» وخدای مهر نفاق بردلهای ایشان نهاد تا روشنائی دانش درآن نشود .

«یعتذرون الیکم» عذرهادهند درشما ، **«اذا رجعتم الیهم»** چون بازگردید که با ایشان شوید از تبوك با مدینه ، **«قل لاتعتذروا»** گوی عذر مدهید ، **«لن نؤمن لکم»** شما را استوار نخواهیم داشت، **«قد نبأنا الله من اخبارکم»** خدای ما را آگاهی داد از حالهای شما ، **«وسیری الله عملکم ورسوله»** و بیند خدای ورسول او که چه کنید پس آن، **«ثم تردّون الی عالم الغیب والشهادة»** آنگه باز برند شمارا [بدر مرگ] بادانای آشکارا و نهان ، **«فینبئکم بما کنتم تعملون. (۹۴)»** تا خبر کند شمارا بآنچه میکردید.

«سیحلفون بالله لکم» آری سوگندخورندشمارابخدای، **«اذا انقلبتم الیهم»** آنگه که با ایشان گردید از تبوك ، **«لتعرضوا عنهم»** تا روی گردانید ازایشان [و فرو گذارید] ، **«فاعرضوا عنهم»** فراگذارید ازایشان، **«انهم رجس»** که ایشان گژانند و پلید ، **«ومأویهم جهنم»** وباز گشتن گاه ایشان دوزخ است ، **«جزاءً بما کانوا یکسبون. (۹۵)»** پاداش آنچه میکردند.

«یحلفون لکم لترضوا عنهم» سوگند میخورند شما را تا ازایشان خشنود شوید ، **«فان ترضوا عنهم»** اگرخشنود شویدازایشان ، **«فان الله لایرضی عن القوم الفاسقین. (۹٦)»** خدای خشنود نخواهدشد از گروه بیرون شدگان ازطاعت وفرمان برداری.

«الاعراب اشد کفراً و نفاقاً» عرب بیابان نشین کافرترند از دیگر کافران و منافق‌تر ، **«واجدر الایعلموا حدود ما انزل الله علی رسوله»** و سزاترانند که اندازها وحدها ، حلال ندانند وفقه دین ومعانی آنچه خدای فرو فرستاد بررسول خویش ، **«والله علیم حکیم. (۹۷)»** و خدای دانائی است راست‌دان.

«ومن الاعراب» و ازمنافقان عرب کس است ، **«من یتخذ ماینفق مغرماً»** که آن زکوة که میدهد چون تاوانی میداند که میدهد ازبی کامی و دشواری ، **«ویتربص بکم الدوآئر»** و از دشواری که حق دادن است بایشان ازمال ، شمارا مرده میخواهند و چشمها میدارند بشما از گردشهای روزگار بد ، **«علیهم دائرة السوء»** آن بدافتاد از گردش جهان که می‌بیوسند(۱) شمارا خود ورایشان **«والله**

---
(۱) بیوسیدن : طمع داشتن ، امید بستن

سميع عليم.(٩٨) و خدای شنوا است از ایشان دانا است بایشان.

«**ومن الاعراب**» و ازاین اعراب حضر کس است، «**من یؤمن باللّه والیوم الاخر**» که میگرود بخدای و روز رستاخیز، «**ویتخذ ما ینفق قربات عنداللّه**» وآن زکوة کهمیدهد بآن نزدیکیمیجوید بنزدیك خدای، «**وصلوات الرسول**» ودرود رسول را ودعای نیکوی او، «**الا انها قربة لهم**» آگاه باشید کهآننزدیکی است ایشانرا بنزدیك خدای، «**سیدخلهم اللّه فی رحمته**» آری در آرد خدای ایشانرا دربخشایش خویش، «**ان اللّه غفور رحیم.(٩٩)**» که خدای پربخشایش است و مهربان.

النوبة الثانیة

قوله تعالی: «وجاء المعذرون من الاعراب» قرائت **عامه** معذرون مشدداست و قرائت **یعقوب** معذرون مخفف. معذّران بتشدید عذر سازانند بدروغ و معذرون بتخفیف خداوندان عذراند براستی، عذر فلان اذا زوّر عذراً واعذر فلانٌ اذا اتی بما یعذربه. یقال اعذر من انذر «وجاء المعذّرون» بتشدید. معنی آنست که آمدند قومی عذرسازان از منافقان عرب تادستوری دهند ایشانرا، و بتخفیف معنی آنست که آمدند عذر نمایندگان از عرب که عذرها داشتند براست و ایشان قومی بودند ازاعراب که مسکن ایشان بیرون از **مدینه** بود، از **تبوك** باز ماندند پس چون وعید شنیدند آمدند و عذر خویش بگفتند و درخواستند که تاایشانرا دستوری تخلف و قعود دهند گفتند: ان نحن غزونا معك تغیر اعراب طیّ علی حلائلنا و اولادنا و مواشینا. و گفتهاند دستوری بیرون شدن بغزا میخواستند، نه دستوری تخلف. و تفسیر برقرائت **یعقوب** ظاهرتراست و درخورتر، تا ایشان که صادق العذر بودند درآیت مذکور باشند که مزوّران عذر، خود مذکوراند درآنچه گفت:

«وقعدالّذین کذبوااللّه ورسوله» ثم اوعدهم عذاباً، «سیصیب الّذین کفروا منهم عذابٌ الیمٌ» ثم ذکر اهل العذر، فقال:

«لیس علی الضعفاء» ضعیفان در نفس، پیراناند و ضعیفن درچشم، نابینایاناند

وضعیفان در عقل، دیوانگان‌اند، میگوید ایشان همه اهل عذراند «ولاعلی المرضی» بیماران همچنین.

«ولا علی الّذین لایجدون ما ینفقون» فقرا و مساکین‌اند بر ایشان هیچ حرج نیست و بزه نیست اگر بازنشینند و به **تبوک** نروند.

«اذانصحوا الله ورسوله» هرگه که نصیحت بجای آرند خدایرا ورسول‌را، یعنی- که اقوال و افعال ایشان بصدق و اخلاص بود و کوشش وسعی ایشان درآنچه صلاح اسلام و مسلمانان درآن بود. گویند. این آیت درشأن **عبدالله بن زائدة** فروآمد، و هو **ابن‌ام مکتوم** وکان ضریر البصر فقال: یا نبی‌الله انی شیخ ضریرالبصر خفیف- الحال نحیف‌الجسم و لیس لی قائد فهل لی رخصة فی التخلف عن الجهاد فسکت **النّبی**ص فانزل‌الله تعالی هذه الایة: «ما علی‌المحسنین من سبیل» ای - ماعلی الّذین اطاعوا الله ورسوله ونصحوا الله ورسوله من سبیل، ای - لیس لاحد الی لائمتهم وعتابهم سبیل لانهم محسنون،

«والله غفور رحیم» للمسئ فکیف للمحسنین.

«ولاعلی الّذین اذا ما اتوك» نزلت فی‌البکائین وکانوا سبعة **معقل بن یسار** و **صخربن خنساء** و هو الّذی کان وقع علی امراته فی رمضان فامر رسول‌الله ان یکفّرو **عبدالله بن کعب الانصاری** و **سالم بن عمیر** و **علیة بن زید الانصاری** و **ثعلبةبن عثمه** و**عبدالله‌بن‌معقل**، اتوا **رسول‌الله**ص فقالوا: یا نبی‌الله ان الله عز و جل قد ندبنا للخروج معك فاحملنا علی الخفاف المرقوعة و النعال المخصوفة نغزو معك، فقال: لااجد مااحملکم علیه‌فتولوا وهم‌یبکون. **مجاهد** گفت: درشأن **بنی مقرن**فروآمد **معقل** و **سوید** و **نعمان**. **حسن** گفت: نزلت فی **ابی موسی** و اصحابه وقیل نزلت فی **عرباض بن ساریة**.

«ولا علی‌الّذین» - عطف است برضعفا وقوله «لتحملهم» ای - علی‌النعال. روی **ابوهریره** ان رسول‌الله‌ص قال: فی غزوة **تبوك** اکثر وامن النعال فان الرجل لایزال راکباً ماکان متنعلا، وگفته‌اند مرکوب می‌خواستند که،

راه . یقال حملت فلاناً اذا اعطیته حمولة « قلت لااجدای » لااملك «ما احملکم علیه ·تولّوا و اعینهم تفیض من الدمع حزناً ان لایجـدوا » ای ـ بسبب ان لایجـدوا «ماینفقون» فی مغزاهم . این آیت دلیل است که مال و توانگری ازحق خواستن وتمنّیء آن کردن به‌نیّت آن که خیرها کنندودرسبیل خدا ازبهرتفقه، این تمنّی کردن و برفوات آن غم‌خوردن و اندوه‌بردن عین طاعت است و ازجمله حسنات، و یدل علیه ماروی **عبدالله بن مسعود** قال : قال **رسول‌الله**ص : ان الفاقـة لاصحابی سعادة وان الغنی للمؤمن فی‌آخرالزمان سعادة ، قیل : کیف‌الفاقة لا صحابك سعادة ؟ قال : لانهم یتعاونون علی‌الفقر فلا یُری فاقة . قیل فکیف الغنی للمؤمن فـی آخرالزمان سعادة ؟ قال : لأنّه یصیرالمال الی بخلائهم و یسودهم اشرارهم ومن سعادة المؤمن ان لایحتاج فی ذلك‌الزمان الی‌البخیل فان استطعتم ان تکونوا اغنیاء فکونوا .

«انماالسبیل» ای‌ـاللائمة والعتاب «علی‌الذین یستأذنونك» فی‌التخلف «وهم اغنیاء رضوا بان یکونوا مع‌الخوالف و طبع‌الله علی قلوبهم فهم لایعلمون» .

«یعتذرون الیکم» یقیمون لانفسهم عذراً باطلاً «اذا رجعتم» من‌هذه السفرة الیهم .

«قل لاتعتذروا» بالاکاذیب والاباطیل «لن نؤمن لکم» لن نصدّقکم انّ لکم عذراً . این عذر منافقان دروغ بود و باطل قطعاً از بهر آن نپذیرند، اما چون عذر راست بود قبول آن واجب بود لقول **النبی**ص : من اعتذر الیه فلم یقبل کتبت علیه خطیئةٌ وصاحبه مکس یعنی‌ـ العشار ومن تنصّل الیه فلم یقبل لم یرد علی‌الحوض .

«قد نبّأناالله من اخبارکم» من زائده است ای ـ قدنبّأناالله اخبارکم و اطلعنا علی‌اسرارکم‌وذلك فی‌قوله : «ولوارادوا الخروج لاعدّوالهعدة . . .» الی اخر الآیتین.

«وسیری‌الله عملکم و رسوله» بعدالیوم فایاکم ومعاودة القبیح وما یعتذرمنه» وقیل معناه ـ ان عملتم خیراً و تبتم‌الی الله من تخلّفکم فسیری‌الله عملکم و رسوله .

« ثم تردّون الی عالم‌الغیب والشهادة » غیب در **قرآن** بده معنی آید. فالغیب: اللوح المحفوظ کقوله تعالی : « اطلع‌الغیب ». والغیب: الرزق لقوله تعالی و « عنده مفاتح‌الغیب » . والغیب : الوحی کقوله : « فلا یظهر علی غیبه احداً الّا من ارتضی

من‌رسول ». والغیب : القیمة کقوله : « قل لایعلم من فی‌السموات والارض الغیب الاالله » . والغیب : الکوائن کقوله : «وماکان‌الله لیطلعکم علی‌الغیب» . والغیب: الموت کقوله : « قل‌لوکنت اعلم الغیب لاستکثرت من‌الخیر » ای ـ لوکنت اعلم‌متی اموت . والغیب: اخبارالانبیاء کقوله : «ذلك من‌انباءِ الغیب» ای ـ من‌اخبار الانبیاء . والغیب:الظن کقوله:« یقذفون‌بالغیب» ای‌ـبالظن. والغیب: ماغاب‌عن‌الابصار من الجنة والنار والبعث و الحساب کقوله: «الذین یؤمنون بالغیب» . والغیب: العدم کقوله : «عالم الغیب والشهادة» ای ـ عالم‌المعدومات والموجودات .

«فینبّئکم بماکنتم تعملون» ینبّئکم هرجا کـه هست در **قرآن** در موضع یجازیکم است که در وعید گویند. آری بخبرشوی ، بخبر کنم ترا ، آگاه شوی ، همه الفاظ تهدید اند.

«سیحلفون بالله لکم » ای‌ـ سیکون‌منکم حلف بالکذب والباطل بعد انصرافکم الیهم من هذه‌السفرة الی **المدینة** انهم ماقدروا علی‌الخروج ،

« لتعرضوا عنهم » الاعراض الصفح « فاعرضوا عنهم » ای ـ اترکوا کلامهم و سلامهم. «انهم رجسٌ» عملهم خبیث «من‌عمل‌الشیطان» . «ومأویهم جهنم جزاءً بماکانوا یکسبون » **ابن‌عباس** گفت **جد بن قیس** و **معتب بن قشیر** واصحاب ایشان هشتاد مردمنافق ، **رسول خدا** چون **بمدینه** بازآمد گفت . لاتجالسوهم‌ولا تکلموهم اعراض ازنامهاء عفواست بنزدیك عرب ، مگرخدای را که اعراض ازوضد عفواست . والرجس‌اسمٌ لکل‌مکروهٍ. اومتقذّرٍ والرجز ابلغ‌من‌الرجس‌وانکرمنه وهواسم کل مکروهٍ. فی‌القرآن‌الرجز العذاب‌فی‌مواضع‌والرجس‌اسم‌الشیطان وتغلیطه ووسوسته .

« یحلفون بالله لکم لترضوا عنهم» ابن **عبدالله** ابیّ‌است، حلف‌للنبی‌ص بالذی لااله الاهو ان لایتخلف عنه بعدها ولیکونن معه علی عدوّه و طلب الی النبی‌ص ان یرضی عنه میگوید : این منافق **عبدالله ابیّ** طلب رضا و خشنودی تو میکند و سوگند میخورد بدروغ و باطل که بعد ازاین تخلف نکند .

«فان ترضوا عنهم» یرید فلاترضوا عنهم. فان‌الله لایرضی عن‌القوم الفاسقین» بل یسخط علیهم شما ازایشان خشنود مشوید که خدای ازایشان خشنود نیست وبا

ایشان ساخط است .

«الاعراب اشد کفراً ونفاقاً» ـ یعنی کفارالبوادی من **بنی اسد** و **غطفان** اشدّ کفراً ، و منافقو **الیهود** اشدّ نفاقاً و ذلك انهم لایحضرون مجالس العلماء و حضرة الخطباء الاریثاً فهم اقسی قلوباً واعظم جهلاً واکثر غفلة ، یدل علیه قوله :

« واجدران لایعلموا حدودما انزل الله علی رسوله » انهم لایحضرونه اوقات التبلیغ والخطبة والدعوة، میگویدعاعراب بادیه‌نشین . کفار ایشان کافرتراند ازدیگر کافران . که بحضر کم رسند وعلم دیر ادیر شنوند و **قرآن** ندانند ، کافران ایشان کافرتراند از کفار حضر که ازخبر حق آگاه می‌باشند و منافقان بوادی منافق‌تراند ازمنافقان حضر که گاه گاه پند میشنوند «واجدران لایعلموا» ای ـ اقرب واولی‌بان لایعلموا حدود ما انزل الله علی رسوله من الفرائض والعبادات والوعد والوعید . «والله علیم حکیم

ومن الاعراب من یتّخذ ما ینفق مغرماً » ـ این آیت در شأن منافقان عرب است که نفقه میکردند و زکوة میدادند و در دادن آن امید ثواب نمیداشتند و در امساك آن از عقاب نمی‌ترسیدند و آن اعتقاد برخود واجب نمیدیدند پس آنرا چون غرمی و تاوانی میدانستند و دادن برایشان ناکام بود و دشوار میداشتند .

« یتربّص بکم الدوائر » یقال فلان یتربص بی الدوائر ، ای یتمنی موتی ، یقول ینتظران ینقلب الامر علیکم بموت الرسول وظهور المشرکین علی المؤمنین ، والدوائر ماتدور به الایام من الوانها ان شرفشر وان خیرفخیر فالخیر لقوم شر لقوم آخر(۱)، مصائب قوم عند قوم فوائد

فتی یشتری حسن الثناء بماله ویعلم ان الدائرات تدور .

انگه جواب داد گفت :

علیهم دائرة السوء» ای ـ علیهم تدور[والمصائب والحروب التی یتوقّعون وقوعها فی المسلمین. وقیل: الدائرة : انقلاب النّعمة الی ضدّها . وقیل هی](۲) الحاجة وقیل: هی

(۱) جمله «لقوم آخر» درنسخه الف وج نیست وبدون آن جمله ناتمام است تصحیح شده .

(۲) این قسمت درنسخهٔ الف نیست .

مصدر کالعاطفة والعافیة والعاقبة. وقیل: هی صفة ای ـ خلة تدور وتحیط بالانسان حتی لا یکون له منها محیص. **مکی** و **ابوعمرو** دائرة السوء بضمّ سین خوانند، باقی بفتح سین فبالضم البلاء والمکروه وبالفتح المصدر یقال سؤته سوءً اومساءةً، قومی گفتند از مفسران که این آیت: «ومن الاعراب من یتخذ من مغرما» وآیت پیش: «الاعراب اشد کفراً و نفاقاً» این هر دو منسوخ اند و ناسخ آیت سوم است: «و من الاعراب من یؤمن باللّٰه والیوم الاخر». و قومی گفتند همه محکم‌اند بجای خویش و در آن نسخ نه.

«ومن الاعراب من یؤمن باللّٰه والیوم الاخر». البعث والحساب والثواب والعقاب. این اعراب حضراند کـه ینتابون حضرة الفقهاء و مجالسة العلماء وهم **اسلم** و **غفار** و **جهینه**. «و یتخذ ماینفق» ای ـ فی الجهاد مع الرسول (ص) و مایتصدق به. «قربات عنداللّٰه و صلوات الرسول» ای ـ لیقربه من رحمته و رضوانه. و قیل القربة طلب الثواب والکرامة. وصلوات الرسول ای ـ دعاءه واستغفاره. وصلوات نصب بالعطف علی «ماینفق» ای ـ یتخذ ماینفق وصلوات الرسول قربة و قیل ـ نصب بالعطف علی «قربات» ای ـ یتخذ بذلك قربات اللّٰه و صلوات الرسول ای ـ بطلب الغفر ان من اللّٰه والاستغفار من الرسول این صلوات آنست که آنجا گفت: «ان صلوتك سکن لهم» فرموده بودند رسول را که ایشانرا دعا کن چون ازایشان زکوة ستانی. درخبر است که **عبداللّٰه بن ابی اوفی الاسلمی** وهو من اهل بیعة الرضوان و آخر من مات من الصحابة بالکوفة قال: اتیت **رسول اللّٰه**ص بصدقة ابلی فاخذها منّی فقال: اللهم صلّ علی **آل ابی اوفی** و انما دعا لآ له لانّ العرب تقول آل فلان تعدّ الفلان فیهم. وفی الخبر: انّ **رسول اللّٰه**ص علّم **کعب بن عجرة** الصلوة علی رسول اللّٰه فی آخر الصلوة فقال: قل اللهم صلی علی محمد کما صلیت علی آل ابراهیم و انما عنی الصلوة علی ابراهیم واهل الایمان من ذریته وقال اللّٰه عز وجل: «ادخلوا آل فرعون اشدّ العذاب» و فرعون فی الآل و علی هذا المعنی، سلامٌ علی آل یاسین.

«الا انها قربةٌ لهم» ای ـ فضیلة لهم و نجاة والمعنی هذا تصدیق لمخیلتهم.

«سید خلهم اللّٰه فی رحمته ان اللّٰه غفورٌ رحیم».

النوبة الثالثة

قوله تعالى : «وجاءالمعذّرون من‌الاعراب . . . .» الاية ـ دو گروه بغزاءِ **تبوك** نرفتند : گروهی منافقان و گروهی مؤمنان اما منافقان ظاهر بخلاف باطن نهادند ربالعالمین گفت : « قل لاتعتذروا لن نؤمن لکم » گوی عذر دروغ منهید و بهانهٔ باطل‌میارید که ازشما راستی‌نیاید. آنکس که درازل کژ آفریدند راست کی‌گوید؟! حبلی گسسته چه بار کشد، چراغی کشته چه روشنائی دهد، صریع القدرة لاینعشه الجهد و الحیلة . دیگر گروه مؤمنان‌اند، عنایتیان حضرت وبرداشتگان لطف ربالعالمین، ایشانرا خود با عذردادن نگذاشت ایشان‌را نیابت بداشت وعذربنهاد که «لیس علی‌الضعفاءِ» برین ضعیفان پیران فرو ریخته ودرویشان شکسته، هیچ حرج نیست و نشستن ایشان بعذر ناتوانی، آنرا تبعة نیست، اعتقاد ایشان آنست که اگر قدرت بودی ایشانرا وساز وتوان بیرون شدن بصحبت رسول، آنرا غنیمت شمردندید و بذل جان در سبیل خدا برایشان آسان بودید، ربالعالمین آن اعتقاد و صفاء دل ایشان بپسندید و برضعف و عجز ایشان رحمت کرد و ایشانرا عذر بنهاد امّا بشرط آنکه نصیحت ونیك‌خواهی بازنگیرد خدایرا ورسول را . نصحیت مرخدایرا آنست که دروی براستی و پاکـی سخن گوئـی و از هرچه نامزاست او را مقدس و منزه دانستی . درراه معاملت باندازهٔ طاقت، ازروی تعظیم، عبادت کنی وخلق را بهدین‌وی ارشاد کنی‌وآلاء ونعماء وی‌بیادایشان‌دهی، چنان‌که میگوید، جل‌جلاله :«وذکّرهم بایام‌الله» ونصیحت **رسول خدای**م آنست که مر او را بدل دوست داری وطاعت وی فرض‌دانی و بگفتار و کـردار ومال، نصرت دین وی کنی و صحابه و اهل بیت وی دوست داری و سنت وی بطلب زنده گردانی ، **مصطفی**م گفت : « من احیا سنتی فقد احبّنی ومن احبّنی کان معی فی‌الجنة » .

قوله :«ماعلی المحسنین من سبیل . . .» ـ بر محسنان از لائمه و عتاب هیچ راهی‌نماند، که احسان‌ایشان، راه‌هرعتابی‌بایشان فروبست، احسان‌چیست، **مصطفی**م گفت : (ان تعبدالله کانك تراه فان لم‌تکن تراه فانه یراك) این حدیث اشارتست

بملاقات دل با حق ومعارضهٔ سرّ باغیب ومشاهدهٔ جان درمنزل‌عیان وحثّ کردن‌است براخلاص عمل وقصر امل ووفا کردن بپذیرفتهٔ روز اوّل‌آنکه که این تقریر میرفت: «الست بربکم قالوا بلی» .

قوله: «ولاعلی‌الذین اذا مااتوك لتحملهم» نمی‌خواستند که ازصحبت‌ومشاهدهٔ رسول خدا باز مانند و از درویشی وبی‌کامی ساز رفتن نداشتند، آمدند وازسرسوز و نیاز سؤال کردند، چون مقصود برنیامد، وقت را اندوهگن وحزین بر گشتند و گریستن درگرفتند، مصطفی‌ص گفت: « ما من عین الاوهی باکیة یوم‌القیمة الّاالاربعة عین‌،عینٌ فقئت‌فی‌سبیل‌الله وعینٌ غضّت‌عن‌محارم‌الله وعین‌باتت ساهرة ساجدةً لله وعین بکت من خشیة‌الله» .

پیر طریقت گفت: آه ازروز بتری، فریاد ازدردواماندگی، الهی، چه سوزاست این که ازبیم فوت تو درجان‌ما، درعالم کسی نیست که ببخشاید بروز زمان‌ما. الهی! دلی دارم پردرد وجانی پرزحیر، عزیز دو گیتی، این بیچاره را چه تدبیر .

قال لی من احب و البین قدجدّ و دمعی موافق لشهیقی

ماتری فی الطریق تصنع بعدی قلت‌ابکی‌علیك طول الطریق

چندان بزاریدند و اشك از دیده فرو باریدند که‌آن حزن‌وآن اندوه بدرگاه نبوّت، ایشانرا وسیلتی گشت، مصطفی‌ص ایشان را بازدیدگفت: «تأهّبوا للخروج» . گفتند یا رسول‌الله آن چه بود و این چیست گفت: « لست احملکم انا و انما حاملکم‌الله» یقول‌الله تعالی: «وحملناکم فی‌البر والبحر» لماتمحضت قلوبهم‌للتعلق بالله وبکت عیونهم علی‌ما عجز واعن‌اداء حق‌الله، تدارك‌الله احوالهم‌فامر **رسوله** (ص) ان‌یحملهم، بذلك جرت سنته سبحانه فقال: «وهوالذی ینزل‌الغیث من‌بعدماقنطوا» .

قوله: «ومن‌الاعراب‌من یتخذ ما ینفق مغرماً ویتربص بکم‌الدوائر ...» الایة. اندیشهٔ ناراست و خبث اعتقاد وهمت بدو مکر نهان ایشان بنگر، کــه چه فروآورد بسر ایشان . چشم بر روز بد مسلمانان نهادند تا خود بروز بد رسیدند، محنت و نقمت مسلمانان خواستند و خود همه محنت ونقمت دیدند. اینست حکم خداوند جل‌جلاله: «لایحیق المکرالسیّیٔ الّا باهله» . ولقد قیل‌فی‌المثل: اذا حفرت‌لاخیك

فوسّع فربّمایکون ذلك مقیلك ویقال: من نظر الی ورائه توقّف فی کثیرمن تدبیره ورایه.

قوله: «ومن الاعراب من یؤمن بالله و الیوم الاخر» الی قوله «سید خلهم الله فی رحمته» طاعات واعمال ایشان برشمرد وآنرا بپسندید اما نجات ایشان دررحمت خودبست نه دراعمال ایشان، همانست که مصطفی ص، گفت: مامنکم من احدٍ ینجیه عمله، قالوا: ولاانت یا رسول الله؟ قال: ولاانا الاّ ان یتغمّدنی الله بفضلٍ منه ورحمته. پس چون ایشانرا از دوزخ نجات دهد، وبفضل خود دربهشت آرد، برایشان نواختی دیگر نهد ونعمتی دیگرافزاید که بعضی تنعم ونازونعیم بهشت درمقابل آن اعمال نهد و بنده را درآن شاد گرداند گوید «کلوا واشربوا هنیئاً بما اسلفتم فی الایام الخالیة، جزاءً بما کانوا یعملون، هل جزاء الاحسان الّا الاحسان»، وکلّ ذلك من نعمته علیهم وتوفیقه ایّاهم، سبحانه ما ارأفه بعباده: «والله رؤف بالعباد».

۱۱ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی: «**والسابقون الاوّلون**» وپیش‌روایان‌پیشینیان، «**من المهاجرین والانصار**» از مهاجران و از انصار، «**والّذین اتّبعوهم باحسان**» و ایشان که بر پی ایشان ایستادندبه‌نیکوئی، «**رضی الله عنهم**» خشنود شدخدای ازایشان، «**ورضوا عنه**» و خشنود شدند ایشان از او، «**واعدّلهم جناتٍ**» و ساخت ایشانرا بهشتهائی، «**تجری تحتها الانهار**» زیر درختان آن جویهای روان، «**خالدین فیها ابداً**» جاویدان درآن همیشه، «**ذلك الفوز العظیم.** (۱۰۰)» آنست پیروزی بزرگوار.

«**وممّن حولکم**» وازایشان که گرد بر گرد شمااند، «**من الاعراب**» ازاین اعراب بادیه‌نشین، «**منافقون**» منافقان‌اند، «**ومن اهل المدینة**» و از اهل شهر [شما هم منافقان‌اند] «**مردوا علی النّفاق**» شوخ شده‌اند وبر نفاق مصر ایستاده، «**لاتعلمهم**» تو ایشانرا می‌نشناسی، «**نحن نعلمهم**» ما ایشانرا دانیم، «**سنعذّبهم مرّتین**» آری عذاب کنیم ایشانرا دوبار، «**ثمّ یردّون الی عذاب عظیم.** (۱۰۱)» آنگه ایشانرا بازبرند با عذاب مهین.

« **وآخرون** » ودیگران‌اند [قومی که پیرامن نفاق ومنافقان میگشتند] « **اعترفوا بذنوبهم** » مقر آمدند بگناه خویش [وبیدداشتند کردخویش] « **خلطوا** » آمیختند درهم ، « **عملا صالحاً وآخر سیئاً** » کردار نیك و کردار بد ، « **عسی الله** » واجب کرد خدا ازخود ، « **ان یتوب علیهم** » که توبه پذیرد ازایشان وبا خوددارد ایشان‌را ، « **ان الله غفور رحیم** .(۱۰۲) » که خدای آمرزگار است مهربان ،

« **خذمن اموالهم** » گیر ازمالهای ایشان ، « **صدقة** » فریضهٔ زکوة ، « **تطهّرهم** » تا پاك کنی ایشانرا [و مال ایشانرا] ، « **وتزکّیهم بها** » وهنری و روزافزونی کنی ، « **وصلّ علیهم** » و درود ده ورایشان ، « **انّ صلوتك** » که درود دادن تو ورایشان [آنگه که می‌زکوة ستانی] ، « **سکن لهم** » ایشانرا آرامش‌دل‌بود [وخرسندی در آنچه دادند] ، « **والله سمیع علیم** . (۱۰۳) » وخدای شنوائیست دانا .

« **الم یعلموا** » نمیدانند ، « **ان الله هو یقبل التوبة عن عباده** » که خدای اوست که باز گشت می‌پذیرد از رهیگان خویش ، « **ویأخذ الصدقات** » و صدقها می‌ستاند از ایشان ، **وان الله هوالتواب الرحیم** .(۱۰۴) » و نمیدانند کــه خدای توبه ده است توبه پذیر مهربان .

« **وقل اعملوا** » گوی که‌میکنید آنچه‌میکنید ، « **فسیری الله عملکم ورسوله** » که خدای کرد شما می‌بینید و [بازنماید و آشکارا کند با] رسول او ، « **والمؤمنون** » و مؤمنان ، بینند ، « **وستردّون** » وباز برند شمارا آخر ، « **الی عالم الغیب والشهادة** » بادانای نهان و آشکار ، « **فینبّئکم بما کنتم تعملون** .(۱۰۵) » و شما را خبر کند بآنچه میکردید .

« **وآخرون** » و دیگران‌اند قومی از ایشان ، « **مُرجَون لامر الله** » کــه با حکم‌خدا گذاشتنی‌اند ، « **امّا یعذّبهم** » امّا که عذاب کند ایشانرا ، « **وامّا یتوب علیهم** » یا توبه دهــد ایشانرا ، « **والله علیم حکیم**. (۱۰٦) » و خدای دانائیست راست دانش راست کار .

« **والّذین اتّخذوا مسجداً** » و ایشان که مسجدی کردند ، « **ضراراً وکفراً** »

بستیز و کفر، «**وتفريقاً بين المؤمنين**» و جدائی ساختن میان مؤمنان، «**وارصاداً**» و چشم داشتن را ، «**لمن حارب الله ورسوله من قبل**» باز آمدن کسی با آن مسجد که باخدای ورسول بجنگ بود پیش از آن، «**وليحلفن**» حقا که سوگندخواهند خورد لابد ، «**ان اردنا الا الحسنى**» که نخواستیم بکردن این مسجد مگر نیکوئی ونکردیم مگر برنیت نیکو، «**والله يشهد**» وخدای می‌گواهی دهد ، «**انهم لكاذبون. (۱۰۷)**» که حقا که ایشان دروغ زنان‌اند.

«**لاتقم فيه ابداً**» نگر که در آن مسجد نماز نکنی هر گز ، «**لمسجد اسس على التقوى**» حقا که مسجدی کـه آنرا بنیاد نهادند براستی و پرهیز گاری ، «**من اول يوم**» از روز نخستین وآن ، «**احق ان تقوم فيه**» سزاتر است کـه نماز کنی در آن ، «**فيه رجال**» در آن مسجد مردانی‌اند ، «**يحبون ان يتطهروا**» دوست میدارند که پاکیز گی برزند، «**والله يحب المطهرين. (۱۰۸)**» وخدای دوست دارد پاکیز گی برزند گانرا .

«**افمن اسس بنيانه**» آنکس که بنیاد نهادند بناءِ اورا ، «**على تقوى من الله ورضوان**» برتقوی ازخدای وخشنودی وپسند ازاو عزوجل، «**خير**» آن به است، «**ام من اسس بنيانه**» یا آنکس کـه بنیاد نهـادند بناء اورا ، «**على شفا جرف**» بر کناره رودباری زیرتهی ، «**هار**» ریگ بوم یست روان ، «**فانهار به في نار جهنم**» روانست آن بنا ، درآتش دوزخ [و خداوند خودرا با خود برد] ، «**والله لايهدي القوم الظالمين. (۱۰۹)**» و خـدای پیش برنده و راست دارندهٔ کارظالمان نیست .

«**لايزال بنيانهم الذي بنوا**» آن بناءِ ایشان که ورداشتند، «**ريبة في قلوبهم**» دردلهای ایشان نفاقی وشکی بود، «**الا ان تقطع قلوبهم**» مگر آن که دلهای ایشان ریزه ریزه کند [یانه نفاق و شك ومهر آن مسجد و حسرت ویرانی آن در دلهای ایشان است] ، «**والله عليم حكيم. (۱۱۰)**» وخدای دانائی است راست دانش راست کار،

النوبة الثانیة

قوله تعالی : « والسابقون الاولون من المهاجرین » الذین هاجروا و فارقوا منازلهم و اوطانهم .

« والانصار » الذین نصروا رسول‌الله علی اعدائه من اهل **المدینة** و آووا اصحابه .

خلافست میان علمای دین و اهل تفسیر که سابقان مهاجران که بودند ؟ **ابوموسی** و **سعیدمسیب** و **قتاده** گفتند: هم الذین صلّوا القبلتین مع **النبی**ص ایشان که با **رسول خدا** در دوقبله نماز کردند در ابتدای اسلام به **بیت مقدس** و بعد از آن **بکعبه**. **عطاء بن ابی رباح** گوید : **بدریان** اند ایشان که با **رسول خدا** بجنگ **بدر** حاضر بودند، **شعبی** گفت : هم الذین شهدوا بیعة **الرضوان بالحدیبیة** و سابقان اسلام نیز علماء مختلف‌اند. قومی گفتند : اول کسیکه مسلمان شداز مردان ، **ابوبکر** بودواززنان **خدیجه** . قومی گفتند اول کسی که مسلمان شد **علی بن ابی طالب**ع بود. قومی گفتند اول **زیدبن حارثه** بود . **اسحق بن اسمعیل الحنظلی** جمع میان همه کرد و گفت اول کسی که مسلمان شد ازمردان رسیده، **ابوبکر** بود واززنان، **خدیجه** واز کودکان نارسیده، **علی بن ابی طالب**(ع) واز بردگان وموالیان **زید حارثه** . **اسمعیل بن ایاز بن عفیف** روایت کند از پدر خویش از جد خویش **عفیف** گفتا مردی بازرگان بودم بروزگار حج **بمکه** آمدم و بنزدیك **عباس بن عبدالمطلب** فروآمدم که با وی دوستی و برادری داشتم، گفتا هردوبایام موسم **بمنی** ایستاده بودیم من و **عباس** که مردی جوان تازه روی فراز آمد بوقت پیشین و ساعتی درآسمان می‌نگرد آنگه روی بقبله آورد و در نماز ایستاد ، هم در آن ساعت کودکی آمد و از راست دست وی بایستاد و زنی آمد ازپس هردو بایستاد ،آن جوان پشت خم داد وددرکوع شد هردو درمتابعت وی در رکوع شدند، جوان بسجود شد ایشان نیز بمتابعت وی در سجود شدند ودر قیام همچنان و درتشهد همچنان . **ابن عفیف** روی **بعباس** آورد ، گفت : یا **عباس** امر عظیم ! این عظیم کاری‌است این کارایشان چه کاراست واین چه کسان‌اند اینان ، **عباس** گفت: هذا ابن‌اخی ـ **محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب** یزعم ان‌الله تعالی بعثه رسولاً

وان کنوز **کسری** و **قیصر** ستفتح علیه و هذا الغلام ابن اخـی - **علی بن ابی طالب** وهذه المرأة **خدیجة** بنت **خویلد** زوجة **محمد**، تابعاه علی دینه وایم الله ماعلی ظهر الارض کلها احد علی هذا الدین غیر هؤلاءِ. قال **عفیف الکندی** بعد ما اسلم ورسخ الاسلام فی قلبه، یالیتنی کنت رابعاً. روزی **بوطالب**، **علی** را گفت یا بنی، ماهذا الدین الذی انت علیه؟ این چه دین است که تو داری و آنرا پروری؟ گفت یا ابت آمنت بالله و رسوله وصدّقته فیما جاء به وصلّیت معه لله(۱) ای پدر ایمان آوردم که خدای یکی است و **محمد** رسول و پیغامبر او است و استوار است و راست گوی بهرچه آورد و گفت و با وی نماز میکنم بفرمان خدای از بهر خدای، **بوطالب** گفت: ای پسر امّا انّ **محمداً** لایدعو الاالی خیر فالزمه، **محمد** هر که خواند بهرچه خواند بخیر خواند و خیر گوید و جز خیر ازو نیاید نگر اورا بدست داری وملازم باشی و ازو برنگردی. **مجاهد** گفت: نعمتی و نواختی بود کـه خدای تعالی بر **علی بن ابی طالب** نهاد و خیری کـه بوی خواست کـه روز قحط و نیاز بود و **قریش** بغایت تنگی و سختی رسیده و **بوطالب** صاحب عیال بود ویساری نه که ایشانرا بفراخی نعمت داشتید و در **بنی هاشم** **عباس** توانگر بود وصاحب نعمت، **رسول خدا** گفت: یا **عباس** اگر درحق **بوطالب** تخفیف جوئیم و از آن فرزندان وی لختی برداریم و داشتن ایشانرا در پذیریم مگـر صواب باشد و اورا خفّتی بود، **مصطفی** و **عباس** هر دو رفتند و این اندیشه که کرده بودند با **بوطالب** بگفتند **بوطالب** گفت: **عقیل** را بمن بگـذارید وبا دیگران شما دانید که چه کنید **مصطفی** **علی** را برداشت و درپذیرفت و**عباس** **جعفر** را پس **علی** با **مصطفی** می‌بود تا وحی از آسمان آمد و بعث وی در پیوست و رب العزة **علی** را باسلام گرامی کرد و **جعفر** با **عباس** می‌بود تا آنگه که مسلمان شد و باسلام عزیز گشت و مستغنی شد. **محمد بن اسحق** گفت: چون **ابوبکر صدیق** مسلمان شد جماعتی از **قریش** پیوسته باوی می‌نشستند ومجالست ومصاحبت وی دوست میداشتند از آن که **ابوبکر** مردی محبوب بود، خوش خوی، خوش طبع، سهل و آسان فرادست آمدی وباهر کس درمعاشرت ومصاحبت خوش در آمدی وتدبیر کارها دانستی

(۱) در نسخهٔ الف: مع الله

و مردم‌شناختی و کارها ازپیش‌بردی به زیرکی ودانائی؛ پس‌جماعتی که باوی مجالست کردند و بروی اعتماد داشتند چون **عثمان عفان** و **الزبیربن العوام** و **عبدالرحمن بن عوف** و **سعدبن ابی‌وقاص** و**طلحة بن‌عبیدالله** ، **ابوبکر** پیوسته حدیث اسلام و ایمان باایشان همی کرد و ایشانرا دعوت میکرد تا این جماعت همه بوسیلت **ابوبکر** پیش **مصطفی** آمدند و مسلمان شدند و اسلام و مسلمانان را نصرت دادند رب‌العالمین‌ایشانرا سابقان خواند گفت : «السابقون‌الاولون من‌المهاجرین والانصار» روی **الزبیربن العوام** قال قال**رسول‌الله**ص : « اللهم انك بارکت لامّتی فی صحابتی فلا تسلبهم البرکة و بارکت لاصحابی فی **ابی‌بکر** فلاتسلبه البرکـة و اجمعهم علیه ولا تنشر امره فانّه لم یزل یؤثر امرك علی امره اللهم واعـزّ **عمربن الخطاب** و صبّر **عثمان** ووفق **علیا** و اغفر **لطلحة** و ثبت **الزبیر** و سلم **سعداً** و وفق **عبدالرحمن** و الحق بی‌السابقین الاولین من‌المهاجرین و الانصار و التابعین باحسان »

اما سابقان وانصار ایشانند که دربیعة **عقبه** حاضر بودندکه بمیزبانی **مصطفی** آمدند به**مکه** که ویرا به **مدینه** خواندند وهشتادواند کس‌بودند؛ خطیب‌ایشان**اسعد بن زرارة** دوسال‌پیش‌از آن که **مصطفی بمدینه** هجرت کردایشان‌ایمان‌آورده بودند که**مصطفی**ص **مصعب عمیر**را بایشان فرستاد تاایشان رادعوت کرد وبرایشان **قرآن** خواند وکانت **الانصار** تحبّه فاسلم معـه **سعدبن معاذ** و **عمرو بن‌الجموح** و **بنو عبدالاسهل**وخلق‌من‌النساء‌والصبیان‌وکان**مصعب‌بن عمیر**اول‌من‌جمع‌الصلوة **بالمدینه** وکان صاحب رایة **النبی** یوم **احد** و یوم **بدر** و کان وقی **رسول‌الله** بنفسه یوم **احد** حیث‌انهزم‌الناس‌عن **رسول‌الله** حتی‌نفذت‌المشاقص(۱)فی‌جوفه فاستشهد یومئذ فقال **رسول‌الله**ص احتسبك؛ مارأیت‌قط اشرف‌منه لقد رایته **بمکة** وان‌علیه بردین‌مایدری مافیها وان شراك نعلیه من ذهب وان عن یمینه غلامین وعن یساره غلامین بید کل واحد منهم‌قعب من حیس؛ یأکل ویطعم‌الناس فـآثرهالله بالشهادة وکان **رسول‌الله** اذا اهدیت الیه طرفة حباها **لمصعب‌بن‌عمیر** فانزل‌الله فیه :«ولمن‌خاف مقام ربه‌جنتان»

۱ - مشاقص جمع مشقص یعنی تیر ویا تیریکه دارای پری عریض باشد .

ودر قراءت **یعقوب** که خواند «والانصار» برفع، معنی آنست که سبق، فرا مهاجران دادوانصار یاد کرد نیك‌تام و سابقان ایشان جدا نکرد.

«والذین اتبعوهم باحسان» ابدر، دوقول گفته‌اند: یکی آنست که «والذین اتبعوهم باحسان» من‌المهاجرین والانصار ایضاً فیکون سائرالصحابة. قول دوم آنست که ومن‌اتبعوهم بالایمان والطاعة وسلکوا سبیلهم فی‌الهجرة والنصرة الی‌یوم‌القیمة.

«والذین‌اتبعوهم باحسان»- گفته‌اند که تابعین‌تام ازاین آیت گرفته‌اند وتفسیر این احسان اینجااست که گفت: «والذین جاؤوامن بعدهم...» الآیة آن احسان ترحم است برسلف وایستادن برذکر سوابق نیکوئی ایشان وزبان و دل فروگرفتن ازاندیشهٔ بد درایشان، ایشان را درثواب فراهم‌داشت‌وجمع‌کرد گفت: «رضی‌الله‌عنهم» ای- بقبول‌الطاعة «ورضواعنه» بما نالوا من‌الثواب فوق‌ماتمنّوا وقیل‌رضوابه رباً فرضی بهم‌عباداً. «واعدّلهم‌جنات‌تجری تحتهاالانهارخالدین‌فیها ابداً ذلك‌الفوزالعظیم» قراء **ابن‌کثیر** من تحتها الانهار و لیس لها فی **القرآن** نظیر روی عن **حمیدبن زیاد** قال قلت **لمحمدبن کعب القرظی** یوماً الاتخبرنی عن اصحاب **رسول‌الله**ص فیما کان من رأیهم وانما اریدالفتن؟ فقال: ان‌الله قدغفر لجمیع اصحاب **النبی**ص فی کتابه فقال سبحان‌الله الاتقرأ قوله؟ «والسابقون الاولون من‌المهاجرین والانصار» الی آخرالایة فاوجب‌الله لجمیع اصحاب **النبی**ص الجنة و الرضوان و اشترط علی التابعین شرطاً لم یشترط علیهم قلت و ما اشترط علیهم قال اشترط علیهم ان یتبعوهم باحسان یقول یقتدون باعمالهم الحسنة ولایقتدون بهم فی غیرذلك. قال **ابوصخر حمیدبن زیاد** فوالله لکانّی لم اقرأها قط وماعرفت تفسیرها حتی‌قرأ **علی**(۱) **محمدبن کعب**. وعن **ابی‌سعید الخدری** قال: قال **رسول‌الله**ص: لاتسبّوا اصحابی فوالذی‌نفسی بیده لوان احدکم انفق مثل اُحد ذهباً ماادرك مدّاحدهم ولانصفه.

«وممن حولکم من‌الاعراب منافقون» درین آیت تقدیم وتأخیر است تقدیره: و ممن حولکم من الاعراب و من اهل المدینه منافقون این اعراب اعراب بوادی است **فزاره وعطفان** و **مزینه** و **جهینه** و **غفار** «ومن‌اهل‌المدینه» یعنی **عبدالله** بن

---

۱ - درنسخه الف: علی بن.

ابی و **جدبن قیس** و **معتب‌بن قشیر** و **ابوعامرالراهب**.

«مردواعلی‌النفاق» نعت للفریقین، میگوید: منافقان این دوفریق ازاعراب و اهل **مدینه**، برنفاق مصرایستادند و درستیز درآن بماندندهیچ توبه نکردند «مردوا علی‌النفاق» ای ـ اقاموا علیه ولجوا فیه و عتوا و استمروا علی ذلك فلم یتوبوا منه واصله من‌الشیطان المارد یقال مرد یمرد مروداً فهو ماردومرید اذاعتا وطغی.

«لاتعلمهم» ای ـ لاتعرفهم‌باعیانهم «نحن‌نعلمهم» قال **قتاده** مابال‌اقوام‌یتکلّفون علم‌الناس یقولون فلان فی‌الجنة وفلان فی‌النار. قال‌نبی‌الله **نوح**: «وماعلمی‌بما کانوا یعملون» و قال **شعیب**: «وما انا علیکم بحفیظ» و قال نبینا: «ما ادری مایفعل بی‌ولابکم» وقال‌الله له «لاتعلمهم نحن نعلمهم».

«سنعذّبهم مرتین» ـ این مرتین آنست که در دیگر آیت گفت: «یفتنونك فی کل عام مرة او مرتین» دوعذاب‌است ودو فتنه یکی ازآن، بیم است وفضیحت که درآن آیت گفت: «یحذرالمنافقون» و دیگر وعید است که گفت: «ان‌الله مخرجٌ ماتحذرون». **ابن‌عباس** گفت: رسول‌خدا روز آدینه خطبه کرد، آنکه بایستادو گفت: اخرج یا فلان فانك منافق اخرج یافلان فانك‌منافق‌جماعتی را چنین برشمرد و از مسجد بیرون کرد تا رسوا شدند این عذاب اول‌است وعذاب دوم‌عذاب قبراست. **قتاده** گفت: عذاب اول‌آنست‌که **رسول‌خدا**، سرّآن دوازده مردکه **لیلةالعقبة** قصد مصطفی‌کردند، با **حذیفه** بگفت‌که: لایدخلون‌الجنة حتی یلج‌الجمل فی سم‌الخیاط. قال: وتقتلهم‌الدّبیلة سراجٌ من‌نار تاخذ فی کتف احدهم حتی یخرج‌من‌صدره. این عذاب اول است و عذاب دوم عذاب قبر، **حسن** گفت: احدی‌المرتین اخذالزکوة من اموالهم وحملهم علی‌الجهاد والاخری عذاب‌القبر. وقیل‌المرةالاولی ضرب‌الملیئکة وجوههم وادبارهم عندقبض ارواحهم والاخری عذاب القبر. **ربیع** گفت: سه‌عذاب است ایشانرا: یکی‌قتل وفضیحت وخواری ودراسلام رفتن‌ایشان بناکامی بی‌حسبت. دوم عذاب قبر. سوم‌آنچه گفت «ثم یردّون الی‌عذاب‌عظیم» عذاب جاودان دردوزخ.

«وآخرون» ای ـ ومن‌اهل‌المدینة قوم‌آخرون سوی المذکورین. «اعترفوا بذنوبهم» فی‌النفاق‌والتأخرعن‌الجهاد. «خلطواعملاً صالحاً» التوبه «وآخرسیئاً» النفاق.

واین درشأن **بولبابة بن عبد المنذر** آمد و **اوس بن ثعلبه** و **وداعة بن حزام الانصاری** که تخلف کرده بودند و بغزاءِ **تبوك** نرفته چون آیت وعید آمد درمنافقان ومتخلفان، ایشان پشیمان گشتند وتحسر خوردند گفتند: نکون فی الظلال مع النساءِ و رسول الله واصحابه فی الجهاد والله لنوبقنّ انفسنا بالسواری ولانطلقها حتی یکون الرسول هوالذی یطلقنا ویعذرنا. گفتند **رسول خدا** واصحاب وی درسفر ودرغزا و مادرخانها بازنان نشسته وسایه کشیده وجای خوش گزیده این نه نیك است ونه پسندیده والله که ماتنهای خویش درین ستونهای مسجدبنددیم وتا **رسول خدا** ازما خشنود نشود و مارا از آن بند نرهاند خویشتن را از آن بیرون نیاریم، رفتند وخویشتن را در آن ستونها ببستند تا **رسول خدا** از غزاء باز آمد و برایشان بر گذشت ایشانرا چنان دید گفت اینان که‌اند؟ گفتند اینان که تخلف کردند، از غزا، بی‌عذر بازنشسته‌اند اکنون پشیمان شده‌اند وبا خدا عهد کرده که تا رسول خدا ازما راضی نگردد ومارا نگشاید خویشتن را ازاین بند نگشائیم **رسول خدا** گفت: وانااقسم ان لااطلقهم ولااعذرهم حتی اومر باطلاقهم رغبوا عنی وتخلفوا عن الغزو مع المسلمین فانزل الله هذه الایة چون این آیت فرو آمد تا آنجا که گفت: « عسی الله ان یتوب علیهم. » **رسول** دانست که عسی از خدا واجب است و توبهٔ ایشان قبول، برخاست ورفت و ایشانرا از آن بند رهائی داد پس ایشان گفتند یا **رسول الله** هذه اموالنا التی خلفتنا عنك فتصدق بها عنّا وطهّرنا واستغفر لنا فقال: ماأمرت فیها بأمر فنزل قوله: «خذمن اموالهم صدقة» **قتاده** گفت متخلفان نه کس بودند اما چهار کس ایشان‌اند که «خلطوا عملاً صالحاً وآخر سیئاً» **بولبابة** و **جدقیس** و **اوس بن حزام** و **ثعلبة بن ودیعة**. **مجاهد** گفت: نزلت فی ابی لبابة وحده اذ قال **لقریظه** ان نزلتم علی حکمه فهو الذبح و اشارالی حلقه فندم وتاب واقرّ بذنبه.

« خذمن اموالهم صدقةً » هی کفّارة لذنوبهم وقیل هی الزکوة المفروضة.

« تطهرهم » التاء خطاب **للنبی** علیه السلام فیکون حالاً و قیل التاء للتأنیث فتکون صفة للصدقة وکذلك قوله «و تزکیهم بها » تزکیت پاك کردن بود کسی بهنر یا بپاکی بستودن، ازعیب. اصل او اززکوة است وزکوة درعربیت نماء است

روزافزونی وبه روزی .

« وصلّ علیهم » ای - ادع‌لهم و استغفرلهم و الصلوة الدعاء فی‌اللغة یدل علیه قوله (ص) : وان کان صائماً فلیصلّ ، ای - فلیدع .

« انّ صلوتك سکنٌ لهم » ای - طمأینة لهم بانّ‌الله قبل توبتهم . روی ان **عبدالله بن ابی اوفی** قال: اتیت **رسول‌الله** ص بصدقات قومی ، فقلت یا **رسول‌الله** صل‌علی. فقال اللهم صلّ علی **آل‌ابی‌اوفی** . ویحتمل و «صل‌علیهم» بعد موتهم‌خلافاً لمن نهی عن‌الصلوة علیه فی‌قوله : « ولاتصلّ علی احدمنهم مات‌ابداً » «ان صلوتك سکنٌ لهم» یتقون(۱) بان من‌صلّیت علیه مغفوراً . **اهل کوفه** ان صلوتك خوانند و همچنین در **سورة هود** «اصلوتك تامرك» باقی بجمع‌خوانند «ان صلواتك‌سکنٌ لهم » ای - دعواتك مما تسکن نفوسهم‌الیه .

«والله سمیعٌ» لقولهم «علیم» بنیاتهم ونداماتهم. فلما نزلت توبة هؤلاء ، قال الذین لم یتوبوا من‌المتخلفین، هؤلاء کانوا بالامس معنا لایکلّمون ولایجالسون فما لهم و ذلك ان النبی‌ص لما رجع الی المدینة نهی‌المؤمنین عن مکالمة المنافقین و مجالستهم فانزل‌الله تعالی :

« الم یعلموا ان‌الله هو یقبل التوبة عن عباده ویأخذالصدقات»، وصح فی‌الخبر عن **ابی‌هریرة** قال قال : **رسول‌الله** ص . مامن احد یتصدّق بصدقة من طیّب ولایقبل الاطیباً الا اخذها الجبار بیمنیه فیربیها فی کفّه کما یربی احدکم فلوه اوفصیله حتی یجعل‌الله اللقمة اوالتمرة مثل احدٍ، اقرأوا ان شئتم : «ویأخذ الصدقات» .

... «وان‌الله هوالتواب‌الرحیم» - یرجع علی‌من رجع الیه بالمغفرة والرحمة .

« وقل اعملوا » خطاب با منافقان است هرچند که حکم معنی این، عام است مؤمن‌را ومنافق‌را محسن را ومسیءٔ را این منافقان را ازبهر آن گفت که ایشان همه دریوشیدن سرائرخویش‌میکوشند« یستخفون من‌الناس»ایشانرا است « وقل‌اعملوا» ازالفاظ تهدید است چنان که جائی‌دیگر گفت: «اعملوا علی مکانتکم» سخنی‌است که مصر را گویند بعدازآن که زجر شنید و باز نه ایستاد واین را اخوات است در

(۱) درنسخهٔ الف : یتقون ، عبارت نسخه ج خوانا نیست .

قرآن چنان که : « اعملوا ماشئتم ، فارتقبوا ، فتربصوا ، آمنوا به اولا تؤمنوا ، فمن شاء فليؤمن و من شاء فليكفر » وماضاهاها . « و قل اعملوا » بگو ميكنيد آنچه ميكنيد . « فسيرى الله عملكم ورسوله والمؤمنون » همانست که جائی دیگر گفت : « ولو نشاء لاريناكهم » وذلك ان الله يطلعهم على مافى قلوب اخوانهم من الخير والشر فيحبّون المحسن ويبغضون المسيىء بايقاع الله تعالى ذلك فى قلوبهم .

وخبر درست است از **مصطفى** ص که گفت : « حيوتى خير لكم ومماتى خير لكم . قالوا يارسول الله هذا خيرنا فى حيوتك فما خيرنا فى مماتك ؟ فقال (ص) تعرض على اعمالكم كل عشيّة اثنتين وخميس (۱) فما كان من خير حمدت الله عزوجل وما كان من شر استغفرت الله لكم » . ودرخبر است بروايت **ذوالنورين** از **مصطفى** که گفت : مادخل احدبيتا فى بيت ، فعمل فيه عملاً الاالقى الله عزوجل عليه رداء ليعرف به ، وقال (ص) : لوان رجلاً عبدالله فى صخرة لاباب لها ولا كوّة لخرج عمله الى الناس كائناً ما كان . عن **اياس بن سلمه** عن ابيه انه قال : بينما نحن مع **رسول الله** ص : انمر بجنازة فاثنى عليها خير فقال **رسول الله** وجبت ثم مر بجنازة اخرى فاثنى عليها بعض الناس بعض الثناء فقال **رسول الله** وجبت . فقالوا يا **رسول الله** مررت (۲) بالجنازة الاولى فقلت وجبت ثم مررت (۲) بالجنازة الاخرى فقلت وجبت ، ما وجبت فقال **رسول الله** : ان الملئكة شهداءالله فى السماء وانتم شهداءالله فى الارض فماشهدتم عليه من شىء وجبت فذلك قول الله عزوجل : « فسيرى الله عملكم ورسوله » .

« وستردّون » يعنى بالموت ، « الى عالم الغيب والشهادة فينبّئكم » فيجازيكم ، « بما كنتم تعملون » .

« وآخرون مُرجون لامرالله » . اين آيت در تقسيم فرق منافقان است واين قوم بتر انداز ايشان که گفت : « اعترفوا بذنوبهم » سه کس اند **كعب بن مالك** و **مرارة بن الربيع** و **هلال بن امية** كانوا مياسير ولم يبالغوا فى التوبة والاعتذار كمافعل **ابو لبابة** واصحابه ، ففارقهم **رسول الله** خمسين ليلة و نهى الناس عن مكالمتهم ومخالطتهم

---

(۱) در نسخهٔ الف خمسين ا

(۲) در نسخهٔ : الف : مرّ

فضاقت علیهم الارض برحبها و کانوا من **اهل بدر** فصار وامرجئین لامر الله لایدرون یعذّبون ام یرحمون حتی تاب الله علیهم بعد خمسین لیلة ونزلت : «و علی الثلثة الّذین خلّفوا» الایة .«مرجون» بحذف همزة قرائت مدنی و کوفی است باقی بهمزه خوانند. «مرجون» ای ـ مؤخرون والارجاءِ ـ التأخیر . معنی آنست که ایشان باحکم خدای گذاشتنی‌اند، نه نومیدی و نه امید، وتمام تفسیر ارجاء، خود در آیت است .«امایعذبهم واما یتوب علیهم » وایشان که بحذف همزه خوانندآنرا دو وجه است: یکی همان که گفتیم برمذهب ایشان ازاهل‌عربیت که همزه‌بیوکنند و آن لغت **مدینه** است وبیشتر اهل **حجاز** .ودیگر معنی از رجاءاست ورجاء امیداست ، یعنی‌که ایشان‌امیددادگان‌اند، لامرالله ای ـ لحکم‌الله، خواست وحکم خدایرا تا خواست و حکم خویش در ایشان پیدا کند .«اما یعذبهم وامّا یتوب علیهم» اما یخذلهم و اما یوفقهم ، والتشکیك فی حق‌العباد . « والله علیمٌ» بمایصیر الیه امور هم «حکیمٌ » بما یفعل بهم .

قال **الزجّاج** : اما لاحدالشیئین والله عز وجل عالم بما یصیرالیه امورهم الا انه خاطب العباد بما لایعملون والمعنی : لیکن امرهم عندکم علی الخوف والرجاءِ .

« والّذین اتخذوا مسجداً ضراراً » . این آیت در شأن قومی منافقان آمد که **رسول** خدایرا خواستند که از ثنیّة بیو کنند آن وقت که باز گشت **ازتبوك** و هم **ودیعةبن ثابت** و**خذام‌بن خالد** و**حارثةبن‌عامر** و**شبل‌بن الحارث** و **یزیدبن‌حارثه** و **عثمان‌بن حنیف** و **حارثةبن عمرو** و **مجمع بن جاریة** وغیرهم. این منافقان آن مسجد بمباهات **مسجد قبا** کردند که بنی **عمربن عوف** کرده بودند،قبیلهٔ اهل تقوی وصدق‌ازبهرخدایرا . و **مسجد قبلتین** آنست برقول‌بعضی‌ازصحابه وتابعین،خدای آنرا گفت : « اُسّس‌علی‌التقوی » و گفت :«اسس‌بنیانه علی تقوی من‌الله» و گفت: «احق ان تقوم فیه » ودرست است که **رسول خدا** کان یأتی **قبا** کل سبت راکباً و ماشیاً و آن قوم منافقان آن مسجد **بوعامر** را میکردند واورا **ابوعامرالراهب** میخواندند سالاری بود از آن منافقان ، مسلمانان اورا **بوعامرالفاسق** نام کردند آن روز که **مصطفی** در **مدینه** آمد، این **بوعامر** گفت فرا **مصطفی** که ماهذا الذی جئت به، این چه دین است که آوردی ؟ **مصطفی** گفت : جئت بالحنیفیّة ، دین **ابراهیم** ملت

پاك ودين درست است آوردم آن دين كه **ابراهيم خليل** درآن بود. **بوعامر** گفت من‌هم‌بر آن دينم، اماتو بر آن افزوده‌يی‌وآنچه از آن‌نيست درآن‌آورده‌يی. **مصطفی** گفت توخود بردين **ابراهيم** نه‌ای وآنچه من‌آورده‌ام دين روشن است وملت پاك و كيش درست آنست. **بوعامر** گفت: اماتَ‌اللّٰه‌الكاذب منّا طريداً وحيداً وغريباً. فقال **النبی** ص آمين. روزحنين اين **بوعامر** با **هوازن** بود بجنگ **رسول خدا**، چون‌ديد كه **هوازن** بهزيمت شدند بگريخت و به **روم** رفت و بمنافقان پيغام فرستاد كه در **مدينه** مسجدی از بهر من بنا كنيد، تامن از **قيصرروم** لشكر و سلاح و آلات جنگ بخواهم و **بمدينه** آيم و **محمد** واصحاب ويرا از **مدينه** بيرون كنم، منافقان آن مسجد ضرارا از بهر وی بنانهادند وپرداختند ومقصود ايشان آن بود، تاايشان درآن مسجد، خود باخودباشند در رازهای‌خويش ومؤمنان اسرار ايشان بندانند. چون **رسول خدا** از **تبوك** بازآمدآن‌قوم استقبال اوكردند وازو درخواستندكه در آن مسجد آيد ونماز كند تاآن مسجد باو منسوب شمارند و آن قصد بد ايشان پوشيده ماند، **مصطفی** اجابت كرد و قصد مسجد كرد **جبرئيل** آمد، گفت اورا: « لا تقم فيه ابداً » پس **مصطفی** (ص) **مالك بن الدخشم** را فرمود **ومعن بن علی وعامربن السكن‌ووحشی قاتل‌حمزة** را گفت: « انطلقوا الی هذا المسجد الظالم اهلها فاهدموه واحرقوه » فخرجوا وانطلق مالك فاخذ سعفة من‌النخل فاشعل فيها ناراً ثم دخل المسجد و فيه اهله فحرّقوه و هدموه فتفرق عنه اهله، وأمر **النبی** (ص) ان يتّخذ ذلك كناسة تلقی فيها الجيفة والنتن والقمامة ومات **ابوعامر بالشام** وحيداً طريداً غريباً واين **ابو عامر پدر حنظلة** الكاتب است شهيد يوم احد **غسيل الملئكة** رضی‌اللّٰه عنه و روی ان **بنی‌عمروبن عوف** الذين‌بنوا مسجد قبا، سألوا **عمر بن الخطاب** فی خلافته‌ليأذن **لمجمّع بن جارية** ليؤمّهم‌فی‌مسجدهم‌فقال‌لا ولا كرامة اليس كان امام مسجدالضرار. فقال له **مجمع** يا **اميرالمؤمنين** ولاتعجل علیّ فواللّٰه لقد **صليت** فيه وانی لااعلم‌ما اضمروا عليه ولوعلمت ماصليت‌معهم فيه، فعذره **عمر** وصدّقه وامره بالصلوة فی **مسجد قبا**.

« والّذين اتّخذوا » بحذف واو و اثبات واو خوانده‌اند، قرائت **مدنی وشامی**

بحذف واو است.

« مسجداً ضراراً » ای ـ للشر و البلاء والاضرار بالمسلین فیکون ضراراً منصوباً لانه مفعول له‌ای اتّخذوه للضرار و الکفروالتفریق والارصاد. الضرار: مصدر ضره ضراراً و هو محاولة الضر.

« و کفراً » آن قصد بدایشانرا میگوید وآن نیت بد که درمسجد کردن داشتند، **رسول خدا** آنرا کفر شمرد که آن خلاف بارسول، داشتن کفر بود ازایشان.

«وتفریقاً بین‌المؤمنین» ایدر اهل **قبا**اند **قبیلهٔ عمروبن عوف** و **قبیلهٔ سلمه**

«وارصاداً» ای ـ ترقباً وانتظاراً، اصله من‌الرصد وهوالطریق، تقول ـ ارصده اذا وقف فی‌طریقه یترقبه.

«لمن حارب‌الله ورسوله» یعنی ـ ابا **عامر الراهب**، کان یوم الاحزاب یجمع الجیوش فلما انهزم الکفار خرج‌الی الشام لیأتی بجند یحارب بهم رسول‌الله صم

من قبل، ای ـ من‌قبل بناءِ **المسجد الضرار**.

«ولیحلفنّ» یعنی ـ بناة‌المسجد ؛ «ان اردنا» ببنآءِ هذا المسجد، «الاالحسنی» الاالخلّة الحسنی وهوالرفق بالمسلمین والتوسعة علیهم.

«والله یشهد انّهم لکاذبون» فی‌حلفهم».

«لاتقم فیه‌ابداً» ـ این‌قیام ایدرنام نمازاست چنانکه گفت: « والّذین یبیتون لربهم سجداً وقیاماً ».

«لمسجد اسّس علی‌التقوی»، «لکاذبون» «لیحلفن» این لامها درین آیات همه ایمان‌اند تقدیره: والله لیحلفنّ والله لمسجد اسس‌علی‌التقوی، ای ـ بناه المتقون علی تقوی‌الله و طاعته. جمهور مفسران بر آنند که این مسجد **قبا** است وقیل هو مسجد **رسول‌الله**صم روی انّ رجلین تماریافیه فقال علیه‌السلام: هو مسجدی هذا.

«من اول یوم» یعنی ـ من‌اول یوم وضع اساسه و ابتدی بناؤه.

احق» واولی «ان تقوم فیه» مصلّیاً «فیه رجال» یعنی ـ فی المسجد.

«رجال» من‌الانصار. رجال نام برد ونسآء درآن داخل‌اند همچون بنی‌آدم که بناة درآن داخل‌اند.

« يحبّون ان يتطهّروا » يعني ـ بالمآءِ. چون اين آيت فرو آمد **رسول خدا** ايشانرا گفت يعنى انصار را : ما هذاالطهور الـذى اثنى‌الله به عليـكم ؟ فقالوا انا نتبع الاحجار بالماءِ ونغل‌عنّا اثرالغائط والبول . فقال **رسول‌الله** : هوذاك . وقيل ـ يطهرون احوالهم من المعاصى بالطاعة وقال **يزيدبن شجرة** اتت الحمّى **رسول الله**ص فى‌صورة جارية سوداء فقال لها **رسول‌الله** : من انت؟ قالت انا ام ملدم انشف‌الدم و آكل‌اللحم واصفّرالوجه وارقّق‌العظم . فقال **النبى**(ص) : اذهبى الى‌الانصار فانّ لهم علينا حقوقاً . فحمّ(۱)الانصار فلماكان من‌الغد قال ماللانصار ؟ قالوا حموا عن آخرهم قال : قوموابنا نعدهم‌فعادهم وجعل‌يقول: ابشروافانّها كفّارةٌ وطهورٌ فقالوا يا **رسول‌الله** : فادع‌الله ان‌يديمها علينا اياماً حتى‌تكون كفارةً لذنوبنا فانزل‌الله عزوجل، يثنى عليهم :« فيه رجالٌ يحبّون ان يتطهروا» بالحمى من‌الذنوب «والله يحب المطهرين» .

« افمن اسس » بضم الف ، « بنيانه » على‌الرفع قرائت **مدنى و شامى** است افمن اين‌الف وفااستفهام است سخن بآن مفتتح، چنان كه پارسى‌گويان گويند درآغاز سخن : باش كه كسى چنين كند ، درنگر كه كسى چنين‌كند، بشنو كه‌كسى چنين‌كند ، و **عرب** استفهام كنند بالفـوبالف وفا وبالف و واو، وبغنّةٌ **صوت**بى‌حرف.

« شفا جرفٍ » بسكون راءقرائت **شامى** است و **حمزه** و **بوبكر** ، باقى بضم را خوانند و هما لغتان : شفا كل شيءٌ شفيره واشفى عليه بلغ شفاؤه وشفا مقصور يكتب بالالف و يثنى شفوان ـ والجرف، ما تهدّم من جوانب‌الوادى . قال **ابوعبيد** : الجرف الهوة يعنى كل وهدةٍ عميقة يجرفها السيل من‌الاودية .

« هارٍ » اى ـ هائر يسقط بعضه الى بعضٍ وهو اسم‌الفاعل من‌هار يهور ، وقيل: هاريهار ، و تقول : هار الجرف و انهار ويهور اذا سقط فهوهائر و معنى هـارٍ اى ـ هايروهذا من‌المقلوب كقولهم‌لاث‌الشيءُ اذادار به‌فهولاثٍ والاصل‌لايث ورجل‌شاكى السلاح و انما هوالشائك .

« فانهار به‌فى‌نار جهنم» يعنى‌ـفانهارالشفا بالبناء وقيل‌ـفانهارالبناء بالبانى واهله وهذا مثلٌ يعنى ـ انّ بناء هذاالمسجدكبنيان‌على جرف جهنّم يتهوّر باهله فيها. قال

(۱) درنسخهٔ الف : فجمّ .

جابر بن عبدالله رأیت الدخان یخرج من **مسجد الضرار** حین انهار و هو الیوم مزبلة.

«لایزال بنیانهم...الایه» ای ـ لایزال حبّ ذلك البنیان والتحزن علی خرابه شکاً و نفاقاً «فی قلوبهم» یحبون انهم کانوا فی بنائه محسنین کما حبب العجل الی قوم **موسی**. و قیل: لایزال مااعتقدوه و بنواله **مسجد الضرار** من الکفر والنفاق لازماً لقلوبهم لایفارقها حتی یموتوا یقال: رابنی من فلانٍ امرٌ رأیت منه ریباً اذا کنت مستیقناً منه بالریبه فاذا اسأت به الظنّ ولم تستیقن بالرّیب منه قلت: قد ارابنی من فلانٍ امرٌ هو فیه اذا ظننتة من غیران تستیقنه. «الّا ان تقطع» قرائت **یعقوب** بتخفیف لام است موافق تفسیر ضحاك وقتاده که گفتند لایزالون فی همّ الی ای یموتوا فیستیقنوا. «الّا ان تقطع» بفتح تاء قرائت **شامی** است و **حمزه** و **حفص** و **یعقوب** ومعنی آنست که مگر آن دلهای ایشان ریزه ریزه گردد باقی «تقطع» بضم تاخوانند وقیل معناه ـ الّاان یتوبوا توبة تنقطع بها قلوبهم ندماً واسفاً علی تفریطهم فیفا رقهاالریبة.

«والله علیم» بنیّاتهم «حکیم» فیماامر بالهدم. قیل: وهذا یدل علی انّهم یموتون علی نفاقهم فاذا ماتوا عرفوا بالموت ماکانوا ترکوه من الایمان واخذوا به من الکفر، والله اعلم.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «والسابقون الاولون...» الایة ـ خداوند کریم مهربان توانا و دانای پاك دان یگانه و یکتا در نام و نشان جل جلاله و تقدست اسماؤه وتعالت صفاته و توالت آلاؤه و نعماؤه درین آیت امت **محمد** را برسه قسم نهاد براندازهٔ درجات ایمان ایشان و تفاوت در اعمال وتباین دراخلاق ایشان همان تقسیم که جائی دیگر کرد و تفصیل داد: «فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات» آنجا پیوسته گفت واینجا گسسته: اماتقسیم همانست وتفصیل همان: اول «والسابقون الاولون»، سابقان‌اند. دیگر: «وآخرون اعترفوا بذنوبهم» مقتصدانند. دیگر: «و آخرون مرجون» ظالمان‌اند، وآنکه درین آیت ابتدا بسابقان کرد. ایشانراست درازل سبق عنایت وازخدای مرایشانرا فضل هدایت. صدراول‌اند وسلف این امت. خیار خلق

ومصابیح هدی واعلام دین ، صیارفهٔ حق وارکان اسلام و سادات دنیا وشفعاءِ آخرت، صفوت بشر ومفاخر ولدآدم، صحابهٔ **مصطفی** اندو گزیدهٔ خدااند، پیشوایان اسلام و سنت و پیشینیان در دین ومعرفت، پیغام حق اول ایشان شنیدند و پیغام رسان اول ایشان پذیرفتند وحق را ایشان استقبال کردند. قومی مهاجران‌اند، خان ومان خود بگذاشته واسباب ووطن جمله ازبهرخدا درباخته ، قومی انصار که **مصطفی** را بجان ودل پذیرفتند و یاران وی را مأوی دادند و چنان که مرغ بچه را پرورد، اسلام را پروردندودین‌اسلام‌را تن وجان‌خود سپر کردند، دنیا خوارگرفتندومهر بردین‌نهادند. قومی تابعان‌اند که از پس درآمدند «والذین اتبعوهم باحسان. . .» ـ ازایشان دین آموختند واخلاق ایشان گرفتند و شمائل و فتاوی و سیر ایشان بامت رسانیدند.

«رضی‌الله‌عنهم ورضواعنه» خدای ازایشان خشنود وایشانرا ازخویشتن‌خشنود خواهد کرد . این‌یك‌قوم سابقان‌اند. دیگرقسم ، مقتصدانند، اقتصادراه میانه‌رفتن‌است نه‌هنرسابقان ونه‌افراط ظالمان بل که‌راه میانه رفتند وطاعت ومعصیت بهم آمیختند هم‌چون اصحاب اعراف که نیکیهای ایشان وبدیهای ایشان برابرآمد از دوزخ دور ماندند ونیز ببهشت‌نرسیدند. مقتصدان‌ایشان‌اند که‌رب‌العزةایشانرامیگوید «وآخرون اعترفوا بذنوبهم . . » ایشان که بگناه خویش مقرّاند وبه بدخوئی خود معترف، و بعیب خویش بینا و از کرد خود خجل. اعتراف دواست: یکی اعتراف بیگانگان فردا درقیامت که اوائل عذاب بینند وآثار سخط ونقمت حق‌وسیاست وزفیر دوزخ، ایشان معترف شوند بگناه خویش و چه سود دارد آنروز اعتراف وچه بکار آید در آن‌وقت‌اقرار، یقول‌الله: «فاعترفوا بذنوبهم‌فسحقاً لاصحاب‌السعیر، فاعترفنا(۱)بذنوبنا فهل الی‌خروجٍ من سبیل»، دیگر اعتراف مؤمنان‌است دردنیا، بگناه‌خویش‌معترف شوند و بعیب خویش اقرار دهند، پشیمانی دردل و عذر برزبان و سوز و حسرت در میان‌جان، اینست اعتذار بجای خویش واعتراف بوقت خویش که‌میگوید‌جل‌جلاله: «وآخرون اعترفوا بذنوبهم» آنگه گفت : «خلطوا عملاً صالحاً وآخر سیّئاً» درآمیختند کردار خویش یکی نیك(۲) یکی بد ، لختی‌پاك لختی پلید، لختی‌حلال

(۱) در نسخهٔ الف : فاعترفوا (۲) درنسخهٔ الف : نیکی

لختی حرام، لختی راستی لختی کژی، لختی عیب لختی هنر، وقیل: «هوان یجمع بین‌الاستغفار والذنب» گناه میکند و با گناه استغفار میکند ودر خبر است «ما اصر من استغفر» رب‌العزه میگوید: «و من یعمل سوءً او یظلم نفسه ثم یستغفرالله یجدالله غفوراً رحیماً» وگفتند زلت بنده و عمل صالح بهم جمع کردن دلیل است که گناهان بنده ثواب طاعت باطل نکند که اگر باطل کردی عمل صالح نگفتی، آنگه گفت: «عسی الله ان یتوب علیهم» واجب کرد خدای که ایشانرا وا پذیرد با همه عیبها وبر گیرد با همه جرمها «ان‌الله غفور رحیم» که خدای عیب پوش است وآمرزگارمهربان. **عثمان** می‌گفت در **قرآن** آیتی‌امیدوارتر ازاین آیت نیست این امّت را وخبردرست است از **مصطفی**ص بروایة **سمرةبن جندب** قال قال **رسول‌الله**ص «اتانی‌اللیل‌آتیان فبعثانی فانتهینا الی مدینة مبنیة بلبن ذهب(۱) ولبن‌فضة فتلقانا رجال‌شطرمنهم‌خلقهم‌کاحسن‌ماانت‌راءٍ وشطر کاقبح‌ماانت راءٍ قالالهم اذهبوا فقعوا ذلك النهر فوقعوا فیه ثم رجعوا الینا قد ذهب‌ذالك‌السوء عنهم فصاروا فی احسن صورة قالالی، هذه جنة عدن وها ذاك منزلك و اما القوم الذی کان شطر منهم حسن وشطر منهم قبیح فانهم خلطوا عملاً صالحاً وآخرسیئاً تجاوزالله عنهم.

سدیگر قسم «و آخرون مرجون لامرالله». میگوید دیگران‌اند قومی با عیبهای بزرگ وجرمهای فاحش، فعل بد و گفت کژ خصمان انبوه و خوردنا روی جوانی‌دردلیری وپیری درسستی‌درویش‌درناسپاسی‌وتوانگری‌درناپاکی. در روزدولت ستمکاری ودرایام قوت شوخی مایهٔ نه مگر دردل، آشنائی واقرار بیگانی، ایشان را میگوید: «مرجون لامرالله» ایشانرا و امشیت من گذارید و با اومید فرو گذارید وایشانرا بنومیدی میفکنید، «اما یعذبهم واما یتوب علیهم» یاعذاب‌کند ایشانرا بعدل یا عذر پذیرد از ایشان بفضل، اگر عدل کند اورا رواست واگر فضل کند از وی سزاست ونه هرچه در عدل رواست ازفضل سزا است که هرچه از فضل سزا است در عدل رواست. فضل برعدل سالار است وعدل دردست فضل گرفتاراست. عدل پیش‌فضل

(۱) در نسخهٔ الف: ملبن

خاموش وفضل‌را حلقهٔ وصال در گوش. نه‌بینی که عدل نهان‌است وفضل پیدا تادشمن مغرور است ودوست شیدا. آنگه گفت: « واللّٰهُ علیمٌ حکیمٌ » ـ خدا دانائی‌است بعلم راست بی‌غلط حکیم‌است بی‌سهو و بی‌خلل نه درعلم‌وی چیزی‌فائت نه‌ازقدرت‌وی چیزی خارج ونه برحکم وی چیزی غالب. خلق میدارد بحکم خویش، میان فضل وعدل خویش، بعلم خویش، درخلق خویش تنها بی‌غیرخویش عالم بعلم ازلی، پیش ازهمه معلومهاذاتش‌همیشه پیش‌ازهمه مخلوقها، راست‌علم وپاک‌دانش، هموار کار وبسزا بخش، قول اوراست وعلم اوپاک، صنع‌او نغز وفضل تمام ومهرقدیم، جل‌جلاله وعز کبریاؤه وعظم شأنه وجلّت احدیته وتقدست صمدیته.

١٢ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی: « **اِنّ‌اللهَ اشْتَری مِن‌المؤمنین** » خدای بخرید از گرویدگان، « **اَنْفُسهم واموالهم** » تنهای‌ایشان ومالهای‌ایشان، « **بانّ‌لهم الجنة** » [آنراخرید] تا بهشت، ایشانرا بود، « **یقاتلون فی‌سبیل‌الله** » تا بادشمن خدا کشتن کنند از بهر خدا، « **فیَقتلون** » ایشان کشند « **ویُقتَلون** » ایشانرا کشند، « **وعداً علیه حقاً** » [این‌پسندیدن ازایشان‌وایشان را پاداش‌دادن] وعدیست‌برخدای[مجاهدرا] براستی و درستی، « **فی‌التوریة والانجیل والقرآن** » در **تورات** و **انجیل** و **قرآن** باز نموده و گفته، « **ومن‌اَوفی بعهده من‌الله** » و کیست باز آمده تر بپیمان خود ازخدای، « **فاستبشروا** » شادبید، « **ببیعکم الذی بایعتم به** » باین خرید وفروخت که کردید « **وذلك هوالفوز العظیم.** (۱۱۱) » [آن پسند و پذیرفتکاری او پاداش دادن او] آنست آن پیروزی بزرگوار.

« **التائبون** » با خدای گروندگان‌اند، « **العابدون** » خدای پرستان‌اند، « **الحامدون** » خدای ستایندگان‌اند، « **السّائحون** » روزه‌داران‌اند، « **الراکعون السّاجدون** » نمازگزاران‌اند، « **الآمرون بالمعروف** » نیکوکاری‌فرمایندگان‌اند، « **والنّاهون عن‌المنکَر** » وازناپسندباززنندگان‌اند، « **والحافظون لحدودالله** » واندازه‌های خدای‌را کوشندگان‌اند، **وبَشِّرالمؤمنین.** (۱۱۲) » وشاد کن گرویدگانرا.

« **ماکان للنّبی** » روا نبود و سزا نبود ، پیغامبر را ، « **والذین آمنوا** » و ایشان که گرویدگان‌اند ، « **ان یستغفروا للمشرکین** » که آمرزش خواهند مشرکان را ، « **ولو کانوا اولی قربی** » و هرچند خویشان و نزدیکان باشند ، « **من بعد ماتبیّن لهم** » پس آنکه پیدا گشت مؤمنانرا ، « **انّهم اصحاب الجحیم.** (۱۱۳) » که آن خویشاوندان دوزخیان‌اند .

« **وماکان استغفار ابراهیم لابیه** » ونبود آن آمرزش خواستن **ابراهیم** پدر خویش را ، « **الّاعن موعدة وعدها ایاه** » مگر ازبهر وعده‌یی که ویرا داده بود ، « **فلمّا تبیّن له** » چون **ابراهیم** را پیدا شد ، « **انّه عدوٌللّه** » که پدر او دشمن است خدایرا ، « **تبرّأ منه** » بیزاری جست ازو « **انّ ابرهیم لاوّاهٌ حلیم.** (۱۱۴) » که **ابراهیم** اوّاه بود ، باخداوند خود ، گراینده و گردنده وبردبار .

« **وماکان الله لیُضلّ قوماً بعداذهدیهم** » و نیست خدای عز وجل که قومی‌را ضایع کند وتباه پس آنکه ایشانرا عقل داد و فهم ، « **حتی یبیّن لهم مایتّقون** » تاآنگه که ایشانرا پیدا کند ، [پیغام آسمان وپیغام رسان که ایشانرا چه باید کرد تا رهند و] چون باید کوشید تارسند ، « **انّ الله بکل شیءٍ علیم.** (۱۱۵) » که خدای بهمه چیز داناست .

« **ان الله له ملك السموات والارض** » خدایرا است پادشاهی هفت اسمان وهفت زمین ، « **یُحیی ویمیت** » مرده زنده میکند وزنده می‌میراند ، « **ومالکم من دون اللّه من ولی ولانصیر.** (۱۱٦) » و نیست شمارا جزخدای کاری سازی ونه یاری دهی .

« **لقدتاب اللّه** » توبه پذیرفت خدای و با خود آورد ، « **علی النبی والمهاجرین والانصار** » پیغامبر را ومهاجران وانصار را ، « **الّذین اتّبعوه** » وایشان که‌وی را پی بردند ، « **فی ساعة العسرة** » درهنگام [غزاءِ] عسرة ، « **من بعد ماکاد** » پس آن‌که نزدیك بود ، « **یزیغ قلوب فریق منهم** » که از جای بگشتید دلهای گروهی از مؤمنان ، « **ثم تاب علیهم** » پس آنگه توبه داد ایشانرا و توبه پذیرفت از ایشان ، « **انّه بهم رؤف رحیم.** (۱۱۷) » او برایشان مهربانی است بخشاینده .

«**وعلى الثّلثه الذين خُلّفوا**». آن سه تن را [هم توبه داد] كه ایشانرا باپس كردند ایشان، «**حتى اذا ضاقت عليهم الارض**» تا جهان بر ایشان تنگ گشت، «**بما رحُبت**» به فراخي كه بود، «**وضاقت عليهم انفسهم**» ودلهای ایشان تنگ گشت، «**وظنّوا**» و درست بدانستند و یقین، «**ان لاملجأ من اللّه**» كه باز گشت نیست از خدا، «**الّا اليه**» مگر هم با خدای «**ثم تاب عليهم**» پس ایشان را توبه داد و با خود آورد، «**ليتوبوا**» تا باز آمدند، «**انّ اللّه هو التواب الرحيم.(۱۱۸)**» كه خدای باز آرنده و باز پذیر است و مهربان.

النوبة الثانية

قوله تعالى: «ان الله اشترى من المؤمنين» قال **محمد بن كعب القرظى** لما بايعت **الانصار رسول اللّه**ص **ليلة العقبة بمكه** وهم سبعون نفساً قال **عبداللّه بن رواحه**: يا **رسول اللّه**، اشترط لربك و لنفسك ماشئت فقال اشترط لربى ان تعبدوه ولاتشركوا به‌شيئاً واشترط لنفسى ان تمنعونى مما تمنعون منه انفسكم. قالوا فاذا فعلنا ذلك فما ذالنا؟ قال الجنّة قال ربح البيع لانقيل ولانستقيل، فنزلت هذه الاية.

«اشترى» - بمعنى قبل است و این آنست كه عجم گوید: من این چنین نخرم یعنی نه پسندم ونه پذیرم. «انفسهم» یعنى - بان يجاهدوابها. «واموالهم» بان ينفقوا فى الله. میگوید: خدای پذیرفت و پسندید ازمؤمنان كه بتنهای خویش بغزا شوند وبادشمنان دین ازبهر خدا كشتن كنند ومالهای خویش درراه غزا ودرصدقه‌ها هزینه كنند. آنگه گفت: «بانّ لهم الجنة» بآن خرید وآنرا خرید تا بهشت ایشانرا باشد.

«يقاتلون فى سبيل الله فيقتلون ويقتلون» اى: لهم الجنة قاتلين اومقتولين اذا باشروا الحرب. قال **ابن عباس** يَقتلون اعدائى ويُقتلون فى طاعتى. قرائت **حمزه و كسائى** «فيقتلون» بضم یاء است «ويقتلون» بفتح یا، ابتدا بمفعول كرده‌اند، ومعنی آنست: تا ایشان را كشند وایشان كشند «وعداً عليه حقاً» نصب است برمصدر، اى - وعد وعداً حقاً ثابتاً لاخلف فيه «**فى التورية و الانجيل و القرآن**» اى - مبايعتكم هذه ومجازاتكم بالجنّة مذكورة فى الكتب الثلثة، وهذا دليل على انّ كلّ اهل **مكه** امروا

بالقتال و وُعدوا علیه الجنّة، قال **الحسن** : ماعلی الارض مؤمن الا قد دخل فی هذه البیعة .

«ومن اوفی بعهده» ای - لااحد اولی بانجاز الوعد من الله .

« فاستبشروا » این سین زائده است چنانکه: استجیبوا، فاستعصم فاستسخرت به.

فاستبشروا، ای : ابشروا وافرحوا غایة الفرح .«ببیعکم الذی بایعتم» به الرب عزوجل .

«وذلك هو الفوز العظیم» نهایة کلّ طالب ومرغوب کل راغبٍ . وانشد بعضهم :

من یشتری قبة فی العدن عالیةً   فی ظل طوبی رفیعات مبانیها

دلاّلها **المصطفی** والله بایعها   ممن اراد و **جبریلٌ** منا دیها

«التائبون» این آیت معطوف است بر اوائل سوره، آنجا که گفت :«المؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیآء بعضٍ». می گوید آن مؤمنان که دوستان ویاران یکدیگراند صفت و سیرت ایشان اینست که «التائبون» ای - الراجعون الی الله والی طاعته .

«العابدون» ای - الموحدون المطیعون .

«الحامدون» علی الاسلام والایمان وعلی ماناالهم من السراء والضّراء .

«السائحون» ای - الصائمون، لما روی عن **النبی**ص : انّه قال سیاحة امّتی الصوم.

هرجا که نعمتهای مؤمنان در عدد کرد یا صایم گفت یاسائح، بجائی آوردند که آن سایح بدل صایم است و نام سایح برصایم نهادند و فراوی دادند از بهر آن که احوال مسافر سیّاح با احوال صایم متناسب است . ومفسّرانرا خلاف است که این روزه‌داران که‌اند، قومی گفتند: روزه‌داران ماه رمضان‌اند، قومی گفتند: روزه داران ایام البیض‌اند، قومی گفتند: صائمان دهر اند. وقیل - «السائحون» - المجاهدون، لماروی ان رجلاً استأذن **رسول الله** فی السیاحة فقال: سیاحةُ امّتی الجهاد فی سبیل الله . وقال **عکرمة**: هم طلاب العلم.

«الراکعون الساجدون» هم المصلّون الّذین یصلّون لله بنیّة صادقةٍ .

«الآمرون بالمعروف» ای - بالایمان والطاعة .

«والناهون عن المنکر» عن الشرك والمعاصی: وخبر درست است از **مصطفی**ص دربیان امر ونهی بروایت **براء بن عازب** . قال - امرنا **رسول الله**ص بسبع ونهانا عن سبعٍ: امرنا بنصر المظلوم وافشاءِ السلام وابرار المقسم واجابة الداعی وعیادة المریض و اتباع الجنایز وتشمیت العاطس ونهانا عن خواتیم الذهب وآنیة الفضّة ولبس الحریر والدیباج

والاستبرق والقسّی ومیاثر(۱) الحمر. براء عازب گفت: مصطفی ص بهفت چیز مارا فرمود وازهفت چیز مارا وازد. فرمود مارا که ستم رسیده را یاری دهید وسلام برمسلمانان فراخ دارید وسوگند خواره را راست دارید وخواننده را ومیزوانی کننده را اجابت کنید و بیماران را عیادت کنید وبجنازها روید وعطسه دهنده را برحمك الله گوئید. ونهاناعن سبع: نهی کرد مارا از انگشتری زرین در انگشت کردن، و پیرایهٔ سیمین بکارداشتن، وحریر پوشیدن، ودیبا واستبرق وقسّی پوشیدن جامهائی ازابریشم آزاد که آن برمردان حرام‌اند و نهی کرد از میثرهای ابریشمین نشستن.

آنگه در آخر آیت گفت: «والحافظون لحدودالله» ـ اندازه های خدای را کوشندگان‌اند نه نومیدان، بیوسندگان(۲) اند نه ایمنان و بستاخان اند نه دلیران، «وبشّرالمؤمنین» المصدّقین العالمین بها، درواو «والناهون عن‌المنکر» دوقول گفته‌اند یکی آنست که «التائبون» ابتدا است وما بعد همه نعت‌اند تا آنجا که گفت: «السّاجدون» وخبر ابتداء «الآمرون بالمعروف» است وما بعده عطفٌ علیه.

قومی گفتند این واوثمانیه گویندچنان که «وثامنهم کلبهم» جائی دیگر گفت «وابكاراً» جائی گفت «وفتحت ابوابها» قالوا وذلك ان السبعة عددمستقل ومابعده یجری مجری الاستیناف، لانّ العدد امّا زوج کالاثنین وهواول الاعداد واما فرد کالثلثة وهواول الافراد واما زوج زوج کالاربعة وهواول تضعیف الزّوج واما زوج فرد کالسّتّ وهواوّل تضعیف الازواج، فالسّتّ النهایة ومنه نسبةالستین ثم ضمّ الیه واحد وهو مبدأ العدد و منشاؤه ولیس بعدد، فتم مبادی الحساب ومابعده تکریر وتضعیف والله اعلم.

«ما کان للنبی» سبب نزول این آیت آن بود که مصطفی ص درپیش بوطالب شد عمّ وی بوقت وفات وی، وبوجهل و عبدالله بن امیه هردونزدیك وی حاضر بودندو مصطفی ص گفت: یاعم قل لااله الاالله کلمةً احاجّ بها عندالله، و بوجهل و ابن امیه میگفتند یا اباطالب اترغب عن ملة عبدالمطلب می بر گردی از کیش عبدالمطلب ودین پدران خویش تا آنگه میگفتند که بوطالب گفت آخر سخن که گفت: اناعلی ملة عبدالمطلب. فقال النبی ص لاستغفرن لك مالم اُنه عنه، فنزلت هذه الایة ومات

(۱) میاثر جمع میثره مخده‌ای که روی زین میگذارند ونیز زین‌هائی است ازحریر و دیبا (المنجد)
(۲) بیوسنده: منتظر (برهان قاطع)

ابو طالب کافراً. والدلیل علیه‌ان‌ّ **علیاً** (ع)قال لمامات **ابو طالب** اتیت **رسول‌اللّه** فقلت: یا **رسول‌اللّه** انّ عمّك الضال قدمات، فقال لی‌اذهب فادفنه ولاتحدّثنّ شیئاً حتی تأتینی فانطلقت فواریته ثم رجعت الی **النبی** وعلیّ اثرالتراب، فدعالی بدعوات مایسرّنی انّ لی‌بهاماعلی‌الارض‌من‌شیی‌ٔ. وقال **عبداللّه بن مسعود** خرج **رسول‌اللّه** ینظر فی‌المقابر وخرجنا معه فامرنا فجلسنا ثم تخطّی‌القبور حتی انتهیَ الی‌قبرٍ منها، فناجاه طویلاً ثم ارتفع نحیب **رسول‌اللّه**ص باکیاً فبکینالبکاءِ رسول‌اللّه ثم‌انّه اقبل‌الینا فتلقّاه **عمربن الخطاب** فقال یا **رسول‌اللّه** ماالّذی ابکاك فقد ابکانا وافزعنا، فجاء فجلس الینا فقال: افزعکم بکائی؟ فقلنا: نعم، فقال: ان القبر الذی رأیتمونی اناجی فیه قبر **آمنه**بنت **وهب** وانی استأذنت ربی فی‌زیارتها فاذن لی فیها واستأذنت ربی فی‌الاستغفار لهافلم یأذن لی‌فیه ونزل‌علیّ: «ماکان‌للنّبی‌والذین آمنوا ان‌یستغفروا للمشرکین.»... الایة

خبردرست‌است که **رسول** گور مادرخودرا زیارت کرد برسرگور وی‌بنشست اندیشه‌مند وبرخاست اندوهگن، گونهٔ روی وی بگشته و بسیار گریسته، یاران را گفت این گور مادر منست دستوری خواستم زیارت را، دستوری دادند و دستوری خواستم آمرزش خواستن را دستوری ندادند، یاران گفتند چون است که **محمد** برخدای‌عزوجل گرامی‌تر از**ابراهیم** است، **ابراهیم** را روابود که پدرخودراآمرزش خواست **محمد** را روا نبود که مادررا خواست. این هردوآیت جواب آنست.

«ماکان للنبی» ـ این نفی است بمعنی نهی هم‌چنان که گفت: «وماکان لکم ان تؤذوا رسول‌اللّه» اما آنجا که گفت: «ماکان لکم ان تنبتوا شجرتها، وماکان لنفس ان‌تموت» آن بمعنی نفی است.

«ولوکانوا اولی‌قربی» ای‌ـ ولوکان‌المستغفرلهم آباؤهم وابناؤهم اواقرباؤهم. قال**ابن‌عباس** کانوا یستغفرون لامواتهم‌المشرکین، فنزلت‌هذه‌الایة، فلمّانزلت امسکوا عن‌الاستغفار لامواتهم ولم ینههم عن ان یستغفروالعن‌الاحیاء حتی یموتوا.

«من بعد ماتبیّن لهم» این‌تبیّن اندرآن‌است که برکفرمیرند همچنان که **آزر** را گفته: «فلمّا تبیّن‌له ...» الایة. چون کافر بر کفربمرد، مؤمن را پیدا گشت که او دوزخی‌است. و گفته‌اند استغفار درین آیت، نماز جنازه است. قال **عطاء بن‌رباح**

ما كنت لادع الصلوة على احدٍ من اهل هذه القبلة ولو كانت حبشية حبلى من الزّنا لانّى لم اسمع الله حجب الصلوة الاعن المشركين بهذه الاية.

پس عذر **خليل** گفت **ابراهيم** در آن استغفار كه پدررا كرد «وما كان استغفار ابراهيم لابيه الّاعن موعدة وعدها ايّاه» وآن آن بود كه ويرا گفته بود: «لاستغفرن لك، ساستغفر لك ربى»، بر اميد آنكه خداى ويرا ايمان دهد، و گفته‌اند كه **آزر، ابراهيم** را وعده داده بود كه ايمان آرد بدليل آنكه گفت: «واهجرنى مليّا» يعنى استمهله ليتدبّر ويتفكّر. **ابراهيم** تا **آزر** زنده بود بر اميد ايمان وى از بهر وى آمرزش

«فلما تبيّن له» اى - **لابراهيم** ان اباه عدوّ لله بان مات على كفره. «تبرّء منه» وقطع الاستغفار. «انّ ابراهيم لاوّاه» اى - يكثر قول «آوه». قال **كعب** كان **ابراهيم** اذا سمع ذكر النار قال اوه من النار **والعرب** يقول اوه بكذا واوه من كذا. اوه مبنىّ على الكسر ويقال اوهُ بالضمّ ويقال ايه والعامة يقول آوه بالمدّ وحكى **قطرب** الفعل منه (آه ياؤه اوهاً) كقال يقول قولاً ويقال اوّه تأويهاً وتأوّه تأوّهاً ومعنى - اوّاه: رجّاع توّاب. وروى انّ **عمر** سأل **النبى** (ص) عن الاوّاه فقال رحمك الله ان كنت اوّاهاً اى - تلاّءً **للقرآن** وقيل - الاوّاه الكثير لذكر الله. وقيل - هو - الرفيق الرحيم لعباد الله وقيل - هو - المتأوّه شفقاً وفرقاً المتضرع يقيناً و لزوماً للطّاعة «حليم» الحليم الواسع للعقل المستقيم الخلق القوّى القلب الرّزين الصّبر.

«وما كان الله ليضلّ قوماً» بعد از آن كه استغفار از بهر مشركان كه بر كفر مرده بودند حرام گشت بآن آيت كه: «ما كان للنّبى والذين آمنوا ان يستغفروا للمشركين» قومى مؤمنان كه پيش از نهى استغفار كرده بودند ترسيدند كه اگر ايشان را در آن، مؤاخذت باشد، رب العالمين تسكين دل ايشان را درين آيت بيان كرد كه ايشانرا در آنچه كردند مؤاخذت نيست كه آن نهى ايشانرا نگفته بودند كه روا نيست. فقال تعالى:

«وما كان الله ليضلّ قوماً بعد اذ هديهم» يعنى - ليوقع الضلالة فى قلوبهم بعد الهدى. «حتى يبيّن لهم ما يتّقون» فلا يتّقوه، فعند ذلك يستحقّوا الاضلال. اين همچنان است كه در تحويل قبله گفت: «وما كان الله ليضيع ايمانكم» ودر تحريم خمر گفت:

«لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات جناح فیما طعموا». و قیل معناه: «و ما کان الله لیعذّب قوماً حتی یتبیّن لهم ما یتقون» ای ـ ما یأتون و ما یذرون. و قیل سبب نزولها ـ انّ قوما من الاعراب اسلموا و عادوا الی بلادهم فعملوا بما شاهدوا رسول الله یفعله من الصلوة الی بیت المقدس و صیام ایام البیض ثم قدموا بعد ذلك علی رسول الله فوجدوه یصلی الی الکعبة و یصوم شهر رمضان فقالوا: یا رسول الله ردّنا الله بعدك بالضلال انّك علی امر و انّا علی غیره، فانزل الله هذه الایة.

«انّ الله له ملك السموات و الارض» ملکه قدرته علی الابداع، و المعدوم مقدوره و مملوکه فاذا اوجده فهو فی حال حدوثه مقدوره و مملوکه فاذا اعدمه خرج عن الوجود و لم یخرج عن کونه مقدوراً. «یحیی و یمیت» یحیی من اقبل الیه بتفضّلة و یمیت من اعرض عنه بتکبّره، یحیی من یشاء بعرفانه و توحیده و یمیت من یشاء بکفرانه و الحاده، یحیی قلوب العارفین بانوار المواصلة و یمیت نفوس العابدین بآثار المنازلة. «و ما لکم من دون الله من ولی و لا نصیر» سبق تفسیرها.

«لقد تاب الله علی النبی» من اذنه للمنافقین فی التخلف عنه فی قوله: «لم اذنت لهم»، و قیل ـ هو مفتاح کلام لما کان هو سبب توبتهم ذکر معهم کقوله: «فان لله خمسه و للرسول». قوله: «و المهاجرین و الانصار الذین اتّبعوه فی ساعة العسرة» یعنی ـ تاب علیهم فاستنقذهم من شدة العسرة عسرة الظهر و عسرة الماء و عسرة الزّاد. غزاء عسرت غزاء تبوك است و جیش العسرة سپاه آن و ساعة العسرة هنگام آن و وقت آن. و رستاخیز را ساعت نام کردند و آن پنجاه هزار سال است و این ساعة العسرة اشارت فرا آن وقت که جبرئیل پیغام آورد که بغزاء تبوك شید و معنی عسرة دشواری و تنگی است یعنی که ایشان در آن غزاء از زاد و آب و مرکوب به تنگی و سختی عظیم رسیده بودند، یك شتر میان جماعتی بود، بر آن می نشستند بر تعاقب، و تنگی زاد چنان بود که شتر را میکشتند و آب امعاء آن می آشامیدند. «من بعد ما کاد یزیغ قلوب فریق منهم» حمزه و حفص «یزیغ» بیا خوانند. قال الفراء الفعل المستند الی المؤنث اذا تقدّم علیه جاز تذکیره و تأنیثه، فذکّر «یزیغ» کما ذکّر «کاد» لیتشابه الفعلان. این نه زیغ است از ایمان و اسلام، که این کنایت است از کراهت قتال و دشوار آمدن آن در وقت گرما و همچنان سموم، و نایافت

ساز وبرگ. قومی همت کردند که از آن غزا باز گردند از دشواری، این زیغ آنست. قال **ابن عباس** : قیل **لعمر بن الخطاب** ماشأن العسرة ؟ فقال **عمر** - خرجنا مع **رسول الله** الی **تبوك** فی قیظ شدید ونزلنا منزلاً اصابنا فیه عطش حتی ظننّا ان رقابنا ستنقطع حتّی آن کان الرجل لیذهب یلتمس المآء فلایرجع حتی یظنّ ان رقبته ستنقطع وحتّی انّ رجلا ینحر بعیره فیعصر فرثه فیشر به. فقال **ابوبکر الصدیق** یا **رسول الله** انّ الله عزوجل قدعوّدك فی الدّعاء فادع لنا، یعنی - استسق لنا ففعل **رسول الله** فمطروا حتّی ملئوا ما معهم.

«ثم تاب علیهم» این - تاب علیهم - همان قوم‌اند که گفت : «لقدتاب الله علی النبی والمهاجرین والانصار» کرّر ذکر التوبه لانّه لیس فی ابتداء الاسلام ذکر ذنبهم فقدم الله ذکر التوبة فضلا منه ثم ذکر ذنبهم ثم اعاد ذکر التوبة. آن مهاجران وانصار پسندیدگان خدا بودند چون چیزی بردل ایشان برگذشت از کراهیت در بیرون شدن به **تبوك** خدای ایشانرا توبه داد تاباطوع گرائیدند وباطاعت آمدند وباجابت استقبال کردند و اعلام شرف گشتند در دنیا وآخرت.

«وعلی الثلثة» ای - وتاب علی الثلثة این سه تن: یکی **کعب مالك** است **الشاعر الثعلبی**، دیگر **هلال بن امیة الواقفی**، سوم **مرارة بن الربیع** وهم المرجون لامر الله.

وجمله بدان که : مسلمانان درقصهٔ **تبوك** شش فرقه‌اند : فرقتی اهل صدق‌اند که بغزا شدند دیگر فرقتی بودند باایشان در غزا که راز وسرّ بامناقفان داشتند چنان که خدای گفت :«وفیکم سمّاعون لهم» ونه منافق صریح بودند. سه دیگر، فرقت منافقان صریح بودند وبغزا نیامدند، آن هشتاد تن بودند وکسری« وقعد الذین کذّبوا بالله» ایشانند.

وفرقتی خدوندان عذر بودند، بعذر بخانه بنشستند : «المعذّرون من الاعراب» ایشانند.

وگروهی بودند که منافق نبودند وعذر نداشتند و نه رفتند، ایشان اینند که «وعلی الثلثة . . .» ششم فرقت یك تن بود که منافق نبود و عذر نداشت و بازنشسته بود هم چون این سه تن وآخربیگاه ودیر بیامد تنها توفیق یافت از پس بیامد و او

ابوخیثمة الانصاری است پیر بودو **مصطفی** درصحرای **تبوك** درلشکرگاه با یاران نشسته بود که شخصی‌پدیدآمد ازدور، وصورت وی‌از دوری ناپیدا، **مصطفی** گفت یکی‌آمد اللهم‌اجعله **اباخیثمة** فاذا هو **ابوخیثمة**. و گفته‌اندآخرتر غزائی ازغزاهاءِ **مصطفی** غزاء **تبوك** است‌هیجده شبانروز **مصطفی** درآن غزاءِ **تبوك** فروآمده بود. گفته‌اندکه دوماه هیچ‌حرب‌نرفت‌اما ازهرجانب‌مردم‌همی‌آمدندوجزیت‌همی‌پذیرفتند و**رسول خدا** درآن‌وقت که‌بیرون‌شد **محمدبن‌مسلمه** را بر**مدینه** خلیفه کردو **علی** را برحجرات‌خویش. منافقان **علی** راطعن کردند که **رسول** ازدشمنی‌دیدار وی‌اورا باخودنبرد. **علی** ازآن گفت ایشان غمگین‌شد سلاح برداشت و براثر **رسول** برفت **رسول** ویرا گفت چرا آمدی؟ قصه بگفت **رسول**(ص) بگفت: «اما ترضی ان‌تکون منّی بمنزلة **هرون** من **موسی**»؟ هذا مَثلٌ ضربه ع حین استخلفه حال غیبته کما استخلف **موسی** اخاه **هرون** حین خرج الی **الطور** فکانت تلك الخلافة فی حیوته فی وقت خاص.

«وعلی‌الثلثة الذین‌خلّفوا» این‌تخلیف دربن‌موضع نه‌برآن معنی‌تخلیف‌است که درسورةالفتح گفت: «سیقول المخلّفون» این تخلیف آن بود که خدای منافقان را از غزاءِ رضوان و ازبیعة رضوان با پس کرد بخذلان آن که آن نیکوئی ازایشان دریغ داشت، همچنان که جائی دیگر گفت «ثبّطهم» وهمچنان که **رسول‌خدا** گفت: لایزال اقوام یتأخّرون عن‌الجماعات حتی یؤخّرهم الله. این تخلیف اینجا دراین سورة آن بود که **رسول خدا** ایشانرا با خانها فرستاد و از پیش خویش باز کرد وآنگه که با **مدینه** آمد، پیش اوآمدند واقرار دادند ودرشأن ایشان‌این‌آیت فرو آمد «وآخرون مرجون لامرالله» رسول‌خدا فرمود که باایشان بیع وشری مکنید و باایشان سخن مگوئید و ایشانرا فرمود که گردزنان خویش مگردید پس زن **هلال‌بن امیه** نزدیك **رسول خدا** آمد گفت: یا **رسول‌الله!هلال** مردی پیر است چندان بگریسته که اورا بیم هلاك است واگر اورا مراعات نکنم و نان خورش از بهروی نـاست نکنم از ضعف و سستی هلاك شود. **رسول** گفت دستوری هست که تعهد کنی اما صحبت روا نیست پس همه خلق از ایشان دوری گزیدند و با ایشان

هیچ سخن نمیگفتند. **کعب بن مالك** گوید **معاذ** را سلام کردم جواب نداد، سخن گفتم ازمن اعراض کرد، گفت خدای داند که من اورا و **رسول** اورا دوست میدارم **کعب** گوید پس مردی را دیدم که مرا طلب همی کرد نزدیك من آمد و نامه بمن داد از **ملك غسّان**، مضمون این نامه آن بود که: بما رسید که این مرد ترا بیازرده است وترا مهجور کرده اگر نزدیك من آئی ترا نزدیك من نیکوئیها بود. گفت جهان برمن تاریك شد که شومی معصیت من بدانجا رسید که مشرك را بمن طعن افتاد، آن نامه پاره پاره کردم و بینداختم و ازقبیله وعشیره وخویش وپیوند خود بریدم برسر کوهی خیمه زدم همی گریستم تا پنجاه روزبرآمد پس **رسول خدا** درخانهٔ **امسلمه** بود و شب دوبهره گذشته که گفت یا **امسلمه** خبرداری که خدای تعالی توبهٔ ایشان قبول کرد وآیت فرستاد: «لقد تاب الله علی النبی» تاآخر هردو آیت. **کعب** گفت من درنماز بودم که خلق را دیدم روی بمن نهاده همی آواز شنیدم ازسر کوه که یا **کعب بن مالك** خدای تعالی توبهٔ شما قبول کرد. من جامهٔ خویش، مبشّر رابخشیدم، جامهٔ دیگر درپوشیدم وآمدم بنزدیك **رسول خدا**، **ابوبکر** و**عمر** و جماعتی صحابه را دیدم که باستقبال من همی آمدند ومرا بشارت همی دادند وتهنیت همی کردند، تاآمدم نزدیك **رسول خدا** اورادیدم چون ماه تابان وخورشید رخشان گفت یا **کعب** ترا بشارت باد که خدای تعالی توبهٔ شما قبول کرد و شما را باز پذیرفت و این آیت برخواند:

«وعلی الثّلثة الذین خُلّفوا حتّی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت» این با بمعنی ـ مع ـ والرحب ـ السعة. یقال: فلان رحیب الصدر ای ـ واسع الصدر. ومنه قوله مرحباً، ومنه سمی عرصة المسجد ـ رحبة. والرحاب ـ العراض. یقال: رحّب به اذا قال مرحباً. قال المفسرون: ضیّق الارض علیهم بانّ المؤمنین منعوا من کلامهم ومعاملتهم وازواجهم باعتزالهم وکان **النبی** (ص) معرضاً عنهم.

«وضاقت علیهم انفسهم» دلهای ایشان وروان ایشان تنگ گشت یعنی احوال ایشان. وقیل ـ تبرموا منها بالهمّ الذی حصل فیها.

«وظنّوا» ایقنوا، در **قرآن** ظن بمعنی یقین جایها است، «ان لاملجأ من الله» ان لامعتصم من عذاب الله «الاّ الیه». معنی لجأ بازپناهیدن است باین جا وآن سه رکن است

لجأ زبان ولجأ دل و لجأ جان لجأ زبان اعتذار است ولجأ دل افتقار است ولجأ جان اضطرار است.

«وظنّوا ان لاملجا من الله الّاالیه» ـ میگوید بدانستند و یقین شد ایشانرا که بازپناهیدن وبازگشت نیست ازخدای مگرهم باخدا. ازعذاب وی رستن نیست مگر فضل و رحمت وی.

«ثمّ تاب علیهم لیتوبوا» اعادالتوبة للتوکید، لانّ ذکرالتوبة علی هؤلاء مضی فی قوله «وعلی الثلثة». و درمعنی «ثم تاب علیهم لیتوبوا» لطف بهم فی التوبة(۱) ووفقهم لها. قال **ابویزید** غلطت فی اربعة اشیاء: فی الابتداء مع الله ظننت انی احبّه فاذا هو یحبّنی قال الله تعالی: «یحبّهم ویحبّونه». وظننت انّی ارضی عنه فاذا هو رضی عنی قال الله تعالی: «رضی الله عنهم ورضوا عنه» وظننت انی اذکره فاذاً هو ذکرنی قال سبحانه: «ولذکرالله اکبر» وظننت انّی اتوب فاذا هوتاب علیّ: قال الله تعالی: تعالی: «ثم تاب علیهم لیتوبوا ان الله هوالتواب الرحیم» یتوب علی عبده بفضله اذا تاب الیه من ذنبه.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم...» بر ذوق عارفان و طریق خاصگیان، این آیت جای ناز دوستان است و میدان اسرار صدّیقان، وتهنیت مؤمنان، تهنیتی زیبا وتشریفی بسزا، تهنیتی که دل را انس است وجانرا پیغام. آرایش مجلس است وسرمایهٔ مفلس. زینت زبانها وزندگی دلها. تهنیتی کریم، ازخداوندی کریم، درذات کریم ودرصفات کریم، ودرمهر کریم ودرنواخت کریم ودربخشش کریم. رهی را بفضل خویش می‌بخشد آنگه بخشیدهٔ خود از وبازمیخرد. خودمیدهد خود معاملت میکند ودرآن معاملت، سود همی رهی را می‌بخشد وزیان خود می‌پذیرد اینست نیکوکاری وکریمی. اینست مهربانی ولطیفی.

در **توریة موسی** است که: الجنة جنتی والمال مالی، فاشتروا جنتی بمالی فان

(۱) درنسخهٔ الف: التوریة.

ربحتم فلكم وان خسرتم فعليّ . یا بنی‌آدم ماخلقتکم لاربح علیکم انّما خلقتکم لتربحوا علیّ ».

رب‌العالمین در ازل پیش ازوجود بنده ، بنده را بخرید . خود بایع‌بود وخود مشتری. خودفروخت وخودخرید، ودرشرع **مصطفی** روانیست که درمعاملت، بایع ومشتری‌یکی‌بود، مگر که پدرباشد، که ازشرط شفقت وانتفاء تهمت و کمال‌مهربانی ومهرابوّت‌اوراروا‌ست، پس‌چه‌گوئی‌درخدا که رأفت‌ورحمت‌وی‌دربنده‌بیش‌از آنست، ومهربانی‌وی بی‌کران‌است‌ومهروی افزون‌از آن‌است، چون‌درحق‌پدر رواست، درحق خالق مهربان اولیتر وتمامتر ، وانکه دانست رب‌العزة که بنده ، بد خوی و بدعهد و بی‌وفاست وبوقت بلوغ اعتراض کندآن راه اعتراض بوی فروبست که نفسی پرعیب وپر آفت خرید، ببهشتی پرناز وپرنعمت. نفسی که محل شهوات وبلیات‌است، ببهشتی که قرب حق را مراتب ودرجات است ، ودرمعاملات شرعی جائی که ثمن بر مبیع بیفزاید راه اعتراض درآن بسته شود . وآنکه نفس‌خرید وقلب نخرید ازبهر آن که قلب دل است ودل برمحبت ومهرحق وقف است و بروقف، خرید وفروخت روا نبود. ونیز شرط مبایعت تسلیم‌است، آنچه تسلیم وی ممکن نیست، درشرع، بیع وشری در آن روانیست. مرغ برهوا وماهی‌دردریا نفروشند، که تسلیم آن آسان‌نیست. حال دل بنده همین‌است وتسلیم‌آن ممکن نیست، تارب‌العزةمیگوید « یحول بین‌المرء وقلبه». قال **النصر آبادی** : اشتری منك ماهو صفتك والقلب تحت صفته فلم یقع علیه‌المبایعة. قال **النبی** صم : قلب ابن‌آدم بین اصبعین من اصابع الرحمن . و گفته‌اند نفس دربان دل‌است‌بجای‌چاکرایستاده رعیت‌وار درخدمت، ودل‌درمحل شهوداست، محول ربوبیت، سلطان‌وارهمی راند ملکت ، پس چون نفس که چاکر است قیمت وی بهشت آمد با خزائن نعمت چگوئی دل را با آنهمه زلفت وقربت. قیمت وی چه باشد مگر جوار حضرت عزت ودوام مشاهدت و رؤیت .

پیر طریقت گفت جوهری‌است برخاك‌افتاده میان راه، عالَم ازقیمت‌آن‌جوهر ناآگاه ، صاحب‌دولتی بسر آن رسید تا گاه، پادشاهی‌جاوید یافت بی‌طبل و کلاه ، از قیمت آن جوهر برراه چیزی نکاست ، قیمت آن جوهرهم که دی بود بجاست . نور

جوهر کرا تابان‌است، آنرا که عنایت‌معلوم‌است. گله برخاست، ابتداء به‌بزّ کی کرد، و از آغاز، این کار که خواست. درخت مهر که‌کشت، وسرای دوستی که آراست. پس‌با چندین‌لطف، این‌بد اندیشی‌چراست. روزخریداری عیب میدید و گفت که رواست.

الهی! این‌همه شادی از تو بهرهٔ ماست چون تومولی کراست؟ وچون تودوست کجا است و بآن صفت که توئی از توخود جز این نرواست، وتامی گوئی که این خود نشانست و آئین فرداست، این پیغام است و خلعت برجاست، صبر را چه روی و آرام را چه جاست.

روزی که سر از پرده برون خواهی کرد

دانم که زمانه را زبون خواهی کرد

گر زیب و جمال ازین فزون خواهی کرد

یارب چه حکمهاست که چون‌خواهی کرد

«فاستبشروا ببیعکم‌الّذی بایعتم به ...» این‌باز تشریفی دیگراست وتخصیصی دیگر. میگوید شاد بید رهیگان‌من، بنازبد درمعاملت که‌کردید بامن، رامش کنید بنام‌من، بیاسائید بنام ونشان‌من، کسی که بیعی کند، همه شادی وی ببهای مبیع بود، هر چند که ثمن نیکوتر و افزونتر، شادی وی بیشتر، رب‌العالمین نگفت بثمن که یافتید شادی کنید، بل که به بیع که بامن کردیدومعاملت که بامن درگرفتید شادی کنید. چه‌غم دارد او که ویرا دارد، کرا شاید آنکه قرب ویرا نشاید؟

در **زبور داود**است: ای‌پسر آدم، چرا واغیرمن‌دوستی گیری‌که سزای دوستی منم، چرا نه بامن بازار کنی که جواد و مفضل منم، چرا با من معاملت نگیری که بخشندهٔ فراخ‌بخش‌منم، یاتجارالدنیا ربح‌الدنیا یفنی وربحی یبقی: «ماعندکم ینفدُ وماعنداللّه باقٍ، والباقیات الصالحات خیرٌ عندربك ثواباً و خیرٌ املاً»

«فاستبشروا ببیعکم» بیعی که در ازل خود کرد وما نکردیم، بنام ما بازکرد وبه‌ما باز خواند که‌آن بیع که من کردم شما کردید. هم‌چنان‌که **مصطفی** را گفت: «ومارمیت اذرمیت ولکن‌اللّه رمی» اشارت است بنقطهٔ جمع و تحقیق تفرید. نسیم ازل دمیده و برق یگانگی درخشیده ورهی را از دست آب و خاك ربوده دوگانگی

باعدم و حقیقت صافي شده منيّ عاريت كشته :

آشوب جهان همه حدیث من و تو بگذار مرا همه جهان گلشن تو

«التائبون العابدون ..» صفت مؤمنان است وسیرت آشنایان و آئین دوستان. پسینان این گیتی پیشوایان آن گیتی ، گواهان انبیاءِ و شفعاءِ خلق ، سادات دنیا و دوست‌داران دین، و دوست داشتگان حقّ ، طبقات ایشان درین آیت بنظام‌پسندیده یاد کرد وایشان را بر آن ستوده وبدان گواهی داده وابتدا که‌کرد بدون‌ترین ایشان کرد. نخست‌فروتران‌را یاد کرد: تائبان‌واز گنه باز گشتگان، تاخجل‌نمانندودل گیرند و امید تازه دارند ، گفت :

«التائبون» ، از گناه باز گشتگان‌اند ، عذردهان وپشیمانان‌اند .

«العابدون» پرستگارانند امر گزاران‌اند خدمت ورزان‌اند .

«الحامدون» ستایندگان آزادی کنندگان‌اند ، ثنا گویان اند .

« السائحون » حاجیان‌اند روزه‌داران اند علم جویان‌اند .

«الراکعون» متواضعان‌اندخدمتکاران‌اندفرمان‌برداری به‌پیری‌رسیدگان‌اند .

« الساجدون » نماز کنندگان اند . متضرعان اند . جلال مرا روی بر خاك نهندگان‌اند .

« الآمرون بالمعروف » خلق را بدین فرمایندگان‌اند . مؤذّنان و باطاعت خوانندگان‌اند . متناصحان ویکدیگر را پند دهندگان اند .

« والنّاهون عن‌المنکر » سلطانان دادگران‌اند مذکّران‌و خلق از شر فرود آرندگان‌اند. وبجان و دل آنرا پذیرندگان‌اند .

«وبشّرالمؤمنین» بشارت ده مؤمنانرا که هرچه ازایشان تقصیراست بی‌نیازی من برابر آنست وهرچه از ایشان ناپسنداست مهربانی من برسر آنست وهرچه‌رهی را امید است فضل من‌برتر از آنست . بشارت ده مؤمنانرا که چون ایشانرا میگزیدم عیب می‌دیدم، نپسندیدم تا بیشر بنهانها وارسیدم، رهی‌را به‌بی‌نیازی خود چنانکه‌بود خریدم. قال **ابن عطاء** : لاتصح‌العبادة الابالتوبة ولاالتوبة الابالحمد علی‌ما وقعت‌علیه من‌طریق‌التوبة، ولایصح‌الحمدالابمداومةالسیاحةوالریاضة، ولاهذه‌المقامات‌والمقدمات

الابمداومةالركوع والسجود، ولايصح‌هذه كلّه الابالامربالمعروف والنهی‌عن‌المنكر، ولايصح شیٔ مما تقدّم الا بحفظ الحدود ظاهراً وباطناً، والمؤمن من يكون‌هذه صفته، لانّ‌اللّٰه عز وجل يقول وبشرالمؤمنين الذين بهذه الصفة. درآثار بيارند كه فردا در رستاخيز قومی را ازاين امّت بترازوگاه‌آرند و فريشتگان كه برايشان‌موكّل‌باشند بديهای‌ايشان‌شمردن گيرند، كه بارخدايا بدعهدانند بی‌وفايان‌اند، فراموش‌كاران‌اند، گنه‌كاران‌اند، دليران‌وشوخان‌اند. رب‌العزة گويد جل‌جلاله: ازآنجا كه كردارايشان است چنان‌اند وازآنجا كه كرم وعفوماست، تائبان‌اند، عابدان‌اند، حامدان‌اند، روزه‌داران‌اند، نمازگزاران‌اند، دوستی مابجان ودل خواهان‌اند وبمهرمايكتاگويان‌اند، زبان‌حال بيچارگان بنعت انكسار وافتقار ميگويد كه، خداوندا اگر فاسقيم واگر عابد، چنان كه هستيم آن توايم وبداشت توايم، برخواست تو موقوف وبه بندگی‌تو معروف؛ ازتو گذرنه وبی‌تو بسرنه.

بنده گر خوبست گرزشت آن تست عاشق ار دانا وگر نادان تراست

۱۳ـ النوبة الاولی

قوله تعالی: «يااَيهاالّذين آمنوا» ای ايشان كه بگرويديد، «اتّقوااللّٰه» بپرهيزيد از خشم خدای وعذاب خدای، «وكونوامع‌الصادقين. (۱۱۹)» وباراست گويان وراستان بيد.

«ماكان لاهل المدينة» نيست اهل مدينه را، «ومن حولهم من‌الاعراب» وايشان كه گردبرگردايشان‌انداز‌عرب‌بيابان‌نشين، «اَن يتخلّفوا عن‌رسول‌اللّٰه» كه باز پس‌نشينند ازرسول خدا[كه بغزاميشود]، «ولايرغبوا بانفسهم عن‌نفسه» ونه‌آنچه خويشتن دور دارند يا بخويشتن مشغول باشند ازو، «ذلك بانهم» اين نهی‌ايشان از تخلّف بآن است، «لايصيبهم ظمأٌ» نرسد بايشان تشنگی، «ولانصب» و نه ماندگی، «ولامخمصة» ونه گرسنگی، «فی‌سبيل‌اللّٰه» درراه خدای، «ولايطأون موطئاً» ونه‌هيچ موقف نه‌ايستند و نسپرند سپردگاهی، «يغيظ الكفار» كه بدرد خشم وغم آردكافرانرا، «ولاينالون من عدوّ نيلا» وهيچ گزند نشتابند ونرسانند

بدشمن «الاکتب لهم به عمل صالح» مگر که ایشانرا بهرخردی ازآن بزرگی می‌نویسند «ان الله لایضیع اجر المحسنین.(۱۲۰)» خدای تباه نکند مزد نیکوکاران.

«ولاینفقون نفقة» وهیچ نفقهٔ نکنند وصدقه‌یی ندهند، «صغیرة ولاکبیرة» خرد یابزرگ، «ولایقطعون وادیاً» وهیچ‌وادی نبرند، «الاکتب لهم» مگرکه آن همه ایشان را می‌نویسند، «لیجزیهم الله» تا پاداش دهد خدای ایشان را، «احسن ماکانوایعملون.(۱۲۱)» نیکوتر کاری که هرگز میکردند.

«وماکان المؤمنون لینفروا کافة» نه‌توانند مؤمنان که هامواره‌مه بغزا روند و نتوانند که همه بطلب علم روند، «فلولانفر» چرا بیرون نروند، «من کل فرقة منهم طایفة» ازهرجوکی از ایشان، گروهی، «لیتفقهوا فی‌الدین» تا دردین خویش دانش‌آموزند، «ولینذروا قومهم» و قوم خویش را بپند بیم نمایند، «اذارجعوا الیهم» آنگه که با ایشان آیند، «لعلهم یحذرون.(۱۲۲)» تا ایشان ازناپسند بپرهیزند.

«یاایها الذین آمنوا» ای ایشان که بگرویدید، «قاتلوا الذین یلونکم من الکفار» کشتن کنید باآن کافران که از سوی شمااند، «ولیجدوا فیکم غلظة» وایدون بادا که کافران در شما که مؤمنان‌اید درشتی یابند، «واعلموا ان الله مع المتقین.(۱۲۳)» و بدانید که خدای بیاری و نصرت و معونت واپرهیزگاران است.

«واذاماانزلت سورة» وانگه که سوره‌یی از قرآن فرو فرستاده آید، «فمنهم من یقول» هست‌ازین‌منافقان که گوید [فرایاران‌خویش] «ایکم زادته هذه ایماناً» کیست از شما که این سوره اورا ایمان افزود «فاما الذین آمنوا» اما ایشان که گرویدگان اند، «فزادتهم ایماناً» سورت ایشانرا ایمان افزود، «وهم یستبشرون.(۱۲۴)» وایشان‌بآن‌شنیده وشادمان‌اند [وآن فرمانرا فرمان‌بردار].

«واما الذین فی قلوبهم مرض» و اما ایشان که در دلهای ایشان بیماری گمان است، «فزادتهم رجساً الی رجسهم» آن سوره ایشانرا ناپاکی برناپاکی بیفزود وناراستی‌برناراستی و گمان‌بر گمان، «وماتوا وهم کافرون.(۱۲۵)» وبمردند بکافری.

«اَوَلا یرون» نمی‌بینند منافقان، «اَنّهم یُفتنون» که ایشانرا می‌آزمایند «فی کلّ عام مرة او مرتین» درهرسالی یکبار یا دوبار، «ثمّ لایتوبون» وآنکه توبه نمیکنند، «ولاهم یذّکّرون .(۱۲٦)» ونه پند می‌پذیرند.

«واذا ما اُنزلت سورة» وانگه که سوره‌یی فروفرستاده آمدید، «نظر بعضهم الی بعض» بایکدیگرنگرستندید ودریکدیگر نمودندید، «هل یریکم من احد» هیچ کس شمارا دید؟ «ثم انصرفوا» آنگه زطاعت بر گشتند، «صرف اللّٰه قلوبهم» خدای دلهای ایشان از ایمان بر گردانید، «بانّهم قوم لایفقهون .(۱۲۷)» بآنچه ایشان گروهی‌اند که زیر کی دل نیست ایشانرا و حق را درنمی‌یاوند.

«لقد جاءکم رسول» آمد بشما پیغامبری، «من اَنفُسکم» هم از شما آدمی و عربی، «عزیز علیه ماعَنتّم» سخت آید برو آنچه شما را رسد ازدشواری و زیان دین، «حریص علیکم» حریص است بر [آن که] شما [برراه راست بید]، «بالمؤمنین رؤفٌ رحیم .(۱۲۸)» بمؤمنان بخشاینده است سخت مهربان.

«فان تولّوا» اگربرگردند[منافقان ودشمنان ازطاعت وموافقت ویاری دادن]، «فقل حسبی اللّٰه» گوی خدااِم گواه ویار بسنده، «لااله الّا هو» نیست خدائی مگر او، «علیه توکّلت» کار باو سپردم و پشت باو باز کردم، «وهو رب العرش العظیم .(۱۲۹)» واوست خداوند عرش بزرگوار.

النوبة الثانیة

قوله تعالی: «یاایّها الّذین امنوا اتّقوا اللّٰه» - این مخاطبه با **کعب مالك** است که او درعفو جستن، خویشتن را عذر ننهاد چنانکه منافقان، بلکه راست رفت باعتراف بجرم خویش، همچون دو یار خویش **مرارة** و**هلال**. میگوید: ای شما که مؤمنان‌اید؛ از مثل این کار بپرهیزید و طریقت موافقت گزینید و خدای و رسول را بهمه حال، طاعت‌دار باشید که آنچه کردید سرانجام وعاقبت آن دیدید ووبال آن چشیدید. «وکونوا مع الصادقین» - ازین‌پس باصادقان‌باشید نه بامنافقان یعنی - بامهاجران غزا کنید وچون ایشان صادقان باشید. یقول اللّٰه تعالی: «انما المهاجرون الّذین آمنوا

باللّٰه ورسوله ثم لم يرتابوا وجاهدوا باموالهم وانفسهم في سبيل اللّٰه اولئك هم الصادقون» يعني ـ المهاجرين. **سعيدبن جبير** گفت: «كونوا مع الصادقين» اى ـ كونوا **كابي بكر** و **عمر** واصحابهما . وقيل : نزلت هذه الاية في اهل الكتاب، يقول اللّٰه تعالى : اتّقوا اللّٰه بطاعته ، و كونوا مع الصادقين **محمد** و اصحابه . يأمرهم ان يكونوا معهم في الجهاد والشدّة والرّخاء. **ابن عباس و ابن مسعود** درشوانّ خوانده‌اند: «و كونوا من الصادقين» والمعنى واحد . روى **ابوعبيدة** عن **عبداللّٰه** قال: انّ الكذب لا يصلح منه جدّ ولاهزل ولاان يعداحد كم صبيّه شيئاً ثمّ لاينجزمنه ، ان شئتم اقرأوا : « ياايّها الّذين آمنوا اتّقوا اللّٰه و كونوا مع الصادقين» ، هل ترون في الكذب رخصة .

« ماكان لاهل المدينة » ـ هذا نفي والمراد به النّهي كقوله : «ماكان لكم ان تؤذوا رسول اللّٰه» . اهل **مدينه** اينجا انصاراند : **اوس و خزرج** .

«ومن حولهم من الاعراب» سكّان البوادي **مزينه وجهينه واشجع واسلم وغفار**. عالميان در حكم اين آيت يكسان‌اند ، امّا ايشانرا بذكر مخصوص كرد كه ايشان به **مصطفى**ص نزديكتر بودند واز شدن **مصطفى**ص به غزاء آگاهي داشتند كه بر ايشان پوشيده نبود . ميگويد : سزا نيست و روانيست كس را خاصه **اهل مدينه** و اعراب [ان يتخلّفوا عن رسول اللّٰه] كه باپس نشينند از رسول خدا چون بغزا شود . «ولايرغبوا» اى ـ وان لايرغبوا . «بانفسهم عن نفسه» اى ـ لايرضوا لانفسهم بالخفض والدّعة و رسول اللّٰه (ص) في الحرّ و المشقّة و ان يصونوا انفسهم بمالم يصن هو منه . يقال : رغبت بنفسي عن هذا الامر ، اى ـ رفعت عنه . « ذلك » اين ذلك فصل است اندر ميان دو سخن ، چنانكه آنجا گفت : « ذلك ومن عاقب » ، جئى ديگر گفت : «هذا وانّ للطاغين»،«كذلك واورثناها»، اين همه فصل اند . وقيل : معناه ـ ذلك النّهي عن التّخلف . «بانّهم لايصيبهم ظماءٌ» عطشٌ . «ولانصبٌ» تعب يثقل على البدن تحمله . « ولامخمصةٌ في سبيل اللّٰه » جوع شديد ، من خمص بطنه يخمص اذادقّ ، يقال : رجل خمصان البطن و خميص ، اى ـ ضامره . « ولايطأون موطئاً » لايقفون موقفا . «يغيظ الكفار » بغضهم » . « ولا ينالون من عدوٍ نيلاً » قتلا و اسراً و هزلا و كسراً غنيمة اوهزيمة. «الا كتب لهم به عمل صالح» . قال **ابن عباس** : بكلّ روعة ينالهم في سبيل اللّٰه

سبعین الف حسنة. «انّ اللّه لایضیع اجر المحسنین». «ولاینفقون» فی الجهاد. «نفقة صغیرة ولا کبیرة» یعنی ـ تمرة فما فوقها «ولایقطعون وادیاً» الی‌العدوّ مقبلین اومدبرین. «الاّ کتب لهم» اثیب لهم.

«لیجزیهم‌اللّه» بذلك اجراً. قال: فمن خرج فی‌سبیل‌اللّه لم یضع قدماً ولایداً ولاجنباً ولاأنفاً ولارکبة ساجداً ولا راکعاً ولاماشیاً ولانایماً فی بقعة من‌بقاع‌اللّه الاّ اذن‌لها بالشهادةله وبالشفاعة، وان اصابه نصبٌ اعطاه‌اللّه الغسل من نهرالحیوان‌فانقطع منه النصب. و صح فی‌الخبر انّ من ارسل نفقة فی‌سبیل‌اللّه و اقام فی‌بیته فله بکلّ درهم سبعمائة درهم ومن غزا بنفسه و اقام فی وجهه ذلك فله بکلّ درهم یوالقیمة سبعمائة الف درهم.

اشارت آیت آنست که هر که روی بطاعتی نهد از طاعات و عبادات حقّ، و قصد وی درآن درست باشد، خاست ونشست وی در آن، رنج وراحت وی در آن، حرکات وسکنات وی، همه حسنات بود و ویرا بآن درجات ثواب بود، و بعکس این، هر که قصد معصیت کند. حرکات و سکنات و قیام و قعود وی در آن، همه معصیت باشد و ویرا درآن بیم عقوبت بود.

«وما کان‌المؤمنون لینفروا کافّة» لمانزل عیوب‌المنافقین لتخلّفهم عن‌الجهاد. قال المؤمنون: واللّه لانتخلّف عن غزوة یغزوها رسول‌اللّه ولا سریّة ابداً، فلمّا قدم رسول‌اللّه المدینة وامربالسرایا الی‌العدوّ نفرالمسلمون جمیعاً وترکوا رسول‌اللّه وحده بالمدینة. فانزل‌اللّه هذه الایة: «وما کان‌المؤمنون لینفروا کافّة». غزاء برمسلمانان‌فرض کافّة بود تاآنرا دراین آیت با فرض کفایت آورد، اکنون غزاء و رحلت درطلب‌علم همچون بانگ نماز، بر کفایت است نه بر کافّة.

«فلولا نفرَ من کلّ فرقةٍ» ای ـ قبیلةٍ. «منهم طایفةٌ» ای ـ جماعةٌ. «لیتفقّهوا فی‌الدّین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم». اینجا دوقول گفته‌اندمفسّران: یکی آنست که تفقّه وانذار باطائفهٔ نفیر شود غازیان و مسافران که با رسول خدا به غزاء بودند، لأنّهم کانوا اذاخرجوا مع رسول‌اللّه کانوا فی صحبته یشهدون افعاله واحواله وشمایله واخلاقه وکان ذلك لهم تفقه فی‌الدین واذارجعوا، اخبروا النّاس

بما شاهدوه من رسول الله فی سفره، فیکون ذلك انذاراً للنّاس.

قول دیگر آنست که تفقّه و انذار بامقیمان شود، حاضران مدینه. « لیتفقّهوا فی الدین » یعنی - لیتعلّموا القرآن والسّنن والحدود، « و لینذروا قومهم » الغائبین « اذا رجعوا الیهم » ولیعلّموهم مانزل من القرآن بعدهم ویخوّفوهم(۱) به. « لعلّهم یحذرون » مایجب اجتنابه. کلبی گفت: قبیلهٔ بنی اسد بن خزیمة همه به مدینه آمدند باعیال و اطفال ایشان فملأوا الطّرق بالعذرات وغلت الاسعار، فنزلت هذه الآیة. ای - لاینبغی ان یحضروا باجمعهم، بل یحضر طائفةٌ منهم فیتفقّهون وینذرون قومهم ویعلّمونهم اذا رجعوا الیهم.

فصل

بدان که فقه، معرفت احکام دین است بخشیده بر دو قسم: فرض عین و فرض کفایت، امّا فرض عین: علم طهارت و نماز و روزه است که بر هر مکلّف واجب است شناختن آن و آموختن آن، از اینجا گفت مصطفی (ص): « طلب العلم فریضةٌ علی کلّ مسلم ». و هر عبادت که گزاردن آن بر بنده واجب است؛ هم چنین شناخت علم آن و دانستن حدود و شرایط آن بروی واجب است، همچون علم زکوة، کسی را که مال دارد و علم حج، کسی که استطاعت دارد، بروی واجب بود. هذا و امثاله. امّا فرض الکفایة، هو ان یتعلّم حتّی یبلغ درجة الاجتهاد و رتبة الفتیا فاذا قعد اهل بلدٍ عن تعلّمه عصوا جمیعاً واذا قام من کلّ بلد واحدٌ فتعلّمه، سقط الفرض عن الآخرین وعلیهم تقلیده فیما یقع لهم من الحوادث. روی ابن عباس قال قال: رسول الله (ص): « من یرد الله به خیراً یفقّهه فی الدین ». و عن ابی هریرة عنه (ص) قال: « تجدون النّاس معادن فخیارهم فی الجاهلیة خیارهم فی الاسلام اذا فقهوا ». و عن ابی امامة عنه (ص) قال: « فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم ». و قال الشافعی رضی الله عنه: طلب العلم افضل من صلوة النافلة.

قوله تعالی: « یا ایّها الذین آمنوا قاتلوا الّذین یلونکم من الکفّار ». بحکم این آیت، بهر ناحیتی قتال آن کافر از فریضه است که از سوی ایشان بود: بر

(۱) در نسخهٔ الف: ویخوّفهم.

شام، **روم** وبر **یمن**، **حبشه** وبر **ماوراءالنهر**، **ترک**. وکان **الحسن** اذا سئل عن قتال **الترك** و**الروم** و **الديلم** تلاهذه الآية. **ابن‌عباس** گفت: این خطاب با اهل **مدینه** است، ایشانرا قتال **قریظه** و **نضیر** و **خیبر** و **فدک** فرمودند.

«وليجدوا فيكم غلظةً» شدةً وعنفاً وصبراً على جهادهم، والمعنى ـ اشتدوا عليهم. «واعلموا انّ الله مع المتّقين» بالغلبة والنصرة. ودر قرآن نظیر این جایهااست «واغلظ عليهم ـ اشدّاءَ على الكفّار اعزّةً على الكافرين ـ ولاتهنوا ـ وما وهنوا...»

«واذا ما انزلت سورةٌ... الآية» این آیت درشأن منافقان آمد که سورهٔ **قرآن** از زبان **رسول خدا** آنگه که فرو آمد و آنرا برخواند، آن منافق باستهزاء گفت فرایاران خویش ازمنافقان:

«ايّكم زادته هذه ايماناً». و گفته‌اند آن منافقان باضعفهٔ مؤمنان گفت این سخن، برسبیل استهزا، وربّ‌العزة اورا جواب داد گفت:

«فامّا الّذين آمنوا فزادتهم ايماناً» بالله وبصيرةً فى دينهم، واضاف الايمان الى السّورة لانّه يزيد بسببها. «وهم يستبشرون» بنزول **القرآن** والفرايض.

«وامّا الّذين فى قلوبهم مرضٌ» شكٌّ ونفاقٌ وبغضٌ للاسلام والمسلمين.

«فزادتهم رجساً الى رجسهم» اى ـ شكّاً الى شكّهم وكفراً الى كفرهم. «وماتوا وهم كافرون». قال الزجاج: المرض فى القلب كلّ ما خرج به الانسان عن الصحة فى الدين. این آیت دلیل است که ایمان بنده افزاید و کاهد، بطاعت افزاید وبمعصیت کاهد، وازینجا بود که **عمر خطاب** یاران **رسول** را گفتید: تعالوا حتّى نزداد ايماناً. وقال: لووزن ايمان **ابى بكر** بايمان اهل الارض لرجحهم. و قال **على بن ابيطالب** (ع): يبدو الايمان لمظة فى القلب كلما ازداد الايمان ازدادت اللمظة. و كتب **الحسن** الى عمر **بن عبدالعزيز**: انّ للايمان سنناً و شرايع وحدوداً وفرايض من استكملها استكمل الايمان ومن لم يستكملها لم يستكمل الايمان.

«اولا يرون انّهم يُفتنون» يُختبرون. «فى كلّ عام مرّةً اومرّتين» بالقحط والشدّة والامراض والاوجاع وهى روائدالموت. «ثمّ لايتوبون» من النفاق ولايتّعظون كما يتّعظ المؤمن بالمرض. و قيل: يُفتنون بان يظهرالله نفاقهم و يفضحهم فى كلّ

مرّةٍ او مرّتين ثم لايتوبون عن نفاقهم ولاينتهون على مافيــه خلاصهم. قال **عكرمه**: ينافقون ثم يؤمنون ثم ينافقون. وقيل: ينقضون عهدهــم في السنة مرةً اومرتين ثمّ لايتوبون من نقضهم. « ولاهم يذّكّرون » بما صنع الله بهم اذ كان(۱) رسول الله (ص) اذا نقضوا عهودهم بعث اليهم السرايا فيقتلونهم. **حمزه** و **يعقوب** « اولاترون » بتاء خوانند، خطاب بامؤمنان بود برسبيل تعجّب، باقی بيا خوانند برسبيل تقريع وتوبيخ منافقان باعراض از توبه.

« واذا ما اُنزلت سورةٌ نظر بعضهم الى بعض » ـ اين آن بود كه منافقان می‌آمدند بمسجد **مصطفی** ص بنيوشيدن **قرآن** وپراكنده می‌نشستند سر فروداشته وخويشتن درمجلس رسول پوشيده داشته وميخواستند كه از غزا، بازنشستن خودرا عذری پديد كنند و خويشتن را از فرمان بغزا تـا آگاه شمرند، چون پـوشيده می نشستند كه ما حاضر نبوديم وازفرمان خبر نداشتيم، آنگه با يكديگر باشارت ميگفتند: « هل يريكم من احدٍ » ـ هيچ كس ازمؤمنان شمارا ديد؟ تاازآنجا بازگشتيد وازطاعت خدای برگشتيد. وگفته‌اند: چون سورهٔ از آسمان فروآمدی ايشان درآن طعن ميكردند وعيب آن می جستند وبايكديگر می گفتند: « ايّكم زادته هــذه ايماناً »، پس ترسيدند كه اگر مؤمنـان كسی اين سخن و طعن از ايشان بشنود و بازرساند، با يكديگر گفتنديد « هل يريكم من احدٍ ». و بودی كــه از آسمان آيتی آمدی كه ذكر فضيحت وعيب ايشان درآن آيت بودی، شنيدن آن برايشان گران آمدی ودشوار، خواستندی كه برخيزند وبگريزند تاآن نشنوند، بايكديگر باشارت ميگفتند كه بنگريد تاهيچكس از ايشان شمارا می بيند تا برخيزيم، اگر كسی نديديد، ايشان برفتنديد، اينست كه رب العالمين گفت:

« ثمّ انصرفوا » عن حضرة النبی ص مخافة الفضيحة. و قيل: انصرفوا عن الايمان. « صرف الله قلوبهم » اضلّهم مجازاةً على فعلهم. وقيل: صرف الله قلوبهم دعاءٌ عليهم. « بانهم قومٌ لا يفقهون » دين الله ولا العمل به. قال **ابن عباس**: لاتقولوا اذا صلّيتم: انصرفنا، فان الله عزّوجلّ عيّر قوماً فقال: « ثمّ انصرفوا صرف الله قلوبهم » ولكن

(۱) در نسخهٔ الف و ج: اذاكان، ومتن قياسا تصحيح شد.

فولوا : قضینا الصلوة .

« لقدجاءکم رسولٌ من انفسکم » - این تهنیت‌است والزام حجت ، میگوید:
آمد بشما پیغامبری **محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة‌بن کعب بن‌لوی‌بن‌غالب‌بن فهربن‌مالک‌بن النضر بن‌خزیمة بن‌مدرکة بن مضر بن نزار بن معدبن عدنان** ، پیغامبری هم ازشما ، بشری چون شما ، ازنسب **عرب** ، که سخن وی دانید ودریابید وصدق وامانت وی‌شناسید ، یعنی- ذلک‌شرفٌ لکم ومنقبةٌ. **کلبی** گفت: ولدَته **العرب** کلّها، لیس **فی‌العرب**بطنٌ الاولدته. و قال النبی (ص) : ما ولدنی من سفاح اهل الجاهلیة شیٌ ما ولدنی الانکاح کنکاح الاسلام . گفته‌اند ربّ العالمین رسول کـه بخلق فرستاد هم از ایشان فرستاد از بهر آنکه جنس‌را برجنس شفقت بیشتر بود . نه بینی که اگر کسی بهیمه‌یی را بیندکه همی‌کشند، ازآن اندوهگن نشود، واگر آدمئی‌را بیند که همی‌کشند، ازآن‌غمگین و اندوهگن شود ، ونیز هرجنس باجنس خود آرام گیرد وازهرچیز که نه جنس وی بود نفور باشد ، اگر رسول فریشته‌یی بودی بـا آدمی آرام نگرفتی وآدمی ازآن نفور بودی ، ازجنس‌ما فرستاد تامارا باوی انس وراحت بود نه وحشت ونفرت . ودر شواذّ خوانده‌اند : « من‌انفسکم » بفتح فا ، ای - من اشرفکم وافضلکم . میگوید : پیغامبری از گرامی‌تر و گرانمایه‌تر شما .

« عزیزٌ علیه ماعنتّم » ای - شدیدٌ علیه عنتکم ، والعنت - الوقوع فی‌الهلاک ولقاء الشدّة والاشراف‌علیها . « حریصٌ علیکم » ای- علی‌ایمانکم وهداکم‌وصلاحکم .

« بالمؤمنین رؤفٌ رحیمٌ » رؤفٌ بالمطیعین، رحیمٌ بالمذنبین، رؤفٌ بمن‌رآه رحیمٌ بمن لم‌یره . رأفت مِه ازرحمت‌است ورحیم بمعنی بیش‌از رؤف‌است، تقدیره : بالمؤمنین رحیمٌ رؤفٌ . میگوید : بمؤمنان بخشاینده است، سخت مهربـان . وقال **الحسین بن الفضل** : لم یجمع‌الله لاحدٍ من‌الانبیآءِ بین‌الاسمین من‌اسمآئه تعالی اِلّا للنّبی ص فانه قال : « بالمؤمنین رؤفٌ رحیمٌ » وقال تعالی : « انّ‌الله بالنّاس لرؤفٌ رحیمٌ » . و گفته‌اند : نظم آیت چنین است : لقـدجاءکم رسولٌ من انفسکم عزیزٌ حریصٌ بالمؤمنین رؤفٌ رحیـمٌ . علیه ماعنتم ، لایهمّه شانکم ، ما اقمتم علـی

سنته فانّه لا يرضيه عند القيام بالشفاعة الادخولكم الجنة كقوله: من ترك مالاً فلورثته ومن ترك دنياً او كلاً فالىّ وعلىّ. و گفته‌اند: **عمر بن خطاب** هيچ آيت درمصحف اثبات نكردى تا نخست دو گواه بر آن گواهى دادنديد كه اين **قرآن** است. مردى **انصارى** آمد واين دو آيت آورد؛ **عمر** گفت: والله لا اسئلك عليها بينة كذلك كان رسول الله(ص) فاثبتها. وقال **ابىّ بن كعب**: احدث القرآن بالله عهداً، لقد جاءكم رسولٌ من انفسكم . . . الى آخر الآيتين؛ وفى قول بعضهم هى آخر آيةٍ نزلت من السماءِ.

« فان تولّوا » يعنى ـ المشركين والمنافقين اعرضوا عن الايمان بك وصادوا عليك.

« فقل حسبى الله » اى ـ الذى يكفينى كيد من كادنى الله. « لا اله الاهو عليه توكلت » فوّضت امرى اليه وبه وثقت.

« و هو رب العرش العظيم » ـ خصّ العرش بالذّكر لانه اعظم خلق الله تعالى فيدخل فيه الاصغر، والعرش عند العرب سرير الملك. وفى الخبر الصحيح ان الجنّة مائة درجةٍ مابين درجتين كما بين السماءِ والارض اعدّها الله للمجاهدين فى سبيل الله فاذا سألتموه الله فسئلوه الفردوس فانه وسط الجنّة واعلى الجنّة ومنها تفجر انهار الجنّة وفوقه عرش الرحمن تبارك و تعالى. وروى انّ **فاطمة (ع)** اتت رسول الله ص تسأله خادماً، فقال قولى: اللهم رب السموات السبع ورب العرش العظيم ربنا ورب كلّ شىء منزل **التورية** و **الانجيل** و **القرآن** العظيم فالق الحب و النوى اعوذبك من شر كلّ ذى شرا انت آخذٌ بناصيتها انت الاوّل فلاشىء قبلك وانت الآخر فليس بعدك شىء وانت الظاهر فليس فوقك شىء وانت الباطن فليس دونك شىء اقض عنّا الدّين و اغننا من الفقر. وروى فى بعض الاخبار انّ ملكاً من الملائكة قال: يارب انى اريد العرش فزدنى قوّتى حتى اطير لعلّى ادرك العرش فخلق الله له ثلثين الف جناح وطار ثلثين الف سنةٍ. فقال الله تعالى: هل بلغت الى اعلى العرش؟ فقال: لم تقطع بعد قائمة العرش فاستأذن ان يعود الى مكانه فاذن له.

النوبة‌الثالثة

قوله تعالی : «یاایها‌الّذین آمنوا اتّقوالله و کونوا مع‌الصادقین »، هم فرمانست وهم تشریف وهم تهنیت ، فرمان خدا ، تشریف بشرا ، تهنیت زیبا ، فرمانی مهربار، تشریفی دلدار ، تهنیتی بزرگوار . می‌فرماید تا بنده را بخود نزدیك کند ، تشریف میدهد تا رهی، دل برمهر وی نهد، تهنیت می‌کند تا صحبت وی جوید ،کارآن رهی دارد کـه دردل مهر وی دارد ، از حقّ برو خورد ؛ که دلی‌زنده دارد ، یادگار کسی پذیرد کـه از حقّ تشریفی دارد ، با جهان و جهانیان روزگـار بیگانه وار گذارد . «یا ایّها‌الّذین آمنوا» ندای کرامت است ونواخت بینهایت، ندای حق را هفت اندام بنده‌گوش است، ودرتجلّی وی غمان دوگیتی فراموش است ، ندای کرامت فرا پیش داشت تا بسماع آن کرامت‌کشیدن بارحکم بر بنده‌آسان شود ، حکم چیست ؟«اتقوالله و کونوا مع‌الصادقین» بتقوی میفرماید و درتقوی صدق‌میفرماید ، تقوی مایهٔ اسلام است و صدق کمال ایمان، تقوی بدایت آشنائی‌است وصدق نشان دوست‌داری ، تقوی رأس‌المال عابدان است و صدق نور معرفت را نشان ، تقوی ره روان عالـم شریعت را است ، صدق درد زدگان عالم طریقت راست . کسی که صاحب دولت تقوی گردد و جمال صدق اورا روی نماید نشانش آنست که‌کلبهٔ وجود خودرا آتش درزند ، کشتی خلقیّت بدریای نیستی فرو دهـد ، فرزندان را یتیم کند ، اقرباء و عشرت را بدرود کند، باطن خودرا از عادات و رسوم طهارت دهد، ظاهر برنورشرع آراسته وسرائر از محبّت حقّ ممتلی گشته ، دل از محبّت دنیا و سر از طمع عقبی خالی کرده ، نه دنیا و نه اهل دنیا را با او پیوندی، نه باعقبی اورا آرامی .

از دوگیتی یاد کردن بیگمان آبستنیست
گرهمی دعوی کنی در مردی، آبستن مباش
نیك بودی ، از برای گفت گویی بد مشو
مرد بودی، از برای رنگ و بوئی زن مباش

« وماکان المؤمنون لینفروا کافّة فلولا نفرٌ من کـلّ فرقة منهم طائفة . . . »

الآية ـ ظاهر آیت حثّ علمای دین است بر تحصیل علوم شریعت و اصحاب حدیث بر جمع احادیث پیغامبر، احیاء سنّت مصطفی ص را و تازه داشتن دین و شریعت مسلمانان را، همچنانست که مصطفی ص گفت: بلّغوا عنّی ولو آیة، نضّرالله عبداً سمع مقالتی فحفظها و وعاها وادّاها وربّ حامل فقه الی من هوا فقه‌منه، وروی نضّرالله امرأ سمع منّا شیئاً فبلّغه کماسمعه فربّ مبلّغ اوعی‌له من سامع، وروی نصّرالله من سمع قولی ثمّ لم یزدفیه این خبرها بمعنی متقارب‌اند، میگوید: تازه روی و روشن دل باد که سخن من بشنود ورمت آن گوش دارد والفاظ آن نگاه دارد تا باز رساند چنانکه در آن نیفزاید و نکاهد و امانت در آن بجای آورد. بزرگان دین و علمای سلف گفته‌اند: هیچ امانت بدان نرسد که در کتاب و سنّت تصرف نکنی و از ظاهر خوذ بنگردانی ودر آن نیفزائی و از آن بنکاهی و از تأویل وتصرّف و تکلّف بپرهیزی، تأویل و تصرّف دردین، زهر قاتل است، آن دین که برتأویل و تصرّف نهند باطل است، تأویل و تصرّف فعل دشمن است، اقرار و تسلیم فعل دوست، درك تأویل را ضامن رأی است، درك تسلیم را ضامن خدای است، هرچه از تأویل آید ورما است هرچه ازتسلیم آید برخداست. سهل بن عبدالله رحمه‌الله این آیت برخواند: «وما کان المؤمنون لینفروا کافّة» گفت: افضل الرّحلة رحلة من الهوی الی العقل ومن الجهل الی العلم ومن الدّنیا الی الاخرة ومن النّفس الی التقوی ومن الخلق الی الله تعالی. رحلت عالمان آنست که در اقطار عالم سفر کنند تا کسی بروشنائی علم ایشان راه یابد واز دوزخ برهد، رحلت عارفان آنست که از نفس خود سفر کنند منازل تقوی بازبرند تابسر کوی محبّت رسند بر بساط مشاهدت بمحلّ قربت درحضرت عندیّت آرام گیرند هرچه بخاطر ایشان درآید یا همت ایشان بوی رسد سعید ابد گردد چنانکه از آن مهتر دین بوعلی سیاه قدس‌الله روحه آورده‌اند که جائی میگذشت دیدهٔ وی برجمعی اسیران روم افتاد که محمود ایشانرا گرفته‌بود ودرقید قهر کشیده، چون دیدهٔ شیخ بدان بی‌سرمایگان افتاد بلب اشارت کرد گفت: پادشاه! راه نمیدانند راهشان نمای تا بدانند، هنوز اشارت تمام نکرده بود که روزن توحید درسینهای ایشان گشادند همه

زنّار کفر بگشادند و کمر وفای دین درمیان جان بستند.

«اولا یرون انهم یفتنون فی کلّ عام...» الایة ـ چون روزگار بر مرد تیره گردد و نکبات و بلیّات و حوادث روزگار دست درهم دهد و فتنهٔ روزگار وفتنهٔ عوام و فتنهٔ نفس کقطع اللیل المظلم درهم پیچد؛ جز زینهار خواستن و بوی باز پناهیدن چه روی باشد؟ خوابی چون خواب غرق شدگان، خوردی چون خورد بیماران، عیشی چون عیش زندانیان باید تا درد ویرا مرهم پدید آید و در حمایت زینهاریان شود که رضای حق بازینهار بنده دست بزینهار دارد، میگوید جلّ جلاله: «وقولوا قولا سدیداً یصلح‌لکم اعمالکم ویغفر لکم ذنوبکم».

قوله: لقدجآءکم رسول من انفسکم...» الایة ـ یباشرکم فی‌البشریّة لکن یبائنکم فی‌الخصوصیّة. یا **محمد**! توهمی‌گوی: «انما انا بشرمثلکم» ـ من بشری‌ام همچون شما، همی گویم: «الم یجدك یتیماً فآوی» ـ توآن درّ یتیمی که چون توئی دیگر نبود. بشری راکی رسد که درصدر قبول حقّ محمل‌ناز وی همی‌کشند که «لعمرك»! بشری را چون سزد که قبضه صفت بحکم عنایت بیان صیقلی آینهٔ دل وی کند که «الم نشرح لك صدرك»! بشری چون بود که مستوفی دیوان ازل وابد حوالت قبول و ردّ خلق وادرگاه وی‌کند که «ماآتیکم الرّسول فخذوه ومانهیکم عنه فانتهوا»! یا **محمد**! تو دیگری و کار تو دیگراست.

از نطق بهر دهن زبانی دگری وز لطف بهر بدن روانی دگری
درخاطر هرکسی گمانی دگری درتوکه‌رسد توخودجهانی‌دگری

گفته‌اند: که در دوستی هم‌فراق‌است وهم‌وصال، درعهد ازل‌که قسمت دوستی میکردند نالـهٔ درد فراق از خانهٔ **بوجهل** برآمد و تلالا خورشید وصال از حجرهٔ **محمد** عربی بتافت، ازآن فراق دردل بیگانگان دوزخی آفریدند، و از ین وصال درسینهٔ دوستان بهشتی اثبات کردند، زان پس که خورشید وصال برآن مهتر تافت عالمیان در راه وی متحیر شدند، پیغامبران را آرزوی جمال و اتباع وی خواست. **موسی کلیم** میگوید: بارخدایا مرا ازامّت وی گردان. **عیسی روح‌الله** میگوید: بارخدایا مرا حاجت درگاه وی گردان، **خلیل** میگوید: بارخدایا ذکرمن بزبان امّت

وی روان کن، وازین عجبتر که راه اومهتر درقدمگاه اوخود متحیّر شد، این چنانست که **مجنون** به **لیلی** گفت، اسباب علم ما در سر زلف تو گم شد! گفت: یا **مجنون** دعوی بس بلند نیست که زلفما خود در سر کارما گم شد. نیکو گفت آن جوانمرد که در شعر گفت:

ای شمع نکورویان آخر چه وصالست این   ای هم تو ز تو حیران آخر چه مثالست این

ای شمع وچراغ ما آخر چه جمالست این   ای چون تو بعالم کم آخر چه کمالست این (١)

قال **ابن عطاء**: نفسه ص موافقة لانفس الخلق خلقة لكن مباينة لها حقيقة فانّها مقدّسة بانوار النبوّة مؤيّدة بمشاهدة الحقيقة ثابتة فی المحل الادنی والمقام الاعلی «مازاغ البصر وماطغی». نگر تا نگوئی که آن نفس پاك وی همچون نفس دیگران بود؛ اگر یك ذرّه از تابش نفس او بر جان ودل همهٔ صدّیقان تافتید درعالم قدس همه روان گشتندید و بمقعد صدق فرو آمدندید، با این همه میگفت بدعا: لاتكلنا الی انفسنا طرفة عین ـ بارخدایا! این پردهٔ نفس ازپیش دل ما بردار واین بارخودی از ما فرو نه که آن حجاب راه حقیقت ماست، فرمان آمد یا **محمد** ناخواسته در كنارت نهادیم «الم نشرح لك صدرك، ووضعنا عنك وزرك» ـ یا **محمد** ما آن بارتو از تو فرو نهادیم، ارادت ما کار تو بساخت، عنایت ما چراغ تو بیفروخت از آن که تو نه برای خود آمدی ونه بخود آمدی، نه بخود آمدی کت آوردم، «اسری بعبده» نه برای خود آمدی که رحمت خلق را آمدی، «وما ارسلناك الّا رحمة للعالمین» چنانکه مرغ، بچهٔ خودرا درزیر بال خود گیرد ومی‌پرورد؛ کمال کرم ورأفت ورحمت **محمد** عربی امّت خودرا بر آن صفت در کنف خود می‌پرورد، «واخفض جناحك لمن اتّبعك من المؤمنین». قال **جعفر الصادق**ع: علم الله تعالی عجز خلقه عن طاعته، فعرّفهم ذلك کی یعلموا انّهم لاینالون الصفو من خدمته فاقام بینه و بینهم مخلوقاً من جنسهم فی الصورة فقال: «لقد جاءکم رسول من انفسكم» فالبسه من نعته الرّأفة والرّحمة واخرجه الی الخلق سفیراً صادقاً وجعل طاعته طاعته و مرافقته مرافقته، فقال: «من یطع الرّسول فقد اطاع الله».

(١) از سنائی است.

۱۰ - سورة یونس علیه‌السلام - مکیة

۱ - النوبة الاولی

« بسم‌الله الرحمن الرحیم »

بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان . « **الرا** » منم آن خداوند کـه می بینم جز من دارنده و پرورانندهٔ نه ، « **تلك آیات الکتاب** » این آیتها آن نامه‌است ، « **الحکیم** . »(۱) آن نامهٔ نیکو حکمت راست حکم .

« **اکان للناس عجباً** » مردمان را شگفت آمد و بنزدیك ایشان شگفت بود ، « **ان اوحینا الی رجل منهم** » که پیغام دادیم بمردی هم از ایشان ، « **ان انذر الناس** » که مردمان را بیم نمای و آگاه کن ، « **وبشّر الّذین آمنوا** » و بشارت ده گرویدگانرا ، « **ان لهم قدم صدق** » که ایشانرا است وعدهٔ راست و کاری پیش‌شده ، «**عند ربهم**» بنزدیك خداوند ایشان ، « **قال الکافرون** » نا گرویدگان گفتند : « **انّ هذا لساحر مبین** . »(۲) این جادوئی است آشکارا .

« **انّ ربکم الله** » خداوند شما الله است ، « **الذی خلق السموات والارض** » او که هفت آسمان و هفت زمین آفرید از آغاز ، « **فی ستة ایام** » در شش روز ، « **ثم استوی علی العرش** » آنگه مستولی شد برعرش ، « **یدبر الامر** » میسازد کار و پیش می‌برد و می اندازد ، « **ما من شفیع الا من بعد اذنه** » نیست هیچ شفیع کس را مگر پس دستوری او ، « **ذلکم الله ربکم** » اوست خداوند شما ، « **فاعبدوه** » او را پرستید ، « **افلا تذکرون** ؟ »(۳) پند نپذیرید وحق درنیابید ؟

« **الیه مرجعکم جمیعاً** » بااوست باز گشت شماهمه ، « **وعدالله حقاً** » هنگام نهادن خدای است این براستی ، « **انه یبدأ الخلق ثم یعیده** » اوست که آفریده می آرد از آغاز و فردا آنرا زنده کند باز ، « **لیجزی الّذین آمنوا** » تا پاداش دهند ایشانرا که بگرویدند ، « **وعملوا الصالحات بالقسط** » و کارهای نیك کردند بسزا ، « **والّذین کفروا** » وایشان کـه کافر شدند و بگرویدند ، « **لهم شراب من حمیم** » ایشان را شرابی از آب جوشیده ، « **و عذاب الیم** » وعذابی دردنمای ، « **بما کانوا یکفرون** .(٤) »

بآنچه کافر شدند.

« **هوالّذی جعل الشمس ضیاء** » اوست که خورشید را روشن گردانید، «**والقمر نوراً** » وماه را روشنائی داد، « **وقدّره منازل** » وآنرا بازانداخت وچنان ساخت که میرود در منزلها بریدن فلك را، « **لتعلموا عدد السّنین و الحساب** »[تا بر دیدارماه] ورفتن او شمارسال وماه وروزگارمیدانید، «**ماخلق اللّه ذلك الا بالحق**» نیافرید خدای آنرا مگر بدانش خویش وتوان خویش بیکتائی خویش، « **یفصّل الایات** » نشانهای گشاده روشن می نماید وپیغامهای روشن گشاده می فرستد، « **لقوم یعلمون.** »(٥) ایشانرا که بدانند.

« **انّ فی اختلاف اللّیل والنهار** » در شد آمد شب وروز، «**وماخلق اللّه فی السّموات و الارض** » ودر آنچه خدای آفرید در آسمان وزمین از آفریدهای خویش، « **لایات لقوم یتّقون.** » (٦) نشانهای روشن است بیکتائی ایشانرا که از خشم خدای واز جحود حق او می پرهیزند.

« **انّ الذین لایرجون لقائنا** » ایشان که دیدار ما نمی بیوسند و بانگیزانیدن ما بنمی گروند، « **ورضوا بالحیوة الدنیا** » وباین جهان [بی آن جهان] می بستدند. وخرسندی کنند« **واطمأنّوا بها** »وبآن آرام می کنند [بی دار آخرت] ، «**والذین هم عن آیاتنا غافلون.** » (٧) و ایشان که از وعدو وعید ما نا آگاه وناگرویدند، « **اولئك مأویهم النّار بما کانوا یکسبون.** »(٨) ایشان آنند که جایگاه ایشان آتش است بآنچه میکردند.

النوبة الثانية

این سورهٔ یونس صدونه آیت وهزار وهشتصد وسی ودو کلمت وهفت هزار و پانصد وشصت وهفت حرف همه به **مکه** فرو آمد مگر یك آیت :« ومنهم من یؤمن به ومنهم من لایؤمن به » که این یك آیت **بمدینه** فرو آمد در شأن **جهودان** و گفته‌اند سه آیت ازین سوره **بمدینه** فرو آمد : «فان کنت فی شكّ ممّا انزلنا الیك» الی آخر الایات الثلث ، وقیل ـ کلها **مکیة** الا آیتین:« قل بفضل اللّه وبرحمته » نزلت فی

ابیّ بن کعب الانصاری وذلك ان رسول‌الله لما امر ان یقرأعلیه القرآن .قال ابیّ یا رسول‌الله وقد ذکرت هناك فبکابکاء شدیداً، ونزلت هذه‌الآیه، فهی‌فخرٌ وشرفٌ لابیّ و حکمها باق فی غیره والآیـة التی تلیها ذم القوم لانهم حرّموا ما احل‌الله لهم فصار حکمها فی کل من فعل مثل ذلك الی یوم‌القیمة . ودرین سورت هشت آیت منسوخ است بجـای خویش گوئیم ان‌شاءالله . و درفضیلت سورت، أبی کعب روایت کند از مصطفی صم قال: من قرأ سورة یونس اعطی من الاجر عشر حسنات بعدد من صدّق یونس و کذّب به وبعدد من غرق مع فرعون .

قوله : «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» درآیت تسمیت‌هم کمال عبادت‌است هم‌حصول برکت هم غفران معصیت و برداشت درجت . اما کمال عبادت آنست که مصطفی صم گفت :«لا وضوء لمن‌لم یذکر اسم‌الله علیه» این -لا- بمعنی نفی کمال اوفضیلت‌است چنان‌که گفت « لاصلوة لجار المسجد الا فی المسجد ولافتی الّا علی » و قال (ص) : « اذا توّضأ احدکم فذکر اسم‌الله علیه ظهر جمیع اعضائه واذا لم یذکر اسم‌الله علیه لم یطهر منه الاماسّه الماء » . اما حصول برکت آنست که رب العالمین نام خود را مبارك گفت : « تبارك اسم ربك ذی الجلال والاکرام » با برکت است نام خداوند بزرگوار و بزرگواری کردن ، هرکاری که در مبدأ و مقطع وی نام خدای رود با برکت وپرخیر بود .

قومی‌پیش مصطفی آمدندگفتند یا رسول‌الله طعام‌که میخوریم ما راکفایت نمی‌باشد وسیری نمیکند. رسول خدا گفت : سمّوالله عزوجل واجتمعواعلیه یبارك لکم‌فیه.وغفران معصیت‌وبرداشت‌درجت‌آنست‌که بوهریره روایت‌کنداز مصطفی‌صم قال :« من کتب بسم‌الله الرحمن الرحیم ولم یُعور الهاء الذی فی‌الله کتب له الف الف حسنة ومحا عنه الف‌الف سیّئة ورفع‌له الف‌الف درجة ومن‌قال - بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم کتب‌الله له اربعة آلاف حسنةٍ ومحا عنه اربعة الاف سیئةٍ ورفع‌له اربعة آلاف درجة وقال - تنوق رجل فی بسم‌الله الرحمن الرحیم فغفر له . قوله :«المرا» قرائت مکی ، حفص و یعقوب فتح راست وباقی بکسرخوانند ومعنی آنست که . اناالله اری اناالرب

لارب غیری. **قتاده** گفت ـ نامی است از نامهای **قرآن** و گفته‌اند. نام سورت است و گفته‌اند ـ قسم است که رب‌العالمین بنامهای خود سوگند یادمیکند. الف الله است، و ـ لا ـ لطیف، و ـ را ـ رحیم. باین نامها سوگند یادمیکند که این حروف آیات کتاب حکیم است ونامهٔ خداوند است جل جلاله و تقدست اسماؤه وتفسیر ومعانی این حروف در **سورة البقره** بشرح رفت. وقیل ـ معناه: هذه‌الایات التی انزلتها علیك آیات‌القران الحکیم المحکم المتقن الممنوع من‌الخلل والباطل لایاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه. و گفته‌اند حکیم بمعنی حاکم است ای ـ هوالقرآن الحاکم بین الناس. چنان که جائی دیگر گفت: «وانزلنا معهم‌الکتاب بالحق لیحکم‌بین‌الناس‌فیما اختلفوا فیه»، ورواباشد که حکیم بمعنی محکوم باشد، ای ـ حکم فیه بالعدل و الاحسان وحکم فیه بالجنة لمن اطاعه وبالنارلمن عصاه وحکم فیه باالحلال والحرام والارزاق والاجال، وحکیم کسی را گویندکه سخن‌حکمت‌گوید. نیزگویند این سخنی‌حکیم است یعنی ازحکمت یا باحکمت. **عبدالله بن عباس** گفت ان‌الکلمة الحکیمة لتزید الشریف شرفاً وترفع المملوك حتی تُجلسه مجالس الملوك.

قوله: «اکان للنّاس عجباً» الف استفهام‌است بمعنی توبیخ واین ناس مشرکان **قریش** اند و سبب نزول این آیت آن بود که کفرهٔ **قریش** بر سبیل انکار میگفتند عجب کاریست که خدای درهمه عالم رسولی نیافت که بخلق فرستد مگر یتیم **بوطالب**، ورواباشد که انکارایشان باصل رسالت بود که میگفتند: الله اعظم من ان یکون رسوله بشراً مثل **محمد**، خدای بزرگتر از آنست که بشری را چون **محمد** بخلق فرستد. **رب‌العالمین** گفت: «اکان‌للنّاس‌عجباً» ای ـ لیس بعجب لانه ارسل الی من‌قبلهم من هو مثله و التعجب انما یکون مما لایعهد مثله ولا یعرف سببه. گفت این عجب نیست که پیش از ایشان رسولان از خدا بخلق آمدند و تعجب در چیزی کنند که معهود نباشد، میان خلق و نه آنرا سببی بود. و تقدیره: اکان ایحائنا الی رجل منهم بان انذر الناس عجباً» فیکون ان فی الاولی فی محل الرفع وفی الثانیة فی محلّ النصب.

«وبشّرالذین آمنوا انّ لهم قدم صدق عند ربهم» قدم‌الصدق ما تقدم لهم من‌الله

من المواعید الصادقة و سبق لهم من حسن العبادة والطاعة، و قیل ـ قدم‌الصدق شفاعة **المصطفی** وشفاعة‌المؤمنین بعضهم‌لبعض وقیل ـ اراد به‌السقط یقوم محبنطئاً علی باب الجنّة فیقول لاادخلها حتی یدخلها والدی. روی **انس‌بن مالك** قال قال رسول‌اللّهص: «اذا کان یوم القیمه نودی فی‌اطفال‌المسلین ان اخرجوا من قبورکم فیخرجون من قبورهم و ینادی فیهم ان امضوا الی‌الجنّه زمراً فیقولون یا ربنا و والدانا معنا فینادی فیهم‌الثانیة ان‌امضوا الی‌الجنّة زمراً فیقولون یا ربنا و والدانا معنا فینادی فیهم‌الثالثة ان امضوا الی الجنة زمراً فیقولون یا ربنا و والدانا معنا فیبسم‌الرب تعالی فی‌الرابعة فیقول و والداکم معکم فیثب کل طفل الی ابویه فیأخذون بایدیهم فیدخلونهم الجنّة فهم اعرف بابائهم و امّهاتهم یومئذٍ من اولادکم الذین فی بیوتکم».

قوله: «قال‌الکافرون» تقدیره فلمّا انذرهم قال‌الکافرون «اِنّ هذالساحرمبین» قرائت اهل **مدینه** است و **ابوعمرو**، یعنی ـ ان‌هذا الرجل ای ـ **محمد**اًص لساحرمبین باقی بی‌الف خوانند ای ـ ان هذا الوحی لسحرٌ مبین.

«اِنّ ربکم‌اللّه الذی خلق‌السموات والارض فی‌ستّة ایام» ای ـ فی‌مدة مقدارها ستّة ایّام لِان الایام تکونت بعد خلق السموات والارض من دوران الفلك ثم استوی **علی‌العرش**، شرح و بیان این همه در **سورة‌الاعراف** رفت. و یقال جمع‌السموات‌لانها اجناس مختلفة کل سماءٍ من غیر جنس الاخری و حّدالارض لانها کلها تراب.

«یدبّرالامر» یقضیه وحده وقیل یرتب الامور مراتبها علی احکام عواقبها. وقیل ـ یدبّرالامر. ینزل‌الوحی، «ما من‌شفیع‌الامن بعد اذنه» این‌جواب ایشان‌است که خدایرا انبازان میگفتند و ایشانرا می‌پرستیدند و می‌گفتند: «هؤلآءِ شفعاؤنا عنداللّه». و گفته‌اند که این باوّل آیت تعلق دارد. میگوید: خدای‌بیافرید، آسمانها و زمینها بی شفاعت شفیعی و بی‌تدبیر مدبری بعلم و ارادت خویش آفرید، بقدرت و حکمت خویش یقول تعالی: ادبر عبادی بعلمی انی بعبادی خبیرٌ بصیرٌ.

آنگه گفت: «ذلکم‌اللّه ربکم» خداوند شما و دارنده و پرورانندهٔ شما اوست که آسمان و زمین آفرید و خود میدانید و اقرار میدهید که‌آفریدگار خلق‌اوست

نه بتان. پس اورا پرستید و درخداوندی و خدا کاری، او را یگانه شناسید وبا وی درپرستش هیچ‌انبازمگیرید. «افلاتذکرون افلاتتدبرون ان‌لایستحق غیره‌العبادة.

«الیه مرجعکم جمیعاً». یعنی بالموت والبعث والنشور جمیعاً نصب‌علی‌الحال و وعدالله نصب علی‌المصدرای ـ وعدکم‌الله وعداً «حقاً» ای ـ حققه حقاً. میگوید: خدای شما را وعده داده وعدهٔ راست درست که درآن خلف نه که بازگشت شما پس از مرگ با وی است و بعث و نشور وحساب و کتاب وجزای اعمال در پیش. آنگه گفت بر استیناف:

«انه یبدأ الخلق» لخلقه ثم یمیته ثم یعیده» قرائت **ابو جعفر** أنه یبدأ الخلق بفتح‌الفاست یعنی الیه مرجعکم جمیعاً لانه «یبدأ الخلق ثم یعیده» لیجزی الذین آمنوا» ای ـ یعیده «لیجزی الذین آمنوا و عملوا الصالحات بالقسط» ای‌ـ بالعدل. عدل اینجا احسان است که جای دیگر میگوید: «هل جزاءُ الاحسان الا الاحسان» ـ ای ـ الجنّة و نعیمها.

«و الذین کفروا لهم شراب من حمیم» ای ـ ماءٍ حارٍ قد انتهی حرّه، حمیم فعیل‌بمعنی مفعول‌یقال‌حمّ الماء اذا اسخن‌والحمیم‌العرق‌منه لسخنته، والحمام لحرارة مائه اولانه یتعرق فیه.

قوله: «هوالذی جعل الشمس ضیاءً» ای ـ خلقها ضیاءً فیکون منصوباً علی الحال. و ضیاء مصدر ضاء و تقدیره جعل الشمس ذات ضیاءٍ و یجوزان یکون ضیاء جمیع ضوءٍ «والقمر نوراً» یستضاء به‌فی‌اللیالی. قال: **الکلبی** یضیء ووجوههما لاهل السموات السبع و ظهورهما لاهل الارضین السبع.

«و قدّره» این ـها ـ با قمرشود، ای ـ قدرالقمر بسیرمنازل فیکون‌ظرفاً للسیر وقیل ـ قدر له «منازل». میگوید ـ تقدیر کرد وباز انداخت سیر قمر به بیست‌وهشت منزل در بریدن دوازده برج در هربرجی دو روز و سیکی تا هرماه فلك بتمامی باز برد، وظیفه ایست آنرا ساخته وانداخته. «لتعلموا عددالسنین والحساب» تاشمارماه وسال و روز کار میدانید بسیر قمر درین منازل. «ما خلق‌الله ذلك الّا بالحق» یعنی‌ـ للحق لم‌یخلقه باطلاً بل اظهاراً لصنعه ودلالة علی قدرته وحکمته. «ولتجزی کلّ

نفس بما کسبت». **ابن جریر** گفت : الحق هاهنا هوالله ، ای ـ ماخلق الله ذلك الا بالله ، ای ـ وحده لاشریك معه . «یفصّل الایات» بیاء قرائت **ابن کثیر** و **ابوعمرو** و **حفص** وبنون قرائت باقی و در نون معنی تعظیم است .

« إنّ فی اختلاف اللیل والنهار ». **کلبی** گفت ، اهل **مکه** گفتند: یا **محمد** ائتنا بآیةٍ حتّی نؤمن بك ونصدّقك فنزل :«ان فی اختلاف اللیل والنهار» فی مجیٔ کل واحدٍ منهما خلف الاخر و اختلاف الوانهما . «وماخلق الله فی السموات والارض» من الخلایق والعجائب والدّلالاتِ . « لایات » یوجب العلم والیقین . «لقوم یتقون » الشرك .

« إنّ الذین لایرجون لقاءنا » این آیت درشأن منکران بعث ونشور آمد . رجا اینجا بمعنی تصدیق است هم چنان که در **سورة الفرقان** گفت . « وقال الذین لایرجون لقاءَنا » ولقاء بعث است پس مرگ ، یعنی ـ ان الـذین لایصدقون بالبعث بعدالموت . وقیل ـ معناه لایخافون عقابنا و لایرجون ثوابنا .

«رضوا بالحیوة الدّنیا» من الله حظا فاختاروها وعملوا لها و اطمأنّوا وسکنوا الیها بدلاً من الاخرة . «والّذین هم عن آیاتنا» ای ـ عن البعث والثواب والعقاب. وقیل ـ عن القران و **محمد** « غافلون » تارکون لها مکذّبون .

« اولئك مأویهم النّار » ای ـ مصیرهم و مرجعهم . النّار «بما کانوا یکسبون» من الکفر والتکذیب .

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «بسم الله الرحمن الرحیم» الله منوّر القلوب، الرحمن کاشف الکروب، الرحیم غافر الذّنوب. الله است افروزندهٔ دل دوستان. رحمن است بازبرندهٔ اندوه بیچارگان. رحیم است آمرزندهٔ گناه عاصیان . الله یعطی الرّؤیة بغیر حجاب ، الرّحمن یرزق الرزق بغیر حساب ، الرّحیم یغفر الذّنب بغیر عتاب ، الله است که دیدار خود رهی را کرامت کند بی حجاب. رحمن است که از خزینهٔ خود روزی دهد بی حساب . رحیم است که بفضل خود بیامرزد بی عتاب. الله لارواح السابقین، الرحمن لقلوب المقتصدین ، الرحیم لذنوب الظالمین . خدای است که ارواح سابقان بفضل وی نازد ، رحمن است که دلهای

مقتصدان بمهروی گراید، رحیم است که گناه ظالمان بعفو خود شوید. مَن سمع الله اورثه شغباً و من سمع الرحمن اورثه طلباً و من سمع الرّحیم اورثه طرباً ، فالنفس الشغب والقلب مع الطلب والرّوح مع الطّرب. یکی خطاب خدای شنید در شغب آمد، یکی سماع نام رحمن کرد در طلب آمد، یکی در استماع نام رحیم بماند در طرب آمد. تن محلّ امانت است چون خطاب خدای شنید بی‌قرار گشت. دل بارگاه محبت است به سماع ، نام رحمن در دایرهٔ طلب و شوق افتاد. جان نقطه‌گاه عشق است چون بشارت لغت رحیم یافت بر شادروان رجادر طرب بماند هر چه نعمت بود نثار تن گشت هر چه منت بود بدل دادند آنچه رؤیت و مشاهدت بود نصیب جان آمد.

پیر طریقت گفت: الهی یاد تو میان دل و زبان است و مهر تو در میان سر و جان، یافت تو زندگانی جان است و رستخیز نهان. ای ناجسته یافته و دریافت نادریافته. یافت تو روز است که خود بر آید ناگاهان. او که ترا یافت نه‌بشادی پردازد نه باندهان.

قوله: «الٓر» الالف الف الوحدانیّة، واللام لطفه باهل المعرفة، والراء رحمته بکافّة البریّة، جلال احدیّت بنعت عزّت و کمال حکمت سوگند یاد میکند، میگوید بوحدانیت و فردانیت، بلطف من با دوستان من، برحمت من بر بندگان من، که این کتاب نامهٔ من است و این حروف کلام من، ازحدوث پاك و ازنقص دور و از عیب منزّه. سخنی راست، حدیثی پاك، کلامی درست، کلامی که صحبت حق را بیعت است و ذخیرهٔ آن در سرّ عارفان ودیعت است. پیغامی که از قطیعت امان است، و بی‌قرار را درمان است، روشنائی دیده و دولت دل و زندگانی جان است.

«اکان للنّاس عجباً أن اوحینا الی رجل منهم». کافران را سه چیز شگفت آمد وازآن تعجبّ همی کردند: یکی انگیختن خلق برستاخیز و باز آفریدن پس از مرگ. دیگر فرستادن خدای رسولان را بخلق و دعوت کردن ایشان بحق. سیوم تخصیص **محمد** به‌پیغامبری و برگزیدن وی ازمیان خلق برسولی. اگر آن مدبران از کمال قدرت خدای خبر داشتندید بعث ونشور را منکر نبودندید و اگر عزّت خدای و کمال پادشاهی وی بدانستندید فرستادن رسولان بخلق ایشان را شگفت نیامدید و اگر دریافتندید که الله خداوند است و کردگار آن کند که خود خواهد وبارادت خود

حکم کند و کار اندر تخصیص و تکریم مصطفی روا داشتندید و جحود نکردندید لکن چه‌سود که دیدهٔ حق‌بین نداشتند تاحق بدیدندید و نه بصیرت‌دل تاحق دریافتندید.

امّا حکمت فرستادن پیغامبران بخلق الزام حجت است تاکافر رابی عذروبی حجت عذاب نکند. همانست که گفت جلّ جلاله: «وما کنّامعذّبین حتّی نبعث رسولا» امّا مؤمن اگر خواهد اورا بیامرزد بی توبت وبی خدمت زیرا که عذاب کردن بی‌حجت ظلم است و ربّ‌العزة پاکست ومنزه ازجور وظلم. یقول تعالی: «وماربك بظلام للعبید» وآمرزیدن مؤمن بی‌خدمت فضل است، ربّ‌العزة با فضل عظیم‌است و کرم بی‌نهایت. یقول تعالی: «واللّٰه ذوالفضل‌العظیم». و گفته‌اند رسولان رابخلق فرستاد تامؤمنان را بشارت دهند بفضل‌کبیر و کافرانرا بیم‌نمایند بعذاب‌الیم. اینست که رب‌العالمین گفت: «آن انذر النّاس وبشّر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق» جائی دیگر گفت: «رسلاً مبشرین و منذرین» ای محمد کافرانرا بیم ده که دوزخ برای ایشان تافته وساخته مؤمنان را بشارت ده که بهشت ایشان آراسته و پرداخته.

«وبشّرالذین آمنوا ان‌لهم قدم صدق عند ربهم». قال **محمدبن‌علی‌الترمذی**: قدم‌الصدق هوامام‌الصالحین والصدیقین وهوالشفیع المطاع والسائل المجاب **محمد**ص. و گفته اند قدم صدق سبق عنایت است و فضل هدایت. روز ازل درمیثاق اول ارواح مؤمنان را مجلس انس ازجام‌محبت بکأس‌مودّت وشربت مهر داده وایشان را سرمست وسرگشتهٔ آن شربت کرده، وایشانرا وعده داده وعده راست درست که باز آرم شما را باین منزل کرامت و باز بنوازم شمارا زیادت ازین فضیلت، «ویزیدهم من فضله» فذلك‌قوله «الیه‌مرجعکم جمیعاً وعداللّٰه‌حقاً» رجوع‌بازگشت‌است وباز گشت راهرآینه بدایتی بود «وللّٰه الامرو من قبل و من بعد». **جنید** گفت: در رموز این آیت که، «الیه مرجعکم جمیعاً» قال ـ منه‌الابتداء والیه‌الانتهاء وما بین‌ذلك مراتع فضله وتواتر نعمه فمن سبق‌له فی‌الابتداء سعادة اظهرعلیه فی‌مراتعه و تقلّبه فی نعمه باظهار لسان الشّکر و حال الرضاء و مشاهدة المنعم. ومن لم یجزله سعادة الابتداء ابطل ایّامه فی سیاسة نفسه وجمع‌الحطام الفانیة لیردّه الی ماسبق‌له فی‌الابتداء من الشقاوة.

گفت: ابتدای کارها ازخداست وباز گشت‌همه بخدا، یعنی درآمدهرچیز درقدرت

او وباز گشت همه بحکم او، اوّل اوست وآخر او ازل بتقدیر او وابد بقضای او. حدوث او فنای حادثات بقهر او میان این وآن مراتع فضل او و شواهد نعمت او هر که را کائنات بامر در ازل رقم سعادت کشیدند در مراتع فضل شاکر نعمت آمد و راضی بقسمت. بزبان ذاکر وبدل شاکر وبجان صافی ومعتقد. وهر که درابتدا حکم شقاوت رفت بروی، خراب عمر گشت و مفلس روزگار و بدسرانجام آلودهٔ دنیا وگرفتهٔ حرام و بستهٔ لعب ولهو. چنین خواست بوی لم‌یزل تا باز برد اورا با حکم ازل ونبشتهٔ روز اول اینست که رب‌العالمین گفت: «الیه مرجعکم جمیعاً وعدالله حقاً» ویقال ـ موعود المطیع الفرادیس العلی وموعود العاصی الرحمته والرضا والجنّة لطف الحق والرحمة وصف الحق فاللطف فعل لم یکن ثمّ حصل والوصف نعت لم یزل. **بوبکر واسطی** گفته: مطیعان حمالان‌اند وحمالان جز باری ندارند و این درگاه بی‌نیازان است و عاصیان مفلسان‌اند جز افلاسی ندارند واین بساط مفلسان است ای خداوندان طاعت نگویم طاعت مکنید تا قرآن را گمانی غلط نیوفتد، چندان که توانید وطاقت دارید طاعت بیارید، پس‌از روی نیستی همه بگذارید که مطیع وطاعت دو بود و این بساط یگانگی است وای خداوندان زلت دل‌تنگ مدارید که این‌بار معصیت‌هم بار اوست چنانکه طاعت بار اوست اما طاعت بگذارند ومعصیت بردارند وگذاشتن فعل تواست و برداشتن فعل او.

«هوالّذی جعل الشمس ضیاء»... الایه. ز روی اشارت شمس آفتاب‌توفیق است که ازبرج عنایت بتابد برجوارح بنده تا آراستهٔ خدمت وطاعت گردد، و قمر اشاره بنور توحید است و روشنائی معرفت در دل عارف که باین نور راه برد بمعروف. **پیر طریقت** گفت: الهی عارف ترا بنور تو میداند از شعاع نور عبارت نمی‌تواند درآتش مهر میسوزد و از ناز باز نمی‌پردازد.

«ان الّذین لایرجون لقاءنا» ... الآیة. کافران بدیدار حق جلّ جلاله امید ندارند که آنرا منکراند لاجرم هرگز بآن نرسند ومؤمنان بروٴیت حق ایمان دارند و امید وارند که بینند لاجرم بآن رسند. همانست که **مصطفی**ص گفت: هر که بوی رسد کرامتی ازحق یعنی درخبر بشنود که خدای با بنده کرامت کند و بدیدار

خود اورا بنوازد، اگر آن بنده نپذیرد این خبر برؤیت ایمان ندهد، هرگز نرسد بآن کرامت. گفته‌اند که - امیّد دیدار حقّ ازآن ندارند که هرگز مشتاق نبوده‌اند وازآن مشتاق نه‌اند که دوست نداشته‌اند واز آن دوست نداشته که نشناخته‌اند و از آن نشناخته‌اند که طلب نکرده‌اند واز آن طلب نکردند که خدای ایشانرا فراطلب نگذاشت وراه طلب بایشان فروبست پس همه ازخدا است وبارادت ومشیّت خدا است. یقول تعالی: «و انّ الی ربك المنتهی» لواراد ان یطلبوه لطلبوا ولوطلبوا لعرفوا ولو عرفوا الاحبّوا ولواحبّوا الاشتاقوا ولو اشتاقوا الیه لرجوا لقاءه و لورجوا القاه لرأوه.

قال‌الله تعالی: «ولوشئنالآتینا کلّ نفس هداها» اذاکان‌الذّی‌لایرجو لقاه ماویه العذاب والفرقة فدلیل الخطاب: اَنّ الّذی یرجو لقاه فقصاراه‌الوصلة و اللقاء والزّلفة.

۲ - النوبة الاولی

قوله تعالی: «**انّ‌الذین آمنوا وعملوا‌الصالحات**» ایشان که گرویدگان‌اند و نیکوکاران، «**یهدیم ربهم بایمانهم**» خدای‌ایشانرا راه می‌نماید[و درپسندمیراند وبربهی میدارد]بایمان آوردن‌ایشان، «**تجری‌من‌تحتهم‌الانهار**» میرود زیردرختان و نشستگاههای ایشان جویهای روان، «**فی‌جنات‌النعیم.** (۹)» دربهشتهای باناز.

«**دعویهم فیها**» درخواست و بازخواست ایشان[چون ازخدای مرادی در خواهندآنست‌که‌گویند] «**سبحانك‌اللّهم**» پاکی‌ترا ای خداوند، «**وتحیّتهم‌فیها سلام**» و نواخت خدای ایشانرا و نواخت ایشان یکدیگر را در بهشت اینست که: سلام‌علیکم، «**وآخر دعویهم**» وآخرخواندن ایشان آنست‌که‌گویند، «**انّ‌الحمدللّه رب‌العالمین.** (۱۰)» ثناء بسزاء خدای را خداوند جهانیان.

«**ولو یعجّل‌اللّه الناس الشّر**» و اگر خدای و اشتابانیدی مردمان را بدی، «**استعجالهم بالخیر**» جائی که ایسان می‌ستابند بنیکی، «**لقضی الیهم اجلهم**» خدای بایشان گزاردید اجلهای ایشان و سپری کردید ایشانرا عمر های ایشان، «**فنذر‌الذین لایرجون لقائنا**» فروگذاریم ناگرویدگان را برستاخیز،

« **فی طغیانهم یعمهون** .(۱۱) » تا در گزاف کاری خویش متحیّر می‌باشند .

« **و اذامسّ الانسان الضّر** » و هر گاه که بمردم رسد گزند دردی یا بیماری ، « **دعانالجنبه** » او خواند مارا [و زاری در گیرد] افتاده بر پهلوی خویش ، « **اَو قاعداً اَو قائماً** » یا [افتاده] نشسته یا مانده برپای ، « **فلمّا کشفنا عنه ضرّه** » چون بازبریم ازو آن گزند و آن رنج که در آن است ، « **مرّ** » روداو ، « **کَاَن لم یدعنا** » چنانکه او نه آنست که ما را میخواند ، « **الی ضرٍّمسه** » [باز بردن] آن گزند را که باو رسیده بود ، « **کذلك** » چنین است ، « **زُیّن للمسرفین ماکانوا یعملون** .(۱۲) » آراسته‌اند بر گزاف کاران آنچه میکنند .

« **ولقد اهلکنا القرون من قبلکم** » هلاك کردیم و تباه کردیم گروهان پس یکدیگر ، « **لمّا ظلموا** » آنگه که ستم کردند ، « **وجائتهم رسلهم بالبیّنات** » وبایشان آمد فرستادگان ما بپیغامها ونشانهای روشن ، « **وماکانوا لیؤمنوا** » ونه بر آن بودند که بگروند ، « **کذلك نجزی القوم المجرمین** .(۱۳) » چنین است پاداش از ما گروه بدکاران را .

« **ثمّ جعلناکم خلائف فی الارض** » پس شما را پس نشینان کردیم در زمین ، « **من بعدهم** » ازپس ایشان ، « **لننظر کیف تعملون** .(۱۴) » تانگریم که چون کنید.

« **واذاتتلی علیهم آیاتنا** » وچون برایشان خوانندسخن ما ، « **بیّنات** » [پیغامهای] روشن پیدا ، « **قال الذین لایرجون لقائنا** » ناگرویدگان برستاخیز گویند ، « **ائت بقرآن غیرهذا** » که بما قرآنی آر جدا زین ، « **اوبدّله** » یاهم این بدل کن ، « **قل** » [پیغامبر من] بگوی ، « **مایکون لی ان ابدّله من تلقاء نفسی** » مرا نیست ونبود که این را بدل کنم از خودی خویش ، « **ان اتّبع الّامایوحی الیّ** » من نروم مگر بربی آن که پیغام است بمن ، « **انّی اخاف ان عصیت ربی عذاب یوم عظیم** .(۱۵) » من میترسم اگر نافرمان آیم در خداوند خویش از عذاب روزی بزرگ .

« **قل لوشاءالله** » بگوی اگر خدای خواستید ، « **ماتلوته علیکم** » من هرگز برشما این کتاب نخواندید ، « **ولاادریکم به** » وشمارا آگاه و دانا نکردمی از آن ، « **فقد لبثت فیکم عمراً من قبله** » چهل سال در میان شما بوده که از پیغامبری

سخن نگفتم [وبرمن هر گزدروغ نیازموزید] ، « افلاتعقلون.(۱۶)» درنیابید [که چهل سال کسی بر آفریده‌یی دروغ نگوید و آخر بیاید و برخالق دروغ گوید].

« فمن اظلم ممّن افتری علی‌اللّه کذباً » که بود ستم کارتر از آن که آید وبرخدای‌دروغ سازد [وپیغام‌نهد]،« اَو کذّب بآیاته » یا [که بودستم کار ازو که پیغام که اللّٰه داد باو و] آنرا بدروغ دارد ، و رساننده رادروغ زن شمارد ، « انّه‌لایفلح المجرمون .»(۱۷) بدکاران را در پیروزی بهره نیست .

« ویعبدون من دون‌اللّه » می‌پرستند فرود از خدای ، « مالا یضرّهم ولاینفعهم » آنچه [اگرنپرستند] نگزاید [واگر پرستند] بکارنیاید ، « ویقولون هؤلاء شفعاؤنا عنداللّه » و میگویند که تا مارا فردا بنزدیك اللّٰه شفیعان باشند ، «قل» [رسول من] بگو : « اَتنبّؤن‌اللّه بما لا یعلم فی السموات ولا فی‌الارض » خدایرا انباز میگوئید که او آن انباز نه در آسمان داند خود [را] و نه در زمین ، «سبحانه و تعالی عمّایشرکون.[۱۸]» پاکی و بی‌عیبی‌ویراست و برتراست [دریکتائی و پاکی و در قدر] از آنچه انباز گیرندگان میگویند دروی .

« وما کان‌النّاس الّاامّة واحدة » نبودند مردمان مگر امّتی راست بر دینی راست پاك ،«فاختلفوا »پس‌درمخالفت افتادند ودردین‌خود بپرا کندند ،«ولولا کلمة سبقت من ربّك » واگر نه سخنی بودی که پیش شده از اللّٰه ، « لقُضی بینهم » میان ایشان کار بر گزارده آمدید ،« فیمافیه یختلفون.(۱۹)» درآن اختلاف و تفرقه که ایشان درآن بودند .

« ویقولون لولا اُنزل علیه آیة من‌ربّه »میگویندچرا برین‌مردازخداوند اوآیتی‌فرونیامد ،« فقل»[پیغامبرمن]گوی،« انّماالغیب‌للّه »علم‌غیب‌خدای‌تراست [جزای‌این‌نفرستادن ونمودن‌او داند]،«فانتظروا»ایشانرا گوی‌چشم‌میداریدبودنی را ،« انّی‌معکم من‌المنتظرین .(۲۰)» که من با شما از چشم دارندگانم .

« واذا اذقناالنّاس‌رحمة » و ما چون مردمان از خویشتن مهربانی و آسانی چشانیم،«من بعد ضرّ آء مسّتهم »پس گزند که‌رسیده بودبایشان،« اذا لهم مکرفی آیاتنا » چون درنگری ایشانرا مکر است در آیات ما و در نعمتهای ما ، « قل‌اللّه

اسرع مکراً » بگوی الله زود توان‌تر است [درخواست و پاداش ساختن و نمودن و کردن] از آدمی دربدعهدی کردن، « **انّ رسلنا یکتبون ماتمکرون.**[۲۱] » که رسولان ما می‌نویسند آنچه آدمیان سگالش و کوشش میکنند.

النوبة الثانية

قوله تعالی : « ان‌الذین آمنوا وعملوالصالحات » ای - الطّاعات فیما بینهم و بین ربّهم. « یهدیهم ربّهم » الی الجنّه بسبب ایمانهم فی الدّنیا. میگوید ایشان که ایمان آوردند ودردنیانیك‌مردان‌ونیکو کاران بودندوخدای‌راورسول‌راصم‌طاعت‌دار وفرمان‌بردار بودند وبرشریعت‌وسنت **مصطفی** راست رفتندوراست گفتند، « یهدیهم ربّهم بایمانهم » ربّ‌العزة فردا ایشانرا پاداش نیکودهد، راه بهشت بایشان نماید و ببهشت رساند وبرکرامت‌ونعمت‌خویش خواند. **مقاتل** گفت: یجعل لهم نوراً یمشون به علی‌الصراط الی‌الجنّة. نوری و روشنائی در پیش ایشان نهد تا بآن نورصراط باز گذراند، وببهشت رسد. قال النبّی‌ص ان‌ّالمؤمن اذا خرج من قبره صوّر له عمله فی صورة حسنةٍ وشارةٍ(۱) حسنة فیقول له من انت فوالله انی‌لاراك امرء صدق فیقول له انا عملك فیکون له نوراً وقایداً الی‌الجنّة والکافر اذا خرج من‌قبره صُوّرله عمله فی صورةٍ سیئةٍ وشارةٍ سیّئة فیقولُ - من‌انت فوالله‌ربی‌لاراك امرء سوء، فیقول انا عملُك، فینطلق به حتّی یدخله‌النّار.

« تجری من‌تحتهم‌الانهار » ای - من تحت منازلهم ومساکنهم. وگفته‌اند مراد نه آنست که بهشتیان بالا باشند و جویها در زیر ایشان رود از بهر آن که‌در بهشت چشمها که رود نه در کندها رود، یعنی تجری بین ایدیهم وتحت امرهم وهم یرونها کقوله: « تحتك سریّاً » ای - بین یدیك و « هذه‌الانهار تجری من‌تحتی » ای - تحت امری و بین یدیّ. چشمهای بهشت بر روی زمین روان بود، بهشتی چنان که نشسته باشد در غرفه یا درخیمه یا هرجای که نشیند از راست و چپ خویش و برابرخویش آب روان می‌بیند دست وی بدان می‌رسد وجامه بوی‌تر نشود. « فی جنّات‌النعیم ». عن

(۱) شاره هیئت، منظر (المنجد)

وهب بن منبه عن **ابن‌عباس** قال: خلق الله جنّات النّعیم من الزمرّد الاخضر کلها ازواجها وخدمها و آنیتها واشربتها وحجالها وقصورها وخیامها ومداینها و درجها و غرفها و ابوابها و ثمارها. قال و الجنان کلها ماة درجةٍ مابین الدّرجتین مصیرة خمس مایة عامٍ حیطانها لبنةٌ من ذهبٍ ولبنةٌ من فضةٍ ولبنةٌ من یاقوت ولبنة من زبرجدٍ. ملاطها المسك و قصورها الیاقوت وغرفها اللؤلؤ و مصاریعها الذّهب وارضها الفضّة وحصباؤها المرجان وترابها المسك اعدّالله لاولیائه یقول الله تعالی اُدخلوا الجنّة برحمتی فاقتسموها باعمالکم فلکم صنعت ثمار الفردوس ولکم بنیت القصور التّی اُسّست بالنعیم وشرفت بالملك الخلود.

قوله: «دعویهم فیها سبحانك اللهم» دعوی ودعا هردو یکسان‌است ومرادندا است ای ـ یدعون‌الله بقولهم سبحانك اللهم تلذّذاً بذکره لاعبادة. میگوید ـ درآن بهشت همه خدایرا خوانند وخدایرا دانند وبذکروثنای وی بیاسایند. تنعّم ایشان و لذّت و راحت وآرام ایشان، بتسبیح وشکر و ثنای الله بود. **کلبی** گفت: «دعویهم فیها» ای ـ کلامهم و قولهم اذا اشتهوا شیأ من طعام الجنّة: «سبحانك اللهم» فیؤتون به. این کلمه عَلمی‌است‌ونشانی میان بهشتیان ومیان‌خازنان وخادمان بهشت هرگاه که‌آرزوئی کنند طعامی یا شرابی خواهند گویند: «سبحانك‌اللّهم»، خادمان بدانند که چه میخواهند و چه آرزو میکنند آنچه خواهند حاضر کنند و ایشانرا بمراد ومقصود رسانند، «وتحیّتهم فیهاسلام» ونواخت ایشان یکدیگررا آنست‌که بریکدیگر شوند وسلام کنندوهمچنین فریشتگان‌آیند وبرایشان سلام کنند وآنکه نواخت و کرامت رب‌العزة بایشان رسد وایشانرا گوید: «سلام علیکم»، سخنی‌خوش با نواخت و نیکوئی سخنی بسلامت از آزار، آزاد وپاك، وقیل: «تحیتهم» ای ـ ملکهم سلام ای ـ سالم. میگوید ـ ملك‌ایشان درآن‌بهشت جاودانی‌است، از زوال و فنا رسته وجاوید ایشانرا باناز ونعیم مانده،

«وآخر دعویهم اَن الحمدلله رب‌العالمین» معنی‌آنست که بهشتیان درهرچه خواهند بجای آزادی‌اند هرچند که خواهند یاوند و بهرچه بیوسند رسند، بجای شکراند وبجای تهنیت. و قیل اول کلامهم التّسبیح وآخره التحمید وهم یتکلّمون

بينهما بما ارادوا ان يتكلّموا به. خبرداد ربالعزة که بهشتیان درهرسخن که گویند ابتدای سخن ایشان بتعظیم و تنزیه الله بود و ختم آن بشکر و ثنـای الله و طعامی که خورند بابتدا نام الله گویند وتسبیح وی و بآخر شکرخدای کنند و ثناء بروی. و گفته‌اند این آنست که جای دیگر گفت حکایت از بهشتیان که گویند «الحمدلله الذی هدانا لهذا» وتقدیر آیت اینست که: وآخر دعویهم ان يقولوا الحمدلله رب العالمين».

«ولو يعجّل الله للناس» این هم چنان‌است کـه جای دیگر گفت «عجّل لنا قطّنا» جای دیگر گفت «ويدعُ الانسان بالشر دعائه بالخير» وناس اینجا کافران‌اند **النضر بن الحرث** واصحابه که‌میگفتند :«اللهم ان كان هذاهو الحق من عندك فامطر علينا حجارةً من السماءِ» ایشان از کافری که بودند برسبیل استهزا و ثبات بر کفر عذاب بتعجیل‌میخواستند، رب‌العالمین گفت اگر آن عذاب که میخواهند فروگشائیم ایشان‌همه هلاك شوند وفانی گردند ودنیا منقطع گردد، لکن نکردیم وندادیم آنچه خواستند و عذاب فرو نگشادیم و فرا گذاشتیم تا اقامت حجت بر ایشان تمام گردد وایشانراهیچ‌عذرنماند. و گفته‌اند حکم‌این آیت‌برعموم‌است کسی که ازسرضجرت‌دعاءِ بدکندبرخویشتن یابرفرزند وخویش‌وپیوند، گوید- اخزاك‌الله، لعنك‌الله، اماتك‌الله» بزبان میگوید ودر دل اجابت این دعاء کراهیت دارد، رب‌العالمین گفت: لواستجيب لهم في‌الشّر كما يحبّون ان يستجاب لهم في الخير لهلكـوا قال **شهربن حوشب** قرأت في‌بعض‌الكتب انّ‌الله عزوجل يقول‌للملكين‌الموكّلين: لاتكتبا على‌عبدى في حال ضجرة شيأ. وتقدير الآية «ولو يعجّل الله للناس الشر» حين‌استعجلوه استعجالاً كاستعجالهم بالخير « لقضي اليهم اجلهم». و عـن **ابی‌هريرة** قال قال **رسول‌الله** ص: اللهم انّى اتخذ عندك عهداً لن تخلفه انما انا بشرٌ فایّ المؤمنين آذيته اوشتمته او جلدته او لعنته فاجعلها له صلوةً و زكوة وقربةً تقربه بها يوم القيمة». **ابن عامر** و **يعقوب** لقضی بفتح قاف خوانند و اجلهم بنصب فيتصل بقوله عزوجل «ولو يعجّل الله للناس».

قوله «فنذر الذين لايرجون لقاءنا» یعنی مشرکی **مکة**، لايخافون البعث و الحساب ولايأملون الثواب « في طغيانهم » ای - في شركهم و ضلالهم « يعمهون »

یتردّدون ویتمارون. و قیل یلعبون. و گفته‌اند معنی آیت آنست که: آدمی هموار بروز شادی‌خویش می‌شتابد و آن شتابیدن اوست باجل‌او. میگوید اگر ما روزگار او باو شتابانیم مرگ باو شتابد.

«واذامسّ الانسان الضّرّ» این‌درشأن **هشام‌بن المغیرة‌المخزومی** آمد، اذاناله مکروه وضرر دعانا، ای - دعاالله لازالته ولم یدع غیره. قوله «دعانا لجنبه» یعنی مضطجعاً «أوقاعداً اوقائماً» یرید فی‌جمیع الاحوال «فلما کشفنا عنه ضرّه» ازلنا مابه. «مرّ» ای - استمرعلی کفره معرضاًعن‌الشکر «کان لم‌یدعنا الی‌ضرّ مسّه» لنسیانه ما دعاالله فیه وما صنع‌الله به، «کذلك» ای - کمازیّن لهذا الکافر الدعاء عندالبلاء و الاعراض، «زیّن للمسرفین» عملهم والاسراف فی‌النفس یکون بعبادة الوثن و فی المال فی‌السائبة والبحیرة ومعنی‌الکلام اسرفوا فی عبادتهم واسرفوا فی نفقاتهم.

«و لقد اهلکنا القرون من قبلکم» یـا اهل مکّه «لمّاظلموا» کفروا بالله «وجاءتهم رسلهم بالبیّنات» بالمعجزات والایات بالامر والنهی، «وما کانوا لیؤمنوا» لان‌الله طبع علی‌قلوبهم جزاءًلهم علی‌کفرهم «کذلك نجزی القوم المجرمین» نفعل بمن کذّب **بمحمد** کما فعلنا بمن قبلهم.

«ثم جعلناکم خلائف» الخلایف جمع خلیفة واصل الخلیفة خلیف بغیر هاء لانه فعیل بمعنی فاعل کالسمیع والعلیم فدخلت‌الهاء للمبالغة بهذا الوصف کما قالوا راویةٌ و علامة‌الاتری انهم جمعوه خلفاء کما یجمع فعیل و من انّث لتأنیث اللفظ قـال فی‌الجمع خلائف و قدورد‌التنزیل بهما، قال تعالی: «خلفاء من‌بعد قوم نوح» وقال «ثم‌جعلناکم‌خلائف» ای - استخلفناکم‌بعدهلاکهم‌تخلفونهم‌قرناًبعدقرن «فی‌الارض» فی‌اماکنکم «لننظر کیف تعملون» ای - لتعملوا اعمالکم فنراها مشاهدة موجودة فارقبوا فی‌الطاعة واحذروا عن‌المعصیة. قال النبی‌ص انّ الدنیا خضرة حلوة و انّ‌الله مستخلفکم فیها فناظرکیف تعملون. قال **عمربن خطاب**(رض) صدق‌الله ربنا ما جعلنا خلفاء الالینظر الی‌اعمالنا فاروا الله من اعمالکم خیراً باللیل والنهار والسّرّو العلانیة.

«واذا تتلی علیهم آیاتنا بیّنات» ای - **القرآن** واضحات الدلایل «وبینات» منصوب علی الحال این آیت در شأن مشرکان **مکة** فرو آمد **عبدالله بن ابی امیة**

المخزومی و **الوليدبن المغيرة** و **العاص‌بن‌عامر** و جماعتی که ایمان ببعث ونشور نداشتند تا رب‌العالمین میگوید : « قال الذین لایرجون لقاءنا » ای ـ لایؤمنون بالبعث . با **مصطفی** می‌گفتند « ائت بقرآن غیر هذا » من‌الله لیس فیه ذکر البعث و النشور ولیس فیه عیب آلهتنا . قرآنی دیگر بیار از نزدیك الله که در آن ذکر بعث ونشور نباشد وترك عبادة **لات** و **عزی** و **مناة** و **هبل** وعیب ایشان در آن نبود . « اوبدّله » یا پس همین **قرآن** که آورده‌ای بگردان ازامّت خویش‌وتغییر در آن آر، ذکر بعث ونشور و وعیدها ازان‌بیرون‌کن بجای‌آیت‌عذاب‌آیت‌رحمت اثبات‌کن . رب‌العالمین گفت‌ایشان‌را جواب ده‌یا **محمد** « مایکون‌لی‌ان ابدّله من‌تلقاءِ نفسی » این **قرآن** نه سخن من‌است ونه ساختهٔ من، تادرآن تغییر توانم‌واز امّت خویش بگردانم «تلقاء» مصدر کالتبیان یستعمل ظرفاً بمعنی المقابلة مشتق من‌التلقی .

« اِن اتّبع اِلاّ مایوحی الیّ » ای ـ لااتّبع اِلاّ وحی‌الله من‌غیر زیادة ولانقصان ولا تبدیل « انی اخاف ان عصیت ربی » ای ـ ان فعلت عصیت ثم لاآمن « عذاب یوم عظیم » .

« «قل لوشاءالله ماتلوته» ای ـ ماقرأت‌القران «علیکم ولاادریکم به» ای ـ ولا اعلمکم‌الله‌به . یقال دریت الشیءُ علمته وادریته غیری . ای ـ اعلمته ایّاه . اگر خدای خواستید من این **قرآن** را هرگز برشما نخواندمی و الله شما را از آن آگاه و دانا نکردید . قرائت **ابن کثیر**: ولادریکم بی‌الف، معنی آنست که: اگرخدا خواستیدمن هرگز برشما این کتاب نخواندمی والله شما را بخودی خود بی‌من بدین دانا کردی چنانکه گفت:«فان یشاءالله یختم‌علی قلبك» . «فقد لبثت‌فیکم» مکثت وبقیت‌بینکم لااتلو کتاباً ولااتعلّمه ولااخط بیمینی ، « عمرا » ای ـ بعضاً من عمری وهو اربعون سنة، لانّه اوحی‌الیه بعداربعین سنة «من‌قبله ای ـ من‌قبل‌نزول‌القرآن ومن‌قبل هذا الوقت ،«افلا تعقلون» انّی‌صادقٌ وهذا کلام‌الله، امرنی‌ان اتلوه علیکم . چون‌میدانید که چهل سال درمیان شما بودم که مرا می‌شناختید ونیك دانستید که برهیچ کس هیچ‌چیز نخوانده‌ام ونه‌کتابی نوشته‌ام ونه‌بتلقین از کسی گرفته‌ام ونه‌هرگز برکسی دروغی‌بسته‌ام، امروز که شمارا خبرمی‌دهم ازدانستن پیشینیان و سرگذشت رفتگان

و احوال ایشان جز آن نیست کـه از نزدیك خـدا است و از پیغام و وحی پاك او. درنمی‌یابید که چنین‌است واین **قرآن** که برشما میخوانم پیغام خدا است وکلام او، وقال‌ابن **عباس** نبّی‌رسول‌الله وهوابن‌اربعین سنة واقام **بمکه** ثلث‌عشرة سنة وبالمدینة توفّی وهو ابن ثلث وستّین سنة.

قوله «فمن اظلم ممن افتری علی‌الله کذباً» ای ـ لااحد اظلم واکفر ممن کذب علی‌الله «او کذّب بآیاته» فالکاذب علی‌الله والمـکذّب بآیات‌الله فی‌الکفر سواء. معنی آنست که من برخدای هرگز دروغ ننهادم ونه ساختم و شما کردید که گفتید ویرا شریك وانباز است وکیست ستمکارتروکافرتر ازآن که برخدای دروغ‌سازد و گوید که ویرا شریك و انبازاست و **قرآن** که سخن‌وی است دروغ شمارد و **محمد** کـه پیغام‌رسان وی‌است دروغ زن دارد «انّه لایفلح‌المجرمون» لایسعدمن کذّب انبیاءالله.

«ویعبدون من دون‌الله» یعنی یشرکون مع‌الله فی‌العبادة «مالایضرهم» ان لم یعبدوه «ولاینفعهم» ان عبدوه. این مشرکان **مکة** بتان را میپرستند که درایشان ضرر ونفع نه، اگر نپرستند بر ایشان گزند نیارند واگر پرستند ایشانرا بکار نیایند وسودنکنندازبهرآن که موات‌اند، نه‌خیراست‌درایشان نه‌شر، نه‌نفع نه‌ضر، نه‌کردگاری نه‌توانائی و دانائی. الله است جلّ جلاله که کردگار است وتوانا و دانا، هم ضار وهم نافع همه‌چیز تواند وباهمه تاود و بداشت وتوان هرکس رسد وسزای‌هرکس‌چنان‌که باید دهـد، لایحدث شیءٌ فی ملـکه الابایجاده و حـکمه و قضائـه و ارادته و تـکوینه ولایلحق احداً ضرٌّ ولانفعٌ ولاخیرٌ ولاشرٌّ ولاسرورٌ ولاحزنٌ الاّ من‌قبله جلّ‌جلاله فان تك‌نعمة فهوالنّافع والدّافع و ان تك محنةٌ فهوالضارّ القامع المانع، فمن استسلم لحـکمه عاش فی راحة ومن اعرض عن‌حـکمه وقع فی‌کلّ آفة.

روی انّ اوّل ما کتب الله فی‌اللّوح المحفوظ ـ انا الله الذّی لااله الاّانا من لم یستسلم بقضائی ولم یصبرعلی بلائی ولم یشکرنعمائی فلیطلب ربّاً سوائی، وروی انّ **داوود**(ع) ناجی ربّه فقال الهی من شرّالنّاس؟ فقال عزّمن قائل من استخارنی فی‌امر فاذاخرت‌له اتّهمنی ولم یرض بحـکمی.

«ویقولون هؤلاءِ شفعاؤنا عندالله» **حسن** گفت معنی‌آنست که ایشان شفیعان

ماانند بنزدیك خدای در کار و شغل دنیا و معاش دنیا که ایشان بعث ونشور ایمان ندارند. و قیل معناه شفعاؤنا عندالله ان یکن بعث ونشور وقیل - فی الکفار من یعتقد البعث، « قل اتنبّؤن الله بما لایعلم فی السموات ولا فی الارض » ای - اتخبرون الله انّ له شریکا فی السموات و الارض او عنده شفیعاً بغیر اذنه ولا یعلم الله لنفسه شریکا فی السموات ولا فی الارض فنفی العلم لنفی المعلوم، « سبحانه وتعالی عمّا یشرکون » نزّه نفسه عن ان یکون معه معبود اوشریك. قرأ **حمزة** و **الکسائی**: «عمّا تشرکون» بالتّاء هیهنا و فی **سورة النحل** و **الروم**.

« و ما کان النّاس الا امّة واحدة » الامّة هیهنا الدین و تقدیره و ما کان الناس الا ذوی امّة واحدة ای - دین واحد و هو الاسلام و قیل - هو الشرك وقد سبق شرحه فی **سورة البقرة** « فاختلفوا » ای - آمن بعض و کفر بعض. وقیل - وماکان الناس الا امّة واحدة فاختلفوا ای - ولدوا علی الفطرة و اختلفوا بعدالفطرة « ولولا کلمة سبقت من ربك » ای - لولا انّ الله عز و جل جعل لهم اجلا للقضاء بینهم وهو یوم القیمة « یفصل بینهم» فی وقت اختلافهم. وقیل -«ولولاکلمة سبقت من ربك» بتأخیرعذاب هذه الامة الی یوم القیمة وانه لایعاجل العصاة بالعقوبة، « لقضی بینهم » نزول العذاب.
میگوید اگر نه سخنی بودی که پیش رفت از الله وحکم کرد وآن سخن آنست که با **آدم** گفت آنگه که اورا عطسه آمد: یرحمك ربك فسبقت رحمته غضبه. اگر نه این سخن بودی من عذاب فرو گشادمی باین امت بآن اختلاف وتفرق که ایشان در آن بودند. روی **ابو هریرة** قال قال رسول الله ص : لما خلق الله تعالی آدم ونفخ فیه الروح عطس فقال له ربه - الحمد لله فقال الحمد لله فقال له ربه عزوجل یرحمك ربك اذهب فسلّم علی اولئك النفر وهم نفر من الملئکة جلوس فاسمع ما یجیبونك به فانها تحیّتك وتحیة ذرّیتك. قال - فذهب فقال السلام علیکم فقالوا وعلیك السلام ورحمة الله. ثم رجع الی ربه تبارك و تعالی فبسط له یدیه فقال له خذ و اختر فقال اخترت یمین ربی وکلتا یدیه یمین ففتحها فاذا فیها صورة الذریة کلّهم فاذا کلّ رجل مکتوب عنده اجله واذا **آدم** (ع) قد کتب له الف سنة. و ذکر الحدیث فی روایة اخری عن **ابی هریره** قال قال رسول الله ص : لمّا خلق الله الخلق کتب کتاباً فهو عنده فوق العرش انّ رحمتی سبقت

غضبی . «ولولا کلمه سبقت من ربك لقضی بینهم» الایة ، گفته‌اند که تأویل این آیت آنست که اگر ندانید که من که خداوندم از گفتهٔ خویش واپس نیایم در تقدیر آجال وارزاق من این ناسزا گویان را وباطل ورزان(۱) را یك طرفةالعین درنگ ندادید تا ایشانرا بعقوبت عاجل از اهل حق جدا کردید تا حق و اهل آن از باطل و اهل آن در وقت سزا جدا شدید و میان ایشان فرقان پیدا شدی .

« ویقولون » یعنی **اهل مکة** «لولا انزل علیه آیة من ربه» مثل العصاء والید البیضاء وما جائت به الانبیاء . وقیل ـ مما اقترحوا علیه فی قوله ـ «و قالوا لن نؤمن لك حتی تفجر لنا من الارض » الایة ، مشرکان **مکه** از روی تعنت طلب آیات کردند گفتند چرا آیتی ننماید این **محمد** چنان که **موسی** عصاء وید بیضاء نمود و دیگر پیغامبران نشانها ومعجزتها نمودند که دلائل نبوت ورسالت ایشان بود ، آن مدبران هم پیغام بمرادخویش خواستند هم دیدار فریشته خواستند هم معجزه و نشان وهم الله حاضر کردن خواستند که جائی میگوید :«اوتأتی بالله والملائکة قبیلا»، جائی دیگر میگوید : «اونری ربنا حتی نری الله جهرةً» رب العالمین گفت بجواب ایشان : «فقل انما الغیب لله » آنچه شما می درخواهید از نزول آیات آن همه غیب است وعلم غیب بنزدیك خدا است و جز خدای هیچ کس غیب نداند و مصالح بندگان جز خدای کس نشناسد« فانتظروا »وقوع الایة وانتظروا قضاء الله بیننا باظهارالمحق علی المبطل «انی معکم من المنتظرین» فوقعت یوم بدر فظهر المحق علی المبطل .

«واذا اذقنا النّاس» ای ـ کفّار **مکه** «رحمة» یعنی المطر والخصب والعافیة «من بعد» القحط والجوع و الفقر و البلاء والشفاء بعدالسقم «اذالهم مکرٌ » این جواب شرط است کقوله :«ان تصبهم سیّئة بما قدّمت ایدیهم اذاهم یقنطون» المعنی ـ وان تصبهم سیّئةٌ قنطوا فکذلك قوله «واذا اذقنا النّاس» معناهُ واذا اذقنا النّاس مکروا وهذا المکر هوصرف الشکر الی غیرالمنعم سمّاهُ مکراً لان المکر جحود حق المنعم وذلك قولهم ـ لولاالدّواءُ والطّبیب ولولا کذا و کذلك کانوا یقولون ـ سقینا بنوء کذا ولایقولون هذا رزقٌ من الله وهو قوله تعالی ـ «وتجعلون رزقکم انّکم تکذّبون» «اذالهم مکر» این اذا اینجا درآن موضوع است کـه عجم گویند چون درنگری چون بنگری و

(۱) برزان (نسخه الف)

آیات‌ایدر اعلام نعمتهای‌الله است وایادی وی میگوید ـ چون ایشانرا باران فرستیم و ازبلاها عافیت دهیم و نعمت وآسایش برایشان روان گردانیم ایشانرا در آن نعمت بطر گیرد تا حقّ را منکر شوند و آیات ما دروغ شمرند ورساننده را استور ندارند وبر نعمت، دیگری را شکر کنند نه خدایرا عزّوجلّ ، «قل الله اسرع» مکراً یعنی‌الله اقدر علی تغییر تلك‌النّعم من‌العبد علی صرف‌الشّکر الی غیرالمنعم ومایاتیهم‌من‌العقاب اسرع فی اهلاکهم ممّا اتوه من‌المنکر وابطال آیات‌الله « انّ رسلنا » یعنی الحفظة « یکتبون مایمکرون » للمجازاة به‌فی‌الآخرة. این برسبیل تهدید ووعید گفت که آری رسولان ما ودبیران می‌نویسند برایشان آنچه می‌سازند ومی کنند واین تهدید است بر گوشها ودلهای ضعیفان ورنه خدای تعالی را البته بآن هیچ حاجت نیست که احاطت علم وی بمعلومات، نه‌بدبیر حاجت گذاشت ونه بنسخت .

النوبة‌الثالثه

قوله تعالی :« إنّ الّذین آمنوا وعملوا الصالحات یهدیهم ربهم »... الآیة . از روی اشارت برذوق اهل‌معرفت، این آیت رمزی دیگر دارد. میگوید مؤمنان و نیك مردان بحقیقت ایشان‌اند که احدیّت ایشانرا بنعمت کرم درقباب غیرت بدارد، و بحسن عنایت پرورد، بمعرفت خودشان راه دهد، و بصحبت خود نزدیك گرداند، تا اورا یگانه شوند وازغیراو بیگانه شوند . **پیر طریقت** گفت توحید نه همه آنست‌که اورا یگانه دانی‌توحید حقیقی آنست‌که اورا یگانه‌باشی وزغیر اوبیگانه‌باشی، بدایت عنایت آنست که ایشانرا قصدی دهد غیبی تا ایشان را ازجهان باز برد[1] چون فرد شود آنگه وصال فردرا بشاید .

جوینده توهم چو تو فردی باید   آزاد زهر علّت و دردی باید .

آن‌مرد غوّاص تا دل ازملك‌جان برندارد روا نبود که دست طلب او بمهر و زید مراد رسد پس چه گوئی کسی که در طلب جلال و جمال او قصد نجات اعظم کند تا دست ازمهرجان نشوید، بوصال قرب جانان چون رسد؟ درویشی درمجلس **موسی کلیم**(ع) نعرهٔ بر کشید **موسی** از سر تندی بوی بانگ برزد، درحال، **جبرئیل** آمد

۱ـ پس دردلشان نوری افکند تابان تا ازجهانیان بزبردپس کشفی دهد قربی تا از آب و گل بازبرد (نسخه الف)

که یا موسی الله میگوید در مجلس تو صاحب درد و خداوند دل همان یك مرد بود که ازبهرما بمجلس توحاضر آمد، تو بانگ بروی زدی هرچند عزیزی و کلیمی امّا سرّی کـه ما در زیر گلیم سیاه نهاده‌ایم تو نبینی ، آن اشتیاق جمال ما باشد که دوستان را درتواجدآرد، تقاضای جمال ما بود که دلهاشان درعالم خوف ورجا و قبض وبسط کشد. «والله یقبض‌ویبسط». هر دیده که ازدنیاپر شد، صفت‌عقبی درویِ نگنجد. و هر دیده که صفات عقبی در وی قرار گرفت، ازجلال قرب ما وعزّ وصال ما بیخبر بود، نه‌دنیا ونه عقبی‌بلکه وصال‌مولی. آه کجاست‌همّتی که(۱) ازدنیا کجاست‌مرادی مه ازعقبی‌اشتیاقی بدیدار مولی کجاست صاحب دولتی تا ازجاه بشریّت خودبرآئیم ودست در فتراك آن صاحب دولت زنیم بو که روزی بمراد رسیم.

گر ز چاه جاه خواهی تا برائی مردوار چنگ در زنجیر گوهردار عنبر بار زن

«یهدیهم‌ربهم بایمانهم» باش تا فردای قیامت‌که دوستان بنورمعرفت برمرکب طاعت فرا بساط انبساط روند ودرمقام‌شهود بنازند، گروه گروه وجوق‌جوق، چنانکه الله گفت: «نحشرالمتّقین الی‌الرحمن وفـداً» و درهر منزل کـه پیش آید جوقی فریشتگان بحکم‌فرمان، بسلام‌می‌آیند وبناز ونعیم‌جاودان بشارت‌می‌دهند. اینست که‌گفت: «وتحیّتهم فیهاسلام» وعاصیان‌امّت‌احمد درآن‌صحراء محشر ومقام رستاخیز، بعرض‌گاه حساب بازداشته، سابقان بنور طاعت از پیش رفته و عاصیان بگران باری معصیت تنها مانده ، آخر رحمت الله ایشانرا دست‌گیرد ، و برتنهائـی و درمانـدگی ایشان ببخشاید، بندای کرامت‌گوید: عبادی چون این‌خطاب عزّت و ندای کرامت بنعت رحمت بگوش ایشان رسد ، جان ایشان بیاساید و روح و ریحان در دل ایشان گشاید، گوید: عبادی ،«ان اصحاب‌الجنّةالیوم فی‌شغل فاکهون» لایتفرغون‌الیکم و اصحاب النّار من شدةالعقاب لایرقّون لکم، معاشرالمساکین سلام علیکم کیف انتم انْ کان اشکالکم واصحابکم سبقوکم و احد منهم‌لایهدیکم فانا اهدیکم. ان‌عاملنا کم بما تستوجبون فاین الکرم.

نحن اذاً فی الجفاء مثلهم اذا هجرنا هم کما هجروا

چون رأفت ورحمت حقّ بایشان رسد وحشت و معصیت بآب رحمت ازایشان

---

(۱) مه (نسخه الف)

فرو شوید و آفتاب رعایت از برج عنایت بتابد، ایشان بنعت افتخار درحالت انکسار بردرگاه ذوالجلال خوش بزارند، و از شادی بگریند، تا ربّ العزة آن گریستن و زاریدن ازایشان بپسندد و دردل ایشانرا مرهم نهد وزبان ایشان بثنای خود بگشاید، وبقدر طاقت بندگی خدایرا ثنا گویند، وحمد وستایش کنند، اینست که ربّ العالمین گفت: « و آخر دعویهم ان الحمدلله ربّ العالمین » آخر سخن ایشان این بود که « الحمدلله ربّ العالمین » که شماتت دشمنان و کافران بما نرسید، و فضل و رحمت خدای بما در رسید.

مارا همه مقصود ببخشایش حق بود المنّةلله که بمقصود رسیدیم

«واذا مسّ الانسان الضر دعانا»...الآیة. دعاء کلید رحمت است و گواه عبودیّت و پیوستن را وسیلت. هرکس که در دعاء بروی گشادند در اجابت هم بروی گشادند که میگوید جلّ جلاله: « ادعونی استجب لکم » دعاء پیرایهٔ پیوستگانست و مایهٔ دست گرفتگان وحلقه در حق بدست جویندگان، **مصطفی**ص گفت: الدعاء سلاح المؤمن وعماد الدین و نورالسموات والارض. هر که بکاری درماند یا اورا نکبتی رسد دست در دعا و تضرع زند، دست اعتماد بضمان الله زد و دست نیاز ببرّ وی زد، یقول الله تعالی: «فلولا اذاجاءهم بأسنا تضرعوا» وشرط آنست که بوقت دعاء آواز نرم دهد و خاطر ازحرمت واستکانت پر کند وباجابت، یقین باشد که **مصطفی**ص گفت: «ادعوا الله و انتم موقنون بالاجابة واعلموا ان الله لایستجیب دعاء من له قلب غافل لاه» وبدانکه دعا کردن و حاجت و نیاز بدرگاه بی‌نیاز برداشتن اهل شریعت را مقامی جلیل است، عین عبادتست ورسیدن را ببهشت نیك وسیلت است. امّا حال عارفان حالی دیگر است و طریق ایشان طریقی دیگر. **جنید** روزی در اثناء مناجات گفت: «اللهم اسقنی» ندائی شنید که: تدخل بینی وبینك. یا **جنید** میان من وتو می‌درائی یعنی که ماخود دانیم سزای هر بنده‌ای، وشناسیم قصد هرجوینده‌ای، **جنید** گفت: بعداز آن روزگاری تحسّر خوردم وزان گفت، استغفار کردم.

قوله: « و لقد اهلکنا القرون من قبلکم لما ظلموا » ای - تکبروا وتجبروا ولم یخضعوا بقول الحق. ای بساخواجگان خویشتن پرستان زین جهان داران وستمکاران

که با کام و نام بودند با خانهای پرنقش وپرنگار بودند، و برپشت مرکبهای رهوار سوار بودند، ردای تکبر بردوش گرفته و فرعون‌وار ندای جباری برخویشتن زده، چون شرع‌را مکابر شدند وازحقّ سر وازدند ونبوّت انبیا و آیات ومعجزات همه بازی شمردند، دمار از ایشان برآوردند، وتخت و کلاه ایشان نگونسار کردند، و بساط کبر ایشان درنوشتند، نه خود زنده نه نام ونشان ایشان در دیار واقطارمانده، «هل تحسّ منهم من احدٍ او تسمع لهم رکزاً» آری سرانجام ظلم همین است، و خبر **مصطفی** صم گواه اینست: «لو کان‌الظلم بیتاً فی‌الجنّه لسلط الله علیه‌الخراب».

قوله «ثم جعلناکم خلائف فی‌الارض من بعدهم» ان اعتبرتم بهم نجوتم وان لم‌تعتبروا احللنابکم من‌العقوبة مایعتبر بکم فان من‌لم یعتبر بمن سبقه اعتبر به من لحقه و من لم یعتبر بما سمعه اعتبربه من تبعه.

۳ ـ النوبه‌الاولی

قوله‌تعالی: «**هوالذی یسیّرکم فی البر والبحر**» درخشك‌ودردربا می‌رواند شمارا او آنست، «**حتی اذا کنتم فی الفلك**» تا آنگه‌که شما درکشتی باشید هنگامی، «**و جرین بهم**» و کشتی میرود وایشان‌در آن، «**بریح طیبة**» ببادی‌خوش [باندازهٔ صلاح کشتی نه عاصف ونه قاصف] «**وفرحوابها**» وایشان بآن باد [باندازه] شادان، «**جاءتها ریح عاصف**» بان کشتی‌آید تا گاه بادی کشتی شکن، «**وجاءهم‌الموج من کلّ مکان**» و موج آید ایشانرا ازهرسوی، «**وظنّوا انهم احیط بهم**» وچنان دانند که هلاك‌ایشان بود، «**دعواالله**» خدایرا خوانند [ازدل]، «**مخلصین له‌الدین**» دعا وعذر و بیم وامید اورا خالص‌کرده [واز هرچه جزو نومید گشته]، «**لئن انجیتنا من‌هذه**» و گویند اگر باز رهانی مارا ازین بیم، «**لنکوننّ من‌الشاکرین**.(۲۲)» حقّا که ما ترا از سپاس‌دارانیم و از نعمت‌شناسان.

«**فلمّا انجیهم**» چون باز رهاند ایشانرا، «**اذاهم یبغون‌فی‌الارض**» چون درنگری بازافزونی‌جستن وستمکاری درگیرند درزمین، «**بغیرالحق**» بناسزا

وناحق، « **يا ايها النّاس** » ای‌مردمان، « **انّما بغيكم على انفسكم** » این‌افزونی‌جستن شما بریکدیگر واین ستمکاری برخویشتن، « **متاع الحيوة الدنيا** » روزی‌چنداست زندگانی این جهان ناپاینده، « **ثم الينا مرجعكم** » آنگه بـا ماست بازگشت شما « **فننبّئكم بما كنتم تعملون** .»(۲۳) پس‌شمارا خبرکنیم بآنچه میکردید در زندگانی این جهانی.

« **انّما مثل الحيوة الدنيا** » مثل زندگانی این جهانی [وجهان وجهان داری] « **كماء انزلناه من السماء** » راست همچون آبی است که فرو فرستادیم از آسمان، « **فاختلط به نبات الارض** » تا بآن آب رستنیها رست درزمین آمیغ [رنگا رنگ و بویابوی ازغذا و دوا ورياحين وعلف] « **ممّا يأكل الناس والانعام** » ازآنچه مردم خورد وچهارپایان، « **حتى اذا اخذت الارض زخرفها** » تـا زمین آرایش خویش گرفت، « **وازّينت** » و آراسته گشت، « **وظنّ اهلها** » و چنان دانند خداوندان آن « **انّهم قادرون عليها** » که [میوه وبردردست آمد]وپادشاه‌گشتند بران[کهآنرابسته بینندبرشاخ]، « **اتيها امرنا** »بآن‌رسدفرمان‌ما، « **ليلا اونهاراً** »شب یاروز[سرمای یاگرمای روز]، « **فجعلناها حصيداً** » آنرا ریزیده و پژمرده چون که درر- کردیم، « **كان لم تغن بالامس** »گوئی‌دی‌خود هیچ نبود، « **كذلك نفصل الايات** » همچنین سخنان خویش گشاده و روشن میفرستیم [و می‌نمائیم و می‌شنوائیم]، « **لقوم يتفكرون** .»(۲٤) ایشان را که [بخردهای خویش] دران بیندیشند.

« **والله يدعوا الى دار السلام** » الله بسرای سلامت میخوانـد، « **ويهدى من يشاء** »وراه‌مینماید و[برطلب‌میدارد]اورا که خواهد، « **الى صراط مستقيم**.»(۲۵) براه پاینده راست.

« **للّذين احسنوا** » ایشانرا است که نیکوئی کردند، **الحسنى** » نیکوتر از آنچه ایشان کردند، « **وزيادة** » ونیز افزونی ازنا‌خواسته و نابیوسیده، **ولايرهق وجوههم** » و بران رویهـای ایشان نه نشیند، « **قتر ولاذلة** » گردی و نه خواری، « **اولئك اصحاب الجنة هم فيها خالدون** .»(۲٦) ایشانند بهشتیان، جاویدان دران.

«**والذین کسبوا السّیّئات**» و ایشان که بدیها کردند، «**جزاء سیئة بمثلها**» ایشانرا است پاداش هربدی همچنان، «**وترهقهم ذلة**» و خواری فراسرهای ایشان نشیند [نومیدی وخجل و رسوائی]، «**مالهم من‌اللّٰه من‌عاصم**» ایشانرا کس نه که ایشانرا ازخدای نگه دارد، «**کانّما اغشیت وجوههم**» چنان‌که پنداری که دررویهای ایشان کشیدند، «**قطعاً من اللیل مظلماً**» پارهائی از شب تاریك، «**اولئك اصحاب النّارهم فیهاخالدون. (۲۷)**» ایشانند دوزخیان درآتش جاویدان.

النوبة‌الثانیة

قوله‌تعالی «هوالّذی یسیّرکم» ای ـ یحملکم علی‌السّیر و یجعلکم‌قادرین علی قطع‌المسافات «فی‌البرّ» بالارجل والدّواب «والبحر» بالسّفن الجاریة فی‌البحار. البّر: الارض‌الواسعة. والبحر: مستقرّ الماء. قرائت **عبداللّٰه‌شامی** ینشرکم بفتح یاوبنون و شین، من نشرینشر همچنان‌که جائی‌دیگر گفت «وبثّ‌فیها من‌کلّ‌دابّة» باین قرائت معنی آنست که: شمارا می‌پرا کند ومیخیزانند ومیرواند دردشت ودردریا. وفیه حجة علی‌القدریة فی خلق‌الافعال لانّ السیر فعل متصرف فی‌الخیر والشر لامحالة واللّٰه یسیّر کل سائر کماتری، آنگه شرح فرادریا داد: «حتّی‌اذا کنتم‌فی‌الفلك» فُلك‌هم واحد است و هم جمع بواحد مذکراست چنان که گفت: «فی‌الفلك المشحون» و بجمع مؤنث‌است چنان‌که‌گفت: «والفلك‌التی‌تجری فی‌البحر» «و جرین بهم» ای ـ جرت السفن بمن رکبها فی‌البحر. مخاطبه با خبر گشت و **عرب** چنین کنند، و در **قرآن** ازاین باب هست. و قال‌الشّاعر:

اسیئی بنا اواحسنی لاملومة لدینا ولا مقلیّة ان تقلت

«بریح طیّبة» لیّنة الهبوب لاضعیفة ولا عاصفة. «وفرحوا بها» ای ـ بتلك الرّیح للینها و استقامتها. فرح در قرآن برسه وجه است یکی بمعنی بطر وخیلاء و تکبّر چنان کـه گفت: «ذلکم بما کنتم تفرحون فی الارض بغیرالحق» همانست که در **سورة هود** گفت: «انّه لفرح فخورٌ» ای ـ بطرمرح. ودر **سورة‌القصص**

گفت: « لاتفرح انّ اللّه لایحبّ الفرحین » ای ـ البطرین. وجه دوم: فرح است بمعنی رضا. کقوله: « وفرحوا بالحیوة الدّنیا » ای ـ رضوابها. وقوله: « کلّ حزب بما لدیهم فرحون » ای ـ راضون « و فرحوا بما عندهم من العلم » ای ـ رضوا. وجه سیوم: فرح شادی است و خرّمی. کقوله ـ « بریح طیّبة وفرحوابها » « جاءتها » ای ـ جاءت السفینة وقیل: جاءت الرّیح الطیبة « ریحٌ عاصفٌ » ذات عصف ای ـ شدیدة الهبوب یقال: عصفت الرّیح فهی عاصفٌ وعاصفة واعصفت فهی معصفٌ ومعصفة. وعصفت واعصفت بمعنی واحد. « وجاءهم » ای ـ رکبان السفینة « الموج » ای ـ حرکة المآء واختلاطهٌ. وقیل: هوما علا من المآء « من کلّ مکان » من البحر. وقیل: من کلّ جهة « وظنّوا انّهم احیط بهم » اهلکوا وسدّت علیهم مسالك النجاة من جمیع الجهات. یقال: لکل من وقع فی بلاء ـ قداحیط بفلان، ای ـ قد احاط به البلاء. وقیل ـ احاطت بهم الملئکة. ومثله: « واحیط بثمره ـ الا ان یحاط بکم ». « دعوا اللّه مخلصین له الدّین » ای ـ اخلصوا له الدّعاء لم یشرکوا به من آلهتهم شیئاً. میگوید مشرکان در آن حال که بهلاك وغرق نزدیك شوند وجز از خدای آسمان از هر کس نومید شوند و از بتان و غیر ایشان فریادرس نبینند، دست در خدای آسمان زنند و باخلاص بی شرك دعا کنند و بربوبیّت وی اقرار دهند

همچنان است که مصطفی ص **حصین خزاعی** را پرسید درحال شرك وی: کم تعبد الهاً؟ قال سبعة واحداً فی السماء وستة فی الارض. قال رسول اللّه ص: فیهم تعدّ لیوم رغبتك ورهبتك؟ قال: الذّی فی السماء. **بوعبیده** گفت دعای ایشان به اخلاص آن بود که گفتند اَهیّا شراهیّاً یعنی ـ یاحیّ یا قیّوم.

قوله: « لئن انجیتنا » اینجا قول مضمر است. ای ـ قالوا: « لئن انجیتنا من هذه » الواقعة ومن هذه الرّیح العاصفة وانعمت علینا یاربّنا « لنکوننّ من الشاکرین » لنعمتك مؤمنین بك مستمسکین بطاعتك.

« فلمّا انجیهم » ای ـ اجاب اللّه دعائهم. اللّه دعای ایشان اجابت کرد و ایشانرا ازهلاك وغرق رهانید. هذا کقوله: « فلمّا نجّاهم الی البرّ ـ قل اللّه ینجّیکم منها ومن کلّ کرب ـ بل ایّاه تدعون فیکشف ما تدعون الیه ان شاء » این آیات دلیل اند که ربّ العزة دعای کافران و بیگانگان در مراد های دنیوی اجابت کند و آنچه گفت: « وما دعاء الکافرین الاّ

فی ضلال» آن در کار و مراد آخرت است که کافران را در نعیم آخرت وثواب آن جهانی نصیب نیست. وگفته‌اند. «وما دعاء الکافرین الاّ فی ضلال» آنست که گویند: «ربّنا اخرجنا نعمل صالحاً غیر الذّی کنّا نعمل» وایشان را جواب دهند: «اولم نعمّرکم ما یتذکّر فیه من تذکّر» امّا دعای ایشان در کار دنیا و درطلب نعمت دنیا مستجاب بود که این نعمت از آشنا و بیگانه دریغ نیست، وبرّ وفاجر از آن میخورد؛ عرضٌ حاضرٌ یأکل منها البّر و الفاجر. یقول تعالی: «من کان یرید العاجلة عجّلنا له فیها مانشاء لمن نرید- کلاًّ نمدّ هؤلاءِ وهؤلاءِ من عطاءِ ربّك» وهم ازین باب است دعاء ابلیس مهجور که گفت: «انظرنی الی یوم یبعثون. قال انك من المنظرین» ودلیل بر آنکه رب العزة دعای کافران اندر کار دنیا اجابت کند، آنست که شکایت میکند از آن قوم که درحال بیچارگی ووقت درماندگی اورا نخواندند، گفت: «ولقد اخذناهم بالعذاب فما استکانوا لربّهم ومایتضرّعون» **امیرالمؤمنین علی**(ع) گفت اگر ایشان تواضع کردندید واندر دعا خضوع آوردندید از الله اجابت یافتندید. «فلمّا انجاهم اذاهم یبغون فی الارض» عادوا الی الکفر و الفساد «بغیر الحقّ» جهلا و باطلا ای- مبطلین معلنین الفساد و المعاصی والجرأة علی الله.

«یا ایها النّاس» یا اهل **مکه** «انّما بغیکم علی انفسکم» ای- وبال بغیکم علیکم. ای- عملکم بالظلم یرجع علیکم، کما قال عزّوجلّ- «من عمل صالحاً فلنفسه و من اساء فعلیها» و گفته‌اند- سه چیز آنست که هر که کند آن بوی بازگردد و وبال آن بوی رسد: یکی مکر است لقوله تعالی: «ولا یحیق المکر السّیء الاباهله». دیگر نکث است لقوله تعالی: «ومن نکث فانّما ینکث علی نفسه» سوم بغی است لقوله تعالی: «یا ایها النّاس انما بغیکم علی انفسکم». اینجا سخن تمام شد، آنگه ابتدا کرد گفت: «متاع الحیوة الدنیا» ای- ذلك متاع الحیوة الدنیا تتمتّعون فی الدّنیا، فیکون «بغیکم» مبتداء و «علی انفسکم» خبره و «متاع» خبر مبتداء محذوف. وروا باشد که سخن متصل یکدیگر بود. «بغیکم» ابتدا بود و «متاع» خبر ابتداء و «علی انفسکم» صلهٔ بغی باشد ومعنی آنست که- این ستمکاری شما برخویشتن وافزونی جستن بریکدیگر برخورداری است دردنیا روزی چند ناپاینده، زاد آن جهانی را نشاید،

ودر آن جهان بکار نیاید که باین بغی مستوجب غضب خدای وعقوبت وی گشته‌اید. قرائت **حفص** «متاع» بنصب‌است یابر حال‌یابر مفعول.ای. متّعنا کم‌متاع‌الحیوة‌الدّنیا «ثم‌الینامرجعکم» فی‌القیمة «فننبّئکم‌بما کنتم‌تعملون» نخبرکم به‌ونجازیکم‌علیه .

« انما مثل الحیوةالدّنیا » ای ـ صفة الحیوة الدّنیا فی فنائها و زوالها « کماءٍ انزلناه من السماءِ » ای ـ کمطر انزلناه من‌السماءِ من‌جانب‌السماء . یقال: ان‌السحاب جسمٌ یخلو من‌الماء فاذا اراداللّٰه ان یمطر قوماً امره فاخـذ الماء من بحر فی‌السماءِ وصار الی المکان المقصود بالمطر « فاختلط به » ای ـ بالماء اختلاط جوار لانّ الاختلاط تداخل‌الاشیاء بعضهافی‌بعض. وقیل:«اختلط به» ای ـ بسببه «نبات‌الارض» فطالت وامتدت « ممّا یأکل الناس » یعنی الحبوب والثّمار والبقول « والانعـام » یعنی الحشیش والمراعی «حتّی اذا اخذت‌الارض زخرفها» زخارف‌الارض ماتضحک‌به من الورد والنور والشقائق والخضر «وازّینت» یعنی تزینت. ودر شواذ خوانده‌اند: «وازینت» ای ـ جاءت بالزّینة ، وزینةالارض ثمر نباتها فی‌الاشجار «وظنّ‌اهلها» ای ـ اهل هذه‌الارض «انّهم قادرون علیها» ای ـ علی حصاد نباتها واجتناء ثمارها اذلامانع دونها « اتیها امرنا » ای ـ قضاؤنا باهلاکها وافنائها « لیلا اونهاراً فجعلنـها » ای ـ الارض والغلّة والزینة «حصیداً» محصودة مقلوعة منزوعة الاصول لاشیءَ فیها. وقیل: «جعلناها حصیداً» ای ـ مثل‌الحصید، کما قال لغلمان‌الجنّة :«یطوف علیهم ولدانٌ» و هم لم‌یولدوا و انّما شبههم بالولدان الذین لم تغیّرهـم الکهولة لطراوتهم وحسن خلقهم «کان لم‌تغن‌بالامس» ای ـ کان‌لم‌تکن اولم‌تعمر بالامس والمغانی المنازل الّتی یعمرها النّاس بالنزول . یقال غنینا بمکان کذا اذا نزلوابه . کذلک الحیوة الدّنیا لاجتماع المال وزهرةالدّنیا حتّی اذا کثر عند صاحبه وظنّ انّـه ممتّع به سلب ذلک عنه بموته اوحادثة تهلکه .

فقدناه لمّاتمّ و اعتمّ بالعلی کذاک کسوف البدر عندتمامه

« کذلک نفصل‌الایات » ای ـ کما بیّنّا هذا المثل للحیوة الدّنیا کذلک نبیّن آیات **القرآن** «لقوم یتفکرون» فی المعاد .

«واللّٰه یدعوا الی دارالسلام» ببعث‌الرّسل ونصب‌الادلّة. و «دارالسلام» هی‌الجنّة.

السلام هوالله والجنّة داره. وهذه الاضافة کبیت‌الله وناقةالله. وقیل السلام والسلامة واحدٌ کالرّضاع والرّضاعة ای ـ دارالسلامة من الآفات والاحزان والقطیعة. یعنی من دخلها سلم من الآفات، دلیله قوله: «ادخلوها بسلام آمنین» وقیل: دارالسلام هومن التّحیة الّتی یحییهم الله والملئکة، من قوله «تحیّتهم فیها سلام» قال: **جابربن عبدالله** خرج علینا رسول‌الله صم یوماً فقال انّی رایت فی المنام کان **جبرئیل** عند رأسی و**میکائیل** عند رجلی یقول احدهما لصاحبه اضرب له مثلا فقال: اسمع سمعت اذنك فاعقل عقل قلبك، انّما مثلك ومثل اُمّتك کمثل ملك اتخذ داراً ثمّ بنی فیها بیتاً ثمّ جعل فیها مادبةً ثمّ بعث رسولاً یدعو الی طعامه فمنهم من اجاب الرّسول و منهم من ترکه فالله الملك والسّلام والبیت الجنّة ومن دخل الجنّة اکل مافیها. وعن **ابی الدرداء** قال: قال رسول‌الله صم ما من یومٍ طلعت شمسه الاّ و کّل بجنبتیها ملکان ینادیان نداء یسمعه خلق‌الله کلهم غیر الثقلین، یا ایّهاالنّاس هلمّوا الی ربّکم انّ ماقلّ و کفی خیرٌ ممّا کثر و الهی ولا آبت شمسٌ الا و کّل بجنبتیها ملکان ینادیان یسمعه خلق‌الله کلهم غیرالثقلین، اللهمّ اعط منفقاً خلفاً واعط ممسکاً تلفا فانزل‌الله فی‌ذلك کلّه قرآناً فی قول الملکین یا ایّهاالنّاسُ هلمّوا الی ربّکم فی **سورة یونس** «والله یدعوا الی دارالسلام» وانزل فی قولهما اللهمّ اعط منفقاً خلفاً وممسکاً تلفاً «واللیل اذا یغشی» الی قوله «للعسری».

قوله «ویهدی من یشاء الی صراط مستقیم» عمّ بالدّعوة اظهاراً لحجته و خص بالهدایة استغناءً عن خلقه. وقیل: الدّعوةُ الی دارالسلام عامّة لانها الطریق الی النّعمة وهدایة الصراط خاصة لأنّها الطریق الی المنعم. وگفته‌اند دعوت بردو ضرب است: یکی دعوت عامّ بواسطهٔ رسول میخواند ایشانرا از روی تکلیف بردین اسلام وطاعت‌داری، وذلك فی قوله: «وانّك لتهدی الی صراطٍ مستقیم» دیگر دعوت خاصّ است بیواسطهٔ رسول خود میخواند جلّ جلالهُ ایشانرا از روی تشریف بدارالسلام تاایشانرا گرامی کند وبنوازد بضیافت بهشت وبلقاورضاء وسلام، وذلك قوله: «والله یدعواالی دارالسلام» و «یهدی من یشاء الی صراطٍ مستقیم» هدایت اینجا بمعنی ارشاداست وصراط مستقیم طریق بهشت است که آنجا میگوید «یهدیهم ربّهم بایمانهم تجری من تحتهم الانهار فی جنّات النّعیم» وگفته‌اند: استعمال سنن است دراداءِ فرایض دردنیا وجوار حضرت

عزّت درعقبی «فی‌مقعد صدقٍ عندملیك مقتدر» و گفته‌اند: صراط مستقیم استعمال مکارم الاخلاق است چون تقوی و زهد وتوکّل واخلاص واحسان. **مصطفی** گفت: «ان‌الله یحب‌مکارم الاخلاق و یبغض‌سفسافها» رب‌العزّة این‌مکارم‌الاخلاق دوست دارد بنده را بر استعمال آن دارد وراه آن بوی نماید تابنده درروش خویش باین مقامات گذاره کند امروز بمحبّت و معرفت رسد و فردا بمشاهدت ورؤیت.

«للذین‌احسنوا» ای‌ـ آمنوا بالله ورسوله واحسنواالعمل فی‌الدّنیا «الحسنی» الجنّة. والحسنی کالبشری. وقیل: هی‌تأنیث‌الاحسن. میگویدایشان که ایمان‌آوردند بخدا و رسول و دردنیا کارنیکو کردند، پاداش‌ایشان بهشت‌است واگر حسنی‌تأنیث احسن گوئی معنی‌آنست که ایشان راست که نیکوئی کردندنیکوتر ازآنچه ایشان کردند ونیز زیادت، چنانکه جائی‌دیگر گفت «ولدنیا مزید ـ ویزیدهم من‌فضله» **امیرالمؤمنین علی**ع گفت «للذین احسنوا» احسان اینجا قول‌لاآله الاّالله است، و حسنی بهشت و «زیادة» غرفهٔ از یاقوت سرخ ساخته که آنرا چهار هزار دراست.

روی **ابوذر** قال‌قلت: یارسول‌الله‌علّمنی‌عملاً یقرّبنی‌من‌الجنّة ویباعدنی‌من‌النّار. قال: اذا عملت سیئةً فاتبعهاحسنةً. قال‌قلت‌من‌الحسنات‌لااله‌الاّالله؟ قال:نعم، من‌احسن الحسنات. میگوید: ایشان که لااله‌الاالله گفتند پاداش‌ایشان بهشت است. همانست که **مصطفی** گفت: «من‌قال‌لااله‌الاالله‌دخل‌الجنّة» و گفته‌اند: «للذین‌احسنوا» این‌احسان استغفاراست‌صحابهٔ رسول‌را وحسنی‌شفاعت **مصطفی** است وزیادة رضای‌خدا. فانّ‌الله عزّوجلّ یقول: «والّذین اتّبعوهم باحسان رضی‌الله عنهم» **ابن‌عباس** گفت: «لّلذین احسنوا» ای ـ جاهدوا فی‌سبیل‌الله «الحسنی» یعنی رزق‌الجنّة لقوله: «یرزقون» والزّیادة دوام‌الحیوة فی‌قرب‌المولی‌لقوله «بل‌احیاءٌ عند ربّهم» وقیل: الحسنی جزاء حسناتهم و الزیادة ان یجازی بالواحد عشرا لیکون‌الزّیادة من جنس الاوّل. وقیل: «الحسنی» عشرة «والزّیادة» تضعیف‌العشرات. وخبر درست‌است‌در **صحیح‌مسلم** حدیث **حماد سلمه** از **عبدالرحمن بن ابی لیلی** از **صهیب بن سنان الرومی** از **مصطفی** که گفت: «الحسنی» الجنّة «والزّیادة» النّظر الی‌وجه‌الله عزّوجلّ. وعن **ابی‌بن‌کعب** قال‌سألت رسول‌الله‌ص عن‌الزّیادتین‌فقال: ومالزّیادتان؟ قلت حدیثهما قوله «وارسلناه

الی مایة الف اویزیدون» فقال عشرون الفاً. فقلت: قول‌الله عزّ وجلّ «للذین احسنوا الحسنی وزیادة» قال الحسنی الجنّة والزّیادة النّظرالی وجه‌الله عزّ وجلّ وقال(ص) «اذا دخل‌اهل‌الجنّة الجنّة واهل‌النّار النار: نادی منادٍ یا اهل‌الجنّه انّ لکم‌عندالله موعداً لم ینجزکموه. قالوا: ماهو؟ الم یثقّل موازیننا؟ الم‌یدخلناالجنّة؟ الم یجرنا من‌النّار؟ قال: فیکشف لهم الحجاب فینظرون الی‌الله فیخرّون له سجداً. وهی «الزّیادة» التّی قال‌الله عزّوجلّ «للّذین احسنوا الحسنی وزیادةٌ» قال. **یزیدبن هرون** فی اثر هذا الحدیث: من کذّب بهذافقدبریٔ من‌الله وبریٔ‌الله‌منه. وعن **ابن عمر** قال قال: رسول‌الله‌ص «انّ ادنی اهل‌الجنّة منزلة لرجلٌ ینظرفی‌ملکه الفی سنةیری اقصاه‌کما یری ادناه، ینظر فی‌ازواجه وسرره وخدمه وانّ افضلهم منزلةً لمن ینظر فی‌وجه‌الله عزّوجلّ کلّ یوم مرتین» و روی عن **انس بن مالک** انّه قال فی‌قوله عزوجلّ «ولدینا مزیدٌ» قال یتجلّی لهم الرّب عزوجلّ کلّ جمعة.

ثمّ قال: «ولایرهق وجوههم» ای ـ لایعلوها ولایغشاها «قتر» غبارٌ. وقیل: سواد وکآبةٌ «ولاذلّة» ای ــ هوان کما یصیب اهل‌جهنم. قال: **ابن ابی‌لیلی** هذا بعدنظرهم الی ربّهم «اولئك اصحاب الجنةهم فیها خالدون».

«والّذین‌کسبوا السیّآت» الکفروالشرك «جزاء سیئة بمثلها» یعنی النّار. فلاذنب اعظم من الشرك ولاعذاب اشد من‌النّار. وتقدیره: لهم جزاء سیئة مثلها. والباء زائدة «وترهقهم ذلّة» ای ـ یلحقهم ذلّ وخزیٌ. وهو ان «مالهم من‌الله» ای ـ من‌عذاب‌الله «من‌عاصم» مانع یمنعهم. و «من» صلة «کانّما اغشیت» البست «وجوههم‌قطعاً من‌اللیل مظلماً» ای ــ جعل علیها غطاء من‌سواد اللیل. ای ــ هم سودالوجوه. قرائت **مکی** و **علی** و **یعقوب** «قطعاً» بسکون طاء و هو جزءٌ من‌اللیل بعد طایفة منه و «مظلماً» نعته و باقی بفتح طاء خوانند وهو جمع قطعة و «مظلماً» نصبٌ علی الحال. ای ـ فی حال ظلمته «اولئك اصحاب النّار هم فیها خالدون».

النوبة الثالثة

قوله تعالی وتقدّس «هوالّذی یسیّرکم فی‌البّروالبحر» الایة. بزبان اهل‌اشارت

سیر دربرّ راه بردن است درمشارع شرع ازروی استدلال بواسطهٔ رسالت، وسیر بحر غلبات حق است که در وقت وجد عنان مرکب بنده بی‌واسطه در منازل حقیقت بمشاهدقدس کشد، تاچنانکه درردریا سیریک‌ماهه بیک‌روز کنند، این جوانمرد درین میدان بیك جذبهٔ الهی مسافت همه عُمر باز برد. اینست که گفتند: جذبةٌ من الحق توازی عمل الثقلین، سیر برّ، سیر عابدان است وزاهدان دربادیهٔ مجاهدت، برمرکب ریاضت بدلالت شریعت، مقصدایشان بهشت رضوان و نعمت جاودان. سیر بحر، سیر عارفان است و صدّیقان در کشتی رعایت، میرواند آنرا باد عنایت دربحر مشاهدت، مقصد ایشان کعبه وصلت وراز ولی‌نعمت. و گفته‌اند برّ وبحر اشارت‌اند بقبض وبسط عارفان، گهی درقبض میان دهشت وحیرت می‌زارند، گهی دربسط میان شهود ووجود می‌نازند.

بازچون باد شادی ازافق تجلّی وزد، وابر لطف باران کرم ریزد، بنده عنایت و رعایت‌بیند «وجرین بهم بریح طیّبة» نقد وقت وی‌شود «وفرحوا بها» بربساط شهود درحالت انس فرحی دروی آید، بسطی بیند بنازد ازسر آن نازودلال گوید:

مائیم عیاران و عیاران مائیم بردیدهٔ مشتری قدم می‌سائیم

راست که این بسط بنهایت رسد، ازموارد قدرت وارد هیبت ودهشت آید، دریای عظمت موج هیبت زند، مسکین بنده در وهدهٔ حجبت افتد، زبان تضرّع بگشاید، بزاری و خواری گوید:

قد تحیّرت فیك خذبیدی یا دلیلا لمن تحیّر فیکا

اینست که گفت جلّ جلاله: «جاء تها ریح عاصف وجاء هم الموج من کلّ مکان» آن شوریدهٔ روزگار وسرور طریقت **شبلی** درروش خویش از هردو جانب خبرداده، وبرهردومقام گذشته، درمقام بسط بوقت شادی ونازهمی گفت: این السموات والارضون حتّی احملها علی شعرة جفن عینی. ودرمقام قبض بوقت زاری وخواری همی گفت: ذلّی عطل ذلّ الیهود. وشاهد شرع مقدّس برین قصه آنست که **مصطفی**ص گهی میگفت: «انا سیّد ولد آدم ولافخر» و گهی میگفت «لاتفضّلونی **علی یونس بن متّی**».

«انّما مثلُ الحیواةالدّنیا کماءٍ انزلناهُ من السماء» تشبیه اموال وحظوظ دنیا بباران ازآن روی‌است، که باران بحیلت وتدبیر آدمی نتوان فروآوردن وجز بتقدیر

الهی ومشیّت خدای نیاید، کار دنیا همین‌است بجهدوحیلت وتدبیر وتلبیس بنده هیچ راست‌نشود، ومجتمع‌نگردد مگر بقسمت ازلی‌وتقدیر الهی، وهرچندکه باران بتقدیر است، امّا استسقا بنماز و دعا درشریعت رواست و خواستن آن در دین نقصان نیارد، همچنین رزق دنیا اگر چند بتقدیر و قسمت است‌طلب کردن رواست، وعطا خواستن ازالله بنده‌را سزاست. و مصطفی‌ص گفته: اجملوافی‌الطلب. چون‌خواهیدنیکوخواهید قناعت و قدر کفایت خواهید، تا طاغی و بی‌راه نشوید این دنیا هم چون آب است و ربّ‌العزّة آنرا مثل بآب زد، آب چون باندازهٔ خویش‌بود سبب صلاح خلق بود، باز چون از حدّ و اندازه خویش‌در گذرد جهانرا خراب کند. کذلك‌المال اذا کان بقدر الکفایة والکفاف فصاحبهُ منعم فاذا زاد وجاوزالحد اوجب‌الکفران والطّغیان. «کلا انّ الانسان لیطغی ان رآه استغنی» وقیل: انّ الماء مادام جاریا کان طیّباً فاذا طال مکثه تغیّر. کذلك‌المال اذا انفقه صاحبهُ کان‌محمودا واذا امسکهُ کان معلولا مذموما. وقیل: ان الماء اذا کان طاهراً کان حلالاً یصلح للشرّب ویصلح للطهور وان کان‌نجساً فبالعکس. کذلك المال اذا کان حلالاً و بعکسه لو کان حراما.

«والله یدعواالی‌دارالسلام» دعوت چهاراند یکی دعوت توحید وشهادت. وهو قوله: «یدعوکم‌لیغفرلکم» دیگر دعوت‌حمدواجابت. وهوقوله: «یدعوکم‌فتستجیبون بحمده». سه دیگردعوت اتباع وامامت. وهوقوله: «یدعوا کلّ اناس بامامهم». چهارم دعوت کرامت وضیافت. وهوقوله: «والله یدعواالی دارالسلام» کسی که دعوت کند و خواهد تادوستان وعزیزان را بمهمان برد، شرط مهمانی آنست که اوّل کسی‌ازنزدیکان وخاصگیان خویش را فرستد، تا ایشان را خبر کند ونوید دهد، پس چون‌آیند باز عزیزان را به استقبال ایشان فرستد و یکی را تنها نخواند، که دوستان و خویشان ویرا همه برخواند و مرکبها و مشعلها براه ایشان فرستد، چون آیند جای ایشان ساخته و پرداخته دارد، چون بنشینند ایشانرا اوّل جلاب دهند پس میوه آرند، پس طعامهای ساخته بنهند و غلامان و چاکران برسرایشان بدارند، چون از آن فارغ شوند سماع کنند، و شرط است که میزبان دیدار خود ازمهمان بازنگیرد، و بعاقبت

ایشان را با کرام وخلعت باز گرداند. ربّ العالمین درضیافت فردوس این همه ساخته وراست کرده وقرآن مجید از آن خبر میدهد وبیان میکند، اوّل خواننده ونویددهندهٔ ایشان مصطفی صم است میگوید: حقّ جلّ جلاله «وداعیاً الی اللّه باذنه» پس فریشتگان ورضوان باستقبال ایشان فرستد «وتتلقّیهم الملئکة» مرکبهاشان فرستد «نحشر المتّقین الی الرّحمن وفداً» ای ـ رکباناً علی نجایب من نور. مشعلهای نوربر راه ایشان فرستد «یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم» تنهاشان نخواند که خویشان و نزدیکان همه را خواند «ومن صلح من آبائهم و ازواجهم وذرّیاتهم» آنگه بهشت «وجنة النعیم» جای ایشان ساخته «جنة عرضها السموات والارض اعدت للمتّقین» جلاب ایشان «یسقون من رحیق مختوم ختامه مسك» میوهٔ ایشان «وفاکهة کثیرة لامقطوعة ولاممنوعة» طعام ایشان «ولحم طیر ممّا یشتهون» چاکران وخادمان برسر ایشان «ویطوف علیهم غلمان لهم کانّهم لؤلوءٌ مکنون» سماع ایشان «فهم فی روضة یحبرون» و از همه عزیزتر آنست که ایشانرا بدیدار خود شاد گرداند، تاویرا جلّ جلاله می بینند ومینازند، چنانکه گفت: «وجوهٌ یومئذ ناضرةٌ الی ربها ناظرةٌ» رویها تازان ونازان بجلال و جمال حق نگران، رویهای روشن تر از آفتاب روز، بتجلی ذوالجلال گشته بیروز.

پیر طریقت گفت دیداردوست بهرهٔ مشتاقانست روشنئی دیده و دولت جان و آئین جهان است، راحت جان و عیش جان و درد جانست.

هم درد دل منی وهم راحت جان.

ای جوان مرد، باش تاشادی بینی، ویکبار بادوست بربساط وصل ایمن نشینی، وازدوست آن بینی که «لاعینٌ رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر» اینست که ربّ العالمین گفت: «للّذین احسنوا الحسنی وزیادةٌ ولایرهقُ وجوههم قتر ولاذلّةٌ اؤلئك اصحابُ الجنة هم فیها خالدون» اصحاب جنة دیگراند وارباب صحبة دیگر، اصحاب جنة رامیگوید: «واللّه یدعوا الی دارالسلام» ارباب صحبت رامیگوید: «ویهدی من یشآءُ الی صراطٍ مستقیم» حسنی وطوبی وزلفی اهل جنت راست، زیدت وقربت وصحبت اهل معرفت راست.

انّی لاحسد دارکم لجوارکم طوبی لمن اضحی لدارك جارا

قال: رسول‌اللّه‌صم «انّ‌اللّه عزّوجلّ اذا اسکن اهل‌الجنّه الجنّة واهل‌النّار النّار بعث الی اهل الجنّة الرّوح الامین فیقول یا اهل الجنّة انّ ربّکم یقرئـکم السلام و یأمرکم ان تزوروه الی فناءالجنّه و هو ابطح الجنّه تربته المسك و حصباؤهُ الدّر و الیاقوت و شجره الذّهب والرّطب و ورقه الزّمرّد، فیخرج اهل‌الجنّـة مستبشرین مسرورین فثم مجمعهم وثمّ تحلّ لهم کرامةاللّه عزّوجلّ والنّظر الی وجهه وهو موعودُ اللّه انجزه لهم قال فیأذن‌اللّه لهم فی‌السماع والاکل والشرب وتکون حلل‌الکرامة.

ثمّ ینادی مناد یا اولیاءاللّه هل‌بقی‌مما وعدکم ربکم شیأ فیقولون‌لا. قدا تجزلنا ماوعدتاومابقی‌شی‌الاالنّظر الی‌وجه ربّناعزّوجلّ‌قال‌فیتجلّی‌لهم‌الرّب‌عزّوجلّ‌فی‌حجب، فیقول: یا جبرئیل ارفع حجابی لعبادی‌حتی ینظروا الی وجهی. فیرفع‌الحجاب‌الاوّل فینظرون‌الی‌نورمن‌الرّب‌عزوجل، فیخروّن‌له سجّداً. فینادیهم‌الرّب‌عزوجل یاعبادی ارفعوا رؤسکم انّهالیست بدارعمل انّما هی دارثواب. فیرفع‌الحجاب الثانی فینظرون امراً هواعظم و اجل، فیخرون‌للّه حامدین ساجدین عارفین. فینادیهم الرّب عزوجلّ: ارفعوا رؤسکم انّهالیست بدار عمل انّمـا هی‌دار ثواب و نعیم مقیم. فیرفع الحجاب الثالث فعند ذلك‌ینظرون الی‌وجه رب‌العالمین تبارك وتقدّس فیقولون حین‌ینظرون الی وجهه سبحانه ماعبدناك حقّ عبادتك. فیقول‌کرامتی امکنتکم من‌النّظر الی‌وجهی واحلتکم داری فیاذن‌اللّه عزوجلّ للجنّة ان تکلم فتقول: طوبی لمن تخلّدنی وطوبی لمن اعددت له. فذلك قوله: عز وجلّ «طوبی لهم وحسن مآب».

٤ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی: «**ویوم نحشرهم‌جمیعاً**» آن روز که ایشان‌را باهم آریم‌همگان «**ثم نقول للذین اشرکوا**» آنگه گوئیم ایشانرا که خداوند خویش‌را انباز گفتند «**مکانکم**» برجای باشید «**انتم وشرکاؤکم**» هم شما و هم انبازان خویش کـه مرا می گفتید «**فزیلنا بینهم**» میان ایشان جدائی‌افکنیم(۱) «**وقال‌شرکاؤهم**» آنگه آن شرکا گویند[مشرکانرا] «**ماکنتم ایانا تعبدون (۲۹)**» هرگزشمامارانپرسیدید

(۱) اوکنیم. (نسخه الف)

« **فکفی باللّه شهیداًبیننا وبینکم** » میان ما و میان شما خدای گواه بسنده است « **ان کنا عن عبادتکم لغافلین** (۲۰)» که ما از پرستش شماهرگز آگاه نبودیم.

« **هنالك** » آنجا [در آن‌وقت و آن هنگام] « **تبلوا کل نفس ما اسلفت** » برگیرد هر تنی کرد خویش وپاداش آنچه‌پیش فرافرستاد [از کردار] «**وردوا الی اللّه**» و باز برند ایشانرا از تعلّل و تعلّق با حقیقت حکم الله که در آن کرد . «**مولاهم الحق**» خداوند ایشان مدبّر و متولّی کارایشان خداست براستی وسزا [نه آنچه ایشان ساخته‌اند از بتان] «**وضلّ عنهم ما کانوا یفترون** (۳۱) » و هرچه جز از او که می‌پنداشتند و می‌فرا ساختند ومی پرستیدند همه گم گشت [و ناچیز و بیهوده] .

قل ـ بگو [پیغامبرمن] «**من یرزقکم**» آن کیست که روزی میدهد شما را «**من السماء والارض** » از [آب] آسمان و [نبات] زمین « **امّن یملك السمع والابصار** » یا آن کیست که شنوائی در گوشها و بینائی در چشمها آفریند و آن تواند« **ومن یخرج الحی من المیت ویخرج المیت من الحی**» و کیست آنکه بیرون آرد زنده از مرده وبیرون می آرد مرده از زنده « **ومن یدبّر الامر** » وآن کیست که کار میراند ومیسازد و میدارد و ساخته می‌سپارد « **فسیقولون اللّه** » تا گویند ایشان [وجواب دهند که سازنده و کنندهٔ آن همه] الله است « **فقل افلا تتّقون**(۳۲) » پس ایشانرا گوی بنه پرهیزید ازخشم و عذاب او .

« **فذلکم اللّه** » او که آن میکند الله است « **ربکم الحقّ** » خداوند شما براستی و سزا « **فماذا بعد الحق الّا الضّلال** » پس راستی چیست جز از گمراهی ؟ «**فانّی تصرفون** (۳۳)» شما را ازوچون برمی گردانند ؟

«**کذلك حقّت کلمة ربك**» آن آنست که درست و راست و بودنی از خدا سخن برفت «**علی الذین فسقوا**» بحکم برایشان که اینجا فاسق‌اند[و کافر] « **انّهم لایؤمنون** (۳٤) که ایشان نتوانند گروید .

«**قل**» [مشرکانرا] بگوی«**هل من شرکائکم**» ازاین انبازان شما کس هست؟ « **من یبدؤ الخلق** » که خلق درین جهان آرد وایشانرا جهان سزد ؟ « **ثم یعیده**»

پس باز جهان‌دیگر برد [وایشانرا جهـان سازد] « قل‌اللّه » هم تو گوی خدایست « یبدؤالخلق ثم‌یعیده » که امروز این جهانیانرا جهان سازد و باز فردا ایشان را جهان سازد «فانّی تؤفکون (۳۵)» شما را از وچون می‌بر گردانند ؟

« قل هل من‌شرکائکم » بگوی هست از این انبازان شما « من‌یهدی الی‌الحق» کسی که راه نماید براستی ؟« قل‌اللّه یهدی للحق » گوی‌خدای‌آنست که راه نماید براستی « افمن یهدی الی‌الحق احق ان‌یتبع » پس آنکس که راه نماید براستی سزاتر است کـه برطاعت او روند ؟« ام من لایهدی الا ان‌یهدی » یاآنکس که راه ننماید مگر که اورا راه نمایند ؟« فمالکم کیف تحکمون (۳٦) » پس چه رسید شما را وچه حکم است که می کنید.

« وما یتبع اکثرهم الاّ ظنّاً » و بیشتر ایشان نمیروند مگر بر پی پنداشت « انّ الظن لایغنی من‌الحق شیأ »وپنداشت بجای حق‌هیچ بکارنیاید [و بیدل‌راستی هیچ توایی نیاید] « ان‌اللّه علیم بما یفعلون (۳۷)» اللّٰه تعالی داناست بآنچه ایشان می کنند.

«وماکان هذاالقرآن‌ان‌یفتری من‌دون‌اللّه» این‌قرآن نامه‌ای نهاده ازسخن کسی جزاز خدای نیست « ولکن‌تصدیق الذی بین یدیه » لکن سخنی است‌گواه آن کتاب را که پیش فا آمد « وتفصیل الکتاب » و پیدا کردن و روشن کردن و گشاده نمودن است « لاریب فیه من‌رب‌العالمین (۳۸) » شك نیست درآن که از خداوند جهانیان است .

« ام یقولون افتریه » میگوید که این مرد نهاد آنرا از خود ؟« قل فأتوا بسورة مثله» گوی یك‌سورت‌آرید مانند این «وادعوا من استطعتم من دون‌اللّه ان کنتم صادقین (۳۹) » وانکه اگر راست میگوئید وتوانید هر کرا خواهید پس آن خدای می‌خوانید .

«بل کذّبوا بما لم‌یحیطوا بعلمه» [دروغی نیست وفرانهاده این‌قرآن] بلکه دروغ شمردند چیزی را که‌آن درنیافتند وبعلم خویش بدان نرسیدند« ولمّا یاتهم تاویله»وبایشان نیامد ودرفهم‌ایشان‌نگنجید حقیقت‌آن« کذلك‌کذب الذین من

قبلهم » همچنانکه اعدای انبیاء که پیش از **قریش** بودند [پیغام الله واخبار غیب که درنیافتند]دروغ شمردند« **فانظر کیف کان عاقبة الظالمین(٤٠)** »درنگر کهسرانجام ستمکاران چون بود .

«**ومنهم من یؤمن به**» ازایشان کس هست که باین نامه گرویده است «**ومنهم من لایؤ من به** » و هست از ایشان کس که باز نگرویده است « **وربّك اعلم بالمفسدین (٤١)** » و خداوند تو داناتر داناىاست بمفسدان و تباه کاران .

« **وان کذّبوك** »واگر ترا دروغ زن خوانند« **فقل لی عملی و لکم عملکم** » گوی کردمن مرا است وکردشما شمارا« **انتم بریئون ممّا اعمل** » شما ازآنچه من میکنم بیزار « **وانابرئٌ ممّاتعلمون (٤٢)** » و من ازآنچه شما میکنید بیزار .

النوبة الثانية

قوله تعالی: «ویوم نحشرهم جمیعاً »ای۔ الکفار و آلهتهم و«جمیعاً »نصبٌ علی الحال. میگوید: آن روز که کافران و بت پرستان با معبودان خویش جمع کنیم و بهم آریم. حشر در **قرآن** برد و معنی است: یکی بمعنی جمع ونظیر آن در**سورة الفرقان** است « ویوم نحشرهم وما یعبدون من دون الله » و در **سورة الکهف** «وحشرناهم» و در **سورة التکویر** «واذاالوحوش حشرت» و در **سورة النمل** « حشر لسلیمان جنوده » ودر **سورة ص** «والطّیر محشورة » ونظائر این در **قرآن** فراوان است همه بمعنی جمع. وجه دیگر حشر بمعنی سوق است چنانکه درسورة **والصافات** گفت: «احشروا الّذین ظلموا وازواجهم» ای ـ سوقوا الّذین اشرکوا و قرناءهم الشّیاطین بعد الحساب الی صراط الجحیم. ودر **بنی اسرائیل** گفت :«ونحشرهم یوم القیمة علی وجوههم» یعنی ـ نسوقهم علی وجوههم الی النّار. ودر **سورة طه** گفت :«ونحشر المجرمین» ای ـ نسوق المجرمین یومئذ بعد الحساب «الی جهنم زرقاً» .

«قوله : «ثمّ نقول للذین اشرکوا» یعنی عبدة الاوثان «مکانکم» این مکانکم درآن موضع است که کسی سخنی درخواهد گرفت با کسی بـ کاری ودرمفتتح کار وسخن خویش گوید:باش تا گویم. وعرب این برسبیل وعید وتهدید گوید، چنانکه عجم گویند:

باش که من با تو کاردارم . وهو منصوب علی‌الامر المضمر فیه یعنی ـ انتظروا مکانکم حتّی نفصل بینکم « انتم» تأکیدٌ له «وشرکاؤکم » عطف علیه ، « فزیلنا بینهم » من قولك زلت الشیٔ عن‌مکانه ازیله اذا نحیّته عن مکانه ، وزیلنا للکثرة والمبالغة . ای ـ فرقنا بین‌المشرکین وشرکائهم . این آنگه بود که معبودان باطل وعابدان را ازهم جدا کنند و از یکدیگر بیزاری گیرند ، چنانکه آنجا گفت : « اذتبرء الذین اتبعوا من الذین اتبعوا » الایة. ایشانرا جدا کنند وبردیدار یکدیگر بدارند تا آن شرکا گویند مشرکانرا « ما کنتم ایّانا تعبدون » بترسند و دست بانکار زنند چون درمانند عذر آرند و گویند « کفی باللّه شهیداً بیننا و بینکم » ای ـ اللّه الشاهد علی صدقنا بانّالم نشعر بعبادتکم وما کنّا عن عبادتکم الّا غافلین لانّا کنا جماداً لانسمع ولانبصرو لانعقل .

«هنالك» ای ـ فی‌ذلك‌الوقت «تبلوا» ای ـ تقاسی «کلّ نفس جزاء ماعملت» کقوله :« فمن یعمل مثقال‌ذرة خیراً یره » الایة . وبرقراءت **حمزه و کسائی** تتلوا ای ـ تقرأ کلّ نفس صحیفتها . از نامه برخواند هر کس آنچه پیش فرا فرستاد از کردار. وقیل: «تتلوا» ای ـ تتبع کل نفس‌ماقدمت- برپی آن‌ایستد هرکس که پیش فرا فرستاد از کرد خویش مطیع برپی‌طاعت تا بسرای مطیعان وعاصی برپی‌معصیت تا بسرای عاصیان . وفی‌الخبر ان‌المؤمن اذا خرج من قبره تمثل له عمله فی احسن صورة فیتبعه حتی یدخله الجنة . والکافر یمثل‌له عمله فی اقبح صورة فیتبعه حتّی یدخله‌النّار «وردّوا الی‌اللّه» ای ـ الی‌حکمه وحده «مولاهم الحقّ» فالحق من‌صفةاللّه عزوجلّ ومن قرأ الحقّ‌بالرّفع ، فالمعنی‌هومولاهم الحقّ‌لامن جعلوا معه من‌الشرکاء . « وضل عنهم ماکانوا یفترون» ای ـ ماکانوا یقولون علیه و یثقون به و یدّخرونه لیوم حاجتهم .

« قل یا **محمد** «من یرزقکم من‌السماء» المطر « والارض » النبات «ام من یملك السمع والابصار » ای ـ من یقدر علی خلق السمع والابصار « و من یخرج الحی من‌المیّت» ای ـ من یخرج‌الفرخ من‌البیضة والانسان من‌النطفة «ویخرج‌المیّت من الحی» یخرج النطفة من‌الانسان والبیضه من‌الطیر. من یخرج المؤمن من‌الکافر

والکافرمن‌المؤمن «ومن یدبّر امرالعالمین» ینظر فیه وینقض ویبرم «فسیقولون‌الله» ای ـ فیجیبونك عند سؤالك انّ القادر علی هذه الاشیاءالله ولا یکذبون فیه «فقل افلا تتقون» الله ان یعاقبکم علی اتخاذکم الاصنام. چون میدانید واقرارمیدهید که آفریدگار و کردگار همه الله است نترسید از عقوبت وی کـه با این دانش بتان را می‌پرستید؟

«فذلکم‌الله ربّکم الحقّ» ای ـ الذی هذاکلـه فعله هوالحق لیس هؤلاء الذین جعلتم معه شرکاء «فماذا بعد الحق الاالضلال» ای ـ «اذاکان الحق عبادةالله فعبادة غیره ضلال باطل «فانّی تصرفون» من این تصرفون عن عبادته و انتم مقرّون بانّه خالق الکلّ و مدبّر الامر کیف تصرف عقولکـم الی عبادة من لایرزق ولا یحیی؟ ولایمیت» آنگه «انّی» تفسیر کرد وحقیقت آن پیدا کرد گفت: «کذلك حقّت کلمةُ ربّك» وبر قراءت **مدنی و شامی** کلمات ربّك. ای وجب حکـمه و علمـه السّابق «علی‌الّذین فسقوا» کفروا «انّهم لایؤمنون».

«قل‌هل من‌شرکائکم من یبدؤالخلق ثمّ یعیده» کانوا مقرّین‌بانّ‌الله یبدؤالخلق وانّ‌الاصنام لاتخلق شیئاً وفیهم من‌یقرّ بالاعادة «قل» ای ـ فان‌اجابوك، والاّ فقل انت اذلا جواب الاّ هذا «الله یبدؤ الخلق ثمّ یعیده فانّی‌تؤفکون» کیف تصرفون‌عن قصد السّبیل.

«قل‌هل‌من شرکائکم» یعنی‌آلهتهم «من‌یهدی الی الحقّ» من یرشد الی دین الاسلام فاذا قالوا لا، ولابدلهم منه «قل‌الله یهدی‌للحق» یقال هدیت الی‌الحق وهدیت للحق بمعنی واحدٍ. «افمن یهدی‌الی‌الحقّ احقّ‌ان‌یتّبع» امره وطاعته «امّن‌لایهدّی» این حرف برپنج‌وجه خواندماند **شامی و مکی وورش** لایهدّی بفتح یاوها وتشدید دال خوانند اصله یهتدی فادغمت التّاءُ فی الدّال لانّها من مخرجها و نقلت فتحة التّاءِ المدغمة الی‌الهاءِ، اهل **مدینة** بی‌**ورش**، یهدّی‌بسکون‌ها وتشدید دال خوانند، ترکت الهاءُ علی‌حالتها قبل‌الادغام فجمعوا بین ساکنین‌کقوله «یخصّمون». **حفص و یعقوب** یهدّی بفتح یا و کسرها وتشدید دال خوانند، فراراً من التقاءِ الساکنین مع اتّبـاع الهاءِ الدّال فی الکسر، **عاصم و رویس** یهدّی بکسر یا و ها وتشدید دال خوانند،

اتّباعاً للکسرة الکسرة اصل این همه یهتدی است واین تشدید «ها» ازبهر اندراج تا است در دال. وجه پنجم قراءة **حمزة وکسائی** است، یهدی بفتح یا وسکون‌ها و تخفیف دال، و باین قراءت هـدی بمعنی اهتدی است تقول العرب هدیتـه فهدی. کقولهم جبرتهُ فجبر. میگوید: آن خداوند که راه نماید براستی سزاتر است که برطاعت او روند یا آن بتان که بخویشتن خود نتوانند که راست روند مگر که راه نمایند ایشانرا وراست روانند: والاصنام وان هدیت لم‌تهتد لکن لمّا اتّخذُوها آلهة عبرّ عنها کما یعبّر عمّن یعلم کقوله: «انّ الّذین تدعون من دون‌اللّه عبادٌ امثالکم» وقیل معناه، امّن لایمشی‌الاّ ان یحمل ولاینتقل عن مکانه الاّ ان ینقل وهی‌الاصنام و قیل: اراد به‌الرّؤساءُ المضلّین.

«فمالکم» اینجا سخن تمام‌شد. میگوید: ایّ شیءٍ لکم فی‌عبادة الاوثان؟ چه حاصل است شما را در پرستش بتـان و چه چیز یافتید از آن؟ آنکه گفت: «کیف تحکمون» چه حکم است این که خدایرا جلّ‌جلاله شریك وانباز میگوئید وبتانرا باوی برابرمی‌نهید؟«ومایتبّع اکثرهم»ای ـ کلّهم وقیل، رؤساؤهم لانّ السّفلة یتّبعون قولهم «الّا ظنّاً» یظنّون الباطل حقاً والاصنام آلهة فیدینون به ویدعون‌النّاس الیه و یقولون انّها تشفع لهم عنداللّه. واصل الظّنّ وقوع معنیً فی‌النّفس قبل تحقیقه او تزییفه فیستعمل‌مرّةللتحقیق فیکون‌الیقین کقوله: «الّذین‌یظنّون انّهم ملاقوا ربّهم» ویستعمل مرّةً للّتزییف فیکون‌الکذب‌والباطل. کقوله: «وانّ الظّنّ لایغنی‌من‌الحقّ شیأ» ای ـ انّ الظّن لایقوم مقام‌العلم وذلك‌فیما تعبّدالانسان بعلمه کالتّوحید واصول الدّین. فامّا الفروع فالعمل بالظّن‌فیها جایزٌ «انّ‌اللّه علیمٌ بمایفعلون» من‌اتّباع‌الظّنّ و اعتقاد الباطل.

«وما کان»هذاالقران»**قریش** میگفتند این‌قران **محمد** ازبر خویش‌نهاده‌است وویساخته. ونیز میگفتند: «ائت‌بقرآنٍ غیرهذا اوبدّله»این‌جواب آنست. میگوید: این‌قرآن‌نهاده وساخته کسی‌نیست جز کلام‌خداوند ونامه وسخن‌وی‌نیست. و **عرب** «کان» گویند بی‌خبر، اشارت فراقدم. معنی آنست که: «وماهذا القرآن ان یفتری

من دون الله .» زجاج گفت: «وما کان هذا القرآن» افتراء من البشر. هذا کقولهم ما کان هذا الکلام کذباً «ولکن» کان «تصدیق الذی بین یدیه» ای ـ بین یدی القرآن من البعث والحساب. والقرآن تقدمه، وقیل «تصدیق الذی بین یدیه» ای ـ کتب الله المنزلة قبله. میگوید: این قرآن گواه آن کتابها است که پیش ازین آمد، در آن همانست که در توریة(۱) و انجیل. که همه یکدیگر را گواه است وسخنی راست است از یك جا. «وتفصیل الکتاب» یعنی ـ «تفصیل» المکتوب من الوعد لمن آمن والوعید لمن عصی. وقیل: «تفصیل الکتاب» یعنی تبیین ما کتب علیکم وفرض «لاریب فیه من رب العالمین» لاشك فی نزوله من عند رب العالمین ولا تهمة انه من جل جلاله لانه فی اعلی طبقات البلاغة بحسن النظام و الجزالة.

«ام یقولون افتریه» بوعبیده گفت. این «ام» بمعنی واو است یعنی ـ «ویقولون افتریه» محمد من قبل نفسه «قل» یا محمد محتجاً علیهم «فأتوا بسورةٍ مثله» ای ـ مثل القرآن فی النظم والبیان. اینجا «بسورةٍ مثله» گفت، جای دیگر «بعشر سورٍ مثله» گفت، جای دیگر «بحدیثٍ مثله» گفت. اوّل ده سورت درخواست از ایشان، چون نتوانستند بایك سورت آورد، چون نتوانستند بایك حدیث آورد. آنکه گفت: چون خود عاجز آمدید از آوردن مثل آن دیگران را بیاری گیرید. «وادعوا من استطعتم من دون الله» ای ـ من هو فی التکذیب مثلکم یرید استعینوا بمن شئتم واضعتم سوا الله لیعاونوکم علیه «ان کنتم صادقین» ان محمداً یقوله من نفسه.

«بل کذبوا بمالم یحیطوا بعلمه» حسین فضل را گفتند: هل تجد فی القرآن، من جهل شیئاً عاداه؟ قال نعم، فی موضعین قوله: «بل کذبوا بمالم یحیطوا بعلمه» وقوله: «واذلم یهتدوا به فسیقولون هذا افك قدیم» همانست که گفته‌اند: والجاهلون لاهل العلم اعداء. الناس ابناء مایحسنون واعداء مایجهلون. ونظیره قوله: «اکذبتم بآیاتی ولم تحیطوا بها علما».

«بل کذبوا بمالم یحیطوا بعلمه» یعنی ـ القرآن «ولما یاتهم تأویله» لم یعرفوا حقیقته و ما فیه من النور والهدی والبیان. وقیل «بل کذبوا بمالم یحیطوا

---

(۱) توریت. (الف)

بعلمه» بما فی القرآن من الجنّة والنّار والبعث والقیامة «ولمّا یاتهم تأویله» ای ـ لم یأتهم، و سیأتیهم حقیقة ما وعدوا فی‌الکتاب، انّه کائن من‌الوعید ونازل بهم من‌العذاب «کذلك کذّب الذّین‌من‌قبلهم» یعنی ـ کفّارالامم الماضیة بالبعث والقیمة. «فانظر کیف‌کان عاقبة‌الظّالمین» آخر امرالمشرکین بالهلاك والعذاب. «کیف» فی موضع نصبٍ علی خبر «کان» ولایجوز ان یعمل فیها «انظر» لانّ ما قبل الاستفهام لایعمل فیه.

«ومنهم من یؤمن‌به» این‌آیت درشأن اهل‌کتاب فروآمد. میگوید: ازایشان کس‌هست که گرویده‌است‌چون عبدالله‌سلام ویاران وی. و کس‌هست که نگرویده است چون‌دیگر جهودان. زجاج گفت معنی‌آنست که ازایشان کس‌است‌که میداند که این قرآن ورسول حقّ است و بدل راست میداند وتصدیق میکند امّا معاند است وبرطریق‌معاندة اظهارکفر میکند. و ازایشان کس‌است که خود نمیداند، درشك‌است و تصدیق نمیکند. وگفته‌اند این‌آیت درشأن اهل مکه است یعنی ـ ومن قومك یا محمد من سیؤمن بالقران. از قوم تو کس هست کـه هنوز ایمان نیاورده امّا خواهد آورد، که در علم خدا رفته کـه ایمان آرد. و کس هست که هرگـز ایمان نیارد، که در علم خدا رفته که کافر میرد و ایمان نیارد «و ربّك اعلم بالمفسدین» الّذین لایؤمنون.

«وان کذّبوك فقل لی عملی ولکم عملکم» این‌آیت منسوخ‌است بآیت قتال، ونظیرش‌آنست که گفت: «لکم دینکم ولی‌دین» لنااعمالنا ولکم‌اعمالکم. میگوید: لی جزاءُ عملی‌ولکم جزاءُ اعمالکم «انتم بریئون ممّااعملُ وانابریءٌ ممّا تعلمون» لاتواخذون بعملی ولااوخذ بعملکم».

النوبة الثالثة

قوله تعالی(۱) «و یوم نحشرهم جمیعاً» الآیة. کردگار قدیم، جبّار نام دارعظیم، جلّ جلاله وعظم شأنه خبر میدهد از هیبت وسیاست روز رستاخیز، روز حشرونشر، روز عرض وشمار، روزمحاسبت ومسائلت خلق‌اوّلین وآخرین جمع کرده،

(۱) وتقدس (الف)

دیوان مظالم فرونهاده، ترازوی عدل درآویخته، دوزخ آشفته، بر گستوان سیاست برافکنده، و آنرا بعرصات حاضر کرده، شعلهای آتش حسرت ازدلها برافروخته، جانها بلب رسیده، دوست ودشمن آشنا وبیگانه ازهم جدا کرده، آن ساعت ازجناب جبروت ودرگاه عزّت بحکم سیاست ندای قهر آیدبعابد ومعبود باطل «مکانکم انتم وشرکاء کم» این چنان است که کسی را بیم دهند گویند باش تا من با(۱) تو پردازم. جای دیگر برعموم گفت: «سنفرغ لکم ایّه(۲) الثّقلان» آری باشما پردازیم ای جنّ وانس، آنکه معبودان باطل چون آن هیبت وسیاست بینند ازعابدان خویش بیزاری گیرند، عابدان برایشان دعوی کنند که ما را بطاعت و عبادت خویش فرمودند گناه ایشانراست که ما را از راه ببردند وچنین فرمودند، جواب دهند بتان وطواغیت که «کفی باللّه شهیداً بیننا وبینکم ان کنّا عن عبادتکم لغافلین» خداوند آفریدگار و معبود کردگار بی همتا میداند و گواه است که می ندانستیم وازعبادت وطاعت شما بی خبر بودیم، جماد بودیم بی حیوة وبی صفات وبی معنی، نه سزای پرستیدن داشتیم، نه زبان فرمودن. آنکه عاقبت مناظرهٔ ایشان آن بود که همه را بدوزخ فرستند، هم عابد را وهم معبود را، چنانکه میگوید جلّ جلاله «انّکم وما تعبدون من دون اللّه حصب جهنّم انتم لها واردون» تا ترا معلوم گردد که هرطاعت که نه خدایراست امروز محالست و فردا وبال و نکالست.

«قل من یرزقکم من السّمآءِ والارض» خبر میدهد که درهفت آسمان وزمین خدای ست که آفریدگار است وروزی گمار است، ودر آفریدن یکتا، ودرروزی(۳) دادن بی همتا، می آفریند بقدرت فراخ بی معونت، روزی میدهد ازخزینه فراخ بی مؤنت. خبردرست است از **مصطفی**ص «یداللّه ملأی لا یغیضها نفقة سحّاء اللّیل والنّهار».

«قل هل من شرکائکم من یبدؤ الخلق ثمّ یعیده» قدرت بر کمال، قدرت آفریدگار است که جهانرا آفریننده است وآغاز کننده، وآنکه گذشته را بازپس آرنده، و کهنه را نو سازنده، ازنیست هست بیرون آرد و آنکه آن هست به نیست آرد، هرچیزی را ضدّ وی تواند وهر کاری را عکس وی داند، بند و گشاد وقطع و وصل وجبر و کسر همه تواند، وسرّ آن داند، سنّتی بقدری منظره کرد وهر یکی

(۱) واتو (الف) (۲) ایها (الف) (۳) درّوزی (الف)

مذهب خویش تقویت میداد، اعتقاد قدری آنست که فعل وی توان وی است، مقدور وی نه مقدور حقّ. آن قدری میوه‌یی از درخت بگرفت گفت: الیس انا فعلت هذا؟ نه کردهٔ من‌است‌این‌فعل، نبینی که من کردم وتوان‌منست؟ سُنّی گفت: اگر تو کردی وتو گسستی، چنانکه بگسستی بپیوند، وبجای خویش باز بر. آن‌قدری درماند و مسئله تسلیم کرد. قال **ابن عطاء** فی قوله: «یبدؤُ الخلق ثمّ یعیده» قال: یبدؤُ باظهار القدرة فیوجد المعدوم، ثمّ یعیده باظهار الهیبة فیفقد الموجود، یبدؤ بکشف الاولیاءِ فیمحو کلّ خاطرٍ سواه ثمّ یعید فیبقی ببقائه، فلذلك عظم حال العارف و دلیله قوله: «قل هل من شرکائکم من یهدی الی الحق» الآیة. حق نامی است ازنامهای‌خداوند جلّ جلاله. تفسیر آنست که وی براستی خدا است وبخدایی سزاست وبقدر خود بجا است، بوده وهست و بودنی همه رفتنی اند ووی باقی، موجود دل دوستان، مشهود جان‌عارفان، نه‌تغیّرپذیر نه‌حال‌گرد، بسزاوارخدایی‌راجاودان. وبرلسان اهل طریقت این نام حق بسیار رود ازآنکه این طایفه از شهود افعال به شهود صفات بیوستند آنکه ازشهود صفات با شهود ذات افتادند، اوّل نظارهٔ صنع کردند، پس‌از صنع‌درگذشتند، نظارهٔ صفات کردند. بازنظارهٔ صفات‌بگذاشتند، نظاره ذات کردند. نظاره صنع را گفت: اولم ینظروا فی ملکوت السّموات والارض» نظارهٔ صفات را گفت: «وما تکون فی شانٍ وما تتلوا منه من قرآن» الآیة. نظاره ذات را گفت: «قل‌الله ثمّ ذرهم» و **مصطفی** صم» در نظارهٔ فعل گفته: اعوذ بعفوك من عقابك. ودرنظارهٔ صفات گفته: اعوذ برضاك من سخطك، ودرنظارهٔ ذات گفته: اعوذ بك‌منك. آنکه از دیدن خود نیز در گذشت، ازصفات خود مجرّد گشت، از مقام فنا نفس زد گفت: «لااحصی ثناء علیك». بازقدم برتر نهاد برمقام بقا ازحقیقت افراد نشان داد گفت: «انت کما اثنیت علی نفسك» اوّل مقام استدلال است دیگرمقام افتقار است، سیوم مقام مشاهده، چهارم مقام حیوة، پنجم مقام بقا.

پیرطریقت برموز این معانی اشارت کرده و گفته: ای رستاخیز شواهد و استهلاك رسوم عارف بنیستی خود زنده‌است ای ماجد قیوم همه درآرزوی دیدار اند

ومن در دیدار گم(۱) سیل که بدریا رسید از آن سیل چه معلوم، جهان از روز پراست و نابینای مسکین محروم.

خصمان گویند کین سخن زیبا نیست خورشید نه مجرم ار کسی بینا نیست

٥ - النوبة الاولى

قوله تعالی: «**ومنهم من یستمعون الیك**» وازایشان کسان‌اند که می‌نیوشند بتو «**افانت تسمع الصمّ**» توهیچ توانی که کران‌را شنوائی «**ولو کانوا لایعقلون**(۴۲)» ایشان که کرانند نتوانند که دریابند.

«**و منهم من ینظر الیك**» و از ایشان کس است که می‌نگرد بتو «**افانت تهدی العمی**» توهیچ توانی که نابینایان را راه نمائی «**ولوکانوالایبصرون**»(۴۳) چون توانی وایشان نمی‌بینند.

«**انّ الله لایظلم الناس شیئاً**» الله برمردمان ستم نکند هیچ. «**ولکنّ الناس انفسهم یظلمون**»(۴۴) لکن مردمان برخویشتن ستم میکنند.

«**ویوم نحشرهم**» وآن روز که ایشانرا بهم کنیم وجمع آریم «**کان لم یلبثوا**» گوئی که ایشانرا درنگ نبود پیش از آن هرگز «**الا ساعة من النّهار**» مگر یك ساعت از روز «**یتعارفون بینهم**» آشنائی با یکدیگر فرامیدهند [درمحشر] «**قدخسر الذین کذّبو بلقاءالله**» زیان کار گشتند ایشان که دروغ شمردند رستاخیز را وشدن بخدای، ودیدار او «**وماکانوامهتدین**»(۴۵) و ایشان برراه نبودند.

«**واِمّا نرینّك**» واگر بتو نمائیم [درحال زندگی تو] «**بعض الّذی نعدهم**» چیزی از آنچه مشرکان قریش را می وعده دهیم [ازعذاب] «**اونتوفینّك**» یا ترا پیش بمیرانیم [از آنکه ایشانرا عذاب کنیم] «**فالینا مرجعهم**» بازگشت ایشان آخر با ما است «**ثم الله شهید علی مایفعلون**»(۴۶) و آنکه الله گواست بر آنچه ایشان میکنند [وبآن دانا].

«**ولکل امّة رسول**» هرامّتی را پیغامبری است [ز امّة بایشان] «**فاذا جاء**

(۱) گوم (ج)

رسولهم » چون رسول آمد بایشان «**قضی بینهم بالقسط**» میان ایشان و میان پیغامبر ایشان کار بر گزارند بدادو سزا «**وهم لا یظلمون**(٤٧)» و برهیچ کس از ایشان ستم نجویند [وپیش از آگاه کردن بنه گیرند].

« **و یقولون متی هذاالوعد**(٤٨) » میگویند کـه هنگـام این خاست از گور کی‌است؟«**ان کنتم صادقین**(٤٨) »اگر می‌راست‌گوئید[که ماباز انگیختنی‌ایم].

« **قل** » بگو[ای **محمد**]« **لا املك لنفسی ضراً** »من‌خویشتن‌را نتوان‌گزند باز داشتن دارم « **ولا نفعاً** » ونه توان سود یافتن « **الا ماشاءالله** » مگر آنچـه الله خواهد [مرااز گزند وسود] «**لکل امّة اجل**» هلاك‌گشتن‌ومردن‌هر گروهی‌راهنگامی است « **اذا جاء اجلهم** » چون هنگام ایشان در رسد « **فلا یستأخرون ساعة** » از آن هنگام‌نه یك‌ساعت باپس‌نشیند « **ولایستقدمون**(٤٩)» ونه‌یك‌ساعت پیش‌شوند.

« **قل** » بگو [یا **محمد**] «**ارایتم ان‌اتیکم عذابه**» چون‌بینید اگر بشما آید عذاب‌او [ونا کامیپای‌شود رستاخیز]«**بیاتاً اونهاراً**»به‌شبیخون‌یابروز«**ماذا یستعجل منه‌المجرمون**»(٥٠) » چه چیز است ازآنکه بدکاران و کافران بآن می‌شتابند.

« **اثمّ اذا ماوقع آمنتم به** » پس آنکـه آن بیفتاد بخواهید گروید بآن ؟ « **ءَالآن** »[تاشماراگویند] که اکنون‌است«**وقد کنتم‌به تستعجلون**(٥١)»وهمه عمر خویش بآن می‌شتابیدید [بسخن ومیگفتید که کی] .

« **ثمّ‌قیل‌للذین‌ظلموا**» آنکه ستم‌کاران راگویند « **ذوقوا عذاب الخلد** » چشید عذاب جاویدی «**هل تجزون الا بماکنتم‌تکسبون**(٥٢)» شمارا پاداش دهند مگر بآنچه میکردید «**ویستنبئونك**» خبر می‌پرسند از تو « **احقّ هو** » که خود راست است این خبر رستاخیز «**قل‌ای وربّی**» بگو آری بخدای من « **انه لحق** » که‌این‌خبرراست است«**وما انتم بمعجزین**(٥٣)»وشما پیش‌نشویدواورا درخودعاجز نیارید «**ولو انّ لکل نفس ظلمت**» واگرهر کسی را که[کافرشد] وبرخود ستم‌کرد «**مافی‌الارض**» اورا ملك بودهرچه درزمین است « **لا فتدت به** » خویشتن را بآن باز خرید جوید و نیابد « **واسرّوا الندامة** » و پشیمانی خویش در دل نهان دارند **لمّا راوا العذاب**» آنگه که عذاب بینند «**و قضی بینهم بالقسط**» ومیان ایشان کار

بر گزارند بسزاو داد «**وهم لایظلمون(٥٤)**» وبر هیچ کس از ایشان ستم نکنند.

«**الا**» آگاه باشید وبدانید.

«**انّ للّه مافی السّموات والارض**» که خدایرا است هرچه در آسمان وزمین است «**الا انّ وعداللّه حق**» آگـاه باشید که گفت خدا واست است «**و لکنّ اکثرهم لایعلمون (٥٥)**» لکن بیشتر ایشان نمیدانند.

«**هو یحیی ویمیت**» اوست که مرده زنده میکند وزنده میمیراند «**و الیه ترجعون(٥٦)**» وشمارا همه بااو خواهند بُرد.

النوبة الثانية

قوله تعالی: «ومنهم من یستمعون الیك» این آیت درشأن مستهزیان آمد که استماع ایشان بتعنّت واستهزا بود، لاجرم می‌شنیدند وایشان را در آن هیچ نفع نبود، وایشان را بکار نیامد، همچون کسی که کر باشد وخود به اصل هیچ نشنود. و گفته‌اند: سمع درقرآن بر دو وجه است: یکی سمع ایمان است بدل، چنانکه درسورت **هود** گفت: «ماکانوا یستطیعون السّمع» ای - لم یطیقوا سمع الایمان بالقلب. و در سورة **الکهف** گفت: «وکانوا لایستطیعون سمعاً» یعنی سمع الایمان بالقلوب.

«افانت تسمع الصّمّ» هم ازین باب است. وجه دیگر سمع است بگوش سر، چنانکه در سورة **هل اتی** گفت: «فجعلناه سمیعاً بصیراً» ای - سمیع الاذنین. ودر **آل عمران** گفت: «انّنا سمعنا منادیاً» یعنی **محمداً** صم ینادی بالایمان. «ومنهم من یستمعون الیك» هم ازاین باب است که این استماع بگوش سراست «افانت تسمع الصّمّ» یا**محمد** توچون توانی که کران را بگوش دل شنوا کنی؟ ایشانرا دریافت نیست وهدایت نیست کـه ایشانرا راه ننمودیم.

«ومنهم من ینظر الیك» این نظر چشم سراست «افانت تهدی العمی» این نابینائی نابینائی دل است چنانکه جای دیگر گفت: «فانّها لاتعمی الابصار ولکن تعمی القلوب الّتی فی الصّدور» میگوید: کافران و جهودان در تو می‌نگرند و معجزات و دلایل روشن می‌بینند و آن دیدن ونگرستن ایشانرا سود نمیدارد و بکار نیاید کـه

بصیرت‌دل وبینائی سر ندارند پس همچون نابینایان‌اند که خود باصل هیچ‌می‌نبینند. درین دوآیت بیان است که سمع را بربصر فضل است گوش را برچشم افزونی است درشرف، که عقل‌را ور سمع‌بست ونظربر(۱)چشم‌بست. و گفته‌اند: بصردرقرآن‌برسه وجه است: یکی دیدار دل‌است وبصیرت سر چنانکه درین آیت گفت: «ولو کانوا لایبصرون» یعنی الهدی بالقلوب، ودر سورة **الملائکة** گفت: «وما یستوی‌الاعمی والبصیر» یعنی بصرالقلب بالایمان وهوالمؤمن. ودر سورة **الاعراف** گفت: «وتریهم ینظرون الیك وهم لایبصرون» یعنی بالقلوب. دیگر دیدار چشم است چنانکه گفت: «فجعلناه سمیعاً بصیراً» ای بصیراً بالعینین. ودر سورة **یوسف** گفت: «فارتدّ بصیراً» یعنی بالعینین. ودر سورة **ق** گفت «فبصرك الیوم‌حدید» یعنی‌بالعینین. وجه سیوم‌بصیرت حجّت‌است چنانکه در سورة **طه** گفت: «وقد کنت بصیراً» یعنی‌بالحجة فی‌الدّنیا.

قوله: «انّ‌الله لایظلم‌النّاس‌شیئاً» لانّه یتصرّف فی‌ملکه وهو فی‌جمیع افعاله(۲) متفضّل اوعادلٌ «ولکن‌النّاس انفسهم‌یظلمون» بالکفر والمعصیة وفعلهم‌مالیس‌لهم‌ان یفعلوا والظّلم مالیس للفاعل ان یفعله. میگوید: الله برهیچ‌کس‌ظلم نکند وفعل‌وی بهیچ وجه ظلم نیست که جز تصرف درملك خود نیست اگر بنوازد فضل است واورا سزاست، واگر براند عدل‌است و او را رواست. اما بندگان برخود ظلم کردند که کفر و شرك آوردند وآن کردند که ایشانرا نرسد و نه سزاست که کنند. قرائت **حمزه وکسائی** «ولکن» بتخفیف، «النّاس» برفع ومعنی همانست.

«ویوم نحشرهم کان لم‌یلبثوا الّا ساعة من‌النّهار» روز قیامت مؤمن از پس شادی وامن وراحت که بیند، بودن خویش دردنیا ودر برزخ چنان فراموش کند که پندارد که یك‌ساعت بیش نبودست وکافر از اندوه وبیم ونومیدی که باو رسد وبیند چنان‌داند که دردنیا وبرزخ‌یك ساعت بیش‌نبودست‌مؤمن‌درشادی‌همهٔ(۳)اندوهان(٤) فراموش کند وکافر درغم همهٔ شادیها فراموش کند.

(۱) ور (الف) (۲) احواله (الف) (۳) هم (الف) (٤) اندهان (الف)

«یتعارفون بینهم» روز رستاخیز روزی دراز است واحوال آن در درازی روز میگردد از گوناگون هنگامی باشد که خلق در آن هنگام چنان باشند که «یفرّ المرء من اخیه وامّه وابیه» «ولا یسئل حمیم حمیماً» وهنگامی باشد که «یتعارفون بینهم» ای ـ یعرف بعضهم بعضاً معرفتهم فی الدّنیا، ثم تنقطع المعرفة اذا عاینوا اهوال القیامة. وقیل یتعرّف بعضهم من بعض مدّة لبثهم فی القبور. وقیل «یتعارفون بینهم» تعارف توبیخ لأنّ کلّ فریق یقول للآخر انت اضللتنی وما یشبه هذا.

«قد خسر الّذین کذّبوا» ای ـ خسر ثواب الجنّة وحظوظ الخیرات. «الذین کذبوا بلقاءِالله» یعنی بالبعث والنشور «وما کانوا مهتدین» الی الایمان.

«وامّا نرینّك» این «ماء» صلت است وجالب آن نون مشدّد است وصلت سخن اینست «وان نرك» این رؤیت رؤیت بصر است یعنی ـ ان نرك «بعض الّذی نعدهم» من العذاب فی حیوتك «اونتوفینّك» ولم نرك ذلك «فالینا مرجعهم» فی القیامة.

«ثم الله شهیدٌ علی مایفعلون» عالمٌ بفعلهم وتکذیبهم فیجازیهم علیه، این «ثمّ» درین موضع کلمتی است از کلمات صلت در آن حکم تعقیب نیست و عرب «ثمّ» گویند وبعد گویند بی نیّت تعقیب، چنانکه گفت «بعد ذلك زنیم» ومعنی آیت آنست که اگر بتو نمائیم درین جهان درحال زندگی توعذاب ایشان وانتقام کشیم ازایشان، واگر نه بعد از وفات تو در آن جهان عذاب کنیم و جزا دهیم. پس رب العالمین در حیوة پیغمبر بعضی عذاب ایشان بوی نمود روز بدر وعذاب آن جهانی ایشانرا خود برج است وایشانرا میعاد. وگفته اند این آیت منسوخ است بآیت سیف.

«ولکلّ امّة» من الامم الماضیة «رسولٌ فاذاجاء رسولهم» او بلغتهم دعوته فلم یؤمنوا «قضی بینهم بالقسط» ای ـ اهلکوا ونجا المؤمنون و کان ذلك من الله عدلاً. میگوید: هرامتّی را از امتّهای گذشته پیغام بری بود آن پیغامبر بایشان آمدید و بردین حق دعوت کردید، پس اگر ایشان ایمان نیاوردندی ورسالت وی نپذیرفتندی وحجّت برایشان محکم گشتید وعذربرنده شدید، رب العالمین عذاب بریشان فروگشادید گردن کشان وناگرویدگان را هلاك کردید، ومؤمنانرا نجات بودید، واین ازخداوند جلّ جلاله عدل است و داد بسزا، همان است که جائی دیگر گفت «وما کنّا معذّبین

حتّی نبعث رسولاً» وقال تعالی: «رسلاً مبشّرین ومنذرین لئلاّ یکون للنّاس علی الله حجّةٌ بعدالرّسل» **مجاهد** گفت و **مقاتل** و **کلبی** «فاذاجآء رسولهم» یعنی یوم القیمة «قضی بینهم بالقسط» گفتند: روز قیامت ربّ العزّة گوید: «الم یأتکم رسلی بکتابی» رسولان من بشما آمدند و پیغام ما بشما گزاردند و نامهٔ من برشما خواندند. ایشان گویند: ماأتاناك رسولٌ ولا کتابٌ بما هیچ پیغامبر نیامد و نههیچ نامه بما رسید پس رسولان آیند و برامّت خویش گواهی دهند بایمان و کفر ایشان. همان است که جائی دیگر گفت: «ویکون الرّسول علیکم شهیداً» جائی دیگر گفت: «وقال الرّسول یارب انّ قومی اتّخذوا هذا القرآن مهجوراً» وقال تعالی: «فکیف اذاجئنا من کلّ امّةٍ بشهیدٍ» الآیة. پس چون ایشان گواهی دادند «قضی بینهم بالقسط» میان ایشان کار بر گزارند و هر کسی را بسزای خود رسانند «وهم لایظلمون» لایعذّبون بغیر ذنبٍ ولا یؤاخذون بغیر حجة ولا ینقصون من حسناتهم ولایزادون علی سیّآتهم.

«ویقولون متی هذا الوعد» چون این آیت فرودآمد که «وامّا نرینّك بعض الّذی نعدهم» کافران گفتند: برسبیل استهزا این وعدهٔ عذاب کهمیدهی کی خواهدبود «ان کنتم» یا **محمد** انت واتباعك «صادقین» بنزول العذاب.

«قل یا **محمد** مجیباً لهم «لااملك لنفسی ضرّاً ولانفعاً الّاماشاء الله» ان املکه فکیف املك انزال العذاب. و گفتهاند: «متی هذا الوعد» این وعد بعث است در همه **قرآن** و معنی آنست که چون ایشان از رستاخیز پرسند یا **محمد** توجواب ده که «لااملك لنفسی ضرّاً ولانفعاً» بیان تاویل این آیت آنجا است که گفت: «قل لااملك لنفسی ضرّاً ولانفعاً الّا ماشاءالله» «ولو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر» ترامی پرسند که رستاخیز کی خواهد بود گوی من اگر غیب دانستمی خویشتن را از گزند(۱) نگاه داشتمی وبه هرچه خبر(۲) بودی رسیدمی، وچون غیب ندانم اینجا که بودنی امروز چیست، چون دانم غیب رستاخیز که رستاخیز کی است؟ «لکلّ امّةٍ اجلٌ» ای لهلاك کلّ امّة اجلٌ «اذاجاء اجلهم» وقت فناء اعمارهم «فلایستأخرون ساعة ولایستقدمون» ای لایتأخرون ولایتقدّمون. **عمر خطاب** گفت: اوّل مایهلك من الامم الجراد.

(۱ ـ گزند ـ ؟ ... خواهید زخیررسید. (الف) (۲) در (ج) (حیز) است واین تصحیح قیاسی است.

« قل ارأیتم ان اتیکم عذابه » این عذاب درین آیت نام رستاخیز است و در **قرآن** آنرا نظائر است «انّ عذاب ربّك لواقعٌ ماله من واقع» آنروز را عذاب نام کرد که آنروز عذاب کافران است . ودر **قرآن** عذاب است مراد بآن مرگ ، وعذاب است مراد بآن رستاخیز ، و عذاب بحقیقت عذاب . « بیاتاً » ای ـ وقت بیاتٍ وهو اللّیل « او نهاراً » چون ایشان استعجال عذاب کردند و از رستاخیز بسیار می‌پرسیدند، فرمان آمد که یا **محمد** ایشانرا بگوی «ارأیتم ان اتیکم عذابه» چه‌بینید اگر این‌عذاب ناگاه بشما آید ورستاخیز ناگاه بپای‌شود بشب یابروز، شما بچه‌چیز می‌شتابید از آن، چه‌چیز است از آن‌عذاب واز آن‌روز که کافران بآن می‌شتابند واین استفهام بمعنی تهویل و تعظیم است ای ـ ما اعظم مایلتمسون و یستعجلون .

«اثمّ اذا ماوقع آمنتم‌به» این «ثم»نه حرف عطف‌است که بمعنی‌حینئذٍ است واین استفهام بمعنی انکار است یقول احینئذٍ اذانزل العذاب صدّقتم بالعذاب فی‌وقت نزوله وآمنتم‌بالله وقت‌البأس. این‌جواب‌ایشانست که گفتند: چون‌عذاب معاینه بینیم ایمان‌آریم ، ایشانرا گویند درآن‌حال « الآن وقد کنتم به‌تستعجلون » تکذیباً و استهزاءً این همچنان است که فرا **فرعون** گفتند « الآن وقد عصیت قبل » جائی دیگر گفت: «یوم‌یاتی بعض‌آیات ربّك لاینفع نفساً ایمانها» الآیة .

«ثمّ قیل‌للّذین ظلموا» اشرکوا «ذوقوا عذاب‌الخلد» ای ـ علی‌الدّوام «هل تجزون» الیوم «الّا بما کنتم تکسبون» فی‌الدّنیا فما جزاءُ الشّرك الّاالنّار .

«ویستنبئونك» ای ـ یستخبرونك «احقٌ» مااخبرتنا به من‌العذاب والبعث. **مقاتل** گفت: **حیی‌ابن اخطب** چون به**مکه** آمد به **مصطفی**ص گفت یا **محمد** احقٌ ماتقول امباطل اباالجّد منك‌هذا ام‌انت هازلٌ؟ این‌جواب وی‌است «قل» **یامحمد** «ای وربّی» جائی دیگر گفت:«قل‌بلی وربّی» جایی دیگر گفت : «قل‌نعم» معنی هرسه لفظ آنست که آری حقّ است و راست «انّه لحقٌ» ، این «ه» باعذاب شود وبا **قرآن** وبا بعث وحساب ، ای ـ انّ ذلك لحقٌ کاینٌ لامحالة ، «وما انتم بمعجزین» ای ـ سابقین فائتین .

«ولو انّ لکلّ نفسٍ ظلمت ای ـ کفرت « ما فی‌الارض لافتدت به » ثمّ لم یقبل منه فداء ، همانست که جائی دیگر گفت: «وان تعدل کلّ عدلٍ لایؤخذمنها »

میگوید: اگر هرچه درزمین ملك کافربود خواهد که خویشتن را بآن بازخرد روز قیامت، وفدای‌عذاب خویش کند، لکن ندا ازوی نپذیرند وعذاب ازوی باز نگیرند.
«واسرّوا النّدامة» ای ـ اظهروها «لمّاراوا العذاب» پشیمانی‌ظاهر کنندآن روزلکن پشیمانی سودندارد وبکار نیاید. وقیل: «اسرّواالنّدامة» ای ـ کتموا النّدامة یعنی‌ـ الرّوساء من السفلة‌الّذین‌اضلّوهم «وقضی‌بینهم» ای‌ـ بین‌السفلة وبین‌الرّؤساء «بالقسط» بالعدل‌فیجازی‌کلّ علی‌صنعه. میگوید: مهتران وسروران‌کفره که سفلهٔ خودرا بی‌راه کرده بودند وایشان را بر کفرداشته، آن روز پشیمان شوند از کرد و گفت‌خویش، امّاآن‌پشیمانی ازسفلهٔ خود پنهان‌میدارند وظاهرنکنند تارب‌ّالعزة میان‌ایشان‌حکم کند وکاربر گزارد بعدل وراستی، وهر کس را آنچه سزای وی است از پاداش بوی دهد «وقضی بینهم بالقسط وهم‌لایظلمون» این‌آیت را حکم تکرارنیست که آنچه اوّل گفت درشأن قومی‌است واین درحق‌قومی دیگر. وگفته‌اند: این قضاء آنست که دوزخیانرا ازبهشتیان جدا کنند، بهشتیان را ببهشت فرستند ودوزخیان را بدوزخ، و بر کس ازایشان ستم نکنند.

«الا انّ‌للّه مافی‌السموات والارض» فلا مانع من‌عذابه ولا یقبل فداءً «الا انّ وعداللّه حقٌ» و عده ووعیده کائنان لاخلف فیهما «ولکنّ اکثرهم لایعلمون» البعث «هویحیی» للبعث «ویمیت» فی‌الدّنیا «والیه ترجعون» فی‌الآخرة.

النوبة‌الثالثة

قوله تعالی: «و منهم من یستمعون الیك» مستمعان مختلف‌اند ودرجات ایشان بر تفاوت، یکی بطبع شنید بگوش سرخفته بود سماع او را بیدار کرد تا ازغم بیاسود، یکی بحال شنید بگوش دل آرمیده بود سماع او را درحرکت آورد تا او را نسیم انس دمید، یکی بحق شنید با نفسی مرده و دلی تشنه و نفسی سوخته یادگار ازلی‌رسیده وجان بمهر آسوده وسرّ ازمحبّت ممتلی گشته. **بوسهل صعلوکی** درسماع میان استتار وتجلّی است. استتار حقّ مبتدیان است، و نشان رحمت درکار مردان، که ازضعف وعجز طاقت مکاشفت سلطان حقیقت ندارند. و

باین معنی حکایت کنند از **منصور مغربی** گفت: بحلّه‌ای از حلّهای **عرب** فرو آمدم جوانی مرا مهمانی کرد در میانه ناگاه بیفتاد آن جوان و بیهوش گشت، از حال وی پرسیدم گفتند: بنت عمّی آویخته وی گشته واین ساعت آن بنت عمّ درخیمهٔ خویش فرا رفت، غبار دامن وی درحال رفتن این جوان بدید بیفتاد وبیهوش گشت، این درویش برخاست بدر آن خیمه شد و شفاعت کرد از بهر این جوان گفت: ان للغریب فیکم حرمة و ذماماً و قد جئت مستشفعاً الیك فی امر هذا الشّاب فتعطفی علیه فیما به من هواك. فقالت المرأة انت سلیم القلب انه لایطیق شهود غبار ذیلی کیف یطیق محبتی. چون درویش درحق آن جوان شفاعت کرد، وی جواب داد که: ای سلیم القلب کسی که طاقت دیدار غبار دامن ما ندارد طاقت دیدار جمال وصحبت ما چون دارد؟ این است حال مرید او را در پرده خودی در پوشش میدارند تا در سطوات حقیقت یکبارگی سوخته و گداخته نگردد، یك تابش برق حقیقت بیش نبیند که او را در حرکت آرد نعره زند، وجامه درد و گریه کند، باز چون بمحلّ استقامت رسد و درحقیقت افراد متمکّن شود نسیم قرب ازافق تجلّی بروی دمیدن گیرد، آن حرکات بسکنت بدل شود، زیرا موارد هیبت ادب حضرت بجای آرد. اینست که ربّ العالمین گفت: «فلّما حضروه قالوا انصتوا».

« اِنّ اللّهَ لایظلم النّاس شیئاً » نفی ظلم ازخویشتن کرد، وتقدیر ظلم در وصف وی خود محالست که خلق خلق اوست، وملك ملك او، وحقّ حقّ او، ظالم کسی باشد که ازحدّ فرمان درگذرد، وحکمی که او را لازم آید اندازهٔ آن درگذرد. وحقّ جلّ جلاله بجلال قدرخویش حاکم است نه محکوم، آمر است نه مأمور، قهّار است نه مقهور، بنده را بیافرید بقدرت بی‌وسیلت، اورا بپرورد بنعمت بی‌شفاعت، حکم خود بروی براند بی مشاورت، اگر بخواند وبنوازد فضل ولطف اوست، واگر براند وبیندازد قهر و عدل اوست، هرچه کند رواست که خداوند وآفریدگار بحقیقت اوست جلّ جلاله وتقدست اسماؤه و تعالت صفاته. « واما نرینّك بعض الّذی نعدهم » الآیة خبر وی درست، و وعد وی راست ووعید وی حقّ وحشر ونشر بودنی، و نامه کردار خواندنی، وحساب اعمال کردنی، وبثواب وعقاب رسیدنی. وهرچه پدید آمده گیر و پرده ازروی

کاربر گرفته کیر. یقول الله عزّ و جلّ « فکشفنا عنك غطآءك فبصرك الیوم حدید »

« قل لااملك لنفسی ضرّاً ولانفعاً الاّ ماشاءالله » ای مهتر کونین وسیّد خافقین ورسول ثقلین گوی نفع وضرّ بدست مانیست، راندن ونواختن کارما نیست، بندوگشاد داروگیر بداشت ما نیست که ضارّ و نافع جز نام و صفت یك خدای نیست، ضارّست خداوندگشاد وبند، وپادشاه پرسود وگزند، وکلید دار جدایی وپیوند، نافع است سود نمای خلقان، وسپردن سودها بروی آسان، و سود همه بدست وی نه بدست کسان.

« قل ارایتم ان اتیکم عذابه بیاتاً اونهاراً » من خاف البیات لم یستلذ السیّآت، من توسد الغفلة ایقظه فجأة العقوبة، من عرف کمال القدرة لم یا من فجأة الاخذ بالشدّة.

« ویستنبئونك احقّ هو » الآیة. راه حق بر روندگان روشن، لکن چه سود که یك مرد راه رو نیست، دریغا که بستان نعمت پر ثمار لطایف است ویك خورنده نیست، همهٔ عالم پرصدف دعوی ویك ذرّه جوهر معنی نیست، درمیدان جلال صدهزار سمند هدایت و یك سوار نیست. **بو یزید بسطامی** گفته: که راه حق چون آفتاب تابان است، هر که بینائی دارد چون درنگرد بایقین وایمان است، درهر کلوخی وذرّه‌ای از ذرائر موجودات بریگانگی حقّ صدهزار بیانست.

مرد باید که بوی داند برد ورنه عالم پراز نسیم صبا است

« الا ان لله ما فی السّموات والارض » الحادثات باسرها لله ملکاً و به ظهوراً ومنه ابتداءً والیه انتهاءً فقوله حقّ و وعده صدق وامره حتم وقضاؤه بتّ وهوالعلیّ، وعلی مایشاء قوی، یحیی القلوب بانوار المشاهدة، ویمیت النّفوس بانواع المجاهدة، یحیی من یشاء بالاقبال علیه ویمیت من یشاء بالاعراض عنه یحیی قلوب قوم بجمیل الرجاء ویمیت قلوب قوم بوسم القنوط.

٦ - النوبة الاولی

قوله تعالی: « **یا ایهاالناس** » ای مردمان « **قدجاءتکم موعظة من ربکم** » آمد بشما پندی ز خداوند شما « **وشفاء لمافی الصدور** » و شفا و آسانی آنرا که

دردلها بود [ازتنگی وشك] «وهدی ورحمة للمؤمنین(۵۷) »وراه نمونی و مهربانی گروید کانرا .

«قل بفضل الله وبرحمته »گوی بفضل خدای ورحمت او « فبذلك فلیفرحوا » بآن شادباشید(۱) وخرّم «هو خیر مما یجمعون(۵۸) »فضل خدای به است از آنچه شما گرد میکنید در دنیا .

« قل ارایتم » گوی چه بینید « ما انزل الله لکم من رزق » آنچه الله شما را فرستاد از آسمان از روزی « فجعلتم منه حراماً وحلالا » شما فرا ایستادید واز آن بخویشتن حرام ساختید و حلال ساختید « قل آلله اذن لکم » گوی الله شما را دستوری داد « ام علی الله تفترون(۵۹) » یا بر الله دروغ می‌سازید .

« وما ظن الذین یفترون علی الله الکذب » چه می‌پندارند ایشان که بر خدای می‌دروغ سازند « یوم القیمة » [چه پندارند که چه بینند از پاداش] روز رستاخیز . «ان الله لذو فضل علی الناس » الله بافضل است بر مردمان [در فراگذاشت ایشان درمهلت دادن درین جهان] « ولکن اکثرهم لایشکرون(۶۰) لکن بیشتر ایشان از الله بآزادی نه اند نه با او آشنا اند .

« وما تکون فی شان » در هیچ کار نباشی تو « وما تتلوا منه من قرآن » و ازین قرآن هیچ چیز نخوانی « ولاتعملون من عمل » و هیچ کار نکنید « الا کنا علیکم شهوداً » مگرمابرشما گواه باشیم [وبشما دانا] «اذتفیضون فیه» آنگه که می‌باشید درکار ومیروید در آن « ومایعزب عن ربك » و دور نیست وغائب از خداوندتو [ونه پوشیده وزو](۲) «من مثقال ذرة»هم(۳) سنگ یك ذره «فی الارض ولا فی السماء» نه در زمین و نه در آسمان «ولا اصغر من ذلك ولا اکبر و نه کم‌ازذره‌یی ونه مه‌از آن« الا فی کتاب مبین (۶۱) »مگر که درنوشته‌یست پیدای روشن درست .

« الا ان اولیاءالله » آگاه بید که اولیای خدا آنند که بوی گروند «لاخوف «علیهم ولاهم یحزنون(۶۲) »وز ایشان فرد(۴) نه بیم ست ونه اندوهگن باشند .

(۱) بید (الف) (۲) برو (ج) (۳) هم (ب) (۴) حرت (ج)

«**الذین آمنوا**» ایشان که باو بگرویدند «**وکانوا یتّقون (۶۳)**» و آزرم میداشتند و پرهیزگار بودند.

«**لهم البشری فی‌الحیوة الدنیا وفی‌الاخرة**» ایشانرا بشارت است درین جهان ودر آن جهان «**لاتبدیل لکلمات‌اللّه**» بدل کردن(۱) نیست سخنان خدایرا و وعدهای اورا «**ذلك هوالفوزالعظیم**»(۶۴) آنست پیروزی بزرگوار.

«**ولایحزنك قولهم**» اندوهگن‌مکناد تراسخن‌ایشان«**انّ العزةللّه جمیعاً**» خدایی اللّه راست بهمگی و توانائی درهمه کار و توانستن با همه کس «**هو السمیع العلیم (۶۵)**» او شنواست دانا.

«**الا ان‌للّه من‌فی‌السموات ومن فی‌الارض**» آگاه بید که اللّه راست هرچه در آسمان وزمین چیز و کس است «**ومایتبع‌الذین یدعون من دون‌اللّه شرکآء**» بچه چیزی‌می پی‌برند ایشان که جزاز‌اللّه(۲) انبازان‌می‌خوانند«**ان‌یتّبعون الاالظن**» برچه اعتماد میکنند جز از پندار که پی می‌برند «**وان هم الایخرصون (۶۶)**» وجز از دروغ روشن که میگویند.

«**هوالذی جعل لکم اللیل**» اوست که شمارا شب آفرید «**لتسکنوا فیه**» تادرو بیارامید «**والنهار مبصراً**»وروز روشن آفریدتادرو‌ببینند«**انّ‌فی‌ذلك‌لایات**» در آن نشانهای روشن است توانائی ودانائی اللّه را «**لقوم یسمعون (۶۷)**»ایشانرا که بشنوند.

«**قالوا اتخذاللّه ولداً**» گفتند: که اللّه فرزند گرفت «**سبحانه**» پاکیو بی‌عیبی‌وبی‌فرزندی‌اللّه راست«**هوالغنی**»او[ازاولاد]بی‌نیازاست‌وپاك‌است«**له ما فی السموات وما فی‌الارض**» اوراست هرچه در«هفت» آسمان و «هفت» زمین است «**ان عندکم من سلطان بهذا**»نیست بنزدیك‌شما این‌سخن‌را هیچ عذروهیچ حجت «**اتقولون علی اللّه ما لاتعلمون (۶۸)**»برخدای چیزی‌میگوئید که‌آنرا ندانند.

قل ان‌الذین یفترون علی‌اللّه الکذب بگوی ایشان که بر خدای دروغ می‌سازند(۳)، **لایفلحون (۶۹)** نیك نیابند.

(۲)جذ زاللّه (ج) (۳) می‌دروغ سازند (الف)

« متاع فی الدنیا » یك چندا یشانرا درین جهان فرادارند « ثم الینا مرجعهم »
و آنکه بازگشت ایشان باما « ثم نذیقهم العذاب الشدید » و آنکه بچشانیم ایشانرا
عذاب سخت « بما کانوا یکفرون «۷۰» » بآنچه حق فرامی‌پوشیدند و کافر می‌شدند .

النوبة الثانیة

قوله تعالی : « یا ایها النّاس » و این ناس مشرکان قریش‌اند و « موعظة و شفاء و هدی و رحمة » همه صفات قرآن اند موعظة خواند زیرا که در آن هم وعظ است و هم زجر ، مطیع بوی پند پذیرد ودر طاعت بیفزاید عاصی پند گیرد واز معصیت باز ایستد ، شفا خواند زیرا که درد جهل را دارو است ، و بیماری شك را درمان . « هدی و رحمة » خواند بیگانه را برراه میخواند و آشنا را برصواب میراند ، هدایت را سبب است و نجات را وسیلت ، رحمت مؤمنان است و تذکرهٔ خایفان ، وتبصرهٔ دوستان و قیل : « و رحمة للمؤمنین » ای ـ نعمة من‌الله لاصحاب محمد ص .

« و قُل » یا محمد للمؤمنین « بفضل‌الله وبرحمته فبذلك فلیفرحوا » میگوید : بفضل خدا و رحمت اوشاد باشید این « باء » بفضل الله ، خود تمام است بمعنی . و این « باء » « بذلك » بدل است از آن در آورد که سخن متطاول گشت « هو خیر » یعنی ـ فضل‌الله خیر ، فضل ورحمت یادکرد و آنکه جواب سخن بافضل بردتنها واین درعربیّت مشهور است ودر قرآن این را نظائر است « فلیفرحوا » بیاء « تجمعون » بتاقرائت ابوجعفر است و شامی . والمعنی فلیفرح المؤمنون بذلك فهو خیرٌ ممّا تجمعونه ایّها المخاطبون فلتفرحوا ، و « تجمعون » بتاءِ مخاطبه قرائت یعقوب است بروایت رویس یعنی فلتفرحوا یا معشر المؤمنین هو خیر ممّا تجمعون من‌الاموال لانّ منافع القرآن والایمان تبقی لصاحبه ومنافع الاموال تفنی وتورث صاحبها الندامة فی العقبی . امّا تفسیر فضل ورحمت آنست که مصطفی ص گفت : قل بفضل‌الله یعنی ـ القرآن وبرحمته ان جعلکم من اهله . ابن عباس گفت : فضل‌الله ، الایمان ورحمته القرآن . ابن عمر گفت : فضل‌الله ، الایمان و رحمته تزیینه فی‌القلب ، یقول‌الله تعالی : « و زیّنه فی قلوبکم » سهل بن عبدالله گفت : فضل‌الله ، الاسلام ورحمته السّنّة . وقیل : فضل‌الله ، النّعم الظّاهرة و رحمته النّعم الباطنة .

یقول‌الله تعالی :«واسبغ علیکم نعمةً ظاهرةً و باطنةً»وقیل : فضله« انّ‌الذّین سبقت لهم منّا الحسنی»ورحمته«اولئك عنها مبعدون»وقیل : فضل‌الله **القرآن** لانّ‌اللهٰ‌تعالی سمّی **القرآن** عظیماً وسمّی فضله عظیماً ، فقال‌تعالی : « ولقدآتیناك سبعاً من‌المثانی و **القرآن** العظیم» وقال : تعالی «وکان فضل‌الله علیك عظیماً » فکانّه قــال : «وکان فضل الله علیك عظیماً » ان اتاك **القرآن** العظیم ، و رحمته **محمد**ص قــال تعــالی : « و ما ارسلناك الّا رحمة للعــالمین » و قــال **النبی** ص : « انّما انا رحمةٌ مُهداةٌ » وقیل : فضل‌الله قوله « حبّب الیکم الایمان» و رحمته « کرّه الیکم الکفر» و قیل : فضله ، اظهارالجمیل. ورحمته، سترالقبیح. وفی‌الدّعاء« یامن اظهرالجمیل و ستر علی القبیح» **ذوالنون** : گفت رحمت عام است که گفت :«رحمتی وسعت کلّ شیء» وفضل خاصّ است که گفت :«وبشّرالمؤمنین بانّ لهم من‌الله فضلاً کبیراً » و امّت **محمد** را دراین آیت شرفی است تمام که ایشانرا در مرتبت فضل برابر پیغامبر نهاد، فقال‌تعالی للنبی :«وکان فضل‌الله علیك عظیماً» و قال لامّته : « وبشّرالمؤمنین بانّ لهم من‌الله فضلاً کبیراً» .

قوله : «قل ارأیتم ماانزل‌الله» این خطاب با **قریش** است که ایشان چیزهائی حرام کردند بخویشتن چون : بحیره وسائبه و وصیله و حامی وچیزهائی حجر کردند ازانعام وحرث بخویشتن وماهها‌یی حرام کردند بخویشتن بنسیئی وهمچنین‌چیزهائی حلال کردند بخویشتن ازحرام چون خون و مُردار، و ذلك قوله :« وان یکن‌میتةٌ فهم فیه شرکاء» وحلال گرفتن شعائر وهدی وآنچه درآن آیت است که «لاتحلّوا شعائرالله»و مردان از زنان میراث بردن، و ذلك قوله :«لایحلّ لکم ان ترثوا النّساءَ کرهاً» اینست تحریم وتحلیل **قریش** که ربّ‌العالمین میگوید : «ارایتم ماانزل‌الله» یعنی من تحلیل « رزق» لکم «فجعلتم منهُ حراماً و حلالاً قل ءآلله اذن لکم» فی هذا التّحریم والتّحلیل «ام علی‌الله» یعنی - بل علی‌الله« تفترون»وهوقولهم :«والله اُمرنا بها» معنی آنست که الله شما را دستوری داد درتحریم و تحلیل، نداد دستوری بلکه بر الله شما دروغ سازید همانست کــه جائی دیگر گفت : « ءآ الذّکرین حرّم ام‌الانثیین» «قل من حرّم زینةالله» «ولاتقولوالماتصف السنتکم الکذب هذاحلالٌ و

هـذا حرامٌ لتفتروا علی‌الله الکذب» و شرح وجوه این در سورة **المائدة** و **الانعام** مفصل است.

«وماظنّ الّذین یفترون علی‌الله‌الکذب یوم‌القیمة» ای ـ ماظنّهم ذلک‌الیوم بالله وقد افتروا علی‌الله، یعنی‌ایحسبون انّ‌الله‌لایو آخذهم به ولا یعاقبهم‌علیه؟ کلا «انّ‌الله لذوفضلٍ علی‌النّاس» بتاخیرالعذاب و بما انزل من‌الرّزق و وسّع علی‌العباد «ولکنّ اکثرهم لایشکرون» الله علی نعمه.

«وماتکون» یا **محمد** «فی‌شان» ای ـ امرٍ من‌امورک، وجمعه شئون‌تقول‌العرب ماشانت شانه، ای ـ ما عملت عمله. و شان الرّاس الخطوط الّتی تکون فی الهامة. واحدها، شان ومعناه ای ـ وقت تکون فی‌شأنٍ من عبادة«وما تتلوامنه» ای ـ من‌الله من **قرآن** انزله‌علیک «ولاتعلمون من‌عمل» تلاوت **قرآن** وعمل بندگان ازهم‌جدا کرد این‌دلیل‌است که قرائت **قرآن** بلفظ خواننده نه‌مخلوق است ونه درشمار اعمال وی‌است‌بخلاف قول **لفظیان و جهمیان**، **احمد حنبل** گفت:اللفظیّةُ شرٌ من‌الجهمیّة لانّ قولهم و کفرهم اغمض. و از **احمد حنبل** پرسیدند ازقومی که‌گویند الحمدلله چون بقصد **قرآن** خواندن گوئی نه‌مخلوق‌است وچون بقصدشکرنعمت گوئی مخلوق است. **احمد** خشم‌گرفت ودست برسائل‌افشاند، گفت: این‌سخن دروغ است و باطل. ماکان غیر مخلوق فهوعلی‌الالسن غیرمخلوقٍ و ما کان مخلوقاً فهو علی‌الالسن مخلوق. وقال **ابوسعید یحیی‌بن‌منصور** من‌اشارالی‌لفظ اوتحریک‌لسان اواستماع آذان اوکتابة او تحریک اصابعٍ او حفظٍ **بالقرآن** انّ شیأً منه مخلوق فهو کافرٌ. و هذا قول **احمدبن‌حنبل** لانّ مایحصل ملفوظاً بلفظ مخلوق او یحصل مکتوباً بکتابة مخلوقةٍ فانّه مخلوقٌ «ولاتعلمون من عملٍ الاّ کنّا علیکم شهوداً» نشاهد ما تعملون.

«اذتفیضون» ای ـ تاخذون وتدخلون فی ذلک‌العمل. این‌خطاب با **مصطفی** است و امّت وی، و افاضت هموار رفتن بود درکار. میگوید: شما هیچ کارنکنید و در هیچ کار نروید که نه ما بشما داناایم و آگاه و می‌بینیم شما را در آن کارآنگه که در آن میروید و میکنید «وما یعزب عن‌ربک» قرائت **کسائی** یعزب بکسر زاء است و هما لغتان کقوله یعکفون و یعکفون و یعرشون و یعرشون و العزبة و العزوبة

بعدالانسان عن التزوج، والعازب البعید، یقال رجلٌ عزبٌ و امراةٌ عزبةٌ « من مثقال ذرّةٍ » من صلت است و معناه لایعزب ای - لایغیب ولا یبعد عن ربّك مثقال ذرّةٍ ای وزن ذرةٍ و انّما قال للوزن مثقالاً لانّ الشئی لایوزن حتّی یکون له ثقلٌ وذرّةٌ النّملة الحمراء الصّغیرة ضربها الله مثلاً بصغر جرمها و خفّة وزنها « فی الارض ولا فی السّماء » در **قرآن** ارض بهفت وجه آید یکی آنست که زمین بهشت خواهد وذلك فی قوله «واورثنا الارض نتبوء من الجنّة» همانست که درسورة **الانبیاء** گفت : «انّ الارض یرثها عبادی الصّالحون» یعنی ارض الجنّة. وجه دوّم ارض **شام** است، زمین مقدّسه وهو قوله : « یستضعفون مشارق الارض » همانست که جائی دیگر گفت « و نجیّناه و **لوطاً** الی الارض الّتی بارکنا فیها » یعنی الارض المقدّسة. وجه سیوم ارض **مدینه** است و ذلك فی **العنکبوت** « یاعبادی الّذین آمنوا انّ ارضی واسعةٌ » یعنی ارض **المدینة** یأمرهم بالهجرة الیها، همانست که درسورة **النساء** گفت : «الم تکن ارض الله واسعةً » ودر **بنی اسرائیل** گفت : «وان کادوا لیستفزّونك من الارض» وقال فی **النساء** « یجد فی الارض » یعنی - ارض **المدینة** «مراغماً کثیراً وسعةً » چهارم زمین **مکه** است وذلك فی قوله «اولم یروا انّا نأتی الارض ننقصها من اطرافها» ودر سورة **الانبیاء** گفت: «ننقصها من اطرافها افهم الغالبون» و درسورة **النساء** گفت : « کنّا مستضعفین فی الارض » یعنی ارض **مکة**. پنجم زمین **مصر** است چنانکه گفت: «اجعلنی علی خزائن الارض» ای - علی خراج ارض **مصر** . وقال «مکّنّا یوسف فی الارض» وقال تعالی: «فلن ابرح الارض» وقال: «انّ فرعون علا فی الارض» «ونرید ان نمنّ علی الّذین استضعفوا فی الارض» «انّ الارض لله یورثها من یشاء من عباده» «یاقوم لکم الملك الیوم ظاهرین فی الارض» «ویستخلفکم فی الارض» «اوان یظهر فی الارض الفساد» مراد باین همه زمین **مصر** است. ششم زمین **اسلام** است چنانکه گفت : «اوینفوا من الارض» یعنی ارض **العرب** الارض الاسلام همانست که گفت: «انّ یاجوج ومأجوج مفسدون فی الارض» یعنی ارض **العرب** وهی ارض الاسلام : وجه هفتم ارض الاسلام یعنی جمیع الارضین همه زمینها درتحت آن شود کقوله تعالی: «ومامن دابّةٍ فی الارض الّا علی الله رزقها» یعنی جمیع الارضین و کذلك قوله: «ولو انّ ما فی الارض من شجرة اقلامٌ» و کذلك قوله: «فی الارض ولا فی السّماء»

و نظائر این فراوان است «ولا اصغر من ذلك ولا اکبر» **حمزه** و **یعقوب** اصغر و اکبر هردو را برفع خوانند باقی بنصب خوانند، من رفع فالمعنی «مایعزب عن ربك مثقال ذرة ولا اصغر من ذلك ولا اکبر» ومن نصب فالمعنی، مایعزب عن ربك من مثقال ذرة ولامثقال اصغر من ذلك ولا اکبر والموضع موضع خفض، الّا انّه فتح لانّه لاینصرف «الّا فی کتاب مبین» وهو اللّوح المحفوظ

«الا انّ اولیاء الله» اولیاء جمع ولیّ است وولیّ بروزن فعیل است مبالغةٌ من الفاعل وهو من توالت طاعاته من غیر ان یتخلّلها عصیان، وروا باشد که فعیل بمعنی مفعول بود هچون جریح وقتیل، فیکون الولیّ من یتوالی علیه احسان الله و افضاله، وقدیکون بمعنی کونه محفوظاً فی عامّة احواله من الزّلات و کما انّ النّبی لایکون الّا معصوماً فالولیّ لایکون الّا محفوظاً، والفرق بین المعصوم والمحفوظ انّ المعصوم لایلّم بذنب البتّة والمحفوظ قد یحصل منه هنات وقدیکون له فی الندرة زلاتٌ ولکن لایکون له اصرارٌ «اولئك الّذین یتوبون من قریب» وعن **سعید بن جبیر** قال سئل رسول الله ص: من اولیاء الله؟ قال: «هم الّذین اذا رؤا ذکر الله» وقال النّبی ص قال الله تعالی: «انّ اولیائی الّذین یذکرون بذکری واذکر بذکرهم» وعن **عمر الخطاب** قال قال رسول الله ص : «انّ من عبادالله لاناساً ماهم بانبیاء ولاشهداء یغبطهم الانبیاء و الشهداء یوم القیمة بمکانهم من الله. فقال: رجلٌ منهم یارسول الله وما اعمالهم لعلّنا نحبهم بذلك؟ قال: رجالٌ یتحابون بروح الله من غیر ارحامٍ بینهم ولا اموال یتعاطونها بینهم فوالله انّ وجوههم نورٌ وانّهم لعلی منابر من نورٍ لایخافون اذاخاف النّاس ولایحزنون اذا حزنوا. ثمّ قرأ «الاانّ اولیاء الله لاخوفٌ علیهم ولاهم یحزنون» وعن **ابی ادریس الخولانی** عن **ابی الدرداء** قال سمعت رسول الله ص یقول: «قال الله عزّوجلّ حقّت محبّتی للمتحابّین فیّ، وحقّت محبتی للمتزاورین فیّ، وحقّت محبّتی للمتجالسین فیّ، الّذین یعمرون مساجدی بذکری و یعلمون النّاس الخیر ویدعونهم الی طاعتی اولئك اولیائی الّذین اظلّهم فی ظلّ عرشی واسکنهم فی جواری و اومنهم من عذابی و ادخلهم الجنّة قبل النّاس بخمس مایة عام یتنعّمون فیه وهم فیها خالدون. ثمّ قرأ نبی الله ص «الا انّ اولیاء الله لاخوفٌ علیهم ولاهم یحزنون» و قال **امیر المومنین** ع اولیاء الله قوم صفر الوجوه

من السّهر، عمش العیون من العبر، خمص البطون من الخوی، یبس الشّفاه من الذّوی.

قوله: «الّذین آمنوا و کانوا یتّقون» خواهی در آیت اوّل پیوند، ومعنی آنست که اولیاء خدا ایشان‌اند که ایمان آوردند وپرهیز کاران‌اند وباین معنی یتّقون وقف است وسخن تمام‌شد، واگرخواهی بر «یحزنون» سخن بریده کن وانگه «الّذین آمنو» ابتدا کن «ولهم‌البشری» خبر ابتدا بود.

«لهم البشری فی‌الحیوة الدّنیا و فی‌الآخرة» میگوید: مؤمنانرا بشارت است دراین‌جهان ودرآن جهان، درین‌جهان خواب نیکواست که خودرا بینند یا ایشانرا بینند، ودرآن جهان بهشت. هکذا روی عن النّبی‌ص فیماروی عن **ابی‌الدرداء** قال: سألت **رسول‌اللّه**‌ص عن‌قول‌اللّه تعالی «لهم‌البشری فی‌الحیوة‌الدنیا وفی‌الاخرة» قال هذه البشری فی‌الآخرة قدعرفناها، فما البشری فی‌الحیوة‌الدّنیا؟ قال: الرّویا الصّالحة یراها الرّجل اوتری‌له. وفی‌الآخرة‌الجنّة. وفی روایة **عبادة** قال: سالت عنها **رسول‌اللّه** فقال: هی‌الرّویاالصّالحة‌یراهاالمؤمن‌لنفسه‌اوتری‌له‌وهوکلامٌ یکلّم به‌ربك‌عبده‌فی‌المنام. وعن **عایشة** انّ النّبی‌ص قال: لایبقی‌بعدی‌من‌النّبوة شیءٌ الّاالمبشرات. قالوا: یا **رسول‌اللّه** وما المبشرات؟ قال: الرّؤیا الصّالحة یراها الرّجل اوتری له. وعن **ابی‌قتادة‌الانصاری** عن رسول‌اللّه‌ص قال: «الرّؤیا الصّالحة من‌اللّه والرّؤیا السّوء من‌الشّیطان، فمن رای رؤیا یکرهها فلینفث‌عن‌یساره ثلثاً ولیتعوذباللّه‌من‌الشّیطان‌الرّجیم، فانّها‌ت‌لاتضرّه ولا یخبرها احداً وان‌رای رؤیا حسنةً فلیستبشر بها ولا یخبرها الّامن‌یحبّهُ» وقال‌النّبی‌ص: «الرّؤیا ثلثٌ الرّویا الصّالحة بشری من‌اللّه ورؤیا اخری من‌الشّیطان و رؤیا من‌حدیث‌النّفس» وقال: «اصدقکم رؤیا اصدقکم حدیثا ورؤیا المؤمن جزءٌ من ستّة واربعین جزء من النّبوّة» این خبررا دومعنی گفته‌اند یکی آنست که **مصطفی** را چهل وشش معجزه بود و خوابهای او یکی از آن‌جمله بود که وی هرچه درخواب دید در بیداری دید و لذلك قال تعالی: «لقد صدق اللّه رسوله الرّؤیا بالحقّ» معنی دیگر گفته‌اند که **مصطفی** ص چهل ساله بود که وحی آمد بوی و پیش از آمدن **جبرئیل** شش‌ماه در خواب وحی بوی می‌آمد و مدّت نبوت ووحی بیست‌و سه سال بود وبیست وسه سال بتفصیل چهل‌وشش بار شش‌ماه بود، پس درست شدکه این‌شش‌ماه که وحی بوی اندر

خواب بود جزوی است از چهل وشش جزو ازمدّت نبوّت و وحی بدوصم. قال: **عطاء** «لهم البشری فی الحیوة الدّنیا» یعنی عند الموت تاتیهم الملائکة بالرّحمة والبشارة من الله وتاتی اعداء الله بالغلظة والفظاظة وفی الآخرة عند خروج نفس المؤمن یعرج بها الی الله کما تزفّ العروس یبشّر برضوان من الله، قال الله تعالی «الّذین تتوفّیهم الملائکة طیّبین» الآیة. قال **ابن کیسان** هی ما بشّرهم الله فی الدّنیا بالکتاب والرّسول انّهم اولیاء الله ویبشّرهم فی قبورهم وفی کتبهم الّتی فیها اعمالهم بالجنّة، ویحکی عن **ابی بکر محمد بن عبدالله الجوزقی** یقول رأیت **اباحمد الحافظ** فی المنام راکباً برذوناً وعلیه طیلسان وعمامة فسلّمت علیه فقلت ایها الحاکم نحن لانزال نذکرك ونذکر محاسنك فعطف علیّ وقال لی و نحن لا نزال نذکرك و نذکر محاسنك. قال الله تعالی «لهم البشری فی الحیوة الدّنیا وفی الاخرة» الثناء الحسن التّناء الحسن واشار بیده. وفی الخبر الصّحیح قال: **ابوذر** یا **رسول الله** الرّجل یعمل لنفسه ویحبّه النّاس. قال: تلك عاجل بشری المؤمن.

«لاتبدیل لکلمات الله» ای لاتغییر لقوله ولاخلف لوعده «ذلك هو الفوز العظیم»

«ولا یحزنك قولهم» سخن اینجا تمام شد واختصاری است اینجا عظیم میگوید: اندوهگن مکناد ترا سخن ایشان که ازدشمنان خدا سخنان زشت وبکارمنکر فراوان بود اگر ایشان ترا دروغزن دارند وبیم دهند اندوهگن مشو «انّ العزّة جمیعاً» ای انّ الغلبة لله وهو ناصرك وناصر دینك، عزّت و قوّت وغلبه همه خدایرا ست آنرا عزیز کند و نصرت دهد که خود خواهد، جائی دیگر گفت: «من کان یرید العزة فللّه العزة جمیعاً» هر که عزّت میجوید تا ازالله جوید که عزّت همه اوراست و آنجا که گفت: «ولله العزّة ولرسوله وللمؤمنین» یعنی ان العزّ الّذی للرّسول وللمؤمنین فهو لله تعالی ملکا و خلقاً و عزّه سبحانه له وصفا فذا العزّ کلّه لله عزّ و جلّ ولا منافاة بین الآیتین.

«الا انّ لله من فی السموات ومن فی الارض» یفعل فیهم وبهم مایشاء «ومایتّبع الّذین یدعون من دون الله شرکاء» این «ما» استفهام است از روی تعجب وانکار میگوید: ماذا یعمل الذین یعبدون غیرالله چه می پندارند پندن وچه بدست دارند. یعنی انّهم

لیسوا فی شیٔ ولا یصنعون شیأ کقوله تعالی: «اذقال لابیه وقومه ماذا تعبدون» آنگه گفت: «ان یتّبعون الّا الظنّ» ای ـ مایتّبعون الّا ظنّهم انّها تشفع لهم وتقرّبهم الی الله زلفی «وان هم الّا یخرصون» یقولون مالا یکون، التخرص الافتراء والخرّاص المفتری،

«هو الّذی جعل لکم اللیل لتسکنوا» ای ـ لتهدؤا و تستریحو «فیه» «والنّهار مبصراً» هذا کقولهم لیل فلانٍ نائمٌ واللّیل لاینام و انّماینام فیه یعنی ـ انّ النّهار یبصرفیه والمعنی جعل النّهار مضیئاً «لتهتدوابه» فی حوائجکم وتنقلبوا فیه لمعاشکم، همانست که جائی دیگر گفت: «وجعلنا آیة النّهار مبصرةً» ای ـ مبصراً فیه «انّ فی ذلك لآیات لقومٍ یسمعون» سماع اعتبارٍ وموعظة.

«قالوا» یعنی ـ المشرکین من اهل **مکة** «اتخذالله ولداً» هو قولهم الملئکة بنات الله «سبحانه» تنزیهاً له عمّا قالوه «هو الغنیّ» ان تکون له زوجةٌ اوولدٌ «له مافی السّموات وما فی الارض» ملکاً وخلقاً «ان عندکم من سلطان بهذا» «من» صلة است، ای ـ ماعندکم فی کتاب الله حجةٌ وحقّ بهذا «اتقولون علی الله مالا تعلمون».

«قل انّ الّذین» یعنی اهل **مکه** «یفترون» یختلقون «علی الله الکذب لایفلحون» هذا وقف التّمام ای ـ لاینجون ولایفوزون ولایأمنون «متاعٌ» ای ـ لهم متاعٌ «فی الدّنیا» یتمتّعون به و بلاغٌ ینتفعون به الی وقت انقضاء آجالهم، متاع درین آیت بمعنی بلاغ است چنانکه در سورة **البقره** گفت: «ولکم فی الارض مستقرٌّ ومتاعٌ الی حین» ای ـ بلاغ الی منتهی آجالکم ودر سورة **الانبیاء** مشرکان **عرب** را گفت: «فتنةٌ لکم و متاعٌ الی حین» یعنی ـ وبلاغٌ الی منتهی آجالکم «ثمّ الینا مرجعهم» ای ـ منقلبهم فی الآخرة «ثمّ نذیقهم العذاب الشّدید بما کانوا یکفرون».

النوبة الثالثة

قوله تعالی وتقدس: «یاایّهاالنّاس» خداوند بزرگوار، جبّار کردگار، میگوید: جلّ جلاله ای مردمان ندای عامّ است واهمگان میگوید، تا خود که نیوشد، خطاب جامع است تا که پذیرد، همه را میخواند تا کرا خواهد، ندای عامّ است وبار دادن

خاصّ دعوت عامّ است وهدایت خاص‌فرمان‌عامّ است وتوفیق‌خاصّ اعلام‌عامّ است و قبول‌خاصّ، نه‌هر کرا خواند اوراخواهدنبینی‌که‌آنجا گفت:«واللهُ‌یدعوا الی‌دارالسلام و یهدی من یشآء الـی صراطٍ مستقیم» ناخواسته را خواند حجّت را، و خواسته را خواند قربت را، ظاهر ندا یکی و باطن ندا مختلف.

«یاأیّهاالنّاس» ای ــ مردمان «قدجاءتکم موعظةٌ من ربّکم» آنك‌آمد بشما موعظتی از خداوند شما یعنی **قرآن** که یادگار مؤمنان است، جائی دیگر گفت: «وذکری‌للمؤمنین» یادگار مؤمنان است ومونس عارفان، و سلوة محبان وآسایش مشتاقان «وشفاءٌ لما فی‌الصّدور» شفای بیماردلان، وآسایش‌اندوهگنان، جائی دیگر گفت:«وننزّل من **القرآن** ماهوشفاء» **قرآن** شفاء دردهااست، وداروی علّتها وشستن غمها و چراغ دلها، چراغ توحید است که از دلهای کافران تاریکی کفر ببرد، چراغ اخلاص است که ازدلهای منافقان تاریکی شك ببرد، چراغ ارشاداست که ازدلهای مبتدعان تاریکی حیرت ببرد، چراغ هدی است که از دلهای متحیّران تاریکی جهل ببرد، چراغ رضا است که ازدلهای بخیلان تاریکی شح ببرد، چراغ عنایت است که از دلهای متعلّقان تاریکی اسبب ببرد.

«وشفاءٌ لما فی‌الصّدور» شفا در**قرآن** برسه وجه است: شفای عامّ است، وشفای خاص، و شفای خاص الخاص، شفای عامّ آنست که گفت: «فیه شفاءٌ للنّاس» وشفای خاص آنست که گفت:«ماهوشفاءٌ ورحمةٌ للمومنین» «وشفاءٌ لمافی‌الصّدور» وشفای خاصّ الخاص «واذا مرضت فهویشفین» شفای عامّ نعمت اوست، شفای خاصّ کلام اوست،شفای‌خاص‌الخاص‌خوداوست، و گفته‌اند: درین‌آیت**قرآن**را چهارصفت گفت: موعظت و شفاء وهدی ورحمت، موعظت عوام راست، شفا خواص راست، هدی خاصّ الخاص راست، رحمت همگنان‌راست، فبرحمته و صلوا الی ذلك. و بدان که شفای هر کس براندازهٔ درد اوست، شفای گنهکاران در رحمت اوست، شفای ضعیفان بیافت نعمت اوست، شفای عارفان بزیادت قربت اوست، شفای و جدان در شهود حقیقت اوست، شفای محبّان در قرب و مناجات اوست.

«قل بفضل‌الله و برحمته» یا **محمد** مؤمنان‌را بشارت‌ده ایشانرابگو(۱) بفضل و رحمت من شاد باشید، بایمان و **قرآن** و **اسلام** و **محمد** شما را گرامی کردم بنازید، بیاد من انس گیرید، بروعد من چشم دارید، بردرگاه من خوی کنید، با ذکر من آرام گیرید، عهد من بجان پذیرید، بمهر من بنازید، عبدی شادآنست که شاد است بمن، شادی نیست مگر شادی بمن، شاد مباداکه نه‌شاد است بمن، بنده را دوشادی ازمن، امروز شاد بمن، وفردا شاد با من.

روی ما شاد است تا تو حـاضری با روی تو

جان ما خوش باد چون غائب شوی با یاد تو

وقیل «فضل‌الله و رحمته» الّذی لك منه فی سابق‌القسمة «خیرٌ ممّا» تکلّفته من صنوف الطّاعة وانواع الخدمة. ازروی اشارت میگوید: بندهٔ من برفضل ورحمت من اعتماد کن نه‌برطاعت و خدمت خویش، که اعتماد نه‌جز برفضل من، وآسایش نه‌جز بارحمت من، هرکس را مایه‌ای ومایهٔ مؤمنان فضل من، هرکس را خزینه‌ای و خزینهٔ درویشان رحمت من، هرکس‌را تکیه‌گاهی و تکیه‌گاه عـارفان سبق من، هرکس را گنجی و گنج متوکّلان ضمان من، هرکس را عیشی و عیش ذاکران بیاد من، هرکس را امّیدی وامّید دوستان بدیدار من.

در **بنی اسرائیل** زاهـدی بود هفتاد سال در صومعه نشسته، و خدایرا عبادت کرده، بعد از هفتاد سال به پیغامبر آن روزگار وحی آمدکه زاهد راگوی نیکو روزگار بسر آوردی وعمر گذاشتی درعبادت من، وعده دادم تراکه بفضل و رحمت خویش بیامرزم ترا. زاهدگفت: مرا بفضل خویش ببهشت میرساند، پس آن هفتاد ساله عبادت من‌کجا وادیدآید، وازآن چه‌آید؟ ربّ‌العزّة همان ساعت بریك دندان وی دردی عظیم نهادکه ازآن بفریادآمد بر پیغامبرشد و زاری‌کرد وشفا خواست، وحی‌آمد به پیغامبرکه زاهدراگوی عبادت هفتادساله خواهم، تاترا شفا دهم، زاهد گفت: رضا دادم و نقدی شفا خواهم فردا تودانی خواه بدوزخ فرست خواه ببهشت، فرمان آمد از جبارکاینات که‌آن عبادت تو جمله در مقابل آن یك درد دندان افتاد

(۱) گوی (الف)

چه ماند اینجا مگر فضل و رحمت من، « فبذلك فلیفرحوا هو خیرٌ ممّا یجمعون » تؤملون من الثواب علی الافعال.

«الا انّ اولیاءالله لاخوفٌ علیهم ولاهم یحزنون» اولیای خدا ایشانند که در بحارعلوم حقیقت غوّاصان گوهر حکمت‌اند، و در آسمان فطرت خورشید ارادت و مستقرعهد دولت‌اند، مقبول حضرت الهیّت وصدف اسرار ربوبیّت‌اند، عنوان شریعت و برهان حقیقت‌اند، نسب **مصطفی** درعالم حقایق بایشان زنده، ومنهج صدق بثبات قدم‌ایشان معمور، ظاهرشان باحکام شرع آراسته، باطنشان بگوهر فقرافروخته، آثار نظر این عزیزان بهرخارستان خذلان‌که رسد عبهردین برآید. برکات انفاس ایشان بهرشورستان ادبار که تابد عنبرعشق بوی دهد، اگر بعاصی نظر کنند مطیع گردد اگر بزنّارداری دیده باز کنند مقبول و محفوظ درگاه عزّت شود، چنانکه از آن عزیز(۱) روزگار و سیّد عصرخویش **شبلی** باز گویند که وقتی بیمارگشت و خلیفهٔ روزگار اورا دوست داشتی، بوی رسید که **شبلی** بیمار است طبیبی ترسا بود سخت حاذق او را **بشبلی** فرستاد تا مداواة کند طبیب آمد و **شبلی** را گفت: ای شیخ اگر ترا از پوست و گوشت خود داروی باید کرد دریغ ندارم و علاج کنم **شبلی** گفت: داروی من کم از این است، گفت: داروی تو چیست؟ گفت: قطع زنّار. وقد عوفیت. طبیب گفت: شرط جوانمردی نباشد که دعوی کردم وبسر نبرم، گر شفای تو درقطع زنّار ما است آسان کاریست. طبیب زنّارمی‌برید و **شبلی** ازبیماری برمی‌خاست، خبر بخلیفه رسیدکه حال چنین رفت خلیفه را خوش آمد گفت: من پنداشتم که طبیبی بر بیمار می‌فرستم ندانستم کــه خود بیماری را بر طبیب می‌فرستم «الا انّ اولیاءالله» گفته‌اند: علامت ولیّ آنست که سرتاپای وی عین حرمت شود، چشمش بحرمت بیارایند تا بهیچ ناشایست ننگرد، زبانش بدب بندکنند تا بیهوده نگوید، قدم ویرا بند حقیقت برنهند تا بهر کوی فرونشود، خلق ویرا بند شریعت برنهند تا جزحلال بخود راه ندهد، جوارح ویرا دربند بندگی کشند تا جز کمر بندگی حق برمیان نبندد، دردنیا چنین دارند و درعقبی لاخوفٌ علیهم ولاهم یحزنون دردنیا بخدمت

(۱) عنصر (الف)

وحرمت آراسته، و درعقبی بنعمت و رؤیت رسیده، دردنیا شناخت ومحبت، ودرعقبی نواخت ومشاهدت، در دنیا صفا ووفا دیده، و در عقبی بلقا و رضا رسیده، اینست که رب‌العالمین گفت «لهم‌البشری فی‌الحیوة الدّنیا وفی‌الآخرة» ایشانرا دو بشارت‌است یکی امروز یکی فردا، امروز «و بشرالّذین آمنوا انّ لهم قدم صدقٍ عند ربهم» فردا «یبشرهم ربّهم برحمةٍ منه ورضوانٍ و جنّاتٍ» اینت نواخت بی کران، ونعیم جاودان، و شادی دوستان، ملك خشنود و بنده‌نازان، بندگان من هرچه جوئید مه‌ازخشنودی من‌نجوئید، بهرچه‌رسید به‌ازفضل من‌نرسید، هرکرا گزینید بدوستی چون من نگزینید، و هرکرا بینید هرگز چون من نبینید، الدّار دارکم و اناجارکم. بزرگوار آن‌روزگارکه سرانجامش‌اینست، عزیز آن بنده‌ای که سزاش اینست، نیکو آن تخمی که برش اینست، مبارك آن شبی که بامدادش اینست، سرای ازنور، جاوید سرور، و مولی غفور.

قولواالاحبابنا قرّت عیونکم فقد دنت من سلیمی دمنة الدّار

النوبة الاولی

قوله‌تعالی «**واتل‌علیهم نبأنوح**» برخوان برایشان‌خبر **نوح** «**اذقال لقومه**» که قوم خویش را گفت «**یا قوم ان کان کبرعلیکم‌مقامی**» ای قوم اگر چنان است که برشما درازشد و گران این‌خطیب ایستادن من وداعی درمیان شما «**وتذکیری بایات‌الله**» و پنددادن من شما را به‌پیغام خدای و فرمان او و سخنان او «**فعلی‌الله توکلت**» من پشت بخدای باز کردم «**فاجمعوا امرکم وشرکاءکم**» کار [وحیلت خود] گرد کنید و انبازان خود را فراهم‌آرید همه «**ثم‌لایکن امرکم علیکم‌غمة**» و هیچ چیز ازکار شما [و توان شما] بر شما پوشیده نماناد «**ثم اقضواالیّ ولاتنظرون(۷۱)**» و هیچ مرا درنك مدهید و زنده مگذارید.

«**فان تولیتم**» پس اگر از فرمان پذیرفتن برگردید و استوار نگیرید(۱) «**فماسالتکم من‌اجر**» من از شما برپیغام رسانیدن هیچ مزدی نخواستم «**اناجری الاعلی الله**» نیست مزد من مگر بر خدای «**وامرت ان اکون المسلمین (۷۲)**»

(۱) ندارید (الف)

وفرمودند مرا که از گردن نهادگان باشم.

«**فکذّبوه**» دروغزن گرفتند اورا «**فنجّیناه ومن معه فی الفلك**» رهانیدیم اورا وآنکه باوی بود در کشتی «**وجعلناهم خلائف**» وایشان را پس نشینیان زمین کردیم «**واغرقنا الذین کذّبوا بآیاتنا**» و بآب بکشتیم ایشانرا که بدروغ شمردند پیغامهای ما «**فانظر کیف کان عاقبة المنذرین (۷۳)**» بنگر که سرانجام بیم نمودگان وآگاه کردگان چون بود.

«**ثم بعثنا من بعده رسلا الی قومهم**» آنگه پس نوح پیغامبران را فرستادیم بقوم ایشان «**فجاؤهم بالبیّنات**» تا بایشان پیغامهای روشن آوردند «**فما کانوا لیؤمنوا**» بران نبودند که ایمان آرند و بنخواستند گروید «**بما کذّبوا به من قبل**» بآنچه دروغ شمردند پیش از این «**کذلك نطبع**» همچنان مهر می نهیم «**علی قلوب المعتدین (۷٤)**» بر دلهای اندازه گذاران و شوخان.

«**ثم بعثنا من بعدهم موسی وهرون**» پس ایشان فرستادیم **موسی وهرون** «**الی فرعون وملائه**» **بفرعون** واشراف قوم او «**بآیاتنا**» بپیغامهای من وسخنان ما «**فاستکبروا وکانوا قوماً مجرمین (۷۵)**» گردن کشیدند وقومی بدان بودند.

«**فلمّا جاءهم الحق من عندنا**» چون بایشان آمد کار راست درست از نزدیك ما «**قالوا انّ هذا لسحر مبین (۷٦)**» گفتند اینت جادوئی آشکارا «**قال موسی**» گفت: **موسی** «**اتقولون للحق لما جاءکم**» چنین گویند حق را که بشما آید؟ «**اسحر هذا**» این پردیو است؟ «**ولا یفلح الساحرون (۷۷)**» و پردیو گران را نه پیروزی است ونه بقا.

«**قالوا اجئتنا لتلفتنا**» گفتند بما آمدی تا ما را برگردانی؟ «**عما وجدنا علیه آباءنا**» از آن چیز که پدران خویش را بر آن یافتیم؟ «**و تکون لکما الکبریاء فی الارض**» وپادشاهی شما را بود درزمین [مصر] «**ومانحن لکما بمؤمنین (۷۸)**» وما شما را استوار گیرندگان نیستیم.

«**وقال فرعون ائتونی**» فرعون گفت بمن آرید «**بکل ساحر علیم (۷۹)**» هرجا دوی استاد که هست.

« فلما جاء السحرة » چون جادوان آمدند « قال لهم موسی » گفت ایشانرا موسی « القوا ما انتم ملقون (۸۰) » بفکنید (۱) آنچه خواهید افکند (۲)

« فلما القوا » چون بیفکندند [حبال و عصی خویش] « قال موسی ماجئتم به السحر » موسی گفت: آنچه آوردید این جادوئی (۳) است « انّ اللّٰه سیبطله » اللّٰه آنرا تباه کند « ان اللّٰه لایصلح عمل المفسدین (۸۱) » که اللّٰه باز نسازد کار تباه کاران.

« ویحق اللّٰه الحق بکلماته » واللّٰه پیش‌برد کار راست بسخنان خویش [وفرمان ووعد و یاری‌دادن خویش] « ولو کره المجرمون (۸۲) » و هر چند که دشوار آید بد کاران را.

« فما آمن لموسی » بنگروید بموسی « الاذرّیة من قومه » مگر فرزندانی از قوم او « علی خوف من فرعون وملائهم » بربیم و ترس از فرعون و قوم ایشان « ان یفتنهم » که ایشانرا از دین با پس آرد [بعذاب] « وانّ فرعون لعال فی الارض » و فرعون مردی براوراشته در زمین « وانه لمن المسرفین » (۸۳) و مردی بود از گزاف گویان.

« وقال موسی یاقوم » موسی گفت فراقوم خویش ای قوم « ان کنتم آمنتم باللّٰه » اگر گرویده‌اید بخدای « فعلیه توکلوا » [درین بیم] پشت با اوباز کنید « ان کنتم مسلمین (۸٤) » اگر گردن نهادگان‌اید اورا.

« فقالوا » جواب دادند قوم موسی موسی‌را « علی اللّٰه توکلنا » پشت بخدای باز کردیم [واورا کارساز بسندیدیم] « ربّنا » خداوندما « لاتجعلنا فتنة للقوم الظالمین (۸۵) » مارا آزمایش بدان مکن [ودلهای بیگانگان را برنج ما بیگانگانی میفزای].

« ونجّنا برحمتك » وبازرهان مارا برحمت خویش « من القوم الکافرین (۸٦) » از گروه ناگرویدگان

النوبة الثانية

قوله تعالی « واتل علیهم نبأ نوح » گفته اند نام نوح سکن بود اورا نام نوح نهادند لکثرة نیاحته علی قومه بعدما اغرقوا. قوم وی اولاد قابیل بودند چون برایشان

(۱) بیو کنید. (الف). (۲) او کند، (الف). (۳) هن (الف).

دعا کرد تارب العزّة ایشان را بطوفان غرق کرد **نوح** بعد از آن پشیمانی خورد و برایشان نوحه کرد وبسیار بگریست. ازبس که بگریست ونوحه کرد اورا **نوح** نام نهادند، واین نوحه کردن وگریستن وی برقوم خویش از خبر **هامة بن الهیم** معلوم شد، وذلك ماروی **عمر بن الخطاب** قال: بینما نحن قعود مع رسول الله (ص) علی جبل من جبال **تهامة** اقبل شیخ بیده عصا فسلّم علی النبیّ (ص) فردّ علیه السّلام وقال: من انت؟ قال: انا **هامة بن الهیم بن لاقیس بن ابلیس** فقال النّبی (ص) فما بینك و بین **ابلیس** الّا ابوان، فکم اتی لك من الدّهر؟ قال: قدافنیت الدّنیا عمرها الّاقلیلا، قال علی ذلك کنت وانا غلام ابن اعوام افهم الکلام وامرّ بالاکام وآمر بافساد الطّعام وقطع الارحام. فقال النّبی (ص): بئس لعمرالله الشیخ المتوسم والشّاب المتلوم فقال ذرنی من الاستعذار انی تائب الی الله عزّ وجلّ کنت مع **نوح** فی مسجده مع من آمن به من قومه فلم ازل اعاتبه علی دعوته علی قومه حتّی بکی علیهم وابکانی، وقال: لاجرم انّی علی ذلك من النّادمین واعوذ بالله ان اکون من الجاهلین. قال قلت: یا **نوح** انّی ممّن اشرك فی دم السّعید الشّهید **هابیل بن آدم** فهل تجدلی عند ربك من توبة؟ فقال یا **هامة** همّ بالخیر وافعله قبل الحسرة والنّدامة انّی قرأت فیما انزل الله تعالی علیّ انّه لیس من عبد تاب الی الله بالغ ذنبه مابلغ الّا تاب الله علیه، فقم وتوضأ واسجد لله قال: ففعلت فی ساعة ما امرنی به، قال فنودی ارفع رأسك فقد نزلت توبتك من السّماء قال فخررت لله سجداً. وکنت مع **هود** فی مسجده مع من آمن به من قومه فلم ازل اعاتبه علی دعوته علی قومه حتی بکی علیهم وابکانی، وقال: لاجرم انّی علی ذلك من النّادمین واعوذ بالله ان اکون من الجاهلین. وکنت مع **صالح** فی مسجده مع من آمن به من قومه فلم ازل اعاتبه علی دعوته علی قومه حتی بکی علیهم وابکانی وکلّهم یقول انا علی ذلك من النّادمین واعوذ بالله ان اکون من الجاهلین. وکنت زواراً **لیعقوب** وکنت من **یوسف** بالمکان المبین. وکنت القی **الیاس** فی الاودیة وانا القاه الان وانّی لقیت **موسی بن عمران** وعلّمنی **التوریة** وقال لی ان لقیت **عیسی بن مریم** فاقرءه منّی السّلام وانّ **عیسی** قال ان لقیت **محمداً** فاقرءه منّی السّلام فارسل رسول الله (ص) عینیه فبکی ثمّ قال وعلی **عیسی** السّلام مادامت الدّنیا وعلیك السّلام یا **هامة** لاداتك الامانة. قال **هامة** قلت یا

رسول‌الله افعل بی ما فعل موسی علّمنی **التوریة** قال فعلّمه رسول‌الله **الواقعة** و **المرسلات** وعم یتساءلون و **اذا الشمس کورت** و **المعوذتین** و **قل هو الله احد** وقال ارفع الینا حاجتك یا **هامة** ولاتدع زیارتنا . قال **عمر بن الخطاب** فقبض رسول‌الله ولم ینعه الینا فلست ادری احیّ هو ام میّت .

«واتل علیهم» ای - اقرأ یا **محمد** علی اهل **مکة** خبر **نوح** اذقال لقومه» وهم ولد **قابیل** «ان کان کبر» ای - عظم و ثقل « علیکم مقامی » طول مکثی فیکم و «تذکیری» ووعظی ایّاکم «بآیات‌الله» بحججه و بیّناته و تخویفی ایّاکم عقوبة الله فعزمتم علی قتلی وطردی «فعلی الله توکلت» فافعلوا ماشئتم وهو قوله «فاجمعوا امرکم» ای - احکموا امرکم و اعزموا علیه و ادعوا « شرکاءکم » آلهتکم فاستعینوا بها لتجمع معکم . این سخن بر سبیل تهدید گفت ایشانرا که دردل کنید و آهنگ کنید و کارسازید وانبازان خویش را یارگیرید، **رویس از یعقوب** «فاجمعوا» خواندبوصل، «شرکاؤکم» برفع ای - فاجمعوا امرکم انتم وشرکاؤکم . کاروحیلت خود گرد کنید شما وانبازان شما همه «ثم لایکن امرکم علیکم غمّة» ای - خفیّاً مبهماً من قولهم غمّ الهلال علی النّاس، اذا اشکل علیهم یعنی - لیکن امرکم غمّة ظاهراً منکشفاً تتمکنون فیه ماشئتم لاکمن یکتم امراً ویخفیه فلایقدر ان یفعل مایرید «ثمّ اقضوا الیّ» یعنی - اقضوا ما انتم قاضون کقول السّحرة **لفرعون** «فاقض ما انت قاض» ای - اعمل ما انت عاملٌ « ولاتنظرون » لاتمهلونی ولاتؤخروا امری . این آیت تقویت دل **مصطفی** است و تسلیت وی بآنچه رنج واذی که از کافران و مشرکان **قریش** بوی میرسید، میگوید : یا **محمد** سبیل تو سبیل پیغامبران گذشته است، درنگر به **نوح** پیغامبر که چنان واثق بود بنصرت ومعونت وتقویت ما که باقوم خویش میگفت : شما هرچه توانید از کید ومکر خویش درقصد قتل من بسازید وآشکارانه پنهان درآن بکوشید و مرا هیچ درنگ مدهید اگر برمن دست یابید و خدایان خویش را بیاری گیرید این همه بآن گفت که دانست که دریشان نفع وضر نیست و جز بارادت و مشیّت‌الله هیچ‌چیز نیست و وعده دادن بنصرت پیغامبران راست است که دران خلف نیست .

« فان تولّیتم » ای اعرضتم عن قولی وابیتم ان تقبلوا نصحی « فما سألتکم » علی الدّعوة وتبلیغ الرّسالة « من اجرٍ » جعلٍ وعوضٍ ای ـ « ماسألتکم من اجر » فاوجب التولّی اوفاتنی ذلك الاجر بتولیکم « ان اجری » ای ماأجری وثوابی ، « الّا علی الله وامرت ان اکون من المسلمین » المستمسکین لامر الله .

« فکذّبوه » یعنی ـ **نوحاً** « فنجّیناه ومن معه فی الفلك وجعلناهم خلائف » ای جعلنا الّذین معه فی الفلك سکان الارض خلفاء عن الهالکین . « و اغرقنا الّذین کذبوا بآیاتنا فانظر کیف کان عاقبة » الّذین انذرتهم الرّسل فلم یؤمنوا « منذرین » در همه قرن ایشان‌اند که آگاه کردند ونپذیرفتند وبترسانیدند ونترسیدند .

« ثمّ بعثنا من بعده » ای من بعد **نوح** « رسلا الی قومهم » یعنی **هوداً وصالحاً و شعیباً** « فجاؤهم بالبینات » بالامر والنّهی والدّلالات الواضحات « فما کانوا لیؤمنوا » ای هؤلاءِ الآخرون « بما کذّبوا به » اوّلوهم « من قبل » وقد علموا انّ الله سبحانه اغرقهم بتکذیبهم . میگوید : کافران پسین بر آن نیستند که ایمان آرند وتصدیق کنند آنچه کافران پیشین یعنی قوم **نوح** تکذیب کردند ، ومیدانند که غرق وهلاك ایشان بکفر وضلالت بود وتکذیب پیغامبران و آنکه در کفر وتکذیب بر پی ایشان میروند از آن که درعلم الله کافران‌اند ودر حکم ازل بسگالندان . و گفته‌اند معنی آیت آنست که کافران روز میثاق اگر چه بزبان اقرار دادند ، تکذیب پیغمبران دردل داشتند بعد از آن چون الله پیغمبران را فرستاد کافران بر آن نبودند که ایشان را تصدیق کنند بخلاف آن تکذیب که آن روز در دل داشتند و در **لوح محفوظ** همچنان نبشتند .

کذلك ای کما طبعنا علی قلوبهم « نطبع علی قلوب المعتدین » المجاوزین امر الله « ثمّ بعثنا من بعدهم » ای ـ من بعد هلاکهم « موسی و **هرون** الی **فرعون** » و هو **الولید بن مصعب** « وملائه » ای اشراف قومه « بآیاتنا » التسع « فاستکبروا » تعظّموا ان یجیبوه الی الایمان « وکانوا قوماً مجرمین » مشرکین یقال اجرم ای ـ اتی بجرم او اکتسب الجرم و هو الذّنب العظیم ، الّذی یقطع الوصلة من جرمه ای ـ قطعه .

«فلما جاء هم الحقّ» اتاهم بالرّسالة «من عندنا قالوا انّ هذا» الّذی آتینا به «لسحر مبین» ای - بین. میگوید: چون **موسی** پیغام رسانید. ورسالت حقّ بگزارد قوم وی گفتند این سحری روشن است، پردیوی پیدا. **موسی** ایشانرا جواب داد «اتقولون للحق» الّذی اتاکم من عندالله سحر. سخنی راست و کاری درست که بشما آمد، ازنزدیك خدا میگوئید که سحراست آنگه **موسی** گفت «اسحر هذاولا یفلح السّاحرون» کقول‌الله تعالی «افسحر هذا ام انتم لا تبصرون» **موسی** گفت: کیف یکون هذا سحراً والسّاحر لایفلح ای - لایفوز بما یرید ولا یفلح فی‌الدّنیا والآخرة. چون تواند بود که این سحر است وساحر هرگز بمراد نرسد ودر دنیا وآخرت فلاح نیابد وآمن نبود «قالوا اجئتنا» **فرعون** وقوم او **موسی** را گفتند «اجئتنا لتلفتنا» لتصدّنا «عمّا» کان‌یعبد «آباؤنا» وکانت لفرعون اصنام صغار صنعها لهم و امرهم بعبادتها «وتکون لکما الکبریاء» ای الملك والعزّ والسّلطان فی ارض مصر وقرأ **ابوبکر** یکون، بالیاء «وما نحن لکما بمؤمنین».

«وقال **فرعون** ائتونی بکلّ ساحرٍ علیم» فلمّا جاء السحرةُ قال لهم **موسی** القوا ماانتم ملقون» این‌قصه مبسوطاست شرح‌آن‌جایها در **قرآن**. «فلما القوا قال **موسی** ماجئتم بهالسّحر». ای - الّذی جئتم بهسحر علی وجه الاخبار. برین‌قرائت موضع «ما» رفع‌است بابتدا و «جئتم‌به» من‌صلته والسّحر خبرالابتداء ودخلت‌الالف واللام السّحر لانّه جواب کلام سبق. این جواب ایشان است که گفتند «انّ هذا لسحر مبین»، آنچه تو آوردی یا **موسی** سحر است، **موسی** جواب داد و گفت نه چنانست که شما میگوئید. بلکه سحر آنست که شما آوردید وبرقرائت **ابوجعفر وابوعمرو** آالسّحر بهمزهٔ ممدودهٔ برمعنی‌استخبار مای ابتداست و «جئتم‌به» خبرابتدا وسخن اینجا بریده گشت میگوید برسبیل‌توبیخ ایّ شیءٍ جئتم‌به؟ چه چیزاست این که آوردید وساختید؟ پس گوید بابتدا السّحرواینجا وقف کند وجواب وی‌محذوف بود تقدیره‌آالسّحر هو الّذی جئتم به، سحراست‌آنچه شما آوردید «انالله سیبطله» آری الله آنرا تباه کند، نیست گرداند. «انالله لایصلح عمل المفسدین» بل یمحقه ویظهر فضیحة صاحبه، ویحق‌الله الحق» یظهره بالدّلائل الواضحة «بکلماته» ای -

بوعده وبامره «ولو کره المجرمون».

«فما آمن لموسی الّا ذرّیّة من قومه» گرویدگان بموسی در آن زمان همه نوجوانان بودند در ایّام استضعاف وتسخیر فرعون زاده بودند بموسی می گرویدند بربیم وترس از فرعون وقوم او که ایشانرا بعذاب ازدین بازپس آرد(۱) که فرعون مردی گردن‌کش بود متکبّر ومتطاول درزمین مصر، گزاف کار گزاف‌گوئی، وگزاف کاری وی آن بود که بنده بود ودعوی خدائی کرد. ابن عباس گفت «الاّ ذرّیّة من قومه» یعنی ـ من قوم موسی من بنی‌اسرائیل وکانوا ستّمایة الف، وذلك انّ یعقوب رکب الی مصر فی اثنین وسبعین انساناً فتوالدوا بمصر حتّی بلغوا ستّمائة الف. کلبی و جماعتی مفسّران گفتند: «من قومه» این «ها» با فرعون شود ومعنی ذرّیّة آنست که نفری اندك ازقوم فرعون بموسی بگرویدند و هم امرأة فرعون و مؤمن آل‌فرعون و خازن فرعون وماشطته. وگفته‌اند: هفتاد کس بودند از آل فرعون که مادران ایشان از بنی‌اسرائیل بودند و پدران ایشان قبطیان فجعل الرّجل یتبع امّه واخواله. قال الفراء سمّوا ذرّیّة لانّ آباءهم کانوا من القبط و امّهاتهم من بنی‌اسرائیل کما یقال: لاولاد فارس الذین سقطوا الی الیمن الابناء لانّ امّهاتهم من غیرجنس آبائهم، یرید الفراء انّهم یسمّون ذرّیّة وهم رجال مذکورون لهذا المعنی قال الفراء و انما قال «علی خوفٍ من فرعون و ملائهم» فذکر بالجمع و فرعون واحد لانّ الملك اذا ذکر یفهم منه هو واصحابه کما یقال قدم الخلیفة یراد هوومن معه ویجوزان یکون اراد به: فرعون آل فرعون کقوله «وسل القریة» ونظائرها.

قوله: «وان فرعون لعال فی الارض» هذا کقوله: «انّ فرعون علا فی الارض» «وانّه کان عالیاً من المسرفین»، ولهذا قال تعالی فی موضع آخر «تلك الدار الآخرة نجعلها للّذین لایریدون علوّاً فی الارض ولافساداً». «قال موسی لمؤمنی قومه یاقوم ان کنتم آمنتم بالله فعلیه توکّلوا ان کنتم مسلمین» «فقالوا علی الله توکّلنا» ثمّ دعوا فقالوا «ربّنا لاتجعلنا فتنة للقوم الظالمین» ای ـ لاتظهرهم ولا تسلّطهم علینا فیروا انّهم خیر منّا فیزدادوا طغیاناً و یقولوا لو کانوا علی حقّ ما سلّطنا علیهم فیفتتنوا

(۱) ـ س آرد (ج)

وقال **مجاهد** لاتعذبنابعذاب من‌عندك فيقول قوم **فرعون** لوكانوا على حقّ لماعذّبوا و يظنّوا انّهم خيرٌ منّا فيفتتنوا وقيل - لاتسلّطهم علينا فنرتاب « ونجّنا برحمتك من‌القوم‌الكافرين » قال **النبی**ص : « الرّاحمون يرحمهم الرّحمن ارحموا من فی‌الارض يرحمكم من‌فی‌السماء » وقال‌ص : « لماقضی‌الله الخلق كتب كتاباً فهوعنده فوق‌العرش انّ رحمتی غلبت غضبی » قوله « لما قضی‌الله الخلق » ای - خلقهم كقوله « فقضيهنّ سبع سموات » ای - خلقهنّ و روی انّ رسول‌اللّه‌ص كان فی بعض الاسفار فمرّ بأمراة تخبز ومعهاصبیّ لها فقيل لها انّ رسول‌اللّه‌ص يمرّفجاءت وقالت یارسول‌الله بلغنی انك قلت انّ‌الله سبحانه ارحم بعبده‌من‌الوالدة بولدها فهوكما قيل‌لی‌فقال: نعم. فقالت: فانّ الامّ لاتلقی ولدها فی‌هذا التّنور فبكی رسول‌اللّه‌ص فقال: انّ‌الله لايعذب بالنّارالاّ من انف ان يقول لااله الاّالله. وفی بعض كتب‌الله يابن‌آدم كماترحم كذلك ترحم و كيف ترجوا ان يرحمك‌الله وانت لاترحم النّاس .

النوبة الثالثة

قوله تعالی :« واتل‌عليهم نبأ نوح »الآية. مثال ربّانی ازحضرت سبحانی آنست که بلا از درگاه ما خلعت دوستانست ، و جرعهٔ محنت از کاس محبت نوشیدن پیشهٔ مردان است ، هر که نهاد اونشانهٔ تیر بلای ما را نشاید ، طلعت اومحبّت وجمال ما راهم نشاید ، عادت خلق چنان‌است که هر که را بدوستی اختیار کنند همه راحت و آسایش آن دوست خواهند و سنت الهیّت بخلاف اینست هر کرا بدوستی بپسندد شربت محنت با خلعت محبّت بروی فرستد « انّ اشدّالنّاس بلاء الانبياء ثم‌الاولیآء ثمّ الامثل فالامثل و اذا احبّ‌الله عبداً صبّ‌عليه‌البلآء صباً » یکی درنگر بحال **نوح** پیغامبر شیخ المرسلین وامام‌المتقین که از امّت خویش چه رنج وچه محنت دید و در دعوت ایشان باربلا وعناچون کشید هزار کم پنجاه سال ایشان را دعوت کرد هرروز او را چندان بزدندید که بی‌هوش گشتی وفرزندان خودرا بضرب وزخم اووصیّت کردندید وبااین همه محنت و بلیّت گفتی چندان اندهان دارم که پروای زخم شما ندارم و ایشانرا این گفت :« فعلی‌الله توكّلت فاجمعوا امركم وشركاءكم » شما هرچه خواهید

کنید وهر کید که توانید سازید که من بخداوند خویش پشت باز نهادم، و او را کار ساز خود سندیدم، وبا مهر و محبّت وی آرمیدم، پروای دیگران ندارم « فعلی الله توکلت » توکّل قنطرهٔ یقین است، و عماد ایمانست ربّ العزّة میگوید : « و علی الله فتوکّلوا ان کنتم مؤمنین» «ومن یتوکّل علی الله فهوحسبه» هر که بالله پشتی دارد الله او را بسنده است دیگری او را میدرنیابد شب **معراج** گفت: «یاسیّدم یا **محمد** عجب لمن آمن بی کیف یتّکل علی غیری» کسی که یادما دردل دارد، بایاد دیگران چون پردازد، اوکه مهرما بجان دارد، گرجان درسر آن کند شاید «فعلی الله توکّلت» توکل برید حضرت رضا است، ونشان صدق وفا است، وحقیقت را صفا است، توکّل را بدایتی ونهایتی است دربدایت حلاوت خدمت، وبرهمه جانوران شفقت، واخلاص دعوت و درنهایت آزادی و شادی و بی‌قراری . در بدایت این روی نماید که **موسی** فراقوم خویش گفت : « فعلیه توکّلوا ان کنتم مسلمین » و در نهایت این بیند که حق جل جلاله فرا **مصطفی** گفت :«وتوکّل علی الحیّ الّذی لایموت » شیخ **ابوالقاسم نصرآبادی** مریدی را پیش شیخ **بوعلی سیاه** فرستاد که باز گوی که در توکّل تا کجا رفتهٔ شیخ **بوعلی** جواب فرستاد که **بوعلی** مردی بی کاراست و توکّل نشناسد امّا درین بی کاری چنان مشغول شده که پروای خلق نمیدارد . اتفاق است همهٔ ائمه طریقت را که هیچکس از سالکان راه نیکوتر و تمام‌تر ازین سخن نگفته است کمال تحقیق عبودیّت درعین تقصیر دیدن نه کار هربی کاری و تردامنی بود بخود کافر باید شدن اگر خواهی که بحقّ مسلمان شوی، آنکه عاقبت کار **نوح** و سرانجام قوم وی هردوباز گفت : «فکذّبوه فنجّیناه ومن معه فی **الفلك** و جعلناهم خلائف واغرقنا الّذین کذّبوا بآیاتنا» **نوح** در سفینهٔ سلامت در بحر عنایت غرقهٔ مهر و محبّت، قوم **نوح** بحکم شقوت در دریای قهر ربوبیّت غرقهٔ عذاب و عقوبت .

«ثم بعثنا من بعدهم موسی وهرون» الآیة. قصّ علیه‌ص نباء الاوّلین و شرح له جمیع احوال الغابرین ثمّ فضله علی کافتهم اجمعین فکانوا نجوماً وهو البدر، وکانوا انهاراً وهوالبحر، به انتظم عقدهم و بنوره اشرق نهارهم و بظهوره ختم عددهم .

یومك وجه الدّهر من اجله جنّ غدٌ ولتفت الامس

«وقال‌موسی یاقوم‌ان کنتم آمنتم‌بالله فعلیه توکّلوا» اشارت‌است که ایمان‌تنها نه گفتاراست که عمل‌در آن ناچاراست، اعمال دراقوال پیوسته، واحوال‌دراعمال بسته، اقوال‌صفت زبان است، واعمال‌حرکت ارکان‌است، واحوال‌عقیدهٔ پاك ازمیان‌جان‌است، وتوکّل‌عبارت‌ازجملهٔ آنست، **موسی**‌قوم‌خودرا گفت‌اگرخواهیدکه‌مسلمان‌باشیدبرالله توکّل کنید دست تسلیم ازآستین رضا بیرون کنید وبروی اغیار باززنید و بحقیقت دانید که بدست کس هیچ‌چیز نیست و ازحیلت سودنیست و عطا و منع جز بحکمت حکیم‌نیست وقسام‌مهربانست که دروی‌غفلت‌نیست. قوم وی‌جواب دادند که «علی‌الله توکّلنا» ما دست اعتماد درضمان الله زدیم و او را کارساز و وکیل خود بسندیدیم و مرادها فداء مراد وی کردیم و کار بوی سپردیم. روی **عبدالله بن مسعود** قال‌قال: **رسول‌الله**ص: اریت‌الامم بالموسم فرأیت امّتی قد ملاؤا السّهل و الجبل فاعجبنی کثرتهم وهیئتهم فقیل لی ارضیت قلت نعم قال ومع هولاء سبعون‌الفاً یدخلون‌الجنّة بغیرحساب‌لایکتوون ولایتطیّرون‌ولایسترقون وعلی‌ربّهم یتوکلون. فقام **عکاشة بن محصن‌الاسدی** فقال‌یا **رسول‌الله** ادع‌الله ان‌یجعلنی‌منهم. فقال‌رسول‌اللهص، اللهمّ‌اجعله منهم. فقام‌آخر فقال: ادع‌الله ان یجعلنی‌منهم. فقال‌رسول‌اللهص: سبقك بها **عکاشة**.

٨ـ النوبة‌الاولی

قوله تعالی: « **واوحینا الی‌موسی واخیه** » پیغام دادیم **بموسی** وبرادر او، « **ان تبوآ لقومکما** » که جای بسازیدقوم خویش را « **بمصر بیوتاً** » بشهر مصر خانها «**واجعلوا بیوتکم قبلة**» وخانهای‌خویش‌نمازجای‌سازید، «**واقیموا‌الصلوة**» ونماز به پای‌دارید «**وبشر المؤمنین**» ومؤمنانرا بشارت ده[که من دشمنان ایشانرا هلاك خواهم کرد وایشانرا امن وآرام خواهم داد و مسکنهای دشمن بایشان خواهم سپرد].

«**وقال‌موسی‌ربنا**» **موسی** گفت خداوند ما « **انك اٰتیت فرعون وملاءه** » تودادی **فرعون** را وکسان اورا «**زینةواموالا**» آرایش‌این‌جهانی ومالها «**فی‌الحیوة الدنیا**» در زندگانی این جهانی «**ربنا لیضلوا عن‌سبیلك**» تا بی‌راه میشوند از راه

تو « **ربنا** » خداوند ما « **اطمس علی اموالهم** » مالهای ایشان بستر مطعومهای ایشان همه سنگین کن .

« **واشدد علی قلوبهم** » ودلهای ایشان سخت کن « **فلا یؤمنوا** » تابنگروند(۱) « **حتی یروا العذاب الالیم(۸۸)** » تاعذاب دردنمای بینند .

« **قال قداجیبت دعوتکما** » الله گفت پاسخ کرده آمد دعای شما هردو « **فاستقیما** » بر رسالت و دعوت خویش همچنان راست میروید [و چشم بنصرت میدارید واظهار اجابت میبیوسید] « **ولاتتبعان** » ونگرکه پی نبرید « **سبیل الذین لایعلمون(۸۹)** » براه ایشان که نمیدانند .

« **وجاوزنا** » فرا گذرانیدیم « **ببنی اسرائیل البحر** » **بنی اسرائیل** را بدریا « **فاتبعهم** » برپی ایشان ایستاد « **فرعون وجنوده** » **فرعون** وسپاه او « **بغیاً وعدواً** » بافزونی جوئی وستم کاری واندازه درگذاری « **حتی اذا ادرکه الغرق** » تاآنگه که آب بدهن وی رسید « **قال آمنت** » گفت بگرویدم « **انه لااله الاالذی آمنت به بنو اسرائیل** » که نیست خدا جز ازو(۲) که گرویده اند باو بنو اسرائیل « **و انا من المسلمین (۹۰)** » ومن از گردن نهادگانم الله را .

« **الان** » [ورا گفتند] اکنون است « **وقد عصیت قبل** » و پیش ازین سر می کشیدی « **وکنت من المفسدین(۹۱)** » واز تباه کاران وبدکاران(۳) بودی .

« **فالیوم ننجیك ببدنك** » امروز ترا باسر آب آریم درین زره « **لتکون لمن خلفك آیة** » تاپسینان را از جهانیان که پس تو آیند عبرتی باشی و نشانی و [تکالی] « **وان کثیراً من الناس** » وفراوانی ازمردمان « **عن آیاتنا لغافلون (۹۲)** » ازنشانهای [عبرت نمودن] ماغافل اند تانشان ننمائیم ندنند و که(٤) نمی نشناسند .

« **و لقد بوأنا بنی اسرائیل** » جای دادیم بنی اسرائیل را پس غرق فرعون « **مبوأ صدق** » جای بسزای نیکان [بزرگوار پاك نیکو] بر حتی « **و رزقناهم من الطیبات** » وایشانرا روزی دادیم از روزیهای پاك « **فمااختلفوا** » دوگروه نشدند

(۱) بنه گروند (الف) (۲) جدااز و (الف) (۳) زیان کاران . (ج)
(٤) کی (ج) .

«حتی جاءهم العلم» تا آنگه که بایشان علم [و سخن و پیغام] رسید از خدای **«ان ربك یقضی بینهم یوم القیمة»** خداوندتو داوری بر دمیان ایشان روز رستاخیز **«فیما کانوا فیه یختلفون(۹۳)»** بپاداش دادن هر گروهی را در آن جداجد رفتن(۱) که میرفتند.

«فان کنت فی شك» اگر چنانست که در گمانی **«مما انزلنا الیك»** اینچه فرو فرستادیم بتو [از قرآن وپیغام] **«فاسئل الذین یقرؤن»** پرس از ایشان که میخوانند **«الکتاب من قبلك»** آن نامه که پیش ازتو فرو آمد **«لقد جاءك الحق من ربك»** آنچه بتو آمد از خداوند تو راست آمد ودرست آمد **«فلا تکونن من الممترین(۹٤)»** هان که از گمان زدگان نباشی(۲).

«ولا تکونن من الذین کذبوا بایات الله» ونگر که ازایشان نباشی که سخنان خدای دروغ می‌شمارند **«فتکون من الخاسرین(۹٥)»** هان که از زیان کاران نباشی.

«ان الذین حقت علیهم کلمة ربك» ایشان که براستی ودرستی بر(۳) ایشان برفت سخنان خداوند تو [که نپسندد ایشانرا بدین وتوحید] **«لایؤمنون(۹٦) ولو جاءتهم کل آیة»** بنخواهندگرویدوا گربایشان آیدهر معجزتی ونشانی [که خواهند وسود ندارد هر پیغام که شنوند **«حتی یروا العذاب الالیم(۹۷)»** تا آنگه که عذاب دردنمای بینند.

النوبة الثانیة

قوله تعالی: «واوحینا الی موسی و اخیه ان تبوّآ لقومکما» یقال بوّأ وتبوّأ کلاهما متعدّیان مثل قطّعته وتقطّعته وخلّصته وتخلّصته و یقال بوّأت لنفسی منزلاً و لغیری منزلاً: **مصر** لم ینون لانّه اسم بلدة بعینها قیل: هوالاسکندریة وقیل: **مصر فرعون**. «بیوتاً» یسکنون فیها وقیل یصلّون فیها. مفسّران گفتند عبادتگاه و نماز جای **بنی اسرائیل** کنیسها بودو کلیساها وجزدر آن کنیسها و کلیساها نماز نکردندی

(۱) مخالفت رفتن (ج) (۲) نبیا (الف) (۳) ور (الف)

وایشانرا جز در آن موضع معلوم نماز روا نبودی این خاصیّت امّت **محمد** است که هرجائی وبهر بقعتی نماز توانند کرد وذلك قوله (ص) : « وجعلت لی الارض طهوراً ومسجداً » پس چون **موسی** رسالت وپیغام حق آورد **فرعون** بفرمود تا آن کنیسها ونماز گاه ایشان همه خراب کردند وایشانرا از عبادت ونماز بازداشتند فرمان آمد از رب العزّة که در خانها مسجد سازید و نماز کنید تااز **فرعون** ایمن باشید این آیت دلیل است که کسی را که از بیم ظالم نماز آدینه در جامع نتواند کرد تا هم درخانه نماز پیشین بگزارد وری درآن معذور بود والیه اشار**النبی** (ص) قال: من سمع النّداء فلم یجبه فلا صلوة له الّا من عذرٍ . قالوا یا رسول الله ومالعذر قال خوفٌ اومرضٌ . قال**الحسن** «واجعلوا بیوتکم قبلة» ای توجّهو الی **الکعبة** قال وکانت **الکعبة** قبلة **موسی** ومن معه وقال **سعید بن جبیر** «اجعلوا بیوتکم قبلةً» ای یقابل بعضها بعضاً .

«واقیموا الصلوة وبشر المؤمنین» این خطاب با**موسی** است میگوید: **بنی اسرائیل** راخبر کن وایشانرا بشارت ده که **فرعونیان** بآب کشتنی اند وشما بجای ایشان نشستنی اید. همانست که رب العزة گفت « فاخرجناهم من جنات و عیون و کنوز و مقام کریم کذلك و اورثناها **بنی اسرائیل** وگفته اند خطاب با **مصطفی** است میگوید و بشر یا **محمد** المؤمنین بالنصرة فی الدنیا و الجنة فی العقبی .

«وقال **موسی** ربنا انك آتیت **فرعون** و ملأه زینةً» حلّیً من اللبس والمراکب واموالا» ذهباً وفضّة ونعماً وضیاعاً «فی الحیوة الدنیا ربنا لیضلوا عن سبیلك» این لام لام عاقبت گویند کقوله « لیکون لهم عدواً وحزناً » ای لیکون عاقبة ذلك الضلال . معنی آنست که ایشانرا مال و نعمت و زینت دنیا دادی تا ایشان در آن نعمت بطر گرفت، و بی راه شدند وازایمان سرو زدند، گردن کشیدند، تاعاقبت بدان آمد که آن نعمت سبب ضلالت ایشان گشت وگفته اند لام کی است کقوله : لاسقیناهم ماء غدقاً لنفتنهم فیه یقول آتیتهم کی تفتنهم فیضلوا و یضلوا، نعمت دادی ایشانرا تادلهای ایشان درفتنه افکنی، خود بی راه شوند ودیگران را بی راه کنند یضلوا « بضمّ یا قرائت کوفی

ربنا اطمس علی اموالهم سه بارخداوند خویش را خواند وگفت : «ربنا»

است که دعاخواهی کرد سه بارالله خوانی گوئی : ربنا‌ربنا ربنا . چنانکه **موسی** خواند ودر سدیگربار گفت :« اطمس علی اموالهم » الطّمس المحق و اذهاب‌الشیٔ یقول: اذهب اموالهم و غیّرها عن هیئتها میگوید : بارخدایا مال ایشان وخواستهٔ ایشان به نیست‌آر(۱) و از هیئت و آسای خود بگردان رب العالمین اجابت کرد و آن مالها و مطعومهایشان سنگین کرد **مقاتل** گفت و **مجاهد** و **قتاده** که درم‌ودینارایشان همچنان برشکل ونقش خود مانده درست و پارهٔ همه بجای خود سنگ شده کشتزار ایشان ، میوه بردرختها ، طعام‌درگنجینها ، جواهر درصندوقها ، همه‌سنگ گشته. **محمدبن کعب** گفت مردو زن درجامهٔ خواب خفته‌بودند که فراسر ایشان شدند هر دوسنگ بودند **سدی** گفت : مسخ‌الله اموالهم‌حجارةً والنخیل والثمار والدقیق والاطعمة فکانت‌احدی الایات التسع . روی‌انّ **عمربن عبدالعزیز** دعابخریطة فیها اشیاء من‌بقایا **آل‌فرعون** فاخرج منها البیضة مشقوقة والجوزة مشقوقة وانها لحجر .

« واشدد علی قلوبهم » ای اقسمها واطبع‌علیها حتّی لاتلین ولا تنشرح‌للایمان فلایؤمنوا. قیل : هو نصب بجواب‌الدعاءِ بالفاءِ وقیل : هوعطف علی‌قوله« لیضلوا »ای ـ لیضلّوا فلا یؤمنوا. قال **الفراء** : وهو دعاء ومحله جزم کانه قال« اللهم فلایؤمنوا حتی یروا‌العذاب‌الالیم »وهوالغرق . می‌گوید : بارخدایا ایدون بادا که ایمان نیارندتابعذاب دردناك رسند امروزغرق وفردا حرق امروز بکفر مرده ، فردا بآتش دوزخ سوخته .

« قال قداجیبت دعوتکما » **موسی** دعا میکرد و **هرون** آمین میگفت وآمین گفتن‌هم دعا است ازین جهت « دعوتکما » گفت ونیز در اوّل این آیت گفته که « الی موسی واخیه » واجابت دعا آن بود که رب‌العالمین **فرعون** را و **قبطان** را بآب غرق کرد ومیان دعای **موسی** واجابت حق چهل سال بود « فاستقیما » علی ما انتماعلیه من الدعوة و تبلیغ الرسالة ولاتترکا دعاء **فرعون** و موعظته الی ان یاتیهم العـذاب ولا تتبعان » نهی بالنون الثقیلة و محله جزم یقال فی‌الواحد لاتتبعن بفتح النون لالتقاء‌الساکنین وبکسرالنون فی‌التثنیة لهذه‌العلة. وقرأ **ابن‌عامر** بتخفیف‌النون لان نون التأکید تخفف وتثقل .وقیل: هونفی ای‌ـ انتما« لاتتبعان سبیل‌الذین‌لا یعلمون »

(۱) نیست کن (ج)

یقول: لاتسلکا طریق الذین یجهلون حقیقة وعدی فتستعجلا قضائی. ایشان را درین آیت نهی کرد از دوچیز ازنومیدی از فرج وازاستعجال در دعا. روی **انس بن مالک** « قال قال رسول الله صم لایزال العبد بخیر مالم یستعجل » قیل یا رسول الله و کیف یستعجل قال یقول دعوت ولم یستجب لی.

« وجاوزنا ببنی اسرائیل البحر » ای ـ عبرنابهم و صیرناهم الی الشط الآخر «فاتبعهم» لحقهم وادرکهم « فرعون وجنوده » یقال اتبعه وتبعه اذا ادرکه ولحقه و لحقه واتبعه بالتشدید اذا سار خلفه واقتدی به « بغیاً وعدواً » ای ـ باغیاً عادیاً یعنی ـ مستکبراً ظالماً وقیل: بغیاً فی القول عدواً فی الفعل، وذلك ان الله امر **موسی** ان یخرج **بنی اسرائیل** لیلا وهم ستمایة الف وعشرون الفالایعد فیهم ابن ستین ولاابن عشرین سنة متوجهین الی البحر وماتت ابکار **القبط** تلك اللیلة و شغلوا عن **بنی اسرائیل** حتی اصبحو وهو قوله : « فاتبعوهم مشرقین » بعد مادفنوا اولادهم فلما بلغ فرعون خروجهم رکب فی طلبهم ومعه الف الف و ستمایة الف قالوافی عسکر **فرعون** مایة الف حصان ادهم سوی سایرالشیات و **فرعون** کان فی الادهم وکل رجل منهم علی حصان علی راسه بیضة وبیده حربة فلماوصل **فرعون** بجنوده الی البحر ورأوا البحر بتلك الهیئة قال **فرعون** هیبتی البحر و خافوا دخول البحر وکان **فرعون** علی حصان ولم تکن فی خیل **فرعون** فرس انثی فجاء **جبرئیل** علی فرس ودیق وخاض البحر و **میکائیل** یسوقهم لایشذ رجل منهم فلماشم ادهم **فرعون** ریح فرس **جبرئیل** و **جبرئیل** و **فرعون** لایراه انسل خلف فرس **جبرئیل** فی الماء ولم یملك **فرعون** من امره شیئا واقتحمت الخیول خلفه فی الماء دخل آخرهم البحر وهم اولهم ان یخرج انطبق الماء علیهم فذلك قوله : « حتی اذا ادرکه الغرق » ای غمره الماء وقرب هلاکه « قال آمنت انه » ای ـ بانه « لا اله الا الذی آمنت به **بنوا اسرائیل** » و شرح این قصه مستوفی در سورة **البقرة** رفت قرائت **حمزه** و **کسائی** آمنت انه بکسر الف ست باضمار قول ای ـ آمنت وقلت انه لا اله الا وروا باشد که کسرانه بر معنی استیناف بود فیکون قوله آمنت کلاما تاما مکتفیا بنفسه کقوله « ربنا آمنا فاکتبنا مع الشاهدین » ثم استأنف انه علی جهة التوکید یعنی ـ فقال **فرعون** انه لا اله الا الذی آمنت به **بنوا اسرائیل** وانامن

المسلمین » المنقادین المطیعین له فدس جبرئیل علیه السلام فی فیه من حماة البحر وقال :

«الان وقد عصیت قبل» ای ـ الان تومن وتتوب. وقیل: قال‌الله «الان» تؤمن « وقد عصیت » کفرت « قبل و کنت من‌المفسدین» المانعین الناس من‌الایمان قال رسول‌الله (ص) : قال‌لی جبرئیل ماابغضت احداً من‌عبادالله ماابغضت عبدین‌احدهما من الجن والاخر من‌الانس فاما من الجن ف : ابلیس حین ابی‌السّجود لادم واما من الانس ف: فرعون حین قال انا ربکم‌الاعلی ولو رایتنی وانا ادس الطین فی‌فمه مخافةان تدرکه الرحمة. وقال ابن عمر قال سمعت رسول‌الله (ص) یقول قال لی جبرئیل یا محمد ما غضب ربک‌علی‌احد غضبه علی فرعون اذقال ماعلمت لکم‌من‌اله غیری واذحشر فنادی فقال انا ربکم الاعلی فلما ادرکه الغرق استغاث واقبلت احشوفاه مخافة ان تدرکه الرحمة. وفی هذه الایة التحذیر عن‌تأخیر الایمان الی وقت‌المعاینة فذاك وقت‌الایاس ولاینفع صاحبه لمعاینة ملك‌الموت کفعل فرعون حین‌آمن فی ذلك الوقت حتی قیل‌له «الان فقد عصیت قبل»قال‌الله تعالی فلم‌یك ینفعهم ایمانهم لماراوا بأسنا. وقال: «ولیست التوبة للذین یعملون‌السیئات»الایة « فالیوم ننجیك ببدنك » قرأ یعقوب ننجیك بالتخفیف ببدنك یعنی بجسدك لاروح‌فیه وقیل : ببدنك یعنی‌مع درعك‌وکان درعاً مسموراً مرصعاً بالجواهر . تقول نجعلك تعلواالماء وتطفوا فوقه لانه اول جیفة آدمی طفت فوق الماء. وقیل: ننجیك معناه نلقیك علی‌نجوة من‌الارض وهی‌المکان المرتفع. چون موسی قوم خودرا خبرداد ازهلاك فرعون وغرق وی قومی‌ازایشان جحود کردند وانکار نمودند گفتند: مامات فرعون وانه اعظم شاناً من‌ان یغرق پس فرمان آمد بدریا تا فرعون را ازقعر خویش‌واسر آورد وبرسر آب بایستادو فرعون ازین سرخهٔ بود کوتاه بالا بی ملح همچون گاوی نر ، وبروی سلاح بود و درع بگاه غرق . و ذلك آیة لان الحدید یرسب ولا یطفوا و قیل : ننجیك نترکك حتی‌تغرق فالنجاء ، الترك. وقیل: تسوّدك ونجعلك‌علامة فان‌ّالنجاء قد یکون‌العلامة والسواد ویحتمل‌انه من‌النجاءالذی معناه الاسراع ای ـ ننجی اهلالك.وقوله: ببدنك تأکیداً کما تقول‌قال بلسانه وجاء بنفسه. قوم موسی چون‌فرعون‌را مرده برسرآب

دیدند و بروی درع بود و سلاح گران و هرگز هیچ جیفهٔ آدمی تا آن روز برسر آب ندیده بودند آن جحود و انکار از دل بیرون کردند و دانستند کـه آن آیتی عظیم است بر صدق **موسی** و نشانی است از قهر خـداوند و راندن خشم خود بر **فرعون**، اینست که رب العالمین گفت: « لتکون لمن خلفك آیة » ای عبرة ونکالا. و قیل: لمن تاخر عن قومك « و ان کثیراً من النّاس عن آیاتنا » فی **موسی و فرعون** و سائر الایات « لغافلون » لاهون.

« و لقد بوأنا بنی اسرائیل مبوء صدق » آن متبوأ پیش ازاین **مصر** استواین مبوأ ایدر(۱) **بیت المقدس**. وقیل: **هو الاردن وفلسطین** وهی الارض المقدسة التی کتب الله میراثاً **لابرهیم** و ذریته این همان است که جائی دیگر گفت « و قلنـا من بعده **لبنی اسرائیل** اسکنوا الارض یعنی **ارض القدس**. میگوید: جی دادیم **بنی اسرائیل** را پس غرق **فرعون** جای گزیده و پسندیده نیکو براستی متنزل وحی ومسکن انبیاء وزمین محشر «ورزقناهم من الطیبات» ایشانرا روزیهای پاك حلال دادیم یعنی ـ ذریته پیش آنکه بقدس رسیدند و هی المن والسلوی والماء من الحجر و ضبیها مثلها من غیر مکسبة ولا مسئلة.

فما اختلفوا حتی جاء هم العلم » یعنی جاء هم **القران** علی لسان **محمد**. و اختلافهم انهم افترقوا بعد ما جاء هم فرقتین فرقة اسلموا وفرقـة ثبتوا علی الیهودیة وقیل نزلت هذه الایة فی **قریظة والنضیر** یعنی ـ نزلناهم منزل صدق یرید من ارض **یثرب** مابین **المدینة والشام** « و رزقناهم من الطیبات » من النخل والثمار و وسعنا علیهم الرزق. فما اختلفوا فی تصدیق **محمد** ص انه نبی حتی جاء هم العلم یعنی ـ **القرآن** والبیان بانـه رسول صدق و دینه حق. وقیل: حتی جاءهم معلومهم وهو **محمد** ص لانهم کانوا یعلمونه قبل خروجه فالعلم بمعنی المعلوم کما یقال للمخلوق خلق، و منه قوله: هذا خلق الله و یقال هذا الدرهم ضرب الامیر ای مضروبه ان ربك یقضی بینهم یوم القیمة فیما کانوا فیه یختلفون » من الدین.

قوله: « فان کنت فی شك مما انزلنا الیك روی ان النبی (ص) لما نزلت هذه

(۱) اینجا (خ)

الایة قال لا اشك ولا اسأل. گفته‌اند این‌خطاب بظاهر با **مصطفی** است اما مراد باین جز اوست کقوله: «یا ایها‌النبی اذا طلقتم‌النساء» یخاطب‌النبی و هو شامل للخلق کلهم. وگفته‌اند این خطاب نه با **مصطفی** است که قدر وی بنزدیك حق جلّ جلاله ازآن جلیل تر و بزرگوارتر است بلکه خطاب وی درآن مضمر است وتقدیر آنست که قل یا **محمد** للشاك فی نبوتك «فان کنت فی شك مما انزلنا علیك» و دلیل برین قول آنست که در آخر سورت گفت «قل یـا ایهاالناس ان کنتم فی شك من دینی» و گفته‌اند: در عهد رسول خدا مردم سه صنف بودند مؤمن مصدق و کافر مکذب و شاك فی‌الامر لا یدری کیف هو یقدم رجلا ویؤخر اخری. یکی **مصطفی** را استوار گرفت و رسالت وی بجان‌و دل پذیرفت مؤمن بود دیگری او را دروغ‌زن گرفت و از ایمان اعراض کرد کافر بود، سه دیگر مردی بود گمان زده، میان کفر و ایمان ایستاده، این خطاب با وی است میگوید: «ان کنت» ایهاالانسان «فی‌شك مما انزلنا الیك» من‌الهدی علی لسان **محمد** (ص) فاسئل الاکابر من علماءِاهل‌الکتاب مثل **ابن سلام** و **سلمان‌الفارسی** و **تمیم‌الداری** و اشباههم فسیشهدون علی صدق **محمد** (ص) و یخبرونك بنبوّته. وگفته‌اند: «فان کنت» «ان» بمعنی جحد است ای- ما کنت، همچنان که گفت جلّ‌جلاله «وان‌ادری» ای- ما ادری وان کان مکرهم ای- ما کان مکرهم، یرید فما کنت فی شك مما انزلنا الیك فسلوا یا معشر الناس انتم دون‌**النبی** (ص). وگفته‌اند الله دانست که رسول بشك نیست لکن خواست که رسول گوید لا اشك ولاامتری تا حجت باشد بر اهل شك از قوم وی و تعییر و تبکیت ایشان همچنان که فردا با **عیسی** گوید «ءَ انت قلت للناس اتخذونی وامّی الهین من دون‌الله» و خود میداند جلّ جلاله که **عیسی** نگفت لکن تا **عیسی** گوید. سبحانك ما تکون لی ان اقول ما لیس لی بحق» و بر ترسایان حجت باشد و تعییر وتبکیت ایشان‌بود. وقال **عبدالعزیزبن یحیی** الشاك فی‌الشئی یضیق به‌صدراً، فیقال‌لضیق‌الصدر شاك، والمعنی ان ضقت ذرعاً بما تعانی من‌تعنتهم واذاهم فاصبر واسئل‌الذین یقرؤن الکتاب من قبلك یخبروك کیف صبرالانبیاء علی اذی قومهم و کیف کان عاقبـة النصر والتمکین «فلاتکونن من‌الممترین

ولا تکونن من الذین کذبوا بآیات الله فتکون من الخاسرین » هذا کله خطاب مع **النبی** (ص) والمراد به غیره .

قوله : « ان الذین حقت علیهم کلمة ربك » ای وجب علیهم الوعید فی قوله : « لأملان جهنم من الجنة والناس اجمعین » وقیل الکلمة قوله هؤلاءِ فی النار ولاابالی وقیل :کلمته لعنته فی قوله :« الا لعنة الله علی الظالمین » وقیل :کلمة ربك اخباره انهم لا یؤمنون . میگوید : براستی و درستی سخن خداوند تو برمشرکان عرب برفت و حکم کرد که ایشان هرگز ایمان نیارند والله خود ایشانرا بدین و هدایت و توحید می نپسندد .

« ولا یؤمنون ولوجاءتهم کل آیة حتی یروا العذاب الالیم » فلاینفعهم حینئذ الایمان کما لاینفع **فرعون** ایمانه .

النوبة الثالثة

قوله تعالی :« واوحینا الی موسی واخیه ان تبوآ لقومکما بمصر بیوتاً واجعلوا بیوتکم قبلة » از روی ظاهر بزبان تفسیر مؤمنان را بیت الخدمة مسجد و محراب است میگوید : آنرا ساخته دارید ، عبادت وخدمت مارا ، ودر آن معتکف نشینید طلب قربت مارا ، وسود خود دران جوئید که آن بازار آخرتست وشما بازرگانان و توحید رأس المال واصل بضاعت و هر کس را سود براندازهٔ بضاعت باشد ، چنانکه در خبر می آید « الا ان المساجد اسواق الآخرة و سکانها تجارها و کل تاجر یربح علی قدر بضاعته » شرط آنست که چون روی به بیت الخدمة نهی وقصد مسجد ومحراب کنی تا بحضرت نماز شوی نخست باطن خود بآب توبه بشوئی چنانکه ظاهر را به آب مطلق طهارت دادی آنگه خواجگی ورعنائی وتکبر بر در مسجد زخود فرو نهی ، بنده وار بسان بندگان شکسته و کوفته قدم عجز ونیاز در مسجد نهی سر در پیش افکنده ، وزبان تضرع بگشاده ، بادلی پردرد وجانی پرحسرت وچشمی پرآب بانشویر وباخجلت تکبیر بندی در حال تکبیر کبریاء حق بدیدهٔ سر بدیده ، و بوقت قیام در خجلت گناه خود بمانده وچون تن و [illegible] نهد [illegible] باید که [illegible]

آگاهی گردد، در رکوع همه‌عین تواضع شود، درسجود ادب حضرت بجای آرد، و چنان داند که درجوار قرب اوست، ودر عین ونظر اوست، که میگوید جلّ جلاله: «واسجدواقترب» چون سلام بازدهد همه بشارت وشادی بیند، چون توفیق این‌طاعت یافت وبحکم فرمان این خدمت بسربرد اینست که الله با **موسی** گفت: «و اقیموا الصلوة وبشرالمؤمنین» ای **موسی** قوم خود را گوی نماز بپای دارید وشرط‌بندگی وفرمان برداری درآن بجای آرید چون توفیق یافتید وحق خدمت گزاردید شادی کنید برحمت من، بنازید بفضل من، گوش دارید بکرم من، فخرکنید بفرمان من، انس گیرید بیاد من، پشتی دارید باانام من، تکیه کنید برضمان من، چشم دارید بروعد من. «وبشرالمؤمنین» ای موسی بشارت‌ده ایشانرا بعز رشاد وراست راهی ونکونامی در دنیا، ونعیم باقی وملك جاودانی درعقبی، از روی ظاهر بزبان تفسیراینست معنی آیت وبرزبان اشارت بر ذوق اهل معرفت بیت‌الخدمة نفس عابدان‌است، بیت الحرمة دل عارفان‌است، بیت الصحبة جان عاشقانست. خدمتیان را «جنات» و نهر ساخته‌اند، حرمتیان را «فی مقعد صدق» نهاده‌اند، صحبتیان را «عند ملیك مقتدر» یافته‌اند.

قوله: «ربنا اطمس علی اموالهم و اشدد علی قلوبهم» الآیة. **موسی کلیم** در بدایت کار شبانی بود درکلیمی‌الله تعالی بمقام مکالمتش رسانید برضاع اصطناعش بپرورد تاج اصطفا برسرش نهاد هزاران معجزه دربد بیضاو عصای وی آشکارا کرد اما عهد وی عهدعدل بود، وروزگار وی‌روزگار قهربود، چون دعوت‌کرد قوم خویش را واز ایمان ایشان نومید گشت بتکلم بدرگاه رب العزة شد از ایشان بحق نالید و برایشان دعای بد کرد که «ربنا اطمس علی اموالهم و اشدد علی قلوبهم» الآیة. رب العزة دعای وی اجابت کرد عدل خود بایشان نمود حکم قهر برایشان براند بر وفق دعای موسی ایشانرا فرا ایمن نگذاشت تا بوقت معاینهٔ عذاب، و آنگه ایمان آورد **فرعون** دران فورت لکن سود نداشت اورا گفتند «الان وقد عصیت قبل» باز که نوبت **بمصطفی عربی** رسید عهد وی عهد فضل بود و روزگار رحمت بود آن همه رنج از کفار **قریش** بوی رسید دندانش میشکستند، تیر در تنش می نشاندند

نجاست برمهر نبوت می‌انداختند، وسید (ص) دست شفقت ورأفت برسر ایشان نهاده و دست ترحم وشفاعت بگشاده، که «اللهم اهدقومی فانهم لایعلمون» خداوندا راهشان نمای که می ندانند، عذر ایشان میخواهم که مرا نمی‌شناسند، رب العزة خود دانست که دل وی تنگ است، ورنج دل واندوه وی بغایت رسیده، ازدرگاه عزت خویش بکمال لطف خویش اورا مرهم نهاد وتسلّی دل وبرا آیت فرستاد «فان کنت فی شك مما انزلنا الیك فسئل الذین یقرؤن الکتاب من قبلك» بر تأویل ایشان که گفتند: ان ضقت به ذرعاً فاصبر. «وسئل الذین یقرؤن الکتاب من قبلك» کیف صبر الانبیآء علی اذی الاعداء. نظیره قوله: «ولقد نعلم انك یضیق صدرك بما یقولون» وقوله: «قدنعلم انه لیحزنك الذی یقولون» الآیة.

۹- النوبة الاولی

قوله‌تعالی: «**فلولا کانت قریة آمنت**» چرا مردان شهری که بخواستندی، گرویدآنوقت گرویدندی «**فنفعها ایمانها**» که ایشانرا گرویدن سود داشتی، [نه آنکه که بچشم سرخویش عذاب دیدند تا ایشانرا سود نداشت] «**الّاقوم یونس لمّا آمنوا**» مگرقوم یونس که ایمان آوردند [پس آن که عذاب دیدند] «**کشفنا عنهم**» بازبردیم ازایشان «**عذاب الخزی**» عذاب رسوائی «**فی الحیوة الدنیا**» درین جهان «**ومتّعناهم الی حین (۹۸)**» وایشانرا برخوردار گذاشتیم تا هنگامهای اجلهای ایشان.

«**ولوشاء ربك**» واگر خداوند تو خواستی «**لآمن من فی الارض**» ایمان آوردی هر که درزمین «**کلهم جمیعاً**» همگان بهم «**افانت تکره الناس**» توتوانی که مردمان را ناکام پیغام شنوانی «**حتی یکونوا مؤمنین (۹۹)**» تا گرویدگان باشند.

«**وماکان لنفس**» نبود و نیست هیچ تن‌را «**ان تؤمن الاباذن الله**» که بگرود بخدای مگربخواست او «**ویجعل الرجس**» وکژی بیگانگی می‌افکند و می آلاید «**علی الذین لایعقلون (۱۰۰)**» برایشان که حقّ می‌درنیاورند[1]

---

۱ - درنمی‌یابند (ج)

« قل انظروا » گوی درنگرید «ماذا فی السموات والارض» تا آن خود چه‌چیز است که در آسمان و زمین است [از نشانهای هستی و یگانگی وتوانائی(۱) ودانائی]« وما تغن الایات والنذر» وچه سود دارد نشانها وپیغامها و آگاه کنندگان وبیم نمایندگان «عن قوم لایؤمنون(۱۰۱)» قومی را که ایشان [درعلم من وحکم من و خواست من] بنمی‌بایدگرویدن .

«فهل ینتظرون» چشم‌نمیدارند «الامثل ایام الذین خلوا من قبلهم» مگر خویشتن را روزی همچون روزهای ایشان که گذشته‌اند پیش‌ازین «قل فانتظروا » گوی [بودنی‌را] چشم میدارید بمن وبخویشتن «انّی معکم من المنتظرین (۱۰۲)» که من [بودنی را بمن و بشما] هم از چشم دارندگانم با شما .

« ثم ننجّی رسلنا» آنکه بازرهانیم فرستادگان خویش را «والذین آمنوا» و ایشان که گرویدگان‌اند « کذلك حقاً علینا » همچنان حق است بر ما « ننجی المؤمنین(۱۰۳)» که بازرهانیم [محمد] و گرویدگان باِاو .

«قل یاایها الناس» گوی ای مردمان «ان کنتم فی شك من دینی» اگر شما درگمان‌اید از دین من « فلا اعبد الذین تعبدون من دون الله » نپرستم آنچه می‌پرستید شما فرودازخدای « ولکن اعبدالله الذی یتوفّیکم» ولکن‌الله را پرستم آن خدای که شما را میراند «وامرت ان اکون من المؤمنین (۱۰٤) » و مرا باین فرمودند که از گرویدگان باش .

« وان اقم وجهك للدین حنیفاً »وآهنگ‌خویش‌وروی خویش‌راست‌دار دین را مسلمان برملت ابراهیم « ولاتکونَنّ من المشرکین (۱۰۵) » ونگر که از انبازگیرندگان نباشی .

« ولاتدع من دون الله » و فرود ازالله(۲) مخوان« مالاینفعك ولایضرك » چیزی که ترانه سود دارد و نه گزاید « فان فعلت فانك اذا من الظالمین (۱۰٦) » اگر چنین کنی آنگه توآنی که یکی از ستم‌کاران باشی .

«وان یمسسك الله بضر » واگر الله بتوگزندی رساند« فلاکاشف له الاهو »

۱ ـ توانایی منحصر به (الف) است (۲) وفرود ازخدای خدای مخوان (ج)

باز برندەیی نیست آن گزند را مگر هم او «**وان یردك بخیر**» واگر بتو نیکی خواهد «**فلاراد لفضله**» بازدارندەیی نیست فضل اورا «**یصیب به من یشاء من عباده**» میرساند آنرا باو که خواهد از بندگـان خویش «**وهو الغفور الرحیم (۱۰۷)**» و اوست عیب‌پوش آمرزگار مهربان .

«**قل یاایها الناس**» گوی ای مردمان «**قدجاءکم الحق من ربکم**» آمد بشما پیغامی راست و رسانندەیی راست از خداوند شما «**فمن اهتدی فانما یهتدی لنفسه**» هر کـه بر راه راست افتد سود تن خویش را افتد «**ومن ضل فانما یضل علیها**» و هر که از راه راست بیفتد زیان تن خویش را بیفتد «**وما انا علیکم بوکیل (۱۰۸)**» و من برشما کوش دارنده ونگه دارنه‌ام .

«**واتبع مایوحی الیك**» و برپی می‌باش آن پیغام راکـه می‌دهند بتو «**واصبر**» وشکیبامی‌باش «**حتی یحکم الله**» تاآنگه که الله بر گزاردکار وخواست خود «**وهو خیرالحاکمین (۱۰۹)**» وبهتر حاکمان الله است درحکم .

النوبة الثانية

قوله تعالی: «فلولا کانت قریةٌ آمنت» ای ـ هلاّ کانت قریةٌ آمنت حین ینفعها ایمانها لاحین لاینفعها، این حجّت خدا است جلّ‌جلاله بر **فرعون** کـه ایمان وی نپذیرفت بوقت معاینهٔ عذاب. یقول‌الله تعالی: هلاّ آمن فرعون قبل ان یدرکه‌الغرق حین‌المهلة، آنگه قوم **یونس** را مستثنی‌کرد که توبهٔ ایشان بپذیرفت بوقت معاینهٔ عذاب. وقیل: معناه فماکانت قریة، ای ـ اهل قریة آمنت عند معاینة العذاب «فنفعها ایمانها» فی حالة البأس کمالم ینفع **فرعون** «الاقوم یونس» فانّه نفعهم ایمانهم لمّا راؤا امارات‌العذاب لما علم‌الله من‌صدقهم، وهوقوله: «کشفنا عنهم عذاب‌الخزی» الهلاك والهوان فی‌الحیوة‌الدنیا «ومتعناهم الی‌حین» ای ـ الی‌احایین‌آجالهم. وقیل: «کشفنا عنهم العذاب» الی یوم‌القیمة فیجازون بالثّواب والعقاب. خلافست میان علما که قوم **یونس** عذاب بعیان دیدند یا امارات و دلائل آن دیدند، قومی گفتند: عذاب بایشان نزدیك گشت وبعیان دیدند که میگوید: «کشفنا عنهم» والکشف یکون بعدالوقوع

او اناقرب. و قومی گفتند: امارات ودلائل عذاب دیدند و در آن حالت توبه کردند باخلاص وصدق وزبان‌تضرّع بگشادند و[دعا کردند](۱) تارب‌ّ العزة آن‌عذاب که دلیل آن ظاهر بود از ایشان بگردانید و مثال این بیمارست که بوقت بیماری چنانکه امید بعافیت و صحت میدارد و ازمرگ نمی‌ترسد توبت کند، توبت وی درآنحـال درست بود، اما چون‌مرگ بمعاینه دیدوازحیات نومید گشت، توبهٔ وی‌درست نباشد که میگوید جل‌جلاله :«وان من اهل‌الکتاب الالیؤمنّن به قبل موته» تواریخیان گفتند: **یونس** پیغامبر مسکن او **موصل** بودوخانهٔ او **نینوی** ، ما دروی **تنخیس**(۲) تام بود و پدر وی **متی** ، و **موصل** ازآن خوانند که **شام** به **عراق**پیوندد ، رب‌العالمین **یونس** را فرستاد بقوم وی وایشان را دعوت کرد بدین اسلام ایشان سرباز زدند و رسالت وی قبول‌نکردند، **یونس** گفت: اکنون‌که مرا دروغ زن میدارید ورسالت ما قبول نمیکنید، باری بدانید که بامداد شما را ازآسمان عذاب آید وآنکه سه‌روز آن عذاب درپیوندد. ایشان بایکدیگر گفتند: **یونس** هرگزدروغ نگفته است این یك‌امشب اورا بیازمائید بنگریدکه امشب ازمیان‌مابیرون شود یانه، اگر بیرون‌شود و برجای خویش نماند پس بدانیدکه راست میگوید. بامداد چون اورا طلب کردند نیافتند که ازمیان ایشان بیرون شده بود ، دانستند که وی راست گفت ، همان ساعت امارات ودلائل‌عذاب پیدا گشت، ابری سیاه برآمد، ودخانی عظیم درگرفت، چنانکه درودیوار ایشان سیاه گشت ، ایشان بترسیدند، وازکردها و گفتهای‌خویش پشیمان شدند، وورب‌العزّة جلّ‌جلاله دردلهای‌ایشان توبت‌افکندهمه بیك‌باربصحرا بیرون‌شدند، مردان وزنان و کودکان وچهار پایان نیز بیرون بردند ، و پلاسها درپوشیدند، زبان زاری وتضرّع بگشادند، وبه اخلاص وصدق‌این‌دعا گفتند: یاحیّ حین لاحیّ یاحی محیی‌الموتی یاحیّ لااله الاانت. فعرف‌الله صدقهم‌فرحمهم‌واستجاب دعاءهم وقبل‌توبتهم و کشف‌العذاب عنهم، وکان ذلك یوم عاشوراء. وکان **یونس** قد خرج و اقام ینتظر العذاب فلم یر شیأ وکان من کذّب ولم یکن له بیّنة قتل، فقال **یونس**: کیف ارجع الی قومی وقد کذبتهم، فذهب مغاضباً لقومه ورکب‌السفینة. فذلك قوله :«و **ذاالنون**

---

۱ ـ منحصر به نسخه الف است (۲) تنحیس (ج)

اذ ذهب مغاضباً » و یأتی شرحه فی موضعه ان شاءالله .

ولو شاءَ ربك لآمن من فی الارض کلهم جمیعاً » ای وفّقهم للهدایة « افانت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین » قال **ابن‌عباس** : کان **النبی** (ص) حریصاً علی‌ایمان جمیع‌الناس . وقیل : نزلت فی **ابی‌طالب** فاخبره سبحانه انه لایؤمن الا من سبق له من‌الله السعادة ولایضل الا من سبق له الشقاوة . « افانت تکره الناس » اکراه الهدایة لااکراه الدعوة ، یا **محمد** تو نتوانی که ایشان‌را تاکام راه نمائی ، باز خواندن توانی اما راه نمودن نتوانی « لیس علیك هدیهم ، انك لاتهدی من احببت »

« وما کان لنفس » وما ینبغی لنفس ، وما کانت النّفس « لتؤمن الا باذن‌الله » ای ـ بارادته و توفیقه وماسبق لها من قضائه ومشیّته فلا تجتهد نفسك فی‌هدیها فانّ ذلك الی‌الله و هذا الحدّ الدلایل علی انّ استطاعة العبد مع فعله لاقبل فعله . قال بعض‌المحققین : لایمکن حمل‌الاذن فی‌هذه‌الآیة الا علی‌المشیّة لانه امر الکافة بالایمان والذی هو مامور بالشی لایقال انه غیر ماذون فیه و لایجوز حمل الآیة علی ان معناه لایؤمن احد الا اذاالجاءه الحق الی‌الایمان واضطره ، لانه یوجب اذاً ان لایکون احد فی‌العالم مؤمناً بالاختیار وذلك خطاء فدل علی انه ارادبه الا ان یشاءالله ان یؤمن هو طوعاً ولایجوز بمقتضی هذا ان یرید من احد ان یؤمن طوعاً ثم لایؤمن لانه تبطل فائدة الآیة ، فصحّ قول **اهل‌السنة** انّ ماشاءالله کان ومالم یشاء لم‌یکن .

قوله : « ویجعل‌الرجس » ای ـ یجعل‌الله الرّجس . وقرأ **ابوبکر** و نجعل بالنون ای ـ نجعل‌العذاب الالیم . و قیل : **الشیطان** . و قیل : الغضب والسخط « علی الذین لایعقلون » دلائله واوامره ونواهیه .

« قل انظروا » ای ـ قل‌للمشرکین الذین یسئلونك الآیات « انظروا ماذا فی السموات والارض » من الایات والعبر التی تدل علی وحدانیّة الله سبحانه فتعلموا انّ ذلك کلّه یقتضی صانعاً لایشبه الاشیاء ولایشبهه شیٔ . ثم بیّن انّ الایات لاتغنی عمن سبق فی‌علم‌الله سبحانه انه لایؤمن ، فقال : « وماتغنی‌الآیات والنّذر » درین « ما » مخیّری ، خواهی باستفهام گوی ، خواهی بنفی ، اگر باستفهام گوئی معنی آنست که چه سود دارد آیات ومعجزات . واگر بنفی گوئی معنی آنست که سود ندارد آیات ومعجزات

وانذار آگاه کنندگان وبیم نمایندگان قومی را که درعلم خدای کافرانند که هرگز ایمان نیارند. « فهل ینتظرون » مشرکان **مکه** را میگوید: ماینتظرون«الا»ایّاماً یقع علیهم فیها العذاب و « مثل ایام الذین مضوا من قبلهم » وایّام‌الله عقوباته وایّام العرب وقایعها. منه قوله: «وذکّرهم بایّام‌الله » وکل ما مضی علیك من خیرٍ وشرٍ فهو ایّام. میگوید: مشرکان **قریش** بعدازان که ترا دروغ زن گرفتند چـه انتظار کنند وچه چشم دارند مگر مثل‌آن عقوبات و وقایع که ایشانرا رسید که گذشته‌اند از پیش از(۱) دروغ زن گیران پیغامبران چون **عاد** و **ثمود** وامثال آن.

« قل » یا **محمد** «فانتظروا» مثلهاان لم‌تؤمنوا «انی معکم من‌المنتظرین» لذلك. وقیل: انتظروا هلاکی انی معکم من‌المنتظرین‌هلاککم، هذا جواب لهم‌حین قالوا: نتربص بکم الدوائر.

« ثم ننجی رسلنا » قرأ **یعقوب** ننجی بالتخفیف وهو مستقبل بمعنی الماضی ای ـ کما اهلکنا الذین خلوا ثم نجّینا الرسل والمؤمنین « کـذلك حقاً علینا ننجی المؤمنین »ای ـ ننجی **محمد** اومن آمن معه. قرأ **الکسائی** و **حفص** و **یعقوب** «ننجی المؤمنین » ای ـ ننجی بالتخفیف والاخـرون بالتشدید وانجی ونجّی بمعنی واحدٍ. «حقاً علینا»یعنی ـ منّافان‌الاشیاء تجب من‌الله اذااخبر انها تکون فیجب الشیٔ من‌الله لصدقه ولایجب علیه لعزّه.

« قل یا ایهاالناس ان کنتم فی شك من دینی » این خطاب بامشرکان **قریش** است میگوید: ان کنتم لاتعرفون ما انا علیه فانا ابیّنه لکم، اگر شما نمی‌شناسید و نمیدانید این دین که من‌آورده‌ام، من شما را روشن کنم ودلایل درستی وراستی‌آن شمارا پیدا کنم، همانست که گفت: «وانزلنا الیك الذکر لتبین للناس ما انزل الیهم» وقیل: معناه «ان کنتم فی‌شك من‌دینی» الذی ادعوکم الیه فانا علی یقین، اگرشما درگمان‌اید ازین دین که من‌آوردم و شما را بدان دعوت کردم، من باری بریقین‌ام بی هیچ‌گمان درستی وراستی‌آن‌میدانم، وحقّی وسزاواری آن می‌شناسم. همانست که گفت: «علی بصیرة اناومن‌اتبعنی » آنگه گفت: «فلا اعبدالذین تعبدون من‌دون‌الله»

۱ ـ قادروغ زن گیران (الف).

باآنکه شما در گمان اید من نخواهم پرستیدن ایشان را که می پرستید شما فرود از خدای، آنگه ایشانرا تهدید کرد بآنچه گفت: «اعبدالله الذی یتوفیکم» که وفات ایشان میعاد عذاب ایشان است، میگوید: آن خدایرا پرستم که شمارا میراند وشمارا عذاب کند که دیگری را بباطل می‌پرستید نه اورا بحق، ونیز اشارت است که سزای خدایی اوست که قدرت آن دارد که شما را میراند و قبض ارواح شما کند نه آن بتان که ایشان را قدرت نیست و در ایشان هیچ ضرونفع نیست «وامرت ان اکون من المؤمنین» بما اتی به الانبیاء علیهم السلام قبلی. فان قیل: کیف قال ان کنتم فی شك، وهم کانوا یعتقدون بطلان ماجاء به، قیل: لانهم لماراوا الآیات والمعجزات اضطربوا وشکوا فی امرهم وامر النبی ص. وقیل: کان فیهم شاکون فهم المراد بالآیة کقوله حکایة عن الکفار «وانالفی شك مماتدعوننا الیه مریب» «وان اقم وجهك» عطف علی المعنی تقدیره، وامرت ان اکون من المؤمنین، کن مؤمناً ثم اقم وجهك. وقیل معناه، وامرت ان اکون من المؤمنین واوحی الیّ ان اقم وجهك للدین ای ـ استقبل الکعبة فی الصلوة وتوجه نحوها. وقیل استقم مقبلا بوجهك علی ماامرك الله «حنیفاً» علی «ملة ابراهیم» «ولا تکونن من المشرکین».

«ولا تدع من دون الله مالا ینفعك» ان دعوته «ولا یضرك» ان خذلته، لا ینفعك ان اطعته ولا یضرك ان عصیته. سیاق این سخن تحقیر بتان است، ومذلت وخواری ایشان، که درایشان هیچ چیز از نفع و ضر و خیر و شرّ نیست وضار و نافع بحقیقت جزالله نیست «فان فعلت فانك اذا من الظالمین» الذین وضعوا الدعا غیر موضعه، آنگه تحقیق وتأکید این سخن را گفت.

«وان یمسسك الله بضر» فلا یصبك بشدةٍ و بلاء مرض اوفقر «فلا کاشف له» ای لادافع له «الاهو» «وان یردك بخیر» رخاء ونعمة وسعة «فلاراد لفضله» ای ـ لامانع لرزقه لامانع لما یفضل به علیك من نعمة «یصیب به» بکل واحد من الضرو الخیر «من یشاء من عباده وهوالغفور الرحیم» فلاتیاسوا من غفرانه ورحمته.

«قل یاایها الناس» خطاب با قریش است و با مکیان «قدجاءکم الحق من ربکم» حق اینجا مصطفی است و قرآن «فمن اهتدی» یعنی ـ آمن بـ: محمد

وعمل بما فی الکتاب « فانما یهتدی لنفسه » ای ـ فلنفسه ثواب اهتدایه « ومن ضل » ای ـ کفر بهما « فانما یضل علیها » ای ـ علی نفسه وبال الضلالة « وما انا علیکم بوکیل » ای ـ بکفیل احفظ اعمالکم، وقیل: بحفیظ من الهلاك حتی لاتهلکوا . مفسران گفتند: درین سوره هفت آیت منسوخ است بآیت قتال، یکی آنکه گفت : « فقل انما الغیب لله فانتظروا انی معکم من المنتظرین » دیگر « وان کذبوك فقل لی عملی ولکم عملکم » سه دیگر « واما نرینّك بعض الذی نعدهم » چهارم « افانت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین » پنجم « فهل ینتظرون الا مثل ایام الذین خلوا من قبلهم » ششم « ومن ضل فانما یضل علیها وما انا علیکم بوکیل » هفتم « و اصبر حتی یحکم الله » نسخ الصبر منها بآیة السیف « و اتبع ما یوحی الیك » من التبلیغ و التبشیر والاعذار والانذار « و اصبر » علی تبلیغ الرسالة وتحمل المکاره « حتی یحکم الله » من نصرك وقهر اعدائك واظهار دینه ففعل ذلك یوم بدر « و هو خیر الحاکمین » حکم بقتل المشرکین وبالجزیة علی اهل الکتاب یعطونها « عن یدوهم صاغرون » وقیل : « خیر الحاکمین » لانه المطلع علی السرائر فلایحتاج الی بیّنةٍ وشهود .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « فلولا کانت قریة آمنت » بزرگست وبزرگوار خداوند کردگار، نامدار ورهی دار، کریم ومهربان، خدای جهان وجهانیان، دارندهٔ ضعیفان، نوازندهٔ لهیفان، نیوشندهٔ آواز سایلان، پذیرندهٔ عذر عذرخواهان، دوستدار نیاز وسوز. درویشان ونالهٔ خستگان، دوست دارد بنده‌یی را که دروزارد، واز کرد بد خویش بدو نالد، خودرا دست آویزی نداند، دست ازهمهٔ وسائل وطاعات تهی بیند، اشك ازچشم روان، و ذکر برزبان، ومهر درمیان جان، نبینی که باقوم یونس چه کرد ؟ آنگه که درماندند و عذاب بایشان نزدیك گشته، و یونس بخشم بیرون شده، وایشانرا وعدهٔ عذاب داده، بامداد ازخانها بدر آمدند، ابرسیاه دیدند ودود عظیم، آتش ازآن پاره پاره می افتاد، بجای آوردند که آن عذاب است که یونس مرایشانرا وعده داد یونس راطلب کردند ونیافتند، جمعی عظیم بصحرا بهم آمدند طفلکانرا ازمادران جدا کردند، کودکان را

از پدران باز بریدند، تا آن کودکان و طفلکان بفراق مادر و پدر گریستن و زاری در گرفتند، پیران سرها برهنه کردند و محاسن سپید بر دست نهادند همی[۱] بیك بارفغان بر آوردند، و بزاری و خواری زینهار خواستند، گفتند: اللهم ان ذنوبنا عظمت وجلّت وانت اعظم منها واجلّ، خداوندا گناه ما بزرگست وعفو تو از آن بزرگتر، خداوندا بسزای ما چه نگری بسزای خود نگر. آنگه سه فرقت شدند به سه صف ایستاده صفی پیران وصفی جوانان و صفی کودکان. عذاب فرو آمد برسر پیران بایستاد. پیران گفتند، بارخدایا تومارا فرموده‌ای[۲] که بندگانرا آزاد کنید ماهمه بندگانیم، وبردرگاه تو زارندگانیم، چه بود که مارا ازعقوبت و عذاب خود آزاد کنی؟ عذاب ازسر ایشان بگشت برسر جوانان بایستاد. جوانان گفتند: خداوندا تومارا فرموده‌ای که ستمکاران را عفو کنید و گناه ایشان درگذارید ما همه ستمکارانیم برخویشتن، عفو کن و از ما درگذار. عذاب از ایشان درگذشت برسر کودکان بایستاد. کودکان گفتند: خداوندا تومارا فرموده‌ای که سایلان را رد مکنید و بازمزنید ماهمه سایلانیم[۳] مارا ردّ مکن و نومید بازمگردان، ای فریادرس نومیدان، وچارهٔ بیچارگان، وفراخ بخش مهربان. آن عذاب از ایشان بگشت وتوبهٔ ایشان قبول کرد. اینست که رب العالمین گفت: «کشفنا عنهم عذاب الخزی فی الحیوة الدّنیا ومتّعناهم الی حین» قوله: «وما کان لنفس ان تؤمن الّا باذن الله» بی آیینهٔ توفیق کس روی ایمان نبیند، بی عنایت حق کس بشناخت حقّ نرسد، بنده بجهد خویش نجات خویش کی تواند، تا بادل بنده تعریف نکند، وشواهد صفات ونعوت خود دردل وی مقرّر نکند، بنده هرگز بشناخت اورا نبرد، والله لولاالله مااهتدینا ولا تصدّقنا ولا صلّینا، آب وخاك را نبود پس بود را چه رسد که بدرگاه قدم آشنائی جوید اگر نه عنایت قدیم بود، دعوی شناخت ربوبیّت چون کند اگر نه توفیقش رفیق بود.

دل کیست که گوهری فشاند بی‌تو یا تن که بود که ملك راند بی تو
والله که خرد راه نداند بی تو جان زهره ندارد که بماند بی تو.

«قل انظروا ماذا فی السّموات والارض» همه علم آیت و رایت قدرت اوست،

(۱) بجای: همگی (۲) فرموده‌ئی (ج) (۳) سائلان ایم (-)

دلایل وامارات وحدانیّت اوست، نگرنده می درباید، ازهمه جانب بساحت او راه است رونده می‌باید، بستان حقایق پر ثمار لطائف‌است، خورنده می‌باید.

مرد باید که بوی داند برد ورنه عالم پر ازنسیم صباست.

«وما تغن الآیات والنّذر عن‌قوم لایؤمنون» الادلّة وان کانت ظاهرةً فماتغنی اذاکانت البصائر مسدودة کما انّ‌الشّموس و ان کانت طالعة فما تغنی اذا کانت الابصار عن الادراك بما عمی(۱) مردودة.

وما انتفاع اخی الدّنیا بمقلته اذااستوت عنده الانوار والظّلم.

«ثم ننجّی رُسلنا والّذین آمنوا کذلك حقاً علینا ننجی المؤمنین» تشریف ونواخت مؤمنان‌است که‌رب‌العزّة به‌نعت‌اعزاز و اکرام‌نجات ایشان بر‌نجات پیغامبران بست، ودرنعت تخصیص وتشریف ایشانرا درهم پیوست. گفت حق است ازما، واجب است از کرم ولطف ما، که مؤمنان‌را رهانیم‌، چنانکه پیغامبران‌را رهانیدیم، تاچنانکه برهیچ پیغامبر روانیست‌که فردا درآتش شود وعذاب چشد، هیچ مؤمن را روانیست که در دوزخ و در عــذاب جاوید بماند، فانّه جلّ جلاله اخبر انّه ینجی الرّسل والمؤمنین جمیعاً. «وان اقم وجهك للدّین» ای ـ اخلص قصدك للدّین وجرّد قلبك عن اثبات کل مالحقه قهرالتکوین. میگوید: دین خویش ازشوب ریاپاك دار، وقصد خویش درجستن کیمیای حقیقت درست کن دل ازعلایق بریده، وکمربندی برمیان بسته، وحلقه خدمت در گوش وفا کرده، وخواست خود فدای خواست ازلی کرده، نفس فدای رضا، ودل فدای وفا، وچشم فدای بقا.

نفسم همه عمر دروصالت خواهد روحم راحت ز اتّصالت خواهد
گوشم‌سمع ازبهر مقالت‌خواهد چشمم بصرازشوق‌جمالت خواهد.

ازینجا نورحقیقت‌آغاز کند، بازمحبّت برهوای تفرید پرواز کند، جذبهٔ الهی دررسد، رهی را ازدست‌تصرّف بستاند، نه‌غبار زحمت‌آرزوی بهشت بروقت وی‌نشیند، نه بیم دوزخ اورا راه گیری کند. بزبان حال گوید:

عاشق بره عشق چنان می‌باید کز دوزخ و از بهشت یادش ناید

(۱) بما لمعی (ج)

رهی تاا کنون طالب بود . مطلوب گشت، عاشق بود معشوق شد، مرید بود مراد گشت، بساط یگانگی دید بشتافت، تاقرب دوست بیافت، خبر عیان گشت، ومبهم بیان شد، رهی درخود میرسید(۱) که بدوست رسید، خود را ندید او، که درست دید .

پیر طریقت گفت : الهی تا آموختنی را آموختم، وآموخته را جمله بسوختم، اندوخته‌را برانداختم، وانداخته را بیندوختم، نیست‌را بفروختم، تاهست رابیفروختم، الهی تا یگانگی بشناختم، در آرزوی شادی بگداختم، کی باشد که گویم پیمانه بینداختم، واز علائق وا پرداختم، وبود خویش جمله درباختم .

کی باشد کین قفس بپردازم   در باغ الهی آشیان سازم .

(۱) برسید (ج)

۱۱ - سورة هود ع (مكية)

النوبة الاولى

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان «الر کتاب» این حروف نامه‌ایست «احکمت آیاته» درست وراست و بی‌غلط گفته وفرستاده سخنهای او ومعنیها درو. «ثم فصلت» پس آنکه گشاده و روشن و پیدا بازنموده «من لدن حکیم خبیر(۱)» از نزدیك دانای راست‌دان آگاهی نهان دان.

«الا تعبدوا الا الله» آنرا که نپرستید مگر الله «انني لكم منه نذير و بشير(۲)» که من رساننده‌ام شما را ازو آگاهی دهنده و بیم نمایم شاد کننده ورامش رسانم.

«وان استغفروا ربکم» و آنرا که آمرزش خواهید از خداوند خویش «ثم توبوا اليه» وباز گردید باو «يمتعكم متاعاً حسناً» تا شما را برخورداری‌دهد [وروزی برسازد وبهره‌سپارد] برخورداری نیکو [دردرنگ روزگار] «الی اجل مسمى» تا آن هنگام که نام زد کرده در رسد «ويؤت كل ذي فضل فضله» و هر خداوند فضل‌راوافزونی را درکردار وخدمت فضل او و ثواب آن افزونی او باودهد.

«وان تولوا» و اگربر گردید «فاني اخاف عليكم» من‌می‌ترسم برشما «عذاب يوم كبير(۳)» از عذاب بزرگ در روزی بزرگ

«الى الله مرجعكم» باخدای‌است‌بازگشت‌شما «وهو على كل شيء قدير (٤)» و او برهمه‌چیز تواناست.

«الا» آگاه باشید(۱) و[بدانید] «انهم يثنون صدورهم» [ایشان که دشمنان‌اند و بیگانگان] فراهم میگیرند نهانی خویش برنهانهایی «ليستخفوا منه» تاآنرا پنهان دارند از الله «الا» آگاه باشید [وبدانید] «حين يستغشون ثيابهم» آنکه که جامها در سر میکشند(۲) [با فراهم داشتن دل پوشیدن راز را در آن]

۱ - ید (الف)   ۲ - که می‌در کشند (الف)

«یعلم مایسرون وما یعلنون» میداند الله هرچه نهان میدارند [از کژی] وآشکارا می‌نمایند [از راستی] **«انه‌علیم بذات‌الصدور(۵)»** که الله داناست بهرچه در دلها است .

الجزء الثانی عشر

«وما من دابة فی‌الارض» ونیست هیچ جنده‌یی[۱] درزمین **«الا علی‌الله رزقها»** مگر برخدا است روزی آن **«ویعلم مستقرها و مستودعها»** و میداند [الله] جای آرام آن و جای سپنچگانی[۲] آن . **«کل فی کتاب مبین(٦)»** همه در لوح است درنسختی پیدا روشن .

«وهو الذی خلق‌السموات والارض» او آنست که بیافرید هفت آسمان و هفت زمین **«فی ستة ایام»** در شش روز **«وکان عرشه علی الماء»** و عرش او بر آب بود [چنانکه اکنون] **«لیبلوکم»** تا بیازماید شما را **«ایکم احسن عملا»** که‌کیست‌ازشم‌نیکو کارتر **«ولئن‌قلت»**واگرگویی [مشرکان‌را] **«انکم‌مبعوثون من بعدالموت»** که شما انگیختنی‌اید از خاك [رستاخیـز را] از پس مرگ **«لیقولن الذین کفروا»**خواهند گفت‌کافران **«ان هذا الا سحرمبین(۷)»** که‌نیست این سخن مگرجادوئی آشکار [دروغی آشکار]

«ولئن اخرناعنهم‌العذاب» واگرو[۳] پس داریم ازایشان عذاب **«الی امة معدودة»** تا هنگامی شمرده **«لیقولن»** خواهند گفت **«مایحبسه»** چه چیز آن عذاب را باز می‌برد[٤] **«الایوم یاتیهم»** آگه باشد آن روز که [عذاب] بایشان آید **«لیس‌مصروفاًعنهم»** [عذاب آن‌روز] زایشان‌بازداشتنی نیست **«وحاق بهم»** وفرا سرایشان‌نشیند **«ماکانوا به یستهزؤن(۸)»** آنچه‌بر آن می‌خندیدند وافسوس میکردند بر آن .

«ولئن‌اذقنا الانسان» واگر مردم را بچشانیم **«منا رحمة»** از خود مهربانی **«ثم نزعناها منه»** آنگه بازستانیم ازو **«انه‌لیؤس کفور(۹)»** مردم براستی نومید

۱ ـ در همه نسخه‌ها چنین است . ۲ ـ ترجمه مستودع است که در تازی بمعانی : جای حفظ و جایگه کودك از شکم است و معنی اخیر مرادف باسرای سپنج یا سپنجگانی‌است درین کتاب .
۳ ـ با پس (الف) ٤ ـ می‌باز برد (الف)

است ناسپاس.

«ولئن اذقناه نعماء» واگر چشانیم اورا نیك روزی و تن آسانی «بعد ضراء مسته» پس گزند و بد روزگاری که رسیده بود باو «لیقولن» براستی که او گوید «ذهب السیات عنی» آن بدروزی و بدحالی وآن بیماری و درویشی همه رفت از من «انه لفرح فخور (۱۰)» براستی که اوشاداست خویشتن دوست لاف زن نازنده.

«الا الذین صبروا» مگر ایشان که [ببدروز] شکیبااند «وعملوا الصالحات» ودرتنگ روزنیکوکار «اولئك لهم مغفرة و اجر کبیر (۱۱)» ایشانند که ایشانرا است آمرزش و مزد بزرگوار.

النوبة الثانية

این سوره بعدد کوفیان صدوبیست وسه آیت است وهزاروهفتصد وبیست وپنج کلمه و هفت هزار و پانصدو سیزده حرف جمله بـ مکة فرو آمد از آسمان بقول ابن عباس مگر یك آیت «اقم الصلوة طرفی النّهار» که این یك آیت مدنی است. ودرخبر است که بوبکرصدیق گفت: یا رسول‌الله عجلّ الیك الشّیب. قال: شیّبتنی هود واخواتها الحاقه و الواقعة و عم‌یتساءلون و هل اتیك حدیث الغاشیة»: قال یزید بن ابان رأیت النبی‌ص فی المنام فقرأت علیه سورة هود فلمّا ختمتها قال یا: یزید قرأت فاین البکآء. وعن ابی بن کعب قال قال رسول‌اللهص: «من قرأ سورة هود اعطی من‌الاجر عشر حسنات بعدد من‌صدق بـ هود و کذّب به و نوح و شعیب و صالح وابراهیمع و کان یوم‌القیامة عندالله تعالی من السعداء. و درین سوره سه آیت منسوخ است یکی «انّما انت نذیرٌ والله علـی کلّ‌شی وکیلٌ» نسختها آیة السیف دوم «من کان یریدالحیوة الدنیا و زینتها» الایة، نسخها قوله تعالی «من کان یرید العاجلة عجلّنا له فیها مانشآء لمن نرید» سوم قوله تعالی: «اعملوا علی مکانتکم انّا عاملون و انتظروا انّا منتظرون» نسختها آیة السیف.

قوله: «آلر» روایت کنند از ابن عباس آلر وحم ونون(۱) الرحمن متفرقة.

(۱) و ن (ج)

قال الضحاك : معناه اناالله أرى . وقال الحسن هو اسم من‌اسماءالله عزوجل. وگفته‌اند:
« آلر كتاب » اى ــ هذه الحروف الثمانية والعشرون مجموعة كتاب ، ميگويد: اين
حروف تهجى كه عدد آن بيست و هشت است كتاب خداوند است ، نامهٔ وى ، سخن
وى، برين‌معنى «الر» ابتداست وما بعدخبرابتدا ، آنگه صفت نامه كرد «احكمت
آياته » اى ــ احكمهاالله عن التناقض و الكذب والباطل و اتقنها بالنظم العجيب و
اللفظ الرصين و المعنى البديع فما يقدر ذو زيغ ان يطعن فيها . وقيل : احكمت
بالحجج والدلايل . وقيل : احكم القرآن من ان ينسخ بكتاب سواه كما نسخ ساير
الكتب به «ثم فصلت» اى ــ فصلهاالله يعنى ـ بينها بالاحكام من‌الامر والنهى والحلال
والحرام والوعد والوعيد والثواب والعقاب . وقيل : القرآن مفصل يكون كل معنى
من معانيه منفصلا عن غيره . وقيل : « فصلت » اى ـ انزلت فصلاً فصلاً و نجماً نجماً
فى عشرين سنةً كما دعت الحاجة اليه . « من لدن حكيم » اى ــ هذا الكتاب من
عندالله الحكيم العدل فى قضائه‌يضع الشىء موضعه «الخبير» باعمال عباده‌يعلم ماكان
ومايكون .

« ان لاتعبدوا الاالله » محل « ان » رفع است بر ضمير محذوف اى ـ فى ذلك
الكتاب «ان لاتعبدوا الاالله» وروا باشد كه محل ان خفض بود اى ـ فصلت و احكمت
آياته بان لاتعبدو الاالله وبان‌استغفروا ربكم « انّنى لكم‌منه » اى ــ من‌الله «نذير»
من‌النار لمن عصاه «بشير» بالجنة لمن اطاعه .

« وان استغفروا ربكم » كفار مكه را ميگويد :

« استغفروا ربكم » من‌الشرك « ثم توبوا » اى ـ ثم ارجعوا اليه بالطاعة و
العبدة ــ اين «ثم» را درين‌موضع‌حكم تعقيب نيست كه اين‌درموضع واو عطف‌است
چنانكه تو گوئى : فلان حكيم فصيح ثم هو فى‌نصاب مجد وبيت شرف ، استغفارفرا
پيش داشت كه مقصود ومطلوب بنده مغفرت‌است وتوبه وسيلت است وسبب ، يعنى-
سلوالله المغفرة وتوسلوا اليهابالتوبة ، فالمغفرة اول فى الطلب وآخر فى السبب . وقيل:
استغفروا ربكم لمامضى من‌الذنوب ثم‌توبوا اليه لما عسى‌يقع من‌الذنوب فى‌المستأنف
« استغفروا » اين سين طلب است و معنى آنست : اطلبوا الى‌الله ان يغفر كفر كم و

معاصیکم «یمتعکم متاعاً حسناً» یعمرکم ولایهلکم ویحییکم حیوةً طیبةً واصل الامتاع الاطالة. یقال: امتع‌الله بکم ومتع بکم وقال بعضهم: العیش الحسن الرضا بالمیسور والصبر علی المقدور، وفیه دلیل علی استنزال الرزق والعیش الطیب بالاستغفار والتوبة ومثله اخباراً عن نوح ع «فقلت استغفروا ربکم» الآیة «الی اجل مسمی» ای ـ الی حین الموت. وقیل: الی یوم القیامة. وقیل: الی وقتٍ لایعلمه الاالله. «ویوت کل ذی فضلٍ فضله» ای ـ ویعط کل ذی عمل صالح فی الدنیا اجره وثوابه فی الآخرة. قال: **ابوالعالیة**: من کثرت طاعاته فی الدنیا زادت درجاته فی الجنة، لان الدرجات تکون بالاعمال. وقال **ابن عباس**: من زادت حسناته علی سیّآته دخل الجنة ومن زادت سیّآته علی حسناته دخل النار، ومن استوت حسناته وسیّآته کان من اهل **الاعراف**، ثم یدخلون الجنّة بعد. وقیل «ویوت کل ذی فضل فضله» یعنی ـ من عمل‌لله وفقه‌الله فیما یستقبل علی طاعته. قال **الزجاج**: من کان ذافضل فی دینه فضله‌الله فی الدنیا بالمنزلة کما فضل اصحاب نبیّه‌ص وفی الآخرة بالثواب الجزیل «وان تولوا» اصله تتولوا فخدف احدی التائین تخفیفاً و الدلیل علیه قرائت **ابن کثیر** وان تولوا بتشدید التاءِ. و قیل: و«ان تولوا» ماض یعنی ـ ان اعرضوا عن الاستغفار، «فانی اخاف» ای ـ فقل انی اخاف علیکم «عذاب یوم کبیر» وهو یوم القیمة «الی الله مرجعکم» ای ـ مصیرکم فی الاخرة، فاحذروا عقابه ان تولیتم عما ادعوکم الیه. «وهو علی کل شیءٍ» من الاحیاءِ بعدالموت والعقاب علی المعصیة وغیر ذلک «قدیر»

«الا انّهم یثنون صدورهم» **کلبی** گفت: این آیت درشأن **اخنس بن شریق** آمد، مردی منافق بود، ازین خوش سخنی، شیرین منظری، **مصطفی** (ص) را دیدی برویِ وی تازه وخندان، باوی دوست وار سخن گفتی، وبدل اورادشمن داشتی،(۱) وکافروار زندگانی کردی: «یثنون صدورهم» ای ـ یخفون مافی صدورهم من الشّحناء والعداوة واصله من ثنیّت الثوب وغیره اذاعطفت بعضه علی بعض حتی یخفی داخله «لیستخفوا» بما اسرّوا منه، ای ـ من **النبی** (ص) وقیل: من الله ان استطاعوا. **عبدالله شداد** گفت: مردی منافق برسول خدا بر گذشت فثنی صدره وظهره و طأطأَ رأسه وغطی وجهه

(۱) بودی (الف)

کی لایراه النبی (ص) آن منافق پشت بر گردانید، وسر درپیش افکند، وروی خویش بپوشید، تا رسول خدا اورا نبیند این آیت بشأن وی فرو آمد. وقیل : کان الرجل من الکفار یدخل بیته ویرخی ستره و یحنی ظهره ویتغشی بثوبه ویقول: هل یعلم الله مافی قلبی. فانزل الله تعالی «الا حین یستغشون ثیابهم» یغطّون رؤسهم بثیابهم «یعلم مایسرّون» فی قلوبهم «ومایعلنون» بافواههم. وقیل: «مایسرّون» یعنی عمل اللیل و «مایعلنون» عمل النّهار. وقیل: یریداللیل والوقت الّذی یاوی الی فراشه فی الظلمة و یتغطی بثیابه ویستخفی بسرّه وذلک النهایة فی الخفاء وهو لله ظاهرٌ جلیٌ. اعلم الله سبحانه فی الآیة، انّهم حین یستغشون ثیابهم فی ظلمة اللیل فی اجواف بیوتهم یعلم تلک الساعة «مایسرّون وما یعلنون» [نظیره](۱) «مایکون من نجوی ثلثة الّاهو رابعهم» «انه علیم بذات الصّدور» ، بما فی النفوس من الخیر والشرّ.

«و ما من دابّة فی الارض» یقال لکلّ مادبٌ من النّاس و غیرهم دابة، والهاء للمبالغة. یقول : لیس من حیوان دبٌ علی وجه الارض «الّا علی الله رزقها» غذاؤها وقوتها وما تحتاج الیه وهو المتکفل بذلک فضلا منه ورحمةً لاوجوباً. روی سلام بن شرحبیل قال : سمعت حبة و سوا ابنی خالد یقولون اتینا رسول الله (ص) وهو یعمل عملاً یبنی بناء فاعنّاه علیه فلمّا فرغ دعا لنا وقال لاتأیسا من الرزق ماتهززت رؤسکما فان الانسان ولدته امّه احمر لیس علیه قشره ثمّ یعطیه الله ویرزقه. وقیل: «علی» بمعنی من. ای من الله رزقها ان شاء وسعه وان شاء ضیّقه ان شاء رزق وان شاء لم یرزق فذلک الی مشیّته. قال مجاهد : ماجاء ها من رزق فمن الله، وربما لم یرزقها حتی تموت جوعاً. «ویعلم مستقرّها» حیث تأوی الیه وتستقرّ فیه لیلاً ونهاراً «ومستودعها» الموضع الّذی یدفن فیه اذامات. وقیل: «مستقرّها» فی الآخرة للابد، و «مستودعها» فی الدنیا(۳) للاجل. قال مجاهد : مستقرهافی الرحم ومستودعهافی الصّلب ، لقوله تعالی: ونقرّ فی الارحام» وقوله: «جعلناه نطفة فی قرار مکین» وقیل: المستقر الجنّة اوالنّار. والمستودع القبر، لقوله فی صفة اهل الجنّة : «حسنت مستقراً ومقاماً» وفی صفة اهل النّار : «ساءت مستقراً ومقاماً» . وقری «ویعلم مستقرها ومستودعها» فلمستقرّ الجنین والمستودع

(۱) منحصر به نسخه الف است. (۲) درنسخه ج : رزقها نیست (۳) درنسخه ج : فی الدنیا نیست

النطفة «کلّ فی کتاب مبین» ای ـ کلّ مثبت فی اللوح المحفوظ قبل ان خلقها ومثبت فی علم الله سبحانه قبل وقوعها والفایدة فی کتابة اللوح التقریر فی الفهوم ان الله عزّ وجلّ قد احاط بالاشیاء کلّها ونعوتها واما کنها واحاطتها علماً .

قوله :«وهو الّذی خلق السّموات والارض» یعنی ـ ومابینهما «فی ستّة ایّام» ای ـ فی ستّة ایّام لانّ الیوم من لدن طلوع الشمس الی غروبها ولم یکن یومئذ یوم ولاشمس ولا سماء فی ستّة ایّام. قال **ابن عباس** من ایّام الآخرة کلّ یوم الف سنة وقال **الحسن** کایّام الدنیا وقد سبق شرحه «وکان عرشه علی الماءِ» ای ـ فوق الماء ، قبل ان خلق السّماء والارض وکان المآء علی متن الریح وفی وقوف العرش علی المآءِ والمآء علی غیر قرار اعظم الاعتبار لاهل الانکار . قال **کعب**: خلق الله عزّ وجلّ یاقوتة خضراء ثمّ نظر الیها بالهیبة فصارت مایرتعد ثمّ خلق الرّیح فجعل المآء . علی متنها ثمّ وضع العرش علی المـاءِ قال **ضمرة** : انّ الله عزّ وجلّ کان عرشه علی المآء ثمّ خلق السموات والارض وخلق القلم فکتب به ما هو خالق و ما هو کائن من خلقه ثمّ انّ ذلـک الـکتاب سبّح الله و مجّده الف عامٍ قبل ان خلق شیئاً من خلقه . و روی انّ الله عزّوجلّ کتب الـکتاب و قضی القضیّة و عرشه علی المـاءِ و العرش اسم لسریر الملك ، قال **رسول الله** (ص) : ا : **سعد بن معاذ** یوم حکم حکمه فی **بنی قریظة** لقد حکمت فیهم بحکم الملك علی سریره . و قال **امیة بن ابی الصلت** ثمّ سوّی فوق السّماء سریراً . « لیبلوکم » یعنی ـ وخلقکم و«لیبلوکم» ای ـ لیختبرکم اختبار المعلم لااختبار المستعلم یقول: خلقکم لیتعبدکم فیظهر الاحسن منکم عملا فیجازیه بقدره . وقیل : « احسن عملا » ای ـ اورع عن محارم الله واسرع الی طاعته وازهد فی الدّنیا واشدّ تمسّکاً بالسنّة .

« ولئن قلت » این « ان » را درین موضع هیچ حکم شرط نیست و بمعنی کلّما است . میگوید: هر گاه که گوئی ای **محمد** اهل **مکه** را « انّکم مبعوثون » احیاء «بعدالموت» شما پس مرگ قیامت را انگیختنی اید وهرچند که برایشان خوانی بدرستی وراستی این وحی وتنزیل من وسخنان من ، ایشان جواب دهند که آنچه **محمد** میگوید باطل است و دروغ ، و **محمد** خود ساحراست، دروغ را سحر گویند، ازبهر آنکه سحر آن باشد که چیزی نمائی که آن نبود قرأ **حمزة و الکسائی**

« ساحر » بالالف والمراد به محمد (ص) و قراء الباقون « سحر » بغير الف والمراد به‌القول .

«ولئن اخّرنا عنهم» یعنی- عن کفار مکة العذاب «الی امّة معدودة» ای - الی اجل معدود ومدّة معلومة - اگر ما عذاب از کافران ومشرکان مکة بـاپس داریم تـا روزگاری شمرده وهنگامی معلوم، ایشان خواهند گفت برطریق استهزا وتکذیب «مایحبسه» چیست آن که عذاب ازما بازمیدارد وبازمی‌برد یعنی- که ایشان تعجیل عذاب میکنند چنانکـه جائی دیگر گفت : « یستعجلونك بالعـذاب ولولا اجل مسمی لجآءهم العذاب » واین تعجیل واستهزاء بآن میکردند که آنرا دروغ میشمردند، رب العالمین گفت : « الا یوم یاتیهم العذاب » یعنی ب : بلی « لیس مصروفاً عنهم » آگاه باشید وبدانید آن روز کـه عذاب فرو گشائیم بایشان آن عذاب از ایشان بازنگردانند [وقیل: لیس الیوم مصروفاً عنهم، ایشانرا روزی‌است که آن روز ازایشان باز نگردانند](۱) وبازنبرند «وحاق بهم» احاط بهم ونزل بهم «ماکانوا به یستهزؤن» جزاء استهزائهم . و گفته‌اند :«الی امة معدودةٍ » ای - قلیلة . مدت عذاب دنیا اندك شمرد از بهر آن که مدت دنیا وبقای دنیا باضافت باعقبی اندك است وهمچنین عذاب دنیا در مقابل عذاب جاودانه که در عقبی خواهد بود اندکی است ، اما لفظ امت در قرآن برهشت‌وجه آید : یکی‌از آن‌بمعنی‌عصبة‌است وجماعت، چنانکه درسورة البقره گفت : « ومن‌ذریتنا امةً مسلمةً لك» ای - عصبةً مسلمة لك ، « تلك امةٌ قدخلت» ای - عصبة . ودر آل‌عمران گفت : «امة قائمة» ای - عصبة قایمة . و درسورة المایدة گفت : « امـة مقتصدة » ای - عصبة . ودر سورة الاعراف گفت : «ومن خلقنا امـة یهدون بالحق» ای - عصبة . وجه‌دوم امّت‌است بمعنی‌ملت ، کقوله :«انا وجدنا آباءنا علی‌امةٍ» ای- علی‌ملة «وان‌هذه امتکم‌امة واحدة» ای- ملتکم‌ملة الاسلام وحدها ، جائی‌دیگر گفت :«ولوشاءالله‌لجعلکم‌امة واحدة» یعنی- ملة الاسلام . وجه سوم امّت بمعنی‌مدت‌است. کقوله:«ولئن اخرناعنهم‌العذاب‌الی‌امة» ای- الی‌مدةٍ وکقوله : وادّکر بعدامّة. ای- بعدمدّةٍ . وجه‌چهارم‌بمعنی‌امام‌است‌کقوله:«ان‌ابراهیم کان‌امةقانتا» یعنی-

(۱) قسمت داخل گروشه درنسخه (ج) نیست .

کان‌اماماً یقتدی‌به فی‌الخیر . وجه پنجم امت است بمعنی‌جهانیان گذشته وجهانداران از کافران وغیرایشان. کقوله :« ولکل امة رسول » «وان من امة الاخلافیها نذیر» یعنی ـ الامم‌الخالیة . وجه ششم‌امت **محمد** اندصم مسلمانان‌برخصوص. کقوله :« کنتم خیر امة» وقوله: « کذلك جعلنا کم‌امة وسطاً » . وجه‌هفتم کافران‌امت **محمد** اند بر خصوص. وذلك قوله :« کذلك ارسلناك فی امة قدخلت من‌قبلها امم» یعنی ـ الکفّار خاصة . وجه هشتم امّت است بمعنی خلق . کقوله فی سورة **الانعام** : «ولاطایر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم » یعنی الا خلق مثلکم .

«ولئن اذقنا الانسان منا رحمة» انسان اینجا **ولید مغیرة** است یعنی ـ اعطیناه نعمة وصحة وسعة ، واذقناه حلاوتها ومکنّاه من‌التلذذ بها « ثم نزعناها منه انه لیؤس کفور » یعنی ـ ثمّ سلبناه اياهایئس من النعمة و کفرها لانّه لاثقة له بالله بل وثوقه بما فی کفه من‌المال .

«ولئن‌اذقناه نعمآء» ای ـ وسعنا علیه‌الصحة‌والمال والعافیة«بعدضرآء مسته» ای ـ بعدالفقرالذی ناله « لیقولن ذهب السیّات عنی » ظن انه زایله کل مکروهٍ فلا یعاوده وظنّ ان البلاء لسوء ولعله خیر له «انه لفرح » بزوال الشدة «فخور» بالنعمة من غیر شکرلها . معنی آیت آنست که اگر مردم را بعد از بلا وشدت وبی کامی و درویشی ، نعمت وعافیت‌دهیم وآسانی وراحت چشانیم واورا درآن نعمت بطربگیرد آن‌رنج وبی کامی‌وبی‌نوائی همه‌فراموش کند شکرمنعم‌بگزارد وحق‌نعمت‌نگزارد(۱) وبازبردن بلاومکروه نه‌ازحق بیند ، درآن نعمت‌می‌نازد وشادی میکند ومیگوید: « ذهب‌السیّآت عنی » فارقنی الضر والفقر، ازنقمت وغضب حق ایمن نشیند وازمکر وی نترسد « ولایأمن مکرالله الا القوم الخاسرون » رب العالمین گفت : « انه لفرح فخور» اوست‌آن لاف زن نازنده بطر گرفته . فرح‌وسرور هردو در **قرآن**بیاید. اما فرح بذم آید ناپسندیده ونکوهیده چنانکه گفت : «لاتفرح‌ان‌الله لایحب الفرحین» « فرح المخلفون» و سرور بمدح آید ستوده و پسندیده چنانکه گفت : « ولقاهم نضرة و سروراً » و الفخوز ـ المتبکرالمتطاول. وقیل : «فرح(۲) فخور » ای ـ اشر

(۱) بنه گزارد (الف) (۲) فرح در (ج) نیست .

بطر، يفاخر المؤمنين بماوسّع‌الله عليه.

ثمّ ذكر المؤمنين فقال: «الاالذين صبروا» این استثناء منقطع است یعنی ـ لکن «الذین صبروا» علی‌الشدّة والمکاره «و عملوالصالحات» فی السرآءِ والضرآءِ «اولئك لهم مغفرةٌ» لذنوبهم «واجر کبیر» یعنی‌ـ الجنة.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» «بسم‌الله» اخبارٌ عن وجود الحقّ بنعت القدم «الرحمن‌الرّحیم» اخبارٌ عن بقائه بوصف العلا والکرم کاشف‌الارواح باسم‌الله فهیّمهم(١)، و کاشف‌النفوس‌بالرحمن‌الرحیم‌فتیّمهم(٢)، فالارواح‌دهشی‌فی‌کشف‌جلاله، والنّفوس عطشی الی لطف جماله.

یا نزهتی فی حیوتی و راحتی بعد دفنی مالی بغیرك انس‌من‌حیث‌خوفی‌وامنی.

صد سال برآید و بریزد دل من هم بوی وصال تو دمد از گل‌من.

ای خـدای کریم مهربان، ای نامدار(٣) رهی‌دار نگهبان، عالم توئی باسرار بندگان، مطلع‌خودی بردلهای دوستان، بارخـدای همهٔ بار خدایان، خداوند همهٔ خداوندان، پیش از هرزمان وپیش ازهر نشان، درملك بی‌دربایست، ملکی درذات بی‌هامانست، خداوندی پاك ازدریافت چون، منزّه از گمان و پندار وایدون، بینندهٔ هرتاریك، دانندهٔ هرباریك، نزدیك‌تر ازهرنزدیك، نزدیك است بیتر، تا دوست از شادی شود مست، دوراست بقدر تا دشمن نداند که هست، از دوست بجنایت نبرد که بردبار است و وفادار، ازدشمن بخدمت فرهیب(٤) نگیرد که جبّار است و کردگار، نه‌عدل ویرا چرا پیدا، نه فضل ویرا منتهی پدید، نه عدل ویرا درمان، نه فضل ویرا کران، عدل پیش فضل خاموش، و فضل‌را حلقهٔ وصال در گوش، نبینی(٥) که عدل نهانست وفضل پیدا، تادشمن مغروراست و دوست شیدا، خداوندا آرام دل‌غریبانی، یادگار جان عارفانی، زندگانی جان و آیین زبانی، بخود از خود ترجمـانی، بحق

(١) هیّمه‌الحب، جعله ذاهیام. (المنجد) وهیام بمعنی جنون ازعشق و شدّت عطش است.
(٢) تیمه الحب، عبّده و ذلّله (المنجد).
(٣) نام دار (الف) (٤) فریب (ج) (٥) نه‌بینی (نف)

توبر تو کـه ما را بوصال خود رسانی .

« آلر » الالف یؤلّفهم علی‌نعمة ویامرهم بالتوحید، واللام یلومهم‌علی‌تخلفهم ویأمرهم بالتجرید، والرآء یرفقهم بلطفه ویحملهم علی‌التفرید، الف خلق‌را بانعمت منعم مألوف میکرداند، آنکه ایشانرا و امنعم میخواند، که بنعمت چه نازید، راز ولینعمت خواهید، بانعمت آرام چه کیرید، دلارام مهین جوئید، مهرهٔ مهرفانی تا کی زنید، دست درچنـک وصل لم یزل زنید .

پیر طریقت گفت : الٓهی! گاه میکوئی که فرود آی، وگاهی گوئی که گریز، گاه فرمائی که بیا ، و گاه گوئی کـه پرهیز ، خدایانشان قربت است این ؟ یـا محض رستاخیز ؟ هرگز بشارت‌ندیدم تهدیدآمیز، ای‌مهربان بردبار ، ای لطیف ونیك‌یار، آمدم و ادر گاه خواهی بنازدار ، و خواهی خوار .

اللّٰه یعلم اننی بك واجد ما ان اریدعلی هواك بدیلا

واللام یلومهم علی تخلفهم ویامرهم بالتجرید ـ لام ایشانرا ملامت میکند که هان تا بنـکارستان وبوستان مشغول نشوید ، که آنکه از دوستان واپس مانید، و به ایشان درنرسید. درخبر است که سیرواسبق‌المفردون . واللّٰه‌عزّوجلّ یقول : والسابقون السابقون اولئك‌المقربون » «را» اشارت است برهـا شدن جوانمردان ، ازخویشتن بسان والهان در میدان هیمان، تا خود کجا فرا راه(۱) آیند ، و ازین دریای مغرق کجا و اکران(۲) افتند ، و شب انتظارشان کی بسرآید ، وصبح دولت از افق‌سعادت کی پدید آید .

پیر طریقت گفت : حقیقت این کارهمه نیاز است ، حسرتی بی‌کران ،وردی مادرزادست ، درآن هم ناز است وهم‌گدازاست ، هم رستخیز نهان ، و هم زندگانی(۳) جاودان است بی‌قراری دل واجدان است ، بلای جان مقربان است ، حیرت‌علم‌محققان است ، احتراق عشق عارفان، وهیمان قصد دوستان وسر گردانی جوانمردان(٤) است سر گردانی ایشان درین راه چنان است ، که کسی در چاهی بی قعر افتد ، هرچند که

۱ـ واراه (ج) . ۲ـ باکران (ج) . ۳ـ زندگی (الف) . ٤ـ جوان مردان (الف)

درآن چاه می شود آن چاه بی قعرتر که هر گز اورا پای بر زمین نیاید، همچنین(۱) روندگان درین راه همیشه روان‌اند، افتان وخیزان، که هر گز ایشانرا وقفتی نه، و درین اندوه سلوتی نه، واین دریا را قعری نه، واین حدیث را غایتی نه.

درین ره گرم رو می باش تا از روی نادانی

نگر نندیشیا هر گز که این ره‌را کران‌بینی

«و ان استغفروا ربکم ثم توبوا الیه» استغفار توبه است و توبه استغفار و برهم داشتن هردو لفظ اشارت است که از گناهان بیرون آیی چنانکه ماراز پوست، آنگه اعتقاد کن که نجات تو نه بتوبه است که بکرم و فضل اوست جلّ جلاله، اول استغفار کن تا از گناه پاك شوی، پس توبه کن ازین اعتقاد تادرست شوی، اول برخیز بر گزارد طاعت و خدمت بفرمان شریعت، پس ازین برخاستن خود برخیز باشارت حقیقت. آن، یکی راه عابدان است واین یکی طریق عارفان، آن یکی حق خدمت از روی شریعت، این یکی نشان صحبت درمنهج حقیقت. حاصل خدمت آنست که گفت: «یمتعکم متاعاً حسناً» ثمرهٔ صحبت آنست که گفت: «و یؤت کل ذی فضلٍ فضله».

قوله: «و ما من دابة فی‌الارض الا علی الله رزقها» خداست که آفریدگار است، و روزی گماراست، می آفریند بقدرت فراخ، روزی میدهد از خزینهٔ فراخ، نه از صنع در قدرت او وهن آید، نه از بذل در خزینهٔ وی نقص آید. و فی‌الخبر الصحیح: «یدالله ملای لا تغیضها نفقة سحّاءاللّیل والنّهار» سزای بنده آنست که چون عزّو علا حوالت روزی بر خود کرد، هر گز بر روزی غم نخورد، و بر ضمان الله تکیه کند، **مصطفی** (ص) گفت: «اذا احیل احدکم علی ملیٍّ فلیحتل» اگر کسی را حوالت کنند بر مردی ملیٍّ که مال دارد و توان آن دارد که کار گزارد، حوالت پذیرد، و بران ضمان وی اعتماد کند. پس چه گوئی در آفریدگاربندگان و دارندهٔ همگان، که حوالت روزی بندگان برخودکرد و بفضل خود پیشدا بجای آن کرد چون روا باشد که دل در دیگری بندند، یا ز دیگر ن جویند. وفی‌بعض

۱ـ هم چنین (الف).

کتب‌الله : « عبادی انتم خلقی و انا ربکم ارزاقکم بیدی لا تتعبوا فیما تکلفت لکم‌به فاطلبوا منی ارزاقکم و الیّ فارفعوا حوائجکم » .

وقال النبی(ص) «ان روح‌القدس نفث فی‌روعی ان‌نفساً لن‌تموت حتی‌تستکمل رزقها، الا فاتقوالله واجلوا فی‌الطلب ولا یحملنکم استبطاءالرزق ان تطلبوه‌بمعاصی الله فانه لا یدرك ما عندالله الا بطاعته .

« و یعلم مستقرها و مستودعها » مستقرالعابدین‌المساجد ، ومستقر العارفین المشاهد، ومستقرالمحب رأس سکة محبوبه ، لعلّه یشهده عند عبوره . ویقال‌لکل‌احد مثوی و مستقر الاالموحد، فانه لامأوی له ولا منزل . کذا قال عیسی‌بن مریم(ع) : ان لابن آوی مأوی و لیس لابن‌مریم مأوی، فاجابه‌الجلیل جل جلاله: انا ماوی من لا ماوی له . رابعه‌عدویه را می‌آید که از قافله منقطع شد در بادیه‌ای حیران و سرگردان در آن بیابان زیر مغیلانی فرو آمده ، سر بر زانوی حسرت نهاده ، همی گوید : الٰهی ، غریبم و بیمار و درویش ، غمگین وتنها و دل ریش ، ازغیب‌آوازی شنید که : تستوحشین وانا معك ؟ چه اندوه بری ، وچون تنهائی؟ نه من باتوام‌حاضر دل ومونس جان توام ؟ غریب کی باشی؟ و من وطن توأم درویش چون باشی؟ و من وکیل توأم ، زبان حال آن ضعیفه از سر ناز و دلال خبر میدهد .

گر شوند این خلق عالم سر بسر خصمان من
من روا دارم نگارا چون تو باشی آن من

۲ - النوبة الاولی

قوله تعالی : «فلعلك‌تارك» مگر که فروخواهی گذاشت [ونهان خواهی کرد] « بعض مایوحی الیك »چیزی ازآنچه‌بتو فرستاده‌اند از پیغام ، « وضائق به صدرك» ودل تواز آن‌تنگ می‌خواهدبود، «ان‌یقولوا» که [دشمنان]میگویند «لولا انزل علیه کنز » که چرا برو گنجی [از مال دنیا] فرونفرستادند ، « اوجاء معه‌ملك » یا [گویند] که چرا با او [پیغام رسانیدن را] فریشته‌یی نیامد « انما انت نذیر » نه ای تو مگرآگاه کنندهٔ بیم نمای ، « والله علی کل‌شی

وکیل (۱۲) » والله برهمه‌چیز گواه است و همه‌چیز را خداوند .

« **ام یقولون افتریه** » میگویند که این پیغام این‌مرد از خود ساخت ،
«**قل فاتوا**» بگو ایشانرا که بیارید «**بعشر سور مثله** » ده سورت مانند این .
« **مفتریات** » فراساختهٔ شما ، «**وادعوا من استطعتم من‌دون‌الله** » و آنکه اگر
توانید که بیارید هر کرا خواهید و هر چه توانید فرود از الله خدای میخوانید
«**ان کنتم صادقین** (۱۳)» اگر راست میگوئید[کهاگرخواهیم‌چنین قرآن گوئیم].

«**فان لم یستجیبوا لکم**» اگرچنانست که آنچه گوئید و از ایشان خواهید
نکنند و نتوانند « **فاعلموا** » پس بدانید «**انما انزل بعلم‌الله** » که آنچه فرو
فرستاده آمد [برسول] بعلم خدای است بدانش او [سخن بقدر او و پیغام بعلم او]
« **وان لااله الاهو** » وبدانید که نیست خدائی جز او[1]« **فهل انتم مسلمون** (۱٤)
گردن نهادن را هستید .

« **من کان یرید الحیوة الدنیا وزینتها** »هر کهزندگانی‌این جهان‌میخواهد
وآرایش آن [بکردار خویش] « **نوفّ الیهم‌اعمالهم فیها** » بایشان گزاریم تمام
مزد کردار ایشان‌هم درین‌جهان « **وهم‌فیها لایبخسون** (۱٥) » ومزد کردار ایشان
درین‌جهان چیزی بکاسته نیامد .

«**اولئك الذین**» ایشان آنند ، « **لیس لهم فی‌الاخرة** » که نیست ایشانرا
درآن‌جهان « **الا‌النار** » مگر آتش «**وحبط ماصنعوافیها**» وتباه گشت هر کردار
کهمیکردنددردنیا« **وباطل ماکانوا یعملون** (۱٦) » ونیست گشت‌هرچه‌میکردند
از کردار .

« **افمن کان‌علی بیّنة من‌ربّه**» کسی که بر درستی‌وپیدائی است‌ازخداوندخویش ،
«**ویتلوه شاهد منه**» وزبان او آنرا میخواند آن زبان که گواه الله است [برخلق ،]
« **ومن قبله کتاب موسی اماماً ورحمة** » و پیش از قرآن‌تورات موسی راهی در
پیش رونده وازالله مهربانی « **اولئك یؤمنون‌به** » ایشان گرویده‌اند بآن «**ومن‌یکفر
به من الاحزاب**» وهرکه به : محمد کافرشود [ازجوکهنی[2] جهود وترسا وگبر و

---

۱ ـ جذ زو (الف) ۲ ـ جوقها (ج) .

ومشرك و دهری ومنافق] ، «**فالنار موعده**» آتش وعده جای او ، «**فلاتك فی مرية منه**» نگر که در گمان نیفتی ازاین **قرآن** ، «**انه الحق من ربك**» که آن سخن راست و درست است ازخداوند تو ، «**ولکنّ اکثر الناس لایومنون (۱۷)**» لکن بیشتر مردمان بنه می گروند .

«**ومن اظلم**» وکیست افزونی جوی تروستم کارتر «**ممّن افتری علی الله کذباً**» از آن کس که دروغ سازد برخداوند خویش ، «**اولئك یعرضون علی ربهم**» مفتریان ایشان‌اند که فرداشان عرضه میکنند برخداوندایشان [پیش دیدار اومی آرند ایشانرا] ، «**و یقول الاشهاد**» و گویند گوایان(۱) الله ، «**هولاء الذین کذبوا علی ربهم**» اینان ایشانند که دروغ گفتند برخداوند خویش ، «**الالعنة الله علی الظالمین (۱۸)**» آگاه باشید(۲) و بدانید که لعنت خدا برظالمان است .

«**الذین یصدون عن سبیل الله**» ایشان که می گردانند از راه خدای ، «**ویبغونها عوجاً**» و در آن عیب بینند و راستی آنرا می کتری جویند ، **وهم بالاخرة هم کافرون (۱۹)**» وایشان برستاخیز ناگرویده .

«**اولئك لم یکونوا معجزین فی الارض**» ایشان آن نیستند که از الله بیش شند(۳) در زمین زمین ازو باز گیرند یا خویشتن را در زمین ازو کوشند «**وماکان لهم من دون الله من اولیاء**» ونیست ایشانرا فرود ازالله یاران «**یضاعف لهم العذاب**» ایشانرا برعذاب دنیا عذاب آخرت افزایند «**ماکانوا یستطیعون السمع**» حق شنیدن نمی‌توانستند [از زشتی آن] «**وماکانوا یبصرون (۲۰)**» وحق بنمی‌توانستند دید [اززشتی آن] .

«**اولئك الذین خسروا انفسهم**» ایشان آنند که بخویشتن زیان کردند [از خویشتن درماندند و نومید گشتند] . «**وضل عنهم ماکانوا یفترون (۲۱)**» وگم گشت [بوقت حاجت از ایشان] آنچه بدروغ خدا می‌خواندند «**لاجرم انهم فی الاخرة هم الاخسرون (۲۲)**» براستی‌وسزا ایشان درآن جهان زیان کارترهمهٔ زیان کاران‌اند .

۱ ـ درهمه نسخه چنین است ۲ ـ بید (اـب) . ۳ ـ شوند (ج)

النوبة الثانية

قوله تعالى: «فلعلك تارك» سبب نزول این آیت آن بود که کفّار مکه گفتند: یا محمد أيتنا بكتاب ليس فيه سبّ آلهتنا ولاعيبها حتّى نتبعك و نجالسك - ما را کتابی آر بیرون ازین قرآن که در آن عیب بتان وخدایان ما نباشد تا آنکه ما با تونشینیم و ترا پس رو باشیم. و نیز قومی گفتند: هلاّ انزل اليك ملك يشهد لك بالصدق اوتعطى كنزاً تستغنى به انت واتباعك، چرا فریشته‌ای از آسمان فرونیاید بتو آشکارا تا بصدق تو گواهی دهد وچرا مالی فراوان بتوندهند و گنجی برتونگشایند تا برخویشتن نفقه کنی وبرین درویشان پس روان تو؟ و این سخن ایشان بر طعن وتعنّت می گفتند واز ایشان که این‌سخن‌میگفتند، یکی عبدالله‌بن‌امیة‌المخزومی بود و رسول خدا، از آنکه بر ایمان‌ایشان سخت‌حریص بود وخواهان، همت کرد که طعن بتان وسبّ ایشان وقتی بگذارد و آنچه ایشان شنیدن آن کراهیّت میدارند بر ایشان نخواند تا ایشان بایمان درآیند واز آنچه گفتند: «لولا انزل عليه كنز اوجاء معه ملك» دلتنگ و اندوهگن گشت، تا رب‌العالمین آیت فرستاد: «فلعلك تارك» بلفظ خبر گفت اما بمعنی‌نهی‌است، ای - «لاتركن الى كلامهم ولايضق صدرك باقتراحهم ولاتهتم ان لم تؤت ماسألوك»، والضمير فی «به» يرجع الى التكذيب، وقيل يرجع الى «بعض مايوحى اليك» اى لايضيقن صدرك ببعض مايوحى اليك خوفاً من ان يكذبوا به. وقيل: معنى قوله: «فلعلك تارك بعض مايوحى اليك» اى - لعظم مايرد على قلبك من تخليطهم تتوهم انهم يزيلونك عن بعض ما انت عليه من امر ربك «وضائق صدرك» بان يقولوا «لولا انزل عليه كنز او جاء معه ملك» نظيره فی سورة الفرقان: «لولا انزل اليه ملك فيكون معه نذيراً او يلقى اليه كنز» الآية.

«انما انت نذير» ای - عليك ان تنذرهم وليس عليك ان تأتيهم بمايقترحون «والله على كل شیء وكيل» حافظ لكل شیء. الوكيل المطلق هو الذی الامور موكولة اليه وهو ملیء بالقيام بها وفیّ باتمامها وذلك هوالله جلّ جلاله.

«ام يقولون افتريه» این «ام» درموضع واوعطف است - الف مستفهم‌يعنی - ويقولون اختلقه محمد. میگویند این کفران که محمد این قرآن از خودساخت.

جائی دیگر گفت : « ان هذا الا افك افتریه و اعانه علیه قوم آخرون » این پیغام که می‌رساند **محمد** دروغی‌است که بر الله می‌بندد و سخنی‌است که خود می‌سازد، وقومی دیگر از **جهودان**، که ویرا در آن یاری می‌دهند. ربّ العزّة گفت بجواب ایشان : «قل» یا **محمد** « فاتوا بعشر سورٍ » مثل القرآن فی البلاغة والاخبار عمّا کان و یکون « مفتریاتٍ » بزعمکم، گوی ایشانرا اگر آنچه من آوردم مـردم ساخت پس شما که مردمان اید بیارید ده سورت مانند این فراساختهٔ شما . این جاده سورت گفت و در سورت **یونس** گفت «بسورةٍ مثله» اگر نزول سورهٔ **هود** پیش از سورهٔ **یونس** بوده پس در معنی آن اشکال نیست که اوّل گفت ده سورة بیارید چون عاجز بودند از آن واکم کرد گفت یکی بیارید و این سخن بنظم خویش راست است وقول مفسران اینست، امّاقومی گفتندکه: اوّل سورت **یونس** فرو آمد پس معنی آنست که :«فأتوا بسورة مثله» فی الخبر عن الغیب والاحکام والوعد والوعید، فلماعجزو قال لهم فی سورة **هود** ان عجزتم عن الاتیان بسورة مثله فی الاخبار عن الغیب والاحکام والوعد والوعید « فاتوا بعشر سورٍ مثله » من غیر خبرٍ ولاوعدٍ ولا وعیدٍ و انماهی مجرّدالبلاغة .

«وادعوا من استطعتم من دون الله» الی المعاونة علی المعارضة . ای ـ ادعوا کل مخلوقٍ یقدرمعاونتکم فی هذا . میگوید: هر که توان آن دارد که سخن گوید بعربیّت او را بیاری گیرید درین معارضه اگر توانید و راست میگوئید که « لونشآء لقلنا مثل هذا» پس گفت :«فان لم یستجیبوا لکم » ای ـ فان لم یستجب لکم من تدعونهم الی المعاونة ولم یتهیاء لکم المعارضة فقد قامت علیکم الحجة .« فاعلموا انما انزل بعلم الله » انزله **جبرئیل** باذن الله و بعلمه ای ـ والله عالم بانزاله و عالم انه من عنده . و گفته‌اند :این : باء، اینجا بمعنی من است . ای ـ من علم الله ، میگوید: اکنون که هیچ کس شما را معاونت ندارد ومعارضه راست نشد و عجز جملهٔ **عرب** درین ظاهر گشت پس حجّت حق برشما قائم شد و روشن گشت باری بدانید که این **قرآن** ازخداست از نزدیك او و از علم او . در **قرآن** چند جایگه میگوید که این **قرآن** از علم خدا است « من بعد ماجاءهم العلم » یعنی ـ **القرآن** .

ثم‌قال : «وان لااله الاهو» یعنی ـ و اعلموا ان‌لااله الاهو منزل **القرآن** علی **محمد** «فهل انتم مسلمون» استفهام‌معناه‌الامر کقوله: «فهل انتم منتهون» والمعنی اذا رایتم‌العرب قاطبة عجزت عن‌الاتیان بمثل شیٔ من **القرآن** فاسلموا. مفسران را دوقول است دراین آیت یکی آنست که این خطاب باکافران است چنانکه بیان کردیم دیگرقول آنست که‌خطاب بارسول وبا مؤمنان‌است یعنی ـ «فان لم‌یستجیبوا» لکم یا معشرالمؤمنین فقولوالهم « فاعلموا انما انزل بعلم‌الله » .

قوله : «من کان یرید الحیوة الدنیا» این «کان» کون حال‌است نه کون‌قدم، و آیت درشان اهل ریا است که در دنیا طاعت‌بریا کنند بردید ار مردم، نه براخلاص، **رسول خدا** ـ گفت :« ان اخوف مااخاف علیکم الشرك‌الاصغر» قالوایا **رسول‌الله** وما الشرك الاصغر؟ قال : «الریاء» . وقال (ص) :«اذا جمع‌الله الناس یوم القیمة لیوم لاریب فیه ، نادی مناد من کان اشرك فی‌عمل عمل‌لله احداً فلیطلب‌ثوابه من‌عند غیرالله فان‌الله اغنی الشرکاء عن‌الشرك» . **ضحاك** گفت : این آیت درشأن کافرانست که در دنیا نیکیها کنند، گرسنگان‌را طعام دهند، و برهنگان‌رابپوشند، و مظلومان‌مسلمانان را نصرت کنند، ودر جمله بابواب خیر کوشند، رب‌العالمین هم در دنیا جزای کردار نیکوی ایشان بایشان‌دررسند، درمال ونعمت و روزی‌ایشان بیفزاید وتن‌درستی دهد تابکام ومراد وهوای خود زندگی کنند تامزد کردار ایشان در دنیا بتمامی بایشان رسد چنانکه گفت :«وهم‌فیها لایبخسون»ـ ای ـ لاینقصون‌ثوابهابل یوفونه، اما ایشان را از ثواب ونعیم آخرت هیچ نصیب نباشد چنانکه گفت : « اولئك الذین لیس‌لهم فی‌الاخرة الاالنار وحبط ماصنعوافیها» ای ـ فی‌الدنیا لانهم لم‌یریدوا به وجه‌الله ولم یؤمنوا به «وباطل ماکانوایعملون» این حکم کافرانست و منافقان، اما مؤمن (۱) که در دنیا عمل نیکوکند ودر آن عمل صدق واخلاص بجای آرد اگر چه رزق دنیا و معیشت دنیا خواهد اما ارادت آخرت بردن وی غالب بود .

رب‌العالمین به نیت نیکوئی او را، هم در دنیا رزق حلال برو موسع دارد هم در عقبی بسعادت ابد و نعیم جوداو رساند، اینست که **مصطفی** ص گفت : « ان‌الله لایظلم المؤمن حسنة یثاب علیها الرزق فی‌الدنیا ویجزی بها فی الاخرة و اماالکافر

۱ ـ مؤمنان . (الف)

فیطعم بحسناته فی‌الدنیا حتی‌اذا افضی الی‌الآخرة لم‌تکن له‌حسنة یعطی بهاخیراً»

«افمن کان علی‌بینة» این «کان» همچنانکه «کان» (۱) پیشین است‌یعنی ـ افمن‌هو علی‌بینة وهوالرسول(ص) «علی بینة» ای ـ بیان‌وحجة، وهو **القرآن** «من ربه ویتلوه» ای ـ یقرأه «شاهدمنه» یعنی ـ لسان **محمد** (ص) قال **محمدبن‌الحنفیة**: قلت لابی انت‌التالی، قال: وماتعنی‌بالتالی. قلت: قوله سبحانه: «ویتلوه شـاهدمنه» قال وددت انی هوولکنه لسان **النبی** (ص): «ویتلوه شاهدمنه» سخن اینجا تمام‌شد وجواب محذوف است. میگوید: که کسی برچیزی روشن و برپیغامی راست درست است از خداوند خویش وزبان اوآنرا میخواند آن زبان که گواه خدا است برخلق این کس چنان کسی‌است که اورا ازاین هیچ چیز نیست؟ وگفته‌اند: جواب محذوف آنست که «افمن‌هوعلی‌بینة من‌ربه کمن یرید الحیوةالدنیا وزینتها» وگفته‌اند: شاهد اینجا **جبرئیل** است ومعنی «یتلوه» یتبعه، می‌گوید: کسی که او بردرستی وراستی وپیدائی‌بود ازخداوند خویش‌وگواهی ازالله‌ایستاده برپی‌آن کس‌وآن **جبرئیل**‌است که درپی **محمد** نشسته بپیغام‌افزایی وسخن‌رسانی ودین‌آرایی این کس‌چنان‌دیگر است‌که اورا ازاین هیچ‌چیز نیست؟ وعن **الحسین‌بن‌علی**(ع) «شاهدمنه» **محمد**(ص) فیکون افمن کان هوالمؤمن‌علی‌بینة ای ـ بیان وبصیرة من‌ربه ویتلوه شاهدمنه یعنی ـ ویشهدله **محمد**ص یوم‌القیمة لقوله: «وجئنابك علی‌هولا شهیداً». وقیل: یتلوه ای ـ یتبع **محمد**اًص شاهدمنه وهو**علی بن ابی‌طالب** (ع)وقیل: هو **ابوبکر**. قال **النحاس**: الهاء فی‌ربه للنبی‌ص وفی‌یتلوه تعودعلی‌البینة‌لان‌البینة والبیان‌واحد وفی «منه» تعود علـی اسم‌الله عزوجل «ومن قبله» ای ـ من قبل نزول **القرآن** و مجیٔ **محمد** ص کان «کتاب موسی اماماً ورحمة» لمن اتّبعها یعنی ـ **التوریة** وهی مصدّقة **للقرآن** شاهدة للنبیّ (ص) اماماً نصب علی‌الحال. و **عرب** راه را امام خوانند از بهر آنکه درپیش رونده‌است وحاجت را امام خوانند ازبهر آنکه در پیش جوینده است، ومنه قول بعضهم:

جئتك مسترفداً بلا سبب	الیك الّا بحرمة الادب
فاقض امامی فانّنی رجل	غیر ملحٍّ علیک فی الطّلب

(۱) همچنان: که آن پیشتر است. (ج)

«اولئك» یعنی - اصحاب **محمد** (ص) و قیل: اراد به مسلمة اهل الکتاب **عبدالله بن سلام** واصحابه «یؤمنون به» یعنی - بالقرآن وقیل: **بالتوریة**. میگوید: مسلمانان اهل کتاب گرویده اند به **تورات** و گرویدگان ایشان به **تورات** ازبهر آن گفت که ایشان در **تورات** نبوّت **محمد** (ص) مثبت یافتند وبپذیرفتند «ومن یکفر به» ای - به: **محمد** (ص) و **القرآن** «من الاحزاب» من الکفار الّذین تحزّبوا واجتمعوا علی **رسول الله** وعدوانه من **الیهود والنصاری والمجوس** وسایر الملل «فالنّار موعده» میگوید: هر که به **محمد** کافر شود و به **قرآن**، از هرجو کی ازجو کهای **جهود وترسا وگبر** ومشرك **ودهری** ومنافق آتش دوزخ وعده جای اوست. این آیت دلیل است بر بطلان مذهب جماعتی **متکلمان** که گفتند کافران بحقیقت **دهریان**اند **وزنادقه** امّا **جهود وترسا وگبر** وجملهٔ اصناف کفره بیرون از **دهری** ایشانرا کافران بحقیقت نگویند منزلت ایشان منزلت **مبتدعان**است جاوید در آتش نمانند واین مذهب باطل است و این سخن کفر وگویندهٔ آن کافر و اوّل من قاله واعتقده **احمد بن حمدان الهروی** و قال: **سعیدبن جبیر**: کنت اذا وجدت الحدیث عن **النبی** (ص) صحیحاً صبت مصداقه فی کتاب الله ففکرت فی قول **النبی** (ص) لیس یسمع بی احد فلا یؤمن بی ولا **یهودیّ** ولا **نصرانیّ** الاّ دخل النّار فطلبت مصداقه فی کتاب الله فذا هو «ومن یکفر به من الاحزاب فالنّار موعده».

«فلا تك فی مریة منه» ای - من انّ موعده النّار. وقیل: من **القرآن** فیکون الخطاب للنبیّ ص والمراد غیره، یحتمل انّ التقدیر، قل لشّك فی ذلك: «فلا تك فی مریة منه انه الحقّ» منزل من ربّك ولکنّ اکثر النّاس لایؤمنون: لایصدّقون بانّ ذلك کذلك.

«ومن اظلم» ای - من اعتی واشدّ کفراً «ممّن افتری علی الله کذباً» انّ له ولداً وشریکاً ووصفه بغیر صفته وافتری علیه ما لم ینزله، «ولئك یعرضون علی ربّهم» این همچنانست که جائی دیگر گفت - الینا مرجعهم میگوید: هیچ کس عاصی تر وکافرتر وشوخ تر از آن کس نیست که خدا بر دمز گوید وبرو دروغ بندد وآنچه ازبرخویش نهد وخود گوید کلام حق شمرد. این جواب ایشان است که میگفتند:

«افتری محمد القرآن «من تلقآءِ نفسه»» آنگه گفت: «اولئك یعرضون علی ربّهم» ناچار مرجع ایشان باحقّ است وانتقام را برو عرض دهند تاایشانرا بآن دروغ که گفتند جزادهد، «ویقول الاشهاد» وفریشتگان و پیغامبران وجملهٔ مؤمنان که حاضر باشند در آن مجمع عظیم وموقف حساب گویند آنگه که ایشانرا فرا دیدار اللّٰه برند تا از ایشان سؤال کنند «هؤ لآءِ الّذین کذبوا علی ربّهم» اینان‌اند که برخداوند خویش دروغ میگفتند و پیغامبران را دروغ زن میگرفتند، «اشهاد» جمع شاهد بمعنی حاضر کصاحب واصحاب، وروا باشد که این اشهاد اعضای ایشان باشد، چنانکه گفت: «یوم تشهد علیهم السنتهم وایدیهم» الآیة.

«الا لعنة‌اللّٰه» خواهی این سخن مستأنف گیر خواهی معطوف برقول اشهاد.

آورده اند که مظلومی مستغیث پیش **عبدالملك مروان** بپای ایستاد و **عبدالملك** برمنبر بود ویرا گفت: یاامیرالمؤمنین اتّق یوم‌النّدوة، وی گفت: وما یوم النّدوة؟ مستغیث گفت: یوم «یقول الاشهاد الا لعنة‌اللّٰه علی الظّالمین». فارتعد **عبدالملك** وامر بردّ مظلمته‌وتوفیرحقّه علیه. وروی **عبداللّٰه بن عمر** عن **رسول‌اللّٰه**(ص) انّ‌اللّٰه یدنی المؤمن یوم القیمة یستره من النّاس فیقول: ای عبدی تعرف ذنب کذا و کذا؟ فیقول: نعم. حتی اذا قرّره بذنوبه قال فانّی سترتها علیك فی الدّنیا وقدغفرتهالك الیوم ثم یعطی کتاب حسناته. وامّا الکافرون والمنافقون فیقول «الاشهاد هؤ لآءِ الّذین کذبوا علی ربّهم الا لعنة‌اللّٰه علی‌الظّالمین».

«الّذین یصدّون عن سبیل‌اللّٰه» یمنعون عن‌دین‌اللّٰه، «ویبغونها» ای ـ یبغون لها «عوجاً» ای ـ یطلبون‌الاسلام میلا عن‌الحقّ‌وعن‌الاستقامة. وقیل: «یبغونهاعوجاً» ای ـ یتاوّلون **القرآن** تأویلا باطلا. ـ العوج فیما لایری بالعیون [من‌الکلام والعهد والخلق وماشبهها. والعوج بفتح العین فیما یری بالعیون](۱) من‌العیدان والحیطان وما اشبهها، قال‌اللّٰه تعالی «قرآناً عربیّاً غیر ذی عوج» «فهم بالآخرة» ای ـ بالبعث بعدالموت «هم کافرون».

«اولئك لم یکونوا معجزین» این هم کون حال است یعنی ـ «اولئك» لیسوا

(۱) منحصر به نسخه الف است.

بمعجزين في الارض» اى- لم يعجزونا ان نعذّبهم في الدّنيا ولكن اخّرنا عقوبتهم. وقيل: «معجزين» اى - سابقين فايتين هرباً «وما كان لهم من دون الله من اولياء» يمنعونهم من عذابه، «يضاعف لهم العذاب» قرأ **مكى** و **شامى** و**يعقوب** «يضعّف» مشدّدة العين بغير الف وقرأ الباقون «يضاعف» بالالف مخفّفة العين، وقد مضى الكلام في هذه اللفظة فيما سبق. وتضعيف العذاب لهم لاضلالهم الغير واقتداء الاتباع بهم «ما كانوا يستطيعون السّمع» اين دليل است كه بنده را پيش از فعل استطاعت نيست، جائى ديگر گفت «وكانوا لا يستطيعون سمعاً». قال **قتادة**: «ما كانوا يستطيعون السّمع» صمّ عن سماع الحقّ فلا يسمعونه «وما كانوا يبصرون» الهدى قال الله تعالى: «انّهم عن السّمع لمعزولون» وقال «صمّ بكم عمى فهم لا يعقلون» قال **ابن عباس**: اخبر الله تعالى انّه حال بين اهل الشّرك وبين طاعته في الدّنيا والآخرة قال: «فلا يستطيعون» «خاشعة ابصارهم» وروا باشد كه اين نفى استطاعت از بتان بود كه بتان نشنوند ونبينند و نتوانند كه شنوند يا بينند، همانست كه جائى ديگر گفت «ام لهم اعين يبصرون بها ام لهم آذان يسمعون بها». «اولئك الّذين خسروا انفسهم» اى- خسروا راحة انفسهم وسعادتها «وضلّ عنهم ما كانوا يفترون» اى- ما كانوا يزعمون من شفاعة الملئكة والاصنام. وقيل: بطل سعيهم وخاب رجاؤهم ولم ينتفعوا بكذبهم.

«لا جرم» معناه حقّاً. وقيل معناه: حقّ له. وقيل: لا بدّ ولا محالة، وذهب بعض النّحويين الى ان «لا» نفى لما ظنّوا انّه ينفعهم يعنى- لا ينفعهم ذلك، ومعنى «جرم» كسب، وفاعله مضمر تقديره: كسب فعلهم انّهم في الآخرة هم الاخسرون» يعنى- من غيرهم و ان كان الكلّ في الخسار.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «فلعلّك تارك بعض ما يوحى اليك...» الآية. فرمان آمد از درگاه احديّت وجناب صمديّت بمهتر كائنات، وسيّد سادات، شمس هدايت، و كيمياى دولت، سهيل سعادت، و بحر طهارت، كه ما ترا بخلق فرستاديم تا طبيب دلهاى نوحه‌گنان باشى، مرهم دردسوختگان، و آسايش جان عزيزان باشى، اين دعا بر ايشان خوانى، و ان لهيب آتش عشق

بنشانی، و فردا را وعدهٔ وصال ودیدار دهی، پس‌بدانکه تنی چند ازین‌مهجوران عدل ما، ورنجوران داغ‌قطعیت ما، شنیدن آن‌می‌نخواهند که ذوق آن نمیدانند، وحوصلهٔ آن ندارند، و آنکه از توترك آن می درخواهند آنرا می‌بگذاری، وبرامید صلاح و ایمان ایشان مراد ایشان می‌جویی، مکن ای **محمد**، مراد ایشان مجوی، ودل در ایشان مبند، که ما ایشانرا در ازل براندیم، وداغ حرمان وخذلان برایشان نهادیم. ای **سید** ایشان ترا دشمنان وبدخواهانند اگر سخنی بطعن گویند یا تعنّتی جویند دل‌خویش بتنگ میار، واگر ایمان نیارند غم مخور، ایشان خبیث‌اند وحضرت عزّت ما پاك است جزپاکان را بخود راه ندهد «انّ‌الله تعالی طیّب‌لا یقبل‌الّا الطیّب» هرکه نه‌آن ما است اگرچه عین طهارت است اورا پلیددان چه‌آدمی وچه سگ. یقول‌الله عزّوجلّ: «انّما المشرکون‌نجس» وهرکه‌آن ما‌است اگرچه عین‌نجاست است اورا پاك شمر چه‌آدمی وچه سگ. یقول‌الله تعالی: «وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید» سگی‌بروفای دین قدمی برداشت ما **جبرئیل** را بخدمت او فرستادیم، ودردنیا باآن جوانمردان بداشتیم، وازآفات نگه داشتیم، نجاست او بطهارت برداشتیم، دردنیا با ایشان، ودرغار باایشان، و درقیامت با ایشان، و دربهشت باایشان. پس بندهٔ مومن که هفتاد سال بربساط **اسلام** بوده و ذوق ایمان چشیده وقدم برقدم **رسول** نهاده و خداوند عالم اورا پاك خوانده، ومهر خود دردل وی نهاده، کجا روا دارد که درقیامت اورا نومید کند.

ما را بمران چو سایلان از در خویش بنگر صنما که عاشقم یا درویش

«من کان یریدالحیوة الدّنیا وزینتها...» الآیة ـ من قنع‌منّا بالدّنیا مع‌دناءة صفتها ماضننّا علیه بامتاع ایّام، لکن یعقب اری کمالها شری زوالها ویتلوطعم عسلها سم حنظلها. هرکه ازما دنیا خواهد دنیا از وی دریغ نیست لکن ازآخرت درماند وآن دنیا با وی‌هم بنماند.

درآثار بیارند که هرکه روی دردنیادارد پشت برخدای دارد وپشت برخدای داشتن آنست که پیوسته باندیشهٔ دنیا خسبد، و براندیشهٔ دنیا خیزد، و اوقات وی بدان مستغرق بود، نداند آن مسکین که این دنیا متاع الغرور است، و بساط لعب

ولهو جای بازیچهٔ نادانان، وسبب فریب ایشان، دنیا دار بسان مسافر است در کشتی نشسته ودنیا زاد وی، اگر زاد افزون از آن بر گیرد که باید کشتی غرق شود وسبب هلاك وی گردد.

آورده‌اند که **ذوالقرنین** در بلاد **مغرب** رفت ملك آن دیار زنی داشت، **ذوالقرنین** گفت: این ملك بمن تسلیم کن. گفت: لاولا کرامة، خواست که بقهر ملك بستاند عارش آمد که بازنی جنگ کند، زن گفت: ترا مهمان کنم چون ازدعوت فارغ شوی ملك بتو تسلیم کنم چون بخوان آمد خوانی دید زرّین نهاده، همه کاسه‌های زرین و بجای طعام مروارید و جواهر در آن کرده. **ذوالقرنین** گفت: چه خورم طعام باید، که این هیچ خوردن را نشاید، آن زن گفت: چون نصیب تو از دنیا نان بیش نبود ملك زمین کجا بری شاید که نبود ترا ملکی که نصیب تو از دو نانان بیش نیست دیگر همه وبال است و نکال، **ابوبکر وراق** گفت حیات دنیا دیگرست، و زینت دنیا دیگر، زینت دنیا آنست که در آن آیت گفت: «زیّن للنّاس حبّ الشهوات» الی آخرها. و حیات دنیا کراهیت مرگ است. هر که دنیا دوست دارد، از خدا خبر ندارد، وهر که از خدا خبر ندارد هرگز آرزوی مرگ نکند، و زندگانی همین داند، که زندگانی دنیا است شهوتی بر کمال و غفلتی بی‌نهایت، و از آن «حیوة طیبة» که دوستان در آن‌اند بی‌خبر، اشارت **قرآن مجید** وعزت کلام بار خدا اینست که «افمن کان علی بیّنةٍ من ربّه» هرگز برابر کی بود حیات غافلان و حیات عارفان. حیات غافلان آنست که گفت: «من کان یرید الحیوة الدنیا و زینتها» و حیات عارفان «افمن کان علی بینةٍ من ربه» میگوید: عارفان در روشنایی آشنایی‌اند برنور دین، وروح یقین، بر راه توفیق رفته، وبمقصد تحقیق رسیده، دلهاشان از تجرید و تفرید عمارت یافته، این بیّنت بر اسن اهل اشارت آن تخم‌درد عشق است که روز اول درعهد ازل دردلهای دوستان خود ریخت چنانکه درخبر است: «ثم رشّ علیهم نوراً من نوره» نهداشتن خکی خوش بود که در عهد خلقت آدم از قسم ضیب بر آمده بود، قبل تخم درد عشق آمده پس آفتاب «واشرقت الارض بنور ربّها» بر آن تافت، پرورشی تمام بیافت، تا عبهر عهد

بر آمد گل انس بشکفت، مهب ریاح سعادت گشت، ومحل نظر الهیت شد، بروزی و شبی سیصد و شصت بار آن بنده همه شب در خواب و این نظر بـدل وی روان، او خفته و نظر الله ویرا کوشوان(۱)، واگر از جاده حقیقت یك بار میلی کند یـا در هوای بشریت پروازی کند از عالم غیب ندا آید که «و انیبوا الی ربکم».

ای باز هوا گرفته باز آی و مرو
کز رشتهٔ تو سری در انگشت من است.

۳- النوبة الاولی

قوله تعالی -: «**انّ الّذین آمنوا و عملوا الصّالحات**» ایشان که بگرویدند و کردارهای نیك کردند، «**واخبتوا الی ربّهم**» و با خداوند خویش آرمیدند و خویشتن را بفروتنی فراوی‌دادند، «**اولئك اصحاب الجنّة هم فیها خالدون (۲۳)**» ایشان آن بهشتیان‌اند که جاویدی جاویدان(۲) در آن‌اند.

«**مثل الفریقین**» مثل و سان این دو گروه [گرویدگان و ناگرویدگان]، «**کالاعمی والاصمّ**» راست چون‌نابینا است وکر، «**والبصیر والسّمیع**» وبینا وشنوا «**هل یستویان مثلا**» در صفت هرگز یـکسان بـاشند؟ «**افلا تذکّرون(۲٤)**» در نمی‌یابید [که چنین است؟]

«**ولقد ارسلنا نوحاً الی قومه**» فرستادیم نوح رابقوم خویش، «**انّی لکم نذیر مبین(۲٥)**» که من شمارا آگاه کننده‌ای ام بیم نمای آشکارا.

«**الاّ تعبدوا الاّالله**» که میرستید مگر الله را، «**انّی اخاف علیکم عذاب یوم الیم(۲٦)**» که من می‌ترسم برشما از عذاب روزی که عذاب آن دردنمای‌است.

«**فقال الملاء الذین کفروا من قومه**» سران وسر افرازان گفتند آن کافران قوم او، «**ماثریك الاّ بشراً مثلنا**» نمی‌بینیم ترامگرمردمی [هم‌چون‌ما]، «**ومانریك اتّبعك**» ونمی‌بینیم تراکه بتو پی‌برد «**الاّ الذین هم اراذلنا**» مگرایشان که‌رذالهٔ ما‌اند [بنگرود آن‌ما]، «**بادی الرأی**» بیشین دیدار [نااندیشیده وترا ناشناخته]،

۱- نگهبان. (ج). (۲) جاودان (ح).

«وما نری لکم علینا من فضل» ونمی‌بینیم شمارا برما افزونی ازمهتری، **«بل نظنکم کاذبین(۲۷)»** نه جز از آن که شمارا دروغ زنان می پنداریم.

«قال یاقوم» [نوح] گفت ای قوم، **«ارایتم»** چه بینید **«ان کنت علی بینة من ربی»** اگر من بربیداری وراستی ودرستی‌ام ازخداوندخویش، **«و آتانی رحمة من عنده»** ودادمرا بخشایشی از نزدیك خویش، **«فعمیت علیکم»** آن بر شما پوشیده‌ماند، **«انلزمکموها»** درشمابندیم آن‌بیّنت را، **«و انتم لها کارهون(۲۸)»** وشما آنرا ناخواهان ودشواردار.

«ویاقوم لا اسئلکم علیه مالا» وای قوم از شما مالی نمی خواهم برتبلیغ رسالت، **«ان اجری الا علی الله»** نیست مزدمن مگر بر الله، **«وما انا بطارد الذین آمنوا»** ومن نه رانندهٔ ایشانم که گرویده‌اند بالله، **«انهم ملاقوا ربهم»** که ایشان هم دیدار خداوند خویش خواهند بود، **«ولکنی اریکم قوما تجهلون(۲۹)»** لکن من شمارا قومی می‌بینم که نداننـد

«ویاقوم من ینصرنی من الله» وای قوم که [رهاند مرا و] یاری دهد ز الله **«ان طردتهم»** اگر من گرویدگانرا رانم، **«افلا تذکرون(۳۰)»** درنمی‌یابید.

«ولا اقول لکم عندی خزائن الله» ونمی گویم شمارا که نزدیک من خزائن الله است [که هرچه خواهم دارم وهرچه خواهید نمایم]، **«ولا اعلم الغیب»** ونمیگویم که من نیامده وپوشیده دانم، **«ولا اقول انی ملك»** ونمیگویم که من فرشته‌ام[۱]، **«ولا اقول للذین تزدری اعینکم»** ونمی گویم ایشانرا که بخواری و سستی و نکوهش فرا می‌نگرد چشمهای شما فرا ایشان، **«لن یؤتیهم الله خیرا»** که الله ایشانرا نیکی[۲] نداد [و بایشان نیك نخواست]، **«الله اعلم بما فی انفسهم»** الله داناتر است که درنفسهای ایشان چیست، **«انی اذا لمن الظالمین(۳۱)»** [اگر من ایشانرا رانم] آنگه من از ستمکاران باشم.

«قالوا یا نوح قد جادلتنا» گفتند: ای نوح بما بر پیچیدی، **«فاکثرت جدالنا»** و این پیچیدن بما فراوان ودراز کردی، **«فأتنا بما تعدنا»** بیاریك راه

---

۱ فریشته (الف). (ج) ۲ ـ نشیه (الف)

آنچه می‌وعده دهی(۱) ما را، «ان کنت من الصادقین (۳۲)» اگر می‌راست گوئی(۲).

«قال انّما یأتیکم به اللّٰه ان شاء» نوح گفت: آنکه میخواهید آنست که اللّٰه آنرا بشما آرد اگر خواهد، «و ما انتم بمعجزین (۳۳)» وشما از و پیش نشوید و اورا درخود عاجز نیارید.

«و لا ینفعکم نُصحی» و سود ندارد نیك خواهی من و پند دادن من، «ان اردت ان انصح لکم» اگر من خواهم که شما را نیك خواهم و پند دهم، «ان کان اللّٰه یرید ان یغویکم» اگر اللّٰه خواهد که شمارا تباه وبی‌راه کند، «هو ربّکم والیه ترجعون (۳٤)» اوست خداوند شما و با حکم وی میگردید و با مشیّت وی

«ام یقولون افتریه» میگویند که این مرد قصه نهاد از خویشتن، «قل ان افتریته» بگوی اگر من نهادم این را، «فعلیّ اجرامی» بدکرد من برمن، «وانا بریءٌ مما تجرمون (۳۵)» و من‌هم بیزارم از بد که شما کنید.

«و اوحی الی نوح» و پیغام دادند بـ: نوح «انّه لن یؤمن من قومك» که نخواهد گروید از قوم تو، «الّامن قدآمن» مگر آنکه(۳) بگروید تا اکنون، «فلاتبتئس بماکانوا یفعلون (۳٦)» رنجه‌مباش وتیمارمدار بآنچه ایشان میکنند.

النوبة الثانیة

قوله تعالی: «انّ الذین آمنوا و عملوا الصالحات واخبتوا الی ربّهم» ای ـ تواضعوا لربّهم و خشعوا. و قیل: انابوا و اطمأنّوا و سکنت جوارحهم، واشتقاقه من الخبت وهی الارض المستویة کما تقول: انجد واتهم، این «الی» بموضع لام افتاده است که درمعنی هردو متقارب‌اند، و روا باشد که «الی» بمعنی «من» باشد، ای ـ اخبتوا من خوف ربّهم. وقیل: قصدوا باخباتهم الی ربّهم، حقیقت اخبات آرام دل است وسلوت جان وسکون جوارح درطاعت، رسته‌ازتراجع و دور از تردّد ونزدیك بحق، «اولئك اصحاب الجنّة» الواصلون الی الرّضوان الاکبر، «هم فیها خالدون».

آنکه مثل زد مؤمنان و کافران را: «مثل الفریقین» فریق المسلمین و فریق

۱ ـ وعده میدهی (ج) ۲ ـ راست میگویی (ج) ۳ ـ آنچه (الف)

الکافرین» همانست که جائی دیگر گفت: «فای الفریقین احقّ بالامن» میگوید: سان وصفت کافران و مؤمنان همچون دو فریق است یك فریق نابینا و کر، ودیگر فریق بینا وشنوا، کافر درنابینائی و کری دل، راست چون کسی است بچشم نابینا وبگوش کر، و مسلمان در بینائی وشنوائی دل، راست چون کسی‌است بچشم سربینا و گوش سرشنوا، آنگه گفت: «هل‌یستویان مثلا» ای ـ هل یتشابهان فی‌المثل؟ وهو نصب علی‌التّمییز، درصفت هرگز کی یکسان باشند و چون‌هم؟ ثمّ قال: «افلا تذکّرون» افلا تتّعظون؟ یااهل مکه فتنتفعوا بضرب المثل.

«ولقد ارسلنا» این «واو» عطف است ولام تأکید قسم، تقدیره: واللّه «لقد ارسلنا نوحاً» کان‌اسمه ساکناً (۱) فسمّی نوحاً لانّه کان‌ینوح‌علی‌نفسه. والجمهورعلی انّه اسم اعجمّی الی قومه المعبوث الیهم، «انّی لکم نذیر مبین» بفتح الف قرائت مکی و بصری و کسائی است یعنی ـ بانّی لکم، ای ـ ارسلناه بالانذار. باقی بکسر الف خوانند براضمار قول، یعنی ـ فاتاهم فقال «انّی لکم نذیر» انذرکم عذاب‌اللّه «مبین» ابیّن لکم مصالحکم.

«ان لاتعبدوا الّااللّه» یجوز ان‌یکون نصباًعلی‌تقدیر ارسلناه ب: «ان‌لاتعبدوا الّااللّه». وقیل: ابیّن لکم «ان لاتعبدوا» و یجوز ان‌یکون جزماً علی النّهی و «ان» هی‌المفسّرة «انّی اخاف علیکم عذاب یوم‌الیم» یریدالغرق و «یوم‌الیم» کقول‌القائل: نهاره صائم، لان‌الالم والایلام یقعان فیه. وقال مقاتل: بعث نوح(ع) بعد مأیة سنة و لبث یدعو قومه تسع مأیة وخمسین سنة وکان‌عمره الفاً وخمسین سنة. وعن وهب قال: اوحی الیه و هو ابن خمسین سنة ولبث فی قومه تسع مائة و خمسین سنة و عاش بعد هلاك القوم خمسین سنة وکان عمره الفاً وخمسین سنة. وعن ابن‌عباس قال: اوحی الیه وهوابن اربع مایة و ثمانین سنة ودعا قومه مائة و عشرین سنة ورکب السّفینة و هو ابن ستمائة سنة و بقی بعد هلاك قومه ثلثمائة و خمسین سنة، فذلك الف سنة الّا خمسین عاماً.

«فقال‌الملاء الذین کفروا من قومه» ای ـ الاشراف من قومه «ما نریك یا نوح «الا بشراً مثلنا» سمی‌الانسان بشراً لظهور بشرته خلاف للبهائم والطیور

۱ ـ درهمهٔ نسخه چنین است ظ: سکناً

والصدف . چون نوح ایشانرا دعوت کرد بر عبادت الله و ایشانرا از عـذاب بیم داد ، مهتران وسروران ایشان جواب دادند که : ای نوح ما ترا آدمیی همچون خوددانیم بصورت و پیکر ما و هیچ افزونی نیست ترا بر ما ، و این سخن بر انکار صحت‌نبوت وی گفتند « و ما نریك اتّبعك الاالذین هم اراذلنا » همانست که جای دیگر گفت: « انؤمن لك واتّبعك‌الارذلون » اراذل جمع جمع است رذل و ارذل و اراذل مثل کلب واکلب واکالب . وگفته‌اند: جمع ارذل است وهوالناقص‌القدر، یعنی ، فرومایه و بی‌قدر نه خواجه و رئیس « بادی الرّأی» قرأ ابو عمرو بادیٔ بالهمز بعدالدال« الرّای» بغیر همزٍ ، والمعنی « اراذلنا »فی‌مبتدأ الرّای اتّبعوك ولم‌یفکروا ولم ینظروا ولوفکروا ما اتبعوك . وقرأالباقون بادی بالیای غیرمهموزة . فمن قرأ بادیٔ الرای بالهمز، فمعناه اوّل‌الرّای من بدأت‌الشی و ابتدأت ، و من قرأ بادی‌الرّای بغیرالهمز فمعناه: ظاهرالرّأی من بدأالشی یبدأ اذا اظهر، چون بهمزخوانی معنی آنست که ترا پس روی نکرد و نپذیرفت مگر این اراذل که نفایهٔ ما‌اند که پیشین دیدار که ترا دیدند بپذیرفتندو بتو پی بردند، و اگر در کار تو اندیشه کرد ندید تـا ترا بشناختندید ، هر گز ترا نپذیرفتندید ، وپس روی نکردندید ، واگر به « یا » خوانی بی همز ، معنی‌آنست که پی نبرد بتو مگر ایشان‌که نفایهٔ ما‌اند چنانکه بیداست و چنانکه فرامی‌نگریم، یعنی - ظاهر رأی و اول رای نماید ومعلوم شود که ایشان اراذل و سفله‌اند و در کار ایشان حـاجت بتأمل نیست . و قیل : معناه : اتّبعوك فی ظاهرالرّای و بـاطنهم علی خلاف ذلك . وفی‌الرّای‌قولان: احدهمامن‌الرؤیة کقوله : رأی‌العین . والثانی‌من‌التفکر، وهذا اظهر. وانتصاب‌بادی علی‌المصدرکما تقول‌ضربته اوّل‌الضرب . وقیل: علی‌الظرف وانماحمل‌علی‌الظرف ولیس بزمانٍ ولامکانٍ لان«فی» مقدّر معه ای - فی ظاهرالامر وفی اوّل‌الرّای .

« و ما نری لکم علینا من فضلٍ » نوح را میگفتند و اتباع وی را که شمارا بر ما فضلی نیست و افزونی ، نه در مـال و نه در نسب و نه در دین ، کـه در آنچه می گوئید دروغ‌زنان‌اید ، نوح در دعوی که میکند ، و اتباع وی در تصدیق .

« قال یا قوم ارایتم ان کنت » این کون حـال است « علی بیّنةٍ من ربّی »

ای ـ علی بیانٍ و یقینٍ من ربّی، و معرفة مایجب له‌علیّ «وآتانی رحمةً من‌عنده» رحمنی بها فجعلنی نبیّاً. «فعمیت علیکم» تلك‌البینة، ای ـ خفیت علیکم فعمیتم عنها، لانّ‌الله سلبکم علمها و منعکم معرفتها لعنادکم‌الحق. بیّنة اینجا دلایل نبوت است از معجزات و آیات، و رحمت نبوت است که سبب نجات خلق است و سعادت ایشان در دو جهان، ازین جهت آنرا رحمت نام کرد، قرأ **حمزة والکسایی وحفص** «فعمیت علیکم» مضمومةالعین مشددةالمیم من عمّی یعمی تعمیة، ای ـ عماهاالله‌علیکم لاعراضکم عنها، کما قال‌الله تعالی: «اولئك‌الذین لعنهم‌الله فاصمهم و اعمی ابصارهم» وقیل: عماها **الشیطان** بوسوسته لکم وتزیینه، کقوله: «وزیّن لهم **الشیطان** ماکانوا یعملون» والفعل فی هذه‌القراءة مبنی لما لم یسم فاعله، وعمیت، ای ـ اخفیت والتاء ضمیرالرحمة من قوله: «و آتانی رحمة من عنده» و قرأ الباقون فعمیت بفتح‌العین و تخفیف‌المیم، والوجه ان‌الفعل مبنی للفاعل وهوضمیرالرحمة، وعمیت، بمعنی خفیت ویجوز ان‌یکون علی‌القلب، والمعنی: عمیتم عنها کما تقول، ادخلت‌الخاتم‌فی اصبعی وکقوله: «ولا تحسبنّ‌الله مخلف وعده رسله» ویقال: عمی علی هذا الامر وعمیت‌عنه اذا لم افهمه «انلزمکموها وانتم لها کارهون» یعنی ـ انلزمکم قبولها و نضطرّکم الی‌معرفتها اذ کرهتم، قال **ابن‌جریر**: ای ـ لانجبرکم‌علی الایمان بها وانتم کارهون لذلك ولکن نکل امرکم الی‌الله حتی یقضی‌فی امرکم مایشاء. قال **مقاتل**: لو استطاع **نبی‌الله** لالزمها قومه، ولکن لم یملك ذلك.

«و یا قوم لا اسئلکم علیه» ای ـ علی تبلیغ الرسالة کنایة عن غیر مذکور، «مالا» ای ـ جعلا «ان اجری الا علی‌الله» ای ـ ما ثوابی الا علی‌الله «وما انا بطارد الذین آمنوا» این جواب آنست که گفتند: «هم اراذلنا» یعنی که بتو می‌بگرویده‌اند نزدیك ما سفله و رذال‌اند نه اشراف و رؤسا، وما ننگ داریم که با ایشان بنشینیم، ایشانرا از بر خویش بران تا بتو ایمان آریم. **نوح** بجواب ایشان گفت: «ما انا بطارد الذین آمنوا» من ایشانرا نرانم که ایشان گرویدگان‌اند بمن

ایشان ببعث و نشور ایمان دارند، و ایشان خداوندخویش را خواهند دید، وجزاء ایمان وکردار خویش ببینند، وهر که ایشانرا راند وبر ایشان ستم کند بجزای خویش

رسد « ولکنی اریکم قوماً تجهلون » لکن شما قومی نادانان‌اید نمیدانید که اینان به از شمااند که اینان مؤمنان‌اند وشما کافران .

« و یا قوم من ینصرنی من‌الله » ای ـ من ینجینی من عذاب‌الله « ان طردتهم افلا تذکّرون » افلا تتّعظون و تتفکّرون انّ طرد من قرّبه‌الله یوجب سخط‌الله .

« ولا اقول لکم عندی خزائن‌الله » ای ـ خزائن‌امواله فاعطیکم علی‌الایمان. و قیل : خزائن‌المطر فاسوقها الیکم . و قیل: مفاتح‌الغیب ، وهو جواب‌لقولهم‌اتّبعوك فی‌ظاهر ماتری منهم وهم فی‌الباطن‌علی خلافك ، فقال‌مجیباً لهم :« لااقول لکم‌عندی خزاین » غیوب‌الله « ولااعلم » مایغیب عنی مما یستسرّونه فی نفوسهم‌فسبیلی قبول ما ظهر منهم .

« ولااقول انّی ملك » این جواب ایشان است که گفتند : « ما نریك الا بشراً مثلنا» ما ترا بشری ، آدمیی هم چون‌خود می‌بینیم نوح گفت: من‌خودنمی گویم که من ملکی‌ام که من‌همان‌آدمی وبشرام که شما میگوئید « ولا اقول للذین تزدری» ای ـ تستصغر وتستخسّ اعینکم یعنی ـ المؤمنین«تزدری» تفتعل، من‌قولهم زریت علی‌الشی اذاعبته وخسّست فعله وازریت به اذا قصّرت به « لن‌یوتیهم‌الله‌خیراً» توفیقاً و ایماناً « الله اعلم بما فی انفسهم » من‌الخیر والشر و لیس لی ان اطلع‌علی‌ما فی نفوسهم وضمائرهم « انّی اذاً لمن‌الظالمین » ان طردتهم تکذیباً لهم بعدماظهرلی منهم‌الایمان . این سخن جواب ایشان است که گفتند : اتّبعوك فی‌ظاهرالرّای‌وباطنهم علی خلاف ذلك ، نوح گفت : برمن آنست که دعوت کنم بر توحید وایمان هر که اتّباع من کند بظاهر او را قبول کنم وبر دلهای ایشان مطلع نه‌ام‌الله داند که دردلها و ضمیرها چیست اگر در ایشان عیبی است او به داند او داناتر است که درایشان‌چه بود که بآن راه نمودن‌را شایستند اگر من ایشانرا برانم پس آنکه بظاهر ایمان آوردند ، آنگه من از ستمکاران باشم .

«قالوا یانوح قدجادلتنا» ای ـ بالغت فی‌خصومتنا ، ومعنی‌الجدال فتل‌الخصم عن‌رائه بالحجاج، جدل درلغت عرب بر پیچیدن‌است، جدیل‌مهار(۱) پیچیده‌است، ودر

۱ ـ ماهار (الف)

شواذ خوانده‌اند: «یانوح قدجدلتنا فاکثرت جدلنا» برین قرائت مقدم مؤخر است یعنی ـ قدأکثرت جدلنا فجدلتنا. ای نوح چندان با ما باز پیچیدی و پیکار کردی تا ما را بجدال ببردی و به پیکار بشکستی، یقال: جادلنی فجدلنی وخاصمنی فخصمنی وغالبنی فغلبنی. «فاتنا بما تعدنا» من العذاب «ان کنت من الصادقین» فی وعیدك.

«قال انما یأتیکم به‌الله» ای ـ لیس الذی تستعجلون به من العذاب الیّ انما ذلك الی‌الله و هوالذی یاتیکم به «ان شاء وما انتم بمعجزین» ای ـ لستم بمعجزیه ولا فائتیه اذا اراد تعذیبکم. «ولاینفعکم نصحی» ای ـ دعائی الی التوحید «ان اردت ان انصح لکم ان کان الله یرید ان یغویکم» اینجا سخن تمام شد و درآیت تقدیم و تأخیر است تقدیره: ان کان‌الله یرید ان یغویکم لا ینفعکم نصحی «ان اردت ان انصح لکم» میگوید: اگرالله خواسته‌است که شمارا بی‌راه(۱) کند وحکم شقاوت که در ازل کرده برسرشما براند نصیحت من امروز شمارا چه سود دارد ونیك خواست من چه بکار آید. من لم یساعده تعریف الحق بحکم العنایة، لم ینفعه نصح الخلق فی النهایة، من لم یؤهله الحق للوصال فی آزاله، لم ینفعه نصح الخلق فی احواله، حجّتی محکم است این آیت بر **معتزله** و **قدریه**، که اضافت ضلالت وغوایت باخود میکنند، وارادت خود فراپیش ارادت حق میدارند، واین مایه ندانند که هدی ومضل خدا است، سعادت و شقاوت، هدایت وضلالت بحکم اوست، و بارادت ومشیّت اوست، لاتجری فی الملك والملکوت طرفة عین ولافلتة خاطر ولالفتة ناظر الابقضاءالله وقدره وبارادته ومشیّته فمنه الخیر والشرّ والنفع والضرّ والاسلام والکفر والرشد والغوایة، لارادّ لقضائه «ولا معقّب لحکمه» «یضلّ من یشاء ویهدی من یشاء» «لایسئل عما یفعل وهم یسئلون» «هوربکم» ای ـ خالقکم ومالککم وسیدکم فیتصرف فیکم علی قضیة ارادته «و الیه ترجعون» ای ـ الی حکمه ترجعون والی مشیته تمضون، وقیل: «الیه ترجعون» بالموت والبعث فیجازیکم علی اعمالکم، قال اهل اللغة: «الغیّ» فوق الضلال، والغیّ لایقال، الّا للانسان فانّه یقال ضلّ اللّبن فی الماء وضلّ التبن فی الطین ولایقال غوی الّا للناکب عن الصواب.

۱ ـ بیراه (ج)

« ام یقولون افتریه » این آیت عارض است درمیان قصّهٔ **نوح** و مخاطب باین **مصطفی** است (ص) ومعنی آنست که ایشان میگویند یعنی ـ کافران قریش که این **محمد** قصّهٔ **نوح** از بر خویش نهاد وخود ساخت «قل ان افتریته» ای **محمد** گوی اگر من نهادم « فعلیّ اجرامی » وبال جرم من و جزای بد کرد من برمن نه برشما. یقال : اجرم الرجل اذا اذنب ، والاسم الجرم . **ابوعمرو** خواند بروایت **عبدالوارث** «فعلیّ اجرامی» بفتح الف، میگوید: بد کردهای من برمن . آنگه گفت :«وانابریءٌ ممّا تجرمون » این ازبهر آن گفت که در « علّی اجرامی » تبرئت قوم است پس تبرئت خود را گفت :« و انا بریءٌ ممّا تجرمون » ومن هم بیزارم از آن بد که شما کنید . وقیل :« امیقولون افتریه» یعنی به **نوحاً** ع فیحتاج الی اضمار یعنی ـ فقلنا لـ : **نوح** «قل ان افتریته» والاول اظهر. قوله: واوحی الی **نوح** انه لن یومن من قومك الاّ من قد آمن» حقّ عزّ وجلّ(۱) درین آیت استدامت کفر ایشان بیان کرد و **نوح** را ازایمان ایشان نومید کرد تا نزول عذاب بایشان اورا محقق شد، از اینجا رواداشت که برایشان دعای بد کرد گفت : « ربّ لاتذر علی الارض من الکافرین دیّاراً ، انك ان تذرهم یضلّوا عبادك ولا یلدوا الاّ فاجراً کفّاراً » . قال: اهل التفسیر کان **نوح** (ع) یضرب ثم یلف فی لبد فیلقی فی بیته یرون انه قدمات فیخرج فیدعوهم حتی اذا ایس من ایمان قومه دعا علیهم . وقیل: جاءه رجل معه ابنه وهو یتوکّاء علی عصاه فقال: یا بنیّ انظر هذا الشیخ لا یغرّنك . قال: یا ابت مکنّی من العصا فناوله ایّاها فشجه شجّةً فی رأسه « فلاتبتئس بما کانوا یفعلون » ای لا تغتم ولا تحزن . والابتیاس افتعال من البؤس والبؤس الحزن، وقیل: الابتیاس حزن معه استکانة . قیل: هذا خطاب له بعد الدعاء لانّه لمّا دعا علیهم حزن واغتمّ . وقیل: هومتّصلّ بالاول ،ای ـ لاتحزن ولاتستکن بما کانوا یفعلون فانی مهلکهم ومنقذك منهم فحینئذ دعا علیهم فقال :« رب لاتذر علی ـ الارض من الکافرین دیّاراً » .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : ان الذّین آمنوا و عملوا الصالحات واخبتوا الی ربّهم » الایة .

---

۱ ـ جلّ جلاله (ج) .

ازروی اشارت برذوق جوانمردان طریقت میگوید : فردا ساکنان حظیرهٔ قدس وملوك مقعد صدق و اشراف درجات علیین ایشان خواهند بود که امروزحلقهٔ فرمان ما در گوش بندگی دارند، درسرای اخبات آرام گرفته، درشاهراه رضا بحکم بندگی گوش بفرمان داشته، وازراه معارضه برخاسته. گفته‌اند : حقیقت بندگی دو خصلت است : آن کنی که او پسندد، وآن پسندی که او کند، ای مسکین، نمرود طاغی در کافری یك بار(۱) تیر انکار درروی ایمان زد، تودرمسلمانی بروزی چندین بار تیرانکارواعتراض برروی احکام تقدیر زنی، صفت(۲) بندگیت کجا درست آید، رضا وتسلیم چون بود؟ بندگی آنست که درکوی حقیقت کمروفا برمیان بندی، ودست دربند شریعت دهی، که تا دست دربند می‌بود هرگز بگشادن کمر نرسد توبنده‌ای و راه آزادان میروی، توبنده‌ای ومراد خداوندان میجویی، بنده هرگز چون خداوند نبود، آزادی وبندگی هردو بهم نیایند.

راحت مشرّقة و رحت مغرّبا ومتی التقاء مشرّق و مغرّب

اینست که ربّ العالمین میگوید : «مثل الفریقین کالاعمی و الاصمّ و البصیر و السّمیع هل یستویان مثلاً» نابینای بحقیقت اوست که نه دیدهٔ عبرت دارد، تا ازروی استدلال بدیدت آفاق نظر کند، نه دل فکرت دارد تا در آیات انفس تأمّل کند، نه بصیرت حقیقت دارد تا بنور فراست مکاشفات اسرار غیبی بیند، و بینای بحقیقت اوست که بعلم الیقین شواهد افعال نگرد. که «اولم ینظروا فی ملکوت السّموات والارض» بدز بعین الیقین حقائق صفات بیند که «افلا یتدبّرون القرآن» بدز بحق الیقین جلال ذات بیند. که «الم تر الی ربّك» علم الیقین بشرط برهانست، عین الیقین بحکم بیانست، حق الیقین بنعت عیانست، علم الیقین مؤمنان راست، عین الیقین پیغمبران راست، حق الیقین مصطفی راست ص، زآن است که علمدن بخبر تد و او بعین. همهٔ علم ... و او حوهر، همهٔ عالم طفیل اند

گرنه سبب توبودی ای در خوشاب دم نزدی

«و لقد ارسلنا نوحاً الی قومه» الآیة. وردهٔ نـ کـ نوح ع روزی ب

---

۱ ـ یکبار (ـ) ۲ ـ صفت در (ج) نیست

برگذشت برزبان وی‌برفت که : ما اقبحه ، چه‌زشت است این سگ وچه ناخوش این صورت سگ . ربّ‌العزّة آن ازوی در نگذاشت ، تازیانهٔ عتاب آمد ، که ای **نوح** می عیب‌کنی(۱) برآفریدهٔما ؟ اخلق‌انت‌احسن‌من‌هذا ؟ **نوح** ازسیاست‌این‌عتاب‌بگریست، روزگار دراز برخود نوحه کرد ، تا نام وی **نوح** نهادند، وحی آمد که : یا **نوح** کم تنوح ؟ ای‌مسکین! **نوح** با درازی عمر یك‌بار کلمه‌ای گفت نه‌پسند خالق، بنگر که چه زاری کرد و چند گریست ؟ پس ترا با این زلاّت نهمار، ومعصیت بی‌شمار ، خود چه بایدکرد ، وحالت‌گویی چون بود و سرانجام بچه رسد . **نوح** پدر عالمیان بود، ومایهٔ جهانیان بود ، و پیر پیغامبران بود ، وتواختهٔ خدای جهان بود ، بااین همه‌کان حسرت و مایهٔ درد و معدن اندهان بود .

پیر طریقت گفت : الهی ! کان حسرت است این دل من ، مایهٔ درد و غم است این تن من ، الهی ! نیارم گفت که این همه چرا بهرهٔ من ، نه دست رسد مرا بمعدن چارهٔ من ، نهصد و پنجاه سال برزخم و ضرب و بلا و عناء قوم خویش صبر همی‌کرد و خدایرا شکر همیگفت ، نه آن بلا ورنج ازو بکاست ، نه وی از سرآن صبروشکر برخاست ، دانست کـه بلا بستر انبیاست ، و قرین اولیاست ، و هرکه درو صبرکند دوستی‌را سزاست : **مصطفی** ص گفت : «انّ‌الله تعالی اذا احبّ عبداً ابتلاه ، فان صبر اقتناه» چون الله تعالی بنده‌ای را دوست دارد ، بلاها بدوفرستد ، تاپروای دیگرانش نبود ، اگر صبرکند بربلا ، ازخاصگیان حضرتش‌کند . **نوح** آن همه بار بلای قوم خویش همی‌کشید که اورا گفته بودند هرکه لباس جوانمردی پوشد ، ناچار تیرجفای ناجوانمردان خورد ، و در راه ریاضت زخمهای زهرآلود چشد و ننالد .

در عشق تو از ملامت بی‌خبران   درجان وجگرخدنگها دارم من

پیر طریقت گفت : چون بنده‌ای را بدوستی خود بپسندد و شایستهٔ حضرت عنایت(۲) گرداند ، نخست بار بلا بروی نهد تا بنده رام شود در زخم بلا ، پس‌آنگه قوت خورد از حقیقت رضا ، پس چنان گردد که خود شود عـاشق بلا . چنانکه **بویزید بسطامی** [قدّس‌الله‌روحه](۳) روزی که بلایی بدونرسیدی گفتی: بارخدایاطعام

۱ ـ عیب میکنی (ج)   ۲ ـ عندیت . (ج)   ۳ ـ در (ج) نیـ

بی‌ادام چون خورند؟ خلق می‌پنداشتند که اوطعام وابلا میخورد، خود ندانستند که وارضا میخورد، وخود رضا میجوید که در منازل دوستی منزلی برتر ازمنزلت رضا نیست، وثمره‌ای بزرگوارتر ازثمرهٔ رضا نیست. وذلك قوله: «ورضوان من‌الله اکبر»

٤ ـ النوبة الاولى

قوله تعالی: «**واصنع الفلك باعیننا ووحینا**» و کشتی کن بردیدار دوعین ما وبه پیغام ما، «**ولاتخاطبنی**» وباما سخن مگوی، «**فی‌الّذین ظلموا**» درکار قوم بشفاعت کردن یا مهلت خواستن، «**انّهم‌مغرقون (۳۷)**» که ایشان بآب کشتنی‌اند.

«**ویصنع‌الفلك**» و کشتی میکردید(۱)، «**وکلما مرّعلیه**» و هر گاه که بر گذشتید(۲) برو، «**ملاء من‌قومه**» گروهی از قوم او، «**سخروا منه**» افسوس میکردند برو «**قال ان تسخروا منّا**» [نوح] گفت: اگرمی‌افسوس(۳) دارید ازما «**فانّا نسخرمنکم کما تسخرون**» ماهم افسوس داریم هنگامی از شما چنانکه شما افسوس میدارید ازما «**فسوف تعلمون من یاتیه عذاب یخزیه**» آری آگاه شوید که آن کیست که عذاب آید و رسد باو عذابی که رسوا کند او را «**ویحلّ علیه عذاب مقیم(۳۸)**» و[بدانید] که آن کیست که فروآید ازخداوند برو عذابی پاینده جاودانه

«**حتی اذا جاء امرنا**» [افسوس میکردند برو] تا آنگه که فرمان ما آمد، «**وفار التّنور**» واز تنور تافته آب برجوشید، «**قلنا احمل فیها**» [نوح] را گفتیم بر گیر در کشتی، «**من کلّ زوجین اثنین**» از هر چیز که ویرا جفت بود نرینه ی ومادینه‌ای «**واهلك**» و کسان خویش، «**الاّ من سبق علیه‌القول**» مگر وکه سخن حقّ بکفر وی در ازل برفت، «**ومن آمن**» وهر که گرویده است [در کشتی نشان] «**وما آمن معه الاّقلیل (۳۹)**» و بنگروید باو مگر اندکی.

«**وقال ارکبوا فیها**» [الله] گفت: درنشینید درکشتی [و بگوئید]، «**بسم‌الله مجریها ومرسیها**» بنام‌خدا راندن آن وبزداشتن آن. «**انّ ربّی لغفوررحیم(۴۰)**» [وگوی](٤) خدای من براستی که گناه آمرز است مهربان.

۱ ـ میکردی (ج) ۲ ـ بر گذشتی (ج) ۳ ـ افسوس میدارید ج) ٤ ـ وبگو (ج)

« وهی تجری بهم » و می‌بردی‌کشتی روان ایشانرا **« فی‌موج کالجبال »** درموج موج چون کوه کوه، **«ونادی نوح ابنه »** وخواند بآواز **نوح** پسر خویش را [**کنعان**]، **«وکان فی معزل»** وبا یکسو شده بود کران‌گرفته [از پدر وبرادران و اصحاب کشتی] **«یا بنی‌ارکب معنا»** ای پسر بیا ودرنشین باما **« ولاتکن مع الکافرین (٤١)»** وباکافران مباش.

«قال ساوی‌الی‌جبل» پسر گفت: من با کوهی شوم **«یعصمنی من‌الماء»** که مرانگاه‌دارد از آب، **«قال لاعاصم الیوم من امرالله »**[**نوح**] گفت هیچ نگاه‌دارنده نیست امروز از فرمان خدای، **«الّا من رحم»** مگرالله که هم او بخشاید، **«وحال بینهما الموج »**[تادرسخن بودند] موج‌میان‌ایشان‌درآمد، **فکان‌من‌المغرقین(٤٢)»** [وپسر را ببرد] واز غرق کردگان‌گشت.

«وقیل» وگفتند [پس ازهلاك غرق شدگان]: **«یاارض ابلعی ماءك»** ای‌زمین فروبر توآن آب خویش که برانداخته‌ای **«ویا سماء اقلعی»** وای آسمان تو بازگیر آن‌آب که فروگذاشته‌ای، **«وغیض الماء»** وآب زمین درزمین فرو بردند، **«وقضی‌الامر»** وکاربرگزاردند، **«واستوت علی‌الجودی »** وکشتی آرام گرفت برسر کوه **جودی**، **« وقیل بعداً للقوم‌الظّالمین (٤٣) »** والله گفت: دوری و لعنت باد این گروه ستمکاران‌را برخویشتن.

«ونادی نوح ربّه » نوح [چون خواست که از کشتی فروآید] خداوند خویش را خواند بآواز، **« فقال ربّ انّ ابنی من‌اهلی »** گفت خداوند من پسر من از کسان من بود، **« وانّ وعدك الحق »** و وعدۀ تو راست است، **« وانت احکم الحاکمین (٤٣)»** وتوراست حکم ترحاکمانی و بادادترداوران.

« قال یا نوح انّه لیس من اهلك » گفت: ای **نوح** آن پسر از کسان تو نبود، **«انّه عمل غیر صالح»** که او کسی بود که کار نه‌نیك میکرد، **« فلا تسئلن مالیس لك به علم»** هان نگر که از من چیزی نخواهی که ترا بآن دانش نیست [و ندانی که چه میخواهی]، **« انّی اعظك‌ان تکون من‌الجاهلین (٤٥) »** من ترا پند می‌دهم تا از نادانان نباشی.

«**قال ربّ انّی اعوذ بك**» **نوح** گفت خداوند من فریاد خواهم بتو «**ان اسئلك مالیس لی به علم**» که چیزی خواهم از تو که مرا بآن دانش نیست و ندانم که چه میخواهم، «**والا تغفرلی و ترحمنی**» واگر بنه آمرزی مرا و بنه بخشایی برمن، «**اکن من الخاسرین(۴۷)**» اززیان کاران یکی باشم.

«**قیل یا نوح اهبط**» اللهُ گفت‌ای **نوح** فرود آی [ازنردبان کشتی] «**بسلام منّا**» بسلامی وتحیّتی ازما [برتو] «**و برکات علیك**» وبرکات از ما برتو، «**وعلی امم ممّن معك**» و برگروهانی که از پشت این پسران بود نی‌اند که با تواند، «**وامم سنمتّعهم**» وگروهانی خواهند بود که ایشانرا برخورداری این جهان دهیم «**ثم یمسّهم منّا عذاب الیم(۴۸)**» وآنکه بایشان رسد از ما عذابی دردنمای.

النوبة الثانية

قوله تعالی: «واصنع الفلك باعیننا» ای ـ اعمل السفینة «باعیننا» ای بمرئی منّا و بمنظر منّا. و قیل: علی اعیننا کقوله: «و لتصنع علی عینی» یقال: ما زال فلان بعینی حتی واراه عنّی الجدار، و درین آیت «اعین» گفت و در جای دیگر در **قرآن** «باعیننا» و آن بمعنی عینین است، **بوموسی اشعری** گوید: که **مصطفی** (ص) گفت: «الاثنان فما فوقهما جماعة» و این درعربیت سائر است وسائغ «و وحینا» یعنی ـ علی ما اوحینا الیك من صفتها وذلك انه لم یدر کیف یصنع فاوحی اللهُ الیه ان اصنعه مثل جوجوء(۱) الطائر لیشق الماء. و قیل: بوحینا انت ان اصنعها «ولا تخاطبنی فی الذین ظلموا» ای ـ لا تراجعنی فی امهالهم نهی ان یشفع لهم، «انّهم مغرقون» بالطوفان، وقیل: المراد بقوله: فی الذین ظلموا زوجته **واغلة** و ابنه **کنعان**. **ابن‌عباس** گفت: **جبرئیل** آمد و تخم ساج آورد و گفت این را بکار تا درخت روید و از آن کشتی‌ساز پس چون آن درخت بر آمد و بالید و سر بدو خشك گشت مزدوران را بدست بدی گرفت تا آن کشتی‌بساختند هزار و دویست گز طول آن بود و ششصد گز عرض آن و سی گز ارتفاع

کان طولها ثلثمایة ذراع وعرضها خمسین ذراعاً وسمکها فی عرضها. بـ نکه(۲) سه طبقه

۱ـ الجؤجؤ، من الطائر والسفینة: صدر. (المنجد). ۲ـ و ... (نف)

ساخت : طبقهٔ علیا مردمان را و طبقهٔ وسطی چهارپایان و مرغان را و طبقهٔ سفلی وحوش و سباع و هوام را . و از ابتدای درخت کشتن تا پرداختن کشتی صدسال در آن شد ، اما کشتی بدو سال بپرداخت .

« و کلّما مرّعلیه ملاءٌ من قومه سخروا منه » ربّ العزّة میگوید جلّ جلاله: هر گاه که بر گذشتید(۱) بدو نفری از قوم وی چون کشتی میکرد برو افسوس‌می کردند و می گفتند(۲) : یا نوح صرت نجاراً بعدالنبوة ، پس از آنکه پیغامبر بودی درودگر گشتی ؟ و از میان پیغامبران دو کس درودگر بود یکی **نوح** دیگر **زکریا** و افسوس کردن ایشان آن بود که می گفتند: ای **نوح** چیست این که می‌کنی ؟ گفت: کشتی که برسر آب ررد ، گفتند : کیف تجری‌السفینة فی‌البرّ ؟اینجا خشك زمین‌است برخشك زمین(۳) کشتی‌چون‌رود ؟ همچنان افسوس میداشتند وبا یکدیگر می‌خندیدند ، **نوح** گفت : « ان تسخروا منّا الیوم فانّا نسخرمنکم »عند نزول‌العذاب « کما تسخرون » الان ، قیل : معناه نجازیکم علی سخریّتکم ، وقیل: نستجهلکم کما تستجهلون . آنگه ایشانرا خبر کرد که عاقبت ایشان چه خواهد بود ، گفت :

« فسوف تعلمون من‌یأتیه عذاب یخزیه » من‌، استفهام‌است بمعنی: ایّ ،وموضع آن رفع ، والتقدیر «فسوف تعلمون» فیما بعد ایّنااولی بالاستهزاء و ایّنا احمدعاقبة و ایّنا « یـاتیه عذاب یخزیه » یهلکه و یفضحه « و یحلّ » ینزل « علیه عذاب مقیم » دایم علیه .

« حتی اذا جاء امرنا » بعذابهم و بهلاکم « و فارالتّنور » یعنی جعل علامة لـ: **نوح** مبتدأ الغرق فوران تنّورملای ناراً . **حسن** گفت: تنوری‌بود ازسنگ ساخته در خانهٔ **نوح** که اهل وی در آن نان می‌پخت . ربّ‌العزة بر جوشیدن آب از آن تنور تافته بوقت نان پختن‌علامتی ساخت نزول‌عذاب را ، میگویند : روزشنبه‌بود که زن **نوح رحما** نام وی، آن تنور تافته بود تـا نان پزد ناگاه آب برآمد و **نوح** را خبر کرد، **نوح** در کشتی نشست بااصحاب وی. **شعبی** گفت : اتّخذ **نوح**‌السفینة فی

۱- بر گذشتی (ج) . ۲- میگفتند (ج) . ۳ - زمین خشك (ج)

جوف مسجد **الكوفة** و كان التنور على يمين الداخل(۱) ممّا يلي باب **كندة**، و قيل: كان في ارض **الهند**، وقيل: كان بـ: **الشام** في موضع يدعى **عين وردة**. وقيل: «فار التنور» كناية عن اشتداد الامر و صعوبته كما يقال: حمي الوطيس اذا اشتد الحرب، وقيل: التنور - وجه الارض. يعني - اذا رأيت الماء قد فار على وجه الارض فاركب انت و اصحابك السفينة، و قيل: «فار التنور» اى - طلع الفجر. والاكثرون على انه تنور الخابزة كما ذكرنا.

«قلنا احمل فيها» اى - في السفينة «من كلّ زوجين». قرأ **حفص**: «من كلٍ زوجين» بتنوين لام كلّ، و كذلك في **المؤمنين**، والمعنى: من كل شيء فحذف المضاف اليه و نوّن كلا بعد حذف المضاف اليه، و زوجين نصب مفعول «احمل» والمراد احمل في السفينة من كل شي او من كل صنف من الحيوان «زوجين» ذكراً وانثى، ثم قال: «اثنين» على سبيل التأكيد والتحقيق. وقرأ الباقون: «من كل زوجين» مضافاً غير منون في السورتين.(۲) والوجه ان كلا اضيف الى زوجين وجعل قوله: «اثنين» مفعول «احمل» والمعنى: احمل اثنين من كل زوجين، اى - احمل من كل شيء له زوج اثنين ذكراً وانثى، والزوج في كلام **العرب** كل واحد معه قرين، والاثنان زوجان، يقال: عليه زوجا نعل اذا كان عليه نعلان و كذلك عنده زوجا حمام.

قال الله تعالى: «وانه خلق الزوجين الذكر والانثى» فالذكر زوج للانثى والانثى زوج للذكر. «واهلك» يعني - ولدك و عيالك «الا من سبق عليه القول» يعني - تقدّم قولي لك لاتخاطبني فيه وهو ابنه **كنعان** و امرأته **واغلة**. و قيل: «الا من سبق عليه القول» يعني - من كان في علم الله انه يغرق بكفره. «ومن آمن» اى - واحمل من صدّقك من المؤمنين.

«وما آمن معه الا قليل» مفسران گفتند: اين قليل هشتاد بودند، چهل مرد وچهل زن، وهشتاد در كثرت امت **نوح** اندك باشد ودرست تر(۳) آنست كه در كشتي كم از ده تن بودند، **نوح** بود وزن وى وسه پسر [**نوح**](٤): **سام** و **حام** و **يافث** وزنان ايشان. و اصاب **حام** امرأته في السفينة فدعا **نوح** ان تغيّر نطفته فجاء بالسودان. هرچه

۱- الداخل (ج). ۲- يعني درين سوره و در سورة مؤمنين ۳- درستتر (الف).
٤- منحصر به نسخه الف است.

در کشتی بودند از آدمی همه عقیم گشتند بی‌فرزند مگر این سه‌پسر **نوح** که عالمیان امروز همه از فرزندان ایشان‌اند **یافث** پدر **ترك** است و **خزر** و **صقلاب** و **تاریس** و **منسك** و **کماری** و **صین**، ساکنان حدود مشرق تا بمهبّ شمال ایشان‌اند. و **حام** پدر سیاهان است: **سند** و **هند** و **زنج** و **قبط** و **حبش** و **نوبه** و **کنعان**. ومسکن ایشان میان جنوب و دبور و صباست باقی همه فرزندان **سام** اند و **سام** را پنج پسر بود: **ارم** مهینهٔ ایشان پدر **عاد** و **ثمود** و **عالم** پدر **خراسان** و **یفر** پدر **روم**(۱) و **اسود** پدر **فارس** و نزل کل رجل منهم مع ولده فی‌الارض الّتی سمیّت و نسبت‌الیه، و گفته‌اند: ششم پسر وی **ارفخشد** (۲) و هوالّذی ینتهی‌الیه نسب **الرسول**ص و بعد از **نوح** خلیفهٔ وی بر فرزندان **نوح**،**سام** بود و بعد از **سام**، **ارفخشد** والّذی تسمیّه **العجم**، **ایران**. وهوالّذی بنی‌ارض **العراق** فاختصها لنفسه‌فسمّی **ایران شهر** و بعد از **ارفخشد**، **شالخ** بودپسر وی‌وبعدازوبرادرزادهٔوی **جم‌بن ویونجهان بن‌ارفخشد** و هوالّذی ثبت ارکان‌الملك وبنی معالمه و اتخذ **یوم‌النوروز** عیداً و فی زمان **جم** تبلبلت الالسن بـ: **بابل** وذلك انّ ولد **نوح** کثروابها فشحنت بهم وکان کلام‌الجمیع **السریانیة** وهی لغة **نوح** فاصبحوا ذات یوم و قد تبلبلت السنتهم و تغیّرت الفاظهم و ماج بعضهم فی‌بعض فتفرّقت کلّ فرقةجهة من جهات العالم باللّسان الّذی‌علیه اعقابهم الی الیوم. وعن **ابن‌عباس** قال: قال **الحواریون**، ا: **عیسی**ع لو بعثت من‌شهدالسّفینة فحدّثنا عنها، فانطلق بهم حتّی انتهی الی کثیب من تراب فاخذ کفّا من ذلك‌التّراب بکفّه قال: اتدرون ما هذا؟ قالوا الله ورسوله اعلم، قال: هذا قبر **سام بن نوح** فضرب الکثیب بعصاه فقال قم باذن‌الله فاذا هو قائم ینفض التّراب عن راسه قدشاب. قال له **عیسی**ع: هکذا اهلکت؟ قال: لا، متّ واناشاب ولکنّی‌ظننت‌انّها السّاعة فمن‌ثمّ شبت. قال: حدّثنا عن سفینة **نوح**. قال: کان طولها الف‌ذراع ومایتی‌ذراع وعرضها ستّمائة ذراع وکانت ثلاث(۳) طبقات فطبقة فیها الدّوابّ والوحش و طبقة فیها الانس وطبقه فیها الطّیر، فلمّا کثرت فیها ارواث الدّوابّ اوحی‌الله الی **نوح** ان اغمز ذنب الفیل فغمزه فوقع منه خنزیر و خنزیرة فاقبلا علی‌الرّوث. فلّما وقع‌الفار فی‌السّفینة جعل

- وؤم (الف) ۲ - آرفخشد (الف) ۳ - ثلاثمائه (الف)

يقرضها و حبالها و ذلك انّ الفار توالدت في السّفينة فاوحى الله الى نوح ان اضرب بين عينى الاسد فضرب فخرج من منخره سنّور و سنّورة فاقبلا على الفارة، فقال له : يا عيسىع كيف علم نوح ان البلاد قدغرقت ؟ قال : بعث الغراب ياتيه بالخبر فوجد جيفة فوقع عليها فدعا عليه بالخوف، فلذلك لا يالف البيوت ثم بعث الحمامة فجاءت بورق زيتون بمنقارها وطين برجليها فعلم انّ البلاد قدغرقت قال فصوّقها الحمرة الّتى فى عنقها ودعالها ان تكون في انس وامان فمن ثمّ تالف البيوت . قال : فقالوا يا رسول الله : الانطلق به الى اهلنا فيجلس معنا و يحدّثنا، قال : كيف يتبعكم من لا رزق له . قال فقال له : عد باذن الله فعاد تراباً .

«وقال اركبوا فيها» اى ـ قال الله اركبوفيها . و قيل : قال لهم نوح اركبوا في السّفينة . يقال : ركب الدّابّة وركب في الفلك . قال ابن عباس : اوّل ما حمل نوح في الفلك من الدّواب الذّرة، وآخر ما حمل الحمار، فلمّا دخل الحمار و دخل صدره تعلّق ابليس بذنبه فلم يستقلّ رجلاه فجعل نوح يقول : و يحك ادخل فينهض فلا يستطيع حتّى قال نوح : ويحك ادخل وان كان الشيطان معك . كلمة سبقت على لسانه. فلمّا قالها نوح، خلى الشيطان سبيله فدخل و دخل الشيطان معه فقال له نوح : ما ادخلك علىّ يا عدوّالله ؟ فقال : الم تقل ادخل و ان كان الشيطان معك ؟ قال : اخرج عنّى يا عدوّالله قال : لابد من ان تحملنى معك . فكان فيمايزعمون فى ظهر الفلك. وقيل: انّ ابليس واولاده صاروا رياحاً فطاروا فى الهواء الى ان نضب الماء عن وجه الارض. و گفته‌اند که مار و کژدم آمدند، گفتند : يا نوح ما را درنشان درکشتی نوح گفت : ننشانم که سبب مضرّت وبليّت‌ايد، ايشان گفتند: ماراً درنشان که باتوعهد کرديم که هرکه نام توبرد، اورا نگزيم ونرنجانيم اکنون هرکه ازمضرّت ايشان ترسد ترسد اين آيت برخواند: «سلام على نوح فى العالمين انا كذلك نجزى المحسنين انّه من عبادنا المؤمنين» فانّهما لاتضرّانه. «وقال اركبوا فيها» نوح گفت: درنشينيد درکشتی بنام خدای گوئيد: «بسم الله مجريها و مرسيها» ـ قرائت حمزه و کسائی و حفص «مجريها» بفتح ميم است، اى ـ جريها ـ بنام خدا است رفتن آن . باقى «مجريها» خوانند، اى ـ اجراؤها و ارساؤها بنام خدای راندن آن و بازداشتن آن وبرضمّ ميم «مرسيها»، همه متفق اند

ودرشواذّ خوانده‌اند «مجريها و مرسيها» بنام خدای که روانندهٔ آنست و بدارندهٔ آن زجاج گفت: بالله تجری وبه‌تستقرّ، بنام الله کشتی می‌رفت وبنام وی قرارمی گرفت و هر که که نوح خواستی تا کشتی روان شود گفتی: «بسم‌الله» روان گشتید و چون خواستی که بایستد گفتی «بسم‌الله» بایستادید.

«انّ ربّی لغفورٌ رحیمٌ» لمن آمن منهم «رحیم» حین خلصهم. وعن ابن‌عباس قال: قال رسول‌الله (ص) «امانٌ لامتّی من الغرق اذا رکبوا السّفن فی‌البحران یقولوا بسم‌الله الملك و ما قدروالله حق قدره»، «بسم‌الله مجريها و مرسيها انّ ربّی لغفورٌ رحیمٌ» چون نوح در کشتی نشست واصحاب وی، فرمان دادند تا آسمان آب فروگذاشت چنانکه‌الله گفت: «ففتحنا ابواب السّمآء بماءٍ منهمر» وزمین آب خویش برانداخت از هفتم طبقهٔ زمین و چشمه ها روان گشت چنانکه گفت: «وفجّرنا الارض عیوناً» چون هر دو آب بهم رسید و درهم شد، باد های عواصف فروگشادند تا درمیان آب افتاد و آنرا موجها کرد همچون کوههای عظیم، اینست که ربّ‌العزّة گفت: «وهی تجری بهم فی موجٍ کالجبال» الموج جمع موجةٍ کتمر وتمرة، والموج حرکة الماء الکثیر بدخول الرّياح الشّديدة فی خلاله.

«و نادی نوحٌ ابنه» و اسمه کنعان و قیل یام، و قیل عرویا، «و کان فی معزلٍ» من‌السّفینة، وقیل: بمعزلٍ عن‌دین‌الله، والعزلة البعد. «یابنّی» قرائت عامهٔ قرّاء کسر «یا» است مگر عاصم که بفتح یاخواند، فمن کسر فلانّه حذف یاء المتکلّم فبقیت الکسرة قبلها لیدلّ علیها، کما تقول: یاغلامِ، ومن فتح فلانّه قلب یاء الاضافة الفاً لخفّة الفتحة ثمّ حذف الالف کما تحذف الیاء من یاء غلام.

«ارکب معنا» باظهار، قرائت نافع است و ابن‌عامر و حمزه و یعقوب و بزی از ابن‌کثیر، و ترك الادغام فی مثل هذا اصل لانّ الحرفین من کلمتین وهما متقاربان لامثلان. باقی بادغام خوانندلانّهما حرفان متقاربان من مخرج واحد فلمّا کانا من مخرج واحد اشبها المثلین فحسن ادغام احدهما فی الآخر. نوح گفت مر پسر خویش را: «ارکب معنا» یعنی ـ اسلم و ارکب، اورا بر کشتی میخواند بشرط ایمان. و گفته‌اند: این پسرمنافق بود اظهار ایمان می‌کرد ازین جهت نوح اورا میخواند، و اگر نوح

آن نفاق از وی شناختید و از ایمان وی نومید بودید او را نخواندید.

«قال: سآوی الی جبلٍ» گفته‌اند: آن پیشین کشتی بود که خلق دیده بودند در جهان، واومی‌نرسید که در آن نشیند گفت: من در کشتی نیارم آمد، آنکه گفت: «سآوی الی جبلٍ یعصمنی من الماء» ای - من الغرق «قال لاعاصم الیوم من امرالله» گفته‌اند: این عاصم بمعنی معصوم است، کماء دافقٍ وعیشةٍ راضیةٍ، میگوید: هیچ نگاه داشته نیست امروز از فرمان خدای و عذاب او «الاّ من رحم» استثنا منقطع است یعنی - لکن من رحمه‌الله معصوم، موضع «من» نصب است برین قول. و اگر گوئیم استثنا صحیح است موضع «من» رفع باشد، یعنی - من رحم هو الله عزّوجلّ، ای - لاعاصم الاّ الله «وحال بینهما الموج» ای - بین **نوح** و ابنه، و قیل: بین ابنه و الجبل «فکان من المغرقین» ای - صار من المهلکین بالماء. روی انّ **ابن نوح** بنی من الزّجاج بیتاً وقت اتّخاذ ابیه السّفینة فلمّا رکب **نوح** السّفینة دخل ابنه فی البیت الّذی اتّخذه من الزّجاج ثمّ انّ الله تعالی سلّط علیه البول فأخذ یبول حتّی امتلأ ذلک البیت الزّجاجیّ من بوله فغرق کلّ فی ماء البحر و غرق **ابن نوح** فی بوله لیعلم انّه لامفرّ من القدر. مفسّران گفتند: شش ماه **نوح** واصحاب وی درکشتی بودند دهم **رجب** درکشتی بودند، و روز **عاشورا** از کشتی فرو آمدند، و در ستتر آنست که هفت ماه در کشتی بودند و ارتفاع آب در زمین چندان بود که بهمهٔ کوههی عالم سی گز آب بر گذشته بود و بروایتی پانزده گز، و روی انّه کان لامرأة صبیّ صغیر و کانت تحبّه فحملته الی الجبل وقت الغرق فلمّا غشیها الماء، رفعته فوق صدرها ثمّ فوق منکبیها ثمّ شالت به نحو السّماء بیدیها فلمّا الجمها الماء صرحته فقال **نوح**: لورحمت احداً لرحمت المرأة و ابنها. و قیل: رکب **نوح** السّفینة فی **رجب** فمرّت بالبیت وطاف به سبعاً و قد رفعه الله من الغرق وجرت **یوم النحر** «واستوت علی **الجودی**» **یوم النحر**(۱) فمکثت علیه شهراً حتی جفّت الارض وخرجوا منها یوم **عاشوراء** فصام **نوح** و من معه شکراً لله عزّوجل.

«و قیل یا ارض ابلعی» یعنی - قال الله للارض بعد تنحی الامر فی هلاک قوم **نوحٍ** «یا ارض ابلعی ماءک» ای - تشرّبیه وتنشفیه، الله تعالی فرمود بزمین که آب

۱ - یوم النحر دهم ذیحجّة (منتهی الارب).

خویش در اجزای خویش فروبر، میگویند: لختی از آن بقاع زمین استعصا نمود وسر وازد از ین فرمان، تا ربّ العالمین آب وی تلخ وشور گردانید و آن زمین شورستان کرد. «و یا سماءُ اقلعی» ای ـ یا سحاب امسکی عن انزال المیاه. «وغیض المآء» ای ـ ونقص المآء فذهب ونضب ومصدره الغیض والغیوض، یقال: غاض الماء یغیض، اذا غار فی الارض، وغاضه الله ای ـ نقصه، لازمٌ ومتعدٌّ کما یقال: زاد الشیئُ وزدته. «وقضی الامر» ای ـ فرغ من مجازاة الاعداء، کقوله: «و انذرهم یوم الحسرة اذقضی الامر» یعنی ـ فرغ من محاسبة الاعداء ومجازاتهم «واستوت علی **الجودی**» یعنی ـ استقرّت السّفینة علی جبل **الجودی** وهو جبل معروف بناحیة **الموصل** و قیل: فی جزیرة **الشام** من وراء **آمد**. «وقیل بعداً للقوم الظّالمین» بعداً مصدرٌ موضوع موضع الامر ـ میگوید: دوری بادا و لعنت این گروه ظالمان را، این از کلمتهای نفی ندامت است که الله بآن خویشتن را از پشیمانی تنزیه کرد چنانکه جایی دیگر گفت: «الا بعداً لـ: **عاد**» «الا بعداً لـ: **ثمود**» «الا بعداً لـ: **مدین**» «ولا یخاف عقباها» هم از این باب است. آنچه **موسی** را گفت: «فلاتأس علی القوم الفاسقین» و از **شعیب** باز گفت: «فکیف آسی علی قومٍ کافرین» ولیس ربّنـا بجبّارٍ یبدوله ندامة او یخاف عاقبة، اجمع المعاندون علی ان طوق البشر قاصرٌ عن الاتیان بمثل هذه الآیـة، بعد ان فتشوا جمیع کلام **العرب والعجم** فلم یجدوا مثلها فی فخامة الفاظها و حسن نظمها وجودة معانیها فی تصویر الحال مع ایجاز من غیر اخلالٍ.

«ونادی **نوح** ربّه فقال ربّ انّ ابنی من اهلی» وقد وعدتنی ان تنجینی واهلی، وذلك فی قوله تعالی: «واهلك» بارخدایا تومرا گفته‌ای که تر او کسان ترا از غرق برهانم واین پسر از کسان من بود، «وانّ وعدك الحقّ وانت احکم الحاکمین» ربّ العالمین اورا جواب داد که: «انّه لیس من اهلك» ای ـ من اهل دینك. وقیل: لیس من اهلك الّذین وعدتك انجاءهم. روایت کنند از علی [مرتضی](۱)(ع) که گفت لم یکن ابنه وانّما کان ابن امرأته من زوج آخر، ولهذا قال: من اهلی ولم یقل: منّی. وقیل: کان لغیر رشده، وهذا غیر صحیح لانّ الله تعالی عصم انبیاؤه من مثله، وحمل المفسّرون. قوله «فخانتاهما» علی ـ

۱ ـ (ج)

الدّين لاعلى الفراش يعني- احديهما كانت تخبر النّاس انّه مجنون والاخرى كانت تدلّ على الاضياف. وقال **ابن عباس**: مابغت امراة نبيّ قط. يكي از **سعيد جبير** پرسيد كه «انّ ابني من اهلي» اين پسر **نوح** بود يانبود. **سعيد** خشم گرفت، گفت: سبحان الله لااله الّا الله» خداى ميگويد جلّ جلاله بارسول خويش كه پسر وى بود وتومى گويى كه نبود، آنگه گفت: كان ابنه ولكنّه كان مخالفاً في النيّة والعمل والدّين فمن ثمّ قال: «انّه ليس من اهلك انّه عمل غير صالح» بكسر الميم وفتح اللاّم ونصب «غير» قرأها **الكسايي** و **يعقوب**، والوجه انّ الضمير في «انّه» لابن **نوح** والمعنى: انّ ابنك عمل غير صالح، والتقدير: عمل عملاً غير صالح فحذف الموصوف واقيم[1] الصّفة مقامه. ميگويد: اى **نوح** او از كسان تو نبود كه كارنيك نميكرد[2] يعني - كه در دين ونيّت وعمل مخالف تو بود. وقرأ الباقون «عمل» بفتح الميم ورفع اللاّم منوّنة ورفع «غير» والوجه انّه يجوزان يكون الضّمير في «انّه» لابن **نوح** ايضاً فيكون على حذف المضاف، والتقدير انّ ابنك ذوعمل غيرصالح فحذف المضاف واقيم المضاف اليه مقامه، ويجوز ان يكون الضّمير في «انّه» للسّؤال، والتّقدير انّ سؤالك، ماليس لك به علم عمل غير صالح. يعني - اين گفت كه تو مرا گفتى اى **نوح** كارى نه نيك است و آن گفت وى خلاص خواستن پسر بود پس از آنكه كفر وى شناخته بود ودانسته. و گفته اند خلاص وى خواستن بود پس از آنكه گفت «لاتذر على الارض من الكافرين ديّاراً»

«فلا تسئلنّ» درين كلمت سه قرائت است «تسئلنّ» بفتح لام ونون و نون مشدّد قرائت **ابن كثير** است وبفتح لام و كسر نون و نون مشدد قرائت **نافع** و **ابن عامر** است ولكن **ورش** و **اسمعيل** از **نافع** اثبات ياء روايت كرده اند درحال وصل نه در حال وقف، و**قالون** حذف ياء روايت كرده درهر دوحال، و **بصريان** و **كوفيان** «تسئلن» خوانند بسكون لام و كسر نون مخفّف، واز **بصريان** **ابو عمرو** ياء اثبت كند درحال وصل دون الوقف، و **يعقوب** درهر دو حال اثبات كند و **كوفيان** در هردو حال حذف كنند واصل كلمه «لاتسئلن»[3] بجزم لام است بر معنى نهي ودخلته نون الثقيلة للتوكيد، معنى آنست كه مپرس آنچه علم آن برتو پوشيده كرده ام و نمى‌تنى كه در حكم من

- كار نه نيك كرد (لف) ۳ - لاتسئل (ح)

جائز است «انّی اعظك ان تکون من‌الجاهلین» اینجا «لا» مضمر است یعنی ـ ان لاتکون من الجاهلین. وقیل: معناه: ان تکون من‌الجاهلین فتظنّ‌انی لاافی(۱)بوعدٍ وعدته.

پس نوح بزلّت خویش معترف شد، گفت: «ربّ انّی‌اعوذ بك» ای ـ استجیر بك «ان اسئلك ما لیس لی به علم» ای ـ ان اتکلف مسئلتك مالا اعلم ممّا استاثرت بعلمه «والاتغفرلی» ذنبی بسئوالی «وترحمنی» بفضلك وتنقذنی من غضبك «اکن من‌الخاسرین» الهالکین.

«قیل یا نوح اهبط» انزل من‌السفینة الی‌الارض «بسلام منّا» ای ـ بسلامة وخلاص‌من‌المکاره والهلاك. قال: عمربن الخطاب لمّا استقرّت‌السفینة علی الجودی لبثت ماشاءالله ان یلبث ثمّ انه اذن له فهبط علی‌الجبل فدعا الغراب فقال ائتنی بخبر الارض فانحدرالغراب علی‌الارض وفیها الغرقی من قوم نوح فوقع علی جیفة من‌قوم نوح فابطاء علیه فلعنه، ودعا الحمامة فوقعت‌علی‌کف نوح فقال:اهبطی‌فائتینی‌بخبر الارض فانحدرت فلم تلبث الّا قلیلا حتی جاءت. تنفض ریشة فی‌منقارها.

وروی انها اتته بورق‌الزیتون فی منقارها والطّین‌فی‌رجلیها، فقالت: اهبط فقد انبتت‌الارض. قال‌نوح: بارك‌الله فیك وفی‌بیتٍ یؤویك‌وحبّبك الی‌النّاس لولاان یغلبك النّاس‌علی‌نفسك‌لدعوت‌الله ان‌یجعل‌رأسك‌من‌ذهب. وقیل: «بسلام» ای‌ـ بتحیّة وبتسلیم «منّا وبرکات‌علیك» یعنی‌ـ زیادات‌فی‌نسلك حتّی‌صار ابالبشر بعد آدم وان‌بنی‌آدم کلّهم من ذلك الیوم من بنیه الثلثة، البیض من سام، والحمر من یافث، والسّود من حام. اینست که‌رب‌العالمین گفت: «وجعلنا ذرّیته هم‌الباقین» ادرکت‌البرکة کلّهم فتنا سلوا وادرك السلام بعضهم فاسلموا. ذلك قوله: «وعلی امم ممّن معك» ای‌ـو علی‌قرون من ذرّیّة من معك من ولدك وهم‌المؤمنون منهم، ثمّ استأنف الکلام‌فقال: «وامم سنمتّعهم» فی دنیاهم، یعنی ـ الامم الکافرة من ذرّیته «ثمّ یمسّهم منّا عذاب الیم» امّا عاجلا وامّا آجلا، قال: محمدبن کعب‌القرظی: دخل فی ذلك‌السلام کل مؤمن ومؤمنة الی یوم‌القیمة وکذلك فی ذلك‌العذاب و الامتاع کلّ کافر و کافرة الی یوم‌القیامة.

---

۱ ـ وفی (الف)

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «و اصنع الفلك باعیننا» نوح را فرمان آمد از روی شریعت بظاهر حکم که از چوب ساج کشتی ساز و درو نشین تا از طوفان برهی و از روی حقیقت بحکم تخصیص ونعت تقریب بسر وی ندا آمد که دریای نفس درپیش‌داری دریای مغرق مهلك در آن گردابها است پر خطر. و نهنگان جان ربای بر رصد، وناچار بر آن عبره می‌باید کرد تابساحل امن رسی، از اخلاص کشتی ساز بسه طبقه یکی‌خوف ودیگر رجا وسوم(۱) رضا، وانگه بادبان صدق بر آن بند وبرمهبّ صبای اطلاع‌ما بدار. اینست که گفت: «باعیننا و وحینا» که ماخود چندانکه باید راند وآنجا که باید راند خود رانیم «هوالذی یسیّرکم فی البرّ والبحر» «وحملناهم فی البّر و البحر» ازروی اشارت میگویدبندهٔ من تدبیر کارخود وامن گذار وخویشتن‌را یکسر بمن سپار و تصرف خود دوردار تو(۲) محمول لطف منی و محمول الکرام لایقع فان وقع وجدمن یأخذ بیده. این همانست که مصطفی ص گفت: «الا فتسلکون جسراً من النّار یعطاء احد کم الجمرة فیقول الجسر، یقول ربّك عزّوجلّ اوانه» کرامتی‌بزرگوار است ولطفی بی نهایت که فردا ربّ العزّة بر گذرگه صراط با بندهٔ عاصی کند، فمرّة یقف و مرّة یعثر. می‌افتد و می خیزد و ربّ العزّة داند که بنده را جزوی فریادرس ودستگیر(۳)نیست بجلال تعزّز خود وبنعت رحمت اورا فریاد رسد و دستگیری(٤) کند. درخبرمی آید که رحمت الله بربنده بیش ازرحمت‌مادراست برفرزند، و اگر(٥) تقدیراً فرزندی هزاربار پایش بگل فرو رود، هربار مادر گوید برخیز جان مدر و هربار مادر برو مشفق‌تر و مهربان‌تر بود.

پیرطریقت گفت: الهی! تامهر تو پیدا گشت همهٔ مهرها جفا گشت، وتا برّ تو پیدا گشت همه جفاها وفا گشت، الهی! ما نه ارزانی بودیم تا ما را برگزیدی، و نه تا ارزانی بودیم که بغلط گزیدی، بلکه(٦) بخود ارزانی کردی تا برگزیدی و بپوشیدی عیب، که می‌دیدی.

---

۱ ـ سیوم (الف) ۲ ـ در دوردار (الف) ۳ ـ دست‌گیر (الف) ٤ ـ دست گیری (الف)
٥ ـ وگر (ج). ٦ ـ بلکه (الف).

« حتّی اذا جاء امرنا و فارالتّنور » چون سلطان عظمت و بی نیازی و جلال عزت قهاری بنعت سیاست کمین‌گاه مکر بـر آن بی حرمتان و بیگانگان گشاد و طوفان‌عقوبت وعذاب فراسرایشان نشست، فرمان آمد از جبار کاینات به **نوح** پیغامبر که : « احمل فیها من کل زوجین اثنین واهلك الّا من سبق علیه القول » هر که مادر ازل او را در پناه لطف و جوار رحمت خود گرفتیم ، امروز تو اورا واپناه خود گیر و در کشتی نشان که وی امروز از رستگارانست(۱) و فردا از نواختگان ، و در ازل ازخواندگان . **ابلیس** آمد در آن حال تا خود را در کشتی افکند **نوح** سر وازد که این جای خواندگان است ، نه جای راندگان . **ابلیس** گفت : اما علمت انّی « من‌المنظرین الی یوم‌الوقت‌المعلوم » ولا مکان‌الیوم الا فی سفینتك . ندا آمد کـه ای **نوح** ، **ابلیس** را درنشان که اوشبه سیاه است درعقد مروارید :

در رشته کشند با جواهر شبهی .

عجب آنست که **نوح** پسر خودرا میخواندکه « ارکب‌معنا » و **ابلیس**‌دشمن را میراند ، تا فرمان آمد که ابلیس دشمن را بردار و پسر خودرا بگذار ، تـا بدانی که اسرار تقدیر برقیاس خلق نیست میگوید: من آن کنم که خود خواهم و کس را بر حکم من اعتراض نیست « لا یسئل عمّا یفعل و هم یسئلون » .

« و قال ارکبوا فیها بسم‌الله مجریها و مرسیها » بسم‌الله سلامة‌الخلق ، و بالله نجاة‌الخلق ، بسم‌الله شفاءٌ عند کلّ بلیّةٍ ، و سلوةٌ عند کلّ حسرةٍ ، وحبرةٌ عند کلّ ترحةٍ ، بنام خداست آرام دل مؤمنان ، بنـام خداست شفاء درد بیمار دلان ، بنـام خداست آسایش اندهگنان ، خداوندا نامت نور دیدهٔ آشنایـان ، یادت آیین منزل مشتاقان ، یافتت فراغ دل مریدان ، مهرت انس جان دوستان .

« و نادی **نوح** ربّه فقال ربّ انّ ابنی من اهلی » **پیرطریقت** گفته که درگاه حق عزیز است ، و فنای قدس او عظیم ، سراپردهٔ قهر زده ، وایوان کبریا برکشیده ، و بساط عظمت گسترانیده ، کس را نیست و نرسد کـه بستاخی کند برآن بساط عظمت جز بفرمان . نبینی **نوح** را که بستاخی کرد ، گفت : « انّ ابنی من اهلی » تا

۱- رستگان (الف) .

او را جواب دادند که « انّه لیس من اهلك » **موسی** (ع) همچنین(۱) بر بساط جلال و عظمت انبساطی نمود ؛ بی دستوری دیدار خواست ، گفت : « ارنی » جواب آمد که : « لن ترانی » ، باز **مصطفی** (ص) شب الفت و زلفت ، شب قرب و کرامت کـه بحضرت اعلی رسید ، وبساط جـلال وعظمت دید ، سر در پیش افکند وهیچ نگفت حرمت حضرت احدیت را و اجلال درگاه صمدیت را خاموش گشته ، و گوش فرا داشته که تا فرمان چه آید ، و دستوری چه دهد ، ندا آمد که یا **محمد** « سبّح اسم ربّك الاعلی » دستوری دادیم ترا زبان دعا و ثنا بگشای ، و مـا را بپاکی بستای ، **مصطفی** (ص) درنگرست جلال و عظمت و کبریای الوهیّت بی نهایت دید ، دانست که کمال ثنای مخلوق هرگز ببدایت جلال لم یـزل نرسد ، ثنای خود همچون(۲) چراغ دید در آفتاب و قطره در دریا ، چراغ درآفتاب چه روشنایی دهـد ، و قطره در دریاچه افزاید ، همین کلمت(۳) گفت : « لا احصی ثناءً علیك انت کما اثنیت علی نفسك » فرمان آمد که ای **محمد** بستاخی کن بخواه تا بخشم ، بگوی تا نیوشم ، سل تعطه اشفع تشفع .

من آن توام تو آن من باش ز دل بستاخی کن چرا نشینی تو خجل

۵ ـ النوبة الاولى

قوله‌تعالی ـ : « **تلك من انباء الغیب** » این قصّه ازخبرهای پوشیده [بر **عرب**] است « **نوحیها الیك** » که پیغام دهیم(٤) آنرا بتو ، « **ماکنت تعلمها انت** » هرگز ندانستی تو آنرا ، « **ولا قومك من قبل هذا** » و نه قوم تو [عرب] دانستند پیش ازین‌وقت ، « **فاصبر** » شکیبایی‌کن [تو برایذای قوم‌خویش] **انّ العاقبة للمتّقین(٤۹)** » که [پیروزی] سرانجام خداوندان راستی راست .

« **والی عاد اخاهم هوداً** » وفرستدیم به **عاد** کس ایشان **هود** ، **قال یاقوم** » [**هود**] گفت [**عاد** را] که ای قوم **اعبدوا اللّه مالکم من اله غیره** » خدای پرستید نیست شمرا خدایی جز از وی(۵) **ان انتم الّا مفترون(۵۰)** » نیستید مگر دروغ

۱ـ هم چنین (الف) . ۲ـ هم چون (الف) . ۳ـ کلمه (ج) .
٤ ـ میدهیم (ج) ۵ ـ جز ازوی (الف)

سازان(۱) ودروغ گویان .

«**یاقوم لااسئلکم علیه اجراً**» ای گروه نمی‌خواهم از شما بر پیغام رسانیدن مزدی «**ان اجری الّا علی الّذی فطرنی**» نیست مزد من مگر برو که بیافریدمرا [پس آنکه نبودم]، «**افلا تعقلون**(٥١)» در نمی‌یابید [که من یگانه پی‌طمع با اهل اقلیم باز نهاد نجویم به بیهوده(۲) .]

«**و یا قوم استغفروا ربّکم**» وای قوم آمرزش خواهید از خداوند خویش، «**ثمّ توبوا الیه**» وبوی‌باز گردید، «**یرسل السماء علیکم مدراراً**» تافرو گشاید برشما ازآسمان بارانی پیوسته تیزبار، «**ویزدکم قوّة الی قوّتکم**» و شما را نیروئی افزاید بانیروی شما، «**ولا تتولّوا مجرمین**(٥۲)» وبرمگردید [از پذیرفتن پیغام هم] بااین جرمهای خویش .

«**قالوا یاهود**» گفتند: ای **هود**، «**ماجئتنا ببیّنة**» نیاوردی بماپس کاری روشن وپس‌پیغامی درست، «**ومانحن بتارکی آلهتنا عن قولك**» ومادست بدارندهٔ خدایان خویش‌نیستیم‌ازبهر گفت‌تو، «**ومانحن لك بمؤمنین**(٥۳)» وماترا استوار گیرند گان نه ایم .

«**ان نقول**» نمیگوئیم ما بتو «**الّا اعتراك بعض آلهتنا بسوء**» مگر این که بتو رسانید یکی از خدایان ما گزندی «**قال انّی اشهد اللّه واشهدوا**» گفت: من‌اللّه گواه خواهم و شما گواه باشید(۳)**انّی بری ممّا تشرکون**(٥٤)**من دونه**» که من بیزارم از آنچه شما انباز می‌خوانید(٤) بااللّه «**فکیدونی جمیعاً**» با من کارید و بکوشید(٥) [بهر کوشش که توانید و بهر ساز که دارید] همه بهم یار و همدست، «**ثمّ لاتنظرون**(٥٥)» آنگه مرا هیچ درنك مدهید .

«**انّی توکّلت علی اللّه**» من پشت بااللّه(٦) باز کردم، «**ربّی وربّکم**» خداوندمن وخداوندشما «**ما من دابّة الّا هو آخذ بناصیتها**» نیست هیچ جنبده‌ای مگراوناصیت آن گرفته دارد، «**انّ ربّی علی صراط مستقیم**(٥٦)» خداوند من‌است براهی راست .

۱ ـ دروغ زنان (الف) ۲ ـ نجویم بیهوده (ج) ۳ ـ من‌الله می گواهی بید (ج) .
٤ ـ می‌انباز خوانید (لف) ٥ ـ بامن سَاوید و بامن کوشید (الف) ٦ ـ باللّه (ج)

«**فان تولّوا**» اگر بر گردید، «**فقد ابلغتکم**» من بشما رسانیدم، «**ما ارسلت به الیکم**» آنچه مرا بآن فرستاده‌اند بشما، «**و یستخلف ربی قوماً غیرکم**» و خداوند من از پس شما گروهی جز از شما خلیفت نشاند [در زمین] «**ولا تضرّونه شیئاً**» وشما بسر کشیدن از طاعت وی ویرا نگزائید، «**انّ ربّی علی کلّ شیء حفیظ**(۵۷)» خداوند من بر همه‌چیز نگهبان(۱) است [بآن دانا و آنرا یاددار و نگه‌دار].

«**ولمّا جاء امرنا**» و آنگه که فرمان ما آمد، «**نجّینا هوداً**» برهانیدیم هود را، «**والذین آمنوا معه**» و ایشان که گرویده بودند با او، «**برحمةٍ منّا**» بمهربانی از ما، «**ونجّیناهم من عذاب غلیظ**(۵۸)» وبرهانیدیم ایشانرا ازعذابی بزرگ

«**وتلك عاد**» و این عاد آنست، «**جحدوا بآیات ربّهم**» که شنیدند ونیوشیدند، دیدند ونگریستند، یافتند ونپذیرفتند، آگاه شدند وبراه نیامدند.

«**وعصوا رسله**» وسر کشیدند در رسولان(۲) او، «**واتّبعوا امر کلّ جبّار عنید**(۵۹)» و پی بردند فرمان هر گردن کشی ناپاك ستیز کش را.

«**واتبعوا فی هذه الدنیا لعنة ویوم القیمة**» وبرپی [عاد] باد درین جهان لعنت وراندن الله وروز رستاخیز همچنان، «**الا انّ عاداً کفروا ربّهم**» آگه باشید که عاد کافر شدند بخداوند خویش، «**الا بعداً لعاد قوم هود**(۶۰)» آگه باشید که دوری بدا و لعنت فرا یا عاد را قوم هود.

النوبة الثانية

قوله تعالی - : «تلك من انباء الغیب» ای - تلك الاقاصیص فی خبر **نوح** من اخبار الغیب عنك ینزل بها **جبرئیل** علیك معجزة و صحّة نبوّتك یا **محمد**، «ما کنت تعلمها انت ولا قومك» **العرب** «من قبل هذا» الوقت. و قیل: من قبل **القرآن** ای - لولا انّا اوحینا الیك ما کنت تعرفها «فاصبر» ای - علی تکذیبهم لك کما صبر **نوح**. «انّ العاقبة» ای - حسن العاقبة من الظفر والنّصر للمتّقین، کما کان لمؤمنی قوم **نوح** وسایر من آمن بالانبیاء والرسل.

---

۱ - کوشوان (الف) ۲ - درّسولان (الف).

«والی عاد اخاهم هوداً» ارسال در آن مضمر است، یعنی- ارسلنا الی عاد اخاهم هوداً و این عاد اوّل است، و هو عاد بن ارم بن سام بن نوح. نژاد این عاد همه جبّاران بودند وطاغیان، و درعصر خویش جهانداران، و درزمین یمن مسکن داشتند و اولاد سام و حام و یافث در آن عصر همه مغلوب و مقهور ایشان گشتند، و مهینهٔ ایشان و ملك ایشان شدید بن عملیق بن عاد بن ارم بود، این ملك برادرزادهٔ خود را ضحاك بن علوان بن عملیق بن عاد که عجم اورا بیوراسف گویند بزمین بابل فرستاد تا اولاد سام را مقهور کرد و جم بن ویونجهان بن ارفخشد بن سام که پادشاه ایشان بود بدست وی کشته شد وابن عم خویش را الولید بن الریان بن عاد بن ارم بزمین مصر، فرستاد و اولاد حام را مقهور کرد، مصر بن القبط بن حام که پادشاه ایشان بود بدست وی کشته شد و می گویند که الریان بن الولید ملك مصر که صاحب یوسف بود و الولید بن مصعب، فرعون موسی و جالوت الجبّار که داود اورا کشت، این هرسه از فرزندان ولید بن الریان بن عاد اند و شدید بن عملیق برادرزاده یی دیگر داشت، غانم بن علوان بن عملیق، برادر ضحاك اورا بزمین ترك فرستاد و اولاد یافث را مقهور کرد و افراسیاب(۱) که ملك ایشان بود بدست وی کشته شد، ویقال: ان رستم الشدید من ولد غانم. پس شدید بن عملیق هلاك گشت و برادر وی شداد بن عملیق بن عاد بن ارم بجای وی نشست همچنان کافر وطاغی و متمرّد با قوم خویش، تا ربّ العالمین در آن عصر هود پیغامبر بایشان فرستاد و ایشانرا بردین حقّ دعوت کرد، فذلك قوله: «والی عاد اخاهم هوداً» وهو هود بن خالد بن الخلود بن عیص بن عملیق بن عاد. و قیل: هود بن عبدالله بن عوص بن ارم، و هو الاصح. وسمّاه اخاهم لانه کان من نسبهم. قال الزجاج: هوا خوهم من حیث انّه من ولد آدم وهم اولاده.

«قال یاقوم اعبدوا الله» ای ـ وحّدوه «مالکم» من معبود «غیر» الله «ان انتم الاّ مفترون» کاذبون فی اشراککم مع الله الاوثان.

۱ ـ فراسیاب (الف)

«یا قوم لا اسئلکم» علی ما ادعوکم الیه من اخلاص العبادة «اجراً» ای ـ ثواباً ورزقاً «ان اجری» ای ـ ماجزائی وثوابی. «الّا علی الذی فطرنی» ای ـ ابتدأ خلقی ولم‌اك شیئاً «افلاتعقلون» انّی لااطلب منکم علی ذلك عرض الدنیا وانّما قال هذا لانّ الامم قالت للرّسل ماتریدون الّا ان تتملّکوا اموالنا.

«ویا قوم استغفروا ربّکم» این استغفار درقرآن کفّار را جایها ست «ولولا تستغفرون الله» آن قوم **صالح** ازین جنس است، «وما کان الله معذّبهم وهم یستغفرون» «فقلت استغفروا ربّکم» همه ازین جنس است و قول **مصطفی** ص که **علی حاتم** او را گفت: انّ ابی کان یقری الضّیف ویفعل و یفعل فهل نفعه ذلك و قالت له **عایشة** ـ: **عبدالله بن جدعان التیمی** کذلك فقال ص لهما ومایغنی ذلك عنهما ولم یستغفر الله قط، فاستغفار الکافر رجوعه الی الاسلام بالتّوحید لانّه اذا شهدبالتّوحیداستحقّ المغفرة فتوحیده استغفار. «ثمّ توبوا الیه» «ثمّ» درجای عطف است نه درجای تعقیب. «یرسل السّماء علیکم مدراراً»، **هود** این سخن ازبهر آن میگفت که ایشان اصحاب زروع وارباب عمارت بودند وخشك سال ایشانرا پیش آمد، هفت سال پیوسته قحط بود و باران نمی‌آمد **هود** ایشانرا گفت: «استغفروا ربّکم» من کفرکم بان تؤمنوا «ثمّ توبوا الیه» من ذنوبکم «یرسل السّماء» سماء اینجا مطر است. «**زید بن خالد الجهنی**» گفت درصحاح خطب رسول الله ص: فی اثر سماء کانت من اللیل یعنی ـ فی اثر مطر. «مدراراً» یعنی ـ دائماً ساکناً وذلك انفع مایکون، واصله من درّ اللّبن اذا نزل متتابعاً، و مفعال من بناء المبالغة یستوی فیه المذکّر و المؤنّث.

«ویزدکم قوّةً الی قوّتکم» این ازبهر آن گفت که ایشان درروزگار قحط و شدّت ضعیف و نزار شده بودند انمّة غذائهم فی الجدب. و قیل: معناه ویزدکم عزّاً الی عزّکم بکثرة عددکم و اموالکم و اولادکم و ذلك انّ الله حبس عنهم القطر واعقم ارحام نسائهم فوعدهم **هود** المطر و الاولاد علی الایمان و الاستغفار و التوبة «ولاتتولّوا مجرمین» ای ـ لاتعرضوا عمّا ادعوکم الیه من التّوحید مقیمین علی الکفر

قالوا یا هود ماجئتنا ببیّنة، ای ـ برهان وحجّة «وما نحن بتارکی آلهتنا» ای ـ لانترك عبادة آلهتنا عن جهة «قولك» «وما نحن لك بمؤمنین» مصدّقین

«ان نقول» ای - ما نقول فیک «الّا» قولنا «اعتراك» اصابک «بعض آلهتنا بسوءٍ» یعنی- بجنون وخبل بسبب سبّک ایّاها فصرت تتکلم بما نسمع، یقال عراه و اعتراه اذا الّمبه.

«قال» لهم **هود**: «انّی اشهدالله» علی نفسی «واشهدوا» یاقوم «انّی بریءٌ» من آلهتکم الّتی یخوّفوننی بها فسمّونی بها ماشئتم، «فکیدونی جمیعاً» **هود** گفت: من خدای ترا بر گواه میگیرم وشما نیز گواه باشید که ازبتان شما بیزارم وایشانرا عیب جویم سخن من اینست، شما هرچه خواهید کنید، وهر کید که توانید سازید، وبهر نام که خواهید مرا نام نهید و گر بتان شما بمن بدی و کیدی توانند ایشانرا در کید وحیلت بیاری گیرید، «ولاتنظرون» ومرازمان مدهید اگر توانید، همانست که از **نوح** پیغامبر حکایت کرد.

«فاجمعوا امرکم وشرکاءکم» الآیة. واین معنی در **قرآن** از چند پیغامبر حکایت است بر الفاظ مختلف، واین عظیم‌تر برهانی است پیغامبران را بر صحت نبوّت که ایشان اندك بودند یا یگانه، ودشمنان انبوه بودند یا بی‌عدد، خاصه **نوح** و**هود**.

«انّی توکّلت علی‌الله» این آیت حرزی عظیم است مستعیذان را از جبابره. «مامن دابّة الّا هو آخذٌ بناصیتها» یعنی- نواصی الجبابرة بیده والاخذ بالنّاصیة کنایة عن الاقتدار. و روی فی بعض الدعآء فی‌الخبر: اللهم انت ربی و انا عبدك ناصیتی بیدك» ومنه قوله: «لنسفعاً بالنّاصیة» کلّ‌ذلک مأخوذ من‌فعل **العرب** انّهم اذا ظفر احدهم بمن یبارزه واستولی علیه اخذ بناصیته عنفاً واذا ارادتنکیله جزّ ناصیته. ومنه‌قوله: «یؤخذ بالنّواصی والاقدام» یعنی- تاخذالزّبانیة بنواصی‌الکفّار: یقال: اخذت بناصیته، وبناصاته وانشدوا:

فما الدّنیا بباقیة لحیّ   وما حیّ علی‌الدّنیا بباق.

«انّ ربّی‌علی‌صراط مستقیم» هذا کقوله: «انّ ربّک‌لبالمرصاد» وقیل‌معناه: انّ ربّی علی طریق‌الحق یجازی‌المحسن باحسانه والمسیئی باسائته لایظلم احداً. وقیل: یحملنّکم «علی صراط مستقیم» وهو**الاسلام**، وقال: **ابن‌عباس** یرید انّ‌الّذی بعثنی‌الله بهدین مستقیم، والمعنی علی هذا: انّ دین ربّی علی صراط مستقیم «فان

تولّوا » یعنی ـ ان تتولّوا ، ای ـ تعرضوا ولم تؤمنوا « فقدابلغتکم » الزمتکم الحجة بتبلیغ الرّسالة « ویستخلف ربّی قوماً غیرکم » هذا تهدیدٌ خفیّ لانّ الله لا یستخلف قوماً الّا بعد اهلاك الّذین قبلهم، یعنی ـ ان لم تؤمنوا اقام خلفآء یکونون سکّان الارض بعدکم یعبدونه ، « ولا تضرّونه شیئاً » بتولّیکم واعراضکم انّما تضرّون انفسکم « انّ ربّی علی کلّ شیئٍ حفیظٌ » یحفظنی من ان تنالونی بسوءٍ ، وقیل : حفیظ علی اعمال العباد فیجازیهم علیها .

« ولمّا جآء امرنا » ای ـ عذابنا . وقیل: امرنا بهلاك عاد « نجّینا هوداً والذین آمنوا معه » وهم اربعة آلاف « برحمةٍ منّا » بما اریناهم من البیان ، وهدیناهم للایمان ، وعصمناهم من الکفر . وقیل: « برحمة منّا » انّه لا ینجو احدوان اجتهد الّا برحمة الله ، « و نجّیناهم من عذاب غلیظ » وهو الرّیح التی اهلکت عاد به ، وقیل : عذاب یوم القیمة ، یعنی ـ کما نجّیناهم فی الدنیا من العذاب ، کذلك نجّیناهم فی الآخرة من العذاب .

« وتلك عادٌ جحدوا » جحد مصدر از انکار است ، جحد آنست که چیزی بدانی و نپذیری ، میگوید: قبیلهٔ عاد و وفد عاد حق نپذیرفتند و سر کشیدند و تمرد نمودند « و عصوا رسله » مراد باین رسل هود است یگانه ، چنانکه جائی دیگر گفت : « کذّبت عادٌ المرسلین » بدین مرسلین مراد هود است و هر پیغمبری را که این لفظ در قرآن بیاید معنی هم اینست ، و گفته‌اند: هر پیغمبری که بقوم خویش آمد ایشانرا گفت گواهی دهید که الله یکی و من و محمد رسولان او ، از بهر آنکه همهٔ پیغامبران را گفته بودند که مُتنصر[illegible] « ـ ـ مرسلون » و این رسل هود است و محمد ، و آنجا که گفت : « کذّبت قوم نوح المرسلین » نوح است و محمد و آنجا که گفت : « کذّبت ثمود المرسلین » صالح است و محمد . و گفته‌اند: انما جُمع لانّ من کذّب رسولا واحداً فقد کفر بجمیع الرسل « و اتبعوا امر کل جبار عنید » متکبر کافر قهار یجبر غیره علی ما یرید و [illegible] فعال [illegible] من افعل اجبر ، فهو جبّار واَدرك فهو درّاك ، و الجبّار فی حق الله من الجبر وهو الاصلاح ، و یجوز ان یکون من الجبر ایضاً عنید ای ـ طاغٍ باغٍ [illegible] عند عنوداً و عنداً ، اذا تجبر وطغی ، و عند عن الحق [illegible]. وقیل : هو فعیل من [illegible] عندی کانّ فیه معنی

الاعجاب و حسن الظّنّ بنفسه و ما عنده، والمعنی: عصوا من فی طاعته سعادتهم واطاعوا من فی طاعته شقاوتهم.

«واتبعوا فی هذه‌الدنیا لعنة» ای - بعد هلاکهم یلعنهم‌الملائکة والمؤمنون. «ویوم‌القیمة»، یعنی- وفی‌یوم‌القیمه یلعنون ایضاً کما قال: لعنوا فی‌الدنیا والآخرة، تمّ‌الکلام هاهنا ثمّ استانف فقال: «الا انّ عاداً کفروا ربّهم» نزّه نفسه فی هذه الایة عن‌النّدم والظّلم «کفروا ربّهم» ای - نعمة ربهم، وقیل: ربهم کفروا، ای - بربّهم، کما تقول: نصحته و نصحت له و شکرته و شکرت له.

«الابعداً لـ: عادٍ قوم هودٍ» انتصاب «بعداً» علی‌انه مصدرٌ اقیم‌مقام‌فعل‌الدعاء کما یقال: سقاه‌الله و یوضع مکانه سقیاً له، ای - ابعدهم‌الله من خیره فبعدوا بعداً.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «تِلکَ مِن انباءِ الغیبِ نوحیها الیك» اشارت است بجلال قدر مصطفی (ص)، و کمال عزّوی لطف ایزدی‌است که گوهر فطرت محمد مرسل را جلوه میکند، میگوید: ماقصّهٔ پیشینان(١)، و آیین‌رفتگان، وسرگذشت‌جهانیان از قوم نوح و عاد و ثمود وامثال ایشان همه برتو کشف‌کردیم، ومشکلهای غیبی‌و نکتهای علمی خلق را برزبان توبیان‌کردیم دومعنی را، یکی‌اجلال قدرتوخواستیم، و کمال امانت و دیانت تو واخلق نمودیم، تا جهانیان بدانند که مقتی عالم جبروت و منهی خطّه ملکوت توئی، محلّ کشف اسرار ازل و ابد توئی، آن اسرار که باتو بگفتیم باکس نگفتیم، و آن انوار که بدل تو راه دادیم بکس ندادیم، ای محمد ما جان تو از خزینهٔ قدس بیرون آوردیم و درصورتی شیرین و پیکری نگارین بیرون دادیم، تا بزبان خویش واجب شرع ما را وابندگان ما شرح دهی، و قصّهٔ عالمیان و سرگذشت ایشان ازمبدأ کاینات تا مقطع دائرهٔ حادثات برایشان خوانی، تا ببرکت رسالت تو و بشیرین سخنان تو خلقی را از غشاوهٔ بیگانگی بنور آشنائی رسانیم‌که ما درعزیز کلام خویش گفته‌ایم «وما ارسلناك الّا رحمة للعالمین». دیگر معنی آنست که ما خواستیم تا ببیان این قصها و سرگذشتها آرامی در دل تو آریم

١ - پیشینیان (ح).

و دران سکون افزائیم، وتا بدانی که برادران تو آن پیغامبران که گذشتند از قوم خویش چه بار رنج کشیدند و بعاقبت اثر نصرت ما چون دیدند، سنت ما باتو همانست «فاصبر انّ العاقبة للمتّقین» صبر کن، هیچ منال، و اندوه مدار، که هر آن گل که اینجا خـار در دست تو بیش نشاند، در قیـامت بوی خوش بدماغ تو خوشتر رسانـد.

پیری را پرسیدند که تقوی چیست؟ گفت: تقوی آنست که چون باتو حدیث دوزخ گویند آتشی در نهاد خود برافروزی چنانکه دود خوف برظاهر تو بنماید، و چون حدیث بهشت گویند نشاطی گرد جان تو برآید چنانکه از شادی رجاء هر دو خدّ تو مورّد گردد، چون خواهی که متقی بر کمال باشی، بدل بدان، وبتن درآی، و بزبان بگوی، و آنچه گوئی از مایهٔ علم و سرمایهٔ خرد گوی، که هرچه نـه آن بود بر شکل سنگ آسیا بود، عمری میگردد و یك سر سوزن فراتر نشود، بشنو صفت متقیان و سیرت ایشان، بوهریره گفت: روزی رسول خدا (ص) نماز بامداد کرد و گفت هم اکنون مردی از در مسجد درآید کـه منظور حق است نظر مهر ربوبیت در دل او پیوسته بر دوام است. بوهریره برخست، بدر شد وبـاز آمد سیّد گفت: یا باهریره زحمت مکن آن نه توئی، تو خود می آئی و اورا می آرند، تو خود میخواهی و اورا میخواهند، خواهنده هرگز چون خواسته نبود، رونده هرگز چون ربوده نبود، رونده مزدور است و ربوده مهمان، مزد مزدور در خور مزدور، و نزل مهمان در خور میزبان، در ساعت سیهکی از در در آمد جامهٔ کهنه پوشیده و از بس ریاضت و مجاهدت کـه کرده پوست روی او بر روی او خشك گشته، و از بیداری و بیخوابی شب، تن وی نزار وضعیف وچون خیالی شده.

زین گونه که عشق را نهادی بنیاد ای بس که چومن بباد برخواهی داد.

[illegible]

مغیره بود نام وی هلال در مسجد آمد و در نماز ایستاد سید گفت: ان الملائکة لتأتمّ به(۱)، فریشتگان آسمان برموافقت ومتابعت وی درخدمت نماز ایستادند، چون سلام باز داد رسول خدای اشارت کرد اورا نزدیك خود خواند دست دردست رسول (ص) نهاد رسول گفت: مرا دعائی گوی هلال بحکم فرمان گفت: اللهمّ صلّ علی محمد و

۱ ـ ائتمّ به، ای اقتدی. («المنجد»).

علی آل **محمد**، **رسول** گفت: آمین، پس برخاست ورفت و**رسول** خدا دو دیدهٔ مبارك خود درآن شخص و نهاد وی گماشته و تیز دروی می‌نگرد و میگوید: ما اکرمك علی‌الله، ما احبّك الی‌الله، چه گرامی‌بنده‌ای برخدا که توئی، چه عزیز روزگاری و صافی وقتی که در خلوت «و هو معکم» توداری، دل درنظر حق شادان، وجان بمهر ازل نازان.

پیرطریقت گفت: حبّذا روزی که خورشید جلال تو بما نظری کند، حبّذا وقتی که مشتاقی از مشاهدهٔ جمال تو مارا خبری دهد، جان خود طعمه سازیم بازی را، که درفضای طلب‌تو پروازی کند، دل‌خود نثار کنیم محبّی را، که برسر کوی تو آوازی دهد.

چون **هلال** ازمسجد بدرشد **رسول**‌خدا صم گفت: لم‌یبق من‌عمره الّا ثلثة‌ایّام، **بوهریره** گفت: چرا خبرش نکنی‌گفت: براندوه وی اندوهی دیگر نیفزایم هرچند که وی‌مرگ باندوه ندارد، روزسیوم **رسول** برخاست بایاران‌وبسرای **آل‌مغیره**‌رفت گفت: یا **آل المغیرة** هل‌مات‌فیکم احد؟ فقالوا لا، فقال: بلی، والله اتاکم طارق فاخذ خیراهلکم. فقال **المغیرة**: یا **رسول‌الله** هواقلّ‌ذکراً واخمل‌قدراً من‌ان‌یذکره مثلك. فقال **رسول‌الله**‌صم کان‌معروفاً فی‌السّمآءِ، مجهولا فی‌الارض، دوستان‌خدا درزمین‌مجهول باشند ودرآسمان معروف، غیرت حق‌نگذارد ایشانرا که از پردهٔ عزّت بیرون‌آیند، «اولیآئی فی‌قبابی(۱) لایعرفهم غیری» **رسول** خدا درچهرهٔ‌آن دوست‌خدانگرست، قفس خالی دید ومرغ امانت باآشیان ازل بازرفته.

بدوستیت بمیرم بذکر زنده شوم   شراب وصل توگرداندم زحال‌بحال.

رسول خدا صم چون دروی نگرست‌دوچشم نرگسین‌خود پرآب کرد، آنگه گفت: یا**مغیرة** انّ‌الله تعالی‌سبعة نفرفی‌ارضه بهم یمطر، وبهم‌یحیی، وبهم یمیت، وهذا کان خیارهم، ثم قال: یامعشرالموالی خذوا فی‌غسل اخیکم. **عمر** خواست تافراپیش شود واورا غسل دهد، **سید** گفت: یا **عمر** امروز روزغلامان‌است وکار کار مولایان، **سلمان** و **بلال** درپیش‌رفتند تااورا بشویند **عمر** دلتنگ‌شد، **رسول** گفت: دل‌خوشی

۱ ـ فی قبابهم (ج)

عمر را : خذوه عوناً لكم ، عمر را نیز بیاری گیرید . آری خوش بود داستان دوستان گفتن ، ودل افروزد قصّهٔ جانان خواندن .

در شهر دلم بدان گراید صنما کو قصّهٔ عشق تو سراید صنما .

٦ ـ النوبة الاولى

قوله تعالى ـ : « والی ثمود اخاهم صالحاً » فرستادیم ب ثمود کس ایشان صالح ، « قال یاقوم اعبدوا اللّٰه » گفت ای قوم خدایرا پرستید ، « مالكم من اله غیره » نیست شما را خدائی جز او ، « هو انشأكم من الارض » او آفرید و کرد شما را از خاك زمین ، « واستعمركم فیها » وشمارا درزمین نشاند ، « فاستغفروه » آمرزش خواهید ازو ، « ثمّ توبوا الیه » وباو گردید ، « انّ ربّی قریب مجیب (٦١) » که خداوند من نزدیك است پاسخ کننده .

« قالوا یاصالح » گفتند : ای صالح ، « قد كنت فینا مرجوّا قبل هذا » ما از تو جز ازین می بیوسیدیم پیش ازین ، « أتنهینا ان نعبد مایعبد آباؤنا » باز می زنی ما را که پرستیم آنچه پرستیدند پدران ما ، « وانّنا لفی شكّ ممّا تدعونا الیه » وما درگمانیم از آنچه ما را با آن میخوانی ، « مریب (٦٢) » دل را وخرد را شورنده .

« قال یاقوم ارأیتم » گفت : ای قوم چه بینید [وچه گوئید] « ان كنت علی بیّنة من ربّی » اگر من بر کاری روشن وراهی راست وپیغامی درستم از خداوند خویش « وآتانی منه رحمة » و مرا پیغام داد بمهربانی ، « فمن ینصرنی من اللّٰه ان عصیته » که رهاند مرا ازو اگر من درو عاصی شوم و کی یاری دهد ؟ « فما تزیدوننی غیر تخسیر (٦٣) » نمی فزائید مرا درپاسخ [اگر فرمان شما برم وبا زی شما آیم] مگر زیان کاری .

« ویا قوم هذه ناقة اللّٰه لكم آیة » وای قوم این ناقهٔ خدا شما را نشانی است [وبرهانی بر نبوّت من] ، « فذروها تأكل فی ارض اللّٰه » بازشوید[1] از آن و گذارید آنرا تا روزی می خورد در زمین خدای ، « ولا تمسّوها بسوء » و بآن هیچ بدی

---

۱ ـ بازشید (الف)

مرسانید «**فیأخذکم عذاب قریب**(۶۴)» که شما فرا گیرد عذابی نزدیك.

«**فعقروها**» پی کردند آن‌ناقه را وبکشتند، «**فقال تمتّعوا فی دارکم ثلثة ایّام**» صالح گفت: برخورید وفرا گذارید سه روز ازجهان [وزندگانی خویش]، «**ذلك وعد غیر مکذوب**(۶۵)» آن وعده‌ایست که درآن دروغ نیست.

«**فلمّا جآء امرنا**» چون‌فرمان ماآمد [بعذاب وهلاك ایشان]، «**نجّینا صالحاً والّذین آمنوا معه**» رهانیدیم **صالح** را و ایشان که گرویدگان بودند با او، «**برحمة منّا**» ببخشایشی ازما، «**ومن خزی یومئذ**» از رسوائی‌آن روز [عذاب آشکارا]، «**انّ ربّك هوالقویّ العزیز**(۶۶)» خداوند تو اوست‌آن تاونده با نیروی و کم‌آورندهٔ سخت‌گیر.

«**و اخذ الّذین ظلموا الصّیحة**» وفرا گرفت‌آن ستمکاران را بانگ فریشته که برایشان زد، «**فاصبحوا فی دیارهم جاثمین**(۶۷)» تا درسرایهای خویش [و منازل و اقلیم خویش] افتاده مرده گشتند.

«**کان لم یغنوا فیها**» چنانکه گویی هرگز در آن نبودند، «**الا انّ ثموداً کفروا ربّهم**» آگاه باشید(۱) که **ثمود** کافرشدند بخدای خویش و ناسپاس‌آمدند درو، «**الا بعداً لثمود**(۶۸)» آگاه باشید که دوری بادا [و لعنت افزایا] **ثمود** را.

«**و لقد جاءت رسلنا ابراهیم**» وآمدفرستادگان ما به‌**ابراهیم**، «**بالبشری**» ببشارت دادن[بفرزند]، «**قالوا سلاماً**» گفتند: درود برتو «**قال سلام**» **ابراهیم** گفت: درود برشما «**فمالبث**» هیچ‌درنگ نکرد [**ابراهیم**]، «**ان جاء بعجل حنیذ**(۶۹)» که گوسالهٔ آورد بریان کرده در سنگ.

«**فلمّا رای ایدیهم لاتصل الیه**» چون **ابراهیم** دستهای ایشان دید که فرا گوساله نمی‌شود، «**نکرهم**» ایشانرا بانکارفراز آمد، «**و اوجس منهم خیفة**» وازایشان می‌ترسید وترس دردل می‌پوشید، «**قالوا لاتخف**» ایشان گفتند: [**ابراهیم** را] که مترس، «**انّا ارسلنا الی قوم لوط**(۷۰)» ما فریشتگانیم که ما را فرستادند بقوم **لوط** [تا ایشانرا هلاك کنیم].

۱ ـ بود (الف)

«و امرأته قائمة» و زن ابراهیم بر پای بود، **«فضحکت فبشّرناها باسحق»** آن زن چون برزبان فریشتگان او را بشارت دادیم به پسر، بخندید از شگفتی، **«و من وراء اسحق یعقوب(۷۱)»** و از پس **اسحق**، **یعقوب**.

«قالت یا ویلتی» گفت آن زن ای ویل بمن، **«ءألدُ و انا عجوز»** من فرزند زایم و من پیر زن. **«و هذا بعلی شیخاً»** و این که شوی منست پیر است، **«انّ هذا لشیءٌ عجیب(۷۲)»** اینت چیزی شگفت.

«قالوا اتعجبین من امر الله» [فریشتگان] گفتند: شگفت میداری از کار خدای، **«رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت»** بخشایش خدا و برکات او بر شما ای خاندان، **«انّه حمید مجید(۷۳)»** او خداوندی است ستودهٔ بزرگوار.

«فلمّا ذهب عن ابراهیم الروع» چون بیم از **ابراهیم** برفت، **«و جاءته البشری»** و آمد بوی بشارت به فرزند، **«یجادلنا فی قوم لوط (۷۴)»** با ما باز پیچیدن در گرفت [و الحاح در طلب سبیل شفاعت] در حقّ قوم **لوط**.

«انّ ابراهیم لحلیم» **ابراهیم** زیرک است بردبار، **اوّاه** آه کننده از بیم خدای، **«منیب(۷۵)»** باز گراینده و دل با خدا آرنده.

«یا ابراهیم اعرض عن هذا» **ابراهیم** را گفتیم روی گردان ازین سخن، **«انّه قد جاء امر ربّك»** که فرمان خداوند تو آمد، **«و انّهم آتیهم»** و بایشان آمدنی است **«عذاب غیر مردود(۷۶)»** عذابی نه باز بردنی.

النوبة الثانیة

قوله تعالی: «و الی ثمود» یعنی- و ارسلنا الی **ثمود** اخاهم **صالحاً**؛ **ثمود** و **عاد** نام جدّ ایشانست همچون **قریش** و **ربیعه** و **مضر** نامهای جد عرب، و **ثمود** **عاد** آخر است برادرزادهٔ **عاد** اول، و هو **ثمود بن عابر بن ارم بن سام بن نوح** دو برادر دیگر داشت یکی **فالغ بن عابر** و هو جدّ **ابراهیم**(ع) دیگر **قحطان بن عابر و هو ابو الیمن** و میان مهلك **عاد** و مهلك **ثمود** پانصد سال بود و کان ذلك فی آخر ملك **نمرود بن کنعان بن جم** الملك الّذی تسمّیه **العجم افریدون** و نژاد بن **ثمود** که

در آن‌عصر بودند همچون **عاد** اوّل متمرد وطاغی و کافر بودند ومسکن به **وادی‌القری** داشتند زمینی است میان **مدینه** و **شام** و بر روی زمین تباه کاری میکردند و کفر می برزیدند تـا از ربّ‌العزة از نسب ایشان وقبیلهٔ ایشان **صالح** فرستاد پیغامبری بایشان، اینست که ربّ‌العالمین گفت: «والی **ثمود** اخاهم **صالحاً**» **صالح** و **هود** را درپیغامبران عربی شمارند که ایشان ازفرزندان **ارم** بودند و **عاد** و **ثمود** همچنان، وذکر انّ ولد **آدم** خص باللّسان‌العربی‌عند تبلبل‌الالسن وهم **العرب**‌الاولی‌الذین انقرضوا عن آخر هم.

«قال یاقوم‌اعبدوا الله» اخلصوا العبادةلله دون‌ماسواه «مالکم‌من آله» یستوجب علیکم‌العبادة «غیره هوانشأکم من‌الارض» ای ـ خلقکم من **آدم** و **آدم** خلق‌من تراب‌الارض. وقیل: انشأکم فی‌الارض. وقیل: انشأکم بنبات‌الارض. «واستعمرکم‌فیها» یعنی ـ و استسکنکم فیها، وعمّارالدار سکانها. وقیل: اقدرکم علی‌العمارة وجعلکم عمّارها، باین قول «استعمرکم» مشتق ازعمارت‌است و روا باشد که مشتق ازاعمر بود فیکون استعمر واعمر بمعنی‌واحدٍ، نحو: استحیاه واحیاه اذا ترکه حیّاً، ومثل ذلك استهلکه واهلکه و استغواه و اغواه.

«فاستغفروه ثمّ توبوا الیه» معنی این استغفار ازپیش رفت «انّ ربّی قریب» لراجیه «مجیب» لداعیه، القریب والبارّ العطوف.

«قالوا یا **صالح** قد کنت فینا مرجوّاًقبل‌هذا» مرجّو کسی‌بود که او کاری‌بزرگ را شاید وازو نیکی بیوسند ومرجّا ازبهر آن نام کنند، گفتند: ای **صالح** پیش‌ازین روز واین گفت که میکنی ما بتو امیدداشتیم که ما را پیشرو و کار گزار وسید باشی. که ترا بجوانی باعقل وزیرك و دانائی ورأی متین‌دیدیم و نیزظن می‌بردیم که‌بدین ما بازگردی، واین از آن گفتند که ایشانرا تا آنروز مخالفت میکرد در عبادت بتان، امّا ایشانرا از آن‌نهی نمیکرد، پس‌چون ایشانرا نهی‌کرد این‌سخن بگفتند: «أتنهینا ان نعبد مایعبد آباؤنا» یریدالاصنام «وانّنا لفی شكٍّ» ای ـ تهمةٍ و حیرةٍ «ممّا تدعونا الیه» من‌عبادةالله وحده «مریب» ای ـ موجب للتّهمة، یقال: اراب فلان، اذا فعل فعلاً یوجب‌الریبه.

« قال يا قوم ارايتم ان كنت على بيّنة من ربّى » اين جواب ايشان است كه گفتند: «قد كنت فينا مرجوا قبل هذا». قوله: على بينة من ربى، اى- على يقين وبصيرة من ربّى « و آتانى منه رحمةً » اى ـ نبوة « فمن ينصرنى من الله » من يمنعنى من عذاب الله « ان عصيته » فى تبليغ رسالته ومنعكم عن عبادة الاوثان « فما تزيدوننى » باحتجاجكم بقولكم: «اتنهينا ان نعبد ما يعبد آباؤنا» «غير تخسير» اى- غير تخسير لكم حظوظكم من رحمة الله، فالتخسير لهم، لا له، (ع) هذا كما تقول لمن تدعوه الى رشد فيابى ماتزيدنى الا مضرةً يعنى- لنفسك. وقيل: خسّره، اى- نسبه الى الخسران، اى ـ فيما تزيدوننى غير نسبتى اياكم الى الخسران. و قال ابن عباس: «غير تخسير» اى ـ غير بصارتكم فى خسارتكم.

« ويا قوم هذه ناقة الله لكم آية » ناقة الله خوانند تعظيم را كالكعبة التى اضافها الله تعالى اليه تشريفاً وتعظيماً، فقال: «طهّر بيتى» و« آيةً » نصب است بر حال، والعامل فيها معنى الاشارة فى هذه، مى گويد: اينست ناقة خدا كه الله شمارا نمود نشانى روشن، و معجزتى ظاهر، ودليلى قاطع بر صحت نبوت من. وقيل: لكم آيةً، اى ـ عبرة لانّها خرجت من صخرة صماء، وسبق شرحه فى سورة الاعراف، فذروها تاكل من العشب «فى ارض الله» فليس عليكم مؤنتها ولا علفها، «ولا تمسّوها بسوء» ولا تصيبوها بعقر اونحر «فياخذكم عذاب قريب» فى الدنيا اى ـ لا تمهلون، يقال: عقر الناقة وعرقبها اذا نحرها، لانّ الناحر يعقرها اوّلا ثم ينحرها اذا وجبت.

«فعقروها فقال» صالح «تمتعوا فى داركم ثلثة ايام» اى- عيشوا فى منازلكم. وقيل: المراد بداركم دار الدّنيا. وقيل: تم وحّد لانّ المراد به البلد، ذلك، اى- ذلك الاجل الّذى اجلتكم «وعد» من الله «غير مكذوب» ليس فيه كذب، اى- انّ العذاب نازل بكم بعد ثلثة ايّام حقيقة، وقيل: مكذوب مصدر كالمعقول و المحصول، يقال ما له ل، اى ـ عقل.

«فلمّا جآء امرنا» اى- العذاب. وقيل: امرنا بالعذ

امنوا معه برحمة منا ومن خزى يومئذ» بين الواو والفاء ست ذرين موضع تدخلها العرب مرّة وتحذفها اخرى، كقوله: والنّاهون عن المنكر وفتحت ابوابها وفتح

و کسر درمیم «یومئذ» اینجا هردو رواست، فتح قرائت **کسائی** است و **ورش** و **قالون**، وکسر قرائت باقی «ومن خزی یومئذ» یعنی- «نجّینا **صالحاً** والّذین آمنوا معه» بنعمة علیهم منّا «من خزی» الیوم الّذی اتاهم فیه العذاب. والخزی، العیب الّذی تظهر فضیحته ویستحیی من مثله «انّ ربّك هوالقوی» فی بطشه «العزیز» فی سلطانه لایغلبه غالب.

«واخذ الّذین ظلموا الصّیحة» صاح بهم **جبرئیل**، وقیل: الصّیحة، العذاب، کما تقول: صاح فلان بفلان، اذا زجره و ردعه. وقیل: لمّا ایقنوا بالعذاب تحنّطوا وتکفّنوا والتفّوا فی الانطاع والقوا نفوسهم بالارض یقلّبون ابصارهم نحو السّمآء لایدرون من این یأتیهم العذاب، فلمّا اصبحوا فی الیوم الرّابع اتتهم صیحة من السّمآء فیها صوت کلّ صاعقة وصوت کلّ شیء فی الارض تقطّعت منها قلوبهم فی صدورهم «فاصبحوا فی» مساکنهم وبلادهم «جاثمین» میّتین صرعی، والجثوم، السّقوط علی الوجه فاماتهم الله الا رجلا کان فی حرم الله فمنعه حرم الله من عذاب الله وجآء فی الخبر انّه **ابو ثقیف**.

«کان لم یغنوا فیها» کان لم یقیموا فیها لانقطاع آثارهم بهلاکهم باجمعهم الّا مابقی من اجسادهم الدّالة علی الخزی النّازل بهم «الا انّ **ثموداً** کفروا ربّهم» قرائت **حمزة** و **یعقوب** و **حفص** «**ثمود**» بغیر تنوین، والباقون «**ثموداً**» منوّناً. قال **سیبویه**: انّ **ثمود** قد یصرف فیجعل اسماً للحیّ ولایصرف فیجعل اسماً للقبیلة «الا بعداً لـ: **ثمود**» ای- بعداً من الله ورحمته لـ: **ثمود**.

«ولقد جاءت رسلنا ابراهیم بالبشری» گفته‌اند: که این فریشتگان سه کس بودند **جبرئیل** و **میکائیل** و **اسرافیل**. **سدی** گفت: یازده بودند برصورتهای جوانان ونیکورویان. وقیل: علی صورة الاضیاف. **ابن عباس** گفت: **جبرئیل** بود وبا وی دوازده فریشتهٔ دیگر آمدند و **ابراهیم** را بفرزند **اسحق** بشارت دادند. وقیل: بشّروه بهلاك قوم **لوط**، والقری المؤتفکات لخلاص ابن عمّه **لوط** منهم «قالوا سلاماً» سلام گفتند یعنی که: بر **ابراهیم** رسیدند و سلام کردند «سلام» نصب علی المصدر ای- سلّموا سلاماً، کما یقال: کلّموا کلاماً، واعطوا عطاءً وانبت نباتاً، وقیل: نصبٌ لانّه مفعول القول قال: «سلام» ای- و علیکم سلام. فریشتگان

سلام کردند و **ابراهیم** جواب داد. **حمزه** و **کسائی** «سلم» خوانند بکسر سین بی الف، والسلم هوالصلح، والمعنی نحن سلم لکم و لسنا بحربٍ فتمتنعوا من تناول طعامنا و هو خبر مبتداءٍ محذوفٍ چون فریشتگان ویرا دیدند که بترسید، گفتند: آشتی وصلح، **ابراهیم** جواب داد که: آشتی وصلح یعنی که ـ ازیك دیگر ایمن ایم. و نیز گفته‌اند که: سلم از بهر آنست که زبان **ابراهیم** **عبری** بود و در زبان **عبری** سلام نیست. و روا بود که سلم بمعنی سلام است فان السلم والسلام واحد، کما یقال: حرمٌ وحرامٌ و حلٌّ و حلالٌ، والتقدیر، امرنا سلامٌ، او علیکم سلامٌ، وقرء الباقون سلام، بالالف و فتح السین، والوجه انه جواب تسلیمهم، فقوله: «سلام» ای ـ علیکم سلام فحذف الخبر، او امرنا «سلام» فحذف المبتداء. درخبر است که خصصنا ایّتها الامة بثلاث: بالسلام والتأمین والصف فی الصلوة. این خبر دلیل است که در زبان **عبری** سلام نیست «فما لبث» ای ـ ما مکث **ابراهیم** «ان جاء» ای ـ عن «ان جاءَ» فیکون محلّه نصباً علی نزع الخافض «بعجلٍ حنیذٍ» محنوذٍ و هوالمشویّ بالحجارة المحماة. و قیل: «حنیذ» ای ـ مشوی یقطر ودکه، من قولهم: حنذت الفرس ای ـ جعلت علیه الجلّ حتی یقطر عرقاً. ویقال: الحنیذ السمیط. وقیل: السمین، درین آیت حث است بر تعجیل مهمان داری که رب العزة **ابراهیم** را بستود بآنکه زود طعام فرا پیش مهمان آورد و تعلیم است امّت **احمد** را بنواختن مهمانان و طعام دادن ایشان، و انشد بعضهم:

رسم جری فی الناس لیس بقصد　　حبس الجماعة لانتظار الواحد

حسن گفت فریشتگان بر صورت مهمانان در **ابراهیم** شدند که دانستند که **ابراهیم** مهمان دوست دارد، پس چون طعام فرا پیش ایشان برد ایشان نخوردند فان الملائکة لایأکلون ولا یشربون. **ابراهیم** چون ایشان را دید که دست بطعام وی نمی‌بردند، بنکار فرا پیش ایشان آمد وبخود در بترسید که نباید که ایشان دشمنان اند یا دزدان اند که ببدی و ببلائی آمده‌اند، و طعام از آن نمی‌خورند تا حرمت داشت برایشان بطعام واجب نگردد، و آن ترس در دل میداشت پنهان، اینست که «اوجس منهم خیفةً» یقال: نکر و انکر و استنکر بمعنی واحدٍ

«و اوجس منهم خیفةً» یعنی - خاف منهم خیفةً فاوجسها فی نفسه یعنی - اخفاها کقوله :«فاوجس فی‌نفسه خیفةً موسی» وقیل : الایجاس‌الادراك : ای - أدرك‌واجس بخوفٍ حدث‌فی‌نفسه، چون‌فریشتگان ابراهیم را دیدندکه بترسید گفتند:«لاتخف» مترس که ما فریشتگانیم . ابراهیم را ترس بیفزود که اگر فریشتگان‌اند نباید که عذاب را آمده‌اند بمن و بقوم من ، که فریشتگان آنگه چون بزمین آمدندید (١) عذاب‌را آمد تدید(٢) چنانکه الله گفت :«ماتنزّل الملائکة الا بالحق» ای - بالعذاب فریشتگان گفتند :« انّا ارسلنا الی قوم لوط » مترس کـه ما را با هلاك قوم لوط فرستاده‌اند، همانست که جائی دیگر گفت :«انا ارسلنا الی قوم مجرمین لنرسل علیهم حجارة من طین ». و جاء فی‌الخبر ان ابراهیم (ع) قال لهم : الا تأکلون ؟ قالوا : یا ابراهیم لانطعمه الابثمنٍ ، قال ابراهیم : فانّ ثمنه ان تسمّوا الله علیه‌فی‌اوّله وتحمدوا الله فی‌آخره، فنظر جبرئیل الی میکائیل فقال : حق لهذا ان یتخذه ربه خلیلا .

« و امرأته » و هی سارة بنت هاران‌بن ناحوربن شاروع‌بن‌ارغواءبن فالغ و هی ابنة عم ابراهیم « قائمة »من وراءِ الستر تسمع‌کلام‌الرسلّ‌وکلام ابراهیم«فضحکت» لانها کانت قالت‌لابراهیم اضمم لوطاً ابن اخیك الیك‌فانی اعلم انه سینزل بهولاءِالقوم العذاب فضحکت سروراً لما اتی‌الامر علی ما توهمته.

سارة با ابراهیم گفته بود که برادر زادهٔ خود را لوط و اپناه خود گیر و ازمیان آن قوم بیرون آر که من می‌پندارم که ایشانرا عذاب رسد ، پس چون آن فریشکان آمدند و خبر دادند که ما بعذاب قوم لوط آمده ایم ساره در پس پرده ایستاده بود و گوش فرا سخن ایشان داشته چون‌آن سخن بشنید بخندید بشادی، آنگه آنچه وی گفته بود فرا ابراهیم راست آمد و درست . و گفته‌اند : « قائمة » آنست که ساره بخدمت مهمانان ایستاده بود و ابراهیم باایشان نشسته ودر آن وقت زنان در حجاب نبودند و ایستادن ایشان بخدمت مهمانان عیب نمی داشتند کعادة الاعراب و نازلة البوادی والصحرا . پس چون فریشتگان طعام نمی خوردند وی بخندید بتعجب ، که این شگفت کاری است که ما بنفس خویش خدمت مهمانان

١ - و ٢ - آمدندی (ج)

کنیم و ایشان طعام نخورند و پیش از آن ندیده بودند که مهمانان طعام نخورند، و گفته اند : آن ساعت که گوسالهٔ بریان کرده در پیش نهادند جبرئیل پرّ خویش بوی فروآورد و دعا کرد تا الله تعالی آنرا زنده کرد و برخاست ودر رفتن ایستاد ساره آن کار شگفت داشت بخندید. واصح‌الاقوال آنست که آن تبسم و شادی وی ببشارت فرزند بود به پیرانه سر، وباین قول درآیت تقدیم و تأخیر است یعنی ـ فبشرناها باسحق ، فضحکت تعجباً من ان یکون من شیخین کبیرین ولد . و یقال : الضحك خاصة للانسان اذا رأى العجيب البديع حصل من مادة البدن هيئة الضحك و گفته‌اند : «ضحکت» ای ـ حاضت یعنی ـ رأت امارة ذلك بعد البشارة اوقبلها ، وهذا قول مجاهد و عكرمة تقول العرب : ضحكت الارنب ای ـ حاضت .

«فبشّرناها بـ : اسحق » انما خصت بالبشارة جزاء علی خدمتها للضيف . وقيل : لان النّساء اعظم سروراً بالولد من الرجال، و قيل: لان ساره لم يكن لها ولدٌ وكان ا : ابراهيم ولد وهو اسمعيل(ع). و گفته‌اند: بشارت‌دادن فریشتگان ساره را آن بود که گفتند: ابشرى الضاحكة ستلدين غلاماً ، و «من وراءِ اسحق يعقوب» ی ـ وبعد بشارة اسحق بـ : يعقوب . شامی وحمزه وحفص « يعقوب » بنصب خوانندبرتقدير فبشرناها بـ : اسحق و يعقوب من وراءِ اسحق ای ـ من بعد اسحق وموضعه الجر الا انه لا ينصرف فيكون في حال الجر مفتوحاً وقيل: انتصبه بفعل مضمر والتقدير فبشرناها بـ : اسحق ووهبنالها يعقوب، باقی يعقوب برفع خوانند وهو مرفوع بالابتداء وخبره من وراء اسحق مقدم عليه فيكون المعنى : فبشرناها بـ : اسحق و يعقوب يحدث لها من وراءِ اسحق ، قال : ابن‌عباس و الشعبی و جمعة من المفسرين و هی اللغة : الوراء ولدالولد تقول العرب : هذا ابنی من الوراءِ : ای ـ ابن ابنی. يقول بشرناها بانها تعيش الی ان ترى ولد ولدها فكانت سن ابراهيم يومئذ مئة سنة و ساره عشرين بسنة .

«قالت يا ويلتى » نداء ندبة وهو ايذان بورود الامر الفظيع « ءالد وانا عجوزٌ » همانست که جائی دیگر گفت: «فصکّت وجهها وقالت عجوز عقيم» دست بروی همیزد چنانکه عادت زنان باشد بوقت تعجب که چیزی شگفت‌بینند یاشنوند، میگفت: من فرزند چون زایم ومن پیرزن، سال من به نودونه رسیده و این که شوی منست سال

بصد رسیده. وقیل: انّها ابنة تسعین سنةً وهو ابن مایة و عشرین سنة ،« وهذا بعلی شیخاً» نصبٌ علی‌الحال ای ـ ما تذکرون من ولادتی علـی کبرسنّ **ابرهیم** و ترکه غشیان‌النساء لشیءٌ عجیبٌ، استبعاد واستنکار وی‌ازجهت عرف وعادت بود نه ازجهت انکار قدرت حق جلّ‌جلاله.

آنگه فریشتگان گفتند: «اتعجبین من امراللّه» ؟ استفهام است بمعنی تنبیه، وامراللّه حکمه وقضاؤه « رحمةاللّه وبرکاته علیکم اهل‌البیت » این دعائی است کـه فریشتگان گفتند خاندان ابراهیم را، و ایـن دعا در شریعت **مصطفی** صم بماند تا آخرالابد تا در تشهد نماز میگویند « کماصلّیت و بارکت علی **ابراهیم** و علی آل **ابراهیم**» وآن برکات نبوّت‌است درخاندان **ابراهیم** که هرچه پیغامبران‌بودند بعد از **ابراهیم** ازنسل **اسحق** و **اسمعیل** بودند. قیل: انّماوحدالرحمةلان‌الرحمة مصدر فصلحت للجمع البرکة لان‌المراد به‌بقاء کلّ‌خیر «انّه‌حمیدٌ مجید» ای ـ محمود علی کل نعمة، مجید ذومجد وثناء. و قیل: «مجید» ای ـ کریم جواد یکثر الخیرمن قبله و المجد نیل الشّرف، یقال: مجد فهو ماجد و مجد فهو مجید.

«فلمّا ذهب عن **ابراهیم** الرّوع» ای ـ الفزع «وجاءته‌البشری»بالولد، البشری البشارة مصدر کالرّجعی « یجادلنا » ای ـ اخذیجادلنا فحذف للدّلالة علیه، و المعنی: یجادل رسلنا. این مجادله آن بود که چون فریشتگان گفتند: «انا مهلکوا اهل‌هذه القریة» **ابراهیم** گفت با فریشتگان: ارایتم ان کانـ فیهـا خمسون من‌المسلمین اتهلکونهم؟ قالوا: لا، قال: اربعون؟ قالوا لا، قال: عشرة؟ قالوا: لا، حتّی‌بلغ‌الواحد قالوا: لا، قال: «انّ فیها **لوطاً** » وهومؤمن، «قالوا نحن‌اعلم بمن‌فیها» الایة. «ان **ابراهیم** لحلیم» ای ـ رزین عاقل وقور « اوّاه » یعنی ـ رحیم «منیب» ای ـ راجع الی الطّاعة « حلیم » در **قرآن**، **ابراهیم** راست وپسر اورا و **یحیی** را آنجا که گفت: «وسیّداً» یعنی ـ حلیماً و **مصطفی** صم **یوسف** را گفت: ان کان لحلیماً ذااناة.

پس فریشتگان گفتند: « یا **ابراهیم** اعرض عن‌هذا» الجدال ودع‌الخصومة فی امرهم«انّه قدجآء امر ربّك»باهلاکهم«وانّهم آتیهم عذاب غیر مردود» غیرمصروف عنهم بشفاعة ولا غیرها، یروی انّ **ابراهیم** لمّا جاءته الملائکة کان یعمل فی ارض‌له

فكلّما عمل ديرة من الدّيار غرز بالئة و صلّى. فقـالت الملائكة: حقيق على الله ان يتّخذالله ابراهيم خليلاً .

النوبة الثالثة

قوله تعالى: « والى ثمود اخاهم صالحاً » كردگـار قديم جبّار نام‌دار عظيم خداوند حكيم، جلّ‌جلاله و عزّ كبرياؤه و عظم شأنه دربيان قصهٔ عاد و ثمود اظهار جلال‌وتعزّز واستغناى ازلى‌ميكند، سياست‌جبّارى وعظمت‌قهارى‌خود بخلق‌مينمايد، تابدانند كه‌او بى‌نيازاست‌ازجهان وجهانيان، نه‌ملك‌وى بطاعت مطيعان، نه عزّت وى بتوحيد موحدان، نه درجلال وى نقص آيد از كفر كافران، درگاه عزّت را چه‌زيان، اگر همه‌عالم زنّار بربندند: در باغ جلال‌گو خلالى كم باش .

فرمان آمد كـه اى هود تو عاد را بخوان ، اى صالح تو ثمود را بخوان ، اى ابراهيم تو نمرود را بخوان ، شما ميخوانيد و من آنكس را بار دهم كـه خود خواهم كارها بارادت و مشيّت ماست ازل و ابد مركب قضا وقدر ما است .

پير طريقت گفت: آدمى هرچند كوشيد با حكم‌خدا برنامد ، كوشش رهى باردّ ازلى برنامد، عبادت باداغ خداى برنامد، وايست ما بانوايست حقّ برنامد، جهد ما با مكرنهانى برنامد ، مفلس گشتيم كس راوز ما رحمت نامد ، دنيا بسر آمد و اندوه بسر نامد .

« هو انشأكم من الارض و استعمركم فيها فاستغفروه » اى قوم ! اللّه شما را بيافريد و ساكنان زمين كرد ، تا بنظر عبرت در آن نگريد، وكردگار و آفريدگار آن بشناسيد ، ودرين دنيا كارآخرت بسازيد ، نه بدان‌آفريد تا يكبارگى روى بدنيا آريد ، وطاغى و باغى‌شويد . آورده‌اند كه جوانى زيبا دست ازدنيا بداشته بود، يـاران وى اورا گفتند: چرا ازدنيا نصيبى برنداری ؟ گفت : اگر از شما كسى عجوزى فرتوت وصلتى كرده‌ایم شما چه گوئيد تاچه گوئيم دریغ چنين جوانى كه سربچنين عجوزى فرتوت فرو آورد و جوانـى خود ضايع كرد ، پس بدانيد كه اين دنيا آن عجوز گنده پيراست و تا امروز هزاران هزار شوهر كشته هنوز عدّت يكى

تمام بسر نابرده، که با دیگری درپیوسته، ودر حجلهٔ جلوهٔ وی‌آمده، کسی که خرد دارد چگونه با وی عشق بازی کند، ودل در روی بندد؟ آن‌بیچاره بدبخت که باوی آرام دارد، و اورا به عروسی خود می‌پسندد، از آنست که عروس دین مرورا جلوه نکرده‌اند، و جمال وی هرگز ندیده.

اگر در قصر مشتاقان ترا یك‌روز بارستی
ترا با اندهان عشق این‌جادو چه کارستی؟
وگر رنگی ز گلزار حدیث او ببینی تو
بچشم تو همه گلها که در باغ است خارستی.

«لقد جآءت رسلنا **ابراهیم** بالبشری» **ابراهیم** پیغامبری‌بزرگواربود شایستهٔ کرامت نبوّت و رسالت بود، سزای خلّت و محبّت‌بود، بتخاصیص قربت وتضاعیف نعمت مخصوص بود، صاحب فراستی صادق بود، با این‌همه چون فریشتگان آمدند ایشانرا نشناخت، ودرفراست بروبسته شد دومعنی را، یکی آنکه تا بداند که عالم الخفیّات بحقیقت خدا است، درهفت آسمان وهفت زمین نهان‌دان دوربین خود آن یگانهٔ یکتاست «لایعزب عنه مثقال ذرّة فی‌الارض ولافی‌السمآء». دیگر معنی آنست که وی جلّ‌جلاله چون حکمی کند، وقضائی راند بران کس‌که خواهد، مسالك فراست بربندد، تا حکم براند، و قهر خود بنماید، وخدائی خودآشکارا کند، و اورا رسد هرچه کند، و سزد هرچه‌خواهد، بحجّت خداوندی وکردگاری وآفریدگاری، «فله الحجّةالبالغة» «ولله‌المثل الاعلی» وگفته‌اند: رب‌العزة فریشتگانرا فرستاد کرامت **خلیل** را تا اورا بشارت دهند بدوام خلّت‌و کمال وصلت ازاول اورا بنواخت و **خلیل** خودخواند، گفت: «واتّخذالله **ابراهیم** خلیلاً» آنگه اورا بدوام خلّت بشارت‌داد، واز قطیعت ایمن‌کرد، گفت: «قالوا سلاماً» وایّ بشارة اتمّ من سلام‌الخلیل علی‌الخلیل. وانّ صباحاً یکون مفتتحاً بسلام‌الحبیب لصباح مبارك «فما لبث ان‌جآء بعجل‌حنیذ» **ابراهیم** اول پنداشت که مهمانان‌اند شرط میزبانی بجای آورد، زود برخاست وماحضر بیش‌نهاد، رب‌العزّة آن تعجل از وی بپسندید و از وی‌آزادی کرد، گفت: «مالبث ان جآء بعجل حنیذ» جائی دیگر گفت «جآء بعجل‌سمین» والمحبّة توجب

استکثار القلیل من الحبیب واستقلال مامنك للحبیب. **مصطفی** ص گفت: «الجهول السخیّ احبّ الی الله من العابد البخیل» **پیر طریقت جنید** گفته: بنای تصوّف بر شش خصلت نهادند، اوّل سخا، دیگر رضا، سیوم صبر، چهارم لبس صوف، پنجم سیاحت، ششم فقر. فالسخاء ل: **ابراهیم** والرضا ل: **اسمعیل** والصبر ل: **ایوب** ولبس الصوف ل: **موسی** و السیاحة ل: **عیسی** والفقر ل: **محمد** ص مردی بود اورا **نوح عیار** میگفتند **پیر خراسان** بود درعصر خویش بجوانمردی ومهمانداری معروف نفری از مسافران **عراق** بوی فرو آمدند اشارت به خادم کرد که قدّم السّفرة، خادم رفت ودیر باز آمد ومسافران در انتظار مانده و دربعضی ازایشان انکاری پدید آمد که این نه نشان فتوت است ونه عادت جوانمردان، پس ازان که انتظار دراز گشته بود سفرهٔ آورد **نوح** گفت: لم تانّیت فی تقدیم السفرة؟ فقال: یا سیّدی کانت علیها نملة فلم ارفی الفتّوة ان اوذیها اوذبها ولا فی الادب ان اقدّمها مع النّملة الی الاضیاف فلمّا صعدت النّملة منها الی الجدار، قدّمتها. فقالوا باجمعهم: احسنت، و قاموا وقبّلوا رأس **نوح**.

«فلمّا رای ایدیهم لاتصل الیه نکرهم» تمام احسان الضّیف تناوله لما یقدّم الیه من الطّعام والامتناع من اکل ماقدّم الیه معدود فی جملة الجفا والاکل فی الدّعوة واجب علی احد الوجهین «فلمّا ذهب عن **ابراهیم** الرّوع وجاءته البشری یجادلنا فی قوم **لوط**» مراجعتی که **ابراهیم** میکرد درکار **لوط** وباز پیچیدن معرفت لله وفی الله معرفت ازشوب رنگ پاك، و ازحظّ نفس دور، لاجرم آن جوانمرد را مسلّم داشتند، وازو درگذاشتند، ودر نواخت وکرامت بیفزودند، که بروی ثنا گفتند: «انّ **ابراهیم** لحلیم اوّاه منیب» برخدای هیچ کس زیان نکند، وهرچه برای خدا بود جز درشرف و کرامت نیفزاید، جوانمردی مهمانداری کرد جمعی را که رسیده بودند، ودر آن ضیافت فرمود تا هزار چراغ بیفروختند، یکی مرورا گفت: که اسراف کردی که این همه چراغ بیفروختی، گفت: درخانه رو وهرآنچه نه از بهر حقّ ونه درطلب رضا برافروختهام آنرا بکش که رواست، مرد درخانه گرد آن چراغها برآمد تا یکی فروکشد نتوانست ونه دستش بآن رسید.

هرآن شمعی که ایزد بر فروزد [illegible]

۷ - النوبة الاولی

قوله تعالی: « **ولمّا جاءت رسلنا لوطاً** » و چون فرستادگان ما بلوط آمدند [**جبرئیل** و یاران او] « **سیئی بهم** » اندوهگن شد بایشان « **و ضاق بهم ذرعاً** » وتنگ دل شد بایشان « **وقال** » و گفت: [**لوط** چون ایشانرا دید] « **هذا یوم عصیب(۷۷)** » این روزی است سخت برمن گران وصعب.

« **وجائه قومه** » وقوم او باو آمدند [بقصد ایشان] « **یهرعون الیه** » می‌شتافتند باو « **ومن قبل کانوا یعملون السیّآت** » وپیش(۱) از آن قوم بدیها میکردند « **قال یا قوم** » [لوط] گفت: ای قوم، « **هؤلاء بناتی** » آنکه اینان دختران من اند، « **هنّ اطهر لکم** » ایشان شما را حلال تر باشند « **فاتّقوالله** » بترسید از خدای « **ولا تخزون فی ضیفی** » ومرا خجل مکنید در مهمانان من « **الیس منکم رجل رشید(۷۸)** » درمیان شما مردی نیست برراه راست.

« **قالوا** » [قوم] گفتند[**لوط** را] « **لقد علمت** » تو دانسته‌ای « **مالنا فی بناتك من حق** » که ما را فرا دختران توراه نیست و در ایشان دست نیست « **و انّك لتعلم مانرید (۷۹)** » وتودانی که آن چیست که ما میخواهیم.

« **قال لوانّ لی بکم قوّة** » [**لوط**] گفت: کاشك مارا بشما قوّتی بودی(۲) « **او آوی الی رکن شدید(۸۰)** » یا کاشك من رکنی محکم وخاندانی روشناس داشتید که باآن گرائیدید.(۳)

« **قالوا یالوط** » [فریشتگان] گفتند: ای **لوط**، « **انّا رسل ربّك** » ما فرستادگان خداوند توایم « **لن یصلوا الیك** » بهیچ بد بتو نرسند آن قوم « **فاسر باهلك** » کسان خویش را بر « **بقطع من اللیل** » پس پاسی از شب « **ولا یلتفت منکم احد** » ومباد که یکی ازشما باپس نگرد(۴) « **الّا امرأتك** » مگرزن تو که باز خواهد نگرست(۵) « **انّه مصیبها مااصابهم** » که باو رسیدنی است آنچه بایشان

(۱) وپیش فا آن قوم (الف) (۲) بودید (الف) (۳) خاندانی روشن داشتمی که باآن گرائیدمی (ج) (۴) باس نگرا (الف . ج) (۵) نگرید (ج) .

خواهد رسید « **انّ موعدهم الصّبح** » هنگام عذاب دیدن ایشان هنگام بام است «**الیس الصبح بقریب(۸۱)**» هنگام بام نزدیك نیست ؟

«**فلمّا جاء امرنا**» چون فرمان ما آمد [بعذاب] « **جعلنا عالیها سافلها** » زبر آن شارستانها زیر آن کردیم «**وامطرنا علیها حجارة من سجّیل**» و فروبارانیدیم بایشان سنگهای سخت در دیدار گل و درتابش سنگ و اندرون آتش آکنده «**منضود (۸۲)**» برهم نشانده وبرهم داشته پیاپی .

« **مسوّمة عند ربّك** » نشان بر کرده [هرسنگی آنکس را که ویرا آفریده بودند پیش از آن شب در آسمان] نزدیک خداوند تو **وما هی من الظّالمین ببعید(۸۳)** » آن ومانندهٔ آن ازین ستمکاران[قوم تو] دور نیست .

«**والی مدین اخاهم شعیباً**» وفرستادیم بمدین کس ایشان شعیب ، **قال یاقوم اعبدوا اللّه**» گفت: ای قوم خدایرا پرستید ، «**مالکم من اله غیره**» که نیست شمارا خدایی جزاو[1] « **ولاتنقصوا المکیال والمیزان** ومکاهید پیمانه و ترازو ، « **انّی اریکم بخیر** » من بشما نیکورایم بنیکویی فراشما می نگرم [وچشم عذریت فراشما میدارم] ، «**وانّی اخاف علیکم عذاب یوم محیط (۸۴)**» ومن برشما می ترسم از عذاب روزی که آن روز عذاب گرد شما درآید .

«**ویاقوم اوفوا المکیال والمیزان بالقسط** ای قوم تمام برپیمائید وبرسنجید براستی و داد «**ولا تبخسوا النّاس اشیاءهم**» وهیچ چیز[2] از چیزهای مردمان بمکاهید ، «**ولا تعثوا فی الارض مفسدین (۸۵)** وبتباهی در زمین تباه کاری مکنید .

«**بقیّة اللّه خیر لکم**» آنچه ماند [دردست شما از حلال چون وزن وپیمانه تمام بود] آن به است شما را وبابرکت تر ، « **ان کنتم مؤمنین** » اگر گرویدگانید[3] « **وما انا علیکم بحفیظ (۸۶)** ومن برشما کوشوان[4] نیستم که من نگاهدار شمانم .

النوبة الثانیة

قوله تعالی : ولمّا جاءت رسلنا **لوطاً** چون از نزدیك **ابراهیم** بیرون آمدند روی نهادند بشارستان قوم **لوط** واز آنجا که **ابرهیم** بود تا بشارستان **لوط** چهار

ا ـ جزاو (الف) ۲ـ هیچیز . (الف) (ج) ۳ ـ گرویدگان . . . ٤ ـ نگهبان (ج)

فرسنگ بود، چون آنجا رسیدند در نیمهٔ روز **لوط** را دیدند درصحرا کشاورزی میکرد، **لوط** درایشان‌نگرست قومی‌را دید بصورت‌جوانان نیکورویان سیاه‌چشمان خوش بویان جامهای نیکو برتن ایشان و فراز آمده بصورت مهمانان، **لوط** چون ایشانرا بر آن صفت دید از آمدن ایشان و بسبب ایشان اندوهگن و دل تنگ گشت دانست که قوم وی قصد ایشان کنندواورا دفع باید کرد ورنج باید کشید اینست که ربّ‌العزّة گفت «سیئ‌ءَ بهم» ای ـ ساء مجیئهم واحزن بسببهم، یقال: سؤته فسئی، نظیره: سررته فسرّ. **مدنی** و **شامی** و **کسائی** و **رویس** «سیئ‌ء» باشمام ضم‌خوانند اشارةً الی‌الاصل فانّ اصله‌سوی بهم من‌السّوء، غیر انّ الواو اسکنت ونقلت کسرتها الی‌السّین تخفیفاً، «وضاق بهم ذرعاً» ای‌ـ ضاق‌بمکانهم صدره لمایعرف‌من‌قومه، یقال: ضاق بامره ذرعاً، اذا لم یجد من‌المکروه سبیلا. و نسب الی‌الذرع علی عادة**العرب** فی وصف‌القادر علی‌الشیئ المنبسط فیه بالتذرع والتبوع و طول‌الید والباع‌والذراع ثم یوضع ضیق‌الذرع مکان ضیق‌الصدر وهو نصب علی‌التمییز «وقال هذا یوم‌عصیب» ای ـ ثقیل و شدید فی‌الشر و کذلك‌العصبصب واصله من‌العصب و هوالشد.

گفته‌اند **لوط** چون فریشتگان دید بترسید، همچنانکه **ابراهیم** بترسیدپس گفت: شما که باشید، ایشان گفتند ما مهمانان‌ایم، **لوط** با فریشتگان فرا راه بود تا بخانه روند و ایشانرا مهمانی کند، و رب‌العزة با فریشتگان گفته که: لاتهلکوهم حتی یشهد علیهم **لوط** اربع شهادات، براه در چون می آمدند **لوط** ایشانرا گفت ما بلغکم امر هذه‌القریة، بشماچه رسیدکار وخبر این شارستانها؟ گفتند: ومالمرهم؟ و کار و خبر ایشان چیست و درچه‌اند ایشان؟ **لوط** گفت: اشهد باللّٰه انها لشرّ قریة فی‌الارض عملا، چهار بار این سخن باز گفت تا چهار بار برایشان گواهی بداد ببدی و پلیدکاری تا مستوجب عقوبت گشتند، پس همی رفتند تا درخانه شدند و کس‌خبر نداشت از حال ایشان مگر زن **لوط** آن عجوز بد که از خانه بدر شد و قوم **لوط** را گفت که جمعی رسیده‌اند نکو رویان و جوانان وهر گز از ایشان نیکو روی‌تر و زیباتر ندیده‌ام. اینست معنی آن که رب‌العزة گفت «فخانتا هما» خیانت وی‌این بود که مهمانان را بقوم می‌سپردنه آنکه از وی فجور می‌آمد که در خبر است که: «ما

فجرت امرأة نبی قط» . قوم **لوط** چون آن خبر شنیدند بشتاب آمدندند، **فذلك قوله** تعالی : «و جائه قومه یهرعون الیه» ای ـ لطلب الفاحشة منهم . والاهراع، الاسراع مع رعدة . وقیل : هو السوق العنیف وجاء علی لفظ المجهول، کقولهم : عنیت بکذا . و قیل : کان یسوق بعضهم بعضاً و یحث بعضهم بعضا . « ومن قبل » یعنی ـ من قبل مجیء الملائکة « کانوا یعملون السیئات » کنایة عن اتیان الذکران . و قیل : کانوا تأتون النساء فی ادبارهنّ ، والمعنی الفوا الفاحشة فجهروا بها ولم یستحیوا منها . و قیل : کانوا یتضارطون فی المجالس و یتنابزون بالالقاب و یتصافعون .

«قال یاقوم هؤلاء بناتی» یعنی ـ بنات صلبه وهما اثنتان **زعورا وریثا**، تزویج دختران خود برایشان عرضه کرد ، یعنی ـ ان اسلمتم زوّجتکم « هنّ اطهر لکم » ای ـ هن احلّ لکم ، میگوید : اگر مسلمان شوید ایشانرا بزنی بشما دهم که شما را ایشان حلال‌تر باشند و تزویج ایشان پاکتر و بپرهیزگاری نزدیکتر ، و دلیل برین قول آنست که بر عقب گفت : « فاتقوا الله » و گفته‌اند : روا باشد ، که در آن عصر نکاح میان کافر ومسلمان روا بود چنانکه درعصر **رسول** خدا پیش از وحی ، که از دختران خویش یکی بزنی به **عتبة بن ابی لهب** داد ویکی به **ابوالعاص بن الربیع** و ایشان هردو کافر بودند همچنین رؤسای قوم **لوط** دختران وی را پیش از آن حال به زنی میخواستند و **لوط** اجابت نمی کرد تا آن ساعت که کار بروی تنگ شد گفت : اسعفکم بما کنتم تطلبون . یعنی ـ آنچه تا اکنون نمی کردم اکنون می کنم و دختران را بزنی بشما میدهم . **مجاهد** گفت : بنات امّة میخواهد نه بنات صلب ، و کل نبی ابو امّته ، و منه قراءة من قرأ : « النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و هو ابوهم و ازواجه امهاتهم » ، فان قیل : فای طهارة فی نکاح الرجال حتی قال تبنته «هن اطهر لکم » ، قیل : هذا لیس بالف زیادة الفعل کقولهم : فلان غنی و فلان اغنی منه و انما هو الف التفضیل وهو سائغ فی کلام **العرب**، کقولهم : والله اکبر ، ومه اکبر شیء احد حتی یکون هو اکبر منه ، و قد یقول الرجل لولده : اعز ولیس له ولد غیره . ومنه قول **النبی**(ص) فی جواب **ابی سفیان** (١) ، قال یا عمر قل الله اعلی و اجل ، لما قال : اعل هبل . ولم یکن هبل قطّ عالیاً .

---

١ ـ سفین (ج)

« فاتّقوا اللّٰه ولا تخزون فی ضیفی » ای ـ لا تـذلّونی ولا تشوّرونی فیهم، من‌الخزایـة و هوالاستحیاء. و قیل: لا تفضحونی فیهم لأنّهم اذا هجموا علی اضیافه بالمکروه لحقته‌الفضیحة. و قوله: « فی‌ضیفی » یعنی ـ فی‌اضیافی، یقال: هذاضیفی و هؤلاء ضیفی، « الیس منکم رجلٌ رشیدٌ » ای ـ صالحٌ سدیدٌ یأمر بالمعروف و ینهی عن‌المنکر، استفهام بمعنی‌الانکار.

« قالوا لقد علمت یا **لوط** ما لنا فی بناتك من حقٍّ » حق اینجا بمعنی‌حاجت است ای ـ لا حاجة لنا فی بناتك. و قیل: معناه بناتك لسن لنا بازواج فیکون لنا فیهن حقٌّ، « وانّك لتعلم ما نرید » یعنی ـ اتیان‌الذکور.

« قال لو انّ لی بکم قوّةً » این « لو » بمعنی لیت است، ای ـ لیتنی کان لی فیکم عشیرة تحمینی‌و تنصرنی. و قیل: معناه لو قدرت علی دفعکم ببدنی‌وقوّتی او انضمّ وارجع الی عشیرةٍ منیعةٍ ینصروننی لدفعتکم، فحذف‌الجواب لدلالة الکلام علیه، قال **زیدبن ثابت**: لوکان لـ: **لوط** مثل‌رهط **شعیب** لجاهدبهم، وعن **ابن عباس** قال: ما بعث‌اللّٰه بعد هذه‌الکلمة من **لوط**، نبیـاً الا فی عزٍّ و ثروةٍ و عشیرةٍ و منعة من قومه.

« او آوی الی رکنٍ شدیدٍ » قال‌**النبی** (ص) عند قرائة هذه‌الایة: رحم اللّٰه اخی **لوطاً** لقدکان یأوی الی رکنٍ شدیدٍ، یعنی ـ الی‌اللّٰه عزوجلّ، ونصره. وگفته‌اند که: **لوط** این سخن باقوم خویش از پس دیوار ودر میگفت که در سرای بایشان دربسته بود، وایشان آهنك آن کردند که بدیوار برآیند فریشتگان چون‌دیدند، که **لوط** اندوهگن‌است بسبب ایشان، ودر رنج ومشقت، گفتند: « یا**لوط** انّا رسل ربّك لن یصلوا الیك » بمکروهٍ لأنّـا نحول بینهم وبین ذلك فهوّن علیك، یا **لوط** کارآسانتر ازآن است که تو می‌پنداری، ما رسولان خداوندتوایم، آمده‌ایم‌تا ایشانرا هلاك کنیم، در سرای باز نه تا در آیند، وآنگه عجایب قهر وبطش حق بین بایشان، **لوط** چون سخن‌ایشان بشنید در سرای بازنهاد وایشان‌درآمدند، **جبرئیل** پرخویش برروی ایشان زد همه نابینا گشتند، هیچ کس را نمی‌دیدند وراه فرا درنمی‌بردند، همی گفتند: « النجا النجا » فانّ فی بیت **لوط** سحرةً سحرونا. آنگه **لوط** را تهدید

دادند که تو جادوان را بخانه آوردهای چون خویشتن، و آنکه می گوئی که مهمان اند، کما انت یا **لوط** حتی یصبح، تا بامداد که برما روشن شود بینی که با تو چه‌کنیم، ازینجا گفت **لوط**: متی موعد هلاکهم؟ قالوا: الصبح، فقال: ارید اسرع من ذلك لو اهلکتموهم الآن. فقالو: «الیس الصبح بقریب»؟

آنکه **جبرئیل** گفت: «فاسر باهلك» قرأ **مکی** و **مدنی** «فاسر» موصولة الالف وقرأ الباقون فأسر مقطوعة الالف، والوصل والقطع لغتان، یقال: سریت واسریت اذا سرت لیلا، و نطق **القرآن** بهما. قال الله تعالی: «اسری بعبده لیلا»، و قال: «واللیل اذا یسر» قوله: «بقطع من اللیل» القطع والقطیع هوی[1] من اللیل، فریشتگان گفتند: ای **لوط** اهل و مال و مواشی خویش بشب بیرون بر، یك نیمهٔ شب گذشته، شو بـ: **صاعورا**، دهی بود بچهار فرسنگی **سدوم** «ولا یلتفت منکم احد» ای ـ لا یتخلف منکم احد، و قیل: لا ینظر الی ورائه. و قیل: لا یلتفت الی ماله هناك، ای ـ لا یبال به. «الا امرأتك» قرأ **مکی** و **ابوعمرو** بالرفع، والباقون بالنصب، فمن رفع فعلی البدل من احد علی ان یکون الاستثناء من الالتفات لا من الاسراء وتکون المرأة مخرجة ملتفتة ای ـ ناظرة الی ورائها، فالاستثناء علی هذا لیس من الموجب فلذلك رفعت امرأتك، کما تقول: ما جائنی احد الا زید. ومن نصب فعلی انه مستثنی من قوله: «فاسر باهلك» فالاستثناء علی هذا من الموجب فلذلك صار نصبا، کما تقول: قام القوم الا زیدا، والمعنی «فاسر باهلك الا امرأتك» فیکون **لوط** مامورا بان لا یخرج امرأته لانها کافرة، قیل: نهوا عن الالتفات فخالفت المرأة فالتفتت فجاءها حجر من السماء فقتلها.

«انه مصیبها ما اصابهم» یعنی ـ ان المرأة تهلك کما یهلك قومه «ان موعدهم الصبح» ای ـ موعد هلاکهم وقت الصبح، فقال **لوط**: ارید اعجل من ذلك، فقالوا: «الیس الصبح بقریب» ای ـ الوقت الذی امرنا فیه بهلاکهم قریب وهو وقت الفجر.

«فلما جاء امرنا» ای ـ قضاؤنا فیهم بهلاکهم و بعذابهم جاء «جعلنا عالیها سافلها» میگوید: چون حکم وقضای ما که در ازل کردیم بایشان رسید، و

1 ـ هوی: بضم یا بفتح ها، پاره‌ای از شب (از المنجد)

هنگام‌هلاك ایشان آمد، **جبرئیل** رافرمودیم تاپرخویش زیرچهار شارستان ایشان‌فرو کرد : **سدوم وعامورا وداذوما وصبوآئیم** وهی‌المؤتفکات(۱) ، و آنرا ازقعر زمین برآورد و بعنان‌آسمان بردچنانکه اهل آسمان بانگ سگ وخروه(۲) می‌شنیدند، در گردانید وزیر آن زبر کرد. روی‌انّ **النبی**(ص) قال لـ : **جبرئیل** انّ‌الله تعالی‌سمّاك باسماء ففسرها لی، قال‌الله تعالی فی‌وصفك : «ذی‌قوةٍ عند ذی‌العرش‌مکینٍ» «مطاع‌ثم امینٍ » فاخبرنی عن قوّتك . فقال : یا **محمد** رفعت قری قوم **لوط** من تخوم‌الارض علی جناحی فی‌الهواء حتی سمعت ملائکةالسماء اصواتهم و اصوات‌الدیکة ثم‌قلبتها ظهراً لبطن . قال : فاخبرنی عن‌قوله : « مطاع » قال ان رضوانَ خازن‌الجنان ومالکا خازن‌النیران متی کلّفتهما فتح ابواب‌الجنّة والنّار فتحاهالی. قال: فاخبرنی عن‌قوله : « امین » قال: انّ‌الله عزوجلّ انزل من‌السماءِ مایة و اربعة کتب علی انبیائه لم یاتمن علیها غیری .

قوله : « وامطرنا علیها » یعنی‌ـ علی‌المدن . وقیل : علی شذّاذها ومسافریها، میگوید : سنگ باران کردیم بر مسافران قوم **لوط** ایشان که دروقت عذاب بغربت بودند آنجا کـه بودند سنگ بارید بر سر ایشان تـا هلاك شدند . **مجاهد** گفت : مردی‌ازایشان‌درحرم **مکه** بودبیازرگانی، قال: فجاء حجر لیصیبه فی‌الحرم، فقامت‌الیه ملائکةالحرم، فقالوا: للحجر ارجع‌من‌حیث جئت‌فانّ‌الرجل فی‌حرم‌الله فخرج‌الحجر فوقف خارجاً من‌الحرم اربعین یوماً بین‌السماءِ والارض‌حتّی‌قضی‌الرجل تجارته ، فلمّا خرج اصابه‌الحجر خارجاً من‌الحرم . وعن **مقاتل** عن **ابی‌نضرة** عن **ابی سعید** قـال: من عمل‌ذلك من قوم **لوط** انماکانوا‌ثلاثین‌رجلاً ونیفاً لا یبلغون‌الاربعین فاهلکهم‌الله عزوجلّ جمیعاً ، یؤید‌ذلك قول **النبی** (ص): لتأمرن ولتنهون عن‌المنکر اولیعمنّکم العقوبة . وعن **ابی‌بکربن عیاش** قال : سألت **اباجعفر** اعذّب‌الله نساءَ قوم **لوط** بعمل رجالهم ؟ فقال : الله تعالی اعدل من‌ذلك استغنی‌الرجال بالرجال والنّساء بالنّساء .

قوله : « وامطرنا علیهاحجارةً » ای ـ جعلناالحجارة بدل‌المطر حتی اهلکهم من آخرهم « من سجّیل » . **ابن‌عباس** گفت : «سجّیل» پارسی معرّب است یعنی‌ـ

۱ ـ مؤتفکات : شهرهایی که بر گردانده شدند برقوم لوط (ع)(منتهی‌الارب) .
۲ ـ لهجه‌ایست در خروس .

سنگ و گل، بدليل قوله: «لنرسل عليهم حجارةً من طينٍ» سنگها بود درديدار گل و در تا شش سنگ سخت، و گفته‌اند: «سجيل» سجّين است فابدلت نونه لاماً و سجّين جهنم است. يعنى- امطرنا عليها حجارة من جهنم. **ابن زيد** گفت: السجّيل اسمٌ للسماءِالدنيا، **عكرمه** گفت: بحرٌ معلّق بين‌الارض والسماء منه انزلت‌الحجارة، وقيل: سجيلٌ فعيلٌ من‌اسجلته، اذا ارسلته فكانها مرسلة عليهم. وقيل: حجارة من مثل‌السّجل‌فى‌الارسال، والسجل‌الدلو. وقيل: من‌سجّيل كقولك: من‌سجلٍ اى- ممّا كتب لهم، والمعنى انهاحجارة ممّا كتب‌الله ان‌يعذّبهم‌بها «منضود» نضد بعضه على‌بعضٍ حتى صارحجراً، يقال: نضدت‌اللبن اذا جعلت‌بعضه على‌بعضٍ. وقيل: «منضود» اى‌مصفوفٍ فى تتابعٍ يتلو بعضه بعضاً كالمطر قطرة بعد قطرة «مسوّمةً» اى- معلمةً ببياض و حمرةٍ. يقال: سوّمت‌الشيئى(1) اذا اعلمته. وقيل: «مسومة» بعلامة يعلم بها انّها ليست من حجارة اهل‌الدنيا و يعلم بسيماها انها مما عذّب‌الله عزوجل به. و قيل: مكتوبٌ عليها اسم من اهلك بها عند ربّك فى‌خزائنه وفى عسمه. **وهب‌منبه** گفت: آتش و كبريت بود كه برايشان باراندند. آنگه ربّ العزة كفار **مكه** را بدين عذاب اين عقوبت بيم داد گفت: «و ما هى من‌الظالمين ببعيد» اى: هذه الحجارة والعذاب عن مكذّبيك ببعيدٍ، ان اصرّوا على ذلك. و قيل: ماهى ممّن عمل عمل قوم **لوط** ببعيدٍ. قال **انس‌بن مالك**: سأل **رسول‌الله**(ص) **جبرئيل** عن قوله: «و ما هى من‌الظالمين ببعيدٍ» فقال يعنى- عن‌ظالمى امتك‌ما من ظالم منهم الّا وهويعرض حجرٍ يسقط من ساعةٍ الى ساعةٍ.

«و الى **مدين**» يعنى- وارسلنا الى اهل **مدين** فحذف‌الاهل واقيم **مدين** مقامه. **مدين** نام آن زمين است كه **شعيب** آنجا مسكن داشت نزديك **طور** است: و قيل: هى اسم للقبيلة. وقيل: اسم لقريةٍ‌بناها ابن لـ: **ابراهيم**(ع)، اسمه **مدين** فسمّيت به و **شعيب** صهر **موسى** است، **شعيب‌بن يثرون‌بن بويب‌بن مدين بن ابرهيم**. قال يا قوم اعبدوا‌الله مالكم‌من اله غيره ولاتنقصوا المكيال» اى- المكيل بالمكيال و الموزون بالميزان، انّى اريكم بخير» اى- فى نعمة وخصب وسعة يعنى- فى حاجة بكم

1- اى- اعلمته (خ).

الی التّطفیف مع ماانعم‌الله سبحانه علیکم من المال ورخص السّعر ، «وانّی اخاف علیکم عذاب یوم محیط» یعنی ـ یوم‌یحیط عذابه بکم. قیل: هو غلاءالسّعر. وقیل: اراد به القیامة. روی **عکرمة** عن **ابن عباس** قال قال **رسول‌الله** (ص): «یا معشر التّجار انّکم قدو لیتم امراً اهلکت فیه الامم السّالفة المکیال والمیزان». و روی **طاوس** عن **ابن‌عباس** قال قال رسول‌الله(ص): مانقض‌قوم‌العهد الّا سلّط علیهم‌عدوّهم ولا طفّفوا الکیل الّامنعوا النّبات‌واخذوا بالسّنین. وقال (ص): «مانقص قوم‌المکیال والمیزان الّا سلّطالله علیهم الجوع.

«ویاقوم اوفواالمکیال والمیزان» انّ الوفاءتمام الحقّ والایفاء اتمامه. یقول: اجعلو ها و افیة. «بالقسط» ای ـ بالعدل مصدر امیت فعله والفعل منه بالزّیادة. «ولا تبخسوا النّاس اشیاءهم» ای ـ حقوقهم ذکر باعمّ الالفاظ یخاطب به القایف(١) والنّخاس(٢) والخرّاص وصاحب‌القبّان والمسّاح والذّراع والمحصی. میگوید: هیچ چیز ازحقوق‌مردمان‌مکاهید «ولاتعثوا فی‌الارض مفسدین» العثی والعیث اشدّالفساد، یقال: عاث یعیث وعثی یعثی واحد.

«بقیةالله خیر لکم» ای ـ مابقی‌الله لکم بعد ایفاء الکیل والوزن خیر لکم من‌التّطفیف لانّ‌الله تعالی یجعل فیه‌البرکة. وقیل: طاعةالله خیر لکم لانّ ثوابهایبقی ابداً. وقیل: رزق‌الله ورحمةالله، من‌قوله «وما عندالله خیر وابقی». قال **ابن زید**: الهلاك فی العذاب، والبقیّة فی‌الرّحمة، یعنی ـ اذا اطعتم فبقیتم خیر من ان عصیتم فهلکتم «ان کنتم مؤمنین» شرط الایمان لانّهم انّما یعرفون صحة مایقول اذا کانوا مؤمنین. «وما انا علیکم بحفیظ» ای ـ لم اومر بقتا لکم و اکراهکم علی الایمان ماعلیّ الّاالبلاغ وقد بلغت، وقیل: «وما انا علیکم بحفیظ» یحفظ علیکم نعمکم فاحفظوها بترك المعصیة.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «و لمّا جاءت رسلنا **لوطاً** سیئی بهم وضاق بهم ذرعاً» الآیة.

١ ـ القایف. الذی یعرف النسب بفراسته ونظره الی اعضاءالمولود. ج قافه. (المنجد)
٢ ـ نخاس در نسخه الف غلط است. النخاس: بیاع الرقیق، بیاع الدواب. دلالها. (المنجد).

اشارت است بکمال حزن **لوط** وغایت درد واندوه وی در راه دین، هم تشریفاست اوراهم بشارت، تشریفاست از آن روی که عزّت **قرآن** اورا جلوه میکند، وازاندوه وی عالمیان را بر آتش اندوه می‌نشاند، وخلعت مثوبت روز دولت ایشانرا میدوزد، وبشارت از آن است که هر کرا بر آمدن مراد درطالع وی بود، نخست تیر بی‌مرادی درکام وی نشانند، وبردرد واندوهش‌اندوه فزایند، آنکه‌چون یکبار کی دل‌خویش باندوه سپرد، واز راه مراد خود برخاست، محبّت حقّ اورا درپردهٔ عصمت خویش گیرد که: «انّالله یحبّ کلّ قلب‌حزین» دوست دارد الله دلی که همه غم نادیدن وی‌خورد، همه بار دردنایافت وی کشد، اندوهش بدان‌دهد تاروزی گوید، که: «لاتحزن» ترس وبیم دردلش‌افکند، تادروقت نزع‌اورا گوید که: «لاتخف» آن ساعت که بندهٔ مؤمن را درخاك نهند، وآن خریشتهٔ گور برسینهٔ عزیز اونصب کنند، دوستان متفکّرحال او، خویشان متحیّر انتقال او، دل وی پراز اندوه وبیم گشته، میان نواخت وسیاست درمانده، گوش برغیب نهاده، تاخود چه خطاب آید وباوی چه کنند، بنده درین سوز وحسرت بود، که فضل الٓهی دررسد، لطف ایزدی درپیوندد، خطاب آید، بنعت‌اکرام وافضال، عبدی ترکوك وعزّتی وجلالی لانشرنّ علیك رحمتی، بندهٔ من دوستان مجازی ترا رها کردند غم مخور واندوه مدار که ما ترا واپناه رحمت خویش گرفتیم، ودر روضهٔ رضوان جای‌تو ساختیم، همانست که ربّ العزّة گفت: «لاتخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنّة» اینست بار درخت اندهان، و غایت درد دوستان، نه از گزاف گفت آنچه **پیر طریقت** گفت: الٓهی! نصیب‌این بیچاره ازین کار همه‌درداست، مبارك باد که مرا این‌درد سخت درخورداست، بیچاره آنکس که زین درد فرداست، حقّا که هر که بدین درد ننازد ناجوانمرد است.

هردرد که زین دلم قدم بر گیرد — دردی دگرش بجای دربر گیرد
زان باهردرد صحبت ازسر گیرد — کآتش چورسدبسوخته‌اندرگیرد.(۱)

«قال لو انّ لی بکم قوّة او آوی الی رکن شدید» قال **ابن عطاء** لو انّ لی بکم قوّة من نفسی لمنعتکم من معصیة ربّی ولو انّ المعرفة بیدی لاوصلتها الیکم، آن مهجوران درگه عزّت و زخم خورد گان عدل ازل گرد سرای **لوط** بر آمدند بقصد

۱ ـ ض: کآتش چو بسوخته رسد درگیرد.

آن عزیزان، بر مخالفت فرمان، و آن کار بر لوط دشخوار شد ورنج دل وی درحق آن مهمانان بغایت رسید، وبی‌آرام گشت ازسر تحیّر گفت: «لو انّ لی بکم قوّة» با آن همه رنج که از ایشان دید شفقت از ایشان هم باز نگرفت و آرزوی توفیق وهدایت ایشان دردل خود راه داد، گفت: اگر کلید معرفت وهدایت بدست من‌بودی، بردلهای شما درمعرفت گشادمی، وشما را باین عصیان وخذلان فرونگذاشتمی لکن چه سود که این کار بدست من نیست، وهدایت بخواست من نیست، همانست که مصطفی (ص) را گفتند: «لیس علیك هدیهم ولکنّ الله یهدی من یشآء» یامحمد هدایت وغوایت خلق حقایق تعزّز ماست، وخصایص تفرّد ما، برتو جزاز دعوت نیست، وراه نمودن جز کار الٓهیّت ما نیست.

«فلما جآءَ امرنا جعلنا عالیها سافلها» سنّة الله فی عباده قلب الاحوال علیهم، و الانقلاب من سمات الحدوث، والّذی لایزول ولا یحول فهو الّذی لم یزل و لایزال بنعوت الصّمدیّة، گردش احوال وتیرگی روزگار نعت حدثان است، وسرانجام بندگان است، روزی ایشانرا نعمت، وروزی غمانست، یکی بی‌کام وبی‌نوا یکی شادان ونازان است، از آن که چنین وگه چنان است، که ازخاك مختلط آفریده، وبآب تغیّر سرشته، و تا بدانی که یکتا و یگانه خداست که در صفت او تغیّر نه، و در نعت او تبدّل نه، وبا اوهیچ منازع ومشارك نه، آنرا که خواهد بفضل خود نوازد، واورا به وی حاجت نه، و آنرا که خواهد بعدل خود راند، واز کس بیم نه، آنکه در آخر آیت گفت: «وماهی من الظالمین ببعید» این چنان است که گفتند:

و من یرنی فلایغیّر بعدی فانّ لکلّ معصیةٍ عقاباً

۸ - النوبة الاولی

قوله تعالی: «**قالوا یا شعیب**» گفتند: ای شعیب «**اصلوتك تأمرك**» این نماز های فراوان تو [میفرماید مار او] میفرماید ترا، «**ان نترك ما یعبد آباؤنا**» که ما را فرمایی تادست بداریم پرستش آنچه پدران ما می‌پرستیدند، «**اوان نفعل فی اموالنا ما نشاء**» یادرمالهای خویش آن کنیم که ما خواهیم، «**انّك لانت الحلیم**

الرشید (۸۷) » توئی تو آن زیرك راست آهنگ .

« **قال یاقوم** » [**شعیب**] گفت: ای قوم : « **ارایتم** » چه بینید وچه گوئید «**ان کنت علی بینة من ربّی**» اگر من برچیزی راست و کاری درست روشن ام ازخداوند من « **و رزقنی منه رزقاً حسناً** » وخداوند من مرا ازخود روزی داد نیکو « **وما ارید ان اخالفکم** » ونمی خواهم که شوم مخالفت کنم(۱) ازشما «**الی ما انهیکم عنه**» [وبا پس شما آن کنم] که [پیش شما] شمارا می باززنم از آن «**ان ارید الاّ الاصلاح**» نمی خواهم مگر باصلاح آوردن و نیك کردن کار شما و کار خویش «**ما استطعت**» تاتوانم ، «**و ما توفیقی الاّ بالله**» ومرا توان راست داشتن وموافق کردن گفت وکرد وآهنگ نیست مگر بخدای [وخواست ویاری او] «**علیه توکّلت**» پشت باو بازکردم وکار باو سپردم ، «**والیه انیب** (۸۸)» و با اوگشتم و با او گرائیدم .

« **ویا قوم لایجرمنّکم شقاقی** » ای قوم شما را بر آن مداراد خلاف کردن با من وستیز جستن با من « **ان یصیبکم** » که بشما رسد « **مثل ما اصاب قوم نوح** » همچنان عذاب که بقوم **نوح** رسید [از آب] ، «**اوقوم هود**» یا بقوم **هود** رسید [از بد] «**اوقوم صالح**» یا بقوم **صالح** رسید [از بانگ] «**وماقوم لوط منکم ببعید**(۸۹)» و قوم **لوط** [و آنچه بدایشان رسید] از شما نه دور است .

«**واستغفروا ربّکم**» و آمرزش خواهید از خداوند خویش ، «**ثمّ توبوا الیه**» وبا او گردید ، «**انّ ربّی رحیم ودود** (۹۰) خداوند من بخشاینده است دوست دار .

« **قالوا یا شعیب** » گفتند: ای **شعیب** « **مانفقه کثیراً ممّاتقول** » درنمی یابیم مافراوان ازین که تومیگویی [ازاخبارغیب] «**وانّا لنریك فینا ضعیفاً**» وترا درمیان خویش بیچاره می بینیم «**ولولا رهطك لرجمناك**» وگرنه خاندان تو بودی مترا بیرون کردیمی و براندیمی(۲) ، « **وما انت علینا بعزیز**(۹۱) » و نه دریغ

« **قال یاقوم** » گفت: ای قوم « **ارهطی اعزّ علیکم من الله** » خاندان من برشما گرامی تراند و بنزدیك شما دریغ تر ازالله « **واتّخذ تموه ورآءکم ظهریا** »

(۱) وجذ کنم (الف) . (۲) کردید و براندید (الف) .

و شما الله را پس پشت گرفته‌اید، «انّ ربّی بما تعملون محیط(۹۲)» خداوند من بکرد شما دانا است.

«ویاقوم اعملوا علی مکانتکم انّی عامل» ای قوم همچنان می‌باشید (۱) وهمچنان می‌زئید وهمه کارمی کنیدومن همچنان می‌باشم وهمچنان می‌زیم وهمه کارمی کنم «سوف تعلمون من یاتیه عذاب یخزیه» آری بدانید وآگاه شوید(۲) که آن کیست که باو آید عذابی که اورا رسوا کند «ومن هو کاذب» وبدانید که دروغ زن کیست «وارتقبوا انّی معکم رقیب (۹۳)» چشم میدارید تا من باشما میدارم.

«ولمّا جاء امرنا» چون عذاب ما آمد بفرمان ما، «نجّینا شعیباً والّذین آمنوا معه» رهانیدیم شعیب را و ایشان را که گرویده بودند با او «برحمة منّا» ببخشایشی ازما «واخذت الّذین ظلموا الصیحة» وفرا گرفت آن ستمکارانرا بانك کـه فریشته زد برایشان «فاصبحوا فی دیارهم جاثمین (۹٤)» تا در سرایهای خویش مرده بیفتادند.

«کان لم یغنوا فیها» چنانکـه گوئی هرگزنبـودند، «الابعداً لمدین» دوری بادا و لعنت افزایا(۳) مدین را، «کما بعدت ثمود (۹۵)» چنانکه دوری دید و لعنت شنید ثمود.

«ولقدارسلناموسی بایاتنا» وفرستادیم موسی را بسخنان ونشانهای خویش «وسلطان مبین (۹٦)» و حجّت آشکارا.

«الی فرعون وملائه» بفرعون وکسان وی «فاتّبعوا امر فرعون» فرمان فرعون را پی بردنـد «وماامرفرعون برشید (۹۷)» و فرمـان فرعون بر راه راست نبود.

«یقدم قومه یوم‌القیمه» در پیش قوم خویش می‌آیـد روز رستاخیز «فاوردهم النّار» تا ایشانرابآتش رساند «وبئس الوردالمورود (۹۸)» وبدرسیدن جای که بآن رسند.

«واتّبعوا فی‌هذه لعنة ویوم‌القیمة» برپی ایشان کردند لعنت درین جهان

۱ ـ می‌ید (الف). ۲ ـ شید (الف) ۳ ـ افزا (الف)

وروز رستاخیز ، **«بئس الرفد المرفود (۹۹)»** بد چیز دادند آنکس را که لعنت دادند **«ذلك من انباء القری»** آن از خبرهای شهرها است [که پوشیده بود بر عرب] **«نقصّه علیك»** میگوئیم و میخوانیم آنرا برتو **«منها قائم»** هست از آن شهرها که برپای هست اینز(۱) **«و حصید (۱۰۰)»** و لختی از آن دروده و کنده و نیست کرده.

«وما ظلمناهم» و ستم نکردیم ماور(۲) ایشان **«ولیکن ظلموا انفسهم»** لکن ایشان ستم کردند برخویشتن **«فما اغنت عنهم»** پس بکار نیامد وسود نداشت ایشانرا **«آلهتهم التی یدعون من دون الله من شیء»** آن خدایان ایشان که میخواندند فرود از الله بهیچ چیز،(۲) **«لمّا جاء امر ربّك»** آنگه که عذاب آمد بفرمان خداوند تو **«وما زادوهم»** وافزود آن خدایان ایشان ایشانرا **«غیر تتبیب (۱۰۱)»** مگر زیان کاری نمودن.

«وکذلك اخذ ربك» و چنان است گرفتن خداوند تو **«اذا اخذ القری»** که شهر های دشمنان بعذاب فرا گرفت **«وهی ظالمة»** و ایشان برخود ستمکار والله نه بیداد گر، **«انّ اخذه الیم شدید (۱۰۲)»** گرفتن خداوند تو دردنمای است سخت

النوبة الثانیة

قوله تعالی : «قالوا یا شعیب اصلوتك تأمرك» . **ابن عباس** گفت: **شعیب** نماز بسیار کردید(۳) از آن جهت این سخن گفتند یعنی این نمازهای فراوان تو میفرماید ترا که ما را از پرستش بتان بازداری . **حمزه و کسایی و حفص** «اصلوتك» خوانند بر لفظ واحد، یعنی اقراءتك التی تقرأها فی صلوتك تأمرك ، وقیل : دینك یأمرك ان نترك ما یعبد آباؤنا من الاصنام، «او ان نفعل» این «او» بمعنی واو است، همچنانکه فلان گویند یرکب البغل اوالفرس یعنی مرة هذا و مرة ذاك «ان نفعل» عطف است بر «ما یعبد» نه عطف است بر «ان نترك» یعنی اصلوتك تأمرك ان نترك ما یعبد آباؤنا وفعلنا فی اموالنا مانشاء . و آنچه ایشان در مال خویش میکردند بخس بود در کیل

---

۱ ـ در بعض نسخ ناخوانا است وظاهراً هجایی در کلمهٔ «هنوز» است ۲ ـ بر (ج) بهیچیز (الف ج)
۳ ـ کردی (ج)

ووزن وتکسیر الدّراهم والدّنانیر ، یعنی ـ اذا تراضینا فیما بیننا بذلک فلم تمنعنا منه ، میگوید : ما خود رضا دادیم و پسندیدیم آنچه میکنیم از بخس و تکسیر ، تو چرا ما را باز میداری . و در شواذّ خوانده‌اند « مانشاء » به تاء ، و برین قرائت «ان نفعل» عطف بر « ان نترك » باشد و معنی آنست که **سفیان‌ثوری** گفت : کان یأمرهم‌بالزّکوة فاجابوه بذلک. «انک‌لانت الحلیم‌الرشید» این‌سخن بروجه استهزا گفتند و بوی ضدّ این خواستند یعنی‌انك لانت‌السّفیه الغاوی. این همچنان‌است‌که خزنهٔ آتش **بوجهل** را گویند : «ذق انّك انت‌العزیز الکریم» ورروا باشد کـه این سخن بتحقیق گفته باشند یعنی ـ انّك فینا حلیمٌ رشیدٌ فلیس یحمل بك شقّ عصا قومك ولامخالفة دینهم. همچنانکه قوم **صالح** گفتند : «یاصالح قد کنت فینامرجوّاً قبل‌هذا» والرّشید یصلح للفاعل والمفعول، تقول: رشدرشداً ورشد فهورشیدٌ وارشده الله فهو رشیدٌ مرشد ومرشد فیهما جمعاً .

قال : «یاقوم ارایتم ان کنت علی بیّنة من ربّی» ای ـ اخبرونی عماترون فیما اقول ان کنت علی بیان من ربی و برهان فیما ادعوکم الیه . « ورزقنی منه » ای ـ من‌الله ، وقیل : من‌البیان . «رزقاً حسناً»حلالاً طیّباً من غیربخس و تطفیف‌وذلك انه کان کثیرالمال . وقیل : رزقاً حسناً ، علماً ومعرفة ونبوة. جواب شرط محذوف است و «ان کنت» این کون حال‌است میگوید: من که بربیان وبصیرت تمامم و برحجّتی روشن و روزی فراخ فراوان ازمال و نعمت حلال و ازعلم و معرفت و نبوّت ورسالت وتوفیق طاعت ، افاعدل عنها واتّبع‌الضلال ؟ چه بینید شما وچه گوئید ازین بر گردم وبر پی‌ضلالت روم ؟

«وما ارید ان اخالفکم الی ماانهیکم عنه» یعنی ـ لاانهاکم عن شی ثمّ آتیه . میگوید : من شما را از چیزی نهی نکنم کـه پس خود کنم بخلاف آنچه میگویم واین از نکوترین خطابهاست در **قرآن** وپندها که علما را داده‌اند وآن‌سه آیت‌اند در **قرآن** یکی اینست ، دیگر « اتأمرون‌النّاس بالبرّ و تنسون انفسکم » سه دیگر «لم تقولون مالا تفعلون» برعلما واجب‌است نظر درین آیات کردن وحقّ آن‌بجای آوردن وکار بندآن بودن ، خود درآن پند پذیرفتن ، و آنکه دیگران را در آن

پنددادن، وباین معنی گفته‌اند:

لاتنهَ عَنْ خُلقٍ وَ تاتی مِثلهُ عارُ عَلیکَ اذا فعلتَ عَظیمُ.

وقال آخر:

و غیر تقّیٍ یأمرُ النّاسَ بالتّقی طبیبُ یداوی و الطّبیب مَریضُ.

وگفته اند: یحیی معاذ هر که که برسریر نشستی تا خلق راپند دهد، نخست این بیت گفتید:(۱)

مواعظ الواعظ لن تُقبلا حتّی یعیها قلبهُ اوّلا
یا قوم ما اقبح من واعظٍ خالف ماقد قاله فی الملأ
اظهر للنّاس من احسانه و بارز الرّحمن لمّا خلا.

«ان ارید الا الاصلاح» ای۔ ما ارید فیما آمر کم به وانها کم عنه الّا الاصلاح فیما بینی و بینکم بان تعبدوا الله وحده وتفعلوا ما یفعل من یخاف الله. میگوید: من بآنچه میفرمایم شما را جز صلاح کار شما نمی خواهم که صلاح کار شما در آنست که خدایرا پرستید، واورا طاعت دار باشید، و کارنیکان وپرهیزگاران کنید، آنکه گفت. «ما استطعت» یعنی ـ این پند که دادم، وصلاح شما که خواستم، بقدر طاقت خویش کردم، و طاقت و وسع من بیش از ابلاغ و انذار نیست. امّا شما را برطاعت داشتن در قدرت من نیست، که آن جز بتوفیق الله نیست «وما توفیقی الّا بالله» یعنی وما توفیقی لدعائکم الی الاسلام وترك التّضفیف «الّا بالله علیه توکلت» ای ـ فوّضت امری الیه و استعنت به و وثقت به «والیه انیب» ارجع فی السرّاء و الضرّاء والیه ارجع فی المعاد.

«ویا قوم لایجرمنّکم» ای ـ لایکسبنّکم ولا یحملنّکم کقول الشاعر:

ولقد طعنتُ اباعیینة طعنة جرمت فزارة بعدها ان تغضب.

وهو متعدّ الی مفعولین احدهما الکاف و المیم و الثانی «ان یصیبکم» و الشقاق المخالفة والمعاداة وان یکون فی شقٍّ غیرشقّه. ومعنی الآیه: لایحملنّکم معاداتکم ایّای «ان یصیبکم» عذاب العاجلة «مثل ما اصاب قوم نوح من الغرق» «وقوم هودٍ»

۱ ـ گفتی (ج)

من الریح العقیم، «اوقوم صالح» من الرجفة والصّیحة، «وما قوم لوط منکم ببعید» این از بهر آن گفت که ایشان قریب العهد بودند باهلاك قوم لوط که شعیب را بر اثر لوط فرستادند. میگوید: نه دیراست تا ایشانرا هلاك کردند، چرا بهلاك ایشان پند نپذیرید، وعبرت نگیرید، وگفته اند: دیار ووطن قوم لوط نزدیك بودبایشان میگوید: چرا در آن دیار و وطن ننگرید، وعبرت نگیرید، که رب العزّة آنرا چنان زیرو زبر کرده، ودمار بر آورده؟

« واستغفروا ربکم ثم توبوا الیه » معنی استغفار و موضع این« ثمّ » از پیش رفت، « انّ ربی رحیم ودود » رحیم بالمؤمنین ودود متحبب الی عباده وبالاحسان علیهم. میگوید: خداوند من مهربانست. وبخشاینده برمؤمنان، سخت دوست دار ایشان. ومهراو کننده(۱) میان خود و بندگان، بنیکو کاری کردن باایشان. «ودود» بناء مبالغة است فعول بمعنی فاعل، ورو باشد که فعول بمعنی مفعول بود، وبهردو معنی صفت خداست، واورا سزاست، فانّه تعالی یودّالمؤمنین ویودّونه، کما قال جلّ وعزّ: « یحبّهم ویحبّونه » وقال: « والذین آمنوا اشد حباً لله ». و قال: « سیجعل لهم الرحمن ودّاً ».

« قالوا یا شعیب مانفقه کثیراً مما تقول » ای ـ مانفهم الاالیسیر مما تقول من التوحید والبعث والنشور ووفاءالکیل والمیزان. «وانّالنریك فینا ضعیفاً» ای ضعیف البدن. و قیل: قلیل البصر بمصالح الدنیا و عمارتها و الانتفاع بها. وقیل: ضعیفاً، ای ـ ضریراً، یعنی ـ ضعیف البصر. وفی لغة حمیر: یسمی الضریر ضعیفاً، و کان شعیب (ع) ضریراً ویسمّی الاعمی ضریراً لانه ضرّ بذهاب بصره، ویسمّی ایضاً مکفوفاً لانه کف عن التصرف بذهاب بصره. گفته اند: شعیب (ع) ضریر بود، از بس که بگریسته بود از بیم خدا ضریر گشت، و اورا خطیب پیغامبران میگفتند، شیرین سخن بود وخوش نطق وپاك عبارت، وعشیره وقبیلهٔ وی فراوان بودند ازینجابود که قوم وی گفتند: « لولا رهطك لرجمناك » میگویند، رهط وی چهار هزار بارهزار بودند همه بر ملّت ایشان نه بر ملّت شعیب، ازین جهت بایشان میل داشتند واکرام

۱ ـ افکننده (ح)

ایشانرا میگفتند؛ « لولا رهطك لرجمناك » ای ـ لولا عشیرتك و اقرباؤك لقتلناك بالرجم و هو من شرالقتلات . وقیل : رجمناك ـ سببناك و شتمناك ، « وما انت علینا بعزیز » لست عندنا من اهل‌الكرامة و التوقیر . و قیل : وما انت علینا بذی غلبة و ملك ، وكانوا یسمون‌الملك عزیز .

« قال یاقوم ارهطی اعزّ علیكم من‌الله » الرهط والعصبة والنفر لایقع الا علی الرجال ، چون ایشان گفتند : « لولا رهطك لرجمناك » **شعیب** بر ایشان انكار نمود گفت : تترکون قتلی لرهطی والله عزّ و جلّ اولی بان تتّبع امره اعشیرتی اعظم فی قلوبكم من‌الله والله خالقكم ورازقكم ؟ مرا در عشیرت من آزرم میدارید ، وایشانرا در دل خویش بزرگ میدانید ، و در خداوند بزرگوار ، و کردگار ذوالجلال که آفریدگار ، و روزی گمار ، شماست می آزرم نمی‌دارید ؟ سزاتر و نیکوتر آن بود که مرا در الله نگه دارید واز بهر وی آزرم دارید نه از بهر عشیرت .

« واتّخذتموه وراءكم ظهریا » این در نسق استفهام است ، یعنی ـ که شما الله را پس پشت گرفته اید ، و فرمان وی بگذاشته اید . الظهری ، من ولّیت عنه ظهرك ، یقال : فلان جعل فلاناً ظهریّاً والقی حاجته وراء ظهره وجعل حاجته منه بظهر ، قال‌الله عزّ و جلّ « فنبذوه وراء ظهورهم » و منه قوله : « و كان الكافر علی ربّه ظهیراً » یعنی ـ عوناً لاعدائه‌علیه ، ویقال : هولیّ‌عنیه ظهره « انّ ربّی بما تعملون محیط » عالم به مجاز علیه .

« ویاقوم اعملوا علی مكانتكم » قرأ **ابوبكر** مكاناتكم بالجمع ، و المكانة المنزلة . وقیل : مصدر ، مكن‌مكانة اذا تمكّن من الشی « ویا قوم اعملوا » بین آیت‌وعید بین درقرآن‌تهدیداندواظهارغنا ازخلق . والمعنی : اعملوا علی ما انتم علیه انّی عامل علی ما امرنی‌الله وسترون منزلتكم‌بمنزلتی « سوف‌تعلمون » انّا الجانی علی نفسه والمخطی فی‌فعله « من یأتیه عذاب یخزیه » یذلّه و یفضحه « ومن هو كاذب » قیل : « من » فی محلّ النّصب ـ ای ـ سوف تعلمون من‌هو كاذب . وقیل : ویخزی من‌هو كاذب . وقیل : محلّه رفع تقدیره ، ومن‌هو كاذب فیعلم كذبه ویذوق وبال امره « و ارتقبوا » ای ـ انتظروا ماأوعدتكم من العذاب « انّی معكم‌رقیب » ای ـ منتظر لكم العذاب فی‌الدنیا

وقیل: انّی مرتقب الرّحمة من اللّٰه.

«ولمّا جآء امرنا» ای ـ قضاؤنا فی قوم **شعیب** بالعذاب «نجّینا **شعیباً** والّذین آمنوا معه برحمة منّا واخذت الّذین ظلموا الصّیحة» قیل: الصّیحة الصّیاح، صاح بهم **جبرئیل** فماتوا. وقیل: الصّیحة هاهنا العذاب وانّما اهلکوا بالحرّ وهم اهل «یوم الظّلّة» وقیل: بعث اللّٰه **شعیباً** الی **مدین** والی **اصحاب الایکة** فاهلك اصحاب **مدین** بالصّیحة کما فی الآیة، واصحاب **الایکة** بالحرّ و یقوّیه مابعده «الا بعداً ل: **مدین** کما بعدت **ثمود**» و **ثمود** اهلکوا بالصّیحة «فاصبحوا فی دیارهم جاثمین» میّتین صرعی هلکی، «کان لم یغنوا فیها» ای ـ کأن لم یکونوا فیها، ای ـ فی دیارهم. وقیل: فی الدّنیا، ای ـ کان لم یعیشوا فی الدّنیا ولم یکونوا من عمّارها. وقیل: کأن لم ینزلوها، یقال: غنینا بالمکان، اذا نزلنا به «الا بعداً ل: «**مدین**» ای ـ انّهم قد بعدوا من رحمة اللّٰه عزّوجلّ. وهو منصوب علی المصدر، ای ـ ابعدهم اللّٰه فبعدوا بعداً. بعد بالضّمّ ضدّ قرب، وبعد بالکسر هلك.

«ولقد ارسلنا **موسی** بآیاتنا» وهی **التوریة** وماانزل فیها من الاحکام «وسلطان مبین» حجّة واضحة نیّرة وهی العصآء والجراد والقمّل والضّفادع و غیرها. والسّلطان من السّلیط. والسّلیط: مایستضاء به، و من هذا قیل للزّیت سلیط. والمبین الواضح والموضح ایضاً لانّ، ابان، یجئی لازماً و متعدیاً. وقیل: السّلطان، الّذی خصّه اللّٰه به استیلاؤه علی قلب من رآه، کما قال: «والقیت علیك محبّة منّی» لم یره احد الّا احبّه ثمّ لم یأخذه فی اللّٰه ضعف ولافشل، لطم وجه **فرعون** وهو رضیع کما فی القصّة ولطم وجه **ملك الموت** کما فی الخبر «واخذ برأس اخیه یجرّه الیه» و قتل **القبطی** واقدم بالجسارة علی سؤال الرّؤیة ففی جمیع هذا تجاوز اللّٰه عنه لما اعطاه من السّلطان والقوّة «الی **فرعون** وملائه فاتّبعوا» ای ـ الملأ اتّبعوا «امر **فرعون** ومامر **فرعون** برشید» هذا جواب ل: **فرعون** فی قوله: «وما اهدیکم الّا سبیل الرّشاد» و قیل: ما امره ذاصلاح و قیل الرّشید هیهنا بمعنی المرشد «یقدم قومه یوم القیمة» یعنی یتقدّمهم فیقودهم الی النّار، یقال: قدمه یقدمه قدماً اذا تقدّمه «فاوردهم النّار» ذکره بلفظ الماضی یحتمل وجهین: احدهما: فاوردهم فی الدّنیا النّار، ای ـ موجبها وهو الکفر

والثانی : انّ الفاظ القیمة اکثرها جآء بلفظ الماضی تحقیقاً فیکون المعنی یقودهم الی ان یوردهم فیدخل قبلهم وهو خلفه «وبئس الورد المورود» ای ـ بئس المدخل المدخول فیه النّار وهو ذمّ للنّار . وقیل : للواردین واصله من الورد وهو اتیان المآء . وقیل : الورد، الدّخول .

« واتّبعوا فی هذه » ای ـ فی هذه الدّنیا «لعنةً» نزّه الجبّار عزّوجلّ نفسه عن النّدم فی هذه الآیة . درین آیت اظهار جلال و عزّت خود میکند و پاکی و تقدّس خود از ندم و پس آورد بخلق می نماید یعنی پاکست و منزّه خداوند ذوالجلال ، و کردگار بر کمال ، از آنچه بر کرد وی پشیمانی رود ، یا فعل وی بروی تاوان آید ، یا ازپس آورد اورا بیم بود . «واتّبعوا فی هذه لعنةً» میگوید : درین جهان لعنت بر پی ایشان داشتند ، کس را نبینی که ایشانرا یاد کند ، که نه لعنت بر ایشان کند ، هم مؤمنان بر ایشان لعنت میکنند درزمین ، وهم فریشتگان در آسمان ، «ویوم القیمة» و همچنین فردا در قیامت فریشتگان بر ایشان لعنت کنند « بئس الرّفد المرفود » ای ـ بئس العطاء المعطی اللّعنة بعداللّعنة وکلّ شیٔ جعلته عوناً لشیٔ واسندت به شیئاً فقد رفدته به ، یقال : عمدت الحائط واسندته ورفدته بمعنی واحد . معنی آنست که : فردا درقیامت که مؤمنانرا بهشت عطا دهند عطای کافران لعنت بود پس لعنت، و بد عطائی است ایشانرا لعنت «ذلك من انباءالقری» این همچنان است که در عقب خبر نوح گفت : «تلك من انبآء الغیب» ، «ذلك» ای ـ هذا الّذی اخبرت من اخبار القری والامم « نقصّه علیك » نبیّنه لك و نتلوه علیك ، فحذّر قومك من مثل عذاب الامم الخالیه . میگوید : اینست خبر شهرها و امتّها و سر گذشت ایشان ، وعذاب و هلاك که فرو گشادند بر ایشان ، یعنی که قوم خود را و عرب را بترسان ، و بیم نمای ایشانرا از مثل آن عذاب ، آنکه گفت : «منها قائم » از آن شهر ها هست که اینز بر پای است(۱) و خراب نگشته چون **قسطنطنیه** و هرمین مصر وکنیسهٔ رها « وحصید » و هست از آن که خراب شده و نیست گشته چون **خورنق** و **سدیر** و **غمدان** و **سیلحین** و **بارق**(۲) و **مارب** و **عماد عاد** و مثل آن . و گفته اند : «قائم»

۱ ـ که آن بر پای است (ج) . ۲ ـ سیحین (ج) بازق (نخ)

دیارقوم **هود** است و قوم **صالح** که آثار و اطلال آن پیدا است و «حصید» دیار قوم **نوح** وقوم **لوط** که آنرا هیچ اثر وطلل نیست.

«وماظلمناهم» بالعذاب «ولکن ظلموا انفسهم» بالکفروالمعصیة. انّی یجوز الظّلم فی وصفه و تصرّفه فی ملکه بحق الهیّته و المتصرّف فی مطلق ملکه متحکّم بحسب ارادته و مشیّته وانالم یتوجّه لخلق علیه حق فکیف یجوز الظّلم فی صفته، «فما اغنت عنهم» ای - ما نفعتهم ولا دفعت عنهم «آلهتهم الّتی یدعون من دون الله من شیء» ای - شیئاً من العذاب «لمّاجآء امرربك» ای - قضاؤه بعذابهم فنزل بهم عقابه «ومازادوهم» ای - مازادتهم عبادتها «غیرتتبیب» ای - غیرتخسیر وهلاك، التّباب الخسار، یقول تعالی: «وما کید **فرعون** الاّ فی تباب» ومنه قوله: «تبّت یدا **ابی لهب**» ای - خسرت.

«و کذلك اخذ ربّك» ای - هکذا یعذّب کفّار **مکة** کما عذب الامم الخالیة، ای - مثل هذاالاخذ الّذی اخذ اولئك یأخذ القری یعنی - اهل القری اذا کفروا، والمراد بالاخذ العقوبه: «انّ اخذه الیم» ای - مؤلم «شدید» یعسرزواله، کقوله: «انّ بطش ربّك لشدید»، روی **ابوموسی** قال قال **رسول الله**ص: ان الله یمهل الظّالم و روی یملی الظالم، فاذا اخذه لم یفلته. ثم قرأ «و کذلك اخذ ربك اذا اخذ القری وهی ظالمة انّ اخذه الیم شدید».

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «قالوا یاشعیب اصلوتك تامرك» الآیة. **شعیب** ص متعبّد بود، براداء طاعات وتحصیل عبادات پیوسته حریص وبر آن مواظب بود، ساعت شب بنماز مستغرق داشتید (۱) و هنگام روز بلفظ شیرین و بیان پر آفرین پیغام حق با قوم خویش گزاردید (۲) وازین سخنان که ربّ العزّة ازوی حکایت میکند کمال کفایت ووفور عقل و نور بصیرت وحصول سکینه دردل وی پیداست، وذلك قوله: «ان کنت علی بیّنة من ربّی» این بیّنت که نوریست که دردل تابد، تا خاطر ازحرمت پر کند، و اخلاق را تهذیب کند و اطراف را ادب کند، نه پیش دعا حجاب گذارد، نه پیش فراست بند

۱ - داشتی (ج) ۲ - گزاردی

نه‌پیش امید دیوار، از اینجا آغاز کند علم ربّانیان، و یقین عارفان، و ناز دوستان.
«ورزقنی منه رزقاً حسناً» بازنمود وبیان کرد که آنچه‌یافتم ودیدم، نه‌ازخودیافتم، ونه‌بمردی وقوّت‌خودبآن‌رسیدم، بلکه‌آن‌رزق‌الهی‌است، موهبت‌ربّانی ولطف‌ایزدی، همانست که مصطفی‌ص گفت: «انا سیّد ولد آدم ولافخر» کرامتی‌عظیم، ونواختی کریم، ازخدای کریم، وبدان فخرمی نیارم، که نه‌مکتسب منست، ونه بجلادت و قوّت من، تا بآن فخر توانم کرد، موهبت آلهی است، و عطاء ربّانی، بفضل خود کاری ساخته وپرداخته، وبی‌ماراست کرده. وگفته‌اند: رزق حسن، دوام‌نعمت است بی‌مؤنت، وکمال صفاوت بی‌وسیلت، دوام نعمت غذای نفس است مرکب خدمت را، وکمال صفاوت غذای روح است مرکز مشاهدت را، و ازرزق حسن است که کردار مخالف گفتار نبود، چنانکه **شعیب** گفت: «وما اریدان اخالفکم الی ما انهاکم عنه». **بوعثمان** گفت: واعظ نیست‌او که بزبان خلق‌را پنددهد، وآنچه گوید خود نکند، حکیم نیست او که برزبان حکمت راند، واعمال و سیرت وی بروفق حکمت نبود، ودراخباربیارند که‌الله تعالی به‌**عیسی** وحی‌فرستاد که: یا **عیسی** عظ نفسک فان اتّعظت فعظ النّاس، والا فاستحیی منّی. و یقال: من لم‌یکن له‌حکم علی نفسه فی المنع عن الهوی، لم یمض له حکم علی غیره فیمایرشده الیه من‌الهدی. وفی الخبر: من ازداد علماً ولا یزددهدی، لم یزدد من‌الله الابعداً، هرکه ویرا علم فزاید، و آنگه راه‌هدی برونگشاید، ازحقّ اورا جذز(۱) دوری نیفزاید. نه میدان بیقین که‌کلید گنج هدی رفیق ... ت، کوشش بطاعات، و یافت درجات بتوفیق است، خوبی ... نکه اورا رفیق است، بنده بجهد خود کجا رسد اگر توفیق نبود، نجات خود کی تواند؟ بی‌مرکب توفیق‌راه بحقّ چون برد. رب العزّه حکایت میکند ازقول
«وما توفیقی الاّ باللّه علیه توکلت والیه انیب» توفیق چوگ ... ست، و بنده گ ... میدان، ذکربرزبان، وآوای برّ درگوش و ثمرة وعده‌در ...

پیر طریقت گفت: تا جان درتن است، و نفس ر برنگ کند ... ست، وهشیاری حاصل است، از عبودیت چاره نیست. راست است که طاعت بتوفیق ... ست، آما جهد

۱ ـ جزدوری (ج)

بگذاشتن روی نیست، راست است که معصیت بخذلان است، امّا جنز(۱) فرو گذاشتن شرط نیست، اندیشیدن که رهی توانستی که گناه نکردید،(۲) سر همه گناه است، و این سخن گناه کار(۳) را عذر پنداشتن هم از گناه است، آلهی! عزّت ترا گردن نهادیم، و حکم ترا جان فدا کردیم، ما را میگوئی که مکن و درمی افکنی، و میگوئی کـه کن و فانمیگذاری، مارا جای خصومت وترا جای عزّت، پس مارا چه ماند مگر گردن نهادن بطاعت.

«واستغفروا ربکم ثمّ توبوا الیه» میگوید: آمرزش خواهید از خداوند خویش که وی آمرزگار است، ورهی نواز نه بسزای رهی بل بسزای خویش هرچند کـه رهی را جرم بسیار است، آخر فضل مولی پیش الطاف ربوبیّت است، که کرم خود برصفت عبودیّت عرضه میکند، کـه هرچه از رهی تقصیر است، بی‌نیازی من برابر آنست، وهرچه ازو ناپسندیده است، مهربانی من برسر آنست، وهرچه رهی را امید است، فضل من برتر از آنست. «انّ ربّی رحیم ودود» الودود الّذی یتحبّب الـی عباده بالاحسان الیهم. ودود اوست که بمهربانی نواخت خود بربنده نهد، ونعمت بروی پیاپی ریزد، تابنده اورا دوست شود. ازینجا بود که با **داود** (ع) گفت که: «یاداود حبّب الّی عبادی» راه ما بربندگان ما روشن دار، ودوستی ما در دل ایشان افکن، و نعمت ما بایاد ایشان ده، و سخنان ما در دل ایشان شیرین کن، و بگوی من آن خداوندم که باجودم بخل نه، وباعلمم جهل نه، وباصبرم عجز نه، وباغضبم ضجرنه، در صفتم تغیّر نه، ودر گفتم تبدّل نه، «مایبدّل القول لدیّ وما انا بظلاّم للعبید» پس اگر بنده تقصیر کند، وحقّ این کرامت بنشناسد، وشکر نعمت بنگزارد او را عتاب کند وگوید: یابن **آدم** ماانصفتنی اتحبّب الیك بالنّعم، وتتمّقت الیّ بالمعاصی، خیری علیك نازل و شرّك الیّ صاعد، رواه **علیّ بن ابی طالب** (ع) عن **النبی** (ص) عن‌الله عزّ وجلّ: یابن **آدم** ... وذکر الحدیث.

۹ - النوبة الاولی

قوله تعالی -: «**انّ فی ذلك لآیة**» درین [حدیث] نشانی است، «**لمن خاف**

۱ - حذر(ج) ۲ - نکردی (ج) ۳ - گنه کار (ج)

عذاب الآخرة» اورا کـه از عذاب آن جهانی ترسان است ، **«ذلك یوم مجموع له الناس»** آن روز روزی است که آنرا مردمان فراهم خواهندآورد ، **« وذلك یوم مشهود(۱۰۳)»** وآن روز روزی است که داور ودادده ودادخواه حاضر .

« وما نؤخره » باپس نمیداریم آن روزرا ، **«الا لاجل معدود(۱۰۴) »** مگر هنگامی شمرده را .

« یوم یأت » آن روز آید ، **« لاتكلم نفس الا باذنه »** سخن نگوید هیچ کس مگر بدستوری الله ، **«فمنهم شقي وسعيد(۱۰۵)»** از ایشان بود بدبخت و از ایشان بود نیکبخت(۱)

« فاما الذین شقوا» اما ایشان کـه بدبخت آیند ، **« ففي النار »** ایشان در آتش‌اند . **«لهم فيها زفير وشهيق(۱۰۶)»** ایشانرا در آن نالهیی زار وخروشی سخت

«خالدین فیها» ایشان اند جاویدان در آن ، **«مادامت السموات والارض»** همیشه تاآسمانهاوزمینهابرپایست ، **« الا ماشاء ربك »**مگر آنچه خداوند تو خواست

« ان ربك فعال لما یرید(۱۰۷) » خداوند تو همه آن کند که خود خواهد .

«واما الذين سعدوا» واما ایشان کـه نیکبخت آیند ، **« ففي الجنة »** در بهشت اند ایشان [فردا] **«خالدين فيها»** جاویدان در آن ، **« ما دامت السموات والارض »** همیشه تاآسمان بود وزمین ، **« الا ما شاء ربك »** مگر آنچه خداوند تو خواست ، **«عطاء غير مجذوذ(۱۰۸)»** [آن نیکبخت کردن وبه بهشت رسانیدن] عطای است وبخشیدنی هرگز نه بریدنی .

«فلا تك في مرية» نگر کـه در گمان نباشی ، **«مما یعبد هؤلاء»** از آنچه ایشان می‌پرستند [که روزگار بر آن دراز گشت وبر ایشان] ، **« مایعبدون الا كما یعبد آباؤهم من قبل »** نمی‌پرستند مگر همچنانکـه پدران ایشان می‌پرستیدند پیش فا(۲) **«وانا لموفوهم نصيبهم»** وما بایشان خواهیم سپرد بهرهٔ ایشان [از عذاب] **«غير منقوص(۱۰۹)»** بهره‌ای ناکسته .

« ولقد آتينا موسى الكتاب » موسی را دیبرد دیم، ذمهٔ **تورات** ، **«فاختلف**

---

(۱) نیك بخت . (الف) (۲) از پیش (ج)

فیه » درآن دو گروه گشتند، « **و لولا کلمة سبقت من ربّك** » و اگر نه سخنی پیش‌شده بودید(١) ازخداوند تو [که هیچ کس‌را برعمر ورزق‌نفزایند(٢) ونکاهند،] « **لقضی بینهم** » [میان تو که رسولی و] میان ایشـان [بعذاب عاجل] کار برگزارده آمدید(٣) « **وانّهم لفی شكّ منه مریب** (١١٠) » و مشرکان [در میان این دوگروه مختلف از اهل کتاب] درگمان می‌باشند از کار [**محمد**] گمانی دل شورنده .

« **وانّ کلّا** » و نیست هیچ کس از همهٔ [دشمنان هم کتابی و هم مشرك] « **لما لیوفینّهم ربّك اعمالهم** » مگر بایشان خواهد سپرد [پاداش] کردار هـای ایشان خداوند تو « **انّه بما یعملون خبیر** (١١١) » که او بآنچه ایشان میـکنند دانا است و از آن آگاه .

« **فاستقم کما اُمرت** » می پـای و یکسان می‌باش برراستی و درستی چنانکه فرمودند ترا ، « **ومن تاب معك** » [ترا میگویند این سخن] و هـرکس را که با مسلمانی آمد با تو ، « **ولاتطغوا** » و نافرمان و اندازه درگذراننده مبید(٤) « **انّه بما تعملون خبیر** (١١١) » که او بآنچه شما میـکنید بینا و داناست .

« **ولاترکنوا الی الّذین ظلموا** » و بـا ستم کاران مچسبید(٥) و مـگرائیـد « **فتمسّکم النّار** » که‌آتش بشما رسد باایشان « **و ما لکم من دون‌الله من‌اولیاء** » وته شمارا یاربود فرود ازالله ، « **ثمّ لاتنصرون**(١١٣) » و نه‌آنکه شما را یاری دهند.

« **واقم الصلوة طرفی النّهار** » بپای‌دار نماز برد وگوشهٔ روز ، « **وزلفاً من اللّیل** » و دو نماز شب فراهم نزدیك شام و خفتن ، « **انّ الحسنات یذهبن السیّات** » که کارهای نیـکوناپیدا کند وببرد کارهای‌زشت ، « **ذلك ذکری للذّاکرین** (١١٤) » این فرمان و این وعد یادکاری است یاددار آن را .

« **واصبر فانّ‌الله لایضیع اجرالمحسنین**(١١٥) » و شـکیبایی کن که الله ضایع نـکند مزد نیـکوکاران .

(١) بودی (٢) بیفزایند (ج) (٣) آمدی (ح) (٤) مباشید (ح) .
(٥) مخسپید (الف) رکن‌الیه ، مال‌الیه و سکن . (المنجد) رکن‌الیه ، میل کرد بسوی وی وآرمید (منتهی‌الارب) حسیدن ... میل کردن . (برهان) . برحسب صورت نسخهٔ (ج) که در متن است مرادف مگرایید ، و برحسب نسخهٔ الف ظاهراً ترجمهٔ «سکن» یا آرمید است .

« **فلولا كان من القرون من قبلكم** » چرا نبود از گروهان که پیش از شما بودند، « **اولوا بقيّة** » هشیاران وزیرکان ودانایان، «**ينهون عن الفساد في الارض**» که باز زدند(۱) از تباهی کردن درزمین ، «**الّا قليلا ممّن انجينا منهم**» مگراندکی که بودند از آنکه ما رهانیدیم [از عذاب از پیشینیان] « **واتبع الذين ظلموا ما اترفوا فيه** » و بیدادگران را بریی فراخ جهانی و فراخ توانی و توانگری کردند تا بریی آن ایستادند ، « **و كانوا مجرمين(۱۱٦)** » بدان بودند و در عذاب جرم ایشان بود

«**وماكان ربّك ليهلك القرى بظلم**» وخداوند توهرگز آنرا نبود ونخواست شهرهایی را که هلاك كرد كه آنرا ببیداد هلاك كند ، «**واهلها مصلحون(۱۱۷)**» و اهل آن شهرها نیك فعل و نیکوکار و بصلاح .

«**ولو شاء ربّك**» و اگرخداوند توخواستید(۲) «**لجعل الناس امّة واحدة**» مردمان را همه يك دين ويك دل ويك راه کردید(۳) «**ولايزالون مختلفين(۱۱۸)**» و همیشه جداجد(٤)خواهند بود .

« **الّا من رحم ربّك**» مگر ایشان که الله ایشانرابرراه راست بداشت ببخشایش خویش ، « **ولذلك خلقهم** » وایشان آنرا آفرید ، «**وتمّت كلمة ربّك**» وسپری گشته برفت[وبراستی پیشی کرد] سخن خداوندتو[بحکم] «**لاملأنّ جهنّم**» که حق که(٥) پرکنم ناچاره دوزخ ، « **من الجنّة والنّاس اجمعين(۱۱۹)** » از پری و آدمی اهل آن همه از ایشان .

« **وكلّاً نقصّ عليك من انباء الرسل** » و همه که برتومیخوانیم از خبرهای پیغامبران ، «**ما نثبّت به فؤادك**» آنست که دل ترا [از تنگی وضعف و [illegible]] [illegible] با جای می آریم و برجای بمیداریم ، « **و جاءك في هذه الحقّ** » ودرین پیغام که بتو فرستادیم بتو همه راستی آمد و درستی ، « **وموعظة وذكرى للمؤمنين(۱۲۰)** » و پندی و یادکاری گرویدگان را .

۱ ـ باز زدندید (الف) . ۲ ـ خواستی (ج) . ۳ ـ کردتی (ج) . ٤ ـ جدا جدا (ج) .
٥ ـ که حق ، [illegible]

«**وقل للّذين لایؤمنون**» وگوی[1] ایشانرا که بنمی گروند، «**اعملوا علی مکانتکم**» که برهمان عادت خویش میکنید آنچه میکنید و برهمان خوی خویش می زئید ومی باشید[2] «**انّا عاملون** (١٢١)» تامادر آن خویش می باشیم[3] ومی کنیم. «**انتظروا انّا منتظرون**(١٢٢)» وبودنی را بشما و بما[4] چشم میدارید تاما میداریم.

« **وللّه غیب السّموات والارض** » و خدایراست علم همهٔ گذشتها و بودنیها و نهانیها[5] در آسمان وزمین، «**وللّه یرجع الامر کلّه**» وبا او خواهند گردانید همه کارتا با او گردد [همه آن بود که او خواهد آنگه که او خواهد] «**فاعبده وتوکّل علیه**» او را پرست وکار با او[6] سپار وپشت با او[7] بازکن، «**وماربّک بغافل عمّا یعملون**(١٢٣)» و خداوند تو ناآگاه نیست از آنچه [دشمنان] میکنند.

النوبة الثانیة

قوله تعالی : «انّ فی ذلك لآیةً» ای ــ انّ فی ذلك الّذی نزل بالامم المهلکة من انواع العذاب، لعبرة « لمن خاف عذاب الآخرة » اعتقد صحته و وجوده. و قیل: « لآیة » ای ــ علامة انّ اللّٰه ینجز وعده للمؤمنین وللانبیاءِ ان ینصرهم « ذلك یوم مجموع له النّاس» یحشر الخلایق کلهم فیه ولیس یوم بهذه الصفة الا یوم القیمة «وذلك یوم مشهود » یشهده اهل السموات و الارضین. وفی تفسیر شاهد ومشهود ان الشاهد **محمد** (ص) والمشهود یوم القیامة قال **مقاتل** : یشهده الربّ عزوجلّ فی ملائکته لعرض الخلائق وحسابهم. وفی الخبر الصحیح عن **ابی هریرة** قال قال **رسول اللّٰه** (ص) :

« یجمع اللّٰه الخلق یوم القیمة فی صعید واحد ثم یطلع علیهم رب العالمین فیقول یتّبع کل انسان ما کان یعبد ویبقی المسلمون فیطلع علیهم ویعرفهم نفسه، ثم : یقول انا ربکم فاتبعونی.

« وماتؤخره » الی الیوم المذکور « الا لاجل معدود» سنوه وشهوره وایامه وساعاته میگوید : ما روز قیامت با پس نمی داریم مگر هنگامی شمرده را یعنی که :

---

١ ـ وبگو (ج). (٢) می ید (الف). ٣ ـ می یم (الف). ٤ ـ وما (ج). ٥ ـ ونهانها (ج). ٦ و ٧ ـ باو (الف).

سالها و ماهها و روز ها و ساعتها از آن روز که دنیا بیافریدیم تا وقت قیامت همه شمرده‌ایم و دانسته، ودرعلم قدیم خود مقرر کرده، ونام زد شده، واز خلق پوشیده داشته، که چند سال وچند ماه وچند روزوچند ساعت بخواهد گذشت تا پس قیامت بود، چون آن روزگار بسر آید قیامت بود که یك ساعت در پیش نیفتد وباپس(۱) نبود. و قیل: ان ذلك الوقت سبعة آلاف سنة منذ خلق الله الدنیا الی ان تنقضی.

«یوم یأتی» اثبت(۲) الیآء مکی و یعقوب وصلا و وقفاً، مدنی و ابوعمرو والکسائی، وصلا وحذفها الباقون فی الحالین، واثباتها وحذفها لغتان، تقول العرب: لاادرِ، فتحذف الیآء وتجتزی بالکسرة وذلك لکثرة الاستعمال، والاجود فی النحو اثبات الیای. گفته‌اند «یوم یأت» این «یوم» بمعنی حین است، ای حین یاتی ذلك الیوم الذی یجمع فیه الخلائق «لاتکلم نفس» ای لاتتکلم نفس فیه ولاتنفع من شفاعة اووسیلة «الا باذنه» تبارك وتعالی. میگوید: روزرستاخیز روزی صعب است، وهول آن عظیم، هیچ کس زهره ندارد که سخن گوید درآن روز، ونه هیچ کس شفعت کند، یـ وسیلتی برسازد مگر بدستوری الله. همانست که جایی دیگر گفت: «لایتکلمون الاّ من اذن له الرحمن» و رواباشد که از درازی روز قیامت در آن مواطن و مواقف بود در بعضی مواقف سخن گویند چنانکه گفت: «واقبل بعضهم علی بعض یتسءلون» ودر بعضی نگویند چنانکه گفت «لاینطقون ولایؤذن لهم فیعتذرون».

«لاتکلم نفس الاّ باذنه» وآنگه درآن روز خلق دوگروه بشند گرو شقاوت که در ازل شقی بودند و گروهی اهل سعادت که در ازل سعید آمدند: فمنهم شقی» کتبت علیه الشقاوة ومنهم سعید کتبت علیه السعادة. روی عن عمر قال: لما نزلت: فمنهم شقی و سعید، قلت: یا رسول الله فعلام نعمل ذا علی شیء قد فرغ منه ام علی شیء لم یفرغ منه؟ قال: بل علی شیء قد فرغ منه یا عمر وجرت به الاقلام ولکن کلّ متیسّر لما خلق له.

«فاما الذین شقوا ففی النار لهم فیها زفیر و شهیق» الزفیر اول نهیق الحمیر والشهیق آخره، شبّه اصواتهم فیها بانکر الاصوات قال ابوالعالیة(۳) الزفیر فی الحلق

۱ ـ واپس (ج) ۲ ـ اثبات (الف) ۳ ـ ابوالعالیه (غ ف)

والشهيق في‌الصدر والزفيراصله من‌المزفور و هوالشديد الخلق، والشهيق اصله‌الطول من‌الجبل الشاهق .

« خالدين فيها مادامت السموات والارض » و گفته اند سموات اينجا اطباق دوزخ است و ارض ادراك آن . ودر ديگـر آيت سموات اطباق بهشت است و ارض تربت آن، و مستقيم تر وجه آنست در هردو که آن کنایت است از تابیدبر مذهب عرب که گویند : لا اكلّمك ولا افعل ذلك ماذرّ شارق، وطلع كوكب، و هبّت ريح، وحتّى يعوداللبن في‌الضرع، وحتى يعود امس، و يبيض‌الغراب، وحتى يرجع السهم على فوقه . و منه قول‌الشاعر :

ترجّى(١)الخير وانتظرى‌ايابى اذا ماالقارظ(٢) العنزى آبا

وقـال امرؤ القيس : و انى مقيمٌ مـا اقـام عسيب

باين همه درازی روزگار خواهند ومعنى ابد. آنکه‌گفت :«الّا ماشاءَ ربك» این « ما » بمعنى من است یعنی ـ الاّ من شاءَ ربك، و هم قوم موحدون يخرجون من‌النّار ويدخلون‌الجنة . میگوید : جاویدردوزخ باشند همیشه مگرقومی‌موحدان گنه‌کاران که پس از آن که عذاب چشیدند الله خواست که ایشانرا از دوزخ‌بیرون آرد و ببهشت فرستد کـه شقاوت ایشان بحکم ازل ابـدی نبود و بر وفق این خبر مصطفی است (ص) . روى جابربن‌عبدالله قال قرأ رسول‌الله (ص) : « فامّـاالّذين شقوا » الى قوله : « اِلّا ما شاءَ ربّك» فقال (ص) : «ان شاءالله ان يخرج انـاساً من الّذين شقوا من‌النّار فيدخلهم الجنة فعل » و قال(ص) : « يخرج قوم من‌النّار بعدما يصيبهم منها سفع فيدخلون‌الجنة فيسميهم اهل‌الجنةالجهنميين » و در دیگر آیت باین قول معنى آنست که : نیکبختان جاوید در بهشت باشند « الا مـا شاءَ ربك » من‌قدر مكث المعذّبين في‌النّار من‌الموحدين من لدن دخولها الـى ان دخلوا الجنّة، مگر قومی از موحّدان که مدتی در آتش باشند و خداوند تو خواست که ایشانرا بیرون آرد و ببهشت فرستد فهؤلاءِ لم يشقوا‌اشقاء من يدخل‌النارعلى‌التابيدولاسعدوا سعادة من لا تمسّه‌النّار . و فى ذلك ما روى عن ابن‌عباس قال : قوم من اهل‌الكبائر

١ ـ فرجى (الف) ٢ ـ لقارض (الف) القارظ (ج) و ظ : القارظ يا الاقرط

من اهل هذه القبلة يعذّبهم الله بالنار ما شاء بذنوبهم ثم يأذن لهم في الشفاعة فيشفع لهم المؤمنون فيخرجهم من النار فيدخلهم الجنة فسماهم اشقياء حين عذّبهم في النار . فقال: « فامّا الذين شقوا ففي النار لهم فيها زفير و شهيق خالدين فيها ما دامت السموات والارض الا ما شاء ربك » حين اذن لهم في الشفاعة اخرجهم من النّار وادخلهم الجنّة و هم، هم قال :

« و امّا الذين سعدوا » يعني ـ بعد الشقاء الّذى كانوا فيه « ففي الجنة خالدين فيها الا ما شاء ربك » يعني ـ الّذين كانوا في النّار . قولي ديگر گفته‌اند که آسمانها و زمين آسمان دنيا وزمين دنيا است و « الا » بمعنى سوى است چنانکه کسى گويد لو كان معنا رجل الا زيد يعنى ـ سوى زيد لقاتلنا ، اگر باما مردى بودى بيرون از زيد ما قتال کرديمى(۱) همچنين معنى آيت آنست که ايشان جاويد در آن باشند مادام که اين آسمانها و زمين بر پاى است که نهايت ديدار شما است که از ابد خود همين ديديد بيرون از آن ابد جاودانه که در علم ما است و بخواست ما است که علم مخلوق بدان نرسد وهرگز منقطع نشود . وقال قتاده : تبدل هذا السماء و هذه الارض فالمعنى : خالدين فيها مادامت السموات تلك السماء وتلك الارض المبدلتان من هاتين. وقيل : «الا ما شاء ربك» من زيادة اهل النار في العذاب واهل الجنة في النعيم . وقيل : « الا ما شاء ربك » من كونهم في مهلة الدنيا و في التراب على ضوء البلى وفي الموقف حتى تظهر النّار . و قيل : « الا ما شاء ربك » و هو لا يشاء ان يخرجهم ، يعني ـ لوشاء ان يرحمهم لقدروا ، لكنّه اعلمنا انهم خالدون ابداً . روى ابوهريرة قال : قال رسول الله (ص) : « يؤتى بالموت يوم القيمة فيوقف على الصراط فيقال يا اهل الجنة فيطلّعون خائفين وجلين بان يخرجوا من مكانهم الذى هم به ، ثم يقال : يا اهل النار فيطلعون فرحين مستبشرين ان يخرجوا من مكانهم الذى هم به ، فيقال لهم : هل تعرفون هذا ؟ فيقولون : نعم ، ربنا هذا الموت فيمر به فيذبح على الصراط ، ثم يقال للفريقين خلود لا تجدون فيها موتاً ابداً .

« و اما الذين سعدوا » قرأ حمزة و الكسائى و حفص عن عاصم : «سعدوا»

۱ـ کرديد (الف)

بضم‌السین ، والوجه انه مبنی للمفعول به من قولهم : سعدت الرجل اسعده سعداً فهو مسعود ، و یکون متعدیاً لسعد کما یقال : خزنته فخزن هو ، و قرأالباقون «سعدوا» بفتح السین ، والوجه انه فعل لازم مبنی للفاعل علی وزن فعل یقال سعد فلان یسعد سعادة فهو سعید ، کما یقال شقی یشقی فهو شقی و السعد سبب‌الخیر کما ان ضده من النحس سبب‌الشر « خالدین فیها مادامت السموات والارض الا ما شاء ربك عطاءغیر مجذوذ» ای ـ غیرمقطوع عنهم. عطاء نصب علی‌المصدر، ای‌ـ اعطوا عطاء ، قال و **کیع** کفرت **الجهمیة** باربع آیاتٍ من کتاب‌الله عزوجل فی وصف نعیم الجنة قوله : «لا مقطوعةٍ ولا ممنوعةٍ » قالوا تقطع و تمنع . وقوله : «اکلها دایم و ظلها » قالوا : لا یدوم . و قوله : «ما عندکم ینفد و ما عندالله باقٍ » قالوا :لا یبقی . و قوله : «عطاء غیر مجذوذ » قالوا : یجذ ویقطع .

«فلاتك فی مریةٍ » المریة، الشك ، والفعل منه : امتری وتماری وماری غیره مماراةً و مراءً ، در معنی این آیت سه قول گفته‌اند : یکی آنست که لا تشك ان‌عبادة ما یعبدونه ضلال ، ای **محمد** نگر بگمان نباشی که پرستش این بتان که **قریش** آنرا می‌پرستند ضلال است و گم راهی . دیگر معنی لا تشك انها تقلید لآبائهم و اقتداء منهم بهم ، بگمان مباش که ایشان باین عبادت بتان تقلید پدران خویش میکنند و بر پی اسلاف خویش می‌روند . قول سوم(۱) آنست که کفار دو فرقت‌اند، فرقتی نفی صانع میکنند ، و بوجود صانع بهیچ حال اقرار نمی‌دهند ، و فرقتی بوجود صانع اقرار میدهند اما با وی انباز می گیرند و بتان و طواغیت را می پرستند ، میگویند : لا تشك فی انّ هؤلاءِ فی الکفر کهؤلاءِ ـ نگر بگمان نباشی که ایشان همه در کفر یکسان‌اند و هر دو فرقت گمراهند(۱) « ما یعبدون الا کما یعبد آباؤهم من‌قبل» ای ـ هم کآبائهم فی‌الکفروالتقلید . و قوله : « کما یعبد » یعنی ـ کما کان یعبد فحذف لانّ « قبل » یدل علیه « و انـا لموفوهم نصیبهم » حظّهم « غیر منقوص » یعنی ـ حظهم من‌الرزق . وقیل : من‌الخیروالشرّ. وقیل : من‌العذاب . روی **اوسط‌بن عمروالبجلی** قال : قدمنا **المدینه** فالفیت **ابابکر** علی‌المنبر یخطب‌الناس‌فسمعته‌یقول

۱ـ سیوم (الف) ۱ـ گم راهند (الف)

قام فینا رسول‌الله (ص) قال سألوا الله‌العافیة فانّه لم یعط احدٌ افضل من معافاةٍ بعد یقین و ایاکم والریبة فانه لم یؤت احدٌ اشد من ریبةٍ بعد کفر.

«ولقد آتینا موسی الکتاب فاختلف فیه» هذا تسلیة للنّبی (ص) ب: موسی وما کان یلقاه من قومه من تکذیبهم ایّاه واختلافهم فی **التوریة** - میگوید: **موسی** را **تورات** دادیم و اهل **تورات** در آن دو گروه گشتند قومی بوی ایمان آوردند واستوار گرفتند وقومی کافرشدند ودروغ زن گرفتند، ایشان با تورات همان کردند که قوم تو با **قرآن**. گفته‌اند: این اختلاف ایشان بعد ازبعثت **مصطفی** است یعنی- اختلف من بعد ما اتاهم **محمد**، فی تصدیق ما نزّل فیها من خبر نبوّة **محمد** «ولولا کلمة سبقت من ربّك» بتأخیر العذاب عن امّة **محمد** الی یوم القیامة «لقضی بینهم» یعنی- لاهلکوا فی‌الدّنیا وفرغ‌من‌عذابهم. وقیل: «ولولا کلمة سبقت‌من‌ربّك»بتأخیر العذاب عن اهل الکتاب لاهلکوا حین اختلفوا فی **التوریة** « وانّهم لفی شكّ منه» ای - من **التوریة**. وقیل: من **القرآن** «مریب» ذی ریب موقع فی الرّیب والتّهمة

«وانّ کلاّلما»بتشدید«انّ»وتخفیف«لما»قرائت **بوعمرو** و **کسائی** و **یعقوب** است وباین قرائت «ما» بمعنی من است چنانکه اهل **حجاز** گویند: سبحان ما سبّح له الرّعد، ای - من سبّح الرّعد ولام در «لما» لام تأکید است که در خبر «انّ» شود ولام «لیوفینّهم» لام قسم محذوف مضمر است، و التقدیر: و الله لیوفینّهم. میگوید: همه که دشمنان اند کتابی ومشرك همه آنست که بحقّ که بایشان خواهم سپرد جزای کردارهای ایشان خداوند تو. وروا باشد که «ما» زیادت باشد زیست بین اللاّمین لیفصل بینهما کراهة اجتماعها. **ابن کثیر** و **نافع** «ان کلاّ لما» هردو بتخفیف خوانند و این هم برمعنی قرائت اوّل است و اصل «ان» «انّ» بوده فخففت و بقی عملها. **شامی** و **حمزه** و**حفص** «انّ کلاّ لمّا» نون ومیم هردو بتشدید خوانند و وجه «انّ» الاصل فیه: وانّ کلاّ لمن ما لیوفینّهم، فوصلت «من» الجارة بما فانقلبت النون میما، وادغمت فاجتمعت ثلث میمات فخففت احدیهنّ فبقی لمّا بالتشدید و ما بمعنی من، کما ذکرنا و اسم لجماعة الناس کما قال تعالی: فانکحوا ما طاب لکم من النّساء» ای - من طاب. والمعنی: وانّ کلاّ لمن الذین «لیوفینّهم ربّك اعمالهم» و قرائت

ابوبکر از **عاصم** « ان کلاًّ » بتخفیف نون است و « لمّا » بتشدید میم ، والوجه انّ «ان» علی ماسبق من انّها مخفّفة من الشدیدة «ولمّا» علی ماذکرنا من انّ اصله «من ما» واللاّم هی الّتی تدخل علی خبر «انّ» واللاّم فی «لیوفینّهم» هی لام القسم علی ماسبق فی الجمیع ، والتّقدیر : وان کلاًّ لمن ماوالله «لیوفینّهم ربّك اعمالهم» و«ما» بمعنی «من» کما ذکرنا . ویجوزان یکون «ان» للجحد ، بمعنی : «ما » وانتصاب « کلاًّ » بنزع الخافض ، والتّقدیر : و ان من کلّ ، و«لمّا» بمعنی : الّا ، والمعنی : ما کلّ من المؤمن والکافر والبرّ والفاجر الّا «لیوفینّهم ربّك اعمالهم» کقوله : انّ کلّ نفس لما علیها حافظ» ای ـ ما کلّ نفس الّا علیها حافظ «انّه بما تعملون خبیر» یعلم الصّالح منهم وغیر الصّالح .

«فاستقم کما امرت» هذا الکلام هیهنا و فی سورة حم شامل کلّ امر خوطب به **رسول الله** (ص) فی **القرآن** و خارجه ، یقول : استقم یا **محمد** کما امرك ربّك وبلّغ الرّسالة وادع النّاس الی الایمان بالله ، میگوید : راست باش وراست زی بر بردباری وهشیاری ومردی ومردمی وجوانمردی وخدا ترسی وخدا پرستی پیغام برسان وخلق بردین حقّ خوان . وقیل: استقم علی **القرآن** ولاتشرك بی شیئاً وتوکّل علیّ فیماینوبك. قال : **السلمی** الخطاب للنبیّ والمراد بهامّته وقال **ابن عبّاس** : مانزلت علی **رسول الله** (ص) فی جمیع القرآن آیة کانت اشد ولااشقّ علیه من هذه الایة ، ولذلك قال لاصحابه ، حین قالوا لقد اسرع الیك الشیب ، فقال: شیّبتنی سورة **هود** «ومن تاب معك» یعنی ـ من اسلم وآمن بك فلیستقیموا «ولاتطغوا» ای ـ لاتجاوزوا امر الله «انّه بما تعملون بصیر» یعلم اعمالکم فیجازیکم علیه .

« ولاترکنوا الی الّذین ظلموا » ای ـ لاتمیلوا الیهم و لاتطمئنّوا الی قولهم ولاتداهنوهم من قوله : « ودّوالوتدهن فیدهنون » وقیل : الرّکون الی الظلمة الرّضا بعمل الظّلمة ، ای ـ لاترضوا باعمالهم «فتمسّکم النّار» و یقال : لاتصاحب الاشرار فانّ ذلك یحرمك صحبة الاخیار . تقول : رکن الیه یرکن رکناً ورکن یرکن رکوناً . وقال قوم : رکُن یرکُن ، وهی شاذّة نادرة وافصح اللّغات: رکَن یرکُن، والرّکن ناحیة من الجبل او الحایط قویّة . و بدانکه مسّ در **قرآن** بر سه وجه است : یکی بمعنی

اصابت چنانکه درین آیت گفت : «فتمسکم النار» ای ـ یصیبکم لفحها . ودر سورة **الاعراف** گفت : « مسّ آباءنا الضرّآء والسّرّآء » ای ـ اصاب آباءنا الشدّة والرّخاء . و در سورة **ص** گفت : «مسّنی الشّیطـان » ای ـ اصابنی . و درسورة **الحجر** گفت : «لایمسهم فیها نصب» ای ـ لایصیبهم . و در **آل عمران** گفت : « ان تمسکم حسنةٌ تسؤهم» ای ـ ان تصبکم . وجه دوم مسّ بمعنی جماع ، کقوله: فی **البقره** « مالم تمسوهن » یعنی ـ مالم تجامعوهن «وان طلّقتموهنّ من قبل ان تمسّوهنّ ». وفی **الاحزاب** ثمّ طلّقتموهن من قبل ان تمسّوهنّ » یعنی ـ من قبل ان تجامعوهنّ . وجه سوم مسّ است بمعنی خبل ، و ذلك فی قوله تعالی : « کالّذی یتخبّطه الشیطان من المسّ » ، قوله : «ومالکم من دون الله من اولیآء» اعوان یمنعونکم من عذاب الله ، ثمّ لا تنصرون » حال ولیس بعطف ای ـ حالکم حینئذ هذا .

« و اقم الصلوة طرفی النّهار » میگوید : بپای دار نماز در دو گوشهٔ روز یکطرف نماز بامداد و یك طرف نماز دیگر « وزلفاً من اللیل » یعنی نماز شام و خفتن . این قول **حسن** است ، **مجاهد** گفت : « طرفی النّهار » نماز بامداد است و پیشین ودیگر «وزلفاً من اللّیل» شام وخفتن ، در پنج نماز جمع کند ، **مقاتل** گفت : صلوة الفجر (۱) والظهر طرف وصلوة العصر والمغرب طرف «وزلفاً من اللیل» العشاء الآخرة **ازهری** گفت : «طرفی النّهار» غدوه وعشیّه فصلاة الفجر فی احد الطرفین وصلوة الظهر والعصر فی الطرف الآخر وتسمّیان صلوتی العشی (۲) وزلفاً من اللیل ای ـ ساعات اللّیل من اوّله و فیها المغرب والعشاء الآخرة ، و انما سمیّت الساعات التی فی اول اللّیل زلفاً ، لقربها من النّهار و احدتها زلفة مثل غرفة وغرف و رکبة ورکب . ونصب طرفی وزلفاً علی الظرف کما تقول : جئت طرفی النّهار و اول اللیل . وقیل : یعنی ـ صلوتی العشاء لزلفة احدیهما من الاخری و قربها منها .

انّ الحسنات یذهبن السیّئات » یعنی ـ ان الصلوات الخمس یکفّرن ما بینهنّ من الخطایا الصغایر . وعن **ابی عثمان** قال : کنت مع **سلمان** تحت شجرة فاخذ غصناً منها یابساً فهزّه حتّی تحاتّ (۳) ورقه . ثم قال لی **سلمان** : الا تسئلنی لم افعل هذا ؟

---

۱ ـ العشاء (الف) ۲ ـ العشاء (ب) ۳ ـ تحات الورق (از ح ت ت) ، من الشجر : تناثر . (ازالمنجد) .

فقلت: ولم تفعله؟ قال: انّ المسلم اذا توضاء ثمّ احسن الوضوء ثمّ صلّى الصلوات الخمس تحاتّ خطاياه كما تحاتّ هذا الورق. ثمّ تلا هذه الآية: «واقم الصلوة طرفى النّهار» الآية. وروى انّ **اباالیسر عمرو بن غزية الانصارى** كان يبيع التمر، فاتته امراة تبتاع تمراً، فقال: انّ فى البيت تمراً اجود منه فهل لك فيه؟ قالت: نعم. فذهب بها الى بيته، فضمها الى نفسه و قبّلها. فقالت: اتّق الله. فتركها وندم على هذا(١) فاتى **النبى** ص وقال: يا **رسول الله** ما تقول فى رجل راود امرأة عن نفسها ولم يبق شيئاً مما يفعل الرّجال بالنّسآء الا ركبه غيرانه لم يجامعها. فقال: **عمر** لقد سترك الله لوسترت على نفسك، ولم يردعليه **رسول الله** ص وقال: انتظر فيه امر ربى، وحضرت صلوة العصر فصلى **النبى** ص العصر فلمّا فرغ اتاه **جبرئيل** ع بهذه الآية فقال **النبى** ص اين **ابواليسر**؟ فقال: ها انا ذا يا **رسول الله**، قال: اشهدت معنا هذه الصلوة؟ قال: نعم. قال: اذهب فانّها كفّارة لما عملت. فقال **عمر**: يا **رسول الله** اهذا له خاصة ام لنا عامّة؟ فقال: بل للنّاس عامة. وروى انّ **رسول الله** ص رأى رجلاً يقول: اللّهم اغفرلى وما اراك تغفر، فقال **النبى** ص: ماسوء ظنّك بربّك. فقال: يا **رسول الله** انّى اذنبت فى **الجاهلية** و **الاسلام** فقال: (ص) مافى **الجاهلية** فقد محاه **الاسلام** ومافى **الاسلام** تمحوه الصلوات الخمس، فانزل الله تعالى «واقم الصلوة طرفى النهار وزلفاً من اللّيل انّ الحسنات يذهبن السيّآت» وروى عن **النبى** ص قال: مثل الصلوات الخمس مثل نهر جار غمر على باب احدكم يغتمس فيه كلّ يوم خمس مرّات فماذا يبقين من درنه. وقيل: «الحسنات» فى هذه الاية قول العبد «سبحان الله والحمدلله ولااله الاالله والله اكبر» «ذلك» اى هذا الّذى ذكرنا. وقيل: **القرآن** «ذكرى للّذاكرين» وعظ للمتّعظين.

«واصبر» يا **محمد** على مايصيبك من اذىً قومك واستعن على ما امرت به بالصبر فانّ بالصبر تنال درجة المحسنين. وقيل واصبر على الصلوة «فانّ الله لا يضيع اجر المحسنين» اى ـ المصلّين. هو كقوله: «وأمر اهلك بالصلوة واصطبر عليها».

«فلولا كان من القرون من قبلكم» اى ـ هلاّ كان، وهو موضوع للتحضيض و يختص بالفعل «اولوا بقيّة» البقيّه الباقى من الشيء اى ـ من بقيت له بقية من الرأى والعقل

١ ـ ذلك (الف)

والتمییز والبصیرة فیعرف الحقّ من‌الباطل والصواب من‌الخطأ . وقیل : «اولوا بقیّة» اصحاب جماعة تبقی من‌نسلهم، والمعنی : لوکان منهم من‌هذه صفته لما نزل بهم‌العذاب «الا قلیلاً ممّن انجینا منهم» این‌استثنا منقطع است ای ـ لکن قلیلاً منهم‌انجیناهم لانهم کانوا بهذه الصفة . میگوید : هر قرنی از پیشینان وهر قومی که در میان ایشان زیرکان بودند که می‌باز زدند(۱) از فساد آن قوم را عذاب نکردیم و آن اندك قوم بودند چرا آن دیگران قومها که عذاب کردیم در میان ایشان هم زیرکان نبودند که ایشانرا باز زدندی(۲)از فسادتاما ایشانرا عذاب‌نکردیمی(۳) «واتّبع‌الذین‌ظلموا ما اترفوا فیه» ای ـ اتّبع‌الظلمة ما نعموا فیه من‌لذات‌الدنیا و آثروه ونسوا الآخرة . ومعنی‌اترفوا مکّنوا من‌الترفّه وهی‌التنعّم، ای ـ آثروا ذاك علی طاعة‌الله فهلکوا «و کانوا مجرمین» کافرین .

«وما کان ربك لیهلك القری بظلم» ای ـ بظلم من‌الله «واهلها مصلحون» مؤمنون محسنون ، این یك قول آنست که در نوبت اول رفت . معنی دیگر : «وما کان ربك لیهلك القری بظلم» منهم ، ای ـ بعضهم و الاکثر علی‌الصلاح ، خداوند تو بر آن نیست که اهل شهری هلاك کند بآنکه قومی ازایشان‌ظلم کنند چون بیشترین ایشان برصلاح باشند. سه دیگر(٤) قول آنست که «ما کان ربك لیهلك القری بظلم» بشرك منهم «واهلها مصلحون» فی‌المعاملات فیمابینهم یأمرون بالمعروف وینهون عن‌المنکرولا یظلم بعضهم بعضاً ، میگوید : خداوند تو آن نیست ونخواهد که اهل شهری را هلاك کند بشرك و کفر ایشان چون در معاملات بیکدیگر انصاف و عدل نگه دارند وبریکدیگرظلم نکنند وامر معروف‌ونهی‌منکر بپای دارند. زیرا که مکافات کفر و شرك آتش دوزخ است و مکافات ظلم و تعدی در شرع هلاك وعذاب دنیا . ولهذاقال ابن‌عباس : لم یهلك‌الله قریة بالشرك حتی تضاف الیه ظلم بعضهم‌بعضاً . وقال بعضهم : الصلاح فی ثلثة اشیاء : فی اکل الحلال و اتباع السنن ومخالفة الهوی .

«ولو شاء ربك لجعل الناس امّة واحدة ، مسلمین کلّهم ولکن لم یشاء

---

۱ ـ باز می‌زدند (ج) ۲ ـ بازززدندید (الف) ۳ ـ نکردیمی (ب)
٤ ـ سدیگر (ج)

کذلك ، اگر الله خواستی(۱) خلق همه مسلمانان بودندی(۲) بر دین راست و ملت درست . همانست که جای دیگر گفت :« ولو شاءَالله لجمعهم علی‌الهدی » اگر الله خواستید همه را راه نمودید و هدایت دادید لکن نخواست و این حکم درازل نکرد که ایشانرا مختلف آفرید بر ملّتها و دینهای پراکنده(۳) جدا جدا خواهند بود از جهودی و ترسایی و گبرکی .

« اِلّا من رحم ربّك » الا من عصم ربك برحمته فهداه الی‌الایمان‌فانه ناج‌من‌الاختلاف بالباطل ، مگرکسی که الله برحمت خویش اورا ازین اختلاف باطل‌معصوم دارد ، واورا براه حقّ ودین اسلام راه نماید ، آنکه گفت :« و لِذلك خلقهم »یعنی‌اهل‌الاختلاف للاختلاف و اهل‌الرحمة للرحمة ، خلق که آفرید اختلاف را ورحمت را آفرید، قومی رحمت را آفرید ، نیکبختان‌اند سزای بهشت ، قومی‌اختلاف باطل را آفرید، بدبختان‌اند سزای دوزخ ، ایشانرا چنین آفرید تادرست شود آنچه گفت: « فریق فی‌الجنّة و فریق فی‌السّعیر » « و تمّت کلمة ربك » ای ـ حکمةالسابق فی اهل‌النار انه یملاء جهنم « من‌الجنة والنّاس اجمعین » ای ـ منهما لامن احدهماولیس ذلك للاحاطة ، وقیل : من عصاةالجنّة والناس اجمعین فیکون للاحاطة .

« و کلّاً نقصّ علیك » کلاً منصوب بنقصّ « ما نثبّتُ » موضعه نصبٌ لانه بدلٌ عن کلّ ، یعنی‌ « نقصّ علیك من انباءِالرسل ما نثبت به فؤادك » و نقوی به قلبك فتطیب به وتصبر صبرهم ، ای ـ فلا تجزع من‌تکذیب‌قومك واسلك‌سبیل‌الرسل قبلك فی‌الصبّر علی امر ربك . میگوید : ای‌**محمد**قصهای پیشینیان ، وآئین‌رفتگان و اخبار پیغامبران ، بر تو خواندیم تا بدانی که آن پیغامبران همه بربلا و اذای قوم خویش چون صبر کردند و در آخر نصرت و قوّت ما چه دیدند آنرا کردیم و برتو قصها خواندیم تا دل قوی‌داری و از اذای دشمنان و طعن بیگانگان بس ننالی و بر تکذیب ایشان صبر کنی و گوش بنصرت داری که ما در ازل حکم کرده‌ایم که پیغامبران‌خودرا نصرت‌دهیم «انّا لننصر رسلناوالّذین آمنوا وانّ جندنالهم‌الغالبون» و در بیان این قصها حجت روشن است ، و دلالت تمام بر صحت نبوت وصدق رسالت

۱ ـ خواستید (الف) . ۲ـ بودید (الف) . ۳ـ پر کنده (الف) .

مصطفی (ص) که وی پیغامبر امّی بود هرگز بمعلمی نارفته، و مؤدّبی ندیده، و هیچ کتاب ناخوانده(۱) وته هیچ چیز(۲) نوشته، و آنکه اخبار پیشینیان وسیر ملوك و اقاصیص امم چنان بیان میکرد و از همه خبر میداد و آنچه درطوق بشر نباشدکه از ذات خود بر سازد اظهار میکرد و بر زبان می‌راند وفصحاء ی عرب و زیرکان عالم همه از آن عاجز گشته، عاقل چون درنگرد داندکه این صنعت بشر نیست، جزوحی پاك نیست، و جز رسالت خداوند و نامهٔ وی برزبان جبرئیل نیست، و رسالت ونبوت وی جز صدق و راستی نیست، صفت امّی در حقّ عالمیان نقص بود درحق وی هنر آمد تا لاجرم او را بـاین صفت جلوه کردند کـه: «الّذین یتّبعون الرّسول النّبی الامّی»، قوله: «ما نثبّت به فؤادك» این تثبیت و تسکین دل مصطفی (ص) نه از آن است که در وی شکی بود لکن هرجای که دلالت قوی‌تر و برهان بیشتر آن کار وآنحکم دردل ثابت‌تر، ودل بوی آرمیده‌تر، همچنانکه(۳) ابراهیم گفت (ع): «ولکن لیطمئنّ قلبی» «وجاءك فی هذه الحق» ای جاءك فی هذه السورة الحق مع جاءك من الحق فی سائر القرآن هرچه بمصطفی فرو آمد. از قرآن وپیغام همه حقّ است وراست وپاك ونیکو، امّا این سورت بذکر مخصوص کردکه درین سورت اقاصیص انبیا ست وموعظ فراوان وذکر بهشت ودوزخ و تحقیق تأکید را گفت: درین سورت همه راستی آمد بتوودرستی، واین دلیل نیست که بیرون ازین حقّ نیست همچنانکه کسی سخن شنود از کسی گوید: هذا حقّ، فلیس یجب من هذا ان یکون ما سواه باطلاً. فکذلك فی قوله: «و جاءك فی هذه الحقّ». و قیل: جاءك فی هذه الدّنیا ای النبوة. «و موعظة و ذکری للمؤمنین» عبرةٌ لمن اعتبر(۴) تذکّر لمن تذکّر.

«وقل للّذین لایؤمنون اعملوا علی مکانتکم» قرء ابوبکر مکاناتکم بالجمع «انّا عاملون».

«و انتظروا انّا منتظرون» هذا امر تهدید ووعید، ای اعملوا ما انتم عاملون علی غیرما انتم علیه وانتظروا ما یعدکم الشیطان انّا منتظرون ما یعدنا ربّنا من النّصر.

۱ـ کتابی نخوانده (ج). ۲ـ هیچیز (ج). ۳ـ همچنانکه (نف).
۴ـ اتبع (نف)

قيل : هو منسوخٌ بآية السّيف .

«ولله غيب السّموات والارض» خزائنهما ، وقيل : جميع ماغاب عن العباد ، وقيل: غيب نزول العذاب من السّمآءِ ، وقيل : مااشتملت عليه السّموات والارض «واليه يرجع الامر كلّه» في المعاد فلا يبقى لاحدٍ فيه ملك ولا امرٌ . قرأ **نافع** و**حفص** «يُرجع الامر» بضمّ الياى و فتح الجيم اى ـ يرد ، فاعبده وحده واطعه لانّه مستحقّ العبادة والطّاعة ، و توكّل عليه ، ثق به ، و فوّض امرك اليه «وما ربّك بغافل عمّا يعملون» يقول : هو عالمٌ بما يعمل الخلق اجمعون يجزى المحسن باحسانه والمسيئ باساءته . قرائت **مدنى** و **شامى** و **حفص** و**يعقوب** «تعملون» به تاء است میگوید : الله ناآگاه نیست از آنچه شما می‌کنید نیکی از نیکان شما می‌داند ، و آنرا پاداش دهد ، و بدی از بدان شما می‌داند ، ومی‌بیند و آنرا جزا دهد . باقی به یاء خوانند معنی آنست که : الله غافل نیست از آنچه دشمنان می‌کنند ، این آیت ازجوامع الکلم است ، در آن ایجاز لفظ است ، وحسن نظم ، و کثرت معانی ، واشارت ببدایت ونهایت . میگوید : علم آسمان وزمین و هرچه در آن ، و علم همه گذشتها وبودنیها خدایراست در بدایت ونهایت ، مُلك و مِلك همه ویراست قدرت وی همه را شامل و حکم وی بر همه نافذ ، آفریدگان همه رهی و بندهٔ او ، برهمه واجب است ولازم عبادت و طاعت که مالك همه بحقیقت او ، بازگشت همه کار وهمگان بدو ، کرداربندگان نیك وبد امروز بمشیّت وخواست او ، فردا هرکسی را جزای کردار ازثواب وعقاب او ، روی عن **کعب الاحبار** انّه قال: خاتمة **التورية** هذه الاية .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « انّ فی ذلك لآيةً لمن خاف عذاب الآخرة ذلك يومٌ مجموعٌ له النّاس و ذلك يومٌ مشهودٌ » **يحيى معاذ** گفت : روزها پنج است ، یکی روزمفقود دیگر روز مشهود سیوم روز مورود(۱) چهارم روزموعود پنجم روز ممدود ، امّا روز مفقود روزُ دینه(۲) است که برتو گذشت وفایت شد و با توجنز(۳) حسرت و تلهّف

---

۱ ـ سوم روز موعود چهارم روز مورود . (الف) ۲ ـ دینه (ج) . ۳ ـ جز حسرت (ج) .

درفوات آن نماند، دریافت آنرا درمان نه، وبا پس آوردن آن ممکن نه، واگر(۱) گویی امروز تدارك کنم امروز راخود حقّی است که جز حقّ خویش را در آن جایگیر(۲) نه، با تو جز ازین(۳) نماند که گویی «یا حسرتا علی ما فرّطت فی جنب الله» و ربّ العزّة آن کند که خود خواهد، اگر بیامرزد فضل آن دارد، وفضل از وی سزا است، و اگر عقوبت کند بعدل کند، و عدل وی راست. امّا روز مشهودٌ این روز است که تو در آنی، اگر خودرا دریابی و عمل کنی، و سفر آخرت را زادی بر گیری، ومقام رستاخیز را عدّتی بسازی، وقت آن یافته‌ای بغنیمت دار، وبیداری وهشیاری کارخود بساز پیش از آنکه روزبسر آید، ووقت در گذرد و کوش(٤) تا امروز ازدی تو ابه بود که مصطفی صم: گفته مغبون کسی است که دی و امروز او را یکسان است «من استوی یوماه فهو مغبون». وروز موعود روز فرداست، نگر تا اندیشهٔ آن نبری، و دل در آن نبندی، و وقت خویش بامیّد فردا ضیع نکنی که فردای تو آمده در دست تو نیست، و باشد که خود در شمار عمر تو نیست، میگوید که:

گفتی بکنم کار تو بنوا فردا آن کو که ترا ضمان کند تا فردا

مصطفی (ص) فرا عبدالله عمر گفت «کن فی الدنیا کانّك غریب او عابر سبیل وعد نفسك فی الموتی(٥) واذا اصبحت نفسك فلاتحدثها بالمساء واذا امسیت فلاتحدثها بالصباح وخذ من صحتك لسقمك ومن شبابك لهرمك ومن فراغك لشغلك ومن حیاتك لوفاتك فانك لاتدری ما اسمك غداً». وروز موعود روز مرگ است آخر روز گار تو هنگام بار، عمر بآخر رسیده، وجان بچنبر گردن رسنده، و درغرق ب حیرت فتاده، و آب حسرت گرد دیده در آمده، و آن روی زعفرانی زعفرانی گشته.

سر زلف عروسان را چوبر گ نسترن بینی
رخ گلرنگ(٦) شاهان را چو شاخ زعفران بینی

هشیار کسی بود که آن روز را پیوسته بر
از یاد کردن آن نیسرید، مصطفی (ص) گفت: ان کیسکم اکثر کم للموت ذکرا

۱ ـ وگر (ج). ۲ ـ جای گیر. (الف) ۳ ـ جز زین (ب). ٤ ـ بکوش (ج).
٥ ـ من اصحاب القبور (ج) ٦ ـ گل رنگ (ب)

واحزمکم احسنکم له استعداداً ، الا و انّ من علامات العقل التجافی عن دارالغرور ، والانابة الی دارالخلود ، والتزّود لسکنی القبور ، والتأّهب لیوم‌النشور». وروز ممدود روز رستاخیز است که خلق اولین و آخرین(۱) حشر کنند ، و ایشان را دو گروه گردانند ، گروهی نیکبختان ، و گروهی بدبختان ، چنانکه رب‌العزة گفت :«فمنهم شقیّ وسعید» **ابوسعیدخراز**(۲) را گفتند چه معنی‌دارد آنچه **مصطفی** (ص) گفت : شیّبتنی سورة**هود** ؟ قال معناه: شیّبتنی ذکر اخبارالله تعالی عن اهلاك الامم السالفة ، فورد علیه من ذلك هیبةالسطوة و فیه‌الاخبار عمّا حکم علی عباده فی‌الاول بقوله : « فمنهم شقی وسعید» گفت: درین سورت دو کارعظیم بیان کرده ، وسطوت عزت آلهیّت بخلق نموده ، یکی بطش قهاری وسیاست جبروت عزت ، که‌بر قومی رانده ، واز خانهاشان برانداخته‌و دمارازهمه‌بر آورده ،« هل تحسّ منهم من احدٍ اوتسمع لهم رکزاً » دیگر بیان حکم ازل که درسعادت وشقاوت خلق رفته ، گروهی‌را بداغ خود گرفته ، وباعیب‌شان خریده ، و بی وسیلت طاعت نامشان در جریدهٔ سُعدا کرده ، و گروهی را بی‌جرم‌از درگاه خود برانده ، ومهر شقاوت بردلهاشان نهاده ، ودرو هدهٔ نبایست‌افکنده ، آن سعید پیش از عمل رسته ، و کارش بر آمده ، و این شقی بتیر قطعیت خسته ، و بمیخ ردّ وابسته ، چه توان(۳) کرد الله چنین خواسته ، وَحکم عدل حُکم این رانده ، نه مشك خود بوی خریده ، نه عسل بخود شیرینی یافته ، کاریست در ازل بوده ورفته ، نه فزوده ونه کاسته ، اینست که الله گفت جل‌جلاله :«فمنهم شقی وسعید» **خراز** گفت **رسول** خدا (ص) از سیاست آن خبر و سطوت این‌حکم گفت : «شیّبتنی **هود**» .

پیر طریقت را پرسیدند از انفاس نیکبختان وبدبختان ، و فرق میان ایشان ، گفت : نفس بدبخت دودچراغیست کشته ، در خانه‌یی تنگ بی‌در ، و نفس نیکبخت چشمه‌ایست روشن و روان در بوستانی آراسته بابَر .

شقیق بلخی گفت : علامت سعادت پنج چیز است : لین‌القلب ، و کثرةالبکاء والزهد فی‌الدنیا ، و قصرالامل ، و کثرةالحیاء ، دلی نرم در عبادت حق خمیده بدست آوردن ، و از بیم عقوبت بسیار گریستن ، ودر دنیا زاهد بودن ، و امل کوتاه‌کردن ،

۱ ـ وآخرین را (ج) ۲ ـ بوسعید(ج) ۳ ـ چتوان (الف)

و بر حیا وشرم زیستن. گفتا: ونشان شقاوت برعکس این پنج چیزاست: قساوة القلب، و جمود العین، والرغبة فی الدّنیا، و طول الامل، و قلّة الحیاء.

«فاستقم کما امرت» در کلّ عالم و در فرزند آدم کرا سزد که چنین خطاب عظیم با وی کنند، که: «فاستقم»؟ و خود در کدام حوصله گنجد مگر حوصلهٔ محمد عربی که بالطاف کرم آراسته، و با نوار شهود افروخته، وبتأیید رسالت مؤیدگردانیده، و آنکه ربطه عصمت و تثبیت بر دل وی بسته، که «لنثبّت به فؤادك» و آنکه بر بساط انبساط نشسته، و درخلوت «او ادنی» ازحق شنیده، و آیات کبری دیده، و اگرنه این قوّت و کرامت و الطاف عنایت بودی، طاقت کشش بار عزت «فاستقم کما امرت» نداشتی، نبینی که چون این خطاب ازدرگاه نبوت بامت پیوست وداتست که ایشان هرگز بکمال استقامت نرسند، از تناوست(۱) ایشان باآن خبرداد وعذرایشان بنهاد، گفت: استقیموا ولن تحصوا، ای ـ لن تطیقوا الاستقامة التی امرت بها. و قال ابوعلی الجوزجانی: کن طالب الاستقامة، لاطالب الکرامة، فان نفسك متحرکة فی طلب الکرامة، و ربك تعالی یطلب منك الاستقامة. و معنی استقامت هموار بودن است بی تلون، هرکه ازمقام تلوین بهیئت تمکین رسد مقام استقامت او را درست گردد. واین استقامت هم درفعل باید هم درخلق. درفعل آنست که ظاهر بر موافقت داری و باطن در مخالصت. و در خلق آنست که اگر جفا شنوی، عذر دهی، و اگر اذی نمایند، شکر کنی. و یقال: استقامة النفوس فی نفی الزلّة، و استقامة القلوب بنفی الغفلة، و استقامة الارواح بنفی الملاحظة، «و اقم الصلوة طرفی النهار و زلفاً من اللیل» اوقات و ساعات شبانروز که نامزد کرده اند از بهر اوراد و اذکار و نظر اعتبار کرده اند، تا بنده روزگار و اوقات خویش لابد ساعت و نفس خویش مستغرق دارد و هر وقتی را وردی ساخته دارد و بداند که واردات الهی در اوراد بندگی بسته، هر که را ورد طاعات بیشتر، او را واردات مکاشفات قوی تر و تمامتر، پس بنده باید که اوقات خویش بخشیده دارد بر دوقسم، قسمی تن کرزدن و عبادت ارکان، وقسمی تفکر دل ومراقبت جان، تا بین کرامت ثناء حق بوی رسد

۱ـ بی طاقتی (ج).

که میگوید عزجلاله: «الّذین یذکرون‌الله قیاماً وقعوداً اوعلی جنوبهم یتفکرون فی خلق‌السموات والارض».

انّ‌الحسنات یذهبن‌السیّآت» الحسنات ما یجود به‌الحق، والسیآت ما یذنب به‌العبد، فاذا ادخل حسنات عفوه علی قبایح‌العبد و جرمه، محاها وابطلها. و یقال: حسنات التوبة تذهب سیآت‌الزلّة، وحسنات‌العنایة تذهب سیّآت الجنایة. قال **یحیی‌بن‌معاذ:** انّ‌الله عزوجل لم یرض للمؤمن بالذنب حتی ستر، ولم یرض بالسّتر حتی غفر، و لم یرض بالغفران حتی بدّل، ولم یرض بالتبدیل حتی اجره علیه. فقال: «ان‌الحسنات یذهبن‌السیآت».

« و کلا نقص علیك من انبآء الرسل » خداوندان معانی و ارباب معارف بمنقاش خواطر ازین‌آیت حکمتها استخراج کرده‌اند تا مقصود از آن که قصهای انبیا و امم با **مصطفی** عربی گفتند چه‌بود(۱) قومی گفتند مقصود آن بود تا شرف امّت وی وفضل ایشان برامم سالفه پیدا شود که عزّت **قرآن** خبرچنین‌داده که «کنتم خیر امّةٍ اخرجت‌للنّاس» مناقب‌دیگران، وآیین روزگارایشان، ووصف شرایع ایشان، بااین امّت گفتند، تااین امّت شرف و فضل خود برایشان بدیدند، وآن گران باری ایشان در احکام تکلیف بدانستند، و تخفیف خود اندرین معنی بشناختند، وبروفق این رب‌العزّه جلّ‌جلاله گفته: «یریدالله بکم الیسر ولایرید بکم العسر» «ماجعل علیکم فی‌الدّین من حرج» «یریدالله ان‌یخفّف عنکم» «واسبغ علیکم نعمة ظاهرة وباطنة». قال بعض المفسرین: النّعمة الظّاهرة تخفیف‌الشّرایع والنّعمة الباطنة تضعیف الصّنایع. پس **مصطفی** صم چون این نواخت و این کرامت و نعمت از حق بوی پیوست، و بامّت وی خواست تا بشکر آن قیام کند، ازقیام شب و صیام روز، کاری ومجاهده‌یی‌عظیم برخودنهاد، کان یصّلی‌باللّیل‌حتّی‌تورّمت قدماه، فقیل: یا **رسول‌الله** الیس «قد غفرالله لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر؟» فقال: افلاا کون عبداً شکوراً؟ ثم افتخر فقال: بعثت بالحنیفیّة السهلة، بدان ای جوانمرد که شاه‌راهی بیاراستند، و صدو بیست واند هزار پیغامبررا سر برین(۲) ره دادند، هریکی را بکسوتی دیگر

۱ - چبود (ج) ۲ - بدین (ج)

بپوشیدند، و هریکی‌را بخلعتی دیگر بیاراستند همه که(۱)بودند مقدّمهٔ لشکر سید اوّلین و آخرین مصطفی عربی ص بودند باهمه حدیث وی کردند، وسیرت وسنّت وی گفتند ونام وی بردند، چون سید ص قدم دردایرهٔ وجودنهاد، کارها همه ختم کردند، درتعبیهٔ انبیا دربستند، قصهٔ آن عزیزان همه باوی گفتند، و او را خبردادند، که: «و کلا نقص علیك من انبآءِ الرّسل مانثبّت بهفؤادك» ای مهتر ساکن باش، و دل برجای‌دار، که ما باپیغامبران حدیث تو کردیم، وقصهٔ تو گفتیم، ودرنواخت و اکرام توافزودیم، تاایشان‌بدانند که چون‌تونه‌اند، وتوبدانی که ایشان بمنزلت تونرسیدند. ازاینجا گفت سیّد ولد آدم ومهتر عالم(ص): «انا سیّد ولدآدم ولافخر، کنت نبیّاً وآدم بین‌الروح والجسد، آدم و من‌دونه تحت لوائی، یوم‌القیمة. «نحن‌الآخرون السابقون». و روی عن ابوبکرالکتانی قال: سالت الجنید عن مجزاة الحکایة فقال: هی‌جند من جنودالله فی‌ارضه یقوی به احوال‌المریدین. فقلت: اله اصل فی‌الکتاب؟ قال: نعم، قوله: «و کلاً نقص علیك من‌انباءِ الرسل ما نثبّت‌به فؤادك».

۱- کی (ج) همه که (الف)

فهرست سور و آیات از ترجمه و تفسیر و تأویل

« مجلد چهارم تفسیر کشف‌الاسرار »

جزء نهم

سورة الانفال «۷۵ آیه»

۱ ـ النوبة الاولى

النوبة الثانية :

النوبة الثالثة

۲ ـ النوبة الاولى

النوبة الثانية

النوبة الثالثة

۳ـ النوبة الاولى

النوبة الثانیة

النوبة الثالثة

۴ـ النوبة الاولى

النوبة الثانیة

جزء دهم

٩ ـ سورة التوبة «١٢٩ آية»

جزء يازدهم

۱ ـ سورة يونس « ۱۰۹ آيه »

النوبة الثالثة

٦ - النوبة الاولی

النوبة الثانية

النوبة الثالثة

٧ - النوبة الاولی

جزء یازدهم ودوازدهم

۱۱ ـ سورهٔ هود «۱۲۳ آیه»

النوبة الثانية

النوبة الثالثة

٦ ـ النوبة الاولى

النوبة الثانية

النوبة الثالثة

٧ ـ النوبة الاولى

النوبة الثانية

النوبة الثالثة

٨ ـ النوبة الاولى

النوبة الثانية

النوبة الثالثه

٩ ـ النوبة الاولى

النوبة الثانية

غلط نامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۱۳	وکه	وچون
۲	۱۷	أبی	ابیّ
۲	۲۰	سیّات	سیّآت
۲	۲۱	حیوانه	حیوته
۳	۸	هفتاد اسیر	هفتاد دشمن اسیر
۳	۹	داده‌است	داده‌ای
۳	۱۰	نمیکردیم	میکردیم
۳	۱۴	ذالکتیفه	ذوالکتیفة
٤	۵	تقوی	یقوی
٤	۷	کولد	لولد
٤	۱۷	الآیه	الآیة
۵	۷	آسکت	أسکت
۵	۱۲	و نادتهم	زادتهم
۵	۱۳	مرجّیان	مرجیان
۵	۱۷	صحبه	صحبة
۵	۱۷	فماز یادته	فمازیادته
۵	۲۱	یتقون	یثقون
٦	٦	کوی	کوبی
٦	۱۲	لصلاحهم	کصلاحهم
٦	۱٤	فی بیته	من بیته
٦	۲۰	إی	ای
٦	۲۱	بالجق	بالحق
٦	۲۵	هیج	هیچ
٦	۲۵	اذا	اذ
۷	۲	بالحق ای بالوحی	بالحق - ای - بالوحی
۷	٤	لم تکرهوا	لم یکرهوا
۷	۵	اهبّة	اُهبة
۷	۵	ای فی	ای - فی
۷	۸	کرهون القتال	کارهون القتا
۷	۸	آیّ	ای
۷	۹	یغی	یعنی
۷	۱٦	فراوان وهی	فراوان. وهی
۷	۱٦	قافله معها	قافلة معه
۷	۱۸	کردیم	گردیم
۷	۲٤	کویند	گویند
۷	۲٦	بیکدیکر	بیکدیگر
۸	۲	وادی	وادبی
۸	۵	عیرهم کزین	عیرهم. کزین
۸	٦	کو	اگر
۸	۹	بزرك	بزرگ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٨	١١	یخرج	نخرج
٨	١١	تناهبّ	تناهب
٨	١٤	مقدادبن‌عمر	مقدادبن‌عمرو
٨	١٦و٢٢	فواالذی	فوالّذی
٨	١٩	علی	علیّ
٨	٢١	واعطینا	واعطیناك
٨	٢٢	مخضنةمعك	فخضته ، لخضناه معك
٨	٢٣	لصّبر	لصبرّ
٨	٢٣	حیت	حیث
٨	٢٤	اقطع	واقطع
٩	٥	«ان‌لکم» احدی‌الطائفتین «وانهالکم»	ان لکم ، احدی‌الطائفتین » و «انهالکم»
٩	٧	الشوکه	الشّوکة
٩	٧	آله	له
٩	١١	لان اول	لأنّ الاوّل
٩	١٢	الدنیر	النفیر
٩	١٥	القلوب	قلوب
١٠	٥	بندگانید، حکم او	بندگانید حکم او ،
١٠	٥	به‌جان‌ودل، قول او	به جان و دل قول او ،
١٠	٧	فتقوالله	فاتّقوا الله
١٠	٩	نه، گرمای	نه گرمای
١٠	٩	آب	آب وفا
١٠	١١	رضایتی	رضایی
١٠	١١	وجائیکه	رجائیکه
١٠	١٦و١٩	یوثرون	یؤثرون
١٠	١٨	بیعث	یبعث
١٠	١٨	منّی	منّا
١٠	١٩	تداولها	تداولها
١٠	٢٣	خافون	خافونِ
١٠	٢٤	دران	در آن
١٠	٢٥	باذکرد	دریادکرد
١١	٩	ربودکان	ربودگان
١١	٩	خدمت‌ربوده	خدمت،ربوده
١١	٩	نواخته،	نواختهٔ قربت
١١	١٢	نمار	نماز
١١	١٨	درمنازلات	و منازلات
١١	٢٠	واظهار	ولاظهار
١١	٢٤	الّشوکة	الشّوکة
١٢	٤	نبمیری	بنمیری
١٢	١٤	فراکردکان	فرا کردگان
١٣	١	فثبتوالذین	فثبّتواالذین
١٣	١٤	متحزفاً	متحرّفاً
١٣	٢١	بخشیده	بخشیده یی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
١٤	١٢	شرالدواب	شرّالدوابّ
١٤	١٦	دلهای	[دلهای]
١٤	١٦	شنوانیدند	حق‌شنوانیدند
١٤	٢١	الغوثه	الغوثة
١٥	١	یدعوا	یدعو
١٥	٣	رداؤه	رداءه
١٥	٦	فاستجاب	گفت: فاستجاب
١٥	٧	والاجابه	والاجابة
١٥	٨	ای بانّی	ای - بانّی
١٥	٩	ای‌اردف	ای - اردف
١٥	١٠	خلفة	خلفه
١٥	١٠	اردفته‌ای	اردفته-ای
١٥	١٠	باقی قراءِ	باقی قراء
١٥	١٣	ای‌متتابعین	ای-متتابعین
١٥	١٧	خمسمائة	خمسمائة
١٥	١٨	صوره	صورة
١٥	١٨	ابیض	ابیض
١٥	٢٠	الاف	آلاف
١٥	١٩	اکنافهم	اکتافهم
١٥	١٩	لخمسه	بخمسة
١٥	٢٤	امامه	امته
١٦	١	یوذن‌بالمسّرة	یؤذن‌بالمسرّة
١٦	٢	یغشیهم	غشیهم
١٦	٤	لأن	لانّ
١٦	٤	الربوبیه	الربوبیّة
١٦	١٩	بری	برید
١٦	٢٤	راویه	راویه‌ها
		مطهره‌ها	ومطهره‌ها
١٧	٦	وانّی‌معکم	انّی‌معکم
١٧	٢٠	اکنافنا	اکتافنا
١٨	٧	ذالکم	ذلکم
١٨	١١	فلاتولّواهم	فلاتولّوهم
١٨	١٤	دمن	دشمن
١٩	١١	فلم‌تقتلواهم	فلم‌تقتلوهم
١٩	١٤	لعلی	ا: علی
١٩	١٤	لابی‌بکر	ا: ابی‌بکر
٢٠	١١	اعضاءِ	اعضاء
٢٠	١٤	رب‌العزّه	ربّ‌العزّة
٢٠	٢٣	ای‌الامر.	ی - لامر
		«ذلکم	ذلکم»
٢٠	٢٣	مبتدا	مبتداء
٢١	٣	تستقضوا	ن ستقضو
٢١	٣	فقدجئ	فقد جئتکم
٢١	٦	واتد	وتد
٢١	٨	بجنث	بجنگ
٢١	١٠	ولن تغن	ولن تغنی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٢١	١٨	جفص	حفص
٢١	١٩	مبتداءِ	مبتدأٌ
٢١	١٩	لن‌تغن	لن تغنی
٢١	٢٢	وحد	وحّد
٢١	٢٤		
	و٢٦	اجراءِ	اجراء
٢٢	٢	التثنیه	التثنیة
٢٢	٦	من	کمن
٢٢	١٤	نصر	نضر
٢٢	٢٣	انّهم	اسمع انّهم
٢٣	٦	یروا اکسفا	یروا کسفا
٢٦	١٦	لاتصیّبن	لاتصیبنّ
٢٦	٢١	فاویکم	فآویکم
٢٧	١٣	اوتخرجوک	اویخرجوک
٢٨	٤	ان یجیب	من یجیب
٢٨	٥	اجیبوالله	اجیبوا لله
٢٨	٧	ابوهریره	ابوهریرة
٢٨	٧	پیروان	پیران
٢٨	٨	صلوته	صلوته
٢٩	٩	یؤلّ	یؤمّل
٣٠	١٠	«انّه»	«وانّه»
٣٠	٢٤	ینکت	ینکث
٣١	٦	قلیلا	قلیلٌ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٣١	٢٤	ساریه	ساریة
٣٢	٢	اباالبانة	ابولبانة
٣٢	٢٠	ونظایره	و نظایره
٣٢	٢١	عدوا لکم» الآیه..«یوم	عدواً لکم الآیة .«انّما ینهیکم الله الآیة . یومٌ
٣٣	٩	رؤساءِ	رؤساء
٣٣	٩و٢٣	دارالندوه	دارالندوة
٣٣	١٢	ربیه	ربیعة
٣٥	٥	بنشستندی	بنشستیدی
٣٥	١٠	فاتو بحدیث	فأتوابحدیث
٣٦	٨	فی‌العیوب	فی‌الغیوب
٣٧	٦	بداود	به داود
٣٧	٢١	ا	با
٣٨	٢٢	شمارارا	شمارا
٣٩	١	ادّله	ادلّة
٤٠	٦	ماکان	وماکان
٤٠	١٦	لیمیزّ	لیمیز
٤١	١	ناایمنی	ونا ایمنی
٤١	٥	برگردید	برگردند
٤١	١٢	ایشات	ایشان
٤١	٢٢	عدّی	عدیّ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٤٢	٢	خویشتن‌بآن	خویشتن را بآن
٤٢	١٥و١٦	اولیاءِ	اولیاءَ
٤٣	١	بجای بانك	بجای بانگ
٤٣	٦	بنیه	نبیه
٤٣	١٥	فتعاراً	فتعلوا
٤٣	١٦	یکون	تکون
٤٣	٢٢	لیمیّز	لیمیز
٤٣	٢٣	آرام	آرم
٤٤	٤	علانیّةً	علانیةً
٤٤	٧	قضها	قضّها
٤٤	٧	بقضیتها	بقضیضها
٤٤	٧	فیمز	فمیّز
٤٤	١٣	التّبی	النّبی
٤٤	١٤	فلابایعك	لابایعك
٤٤	٢٠	مثلاثة	مثلاثه
٤٥	١	اصاب	اصاب
٤٥	٢	نباء	نبءٌ
٤٥	٣	وان کرهم	وذکّرهم
٤٥	٤	سیّءات	سیّءات
٤٥	٦	سنه‌الله	سنّةَ الله
٤٥	١١	تعلمون	یعملون
٤٥	١٢	یعملون	تعملون

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٤٥	١٤	الکفرهم	کفرهم
		عداوتکم	وعداوتکم
٤٧	٧	بایاد تودر	با یاد تو زیر
		زیرخاك	خاك‌درخواهم
		خواهم‌شد	شد
٤٧	٢٠	المرءِ	المرءُ
٤٧	٢٤	یغفرُلهم	یغفرَلهم
٤٨	١	احدا	احدٌ
٤٨	٢١	وان‌تعودوا	ان یعودوا
٤٨	٢٢	انحنا	ابحنا
٤٨	٢٤	اغنا	اغنی
٤٩	١ و١١	شی	شیء
٤٩	٧	بخشند	بخشید
٤٩	١٢	بودی	بودید
٤٩	١٥	لا‌ختلفتم	لاختلفتم
٥٠	٤	آهنث	آهنك
٥٠	٥	کردند	کردید
٥٠	٩	بگرویدید	بگرویدند
٥٠	١٠	وثبتوا	فثبتو
٥٠	١٠	کثیرٌ	کثیرً
٥٠	١٦	هیبشید	هبشید
٥٠	١٧	هیبشید	هبشید
٥١	٢	بریئی	بریء

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٥٢	٧	جبیربن‌معطم	جبیربن‌مطعم
٥٢	١٧	نارسیده ،	نارسیده
		درویش	درویش
		ایشان که	ایشان ، که
٥٣	٢٠	المدینه	المدینة
٥٤	١	کالرشوة	کالرِشوة
		والرشوة .	والرُشوة
٥٤	٢	وادی	وادیی
٥٤	٧	لقتلکم	لقلّتکم
٥٤	٨	لعزتکم	لغرتکم
٥٤	١٨	یقول	تقول
٥٤	١٨	حیی '	حیی
٥٥	٨	بجنك	بجنگ
٥٦	٣	مبارزه	مبارز
٥٦	٩	ابن‌عمرو	این‌عمرو
٥٦	١٣	لقدار تقیت	لقدارتقیت
٥٦	١٧	بخیر	زنجیر
٥٧	١	الی	الیّ
٥٧	٢	فئةٌ	فئةً
٥٧	٦	وتتقون	وتبقون
٥٨	١٦	برئی	بریء
٥٨	١٦	ادنوا	أدنو
٥٨	٢١	أخاف	خاف
٥٨	٢٣	کذّب	کذب
٥٩	١	تبرّا	تبرّأ
٥٩	١٠	النافقون	المنافقون
٥٩	١٣	رأو	رأوا
٥٩	١٤	المخرومیان	المخزومیان
٥٩	١٦	امیه	امیة
٥٩	٢٠	واعلوا	واعلموا
٥٩	٢٥	عنیمت	غنیمت
٦١	٥	صعب خصمی	صعب‌خصمی
		که دردنیا	که‌نفس‌است
			که‌نه‌دردنیا
٦١	٧	درودها	دروردها
٦١	٨	یاچنین کار	با چنین کار
٦١	٨	عبرت	غیرت
٦١	٩	پی‌تو	بی‌تو
٦١	١٠	رازکسی‌را	مران‌کسی‌را
٦١	١١	خواندی	خواندی،ظاهر
		ظاهرمکن،	مکن جرمی
		جرمی	
٦١	١٨	نمونه	نموده
٦١	١٩	بوده	ربوده
٦١	٢٠	وسخن	و سختی
		بیرسید	بپرسید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٦٢	٨	درع خفتان	درع وخفتان
٦٢	٩	رب المالمین	رب العالمین
٦٢	٢٣	فقد عصی الله	فقد عصا الله
٦٢	٢٤	من یعصی	من یعص
٦٣	١	مجدع	مجدّع
٦٣	٣	رحمةالله	رحمه‌الله
٦٣	١١	غذاب	عذاب
٦٣	١٧	بات	بآیات
٦٣	١٧	فاحذهم	فاخذهم
٦٤	٢	ووایشان	وایشان
٦٤	٨	بیکتای	بیکتایی
٦٤	٨	لمایؤمنون	لایؤمنون
٦٤	١٨	یحسبنّ	تحسبنّ
٦٤	٢١	اعدّو	اعدّوا
٦٤	٢١	میسازند	میسازید
٦٥	٥	یوّف	یوفّ
٦٥	١٢	یسنده	بسنده
٦٥	٢٣	ذالك	ذلك
٦٥	٢٤	الملئکه	الملئکة
٦٦	١	ربیعه	ربیعة
٦٦	١	عشرة	عشیرة
٦٦	٣	جیّفو	جیّفوا
٦٦	٤	یجبوا	یجیبوا
٦٦	٥	ومایدل	وممّایدل
٦٦	٥	ابی هریره	ابی هریرة
٦٦	٦	قرأناکم	قرنائکم
٦٦	٦	أروا	رأوا
٦٦	٧	لیستجیزون	لیستجیرون
٦٦	٩	وحفت	وجفت
٦٧	٧	هذالعذاب	هذاالعذاب
٦٧	١٠	صلوت	صلوات
٦٨	٧	مصّر	مصرّ
٦٨	٨	لن تؤمن	لن یؤمن
٦٨	٢١	مازایده	ماءزایده
٦٩	٢	وآتوا	فاتوا
٦٩	٦	یفوّتوننا	یفوتوننا
٦٩	١٠	لایعجرون	لایعجزون
٦٩	١٢	عمة قرا	عامّة قرّاء
٦٩	١٥	کفرواسبقو	کفروا سبقوا
٦٩	١٦	لندقضی	لنقضی
٦٩	١٩	قل ثلاثا	قولهن ثلاثا
٦٩	٢١	لی	الیّ
٦٩	٢٢	یتناسون	یتنضلون
٧٠	٤	شد	شدّ
٧٠	٥	شیعه	شبعه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٧٠	١٦	الادمیّین	الآدمیّین
٧٠	١٦	ثرات	تِرات
٧٠	٢٠	یحلف	یخلف
٧٠	٢٠	یؤفر	یوفّر
٧١	٢٣	مرك	مرکّ
٧٢	٣	اذاالظالمون	اذاالظائمون
٧٢	٣	غمرات	غمرات
٧٢	٦	ضربت ملك قطعیت ملك	ضربت‌ملك وقطیعت مَلك
٧٢	٧	الأبشری	لابشری
٧٢	٨و٩	قطعیت	قطیعت
٧٢	١٩	لطف کرامت	لطف و کرامت
٧٢	٢١	«له سلام	که « سلام
٧٢	٢١	ادخلوالجنه	ادخلواالجنّة
٧٢	٢١	تعلمون	تعملون
٧٢	٢٥	نکر	فکن
٧٣	٢	شتأن بین قوم قوم	شتّان بین قومٍ، قومٌ
٧٣	٣	احیافست	احیاء قست
٧٣	٣	برویتهم	برؤیتهم
٧٣	٨	که‌این	کین
٧٣	١٤	وقفکم‌الله	وفّقکم‌الله
٧٣	١٤	بتقوای‌الله	بتقوی‌الله
٧٣	١٥	استحلفه	استخلفه
٧٣	١٨	الرفیق	والرفیق
٧٣	١٩	پرواز، اوارادت	پرواز اوارادت،
٧٣	١٩	جلال اتیته	جلال. اتیته
٧٣	٢٢	سراوقات	سرادقات
٧٣	٢٢	درهوا، عشق	در هوای ولایت‌عشق
٧٣	٢٤	پی‌دستوری	بی‌دستوری
٧٣	٢٤	قرابیش	فراپیش
٧٣	٢٥	سوزد	سوز
٧٤	١	فرشتهٔ	هرفرشتهٔ
٧٤	٢	نماند آب آن داند	نماند آن شراب اوداند
٧٤	١٢	نبشناسند	بنشناسند
٧٤	١٩	لاجعا	راجعاً
٧٤	٢٤	الشهداءِ	الشهداء
٧٤	٢٥	الانبیاءِ	الانبیاء
٧٦	٤	بس	پس
٧٦	٥	اتقوالله	اتّقواالله
٧٦	٨	از سیران	ازاسیران

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٧٦	١٢	خانوالله	خانوا الله
٧٦	٢٠	أولياءِ	أولياء
٧٦	٢١	ايشای	ايشان
٧٧	٢	مهادنةايست	مهادنه‌ايست
٧٧	١١	حقاً	حقّاً
٧٨	٥	حفض	خفض
٧٨	١٢	ليثبّتوا	ليثبتوا
٧٨	١٩	مات	مائة
٧٨	٢٢	ضمّ است فصيح	ضمّ فصيح
٧٩	١٢	الفديّة	الفدية
٧٩	١٢	هولاءِ	هؤلاء
٧٩	١٤	ندا	فدا
٨٠	٧	تكون	يكون
٨٠	٧	قراءة	قراءت
٨٠	٩	الاشخاں	الأثخان
٨٠	١١	حشت	حشمت
٨٠	١٧	سماۀ	سمّاه
٨٢	٧	قراء	قرء
٨٣	١٠	فيئى	فيء
٨٣	١٤	الولاية	الوَلاية
٨٣	١٥	الولايه	الوِلاية
٨٣	٢٢	أولياء	اولياء
٨٣	٢٢	اين‌بآنست	اين با آنست
٨٤	٢	مى جهة	من جهة
٨٤	١٢	كلمكم	حملكم
٨٤	١٧	يقولة	بقوله
٨٤	١٧	التوارث بالجهره	ثمّ التوارث بالهجرة
٨٥	٤	تسعةٌ	تسعةٌ
٨٥	٨	كلاَ	كلاّ
٨٧	١٧	بحديبيه	[به حديبية]
٨٧	١٧	لم ينقضوكم	لم ينقصوكم
٨٨	١٤	استقموا	استقموا
٨٨	١٨	الأولادقة	الأولادقة
٨٩	١٠	البحوت	البحوث
٨٩	١٠	الميثرة	لمثيرة
٩٠	٢	به لابسه سقه...	يـ : لبسه سقه...
٩٠	٤	بنقال	بالثقل
٩٠	١٢	برى	بر
٩٠	١٣	عضـيهم	أعضائهم
٩٠	١٤	ابتدإ	ابتداء
٩٠	١٧	چندنچه	چندت
٩٠	٢١	فتموا	فتمو
٩١	٦	تخوتوسة	تفوتوسة
٩١	١٢	فت	فئت

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٩١	١٣	عیدهااهل	عیدهای اهل
٩١	٢٠	بریّ	بریءٌ
٩٢	٢	تولیه‌علی تلاوةبرائة	تولیةعلی(ع) تلاوةالبرائة
٩٢	١٠	یعجزونه	تعجزونه
٩٢	١٣	بریّ	بریءٌ
٩٢	١٧	و ایشانرا	و ایشان
٩٢	١٧	بنو کنانه و	بنو کنانه‌اندو
٩٣	١و٤	فداء	فداءً
٩٣	٦	والواجبة	الواجبة
٩٣	٦	مخلّوا	فخلّوا
٩٣	٩	فی‌جوارك، ای	فی‌جوارك، فاجره، ای
٩٣	٩	فتبیّن	فیتبیّن
٩٣	١٠	آمنه	امنة
٩٣	١٢	مخلوقه	مخلوقة
٩٣	١٥	از	آن
٩٣	٢٤	بوخزاعة	برخزاعة
٩٤	٣	لم	لهم
٩٤	٦	قری	قریءٌ
٩٤	١٤	بالکفر :	بالکفر
٩٤	١٥	قلیلاّ	قلیلاً
٩٤	١٨	طاعتة	طاعته

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٩٥	٤	الجرآءِ	الجزاء
٩٥	٤	دینه	دقته
٩٥	٥	والدین	الدّین
٩٥	٦	انما هو هذا منه	انما هو من هذا . منه
٩٥	١٩	کارروی ـ	کاروی
٩٥	٢١	بیزاری	بیزاری
٩٦	١٠	کرد .	کرد ،
٩٦	٢٠	« بیابانی	ددبیابانی
٩٦	٢١	قصعۀای	قصعه‌ای
٩٧	١٦	»بشرّ	» و بشّر
٩٨	١	بُرهّ	برّه
٩٨	٣	تضیّع	نضیّع
٩٨	٣	بیابنا	ببابنا
٩٨	١٠	الاّ	الا
٩٨	١٢	بداؤکم	بدؤکم
٩٩	٢١	می‌شادکنند	شادی‌میکنند
٩٩	٢٢	خزد	خرد
١٠٠	١٠	رؤساءِ	رؤساء
١٠٠	١١	امیه‌بن	امیةبن
١٠٠	١٦	صادقه	صادقة
١٠٠	١٨	الاّ	الا
١٠٠	١٩	خزاغه	خزاعة

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۰۰	۲۰			۱۰٤	۲۲	ام محمد	ام محمد
	و۲۲	بنوخزاغه	بنوخزاعة	۱۰۵	۱۳	المواضعین	المتواضعین
۱۰۱	۵	الاّ	الا	۱۰۵	۱۳	اولیاالله	اولیاءالله
۱۰۱	۸	نعص	نعص	۱۰۵	۲۱	آخروقط	آخر قطّ
۱۰۱	۱۱	یوم‌الحدیبیه	یوم‌الحدیبیة	۱۰۵	۲۱	الابدالدّهر	الابدء الدّهر
۱۰۱	۱۳	بداؤکم	بدؤکم	۱۰۵	۲۵	اهوا‌اند	اهواء اند
۱۰۲	۱۱	لم یرا	لم‌یر	۱۰٦	۸	بشرالمّریسی	بشر المّریسی(۱)
۱۰۲	۱۲	یتحذوا					
۱۰۳	۱	بوزید	برزید	۱۰٦	۸	بسربودواوکه	پسر بودواد که(۱)
۱۰۳	۱۰	باالکفر	بالکفر				
۱۰٤	۳	الدعاالرغبة	الدعاءوالرغبة	۱۰٦	۹	عیلان	عیـ
۱۰٤	۸	والمآءِ	والماءُ	۱۰٦	۹	جند درهم	جعد درهم
۱۰٤	۹	وکقوله	کقوله				
۱۰٤	۱۲	نعمان‌بن‌یسیر	نعمان‌بن‌بشیر	۱۰٦	۱۰	بهمخواهد بود	خواهد بود بهم.
۱۰٤	۱٤	فرجو	فرجز				

۱ ـ چون مصحح نخستین عبارات و اسامی وطرز نقطه‌گذاری را غلط حسب کرده‌است عین ج نقل‌میشود :« **بشرمریسی** است ، بادین تنیسی ، وطریق ابیسی. **شیطان الطاق** ... باتفاق ؛ پسر **بودواد** که **قرآن** را مخوق گفت برای ومراد. **جعد درهم** که فرد در **فرعون** خواهدبود بهم . و **غیلان‌قدری** ، که وی زنده کرده‌است دین **گوری** . ومنصد.

مریسی، بشربن عتاب مریسی ... از معتزله وموالی‌زیدبن خطاب بود وبسال ۲۱۸ وپسر بودواد ، احمدبن‌ابی‌دواد‌شا کرد وصربن عص است که‌ازپیشوایان معتزله بود ودزمسئلهٔ محنة وموضوع عقیدهٔ بخلق قرآن نه وی در بیشتر کتب مس و نحل ... است . **و شیطان الطاق** یا مؤمن الطاق (بعقیده شیعیان) محمدبن علی بن نعمان بن ابی جعفر حول ... بود . و **غیلان** بن ابی غیلان دمشقی مکنی به ابومروان نیز یکی ازپیشوایان فرقه ... و قدری مذهب بود .

وجعد درهم یا جعدبن درهم از کسانی بود که بحسب گفته ... دعوی ... ودر باطن پیرو مانی بود وبفرمان هشام‌بن عبدالملک اموی (۱۰۵ ـ ۱۲۵) کشته شد .

صفحه	سطر	غلط	صحیح
١٠٦	١٦	پیغامبران	پیغامبر(ص)
١٠٨	٤	یکی	یکی را
١٠٩	٢٥	خداوندبروز	خداوندوبروز
١١٠	٥	عزیز	عزیر
١١٠	١٧	یطفئوا	لیطفئوا
١١١	١٦	یعجبکم	تعجبکم
١١٢	٢٢	جین	حین
١١٣	١٩	ورحمة و طمأنینة	ورحمته و طمأنینه
١١٤	٨	ینبّش	ینبش
١١٤	١٧	فانزالله	فانزل‌الله
١١٤	١٩	عال درویش شد	عالَ، درویش شد
١١٤	١٩	اعال عیال‌دارشد	اَعالَ، عیال‌ـ دار شد
١١٤	٢٦	لمن‌یشاءِ	لمن یشاء
١١٥	٤	مؤحدان	موحّدان
١١٥	١٣	عزّوجلّ‌دان	عزّوجلّ. دان
١١٥	٢٠	با اهل	باهل
١١٥	٢٢	علیء	علی(ع)
١١٥	٢٣	مملکة	ملکته
١١٥	٢٣	فامتنع	وامتنع
١١٦	٢	درآن	ورایشان
١١٦	٣	با اهل	باهل
١١٧	١	عزیز	عزیر
١١٧	٣	نرد	برد
١١٨	٣	انّ آلهً	انّ‌الاله
١١٩	١٧	سبحانه وعمّا	سبحانه عمّا
١٢٠	١	ملجاءِ	ملجأً
١٢٠	٢	ملیت	ملئت
١٢٠	٥	قال : النبی	قال‌النبیّ:
١٢٠	١٥	شیاً	شیأً
١٢٠	١٨	والالتفاء	والاکتفاء
١٢١	١٩	انّ آباؤکم	ان کان آباؤکم
١٢١	٢٢	یحبّه	لحبّه
١٢١	٢٢	اللهُ	للهِ
١٢١	٢٢	وکما	کما
١٢٢	١	کمان	گمان
١٢٢	١٣	نکشته‌ئی خودی	نه کشته‌ئی خودی
١٢٢	١٨	عنا	عناء
١٢٢	٢٢	الاّ	الّا
١٢٢	٢٤	تقّیا	تقیّا
١٢٣	٨	جیفهٔ‌کلبه	کلبهٔ جیفه
١٢٣	١٦	لم‌یلدولم‌یولد	لم‌الدولم‌اولد

صفحه	سطر	غلط	صحيح
١٢٣	١٧	له	لي
١٢٥	١١	پسنده	بسنده
١٢٥	٢٢	قرأ	قرّاء
١٢٥	٢٤	راهب	راهب
١٢٦	١١	لوانعطف	وانعطف
١٢٦	١٣	مالي	مال
١٢٦	١٣	وچند	هرچند
١٢٦	١٨	لواجب	الواجب
١٢٦	١٨	يؤدّو	يؤدّوا
١٢٦	١٩	يقول	تقول
١٢٦	٢٥	الدّنيانير	الدّنانير
١٢٧	٣	وسفيان	وهوقول سفيان
١٢٧	٤	زكوةالحلّي	كهزكوةـ الحليّ
١٢٧	٥	سعدبن- المسّيب	سعيد بن - المسيّب
١٢٧	١١	لاتوضع ودينار	لاتوضع دينار
١٢٧	١٢	كتّبه	كتّبة
١٢٧	١٣	اجوعهم	اجوفهم
١٢٧	١٦	جبهة	جبهته
١٢٧	١٧	حرّه	حيّة
١٢٧	١٧	انالملك	انا ملك

صفحه	سطر	غلط	صحيح
١٢٧	١٧	بخلتبه	بخلتبي
١٢٧	١٩	شهر	شهراً
١٢٧	٢١	الاثنى عشر، كما	الاثنى عشرلنا
١٢٧	٢٢	القتال وصفر	القتال فيه. وصفر
١٢٧	٢٢	بصفر	يصفر
١٢٧	٢٣	منالّذين	منالّبن
١٢٧	٢٣	شهرالربيع	شهرار بيع
١٢٧	٢٤	بحمود	لحمود
١٢٨	١	كثير. الرمضن ورمضن	كثيرلرمضان. ورمضان
١٢٨	٢	ذوالقعده	ذوالقعدة
١٢٨	٣	وذوالحجّه	وذوالحجّة
١٢٨	٣	فيه قوله	فيه واللّه عنه. قوله:
١٢٨	٣	عند سّه كتبه	عند لله كتبه.
١٢٨	٣	في كتب الله	«في كتب الله»
١٢٨	٣	يوم... والارض	يوم... والارض»
١٢٨	٥	ثالثة	وثالثة
١٢٨	٦	عن جهليه	عن الجهلية
١٢٨	٩	ذولقعدة	ذولقعدة

صفحه	سطر	غلط	صحيح
١٢٨	١٦	گفت : آنست آنکه	گفت آنست، آنکه
١٢٨	١٧	الحساب ـ المستقيم	الحساب المستقيم
١٢٨	٢٠	فی‌الاربعه	فی‌الاربعة
١٢٨	٢٢	«لاتظلموا انفسکم»	لاتظلموا فیهنّ‌انفسکم
١٢٩	١	بدأکم	بدأوکم
١٢٩	٣	اجماع	واجماع
١٢٩	٦	للنّسوه‌قاموا	للنّسوة قمن
١٢٩	٧	انتهی ذلك	انتهی‌الی‌ذلك
١٢٩	٩	النسیءِ	النّسیءُ
١٢٩	٩	خواند	خوانند
١٢٩	٩	قرّاءِ	قرّاء
١٢٩	١١	تفردّ	تفرّد
١٢٩	١٢	النسی	النّسیء
١٢٩	١٣و١٧	نسی	نسیء
١٢٩	١٧	قوی	قومی
١٢٩	١٨	نیز غرّت	بر غرّت
١٢٩	١٨	شوند	شود
١٢٩	١٩	حرمت‌محرم	حرمت‌ماه محرم
١٢٩	٢٤	ابو ثمامه	ابو ثمامة
١٣٠	١	ابو ثمامه	این‌بو ثمامه

صفحه	سطر	غلط	صحيح
١٣٠	٥	یضّل	یضلّ
١٣٠	٧	یضاهئوا	یضاهوا
١٣٠	٨	واربعةاشهر	اربعةاشهر
١٣٠	٩	بذلك	ذلك
١٣٠	١١	غزآءِ	غزای
١٣١	١	گوید	گویند
١٣١	٣	الاخرة	الآخرة
١٣١	٧	المطروا ـ الجدوبة	المطروـ الجدوبة
١٣١	٩	اللّهُ	للّهُ
١٣١	١٢	لینفرو	لینفروا
١٣٢	٣	نه‌تهند	تنهند
١٣٣	٢٢	جهادی فیك غیر	جهادی غیر
١٣٤	١	دوازد	دوازده
١٣٤	٦	ماندنه‌نه‌موحد	ماندنه‌موحد
١٣٤	٦	خلق‌نه‌نه‌مؤمن	خلق‌نه‌مؤمن
١٣٤	١٠	سمااللّهُ	سمّامااللّهُ
١٣٤	١١	وهواللّهُ تعالی٤	زاید است و باید دراول سطر١٣بجای قوله تعالی می‌بود
١٣٤	١٨	وایده	«وایّده»

صفحه	سطر	غلط	صحیح
١٣٥	١	عرض	عرضی
١٣٥	١٣	یجاهدو	یجاهدوا
١٣٥	١٨	یتردّدون	یتردّدون ، تا در گمان خویش میگردند
١٣٥	١٩	میخواستند	میخواستندی
١٣٥	٢١	خدایرا	خداترا
١٣٥	٢١	وخواست ایشان	خاست ایشان
١٣٦	١٤	شیً	شیءٌ
١٣٧	٤	اذکرالطالب	اذکرالطلب فامشی خلفت
١٣٧	٤	فاذکرالرصد	واذکرالرصد
١٣٧	٥	احببتلكان یکون	احببتاُن یکون
١٣٧	٧	براه	برراه
١٣٧	١٧	انك ، آمدند	آنك آمدند
١٣٧	٢٢	گفتهاند امیة	گفتهاند که میة
١٣٧	٢٢	بهابیبکر	ببوبکر
١٣٧	٢٤	فرویشت	فریشت
١٣٧	٢٤	نکرد	نگرد
١٣٨	٢	سکینته وعلیه	سکینتهعلیه
١٣٨	٤	رابطه الجاش	رابطالجاش
١٣٨	٦	بالملائکه	بالملائکة
		یعنی یوم بدر	یوم بدر
١٣٨	١٢	اقیه	اوقیه
١٣٨	١٥	آنگه	آنك
١٣٩	٤	علی ان الحزن	علی انّ حزنه
١٣٩	٥	فکذلكحزن	فکذلك حزن
		بوبکر	ابی بکر
١٣٩	٦	یعنیی	یعنی
١٣٩	٨	همسخن	همسخنی
١٣٩	٨	همساز	همسازی
١٣٩	١١	خضرمی	حضرمی
١٣٩	٢٢	زوی	وزوی
١٣٩	٢٣	ی - بنی	یبنی
		جهزونّی	جهّزونی
		جهزوّنی	جهّزونی
١٣٩	٢٤	تنفر	نغزو
١٤٠	٣	ستغفر	ستنفر
١٤٠	١٠،	عنت ، صنعت	عنت ، صنعت
١٤١	٥	مرت	مرّت
١٤١	٥	نقوم	لقوم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
١٤١	٧	استادن	استأذن
١٤١	١٠	الانبعاث والانطلاق	الانبعاث ، الانطلاق
١٤١	١٦	تابنشستند . وبرجمله	تا بنشتند واستطاعت رفتن نداشتند وبرجمله
١٤١	١٦	دوااست	دواست
١٤٢	١٢	الشيّی	السّیر
١٤٢	١٣	ارکابهم	رکابهم
١٤٢	١٤	فرقت وشمارا	فرقت میافکنندی
١٤٢	١٥	وقبل	وقیل
١٤٢	١٦	هولاء	هؤلاء
١٤٢	٢٥	میگرائیدند	میگرایبدند
١٤٣	١١	هنه الآیه	هذهالآیة
١٤٣	١٢	حسناءٍ	حسناءً
١٤٣	١٣	لغشاء	لعساء
١٤٣	١٥	بنات‌الاصفر	بنات بنی الاصفر
١٤٤	٢	آنکه	آنك
١٤٤	٤	کشتید	گشتید
١٤٤	٩	مایده	مایده‌یی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
١٤٤	١٦	مصیبت زده است	مصیبت زده ایست
١٤٤	١٦	معذور است	تامعذورست
١٤٤	٢٣	دید	دیدهٔ
١٤٦	٢٢	ملجاً	ملجأً
١٤٧	٥	پسنده	بسنده
١٤٧	٨	کردیم	گردیم
١٤٧	١٠	ان ونلت	ان نلت
١٤٨	٨	بدست . ما	بدستما .
١٤٨	١٤	الدسیعة	الوسیعة
١٤٩	٦	لایالقو	لایالفون
١٤٩	٧	صحب	صخب
١٥٠	٦	ملجاً	ملجأً
١٥٠	٩	نحوهٔ	نحوه
١٥٠	٢١	ازوی‌برفت	از پس وی برفت
١٥٠	٢٥	ذالك	ذلك
١٥٠	٢٥	کثرّت	کثرت
١٥١	١	لدیناهم	لدنیاهم
١٥١	٣	مخدوف	محذوف
١٥١	٦	الوانّ	لوانّ
١٥١	٢٣	ی‌نهایت	بی‌نهایت
١٥٢	١٠	مکر	مگر
١٥٢	١١	وهمهٔبحکم‌او	وهمه‌بحکم‌او

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۵۲	۱٦	پسندکواو	پسندکرا
۱۵۲	۱٦	پسندیدهٔ	وپسندیده
۱۵۲	۱۷	چراینده	چرا ؟ بنده
۱۵۲	۱۷	بناها بقضا	بتاوی بقضا
۱۵۲	۱۷	کوی	گوی
۱۵۲	۱۸	خاصه‌او	خاصهٔ او
۱۵۲	۲۰	الا	الاّ
۱۵۳	۱۳	کفایة الابدیّه	کفایة الابدیّة
۱۵٤	۲	ویوجب	یوجب
۱۵٤	۱۵	این باز بریده‌ای‌است	اینْ باز برندهٔ الله است
۱۵۵	۱۲	میگفتم	میگفتیم
۱۵۵	۱۸	فروگذارند	فراگذارند
۱۵۵	۱۸	ازلختی	لختی
۱۵٦	۱۵	نبا	نبأ
۱۵۷	٤	رّجل	رجلٌ
۱۵۷	۱۵	سرّ	ستر
۱۵۸	۹و۱۰	کذالك	کذلك
۱۵۸	۱۰	مسکین‌بن آدم	مسکین ابن آدم
۱۵۸	۱۱	الاجل	لاجل
۱۵۸	۱۱	تولمه	توأمه
۱۵۸	۱۲	الشرقه	الشرقة

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۵۸	۱۲	الغرقه	الغرقة
۱۵۸	۱۳	بایشان‌دهند کهٔ ن	بدیشان دهند چندانکه باشدوهریکی ز ایشان نصیبی مقدرست کی احتمال کنند هریکی را کفایت بمسئله دهند یا بضعتی دهند که ان
۱۵۸	۱۳	بزرگنی‌و	بزرگی‌کنندو
۱۵۸	۱۳	کسب‌بخرد	کسب آن بخرد
۱۵۸	۱۵	حدّه ن یمنث	حدّه ان یکون عنده ما یکفیه و عیاله فهو فوق ... و شافعی ... وقد صحب ... حده ... یمنث
۱۵۸	۲۱	تکه	... که

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۵۸	۲۱	از آن	ازین
۱۵۸	۲۲	آید	باید
۱۵۹	۳	وازبنی نضر	وازبنی هاشم، بوسفیان بن ـ الحرث بـن عبد المطلب وازبن فزارة، عیینة بـن حصین، و از بنی تمیم الا قرع بن حابس وازبنی نضر...
۱۵۹	۱۰	عمر	وعمر
۱۵۹	۱۲	مایتألفه	مَن یتألّفه
۱۵۹	۱۵	فریقی	فرقتی
۱۶۰	٤	که بمقصد	که بآن مقصد
۱۶۰	۷	بملابسته	لملابسته
۱۶۰	۱۵	برفتندومگر	برفتندمگر
۱۵۰	۱۸	فی فضل ـ الصدقات	فی نقل ـ الصدقات
۱۶۱	٤	گفتند	گفتندی
۱۶۱	۱۵	«رحمةٌ»	رفع
۱۶۱	۱۷	رحمت	رحمتی
۱۶۲	۱۱	نحن بماعندنا وانت بما عند ک راضٍ والرّأی مختلف	نحن بمـا عندنا وانت بمـا عندك راضٍ والرّأی مختلف
۱۶۲	۱۳	یجاری الله	یحارب اولیاء الله
۱۶۲	۱٤	جنهم	جهنم
۱۶۳	۸	أنّ	أنّه
۱۶۳	۹	فلان فلان	فلا
۱۶۳	۱۰	فتقتلهم	فیقتلهم
۱۳۶	۱۱	قیل	فقتل
۱۶۳	۱٤	تنخم	
۱۶۳	۱۵	آید وایشا	
۱۶۳	۱۷	هذه	کانت هذه
۱۶۳	۲۲	لیقولُنّ	لیقولَنّ
۱۶۳	۲٤	بسواالاصفر	بنوالاصفر
۱۶٤	٤	مرد	مردی
۱۶٤	٤	منافق دروغ میگوئی	منافق لاخبرنّ رسول الله(ص) دروغ میگویی
۱۶٤	۵	ازین خبر	ازین سخن خبر
۱۶٤	۹	بانکار	نابکار
۱۶٤	۱۸	یحرّفوا	یحترفوا

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
١٦٤	٢٣	آمد وگفت	آمداین	١٧٢	١٧	بریح	ریح
			یك‌تن‌وگفت	١٧٣	١٧	جاریة	حرثة
١٦٤	٢٤	ماماليتهم	ماآليتهم	١٧٣	١٧	حفص	خوص
١٦٤	٢٤	آیت‌فرستاد	این‌آیت‌فرستاد	١٧٣	٢٠	آگاهمدن	آگهنیدن
١٦٤	٢٥	ولاتعتذروا	لاتعتذروا	١٧٤	٢	صادقا	صدق
١٦٦	٧	فمتعوا	فمتّعوا	١٧٤	٧	وحسنت	فحسنت
١٦٦	٢٤	بهبني‌اسرائيل	بيني‌اسرائيل	١٧٤	٨	من قتل	من قبل
		سمتاً	سمتا	١٧٤	١٢	لايجوزون	لايجوزون
١٦٨	٧	بماند	نماید			فمه	الغنيمةفلما
١٦٨	٩	تا ایشان	تا ازیشان	١٧٤	١٧	تعبیر	تعییر
١٦٨	٢٥	آب گلَ	آب و گل	١٧٤	١٨	عرض	عرضه
١٦٩	٢	علما اوست	علم وست	١٧٤	١٩	يصبرو	يصّرو
١٦٩	٧	بهرهٔ است	بهره‌ای	١٧٥	٩	يقبل	يقبله
١٦٩	٨	دل‌شدهٔبایاری	دل شده‌ای را	١٧٥	١٢	عهدوخمف	عهد وحمف
			یاری	١٧٥	١٤	نرحم	لرحمن
١٦٩	٨	وقریب‌م	وبی قریبم	١٧٥	٢٢	شيء	شيء زري
١٦٩	١٤	برنر	برفور			عبسة	عبدة
١٦٩	١٥	قال	قلوا	١٧٦	١	لمسمين	في مسمين
١٦٩	٢٣	الزكزة	الزكوة	١٧٦	٤	نوزنه	ونوزنه
١٧٠	٤	وآرامگاهها	بر آرامگهها	١٧٦	٨	زه وبندگن	زه بندگن
١٧٠	٢١	کسی است	کس است	١٧٦	١٥	يشن ز	يشن كه ز
١٧٢	٤	قصرمن	قصرفي	١٧٧	١	بیی	بیبی
١٧٢	٤	بيضءوفيه	بيضاء فيه	١٧٧	١	پيشدنيه	پيشانيه‌پيشاني
١٧٢	٥	من زند جلده	من‌زبرجدة	١٧٧	٩ و١٠	وسيء	وليء

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۷۷	۱۳	اولیاست ودرجهٔ	اولیاست و نهایت درجهٔ اولیا بدایت درجهٔشهیدان وهلمّ جرّاً الی آخره. نهایت درجهٔ اولو ـ العزم بدایت درجهٔمصطفی است
۱۷۸	۱	فردا	وفردا
۱۷۸	۲	قصهٔ	درقصهٔ
۱۷۸	۰	کسی	کس
۱۷۸	۷	وبرخاست	برخاست
۱۷۸	۹	رفتم	رفتیم
۱۷۸	۱۸	خاطب	حاطب
۱۷۸	۲۲	فسرّی	فتری
۱۷۹	۵	ندك	اندك
۱۸۰	۳	.	ازین جنگ
۱۸۰	۱۳	که	چون(ج) جاویدان ایشان در
۱۸۱		پیروری	پیروزی بزرگوار

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۸۱	۱۲	گفت : الله	گفت : مثله چندانکه آوردم عیال را گذاشتم ابوبکرصدیق آمد وهرچه داشت آوردو بذل کردرسول ص گفت : یابابکـر عیال راچه گذاشتی؟ گفت :
۱۸۱	۲۱	المطوعین	المتطوعین
۱۸۱	۲۲	الصدقات	الصدقة
۱۸۲	۲	برهمه	برسرهم
۱۸۳	٦	معرفت	مغفرت
۱۸۲	٦	مصطفي از	مصطفی را از
۱۸۲	۷	وگفت .	گفت
۱۸۲	۱۲	السبعین.بر	السبعین لعل الله یغفرلهم. بر
۱۸۲	۱۸	لو کان زاد	لوازداد
۱۸۲	۱۹	آنکه	آنست که
۱۸۲	۲۳	باز کرد	باززد
۱۸۲	۲۳	ایمان و	ایمان ایشان و
۱۸۳	۱۱	لاتنفرا	لاتنفروا
۱۸۳	۱۵	له	لها
۱۸۳	۲۳	خلف	تخلف

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۸۵	۳	بود	بودند
۱۸۵	۹	رکن پنجم	رکن نهم
۱۸۵	۱۱	علی‌قبره»	علی‌قبره»
		سی	ای ـ لاتقف
			علی‌قبره‌حتّی
۱۸۵	۱٤	وقام	ولاقام
۱۸٦	٦	الحواری	الجواری
۱۸٦	۱۳	اینان‌هم	آنان‌هم‌چون
		چون‌ایشان‌اند	اینانند
۱۸٦	۱۷	ازدویست	ازهردویست
۱۸٦	۲۰	وبرای	وبرروی
۱۸۷	۵	نیکوا.	نکواسه
۱۸۷	۷	ه	راست
۱۸۷	۲۱	بردرویشان	بر درویشن
		خالی	باد و تاجهان
			بادازدرویشن
			خالی
۱۸۸	۸	سهم	سهل
۱۸۸	۸	باین	باین
۱۸۸	۱۳	و«الله‌لایغفر	«ان‌الله‌لایغفر
۱۸۸	۱٤	مؤمن‌فرا	مؤمن را فرو
		گذار	گذار
۱۸۸	۲۲	آمرزیدن	گنه‌آمرزیدن
۱۸۸	۲۳	کرم همین	کرم‌توهمین

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۸۹	۹	که‌نمی‌یابند	که‌نفقه‌نمی‌یابند
۱۸۹	۱۰	بنده‌خدایرا	خدایرا
۱۸۹	۱٤	دستور	ستور
۱۸۹	۱٦	ازاندوه	از آن اندوه
۱۹۰	۹	بایشان	با ایشان
۱۹۱	۱۸	تغیر	تغیّر
۱۹۲	۱۳	للمسنّ	للمسیءْ
۱۹۲	۳۳	ابوهریره	ابوهریر
۱۹۲	۲۳	اکثر	اکثروا من
		وامن	
۱۹۳	۱	لاجدای»	«لاجد»ای
۱۹۳		تعیص‌من	تعص
۱۹۳			
۱۹۳	۱۰	الائمة	لائمة
۱۹۳	۱٤	تصدّقکم	تصدقکم
۱۹۳	۱٦	عتذر	عمد
۱۹۳	۱۷	خطیئة	
		وصحبه	
۱۹۳	۱۷	الحوض	
۱۹۳	۱۸	نبّ ذ	
۱۹۵	۳	منافقو	منفقو
۱۹۵	۸	خبر	

صفحه	سطر	غلط	صحیح
١٩٥	١٣	نفقه	نفقه که
		میکردند	میکردند
١٩٥	١٣	زکوةمیدادند	زکوة که میدادند
١٩٥	١٣	ودردادن	دردادن
١٩٥	١٧	ینتطر	ینتظر
١٩٥	١٨	فالخیرلقوم	شرلقوم

چنین تصحیح شود : فالخیرلقوم شرٌّ .
مصائب قوم عند قوم فوائد .
فتی یشتری حسن الثناء بماله
ویعلم انّ الدائرات تدور .
حاشیهٔ(١) نیز زاید است .

صفحه	سطر	غلط	صحیح
١٩٦	٣	سوءاومساءة	سوأً ومساءة
١٩٦	٤	یتّخذمن مغرما	یتخذ ماینفق مغرما
١٩٦	١٤	بطلب	یطلب
١٩٧	٢	بخلاف باطن نهادند	بخلاف باطن نمودند و عذرهای باطل دروغ نهادند
١٩٧	١٠	تبعة	تبعه‌یی یا تبعتی
١٩٧	١٤	بازنگیرد	بازنگیرند
١٩٧	١٤	تصحیت	نصیحت
١٩٧	١٦	دانستی	دانی
١٩٧	١٦	در راه	ودرراه
١٩٧	١٦	تعظیم عبادت	تعظیم اورا عبادت
١٩٨	٨	عین	اعین
١٩٨	٨	للّه	اللّه
١٩٨	١١	کسی	کس
٢٠٠	١٦	می‌بینید	می‌بینند
٢٠١	٢١	نه‌نفاق	نه که‌نفاق
٢٠١	١٩	آن‌بناءِ	همیشه‌آن‌بنای
٢٠٣	٩	هرگه	هرکه
٢٠٤	١١	بی	فی
٢٠٤	١١	والتابعین باحسان	والتابعین لهم باحسان
٢٠٤	١٧	بنوعبدالاسهل	بنوعبدالاشهل
٢٠٤	٢٠	احتسبك	عنداللّه احتسبك
٢٠٤	٢١	فیها	قیمتها
٢٠٤	٢٣	اهدیت	اهتدیت
٢٠٥	١١	قراء	قرء
٢٠٥	١٧	یشترط	یشترطه
٢٠٥	١٩	قرأعلی	قرأهاعلیّ
٢٠٥	٢١	مدّ	مدّ
٢٠٥	٢١	نصف	نصیف

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۰۵	۲۳	المدینه	المدینة
۲۰۵	۲۴	عطفان	غطفان
۲۰۶	۳	اهل	ازاهل
۲۰۶	۳	هیچ	کههیچ
۲۰۶	۶	یتکفلون	یتکلفون
۲۰۷	۴	لنوبقنّ	لیوبقنّ
۲۰۷	۴	لاتطلقهاحتی	لایطلقنااحد حتی
۲۰۷	۸	ازآن بیرون	ازآنبند بیرون
۲۰۷	۲۰	لقریظه	لقریظة
۲۰۸	۴	طمأینة	طمأنینة
۲۰۸	۸	یتقون	یتیقّنون(۱)
۲۰۸	۸	مغفورا	مغفور
۲۰۸	۱۸	اقرأوا	اقروا
۲۰۸	۲۱	همه	همیشه
۲۰۹	۱	فارتقبوا	وارتقبوا
۲۰۹	۸	وجلّوما	وجّ علیهوم
۲۰۹	۱۱	عبدالله	عبدلله
۲۱۰	۲	یعذّبون	یعذّبون
۲۱۰	۴	والارجارء	والارجاء
۲۱۰	۵	وتهامیدوتمام تفسیر	وتهامیدتملم وتفسیر
۲۱۰	۱۳	لایعملون	لایعلمون
۲۱۰	۱۴	کهرسول	کهمسجدی کردند در مدینه مصطفی وایشان آن قوماندکه
۲۱۰	۱۷	جاریه	حارثه
۲۱۱	۴	وغریبا	غریبا
۲۱۱	۵	روزحنین	پس روز حنین
۲۱۱	۹	مسجد خدارا از	مسجدضرار از
۲۱۱	۲۱	جاریة	حارثة
۲۱۱		صلیت	صلیت
۲۱۳	۲	بالمسنین	بالمسلمین
۲۱۲	۳	لضرار	وضرار
۲۱۲	۶	رسول خدا	وخدای تعالی
۲۱۲	۷	یعذ	این مؤمنان یعذ
۲۱۲	۸	تقوی	تقوی

(۱) ازنسخهٔ (ج) مصحح تصحیح قیاسیه کرده است و نیز بین حاشیهٔ (۱) ذیل ص ۲۰۸ [illegible]

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٢١٢	٢٢	وابتدی	وابتدیء
٢١٢	٢٥	بناة	بنات
٢١٣	٣	تغل	تغسل
٢١٣	١١	الف «بنیانه»	الف درهردو حرف «بنیانه»
٢١٣	١٦	شیئ	شییء
٢١٣	١٩	الی	علی
٢١٣	٢٤	علی جرف	علی شفا جرف
٢١٤	٦	بالریبه	بالریبة
٢١٤	٢١	تفضیل	تفصیل
٢١٤	٢٣	ایشانراست	که ایشان راست
٢١٤	٢٤	فضل هدایت	فضل و هدایت
٢١٥	٥	انصار	انصارند
٢١٥	١٥	مقراند	مقر آمدند
٢١٦	٨	عثمان می‌گفت	عثمان تهری گفت
٢١٦	١٠	فبعثانی	ابتعثانی
٢١٦	١٢	ذالك	ذلك
٢١٦	١٨	درویش	درویشی
٢١٦	١٩	بیگانی	بیگانگی
٢٢١	٤	برحمك	یرحمك

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٢٢١	٢١	احاجّ بها	احاجّ لك بها
٢٢١	٢١	ابن امیه	ابن ابی میّة
٢٢٢	٩	واستأذنت	فاستأذنت
٢٢٢	١٨	تنبتو	تنبتوا
٢٢٢	٢٥	عطاءبن رباح	عطاءبن ابی رباح
٢٢٤	٩	بتفضّلة	بتفضّله
٢٢٧	٦	طعن	طمع
٢٢٧	٢٣	نبرموا	تبرّموا
٢٢٨	٨	الایتداءِ	الابتداء
٢٣٠	١١	حکمها	جگرها
٢٣١	٤	انبیاءِ	انبیاء
١٣١	١٣	فرمان برداری	درفرمان برداری
٢٣٤	١٨	اتّقوالله	اتّقوالله
٢٣٥	٧	یاایّهاالّذین	یاایهاالّذین
٢٣٥	٢١	ظماءٌ	ظمأً
٢٣٥	٢٣	ضامره	ضامرة
٢٣٥	٢٤	بغضهم	یبغضهم
٢٣٩	٢٢	دعاءٌ	دعاءً
٢٤٠	٢٥	شانکم	الآماشانکم
٢٤١	١	فلورثته	فاورثته
٢٤١	٦	آخر آیة	آیة آخر
٢٤١	٧	صادوا	صاروا

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٢٤١	١٤	سألتموه	سألتم
٢٤١	١٨	دی‌شرا	ذی شرٍّ
٢٤٢	٣	بشرا	بسرا
٢٤٢	١٠	اتقو	اتّقوا
٢٤٢	١٦	عشرت	عشیرت
٢٤٢	٢٢	گفت گوی	گفت‌وگوی
٢٤٢	٢٤	نفرُ	نفرِ
٢٤٤	١٠	یبانیکم	یباینکم
٢٤٤	٢٠	تلالا	تلألؤ
٢٤٤	٢٥	حاجت	حاجب
٢٤٥	٧	مبانیة	مباینة
٢٤٥	١١	تکلّمنا	تکلنا
٢٤٧	٦	یُفصل	یُفصّل
٢٤٨	٢	فبکا	فبکی
٢٤٨	١٠	اوفضیلت	وفضیلت
٢٤٨	١٢	ظهر	طهر
٢٤٨	١٨	سمّوالله	سمّواللّٰه
٢٤٨	٢٣	المرا	اِلی
٢٤٩	١٠	با الحلال	بالحلال
٢٤٩	١١	نیز	ونیز
٢٤٩	١٩	مِن	مَن
٢٤٩	٢٢	ایحدثنا	یُحدثونه
٢٥٠	٣	والدی	وَلدی
٢٥٠	٥	الجنّه	الجنّة
٢٥٠	١٦	وحّد	ووحّد
٢٥١	١٣	ماءٌ	ماءٍ
٢٥١	١٨	ووجوههما	وجوههما
٢٥٢	٧	العلم‌والیقین	العلم‌الیقین
٢٥٣	٧	لغت	نعت
٢٥٣	١٠	دریافت	دریافته
٢٥٣	١١	ناکاهان	ناگاهان
٢٥٣	١٢	الوحدانیّه	الوحدانیّة
٢٥٤	٧	ربّ العزة	وربّ العزّة
٢٥٤	١٢	بهشت‌ایشان	بهشت‌از بهر ایشان
٢٥٤	١٦	مودّت وشربت	مودّت، شربت
٢٥٤	١٧	وعده زست	وعده‌یی زِست
٢٥٤	٢٥	درقدرت	ازقدرت
٢٥٥	١	حدوث او	حدوث کایشت بهر تو
٢٥٥	٢	هر کی کائنت بهر مرد زن	هر که را در زن
٢٥٥	٢١	بِزَ	بز
٢٥٦	١	خبر بیرویت	خبرو بیرویت
٢٥٦	٨	تُعده	تقعده
٢٥٦	١٨	نَ	ن
٢٥٦	١٩	سبزءِ	سبزا

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٢٥٨	١	نیازموزید	نیازمودید
٢٥٩	٥	عملو	عملوا
٢٦٩	١٥	اذا	اذ
٢٧٠	١١	النوبه	النوبة
٢٧٦	٨	والسلام	والدارالاسلام
٢٨٨	٩	الرُّؤساءُ	الرؤساءَ
٢٨٩	٢	هذاالکلام	هذاالکلام
٢٩١	٢٤	قدری	قدربی
٢٩٣	١٦	کذّبو	کذّبوا
٢٩٤	١٢	بیاتاً	بیاتاً
٢٩٨	٨	جئینا	جئنا
٣٠٠	٢٢	صعلولی	صعلوکی
٣٠١	١٦	انّ لله	انّالله
٣٠٢	٥	پر	بر
٣٠٦	١	نعمةً	نعمه
٣٠٦	٥	اتاك	آتاك
٣٠٧	١٠و٢٠	تعلمون	تعملون
٣٠٨	٢١	الارض الاسلام	ارض الاسلام
٣٠٩	١٠و١١	المحفوط	المحفوظ
٣٠٩	١٣	ذکرُ	ذِکر
٣٠٩	٢١	محبی	محبتی
٣١٠	٤	آمنو	آمنوا
٣١٠	١٠و١٢و١٨	الرئیا	الرؤیا

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٣١٠	١٦	فانهات لا	فانهالا
٣١٢	٩	اتخد	اتخذ
٣١٣	٥	ای ـ مردمان	ای‌مردمان
٣١٦	٤	الّذّین	الّذین
٣١٦	٨	دارگم	دارکم
٣١٦	٢٤	المسلمین	من المسلمین
٣١٧	٣	نشینیان	نشینان
٣١٩	٢٤	فاقرءه	فاقرأه
٣٢٠	٢	اذالشمس	اذاالشمس
٣٢١	٨	قرن	قرآن
٣٢٢	١٠	بعید	یعبد
٣٢٤	١١	نرحم	ترحم
٣٢٥	٥	نیابد	نبایف
٣٢٩	٩	توجّهو	توجّهوا
٣٢٩	١١	اقیمو	اقیموا
٣٣٠	١٢	اقسمها	اقسها
٣٣١	١٠	اصبحو	اصبحوا
٣٣١	١٢	فی عسکر	وفی عسکر
٣٣١	١٧	جبرئیل و جبرئیل	جبرئیل وفرعون
٣٣١	١٩	دخل	فلما دخل
٣٣٢	١٣	فقد	وقد
٣٣٢	١٦	تقول	یقول
٣٣٢	٢٠	قصر	قعر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٣٣٣	١٣	الماءِ	الماءُ
٣٣٥	٢٤	انی	وانی
٣٣٩	١٩	ایمأنهم	ایمانهم
٣٣٩	٢٠	راؤا	رأوا
٣٤٠	٢٣	كذّب	كذب
٣٤٤	١٢	بد	يد
٣٤٤	١٧	سور .	سوز
٣٤٩ تا ٣٦٣		سورة١٠	سورة١١
٣٥٠	١٨	صالج	صالح
٣٥٢	١	يهلكم	يهلككم
٣٥٢	١٣	فخدف	فحذف
٣٥٢	١٣	قرائت	قرائة
٣٥٢	٢٤	طأطأءَ	طأطأ
٣٥٣	١٤	يقولون	يقولان
٣٥٤	٩	خضراءً	خضراءَ
٣٥٥	١	قراءِ	قرأ
٢٥٦	٢٤	المتبكر	المتكبّر
٣٥٧	٣	عملو	عملوا
٣٥٧	١٦	بيتر	ببر
٣٥٧	٢٢	ترجماتی	ترجمانی
٣٥٨	٢	نعمة	نعمه
٣٦٠	٤	فاتقو	فتّقوا
٣٦١	٢٣	يؤمنؤن	يؤمنون
٣٦٣	٢٢	حافظُ	حافظٌ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٣٦٨	١٩	الاسلام	للاسلام
٣٦٩	٤	اللفطة	اللقطة
٣٦٩	١٣	خسرو	خسروا
٣٧٠	٢	قطعيت	قطيعت
٣٧٦	١١	بدأ	بدا
٣٧٦	١١	يبدأ	يبدو
٣٧٨	١٠	أسث	أست
٣٨٧	٢٤	رائه	رأيه
٣٨٤	٩	لموج	الموج
٣٨٦	٩	ررد	رود
٣٨٧	٣	اشتدا	اشتد
٣٩٢	٢٤	نبياؤه	انبياءه
٣٩٤	١٥	بنت	انبتت
٣٩٤	١٧	لبشر	لبشر
٣٩٧	٢٢	اعبدو	اعبدوا
٣٩٨	١٧	برى	برئ
٣٩٩	٩	جحدو	جحمو
٤٠٠	١٨	فدلك	فذلك
٤٠٠	٢٠	الزجاح	الزجّاج
٤١٤	٥	فريشتگن	فريشتگان
٤١٥	٢٠	نبى	ابنى
٤١٧	١	بلنة	بنّة
٤٢٠	٩	فتّقو	فتّقوا
٤٢١	١٦	وفو	اوفوا

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٤٢٣	٧	سیئٍ	سیئ
٣٢٣	٢٤	اعل وهبل	اعل هبل
٤٢٥	٢١	الصتبح	الصبّح
٤٣٠	١٩	یغیّر	یغتّر
٤٣٢	١	تعلمون	تعملون
٤٣٣	٦	ولیکن	ولکن
٤٣٦	٩	بخشاقیده	بخشاینده
٤٣٦	١٩	ایصاً	ایضاً
٤٣٦	٢١	پیعامبران	پیغامبران
٤٣٧	١٨	اعملو	اعملوا
٤٣٧	٢٤	وارتقبو	وارتقبوا
٤٣٩	٢	هو	هم
٤٣٩	٩	اتّبعوا	اُتبعوا
٤٤٠	٩	للخسار	الخسار
٤٤٠	٢٣	درل	دردل
٤٤١و٤٤٢	٧و٣	آلهی	الٰهی
٤٤١	١٥	فاستحیی	فاستحی
٤٤٤	٦	انّ	ان
٤٤٥	١	کانّ	کان

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٤٤٦	٢١	تؤخره	نؤخرهٔ
٤٤٧	٨	ادرِ	ادرِ
٤٤٧	٢٢	متیسر	میّسر
٤٤٨	٩	القارظ(٢)	القارظحاشیه زاید است
٤٤٨	١٠	مقیم	مقیمٌ
٤٤٩	١	هده	هذهٔ
٤٤٩	٣	الدین	الّذین
٤٤٩	١٣	هذا	هذه
٤٤٩	١٨	لقدروا	لقدرولکنه
٤٥٣	٢	الضرّاءِ والسرّاءِ	الضراءَ والسرّاءَ
٤٥٣	٤	تمسکم	تمسسکم
٤٥٣	٢٢	یکفرنّ	یکفرّن
٤٥٤	٢٠	اذیً	اذی
٤٥٦	١٢	حکمة	حکمه
٤٥٧	١٢	جاءك	ماجاءك
٤٥٩	٢٣	یعد	یعدنا
٤٦٣	١٠	ابو	ابی